بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بعث النبی الامی صلی الله علیه و آله و اصحابه الی کافة الخلق بشیراً و نذیراً و اذهب الارجاس والادناس عن آله و طهرهم تطهیراً و الویل لمن خرج بشیعة الطاهرة من اهل بیته عنیداً قمطریراً فقد دخل فی زمرة الذین لا یجدون یوم القیامة لانفسهم ولیاً ولا نصیراً اما بعد میگوید کمترین خلایق حیدر علی بن شیخ محمد حسن ابن ابی حشرهما الله تعالی فی عباده الصالحین که جمعی از احباب اصرار کردند که در رد رسالهٔ واعی مکلب یعنی رأس الطائفه متکلم عالیشان سبحان علیخان هداه الله سبحانه الی طریق الاذعان که بمنتهی الکلام تعالی دارد آن قدر تفصیل بکار رود که بر مهر ورقش رسالهٔ صورت بندد و این اوراق جدید با کتاب قدیم یعنی منتهی بپیوندد که مخالفین بوساوس حاسدین خیال بسته اند که بعد از تصنیف منتهی و کتاب کسر الاصنامین عن بصائر العین و صوارم حیدریه علی الجوزة القدریه و غیرها و مناظرات منتهیا با مجادلین لعینه تو ترکیش از تیرهای جگر دوز خالی گشته ناچار با وصف هجوم آلام راه اعاف مرام سپردم و خود را چند روز باین جانب متوجه کردم و سبب تالیف رسالهٔ مذکوره است عجز مخاطب از مکاتبت او و واضح است بس طویل آیات در محل انسب خواهد آمد انشاء الله تعالی مگر حرفی که رافع اشتباه تواند شد آنکه چون بعد بعد استغاثه مجتهد الزمانی نزوالی لکهنؤ در شش شهر کانپور رسیدم و در مهر صحبت هیچ است کم که صورت مناظره رو دهد و طلاقت لسانی مخاطب لا ثانی که شاهد است و تفسیر زبانی مبدل شود راه

لطائف [illegible] هرگاه طامات شیعه از هر طرف شنیده و محیط شد و هر مذهب درمیان آمد چنان
[illegible] او را در [illegible] نشانیده اند تا آنکه فارغ التحصیل گشت چنانچه خواهی دید بالآخر برای قطع سلسله
سخن [illegible] شیعه [illegible] روزی گفت که شنیده ام که صحبت های با میرزا کاظم علی صاحب
[illegible] گفتم حاشا بلکه دو بار بسلام واقع شده از تقیه چه نام توان برد روز اول در امری که گویا
[illegible] تعلق داشت که امام جعفر صادق او را تقیه فرمود [illegible] یاد می فرمود
کما [illegible] موجود [illegible] که دیگر [illegible] شیعه تا کی امام موجود اتفاقاً از زبان شان
انکار برآمد [illegible] از کتب امام اعظم اقدم نشان دادم و سکوت تام در هر بار بهم رسید لیکن
آن بزرگ قدر دان [illegible] بود و صحبت بنده را غنیمت می شمرد نیهمه را مخاطب الاشان
[illegible] چیزی [illegible] مگر آنکه امام رازی اجماع اهل بیت برین نقل فرموده گفتم زنهار مسلمانا
لیکن [illegible] جناب سیده [illegible] در اهل بیت داخل اند یا نه گر برابر نه کسی در سبق اول [illegible] توان
گفت گفتم کرا [illegible] منتهی الکلام ملاحظه فرموده مصرع معذور داشت که تو او را ندیده بالآخر سخن
[illegible] باید نهاد و کتاب باید فرستاد پس [illegible] لیالی و ایام و [illegible]
تمام [illegible] و ظریفان دست یداشتم [illegible] که پیر نابر را باز بمکتب نشانند
قال امام الشیعین نظام المتکلمین الذی لم یوجد نظیره فی زمرة الامامیین کما بدل
علیه [illegible] الی نور الدین قال الفاضل العالی المقام فی تالیفه منتهی
الکلام [illegible] روایت سمان منا اهل بیت او من اهل البیت پس [illegible] مراد گیرند کمال
[illegible] زیرا که حضرت ام سلمه با وصف ام المؤمنین بودن نص قرآنی
[illegible] خلاص [illegible] شاه نجف خصوصاً درباره شهید [illegible] از اول تا آخر کما لا یخفی علی من
تتبع افادات [illegible] و المجلسی و الکاشانی تا آنکه بروایت [illegible] وصایا و کتب سلطان
[illegible] خطاب الهی بالذات باشان درجائیکه آیت تطهیر وارد است تعلق دارد بالیقین
خارج از اهل بیت باشد و در داخل کردن جناب سیدة النساء [illegible] سید الانبیاء در زمره

مقدسه اهل بیت هنوز ریب وشک پیرامون اهل رفض گردد و مجوسی آتش پرستی که گوشت و
پوست او بلکه دعائم بدنش تا مدتهای دراز از لوازم و عوارض آن مذهب نشو و نما یافته باشد
کما قال المخالفون فی حق خلفاء الراشدین ولهذا از اسلام از عمده ترین شواهد شرفه
که مدار فضیلت و اکملیت تواند بود محروم مانده و بزبان بتأخر بصحبت مشرف شده لیکن اخبوی رسیده
وآخر الامر بمقتضای القیه معنی مجوسیت که کل شیء یرجع الی اصله بجهر و منافقت با کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم ترددی در باره حضرت امیر علیهم رسانیده آن وقت سهو و سهرهم نه
تراشیده باشد کما عرفت تفصیله در زمرهٔ فادسه اهل بیت داخل نشد فاعتبروا یا اولی
الالباب وقولوا ان هذا لشیء عجاب اما دعوی اولی پس ملاحظه کافی برای آن بسند
وکافی واما دعوی ثانی پس از کلام صاحب شافی روشن میگردد حیث قال ویجئی فی الباب
والخمسین من الثامن والمائة ان اهل بیت کل نبی اوصیاؤه وعلی هذا یمکن ان یکون
دخول فاطمه علیها السلام فی اهل البیت باعتبار انها وسیله وصایة اهل البیت کما مر فی
توضیح آیة سورة الاحزاب واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی شرح
اول السابق ویمکن ان لا تکون داخلة فی اهل البیت یعنی در حدیث پنجاه و پنجم
از باب صد و هشتم خواهد آمد که اهل بیت بمعنی خلفای او می باشند و چون جناب سیده
امام و خلیفه نمی تواند شد پس باین اعتبار که مادر ائمه الهدی است و وسیله وصی بودن
اوصیا است ممکن است که او را در زمره اهل بیت بتکلف گنجانیم و ممکن است که در اهل بیت
داخل نباشد انتهی خلاصته بر عاقل تیز هوش مخفی نیست که قطع نظر از آنکه صاحب شافی بایراد
لفظ امکان حکم بشرکت فاطمی ضعیف دانسته حقیقةً اشعار بدان میکند که ادخال او درین
زمره از محالات است کما اشرنا الیه فی تلخیص مقاله زیرا که بحکم حدیث کافی بودن شخص
از اهل بیت مستلزم وصایت و خلافت اوست و این فرع مذکور است پس حکم بادراج
او در اهل بیت از مستحیلات عقلیه و نقلیه خواهد بود واویلا و امصیبتا که چه از این بر اسیها هنوز

دعوی مزید ولای اہل بیت در سر باشد عجب اینست که انچه علمای اہل حق درباره تطبیق احادیث
وتحقیق بعضی اہل بیت گفته اند آنرا از باب مضحکات می پندارند وازین مقامات بخاطر مخاطب
فهیم متمکن شده باشد که دعوی عصمت که بمجب طاهر برای جناب سیده می نمایند ودر اخراج
او از زمره اہل بیت می کوشند محض برای ترتیب مقدمات مطاعن فدک بر خلفای راشدین
است اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون معاذ الله که احدے از ایشان چنین کلام سخیف
که باعث اخراج اصل الاصول ایشان از اہل بیت باشد تکلم تواند شد که اہل بیت بر مبنی
خلفای او میباشند زیرا که قران مجید باینمعنی ناطق است که ازواج انبیاء داخل اہل بیت
شان مسلک اند اولم یروا الی ما قال الله تعالی فی کتابه المجید حکایته عن الملائکة
المقربین حین خاطبوا ساره زوج ابراهیم الخلیل علی نبینا وعلیه السلام
العجبین من امر الله رحمة الله وبرکاته علیکم اہل البیت انه حمید مجید یقول
العبد الضعیف مستعینا بملهم الصواب وفصل الخطاب الموفق لافحام
الحائدین عن الحق بالتی هی احسن الجواب • هرچند باد نفس گرفتن همگر از عرصه
دراز عادت مناظرین فریقین اعنی اہل سنت وجماعت وفرقه اثنا عشریه شده است مگر
این قاصر النظر سوا یوسف اعور ندیده است که کسی از علمای شیعه زبان را بتنقیص
شان ائمه طاهرین افلاذ کبد سید المرسلین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین آلوده باشد
وارتکاب سوی ادب نسبت باصحاب نبوی که نهایة شیوه طایفه سنیه نیست •
والاجناب معاویه وجناب عمرو عاص احق باین امر بوده اند الافاضل معاصر که در تالیف
خودشان مسمی بمنتهی الکلام جابجا بتعریض صریح وکنایه افصح من التصریح مرتکب اسائت
ادب بجناب عرش قباب ائمه هدی علیهم السلام شده اند وگویا وجه تسمیه کتاب
باین اسم همین است که انتهای کلام تبرک ادب ائمه معصومین سلام الله علیهم
شده است وهم بجرم مقبولیت عند الشیعه بعض اجلای اصحاب کبار را که مثنی علیهم

از زبان وحی ترجمان حضرت رسول الثقلین و ممدوح فریقین مستند نیز باین
گرفته اند و این امر از اولیات فاضل ممدوح است مگر چون این معامله در میان ما لک
روز جزا و خود فاضل مستغنی عن الوصف والثناست این کرشان بجواب تفصیلی بیان نمی
نمی دهیم مگر آنچه درین مبحث اعتراض بر فرقه اثنا عشریه در باره حضرت علی ان
نظرا شان رضی الله عنهم الرب المنان کرده اند جوابش بهر دو این فقیر الاد
بیچمدان است لیکن موقوف بر استعلام دو سخن یکی آنکه قضیه مسلمه فریقین یعنی
کرامت اولیاء حق مسلم فاضل موصوف است یا نه و نیز ظهور خرق عادات
صوفیه و مشایخ این طائفه مروی و متون کتب و دفاتر بان مشحون است طرفه
واقعیت وارد یا بزعم فاضل ممدوح محض مفتری و یا از قبیل شعبده کالشعبده
بوده است دویم این اصحاب که سخن در باره شان رانده اند درجلالت قدر و عظمت
مرتبه از اکثر اصحاب امتیاز دارند یا نه مترصد ارشاد تا بعد از ان جواب شافی
پذیرد بالفعل سخن در کلام فاضل قرو متعلق بحدیث ان اهل بیت کل نبی او
میرود که فاضل معاصر بزعم خویشتن ثمره اغراب یافته اند و حال آنکه اصلا اعتراضی
حدیث معصوم عم وارد نیست و برای تحقیق مناط ضرور است که اول مورد و تحقیق

استعمال لفظ اہل بیت کہ پیر تواند از ساحت مدرکہ فاضل معاصر نشدہ وہمین معنے
سبب بنا الغلط علی الغلط افتادہ بیان کردہ شود وآن اینکہ ترجمہ لفظ اہل بیت
بفارسی مردم خانہ است واین کلمہ گاہے باعتبار سکونت باستعمال می آید و
درین اطلاق جملہ ساکین خانہ حتی عباد واما شریکیا اند فکیف ازواج کہ بسبب
خصوصیت ملازمت ومخالطت بالبعولہ واشتراک تدبیر منزل بمنزلہ صاحب خانہ
میباشند وگاہے باعتبار نسب اطلاق میکنند واز لفظ بیت دودمان مراد میگیرند
ودرین اطلاق فقط فروع آن شجرہ ومنتسبان آن اوجاق معدود میباشند لاغیر
ودرین اطلاق بمحاورات اودمان تبادر سوی رجال میکنند لا النساء وان کن داخلۃ
فیہ وتذکیر لفظ اہل من حیث اللفظ موید ہمین معنی است وحدیث زید ابن ارقم رض مروی
بصحیح مسلم کہ منہا الیہ ازواج مطہرہ را از اہل بیت خارج شمردہ وگفتہ کہ زوجہ کسیست
است کہ بجہت طلاق خانہ خودش میرود واز اہل بیت کسانی را کہ صدقہ برآنہا حرام است
مراد گرفتہ مبتنی برہمین معنی است وگاہ ست کہ متکلم اشخاص معین را از صنفین مذکورین
قبیل ہذا الخطاب مخصوص میسازد واہلسنت کہ ازواج مصطفویہ را مخاطب بآیت تطہیر
یا شریک میگیرند بمعنی اول یا بہوس معنے ثالث کہ معنی ثانی درباره ازواج مطہرات
مساغی ندارد واثنا عشریہ کہ از حکم این آیت خارج می شمرند بمعنی ثالث بحکم احادیث
متفق علیہا بین الفریقین کہ فائز بدرجہ استفاضہ وشاہد عدل برین دعوے است

والا باعتبار سکنے ازواج احق باین اطلاق ہستند ورب عزوجل کہ خطاب ملائکہ را
بحضرت سارہ رض حکایت فرمودہ بمعنے اول است وبمعنی ثالث ہم محتمل واذا
دریمہ ہ فاعلموا انہ لا یصل غبار اعتراض الی ذیل عبارۃ الحدیث اصلا ولا یلزم منہا
خروج سیدہ نساء العالمین من اہل البیت سلام اللہ علیہا شرح این مجمل آنکہ
بدیہے است کہ از لفظ اہل بیت درین حدیث جز اہل بیت بمعنی النسب ارادہ نتوان
کرد ولہذا جیکہ در معنے ثانی مبین شدہ متبادر از لفظ اہلبیت باین معنی رجال آن
خاندان میباشند پس بالمفہوم بل بالمنطوق ایضا حاصل حدیث اینست کہ اہلبیت کل
بنی الی الرجال اوصیاء و قرینہ جلیہ برین معنی آنکہ باتفاق اہل ملل سماویہ وصایت
نیسوان نمیرسد ونیز از مطلق فرد کامل مراد میباشد کما قال بعض الفضلا عند
ذکر ہذا الحدیث وہو مسلم عند العقلاء ومقصود از ارشاد این حدیث نص بر آنکہ غیر اہلبیت
اوصیاء انبیاء نمیباشند واگر از عہد جناب ابو البشر آدم ع تا عہد سید الانام
حضرت خاتم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تتبع کردہ شود وصایت اکثر تا شدہ است
جز باہلبیت نرسیدہ است پس فاضل معاصر کہ بکلمات سخیفہ این حدیث را موضوع
گفتہ باعتماد تیر کے طول لسان مانع است خیر آنکہ بادریت اللسان گویم وگر صبر گویم
احسنے چون این حدیث نص ست در بطلان خلافت خلفائے شان موضوع
نخواہند گفت چہ خواہند گفت واگر مکابرے را این تعبیر صحیح مرجح متنازع نحش

کیشس ما هنوز از سهام خالی نیست فاستمع لما اصدع بالحق و لکن منصفا است
مذعنا لا متعسفا بشنو که علم برهان از صناعت منطق از یقینیات او مسلم کافه عقلا
و مثل جزئی کلی طبیعی مقصود بالذات و در محلش مبین و مبرهن که قضیه مهمله در حقیقت
جزئیه میباشد و قضیه ان اهل بیت کل نبی اوصیاؤه بلاریب مهمله است پس
در حقیقت مفاد حدیث ان بعض اهل بیت کل نبی اوصیاؤه هست و اگر بفرض
محال کلیت قضیه هم متحمل میبود هم گزیرے از جزئیه گرفتن قضیه نبود و الا
معنے عبارت حدیث چنین باشد ان کل اهلبیت کل نبی اوصیاؤه و لا یقول
به من له ادنی مسکة فان خروج سیدة نساء العالمین بموجب هذا الحدیث من
اهلبیت الطاهرین و علی هذا انچه شد و مدور التزام کرده اند جمله منعکس باقی ماند
کلام به کلام فاضل قزوینی منقول اما و لا پس حقیقت حال این است که ذهن
فاضل مزبور بسوے جزئیت قضیه و دلالت لفظ اهل بیت در حدیث بر رجال
مبادرت نکرده و توهم تعارض حدیث مذکور با دیگر احادیث بخاطر معترضے الیه
جا گرفته بفکر تاویل جمع افتاده حال انکه اصلا تعارض نبود و کما شرح و مقاله
فاضل ممدوح قول شاذ و خلاف اجماع و ایضا لیس هو سامحه الله

از زبان وحی ترجمان حضرت رسول الثقلین و ممدوح فریقین هستند زیر زبان گرفته اند و این امر از اوییات فاضل ممدوح است اگرچون این سادات در میان مالک روز جزا و خود فاضل مستغنی عن الوصف والثنا ست این کرمان بجوابش زبان را رنجی ندهم مگر انچه درین مبحث اعتراض بر فرقه اثنا عشریه درباره حضرت سلمان و نظرای شان رضی الله عنهم الرب المنان کرده اند جوابش بر ذمه این نقصید الادراک هیچمدان است لیکن موقوف بر استعلام دو سخن یکی آنکه قضیه مسلمه فریقین یعنی کرامة الاولیاء حق مسلم فاضل موصوف است یا نه و نیز ظهور خرق عادات که از عرفان صوفیه و مشایخ این طایفه مروی و متون کتب و دفاتر بان مشحون است طرفی از واقعیت دارد یا بزعم فاضل ممدوح محض مفتری و یا از قبیل شعبده کالشعبذة و خفة الید بوده است دویم این اصحاب که سخن درباره شان رانده اند در جلالت قدر و عظمت مرتبه از اکثر اصحاب امتیاز دارند یا نه متهر صدار شاد و تا بعد ازان جواب شافی گذارش پذیرد بالفعل سخن در کلام فاضل قزوینی بحدیث متعلق ان اهل بیت کل نبی اوصیاؤه میرود که فاضل معاصر بزعم خویشتن تمرة الغراب یافته اند و حال آنکه اصلا اعتراضی بر حدیث معصوم ع وارد نیست و برای تحقیق مناط ضرور است که اول موارد مختلفه

استعمال لفظ اهل بیت که پرتو انداز ساحت مدیکه فاضل معاصر نشده و همین معنی
سبب بنار الغلط علی الغلط افتاده بیان کرده شود و آن اینکه ترجمه لفظ اهل بیت
بفارسی مردم خانه است و این کلمه گاهی باعتبار سکونت باستعمال می آید و
بدین اطلاق جمله ساکنین خانه حتی عباد و اماء شریک اند فکیف ازواج که بسبب
خصوصیت ملازمت و مخالطت با شوهر و اشتراک تدبیر منزل بمنزله صاحب خانه
میباشند و گاهی باعتبار نسب اطلاق میکنند و از لفظ بیت دودمان مراد میگیرند
و بدین اطلاق فقط فروع آن شجره و منتسبان آن ادجاق معدود میباشند لاغیر
و بدین اطلاق بمحاورات اذهان تبادر سوی رجال میکنند لا النساء و آن کن داخلت
فیما نحن فیه لفظ اهل من حیث اللفظ موید این معنی است و حدیث زید بن ارقم رضی
صحیح مسلم که متعرضی الیه ازواج مطهره را از اهل بیت خارج شمرده و گفته که زوجه بیشتر
است که بجهت طلاق تمامه بخویش میرود و از اهل بیت کسانی را که صدقه بر آنها
حرام گرفته مبنی بر همین معنی است و گاهی است که متکلم اشخاص معین را از صنفین مذکورین
قصد نماید بخطاب مخصوص میسازد و اهل سنت که ازواج مصطفویه را مخاطب بآیت تطهیر
نباشد یکی میگیرند بمعنی اول یا بهمین معنی ثالث که معنی ثانی در باره ازواج مطهرات
صادق نمی آرند و اثنا عشریه که از حکم این آیت خارج می شمرند بمعنی ثالث بحکم احادیث
متفق علیها بین الفریقین که فائز درجه استفاضه و شاهد عدل برین دعوی است

والا باعتبار سکنی ازواج احق باین اطلاق هستند و رب عز و جل که خطاب ملائکه
بحضرت ساره رض حکایت فرموده بمعنی اول است و معنی ثالث هم محقق اذا
ذیمو ه فاعلموا انه لایصل عبار اعتراض الی ذیل عبارة الحدیث اصلا و لا یلزم منها
خروج سیدة نساء العالمین من اهل البیت سلام الله علیها شیء این محصل انکه
پیدا است که از لفظ اهل بیت درین حدیث جز اهل بیت بمعنی نسب ارادة نتوان
کرد و بشرحیکه در معنی ثانی بیین شده متبادر از لفظ اهل بیت باین معنی رجال آن
خاندان میباشند نه بس بالمفهوم بل بالمنطوق ایضا حاصل حدیث اینست که اهل بیت
نبی ای الرجال اوصیاء او و قرینه جلیه برین معنی آنکه باتفاق اهل ملل سماویه وصایت
بنسوان نمیرسد و نیز از مطلق فرد کامل مراد میباشد کما قال بعض الفضلاء عند
ذکر هذا الحدیث و هو مسلم عند العقلاء و مقصود از ارشاد این حدیث نص بر آنکه غیر اهل بیت
اوصیاء انبیاء نمیباشند و اگر از عهد جناب ابو البشر آدم ع تا عهد سید الانام
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم تتبع کرده شود وصایت اگر واقع شده است
جز باهل بیت نرسیده است پس فاضل معاصر که بکلمات سخیفه این حدیث را موضوع
گفته اعتماد شیرک طول لسان مانع است جز اینکه بادرت اللسان گوییم و گرچه گوییم
وے چون این حدیث نص ست در بطلان خلافت خلفاے شان موضوع
نخواهند گفت چه خواهند گفت و اگر مکابرے را این تفسیر صحیح صریح اقناع نشد

کیش ما ہنوز از سہام خالی نیست فاستمع لما اصدع بالحق وکن منصفا
نزعنا الاعتساف شاکر اگر علم برہان از صناعت منطق از یقینیات است و مسلم کافہ عقلا است
و شغل جزء عملی طب مفقود بالذات و در مجلس مبین و مبرہن کہ قضیہ مہملہ در حقیقت
جزئیہ میباشد و قضیہ آن اہل بیت کل نبی اوصیاء ہ بلاریب مہملہ است پس
در حقیقت مفاد حدیث ان بعض اہل بیت کل نبی اوصیاء ہ است واگر بفرض
محال کلیت قضیہ ہم متحمل میبود تاہم کسر سورے از جزئیہ گرفتن قضیہ نبود والا
معنے عبارت حدیث چنین باشد ان کل اہل بیت کل نبی اوصیاء ہ ولا یقول
بہ من لہ ادنی مسکۃ فان خروج سیدۃ نساء العالمین بموجب ہذا الحدیث من
اہل بیت الطاہرین وعلے ہذا آنچہ شد و مد در الزام کردہ از جملہ منعکس باقی ماند
کلام بر کلام فاضل قزوینی منقول اما اولا پس حقیقت حال این است کہ ذہن
فاضل مزبور بسوے جزئیت قضیہ و دلالت لفظ اہل بیت در حدیث بر رجال
مبادرت نکردہ و توہم تعارض حدیث مذکور باوگر احادیث بخاطر منہے الیہ
جا گرفتہ لفکر تاویل جمع افتادہ حال آنکہ اصلا تعارض نبود کما شرح بمقالہ
فاضل ممدوح قول شاذ وخلاف اجماع والیضا پس ہو سماحہ اللہ

من يد الیه الاعناق فقوله ہذا العبارہ و علے ہذا اگر فاضل معاصر را این عبارت
مایہ جرح و نقص بدست افتادہ بود طعن بر کلامش میگر دید بحق کافہ امامیہ کہ در انزہ
نفسہا این شد ومذکور ده از داب محصلین وذوی النصفہ بمراحل نائیہ بعید دیگر میگویم
کہ تعجب از خشونت اعلام قفل بر زبانم زدہ است دیگر گوئید کہ رسم مستمر در میان
علمای فریقین است کہ از کلام علمائے جانبین استناد کردہ اعتراض بر مذاہب
ہمدگر میکنند و از انچہ تو گفتی این قاعدہ بر ہم میشود ما را ہم میرسد کہ بکلام ہر
عالمے از زمرہ ما استناد کنی ہمچنین جواب دہیم گوئیم مسلمنا لیکن ہمیقدر تفصیلے
دارد و بیشتر استناد باحادیث و روایات مرویہ بطریق خصم در مذاہب مستند
کہ بسبب اتفاق موثوق بہ و بجہت فقدان احتمال خرق و اختلاف مختلف
بالقرینہ میباشد و بندرت کلام علما کہ فی حد ذاتہ معقول و دال بر تائید مذہب
مستند باشد استناد میکنند نہ بکلامیکہ قائل دران منفرد و وجوہ خلل دران
ظاہر باشد نقص بر مذہب طرف متقابل توانکرد چنین نقص و الزام مخصوص
قایل الکلام می باشد نہ بمذہب آن فرقہ و صحیست کہ این تاویل ملا خلیل من
قبل نفسہ کردہ زینہار مستندے از ارشاد معصوم یا آمادہ اسلاف کرام

نزار و خطا از غیر معصوم بعید نیست و اما ثانیاً پس کلام فاضل ممدوح مستلزم
معذوری نیست چه بنفس سره الله از روے احتمال اولین قائل شمول آیت
بحضرت سیدة النساء العالمین بسبب وسیله وصایت و ولایت اوست
ازین مرتبت شرف جناب عصمت قباب پیدا است که بوسیله جناب معصومه
بقیه اہلبیت قائز این مرتبه عظمی شدند و باحتمال دوین تصریح کرده که اگر در کلمه
اہلبیت داخل نباشند در کلمه ثقل داخل اند حیث قال ویمکن ان لاتکون
داخلة فی الثقل از روے حدیثیکه ذکر کرده وہو قوله صلی الله علیه و آله وسلم
اللهم ان لکل نبی اہلا و ثقلا وہؤلاء اہلبیتی و ثقلی مگر فاضل جمله و تکون داخلة
فی الثقل را عمده ذکر نکردند و این از آن قبیل است که تصریحش از ادب بافقیر
مانع است و آنچه از لفظ امکان ضعف قول استنباط کرده بناے طول الثانی
بران ریخته اند العجب ثم العجب و آخیر ما ه انقدر رسم خیال نفرمودند که ہرگاه دو احتمال
بلفظ امکان ذکر میکنند ایراد لفظ امکان اکثر بجهت حصر بین الاحتمالین میباشد
نه دلیل مرجوحیت والا قولین مرجوح باشند و این فیما نحن فیه خلاف
مراد قائل است تلیفے دخول و عدم دخول را مرجوح نمیتواند گفت و لاک

انیست که اگر بین الکون من اهل البیت والعصمه ملازمت میبود تا آنچه فاضل معاصر

فاضل [illegible] تعین میکردند بجا بود و بدیهی است که بین الامرین اصلا ملازمت

نیست [illegible] بهر سه معنی که در صدر کلام بیان کرده شد بر مردم خانه قاضی

دوانی اطلاق [illegible] پذیرد و جناب کبریا که خطاب ملائکه را بجناب ساره حکایت

فرموده [illegible] بالاتفاق معصوم نبودند و در رقم علمای سنیه که لفظ

اهلبیت در آیت تطهیر بحق ازواج مطهره سلام الله علیهن منفرد یا مشترکا قائلند

قائل عصمت [illegible] نیستند و زید بن ارقم [۲] که تمامه اشخاص محرمه علیهم الصدقه

را داخل اهلبیت گفته احدی از آنها نزد سنیه معصوم نیست و این همه بحمد الله الذی

بتوسنی [illegible] رفت و الامر بکمیه مسلم خصم باشد حاجت سند چیست

فاین [illegible] هرگاه ملازمت بین الامرین نباشد قائل معترف عصمت

حضرت [illegible] و شمول لفظ تعلق بانجناب باشد از قولش بعدم شمول لفظ

اهلبیت [illegible] بجهت عدم صلوح وصایت للامامه ازروی حدیث

مزبور [illegible] مقتضی نشان بری از شین تعصب رسول الثقلین لازم نمی آید

نمای [illegible] و لکن المحقق که بسبب فقدان ادراک اختلاف موارد

استعمال لفظ اہل بیت و عدم اندک تعمق در معنی حدیث فاضل معاصر را توہمات
دور از کار درگرفتہ و قد کشفنا القناع عن وجہہ الحق فالحمد للہ علی ابلاج الحق والصلوۃ
والسلام علی النبی المطلق و علی عترتہ الذین ہم یو صایتہ دون غیرہم احق
انتہی بلفظہ اقول و باللہ التوفیق جناب موصوف با وصف دعوت استمدادان
مانہ از صولیہ و اخباریہ بسوے او کتاب منتہی الکلام و عدم تیسران
الی یومنا ہذا چنانچہ در رسالہ المکاتیب لرد تۃ الثعالب و الغرابیب
باعتراف شان عنقریب مبسوطا مشہور آنچہ کا دکا وکردہ ورقی چند گرد
آورند و نزد فقیر کمترین خلایق فرستادند باعث سران ست کہ اہل حق
از غایت سرور و شادمانی بعد از مطالعۂ آن در پیرہن نگنجند و شکر ایزد
کارساز بندہ نواز زیادہ از طاقت بشرے بجا آرند زیرا کہ اگر منتہای
کوشش کہ این رئیس امامیہ بجا آوردہ و دل خود را باتش فکرت سوختہ
زمین و آسمان را باہم دوختہ سمت ظہور نمیگرفت بخواطر بعضی از عوام اہل
حق و صمامر جمیعے از خواص شیعہ متطرق میشد کہ شاید کسی از علما برد کتاب
منتہی استطاعت داشتہ باشد اکنون کہ این افادات جدید نزد بندہ مخلص

قدیم ابلاغ داشتند این اوراق را در زمانہ یادگار گذاشتند راہ
وہم مسطور گشتہ و خبر نیز مسدود شدہ و در قلوب کافہ خلایق از فریقین طمینان
تام حاصل گشت کہ لا یستطیعون جوابہ لا قلیلا و لا کثیرا و لو کان بعضہم لبعض
ظہیرا بلکہ ہر کسی را یقین کلی بحصول انجامید کہ این بزرگان خصوصاً رئیس
ایشان زینہار بر فہم مطالب کتاب مسطور مقدرتی ندارد تا برد و قدح آن چہ
رسد مرزا محمد رئیس الاخبار بیہ ہم در بلدہ لکھنو و ہم دران ایام کہ ادشان
در بلدہ کانپور رسیدہ عازم عتبات عالیات بودند شگفتند کہ جمعے از شیعہ
ساکنین و نازلین ہر دو شہر سوال کردند کہ سبب چیست کہ علماے یا نجواب
کتب دیگر قصد کردند و حوصلہ ہاے خود را ظاہر نمودند بخلاف منتہی الکلام کہ
برد و نقضش ہمہ قرین عجز و قصور اند گفتم صاحب منتہی الکلام سخن خود را غالبا
بر احادیث ایمہ اطہار راندہ و علماے شیعہ درین علم واماندہ اند و نیز اقوال علماے
خود را اکثر دخل دادہ و دیگران الزامیات را اکثر آوردہ اساس کلام خود را
بیشتر بر اصول و قواعد نہادہ و علماے این دیار چون ممارستی درین امور نداشتند
بضاعت دستاویست و این ہر چند نہ انتہی و کسے را توہم دزنگیرد کہ این ال...

وحکایت حجیت ز انشاید زیراکه در رساله مذکور که مکاتبت مخاطب بلمعی را در انا
ذکر کرده فواید و نتایج را که بران مترتب شده بود بقدر ضرورت بیان میکنیم مهرین
میگردد که خالصاحب جامع الکمالات نوع انسانے اقرار العجز و قصور خویش بلکه
تمامی علمای شیعه از اصولیه و اخباریه دارند و این مقصود را بکمال زار زالیها بد ا
بیکاتبیکه با سامی بعضے از متبحرین امامیه نامزد کرده و اداء فرمانید دار فهم مرات
بهره ندارند و مکتوب الیه که نامم و ملا نور الدین حسین است و سیاه و سپید زمانه رانیک
دیده و گرم و سرد روزگار چشیده) نیز اعتقاد باین معنی مطابق معتقد شان دارد
که خبر ائمه هدے کسی بر رد این کتاب قادر نیست حتی که از ان صحائف جلیله که
کاتب و مکتوب الیه بقلم داده اند بهم عیان است که تردد در حقیقت مذهب خود
بعد از مطالعه منتهی الکلام دارند و سرهای خویش را گاهی بدیوار و زمانی بسنگ نمارا
ریش میکنند و انشاء الله تعالی انهمه مطالب و مقاصد بعد اشتهارت رساله مسطور بر هر
خاص و عام خالی میشود و لذت آوازه در تمام جهان و جهان نیان می افتد قوله
یقول العبد الضعیف آه، قول رسم و آئین حضرات متشیعین مدعین فریدیا لای
اہل بیت طاہرین از قدیم و حدیث بران قرار گرفته که خشتین تعش در جهان زنند

چون بلند شود تا بپاشی مشغول شوند و اول اقدام بر جور و جفا نمایند هرگاه نجابت
حصول کشد و آنها ای انجاد شیون و عزاداری و سینه کوبی و سوگواری پردازند
واوزار و اعمال خود را بر اعناق دیگران اندازند تا عوام اهل طالب جیل اطلاع
بر حقیقت حال دست بهم نه دهد نظر نکنی بافعال قدمای امامیه یعنی جماعت کوفیه که
برای اثنا عشریه بودن شان و زیادت ثواب کار مع درجات آنها چه روایات
واحادیث که ائمه عظام این قوم در زبان خود نگاه نداشتند و صاحب قبائل الاعیان
متشیعین و قاضی نور الله شهید نور جهان زن شیر انگن خان باصطلاح تقلید خود آن
آن قدما دفتر بدفساد نیت خود چه دفاتر که مدایح و مناقب شان بر صفحات کتب
نه نگاشتند و اکنون که تنجیه بر روی کار افتاد شیخی دیگر هم هم وا زبانمیین مراثی
بزبان هندی آن روایات را بسلک نظم کشیده بر کسی مخفی تواند بود که کوفیان
بیوفا از قدمای قوم یعنی دوازده هزار اخلاص نامها نزد حضرت شهید کربلا فرستادند
کما فی البحار وغیره و آخر بعد از اصرار و الحاح بیشمار باعث بر آن شدند که آنجناب
از حرم مکه معظمه اراده بالعراق نمود مگر متغیر با کس و کو اصحاب خویش نهضت
نمودند چون عبید الله زیاد بدنهاد بکوفه داخل شد و بکدها شهید قریه بیه

کوفیان غدار پرداخت باوصف کثرت افراد که از زاغ و زغن زیاده بودند
و مثل مور و ملخ می نمودند لعار نا نواختند و رفاقت حضرت مسلم را ترک ساختند
و سرد و غا و دغل باختند بلکه بطمع دنیا نیز مدد لشکر شقاوت اثر منسلک گردیدند و شمشیر
بر روی مهمان کربلا علیه و علے ذریته و شیعته الاف التحیه و الثنا کشیدند نحو
رئیس المناظرین ابو القاسم بلخی را تصانیف خویش که در نقض مذهب امامیه
نوشته و امام المتکلمین انار الله برهانه در کتاب ریاض و علامه مصری یعنی شیخ
احمد نظام الملته والدین در کشف الاستار و دیگران از مناظرین در کتب دیگر
پرده از روی کار باجمال و تفصیل بر داشته اند و وجوه لقب این قوم را
بر این وجوه ذکر کرده صاحب عجب العجاب میگوید و لما وصل الحسین رض
الی المکان الذی دفعت فیه المحاربته و قتلت رجاله و بقی منفردا انظر بعض المراجعه
الذی کتبوا الیه و قد عرفهم فنادی هم باسماءهم فقال یا شیث ابن ربعی یا حجار
بن ابجر یا قیس ابن الاشعث یا زید بن الحارث الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار
و اخضر الجنان فاقدم علینا فانک انما تقدم علے جنود مجنده فقالوا لم نفعل
فقال سبحان الله و الله لقد فعلتم و لم ترقبوا الا و لا ذمه انتهی و لیکن چون
سفاهت تعصب کیشان روایات این بزرگان کجا بگوش نوشیدند خود ناگزیر از

از کتب معتبرهٔ شیعه یک دو حرف نوشته می آید که خاتمة المحدثین ایشان ملا باقر مجلسی
در مجلد عاشر از بحار الانوار آنچه آورده محصلش بفارسی این است که هرگاه امام حسین
در زباله رسید خبر شهادت حضرت مسلم و ہانی و عبداللہ بگوش مبارکش رسانیدند
زار زار گریست و مکتوب را بر حضار بر خواند و فرمود که شیعه ما دست از یاری ما باز
داشتند و ما را بعد از طلب مخذول کردند و دقیقه از عداوت فرو نگذاشتند ہرکه
از شما جدائی را قصد کند بے تکلف جدا شود که بروے حرفے نیست مقارن
اینحال بسیاری از مردم راه یمین و شمال اختیار نمودند و اہل مدینه و بعضی از آنہا
که نیت خالص داشتند و در اثنائے راه شریک شدند دست بدامن رفاقت محکم
زدند انتہی محصله و نیز درہمین مجلد جائیکه کلام بلاغت نظام امام حسین با اشقیاء کوفه
منقول است و درین صفحه بعبارت عربی از کتب اہل حق گذشت صریح ازان معلوم
توان کرد که شبث ربعی و قیس ابن الاشعث و یزید ابن الحرث و مانند ایشان که رؤسای
لشکر شقاوت اثر بودند مذہب شیعه داشتند و این مضامین در مکاتیب خویش یاد کردند
که اسباب قتل و قتال مہیا کردیم و امامی و پیشوائی جز تو نداریم و می خواہیم که ہمراه رکاب
سعادت نصاب و مارا از جائرین و ظالمین برآریم و داد رفاقت دہیم و در کتاب بحر
المواعظ منقول است و ہم دیگر کتابہائے قوم نیز بران گواه است که چون حر دستوری
یافت و بمعرکه آمد ندا کرد که اے اہل کوفه مادران شما بماتم شما گرفتار گردند این بنده
شایسته بزرگوار را بوعده ہائے دروغ طلبیدید و اکنون شمشیر بر روئے او
کشیدید و او را رخصت برگشتن نمیدہید و آب فرات را که یہود و نصارائے
و مجوس و سگ و خوک می آشامند باو و اہلبیت او روا نمیدارید با اینہمه بیوفائی
ہائے قدمائے شیعه که از کتب فریقین گوش کرده کوفیان بے حیا بعد
از شہادت شہید کربلا رسم ماتم و شیون را آغاز کردند و بناہائے خلاف شرع

زار زار میگریستند چون گذر اہل بیت برین قوم بدنہاد افتاد فرمودند سبحان اللہ
ہرگاہ شما خود ماتم کنید و سینہ را در مصیبت ما کوبید دیگر کیست کہ ما را کشتہ باشد چنانچہ
کتب مقاتل و مواعظ و مانند آن باین مکیدت و مزید تسمیع ناطق و در منتہی و ازالۃ الغین
از کتب شیعہ ثابت کہ فتح باب تخلف از صدر اول امامیہ است کہ حضرت امیر لعن
و طعن در بارہ ایشان کردند بسبب آنکہ چند بار آنجناب را آمادہ پیکار ساختہ راہ فرار
پیمودند و درین مقام کہ سخن از تسمیع خاذلین اہلبیت طاہرین و مکائد منافقین می رود
وحال کوفیہ بہو فاذلیعن اسرار آئمہ ہدے از قدماے اثنا عشریہ مذکور میشود بسیارے
از اصول رفضہ یاد دارم کہ بکمال آسانی بمنزل مقصود می برد بطور نمونہ روایت
اعور المحدثین کہ اورا امام المتبصرین قرار دادند و نعش این باب الابواب رئیس بابیہ
در مقبرہ کہ بر باب کوفہ است نہادند وتا سالہا بسوگواری افتادند و اعور نیش دین
رسالہ باضمائم عجیبہ و ضمایم غریبہ از کتب شیعہ عیان خواہد شد بہر دو گوش باید شنید
و بہر دو چشم باید دید کہ او در باب کراہۃ التوقیت حدیثہا آوردہ کہ آغازش اینست
عن ابی حمزۃ الثمالی قال سمعت اباجعفر علیہ السلام یقول یا ثابت ان اللہ تبارک
وتعالی قد کان وقت ہذا الامر فی السبعین فلما ان قتل الحسین ع اشتد غضب اللہ
علی اہل الارض فاخرہ الی اربعین ومائۃ فحدثناکم فاذعتم الحدیث فکشفتم قناع الستر ولم
یجعل اللہ بعد ذلک وقتا عندنا و یمحو اللہ ما یشاء و یثبت و عندہ ام الکتاب قال
ابو حمزۃ فحدثت بذلک اباعبداللہ ع فقال قد کان ذلک شارح در شرح فارسی میگوید
کہ شیخ طوسی در کتاب غیبت الحدیث را باین روش ذکر کردہ عن ابی حمزۃ الثمالی
قال قلت لابی جعفر ان علیا ع کان یقول الی السبعین بلاء وکان یقول بعد البلاء
رخاء وقد مضت السبعون ولم نر رخاء فقال ابوجعفر یا ثابت ان اللہ تعالی [illegible]
مذکور [illegible] باقر گفت کہ جناب [illegible]

وانیہم کہ بعد از سختی و بلا و تنگدستی فراغت و کشایش است و بالیقین مدت مذکورہ درگذشت و ندیدیم کہ رفاہی صورت بست امام باقر فرمود بر ترجمہ شارح سر اے ثابت بدرستیکہ اللہ تبارک و تعالے بتحقیق فراغت را شیعہ ماتر دیک متعین کردہ بود ظہور این امارت ائمہ ہدے را در سال ہفتاد ہجری پس چون کشتہ شد حسین ع سخت شد غضب اللہ تعالے بر مشرکان اہل زمین پس تاخیر کرد برا ے خذلان آن مشرکان تا سال صدوچہل ہجری پس حکایت کردیم شمارا با سرار خود پس فاش کردید حکایت مارا پس شو دید پردہ سر مارا مرا و نیست کہ آن زمانہ نیز بفراغت ما و شیعہ ماتر دیک متعین شد و چون افشاے سر کردید از ان زمان نیز تاخیر شد و نگردانید اللہ تعالے براے آن ظہور دولت و فتح سنین نزد ما محو میکند اللہ تعالے از ذہن فضل خلایق انچہ را کہ خواہد از اعتقادات و اثبات میکند انچہ را کہ خواہد و نزد اللہ تعالے اصل کتاب است بیان این آیت از سورہ رعد شد در حدیث سوم باب بست و چہارم کتاب التوحید کہ باب البدا است گفت ابو حمزہ پس حکایت کردم این حدیث را براے امام جعفر صادق پس براے تصدیق آن گفت بتحقیق بود آن انتہی ملفظہ و تقریر دلیل الزام بعد شہید ن احادیث نیست کہ اگر کشندگان امام حسین کہ آنجناب را طلبیدہ بیوفائی را باقصاے مراتب رسانیدہ امامیہ اثنا عشریہ نباشند ظلم باری عز و جل لازم می آید یعنے چنین گناہ از غیر ایشان صدور یابد و شیعہ اثنا عشریہ بسبب فراغت و استیلا و غیبت امام دوازدہم کہ اعتقاد بانامش مذہب ایشان است و غیبت او باعث کمال گمراہی و جاناکاہی است معذب شوند و در غالب اوقات ذلیل و خوار باشند و ہل ہذا الاظلم صریح و لزوم مذکور مثل آفتاب نیمروز است زیرا کہ از منطوق حدیث پیدا است کہ اگر امام حسین را شہید نمیکردند و تخلف بعد از دعوت آنجناب نمی نمودند فراخی براے شیعہ

در سال ہفتاد ہجری مقرر بود چون این دغا و غل و نفاق و دخل از ایشان صدور یافت حق تعالے محروم گردانید ایشان را ازان و ذلت و مسکنت بر ایشان مسلط نمود و بمقتضاے قول شیخ علیہ الرحمۃ ؎ نگفتند حرفے زبان آوران که سعدی نگوید مثال بران ؛ مثلے میزنم واصل دعوے منافقین که ما ایم محبین اہلبیت طاہرین نه کسے دیگر از مسلمین میکنم یعنے حقتعالے چنانچه بر یہود این ہر دو بلا محیط گردانید بر رفضه نیز وسبب آن از قران مجید جا بجا واضح است یعنے بحریف کتاب آسمانی و نفاق و مکیدت شیطانی که بنیاد مذہب رفض بران افتاده لیکن ببرکت حضرات آئمه که نام شان ورد زبان واہند فقط غریب بود که آن ذلت و مسکنت یکسر کرده که ناگاه زہاے سر بسته آئمه ہدے راکه تمامی عمر ایشان بقول سید مرتضے در تنزیه وغیره با خفاے دین و مذہب بسر شد حتے که امام الائمه بپاسداری آن نکاح کلثوم قبول نمود بکشادند بر اساس عذر و بیوفائی باز از سر نو نهادند بار بار بعمل آوردند چنانکه حکیم فردوسی گوید ؎ زنا پاک زاده ندارید امید ؛ که زنگے بشستن نگردد سفید ؛ وز نهارگان مبرکه این افشا گناه بیهوده زیراکه صدہا اصول از حضرات اہلبیت بتواتر معنوی بتوسط ہمین رفضه مروی و منقول است که افشاے راز ما قتل عمده است نه قتل خطاء و در بیشترے ازین احادیث حضرات نفوس قدسه دست بر حلق خویش کشیدند و اشاره بخنجر کردند چنانچه مطالعه بحار الانوار و شروح کلینے بران گواه است پس شیعه در حقیقت از یہود در گذشتند و ہنوز بشامت اعتقاد تحریف قران مجید و اختیار نفاق گرفتار اند و اگر این شنائع و قبائح را از راه شوخی و بیباکی از بسیط خاک بعالم افلاک رسانند یعنے خود آئمه افشا کردند که راز ہاے خویش با ایشان سپردند و حالانکه بقیام عمود نور و مطالعه لوح محفوظ

مخلص را از منافق می شناختند گویم را یارا ست که فضائح مذهب رفض را شمار تواند کرد
فلا بدایة ولا نهایة هنالک ولیکن هذا ایضا من ذلک فیلقون ضغثا لا محالة وضغثا علی ابالة
معذلک لفظ نجا المسلمون که عنقریب در حدیث دیگر می آید و دلالت بران دارد که اهل
اخلاص و فرمان برداری از این جدا شوند و ما هم الا الائمة و اتباعهم من اهل السنة
درین مقام کافی است **واگر گویند** که شارح تخصیص کرد این عذاب را
بمشرکان فلا یوصل الینا ضرر گوئیم بر تقدیر انصاف باسمی او را نام اثنا عشریه بزبان
بردن ولیکن این بیچاره برای حفظ ناموس مذهب خود پرده برنداشت و پیروی
ابو حمزه ثمالی گذاشت بلکه تلمیحی بکار برد که بنده اثرا بر اصول شیعه میکشم
و زنگ ریب را از قلوب می زدایم بیانش آنکه شرک هم اصطلاح کلینی اعور را
و مقلدین او از جماعت قاصر نظر شریک گردانیدن بجمیع است در امامت
که معصوم نباشند و پیروی ایشان کردن و درین معنی اکاذیب بسیار
از ابنای قدمای خود اخراج نموده اند و منهم جبرئیل ابن احمد و شهاب بن
زیاد و غیرهما و ازین جاست که غیر خود را از فرق شیعیان کفار و مشرک دانسته
باخبار منقوله خویش آویخته اند چنانچه مطالعه کتاب مختار و خلاصه و تلخیص و منهج المقال
بران شاهد است و چون این معنی را رجال مذکور هم درین کتاب آورده بجای خود
بتصفح روایات دیگران نیست زیرا که شارح در تمهید این حدیث
قبل از ترجمه بکید و سطر میگوید که در لفظ فتحدثنا کم فاذعتم الحدیث
بیان توقیت نیست بلکه اسرار دیگر است مثل بیان شرک ائمه ضلال
و شرک هر که بروش ایشان برود انتهی و پر ظاهر است که ریحان حضرت
صلی الله علیه وسلم را بدو ازده هزار تهمت طلبیدن و انواع ظلم و جفا
بتعذیب رسانیدند و برده و غایت سخن کما سبق الجاردیا پیروی شان نیست

کہ باہمان کربلا پیش کش کردند و بدولت یزید پلید مائل گردید نا
در شرک شان بمعنی مذکور چہ شبہہ تواند بود و اگر شرک را بر معنی معہ
حمل نمایند و صفات مختصہ باری تعالے شانہ را برائے مخلوقات
دہند ابہم برامامیہ اثنا عشریہ صادق است کہ ہر ذی حیات را خالق وم
افعال میدانند حالانکہ صفت ایجاد و تکوین تمامی جواہر و اعراض مختص
کبریاست چنانچہ عبارت عقیدہ اصحاب آئمہ ہدے وال است بر
کہ باعتراف صاحب عماد الاسلام در مجلد اولش نزد امامیہ اصل اعتقاد در
ایشان است و نص در اختصاص مذکور است و ہذہ عبارتہ لیس بجسم
و لا الصورۃ و لا عرض و لا جوہر بل ہو مجسم الاجسام و مصور الصورۃ خالق
والجواہر و رب کل شئے و مالکہ و جاعلہ و این عقیدہ ایست کہ امام علی نقی
از عبداللہ حسینی شنیدہ و تصدیق آن فرمودہ ازین عبارت صاف عیان
شد کہ ہیچ جوہرے و عرضے راکسے خالق نیست و قولہ تعالے خالق
کل شئے لا الہ الا ہو نص قطعی است و با اینہمہ طائفہ مذکور مخلوقات را
شریک او تعالے در خلق اعمال میکنند و العجب کہ دلدار بی مروت
اینہم ندانست کہ مدلول حدیث چیست و امامیہ چہ عقیدہ دارند و ازانجا کہ بحکم
آئمہ ہدے مفشے اسرار آئمہ آہلبیت ایشان بودند کہ عبارت از قتل
عمد است کما ہو المنطوق پس مصدر گناہ اول نیز ایشان باشند چنانچہ
واقع شد و در کتب مذکورہ شیعہ ضبط کردند کما اشرنا الیہ فی الصدر و ہو
المطلوب تا ہمہ خواب راست نیمہ دروغ نشود و کلام آئمہ بر منوال واحد رود
اما آنچہ گفتم کہ شارح از اتباع ابو حمزہ ثمالی سر تا بید و براز داری کار سیت و نقاب
راتبدال از روے مکیدت بکشاد و نام مشرکان گرفت و بلفظ اثنا عشریہ نیاورد

پس ظاهر است تا ذهن از لفظ مذکور باثنا عشریه متبادر نشود و عیوب خانگی طائفه
پنهان ماند اما حال ابوحمزه که او راس مذبذبین مغششین بود پس از نقل حدیث
واضح شده وایشان هم هویدا گشت بنصوص ائمه که او و دیگر رفضه مدعیان تشیع اهلبیت
قائل ائمه بودند عمدا و بقیه حالش آنکه او از کوفیان بود و شارب نبیذ و پیرو آباء
و اجداد بتقیه میکرد که محدثین اهلسنت که با اظهار تشیعه والمخاطب منهم فی رساله
تبعا للاسلاف روایت از خوارج میگیرند و از امامیه تحضری چه پرند استفاده بخدمت
او حاضر میشدند و بے وسوسه ازین قدوة الشیاطین حدیث میگرفتند حالانکه
او لقمان شیعه و سلمان امامیه بود و کرامت او آنکه روزے دختر این گمراه خلاف
عادت بر رو افتاده بر قفا و لیکن دستش از کار و کار از دست رفت تا همراه پدر نزد نبی
برائے تیمار آمد و دستش دید و انگشت خود بدندان گزید و گفت که مرهم شکسته و علاج
پذیر نماند پدر را رفت در گرفت تا دعا کرد و بطرفة العین حال اصلی رو داد ابو بصیر
در روایت دیگر گوید که روزی امام جعفر حال او پرسید گفتم بیمار است فرمود
سلام بگو وانهم که در فلان ماه فلان روز خواهد مرد انس و تشیع او را یاد کردم فرمود راست
گفتی انچه نزد ماست بهتر است از انکه شیعه همراه شما باشند اگر او خوف خدا و پیروی
سنت و پرهیز از معاصی کند همراه ما باشد بدرجات عالیه راوی گفت چون
بازگشتم یعنی بوطن که کوفه باشد در همان سال در تنگ نخرد و در زندگی مگر اندک اینهمه
امور را بترجمه او متقدمین می آرند و منهم صاحب منهج المقال و اگر رسائل قاسم فشار بدست
آید درمکائد او این ترجمه را فراموش خوهی کرد و اوهم تیر از گنج مقصود نشان گرمانرسیدیم تو شاید
برسی حقیقت این است که بلده لکهنو عجب شهریست که هیچ از اسباب می جستیم می یافتیم
درین کهورده کتاب هائے مطلوب کجاست و اگر اوے غور کنی درین حدیث توا
دانست که ترتب اشتداد غضب الهی که درین روایت است بر ارشد تلامذه این مینا بیتو

قائلین الوهیت حضرت مرتضی بکفرین اصحاب با صفا بود و چه اینها همیشه محل آن بوده اند
واین اشتداد گاهی از آنها که بروایات کشتی سوخته میشدند و بر دست شیر خدا بود دنیا بجهنم می‌رفتند
و چه دریا غرق میشدند که مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا و بقیه الکفار
از ضرب و شلاق موالی امیر المومنین مورد انما تثقفوا لعنوا و قتلوا تقتیلا میگشتند منفک نشده لانهما
کیهم فی الغلو و مزید اختصاصهم بالظلم والعلو و از بیجاست که عداوت شامیان چنانکه
شاعر گوید چون شر ید ملک اتی بیک دجولان کرد و در رفت و قس علیه هذا دیگران هم درین مقام غیر ملحوظ
للدلیل الذی ذکرنا کیف لا فان فضل عبادانهم علی ما فی الکافی بیمادی الزنا مخبرا احتمال راز
وادی کجا اکنون باقی نماند مذا نزلا مذه این بالعین مکر من متوسطین بین التفضلیه و انعلاة که مورد
قهر و غضب الهی گشتند مگر وقتیکه واقعه کربلا از جهت نفاق شان رو داد یعنی اثنا عشریه قایلین با حیای
مهدی غایب عن الابصار و قتل ائمه هدی باقتضای اسرار بعد از ینها اتفاق افتاد و هو المد بخلاف
زمان سابق که شکایت شان بر زبان اهلبیت علیهم السلام درین حرف و حکایات می آمد و میرفت
که بر مواعید و مواثیق ایشان زنهار گوش نباید نهاد با مرتضی چه کردند و با مجتبی چه اندیشیدند کما هو متواتر
فی البحار و غیره من الاسفار و نیز درین مقام بمقتضای کلام الملوک ملوک الکلام حصو
دیگر است در حدیث معصوم علیه السلام برای اثنا عشریه که بر خیال شارح بعد از اندک
امعان سبب قول او بود که اشتداد غضب و مزید انتقام خاصه بشرکین اهل زمین بود که مائل شدند
باین زیاد زنازاده از غایت حرص و نفاق و خواستند که بوسیله تقیه و مداهنه آسوده
شوند از گندم عراق و بسخاوت یزید پلید دل بستند و عهود و مواثیق شکستند
این اشتراک خاص مختص باهل زمین بود یعنی کسانیکه از بنی امیه برابر خاک
بلکه تا درات بودند اثنا عشریه شریک ایشان شدند و ایشان را رئیس
دانسته بتحصیل دنیا پرداختند بخلاف دیگران از ارشد تلامذه ابن سبا
تا انهم یتبعون الی ذی العرش سبیلا و انما وجد و احرقوا تحریقا و قتلوا القتلاء

ونیز ازین حدیث مثل معلوم است که از جهت وبال این گناهان کبیره که ائمه
مقتول می‌شدند بر دست رازداران خویش یعنی اثنا عشریه بقتل عمد و قتل خطا
تخفیف و تدقیق که فی الجمله حضرات ائمه را بایشی وغم زوائی اثنا عشریه بدان میکردند
و تفصیلش در بحار و بصائر و شروح اصول است و امام رازی و دیگر بزرگان عالج
آن را ذکر کرده‌اند و این اوراق گنجایش آن ندارد هم باقی نماند پس این وبال و نکال
اثنا عشریه را در طول و عرض تا غیبت صاحب الامر نهایتی نیست فان الانتظار اشد
الموت بلکه مصداق لا یموت فیها ولا یحیی گشتند و ازین جهت هم تشبیه اثنا عشریه
به یهودیت کما فی الکشی حق الیقین روز بروز امام مذکور در مزید غیبت روپوش است
و از حالات ایشان بی‌خبر در گوش پس خذلان اثنا عشریه هم خذلان دنیا
است و هم خذلان دین و ذلک هو الخسران المبین این همه که شنیدی
تبرعا بود از رعایت اصول موضوعه و تطبیق علوم متعارفه که پیش نظر ساختیم ورنه
سخن همین است که رفعنه بادف ولی درستی مسدود می‌سرایند که اقرار العقلاء
علی انفسهم حجة فقط پس ما را باید که هرچه در روایت ایشان مضرت بایشان
رساند مطمح نظر سازیم و ما بقی همه را پیش اثنا عشریه بیندازیم فتبصر ولا تکن
من الغافلین و غرابت این مقام که عقیده بدا است و تغییر اعتقادات
ائمه هدی چنانچه شارح رعایت آن نمود و گفت که محو می‌کند الله تعالی از ذهن افضل
خلایق آنچه را که خواهد از اعتقادات و اثبات میکند آنچه را که خواهد و همیشه این فرقه
ازین جهت زیر ضربه ملام بوده‌اند و فخر المتکلمین رازی رضی الله عنه و دیگر بزرگان
فرموده‌اند که رافضه دو چیز را سپر مذهب خود مقرر داده‌اند یکی بداء دوم
تقیه تا بزعم خویش تدارک مافات بعمل آرند و عوام را در لیت و لعل بگذارند
و [illegible] اعتراض [illegible] مذهب بزعم خویش برده‌اند در خانه تقیه [illegible]

می ازند لیکن آنچه برحواشی صوارم دلدار یا برای تکملہ منبہ السفیہ بحیطہ تحریر درآمدہ تفصیلش ازان میتوان یافت درین رسالہ ایکارش ہم گنجایش ندارد مگر حرفے بعنوان تجدید کہ تعلق بمقام دارد اینست کہ ہرچند دجال اعور مصداق کان من الکافرین این حدیث را درکافی ناقص آورد کما عرفت تا پردہ ناموس مذہب دریدہ نشود مگر قدرت الہی است کہ زبان امام اعظم اثنا عشریہ را بگواہی شارح گویا گرداعید بانچہ واقعی بود یعنے تعین و توقیت جناب امیرالمومنین دولت و ملک امام را علی راس السبعین و تکذیب تمالی الیعسوب المسلمین را این صراحت کہ ہفتاد ہجری بالیقین درگذشت و ہیچ رفاہی تا امروز صورت نہ بست واینہم بخیال اعور نگذشت کہ امام باقر چگونہ بدون سابقہ سوال حالا ومقالا چنین مسود بخطاب یادمی کرد تا بہ ماذا این تعریض بندہ کہ در حدیث والسفتے بعد از تعرضات رفضہ است در احادیث و در محصل بودنش درانجا حرفے نیست کما لایخفی علی من طالع جواب التشئید وغیرہ بہرحال روایت مذکور از اہل خرافات بمقتضائے منطوق حدیث شیخ طوسی امام اعظم نص است درآنکہ جناب امیر معین معمر بود وقت فراخی شیعہ خود را باقتضائے ہفتاد سال ہجری چنانچہ لفظ سبعین بران دلالت دارد وامام صادق تکذیب آن بعنوانے نمود کہ مزیدی بران متصور نیست چنانچہ در ہر حدیث این باب کہ کراہتہ التوقیت عبارت از انست وقد مرت الیہ الاشارہ موجود است ازانجملہ در حدیث دوم صراحتہ کہ کذب الوقاتون وہلک المستعجلون ونجی المسلمون وازانجملہ در حدیث سوم کذب الوقاتون انا اہل بیت لانوقت الی غیر ذلک واین تکذیب اجماعی است چنانچہ از صوارم ہم عیان می تواند شد کہ ائمہ ہرنہج واحد در دین بودہ اندپس ممکن نیست کہ یکی تکذیب کند و دیگرے تصدیق نماید منجملہ صاحب الزمان خاتم الائمہ ہم در توقیعات تکذیب آن فرمودہ کما فی المنہج المقال وغیرہ من کتب الرجال

وسیجی ان شاء اللہ تعالی و اینجا حال محققین رفضہ کہ شارح ازان قوم است ہویدا شد کہ چنانچہ ایشان در مباحث کلامیہ ید طولی دارند در علم لغات عرب ہم سابقہ اولی چہ از ہر کتاب لغت ومنہا مجمع البحرین ومطلع النیرین پیدا وہویدا است کہ توقیت عبارت است از بیان کردن وقتی برای فعلی وہر گا تعیین زمانہ بکنی توقیت حاصل شد لی حالت منتظرہ باینہمہ تکذیب کمان شیعہ ہمین است کہ ائمہ در ہر مسئلہ اصولی وفرعی متفق بودہ اند کما اشرنا الیہ من الصوارم واین شوخ چشمی را بعد از تصحیح این احادیث علاجی نیست سبحان اللہ حضرت مرتضی بارہا ارشاد فرمایند کہ بلا وابتلا تا ہفتاد ہجری است وبعد ازان فرج حالانکہ امامیہ چنانچہ از رسائل مزین تشیع واضح است تصریح می کنند کہ لفظ بعد حقیقت است در اتصال وامام صادق ہمیشہ ارشاد نمایند کذب الوقاتون وکلام راوی ہم تکذیب صریح باشد کما عرفت مرارا وتکذیب بحصول منہ انجامد وہر گاہ صحابہ گویند ومالش بان کشند کہ حضرت صلعم از حکم حشر فلان چیز ہم استثنی فرمودہ مطوریہ عوعو آغاز نمایند کما فی المصائب القاضی وبمجرد اختلاف اصحاب در حکمی یا روایت امری کذب ایشان ثابت گردد ودلدار بی وفا بعد از سیر نزہۂ کشمیری نقال رفض الجلی بنیاد نہد وبر ترانۂ اوداد پا کوبی دہد واز ینجا بسیاری از مضامین کتب بشار الیہا گوزشتر میشود واز ملاحظہ حدیث اخیر عیان است کہ جناب امیر در زمرۂ قادسی اہل بیت داخل نبودند زیرا کہ توقیت وتعیین وقت می فرمودند واین معنی از خیالات مدعین مزید ولا در بارہ عشرت ظاہرہ مستبعد نیست زیرا کہ چون پیشوایان ایشان جناب سیدہ بصیغہ رسول کبریا از دائرہ اہل بیت برآرند چنانچہ موضوع این رسالہ است کرا توقع باشد از ین قوم کہ درین گروہ والا شکوہ باقی گذارند حضرت مرتضی باشند

یا نور العین خواجه هر دو سرا و از عجائب مضحکات است که شارح بقوت علمیه و درخشهای لبیه
وصفای نیت اراده رفع غبار را هرجا قصد کرده و ندانسته که لن یصلح العطار ما افسده
الدهر و در همین مقام گفته که این حدیث و امثالش از باب استعاره تمثیلیه است و
بر تعیین و تطبیق قدرتی نیافته و با این همه توقیتها گمان برده که توقیتی بوقوع نه پیوسته
حالانکه توقیت از حضیض زمین تا باوج عرشش برین رسید و پس حکایت جولاهیه
مشهور بر طور این کجرو راست آمد و از غرائب قدرت ایزدیست که از زبان شارح
برآوردند که چون حضرت رضا ولیعهد شدند شیعه آمدند و با در خاطر خویش قرار
دادند گوئیم آمنا و صدقنا ولیکن اگر آرزوی ترقی دینی مراد باشد پس صغری منتفی بود
بقیاس اولی زیرا که جناب امیر را باجماع مهاجرین و انصار که اهل حل و عقد
بودند بمقتضای حدیث نهج البلاغه خلافت بهم رسید و نتوانستند که قرآن منزل را
باتباع پیغمبر خدا رواج دهند بلکه قاعده کلیه جان سوز و ضابطه غم اندوز بر اصول
موضوعه دلدار دل افروز چنان قرار دادند که غیر از معصوم کسی آن قرآن را
نتواند دید چنانچه شروح کلینی و احتجاج طبرسی و صافی ملا محسن کاشی و حق الیقین
مجلسی بران گواه است و در کتابان این کتاب مستطاب قصص بسیار و احادیث
بی شمار است که آنرا ضرور است که در معجزات ائمه اطهار شمارند و آنچه می نویسیم
مشتی نمونه از خروارے که احمد بن محمد کوفی لائوفی را بعضی از معصومین کتاب
موصوف ودیعت سپردند و بعد بعضی از روایات وعیدهای شدید نام بردند
و این سبب روزی این کتاب منزل من السماء کشاد و دید که سوره که در آن
قرآن محرف قصیر بود اینجا بسیار طویل است غنیمت دانسته آن سوره را حفظ
کرد پس امام فرشته را بر ظاهر و باطنش چنان مسلط گردانید که روزی بلباس
مسافری آمد و آن قرآن را از دستش گرفت و بگل آلوده [illegible] زد و تسلط

باطنی آنکه همانوقت آن آیات از قلبش چنان محو شد که یک حرفی از آن بعد جد و جهد هم قدر
نیافت ظریفی گفت که غالبا این شیطانی باشد نه پیکر بشری یا ملکی بلکه بطور
محسوس کیمیاگری بقرینه حکمت الاکار فرشته نیست که قرآن مجید کتاب آسمانی
نامه جاودانی مجموعه شیر پند دانی را که نیر اعظم فلک افلاک دین است و این نسخه تبرک بود
و یادگار از امیر المومنین بگل اندودن و در زمین سپردن یا در تنه درختی مانند رقعات
مزوره نهادن ولیکن این ظریف کتب متشیعین مثل بحار و حق الیقین غالبا ندیده
باشد زیرا که از مطالعه این کتابها واضح است که چون صدیقه خواست که بر جنازه
شریف نماز گذارد جبرئیل چشمانش بند کرد لاجرم چنانچه جبرئیل مانع خیر شد
و ام المومنین را ازین عبادت باز داشت چه عجب که آن فرشته مرتکب امر
مذکور شده باشد بالجمله چون حال کتاب سبحان رب العالمین معجزه دایمی سید المرسلین
صلی الله علیه و آله اجمعین چنین باشد در ولیعهدی امام رضا ترویج امور دینی چگونه
متوقع بود سیما گروه امامیه را که بتقریب تعالی میشود که امانات و الد آنجناب را
مثل خوان یغما ربودند فکیف که امام رضا اعتقاد اینمعنی داشتند که امام مستحق
باشد یا نه خلافت را یکدیگری بسپارد که هر دو صورت خلاف عقل از نیست
چه حال آنکه ولیعهدی امام رضا باین اقرار باشد که قبول کردم بشرطیکه دخل
نه هم پس حصول توقع در ترویج امور دینی پیران تا بالغ را از آن جناب مثل
هوس عود شباب است و آنها از بیسے خیال دیدن ماخذ در سر باشد
باید که بعیون اخبار و کشف الغمه و جلاء العیون رجوع کنند و از عجائب و غرائب
آنکه حضرت رضوی این هم بخط مامون بعد از رد و بدل که تا دو ماه بود خود
نوشته و لوازمین ولیعهدی که تا ... من بیگان نشوند که علی تارک
دنیا نیست بلکه متروک الدنیا است عجب که شیعه را در ان زمان با وجود

و صاحب تحریر سبب نباشد و شارح توقیعات شیعه ایران بیرون ولایت عهد
که حالش مشتبه از امام است معلق گردد تا اینکه شیعه مدعی از عدم جواز خلع خلافت
در حدیث مذکور از عقاید یا از احادیث امام خوانده ست و حقوق شیست که
آنجناب را در باب خلع امام حسن چه اعتقاد بود و درین امر خاص چه اجازه می فرمود
چگونه عقل کسی از اهل دین تجویز کند که سبحان اگر رسول الثقلین ازین امر جاهل
باشد معاذالله و با وصف اختفا خود نه از جهت اکراه و اجبار معاویه
بن ابی سفیان را که بر اصول مخاطب یعنی منکرین مذهب رفض کافر حربی بود خلافت
تفویض فرماید و ذاب الاضافات خود را خلع نماید و درباره حصول اختیار
حدیث امام حسین که اربلی در کشف الغمه آورده کافی و وافی است مضمونش
آنکه آنجناب در تحلیه برادر بزرگ خود فرمود که اگر بینی و شفقه را می بریدند
بهتر از آن بود که حسن برادرم اختیار آن نمود و لفظ بینی را که در حدیث
بر رفضه مدعین و لا ستضعف نموده مذهب مرا عات ادب نسبت بحضرت
سلطان کربلا است که آنجناب را در اختیار خروج بر یزید و ترک تقیه در حقیقت
بینی ایشان بریده اند و هم ازین جهت که در شروح نهج البلاغه ذکر کرده اند
که حضرت مرتضوی منع می فرمود عرب را از دادن دختر با امام حسن بسبب
کثرت طلاق و در فقه رضوی است که ائمه متنفر بودند از متعه و در خلاصة المنهج
گفته که کسی که بی متعه رود در قیامت بد منظر برخیزد مانند کسی که بینی او را
ببرند و این تکویرش معاذالله بکجا می رسد پس کسانیکه چنین مذهب
دارند البته نزد اهل اسلام خانه روی ایشان خراب است قال الله
تعالی - الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون - بالجمله ازین بیان که با وصف
اراده ایجاز بحیثی در اینجا مید مثل آفتاب رابعة النهار روشن شد

که البته اثنا عشریه را بولایت عهد امام رضا توقع رواج دین تشیع بنود لکن چون شارح
محقق گفته است یا ز لفظ آمنا وصدقنا اعاده کرده میگوییم که مراد از آرزوها بر اصول
امامیه دو امر است اول طمع خلو یکی آنکه بسیاری از حضرات اثنا عشریه خوشنود
شدند که اکنون ایام سختی نماند یعنی امام رضا که مطالبه خزاین مال وکنیزان صاحب
جمال میکرد منقطع شد شرح این اجمال در بعضی از تالیفات کرده ام وقد نصروه
که باعث گشت این معما تواند بود آنکه حضرت امام کاظم هنگام بعضی از وقایع
جمعی از اثنا عشریه را مومن پاک و راز دار دانسته این امانات سپردند
وآنها در مهر امانت تصرف وخیانت کردند چنانکه حافظ فرماید چنان بردند
صبر از دل که ترکان خوان یغما را وبا وصف تقاضا وطلب از طرف جناب رضوی
دراسترداد وقبول بانگی بر بنیاد بردند وذلگی اهم نداشتند پس در وقت ولیعهدی
صورت اطمینان متوقع شد دوم آنکه جمعی بتقریب آن الجناب مقرب مامون
گردیدند وباعث توقع وامید دیگران شدند صبیح ودیلمی از ایشان بود که هم
محل اعتماد وبشارالیه نزد مامون گشت وهم امام اورا راز دار میدانست
حرفی از قصه جان نثاری او میگوییم که در خدمت گذاری فرزند پیغمبر
چه کرد وچه اندیشید مجلسی در جلاء العیون بروایت صدوق واو بعد از آنکه
مقرب بودنش نزد امام ربانی صبیح روایت می کنند که بمواعید مامون
که از جمله آن قناطیر زر سرخ بود متکفل قتل امام شدم وسی کس را
از تهمتنان روئین تن وپهلوانان شیر افگن همراه بردم بعد از آنکه
مامون هریکی را از ما شمشیری داد که از زهر هلاهل آب دارش کرده بودند
ولیکن هنوز علمای ایشان بر صباحت وملاحت او جان ودل فدا می کنند
کما اشرنا واعتقاد بدان دارند که او موافق روایت خودش به گوشه

انحجره ایستاده قبضه شمشیر بر زمین نهاده تماشای ضربات این شمشیرها بر بدن
مبارکش مینمود و بریش این شمشیرهاے ایرانی می آزمود چنانچه جناب امیر بر
اصول نواصب مدعی مزید ولاے عترت سید انبیا وقتیکه عمر فاروق معاذ الله
بباب خاتون جنت را بضربات شدیده قتل نمود کما قال المجلسی فی تذکرة الائمه
انه قتلها لیکن میانه این هر دو قصه فرقیکه هست ظاهر است زیرا که حضرت
زهرا از این صدمات و زخمهاے مثنی مجروح مانده بروضه رضوان خرامیده
و امام رضا را از ان شمشیرها بکرامت صحیح که اثنا عشری پاک عقیده بوده
آسیبے نرسید ولیکن ثابت راست گو از زبان صدق ترجمان خود همین گفته
[illegible] حضرت [illegible] برکت اسم اعظم محفوظ ماند و کرامت خود را هیچ مدخلیت و عجیبی
هست باصول فرقه ناجیه اثنا عشریه که هیچ مذکور بتقلید امام الائمه در انچه
[illegible] کرده اند وار مزید ثواب باشد و با وصف این راز داریها و صبر
[illegible] شیها [illegible] زقیاست پیش رب العالمین بدعوی مزید ولاے
[illegible] نما [illegible] جان اهل ایمان را بجز اشد و اعتقاد بکند که این دعوی
[illegible] عین ابتلای حضرت مرتضوی است که با اینهمه سیر و تماشا وقت ابتلاع
[illegible] ات بر حضرت فاطمه زهرا روبروی مالک یوم الدین در مجمع خلق اولین
و آخرین و انبیا و مرسلین عموما خصوصا بخطاب و الدین [illegible] وارسیده [illegible]
بر تحقیق او ستاد کلینی اعور المحدثین دعوی مزید ولای مذکور خواهند [illegible]
[illegible] خواهند نمود که خون مادرین باب ریخته شد حالانکه قطره رعاف هم بر زمین
[illegible] و اولیا و اصفیا باین کفر و نفاق [illegible] اهل بیت طاهرین و خلفای راشدین
[illegible] باشد [illegible] که طلب [illegible] انداز [illegible]
[illegible] میداریم متناقض الغرض [illegible]

چگونه بارزوئے خودها فائز نشوند که سه کس را از گردان زنگ همراه خویش برائے
کشتن امام زمن بروند و بقضائے سیقسطره و تقرب مامون خلیفه خاطر خود را شاد ساختند
و در بنجا برائے اثنا عشریت این آرزومندان آنچه حرفے چند آوردم بسند توان بود
فان العاقل یکفیه الاشارة والغافل لا یجدیه الف العبارة چه بخیال هیچ کسے نتوان
گذشت که حضرات آئمه چنین امانات را توانند سپرد بدست کسانیکه بر امانت و ایمان
شان مطمئن نباشند و غیر اثنا عشریه چگونه محل اطمینان توانند بود انهم کفار مشرکون علی
ما عرفت عندهم کما ذکرنا نموذجه آرے چون تاویلات و تسویلات قوم را سبائیه
نبود برائے تصرفات و خیانات درهمچو امانات لباسهائے بوقلمون پوشیده اند و از
پهلو بپهلو گرویدند و مدعی اینمعنی شدند که بر حضرت امام کاظم امامت ختم شده و او زندگانی
جاوید یافته و زینهار بجنت نخرامیده و امام رضا محض برائے میراث دعوئے وفات
آغاز کرده و او مهدی موعود و حی لا یموت بوده حالانکه جنازه آنجناب را بر جسر بغداد نهادند
تا همه کس برائے العین دیدند مگر قوم مذکور مجهز سامان اخروی برائے خیانت نهار نهار
رو براه نیاوردند صم بکم عمی فهم لا یرجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
اینها آنچه شنیدی متعلق بود به تشیع مخصوص کما اشرنا واگر عجائب و غرائب
اینحدیث را شرح کنم که تعلق دارد بهجو و اثبات اعتقادات آئمه که شارح در مقام
هم عذر نیوشی و بجهت راز داریها حفظا للناموس مذهبه خطا پوشی نمود از مدعائے حرمان
دست و هد بر خلاف ابو حمزه ثمالی قدوه مذهبین اثنا عشریه که بجهت شرب مسکر راز شر
برملا افتاد در قتل عمار چنانچه اشاره کرده ام از دیگران پا فراتر نهاد گویا این پیاله نوش بلکه
قرابه کش مترنم بابیات بوده ه تا ز میخانه و مے نام و نشان خواهد بود + سرما
خاک ره پیر مغان خواهد بود و در مخصوصے چندان مبالغه نمود که اصل خود یعنی یهود بیت

راکہ اخلاصے خواری است از دست وا بقول حافظ شیراز رحمہ از حال شنعم و مفتی
و شرب الیہود شان * کردم سوال صبحدم از پیر میفروش * گفتا نہ گفتنی است سخن
گرچہ محرمی * درکش زبان و پردہ نگہدار و مے بنوش *.. و اگر در کتب تتبع کنی بتفصیل این فصل
سے پے توانی برد ولیکن عقلا از شرطیہ حدیث حضرت امام جعفر صادق بحق ناطق ہم سراغ
بردہ باشند کہ در قرب وفات او فرمودہ بودند کہ اگر خوف خدا کنید و پیروی سنت
نمایید و از معاصی پرہیزید بدرجات عالیہ ہمراہ ما باشید اما دعوے تو بہ کہ رفضہ برائے این
عظیم نہادند و نقارہا نواختند پس شنیدنی نیست فان اقرار العقلاء علی انفسہم حجۃ فقط
بلے زبان حال شان این استدلال می آفریند کہ اگر او تائب نمردی بالستی کہ روسے
او مثل سید حمیری کہ قصیدہ اش در مطاعن اصحاب بحکم ائمہ خصوص حضرت ثامن ضامن
بہشت است وقت احتضار سیاہ شدی و جوابش بمقتضاے این حدیث کہ دلالت
بر محو و اثبات عقائد ائمہ دارد پر ظاہر است کہ اینہم از آثار بدا و تلونات ائمہ بودہ است
معاذ اللہ چنانچہ از کافی العور جا بجا ہویدا است کہ بر اصول رفضہ چون این ہمہ امور بدست
ایشان است بجر اعبرۂ سیاہ رو گردانند و دیگرے را بر قیامت بگذارند ولیکن در کافی ولائے
از اصول ابو حمزہ ثمالی است کہ باز جناب امیر میفرموند کہ اگر آیتے در کتاب نمی بود
یعنے یمحو اللہ ما یشاء و یثبت البتہ شمارا بانچہ شدنیست تا قیامت خبر میدادم و چون توفیت
نمودند بسال ہفتادم دولت ائمہ را بروایت ائمہ عظام شیعہ معلوم شد کہ بدا را دخلے نبود
حیچہ جاے آنکہ مصرح باشد در دعاوے قوم موردلوم کہ در علوم مخزونہ الہی کہ باہلبیت
می سپارند تغیرات را در ان مدخلے نیست پس این اخبار را از باب بدا دانند یا جناب
امیر را مانند جناب سیدہ از اہل بیت برآرند چنانچہ عنقریب مے آید انشاء اللہ تعالے
و اگر تفصیل این عقیدہ بجوئی بعنوانیکہ تسویلات نقال کشمیرے مانند مزخرفات
مسیلمہ کذاب نماید و ترانہ دلدار جاے خلاف اصول مثل ترانہ دف نوازان

مپند هر گونه مضحکه افزاید واز محدثات این سبا رازهائے سربسته بگشاید بارے بحواشی
من بر صوارم که تکمله تنبیه السفیه تواند بود رجوع کن چون مقام تطفلی است ادهم خامه را
که توسنے می نمود عنان گرفتم وباز بر سر مدعا آمدم ومیگویم که هرچند خواستم که این
دفتر را بزودی در نوردم ولیکن اصلی دیگر از اصول قوم بیاد آمد وآن هم حدیث جعفر نسبت
که صاحب منهج المقال نیز آورده که چون واقعه شاه شهیدان بظهور انجامید وبر اہلبیت
طاهرین ظلمها رفت که گفتنی نیست همه شیعه مرتد گشتند وباقی نماندند مگر سه کس ابو خالد
کابلی ویحیی بن ام الطویل وجبیر بن مطعم باز طریق الحاق بمقتضائے تلونات پیش گرفتند
ومخفی نماند که ابو خالد شخصے است که چون در قیامت ندا کنند که خلص اصحاب علی بن الحسین
کجا هستند او برخیزد که از حواری آنجناب بود ویحیی مذکور کسے است که بر اہلبیت مطهرین
رضی الله عنهم اجمعین مانند فرهاد جان شیرین داده وقتیکه حجاج مطرود او را کشته وبتصریح
کشی هم در مختارش از اجله مداحان آن امام بوده کما نقله المنقد المذکور وقس علی هذا
جبیر بن مطعم که او را هم بعض امام کاظم در حواریین آن عالی قباب داخل کرده اند کما
قال الکشی وقد اورده فی منهج المقال ایضا ومنطوق حدیث دانستے که بعد سانحه کربلا وانواع
وظلم بر اہلبیت سید انبیا همه اثنا عشریه ناجیه راه ارتداد سپردند وکلمه نخواندند واورا
یا امیر المومنین گفته مقلد بابی نمیرے علی مافی الاصول شدند واز ینجا ودیگر کتب از علمائے
فحول خود پیدا است وبنده در کتب خویش نقاب را از سر این اسرار بر داشته ام
که محمد بن حنفیه نیز معاذ الله برائے زیارت یزید بدمشق رفتند وشب وروز طعامهائے
لذیذ میخوردند وشربت فالودهائے دمشقی تا مدتہائے نوشیدندے روزیکه در
بدخشان یخ بر چنار بندد به فالوده دمشقی خلخال مار گردد اینهمه نعمائے گوناگون نهاد
کرده سرخ وسفید برآمدند ومدائح ومناقب یزید میشمردند ودر آغاز هر کلام او را با امیر المومنین
میگفتند ووقت رخصت بمنتہائے آرزوئے خویش رسیدند اما تخصیص اثنا

عشریت پس از تمیز وزر اظهر است در احادیث ارتداد نیز که در احادیث معتمدین
وارد شده خانه طربان الکفر او ما یماثله علی الایمان و غیر اثنا عشریه از فرق شیعه کیا مومن
توانند بود فتعین المقصود و اگر در کتب ایشان نظر کنی معلوم شود که هر یکے را از ائمه مدینه
شهادت بعذار سانیده نه خطار باز نزاعهاے نوحه سر نیده اند بلکه فقط بیچاره ... ائمه
بلطائف حیل یعنی تلون احوال در قوالب شباب و شیوخ و اطفال از دست ایشان
جان بسلامت برده بعد از آنکه بعد توقیعات لعنت در کتب ایشان مثل بحار و شرح
جامع الزیارات بتفصیل سپرده بالجمله **استغاثه** وزارنالیهاے خانصاحب قدوه شیعیان
از عبارات کتاب منتهی الکلام و این کمترین درین اوراق و آنچه در چندورق دیگر ضبط کرده اند
از همین باد نیست زیرا که ابو جعفر کلینی امام الائمه شیعیان در کتاب خود که از حجت قطعی
بینه دین الله قرار داده حضرت خاتون قیامت سلاله دودمان نبوت و رسالت را
سلام الله تعالے و تحیته و ثناؤه علیها و اولادها اجمعین از آیت تطهیر بیرون میکنند و از
اهلبیت خارج میگردانند و شارحین نیز بر وفق آن تصریح می نمایند و جناب مخاطب با دعوے
عدل و انصاف فریاد و فغان از بنده درمانده که معنی روایات کلینی را تحریر کردم
و از نصیب باطنی امام الائمه قوم خبر دادم و خفتگان را بیدار نمودم آغاز نهاده اند بعد
از ادراک عادات قدمائے شیعه هرگز ازین واویلا که حضرت خانصاحب می نمایند تعجب
نباید نمود فانه کم ترک الاوائل للاواخر و تنها این ظلم و فریاد از لوازم این قسم تحریرات
نیست که در هر تقریریکه بمخاطبه بنده بعمل آورده اند گو نیا آن را نه و آنجا مثل انفعال باشنے همین
سیاه تنها شد بود **والحمد لله** که در هر باب الزام و افحام برداشتند و نوبت با ... رسید ... با و
... ب و مطلب ظاهری فا تخطی از مناظره ... بدست مبارک ... و اعتراف
... در هر مناظره عجز و زبونی دست سید بدو جواب معارضت ... شود
... معذور باید داشت که نفس این ننگ و عار ... [illegible]

جاء الحق وزهق الباطل

الحمد لله از تصنیف امام المومنین رئیس المتکلمین حافظ الملة والدین

زبدة علماء الشرق والصین مولانا حافظ حاجی مولوی حیدر علی صاحب

داهیه حاطمه علی من اخرج

من اهل البیت فاطمه

از حسن انتظام فاضل عامل کامل مولانا مقتدا انام مولوی حافظ محمد سلیمان عفی عنه الرحمن

در مطبع ظفر پرس واقع حیدرآباد مطبوع شد

چون تیر از کمان بر جست دهواخواهان و مخلصان اعلام نمودند و گفتند که خطا واقع شد
این اعتراف بناراستی کردن خواستند که تیر برجسته را از اثنای راه برگردانند
و این فارغخطی و لادعوی را بر هضم نفس و تواضع فرود آرند و اینمعنی جز بر کرامت
نزد معتقدین ولایت بر چیزی محمول نخواهد شد چنانکه گفته اند
اولیا راهست قوت از اله ؛ تیر جسته باز می آید زراه ؛ انشاء الله تعالی
عبارت فارغخطی و استیصال تاویلیکه ارشاد کردند عنقریب بتفصیل تمام متداول
میشود و درین نزدیکی بوضوح می انجامد که جناب مستطاب باوصف صرف همت
علیا احادیث مذهب خود و مباحث کلامیه را هنوز یاد ندارند و بر هر کسی از خواص
و عوام واضح میگردد که آنچه اکنون از تاویلات بارده در ذهن سامی در بارهٔ فارغخطی
و مانند آن راسخ شده نزد اهل انصاف بوئی از انصاف ندارد و الزاما و تحقیقا
مخدوش است این است حال مناظرهٔ لسانی و هرگاه حال مناظره قلمی باوصف تقادم
عهد و مرور دهر کما اشرنا فی الصدر بر هر صغیر و کبیر عیان بود و مجدداً از فرستادن این افادات
جدیده بر همگنان مانند بدیهی اولی روشن و هویدا گشته پس در حصول فارغخطی دوم حالت
منتظره در میان نیست فکیف که فارغخطی کامل از تائید آسمانی در رویة الثعالبیت بدفاطر طولانی
مذکور باشد چنانچه اقاصی و ادانی یقین خواهند کرد انشاء الله تعالی **وجه**
اینمعنی که فریاد جناب شان و جزای بنده را بر قیامت محول داشتن چنانکه رسم
و آئین مظلومین و ملهوفین است از قسم فریاد و زاری گو فیه قدمای امامیه است و در حقیقت
این فریاد از امام الائمه شیعیان یعنی ابوجعفر کلینی می یابد نه از بنده درمانده و درین عجاله
نافعه بعنوان شایسته و تفصیل تمام زیب رقم می یابد تا خواص و عوام همه بهره مند
گردند و اطمینان صدور بهم رسانند و قد سمیت هذه الرسالة بالداهیة الحاطمة
علی من اخرج من اهل البیت فاطمة عم تا اسمش بر مسمی منطبق افتد و اقا

و ادانی ہمہ در یابند کہ شیعہ را ہرگز مودت اہل بیت نبوی صلی اللہ علیہ وعلیہم چنانچہ مدعی گشتہ اند حاصل نیست و ایشان ہرگز بر آئمہ اطہار نمی روند بلکہ قدما و متاخرین اینہا در پردۂ محبت مزبور بہ زنی عوام میکنند و آنچہ درین لباس بحق اہل بیت مرتکب گردیدہ نواصب و خوارج خذلہم اللہ وسود وجوہم فی الدین والآخرہ رشک بران می برند بلکہ شیعہ حضرت مرتضی کہ بر روے در قفا یکسان بودند قدماے اہل سنت اند و ہرگز گمان نباید کرد کہ این دعوے کہ مقتدایان اہل حق شیعہ مرتضوی بودند و اعانت آنجناب در حروب و بث مناقب نمودند و شیعہ عرفی کہ مذہب ایشان در زمان آخرین کہ قرب زمانہ ظہور مہدی دین است آشکار شدہ بر مسلک اصحاب و اہل بیت مصطفوی نیستند از آنکہ متاخرین سنیان بروز یافتہ مثل حضرت علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز وجمعی دیگر کہ معدودی و شاذی ولاف وگزاف شیوہ ایشان نہ قدماے متکلمین سنت کہ بیہودہ گوئی و این بافہ دراینہا تیرہ شان نبود زیرا کہ در کتاب کبیر ازالۃ الغین این وہم را کما ینبغی ازالہ نمودہ ام و بعنایات باری امید آن دارم کہ طالب این امور بعد از رجوع بسوے انتخاب ملتئین شود و تعطش او باقی نماند و بمقام تکیہ و حرف از کتاب امام المتکلمین کہ بجز کتاب کبیر سوادش برداشتہ ام عرضہ میدارم محصولش بگوش اصغا جا باید داد بلکہ بر صفحہ خاطر بآب زر باید نوشت تا بعد از ملاحظہ این استبعاد و وہم مذکور کہ مرزا محمد کشمیری در نزہہ و بتبعیت جاہلے در صوارم و مانند آن و جناب فاضل اخباری برادر معظم سامی در ورائیکہ بجواب الصلاح نوشتہ اند و ہم استعجاب کرامی در رسائل مطبوع و مکتوب ہیا ہنشو راکردہ و چون خلاصہ تقریرات ایشان در تکذیب علامہ دہلوی و مانند او کہ قدماے اہل حق را شیعہ او ساختہ اند و انستی حاجتے بدان باقی نماند کہ عبارات این مکذبین و منکرین را کہ در دفاتر طوال می توان کتجانید ایراد نمایم **مع ذلک** بعضے از عبارات این علما بعد ازین انشاء اللہ تعالے بتقیید قلم نیز خواہد آمد حاصل

عبارت امام که در کتاب ریاض است و آنچه از تصانیف ابوالقاسم بلخی که در کتاب ابوجعفر صاحب انصاف کمر ہمت بر میان جان بسته وخارہائے مغیلان در حلوب شیعیان شکسته وہر یکے از علمائے آن وقت از گروہ امامیه که باد در سر داشت و باد خوانی شیوه او بوده بدین نقش با حیرانی بلکه وحشت وجنون مفید و مرہون گشته اینست که ہر کسیکه قائل باشد بخلاف بلافصل مرتضوی او شیعی است خواه باتحاد وحلول وجسمیت ومکان والحضا برائے باری عزوجل معاذ اللہ قائل باشد و خواه بجبر و خواه بقدر و خواه بارجا چنانکه قدمائے امامیه باین رنگہا رنگین بوده اند و قبل ازانکه مذہب اینمسند عین ظاہر شود لفظ شیعه را بر کسانی اطلاق میکردند که بتفضیل حضرت امیر ذی النورین قائل بودند و دیگر ہیچ و اقامت و خلافت شیخین را چنانکه باید مسلم میداشتند و از اعتزال و دیگر مذاہب باطله منزه بودند و از شریک بن عبد اللہ که از رؤسا و امرا شیعه بود پرسیدند که ابوبکر صدیق افضل است یا علی مرتضی جواب داد که ابوبکر افضل است گوینده گفت که تو چنین میگوئی وحالانکه از شیعه ہستی فرمود که بلے چنین نیست که شیعه مرتضوی ہمان است که چنین اعتقاد دارد بخدا که حضرت امیر بر این منبر فرموده است که خیر الامة بعد نبیها ابوبکر و عمر بخدا که جناب مرتضوی را دروغگو نمی پنداریم و براه تکذیب آنجناب که افضل است در زمان خود بودنمی رویم الی آخر العبارة بطولها اما تاویلات مجلسی و صاحب تنزیه و مانند ایشان در باره تنزه مذہب بجود از آنچه قدمائے شیعه نسبت باہل بیت نموده اند و با اولاد و افلاذ ایشان اندیشیده اند پس تعرض آن باجمال و تفصیل در رساله قدیمه وہم در ذیل ابحاث کتاب منتہی الکلام و کتاب کبیر یعنی ازالة العین عن بصارة العین موجود است و از ملاحظه آن لائح میگردد که حضرت امام حسین را بمقتضائے آیت کریمه یا ایہا النبی جاہد الکفار والمنافقین که باظہار قمی استاد کلینی در مصحف اہلبیت بود و از اجتماع این جنود جهند که حال

شان مرہ بعد اخری عیان گمہ دید وحضرت محمد بن حنفیہ نہ رسم نصیحت را علے ما فی المواعظ
بجا آوردند و گفتند کہ اسے برادر اہل کوفہ با پدر و برادر تو جز مکر و عذر چہ کردند برائے
قتال لشکر یزید مثل سائر ملحوظ بود کہ ہر کافر بچہ کشتہ شود دو اسلام والحمد للہ کہ حق تعالی
بر زبان صدق ترجمان خدام والامقام مخاطب جاری ساخت کہ کسے از اہل سنت
زبان خود را باسارت ادب نسبت باہل بیت وصحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین نیالودہ
و عادت مناظرین امامیہ بگرفتن یا دنفس افتادہ چنانکہ در قرآن مجید فرمودہ اند یوم
تشہد علیہم السنتہم وایدیہم وارجلہم بما کانوا یعملون - باقی ماند انکہ متکلمین اہل حق
نیز خوگریان گشتہ اند و لوازش انکہ این دعوے مقام بحث ونظر است پے اقامت
دلیلے و اتہاض حجتے کے مقبول ومسموع تو ند شد کما لا یخفے آرے چون در
کتب امامیہ مثل طعن الرمح وغیر آن از مصانیف مجتہد فانی وزمانی ورسائل جناب
لاثانی وانچہ برادر معظم سامی مولوی حسین علیخان اخبارسے در تالیف خویش ضبط فرمودہ
اند ثابت شدہ کہ اقرار عقلا بمضرت خود حجت می باشد بمنفعت پس باظہار رجنا ب
بہ ثبوت رسید کہ فرقہ اثنا عشریہ دریں بلا گرفتار اند مع ذلک چون از کتب
مذکور لمعان ظہور مید ہد کہ طریقہ جدل وجدال را امامیہ شب و روز می سپرند پس
اگر اہل حق احیانا بیاد نفس امامیہ را گرفتہ باشند جزائے اعمال ایشان خواہد بود
چنانکہ گفتہ اند کہ کردنیا فت آدم بر بطلان استثنا آن خود بدیہی است محتاج بدلیل
نیست زیراکہ بندہ محمد یوسف واسطی ہر دو از اہل سنت ایم و ایشان باعتراف تمام الا
بائمہ ہدے و اصحاب کبار سید انبیا اعتقاد نیک دارند و زبان تشنیع دربارہ
احدی ازیں ہر دو جماعت فاسدہ نمی کشایند وزنہار دامن خود را بالواث مطاعن
ایشان نمی آلایند و ازین جا بشکل بدیہی الانتاج رکاکت وبطلان استثنا بوضوح می
انجامد و اگر اوسے استغراق در کتب فریقین کنی خواہی یافت کہ اکابر شیعہ نیز اعتراف

نموده اند که اہل سنت مجلدات ضخیمه دندان شکن ہم بر رد خرافات خوارج و ہم بنقض
شبہات شیعه تالیف نموده اند و می نمایند پس بالیقین ذکر مطاعن این بزرگان در
کتاب منتہی الکلام به بعضے از تقادیر برامرے مبتنی است که جناب سرآمد متکلمین شیعه
تجاہل و تغافل ازان میکنند و از خواب خرگوش بخواب جاوید رفته اند که جز بنفخهٔ اخرے
بیدار نتوانند شد یا انچه باوصف تصریحات بنده که مزید بران بخیال ہیچکسے نگذرد
مطالب منتہی الکلام خصوصاً مسلک ثانی که بر اصول شیعه نوشته ام و بنیاد تقریر جدلی
انداخته قلب کلمات و مقالات شیعه خصوصاً رساله جناب خانصاحب دران در نظر
داشته ام جاگزین مدرکه ایشان نگشته بلکه بر دیباچه کتاب و انچه دران معذرتہا نهاده ام الا معنی
ہم نرسانیده اند و انہمه مطالب را بعد ازین بشرح و بسط میگویم و بر ہر فقرهٔ از فقرات
عبارات بلیغه ان سرآمد بلغاء وقوف میکنم و انشاء الله تعالے بر خاصه و عامه واضح
میگردانم که بنیاد صور علمیه خانصاحب بر عدم فہم مرام حقیر کمترین انام با تجاہل از انعام
افتاده اما محمد یوسف واسطی پس بیادمی آید که او در کتاب خویش که جزوے
چند بیش نیست کتب شیعه را دیده بقلب مطاعن گردیده باشد تا جناب علامی فہامی
را چنین وہم درگیرد و انچه دہ آخر ماه ذی الحجه سنه یک ہزار و دوصد و ہشت ہجری مقدس
که در وسطش این اوراق نزد بنده رسیده در وجه استثناے واسطی مذکور خود بیان
کرده اند تفصیلش با جواب باصواب عنقریب می آید انشاء الله تعالے فلاتکن
من المستعجلین الغرض چنانچه در بطلان و رکاکت استثنا شبہه نیست و در حقیقت این
دعوے ہم تردد نیست که علماے سنت زبان را بتنقیص شان آئمه طاہرین
و اصحاب نبوی حرکت نمید ہند حق تعالے جناب مستطاب را ہمین عقیده راسخ
دم و ثابت قدم دارد ولیکن نمیکه درینجا بالضرورة بمقتضاے خیرخواہی اعرفی
کردنی است و گنجوش دل شنیدنی است آنکه جناب تقدس قباب ادام الله

افادات در رسائل قدیمه خویش به بسط تمام با ادله و شواهد دعوی باثبات رسانیده اند که
علمائے اہل سنت خواه از متقدمین و خواه از متاخرین به تنقیص ائمه ہدے رضوان الله
علیهم اجمعین می پردازند و معتاد باین امر شده اند پس فقیر حقیر در تحریر این متوقف
خیره بحیرتم که ازین هر دو کلام قدیم و جدید یعنے محدثین و متکلمین اہل سنت پیش از پیش
عیوب و مثالب ائمه ہدے یاد کرده جزو کتب خویش میکرده اند و خود امام رازی
و ابن جوزی و شمس الدین ذہبی و جلال الدین سیوطی و فلان و فلان - از معتمدین
اہل سنت و اتباع و اشیاع اینها از جمله بدگویان افلاذ کبد سید انبیاء صلی الله علیه و آله
وسلم محسوب اند و این قاصر النظر سوائے یوسف اعور و فاضل معاصر کسے از علمائے
سنیان ندیده که بدگوئی در حق ائمه اہلبیت کرده باشد انتہی کدام یک ناسخ و کدام یک منسوخ
و کدام مردود است در گرداب دہشت و حیرت گرفتارم که اگر تصدیق کلام سابق
کنم معاذ الله تکذیب کلام لاحق لازم می آید و بالعکس مستر صد ارشادم تا هرچه فرمایند
بجا آرم و هرچه درباره مفتریان و دروغگویان در کتاب الله و احادیث سید انبیا وارد شده
بدو فرو سپارم و زنہار کسے از سامعین و نظار پیرامون ریب نگردد که دعوے تناقض
و تہافت مذکور لاف و گزاف است که از بنده دلیل بدون اقامت برہان و انتہاض
دلیل سر نمیزند پس ناگزیر بذکر عبارات این جامع الکمالات می پردازم و از خوف تطویل
ہرگز نه اندیشیده باستیصال این خیال متوجه شده به تنبیه غافلین و ایقاظ نائمین که
از شغل و شنوی باین امور نمی پردازند یا بدرس و تدریس کتب درسیه می سازند مشغول
میکردم بدان رزقک الله تعالی الی معارج الکمال که حضرت [illegible] المتشیعین در رساله
رابعه این عبارت ارشاد کرده که بحیرتم که شراره مقرحه بر قرطاس نجیبت و قلم ہیرا افعل
و توده بہم نشد که سیوطی بعد نقل الحدیث بهذا الاسناد حدثنا احمد بن محمد مهران بن [illegible]
بحضرة این جیمه حدثنی مولای الحسن بن علی صاحب العسکری حدثنی علی بن محمد حدثنی

الی محمد بن علے حدثنی ابی علی بن موسی الرضا حدثنی ابی موسے بن جعفر حدثنی ابی جعفر
ابن محمد عن ابیہ محمد بن علی عن جابر ابن عبد اللہ الانصاری مرفوعا لما خلق اللہ تعالے آدم وحوا
تبخترا فی الجنۃ وقالا ما خلق اللہ خلقا احسن منا فبینا ہما کذلک اذ ہما بصورۃ جاریۃ لم یر الراءون احسن
منہا لہا نور شعشانی یکاد یطفے الابصار علی راسہا تاج وفی اذنیہا قرطان فقالا یا رب ما ہذہ الجا
ریۃ قال صورۃ فاطمۃ بنت محمد سید ولدک فقالا ما ہذا التاج علے راسہا قال ہذا بعلہا علے
بن ابی طالب قالا فما ہذان القرطان قال ابناہا الحسن والحسین واجد ذلک فی غامض
علمی قبل ان اخلقک بالفی عام انتہی قال ثم قال ابن الجوزی علے وضعہ فی ذلک الکتاب
موضوع والحسن العسکری لیس بشیء ونسخہ کہ بندہ دارم بسیار کہنہ و بخط عرب بست بر حاشیۃ
اش نوشتہ است قال الحافظ علے بن محمد العراقی المدنی فی کتابہ تنزیہ
الشریعہ المرفوعۃ عن اخبار الشنیعہ الموضوعۃ وتلمیذہ الشیخ رحمۃ اللہ
بن عبد اللہ السندی فی اختصار تنزیہ الشریعہ المذکور فیہ ای فی اسناد الحدیث عبد اللہ
والحسن ای الحسن ابن علی العسکرے من الائمہ الاثنی عشر رضی اللہ عنہم ولعلہ من وضع
احدہما انتہی اقول حاش للہ ان یضع الامام الحسن بن علی العسکری علے جدہ ما لم یقلہ فان کان
ہذا الحدیث موضوعا فوضعہ غیرہ من رواۃ ہذا الحدیث علیہ اسے علی اسمہ الشریف
رضی اللہ عنہ لا ہو علے جدہ فافہم کتبہ احقر العباد محمد الحمید بن عیسے بن داؤد الافغان
فی سنہ ۱۲۰۲ انتہی نقلت عبارۃ الحاشیہ بصورتہا وان کانت غیر خالیۃ من السقم ہذا جزاء
خیر ابن بیچارہ افغان را باد کہ نسبت وضع واختلاق بجناب عصمت مآب حاوی
عشر مثل ابن جوزی وسیوطی وصاحب تنزیہ الشریعہ وتلمیذہ گوارا نکردہ بحسن ظن خود
اماطت شوک عار وتفضیح از ساحت حال فرزند رسول ساخت فعلی اللہ جزاءہ
وجزاء ہما حیث نسبا الکذب والاختلاق الی فلذۃ کبد الرسول وقالا فی حقہ علیہ السلام
لیس بشیء فض اللہ فاہما وفیما استحقا مع تابعہما السندیین اضلاہما وہو بیت

اول قارورۂ کسرت شان اسلام چہ این حضرات باوجود ادعاے ولاے اہلبیت از نہین شان ونقیص مرتبہ معصومین بجاے دریغ نمیسازند در حق جناب علی بن موسی الرضا صلی اللہ علیہ وآبائہ میگویند در شرح حدیث ثقلین بتفصیل نقل کردہ ام وازان ہم بالاتر باید شنید عقیلی کہ سمعانی صاحب کتاب الانساب بحقش می نویسد محمد بن عمر موسی العقیلی المکی احد الایمہ وصنف کتاب الضعفاء کان من الحفاظ الکبار وسیوطی در کتاب موضوعات ذکر العقیلی وقال العقیلی بر زبان دارد وجناب امام ہمام موسی کاظم را علیہ السلام غیر محفوظ الحدیث در ضعفا نوشتہ است واز وثوق ومعتقد او ہیچ نکاستہ واگر سامعین را تعجب درگیرد ولیس شبہا دست یاد ناباور دارند وروح عقیلی را بفاتحہ فاتحہ علی ثنا وسازند قال فی تراجم الموسین موسی بن جعفر بن محمد بن علی الملقب بالکاظم عن ابیہ قال ابن حاتم صدوق امام وقال ابو حاتم الرازی ثقہ امام ثبت روی عنہ بنوہ علی الرضا وابراہیم واسمعیل وحسین واخواہ علی ومحمد وانما اورد قول ان العقیلی ذکرہ فی کتابہ وقال حدیثہ غیر محفوظ انتہی وکتابہ کتاب الضعفا نجزاہ اللہ عن النبی الامجد وذریتہ خیر الجزا بلفظ واز انجاکہ ابناے روزگار درین عصر وزمان از چند گاہ بتاویلات تحفہ بحدان منہمک گردیدہ اندکہ درباب تضعیف ورد دلائل واقوال اہلسنت ہیچ خرافتی را در جہان باقی نگذارند کہ مانند مجلسی تفسیران درمناظر و بیارند بلکہ بتجمل او بپردازند بنا بر وقع وہم این مردم عبارتے دیگر را از رسالہ حدیث الثقلین کہ جناب افادت ماب بتقلید صاحب صوارم نقلش فرمودہ واو بنابر کاسہ لیسی چندی از بے سوادان برغم خود اصل الاصول خود را کہ امامت ایمہ اثنا عشریہ باشد ثابت کردہ وبرتنقیص علماے سنت درباب ائمہ اہلبیت تنقیص نمودہ می آرم تا معلوم کنی کہ حال تمامی اہلسنت عموماً از محدثین ومتعصبین برزعم این عدیم الشان بیک منوال است وعادت ہمہ بر کسر شان معصومین علیہم السلام افتادہ وتخسیس محدثین را دخلی ومصرفے نبود وآن عبارت است قال امامہم الرازی فی نہایۃ العقول فی اخر مبحث الامامۃ والعجب انہم یزعمون

فی التقی والنقی والحسن العسکری انہم کانوا عالمین بجمیع المسایل الاصولیۃ والفروعیۃ جملہا وتفاصیلہا مع انہم کانوا فی زمن کثیر خوض العلماء فی اصناف العلوم وکثرت تصانیفہم ومع ذلک فلم یظہر من احد منہم شی من العلوم لا بالقلیل ولا بالکثیر ولم یحفظ محفلاً ولا تکلموا فی شی من المسائل مع المخالفین ولم یظہر منہم تصنیف منتفع کما ظہر من الشافعی ومحمد بن الحسن وغیرہما من الفقہاء والمتکلمین والمفسرین انتہی واویلاہ

ہر گاہ حال معتقد امام اشاعرہ در حق آئمہ ہدے چنین باشد کہ سلب علم از ذوات مقدسہ شان نماید و بار سنیان را حوصلہ ادعائے سلک بعترت طاہرہ باقی باشد ازین گذشتہ ترا سری ایادرین عالم عبرت زا خواہد بود و تنقیص شان آئمہ ہدے مخصوص امام شان نیست بلکہ از ینہم غریب تر حکایتی کہ بضرورت کشف فضائح اسلاف اینہا بتحریر ان لختم بر قرطاس وہراد میرود والا زبان خامہ بآن آلودہ نمی بایست کردن باید شنید وآن اینکہ ابوعبداللہ محمد بن احمد ذہبی کہ از ثقات ناقدین رجال حدیث است در کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال بترجمہ امام ثامن الحجج جناب علی بن موسی الرضا علیہ السلام می نویسد علی بن موسی جعفر الہاشمی العلوی الرضا عن ابیہ عن جدہ قال ابو طاہر یاتی عن ابیہ بعجایب قلت انما الشان فی ثبوت السند الیہ والا فالرجل قد کذب علیہ ووضع علیہ نسخۃ سایرۃ کذب علی جدہ جعفر الصادق فروی عنہ ابو الصلت الہروی احد المتہمین ولعلی بن مہدی القاضی عنہ نسخۃ ولابی احمد عامر بن سلیمان الطائی عنہ نسخۃ کبیرۃ ولداؤد بن سلیمان القزوینی عنہ نسخۃ مات سنۃ ثلاث ومائتین قال ابو الحسن الدارقطنی اخبرنی ابن حبان فی کتاب فقال ابن علی بن موسی الرضا یروی عن ابیہ عجائب یہم ویخطی انتہی ہر کس کہ پارۂ شرم از سید المرسلین دارد انصاف کند کہ ابو طاہر ہم سپے مسمی قبض اللہ فاہ در پردہ اتیان بالعجائب چگونہ جسارت نسبت افترا بجناب معصوم نمودہ واین ذہبی ذہب اللہ بنور الایمان من قلبہ بچہ کنایہ راہ اساءت می سپرد حتی کہ اصلا نظر

بکلام ابوطاهر و ابن حبان نجحده بلکه بمقوله خویش هم بر نمیعنی تائید قول ابوطاهر نموده و تعبیر
از جناب معصوم بلفظ الرجل ساخته اسلے آخر کلام بطولہ **و این قسم** کلمات که اول
بر دعوے فقیر باشد در تو پرویجر که این تحریر بصیر نوشته هم موجود است معلوم نیست
که درین مقام چگونه لب معذرت را در رفع تناقض از کلام قدیم و جدید خواهند کشود و بچه
عنوان راه التطبیق این افادات متعارضه خواهند پیمود عجب دارم از رئیس طائفه که
تشنیعات را بر اهل حق اغاز نهاده و در پوستین ایشان افتاده و حالانکه به حصول موضوعه
مذهبش حضرات انبیاء و مرسلین و بقیه آبا ے خاتم النبیین که مدائح و مناقبش بالاجمال
می آید و بسیاری از اولاد طاهرین ائمه معصومین نعوذ بالله من مکاید الیهود و نفاق المجوسین
بعدم طیب ولادت موصوف باشند و بنات مکرمات جناب سیدة نساء العالمین
نزد رؤساے ناصبین تعصب روند و این واقعه هایله را بالفاظیکه از شنیدنش موی
مخلصین بر می خیزد و غالیتم بلکه ارتعاد فرائض رو سید هد تعبیر کنند و ازواج طاهرات بالفوس
قدسیه آن مطهرین مرتکب خیانت عظیم شوند و برادران ایشان بکذاب و طنبور نواز و قمار
باز ملقب کردند کما فی حق الیقین و تصنیفات الصدوق مثل العلل والخصال و مثل زید شهید
بر حدیث کلینی علی ما اعترف به الشارح المازندرانی مقبوح و موهوم بوند فاین السمک من السما
و این من ذاک **و مزید حیرت** آنکه بایراد لفظ عجائب دعاے بد می کنند
و نمی پندارند که در اعتبار و بجار بانی منعقد است که تحمل علوم ائمه چندان دشوار است
که فرشته مقرب و نبی مرسل حامل نتواند شد پس بعد تسلیم زیاده برین نیست که بعضی از
سنیان سے پے ... آن علوم برده تقلید ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین کرده
باشند فرق اینست که آنها با وصف مزید علوم و معرفت افادات ائمه را عجائب
شمرند بلکه ... پرند بخلاف شادی ... سنتیلس ... مخاطب را
باید که اول زبان نبوت و رسالت و وسائط علوم تهی را در مذهب خود مخصوص کنند

بازورے پلے ایشان شود و گوید که امام را بلفظ رجل تعبیر کردند و از آیت کریمه حکایته
عن مومن آل فرعون اتقتلون رجلا الایه انکار نماید و از جمله امور رکیکه و شنیعه منتقضه
رساله ثانی این جامع کمالات انسانی در اسوده و انتخابات جمع کرده بودم و می خواستم
که بعجلت هر چه تمام تر پیرایه ترتیب و تهذیب پوشانیده بخدمتش ارسال کنم قضارا
مهمات امور و مکروهات دهور و تنغص بعضی از مسودات و تنقید برخی از مبیضات
مانع شد الحمد حضرات مدعین ولای اهلبیت سید انبیا در اصحاب ائمه هر کسے که تعبیر از
ایشان بنصف دنیا عین ترجمه اصول شیعه خواهد بود کالایخفی علی من طالعها شمل الکلینی
و شرح هفتاد و هشتاد هر که کس را بر نگیز بیند و استقراء تام و تصفح مالاکلام نموده اینقدر را
از تماحی دنیا بر چند بار شش کس را از ایشان کالشمس بین النجوم عالمین جمیع اسرار
علوم قرار دهند تشریحی را که افقه الناس عبارت از وست بعد از نظرهای دقیق و فکر
های عمیق رئیس همه عالم دانند کما فی الفوائد المدینه والتلخیص و امثالها و ابن افقه و اعلم
که زراره نام او باشد در باره امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آن بے
اندامی و بے ادبی کند که خوارج و نواصب بجو باهیچ مسلمانے و صاحب ایمانے روا
ندارند و زمین و آسمان از شنیدنش بلرزد و عجب است که صاعقه غضب الهی
بر سر پیشانیش نیفتد و رطب و یابس ایشان را نسوزد و آن کلمات هایله در کتب
معتبره ایشان بروایات ثقات اصحاب ائمه و اکابر شیعه منقول بود و عالم متبحر محمد
ابو عمرو کشی در کتاب مختار خویش که نامش بزبان امام اعظم ثانی صاحب منهج
و تلخیص و شوشتری و دیگران از اکابر و ائمه شیعه دائر باشد روایت میکند حدثنا
محمد بن مسعود قال حدثنا جبریل بن احمد الفاریابی قال حدثنا العبیدی محمد بن عیسی
عن یونس بن عبد الرحمن عن ابن مسکان قال سمعت زراره یقول رحم الله ابا جعفر
واما جعفر فان فی قلبی علیه لعنة فقلت وما حمل زراره علی هذا قال حمله علی هذا

ان ابا عبداللہ خرج مخازیہ انتہی یعنے کشی مذکور میگوید کہ حدیث کرد مارا محمد بن
مسعود گفت کہ حدیث کرد با جبرئیل پسر احمد فاریابی گفت حدیث کرد ابن عبیدی
کہ نامش محمد پسر عیسے بود از یونس پسر عبدالرحمن از ابن مسکان کہ گفت کہ شنیدم
از زرارہ کہ میگفت کہ خدا رحمت کند ابو جعفر پس بدرستیکہ در قلب من اعتقاد آنست
کہ دشمنان او از رحمت خدا دور اند یونس بن عبدالرحمن میگوید کہ پس گفتم با ابن مسکان
کہ چہ باعث شد زرارہ را برین عداوت ولعن گفت باعث آن بود کہ ابو عبداللہ جعفر
قبائح وشنائع زرارہ پیش اصحاب خود بیان می نمود انتہی واز ینجا سوب موست کہ زرارہ
انتقام تمام ازان امام عالیمقام گرفتہ یعنے چنانچہ آنجناب شتت ور و رصعر بعود لعنہ اللہ
گفتہ بزرارہ ٥ وهو شر من اليهود والنصارىٰ او دل خود را بجوئے درحق ان امام
فارغ کردہ وبدشمنی ان عالیجناب روئے خود را سیاہ نمودہ گوئے سبق از نواصب ربودہ و
تفصیل اخراج مجازی او ربانی حضرت امام موصوف بقدریکہ درین رسالہ توان گنجانید
عنقریب می آید انشاء اللہ تعالے اے بنی آدم بداد اہل اسلام برسید وبگوش
دل معروضات احقر را بشنوید کہ اینہمہ کفریات کہ از خروج وناصبیت ہم گوئے سبق بردہ جگر
خامہ از بیان حرفے ازان شق کردیدہ قلوب اہل حق از شنیدنش مانند بید لرزیدہ
در کتب دین وایمان شیعہ کہ ولائے اہل بیت علیہم السلام را از خصائص خویش
دانند واز ناصبیت باطنی مید مہند واز روز قیامت جامع اولین وآخرین نمیترسند واز خدا
ورسولش شرم نمیکنند موجود باشد کہ رولیتے را ازان کتاب کہ برائے رد رسالہ
این سر امد اولی الالباب نزد کمترین ہست بنا بر اشد ضرورت بگوشت پہانیدیم
وحضرت مدعی انصاف ومزید ولائے در تشنیع علمائے سنیان گروند وزار نالی و
فریاد دمیقراری نمایند وبزعم خود از بعض عبارات وحواشی کہ خود اعتراف قسم (۲)
دارند وباعتراف خود ہنوز نمیدانند کہ ماخذ بعضے ازین امور کہ تعلق با مام رضا دارد

میزان ذهبی است یا کتابی دیگر کما سنشرح فی الرسالة المذکورة ان شاء الله تعالی
ثابت فرمایند که سبب بعضی از متاخرین آئمه خطا در نقل حدیث کرده اند و بوهم فاحش
متعسف گشته اسمی نغیر ذلک من هذا القبیل وحالانکه غایة الامر بعد از تسلیم صحت این
منقولات بی سر و پا وقوع وهم وخطاست که در کتب الحق از بعض اصحاب کبار هم
مبین است پس این امور را بانچه از امام الائمه شیعه که معروفترین تمامی افراد کائنات است
منقول گشته چه نسبت تواند بود ای عقلای روزگار شما را اگر پای
خالق ارض وسما قسم میدهم که هیچ فرقه را از فرق ملل ونحل باین شوخی وبی باکی هم دین
دیده آید که چنین مردود بی دین سرآمد ملحدین را که از حضرت امام صادق تبرا میکرد
اصدق الصادقین لقب کرده باشند چنانچه کتاب حسن بن علی بن داؤد دلالت
برآن میکند ومجالس المومنین شوشتری هم تائیدان می نماید باز دعوی مزید محبت
واطاعت ائمه خصوصا حضرت صادق مصدوق بر زبان دارند ومذهب خود را بدیشان
نسبت میکنند ؎ خلاف پیمبر کسی ره گزید * که هرگز بمنزل نخواهد رسید
قطع بمقتضای آه وناله کوفیان بعد از شهادت شاه شهیدان که در صدر اوراق
اشارتی بدان کردم وهم نظر بدستور وعادت قدیم علمای شیعه بدلم چنان مذعن بهم
رسیده است که چون در کتب خود یافته اند که بانیان مبانی تشیع وکسانیکه صدر اول بوده اند
بلباس دعوی صداقت اهل بیت اقدام بدان امور کرده اند که زینهار از یزید وشمر هم
منقول نیست پس برای بند وبست مذهب وتقدم بالحفظ ضرور افتاده که این مکیدات
را از کتم بطون بعرصه ظهور آرند یعنی مثالب وذمایم اهل سنت را بطور خود دزدیده
بجهت خاص برشمارند وکتب خویش را در صنادیق بقیه گذارند تا مثل اینهای مشهوره از اهل
سنت را بپوشانند ونزد عوام که بهره از حقایق ندارند جلوه دهند که اهل تسنن کاسر
شان اولاد سید الانس والجان اند ویا ائمه اهلبیت سروکاری ندارند وخلائق

ازجا بروند وطائفه شیعیان را طغیان در سوخ تمام بهم رسد وعیوب خانگی فاش
نشود بلکه علمای اہل سنت که در کتب درسیه انہماک تمام دارند بملاحظه این
حکایات متزلزل گردند وخیال کنند که مذهب شیعه ازین گونه غوائل ناپاک وخس
وخاشاک صاف است والا چگونه زرا از تا سلے ازین علما صدور می یافت و [illegible] ید این
اوضاع از دار تمام است مکاتیبیکه خود حضرت مخاطب والا اسمے فاضل اکبرآبادی
ملا نور الدین حسین انشا کرده و بدست خود نوشته وبعضے را بمهر خویش مزین
نموده اند چنانچه اکثرش درین نزدیکی نظر بالحاح اقاصی و ادانی احباب در رساله
مذکوره فی الصدر سوادش بر میدارم و پیشکش مینمایم ومحصل مضمونش آنکه چون این
قسم اخبار و آثار را در کتب نحلت خود میدیدند همچو شاخهای درخت بید برخود
می لرزیدند و بیقین میدانستند که اگر این روایات بدست کسے از ناظرین اہل
سنت می افتد چه دلها که از ملاحظه آن خون نمیشود وچه دیدها که از آب حسرت
رشک جیحون نمیگردد وچه روزهای سیاه که شیعه بمقتضای سیه کاری وسیاه
پوشی بچشم روشن نمی بینند و با اینهمه اقرار واعتراف تعصب جناب مخاطب مانند
جمعے از کفار قریش یومًا فیومًا در ازدیاد است سبحان الله بنی نوع انسان
را لازم است که بمحاسبه نفسانی مشغول شوند و اول با برام اصول و عقاید بکتاب
وسنت مستندا بالدرایت پردازند وازغباوت وغوایت اجتناب ورزند
ونسبت خود را بحضرت آدم وحوا درست کنند بعد صدور زلتی چه قدر زبان بعذر
گشادند وربنا ظلمنا انفسنا آغاز نهادند نه آنکه آدمی بعد از ادراک حقیقت حال
اغماض صریح از حق نماید ومغلوب نفس اماره گردد وطغیان وسرکشی را باقصای
غایت رساند که برین تقدیر بمقتضای تصریح حجة الاسلام والمسلمین در کتاب
احیاء علوم الدین بلکه بنصوص صریح حضرات معصومین رضی الله عنهم اجمعین [illegible]

از شیاطین میرسد ــــه زخاک اثر رحمت خداوند پاک ٭ پس ای بنده افتادگی
کن چو خاک ٭ اینست حال متاخرین که بتقلید گویان بی دین پیش هر کسی از صغیر
و کبیر استغاثه نموده اند و گفتند که چرا بی خدا و پیغمبر علمای سنیان در باره
ائمه هدی چه اعتقاد دارند و چه الفاظ شنیع که بر زبان نمی آرند و حال قدمای
این قوم ازین هم بدتر که مدت العمر در مدارس اهل حق بلباس فریب ماندند و
بخدمت علما و در مدرسه و خانقاه بسر کرده بر مسند افاده و فضیلت و سجاده
مشیخت نشسته هزاران کس را از طالبین و مسترشدین بخار زار ضلالت کشیدند
و در لباس تسنن و تصوف چه ره زنیها که نکردند و برای تنفیر عوام اهل سنت
و اشتراک طعن ناصبیت چه افتراآت که بر اسامی علما نه نمودند تا آنکه رفته رفته بحثها
وسیع شده اولاد معنوی آن گروه مکیدت پیشه عناد اندیشه متمسکی دوست آویزی
بظاهر برای فریب عوام کالانعام و بعضی از خواص بهم رسید نعوذ بالله من المطالب
التی احد ثوها و المقاصد التی اوجدوها کما لا یخفی علی من طالع کشف الغمة و نفحات
الاعیان الاخری و المجالس و غیرها من الکتب التی لا تعد و لا تحصی و سیجی عبارة
بعضها ان شاء الله تعالی **و در تتمه تمام** که عقیده سنداره پیشوای قوم را در باب
امام صادق رضی الله عنه بیک دو حرف ذکر کرده ام چگونه برینقدر اکتفا ورزم که
دشمنان در کمین اند و دوستان غفلت نشین پس کلمه چند از متعلقات این
باب یعنی روایت کشی دیگر باید شنید که بنده قاصر البضاعت درین خصوص رساله
دیدم که فاضلی از طائفه شیعه بعضی ازین نوع روایات و کلمات که پیشوایان
شیعه نسبت بائمه هدی در پیچ نکرده اند جمع نموده و خواسته که آنها را بوادی
تسویلات بیهوده رسید ای تاویلات دست و پای زند و بر اهل **استقرا**
پوشیده نیست که تصحیح او ناتمام است اگر کتب شیعه که من دیده ام و معتقد رسے

نداشتم که باتباع آن بپردازم یا از دست کاتبین سوادش بردارم بعد از انکه
در خریدن و نویسانیدن کتب سرمایه معاش نزد من باقی نماند و درینخصوص موجب
رشک مجتهدین شدم کما قال الشاعر ؎ خجل از جسم چنانم که باین کاسه تنگ
هرچه در کیسه خود داشت بدریا بخشید و درین دیار بدست افتاد مجلد صحیحی برای
این باب تالیف توان کرد که اگر این معالم و شیخ و سید طائفه و امثال ایشان
می دیدند به بیماری خفقان و درد سینه و جگر مانند جناب مخاطب مبتلا می شوند
و گریبان تا دامن چاک کرده و دامان صحرا از بخیه پای خویش می نمودند کلا انهم
راوا ما رایته من الاسرار و لکنهم اختاروا النار علی العار حاصل بعضی از تقریر تیس
که بخاطر کمترین جاگزین است میگذارم که جماعتی از شیعه لفظ مذکور را در حدیث
ابو عمرو کشی بهمان عنوان خوانده اند که اقل الانام ازان مراعات ادب ادا کردم
یعنی زراره نقض الله فاه و جعل جهنم مثواه در حق افضل التابعین نقاده اهل البیت
الطاهرین حضرت امام صادق رضی الله عنه و عن ابائه الطیبین تفوه کرده امری
را که زمین و آسمان ازان میلرزد ولیکن مقصودش نزد ایشان آنست که مردم بخلوص
درباره امام صادق گمان نکنند و در پی ایذا نشوند چنانچه حدیث عبدالله پسر زراره
برآن دلالت دارد و سیجیء انشاء الله تعالی و قد تقرر ان من الفی فهو اتقی و بعضی
دیگر از اهل خرابات ناموس پیرمغان را باین تاویل و تسویل محفوظ داشته اند که این لفظ
مذکور نیست بلکه لفظ نفقه است و لفظ نفت گویا بقلب ماده باعتبار معنی بمقرین گشته که
یا نفقین است و مراد ازان قتل و عزل نیست بلکه مقصود پیچ و تاب و غبار اوست که درباره
امام صادق داشت بجهت انکه او را بد میگفتند و شب و روز لعنت میکردند یعنی
زراره میگوید که خدا ابوجعفر را رحمت کند و اما جعفر فرزند او پس نسبت با او در قلب
خود پیچ و تاب دارم بهتر ایشان بمزعوم خود بعض تقریر این و شواهد ذکر کرده اند و گفتند

که لفظ تابعی تائید مدعاے ما میکند والا بابستی که میگفت دا ما جعفر فعلی اعداء کذا وکذا

و بنده **تحیدان** جواب سید ہم که حسن تقابل موید قسم اولین است که فلان

رحمه الله و فلان کذا و کذا اما لفظ قلبی پس مشعر بانست که زراره شقی میگوید که من

در حق فلان چنین اعتقاد دارم و فقط بزبان بد نمیگویم از ین جہت که لفظ قلب وارد

نمود و تاکید تمام بکار برد و راه استمرار و دوام سپرد و گفت انچه گفت فتعین الترجیح باز

بنده اضعف العباد با وصف فقدان بارع و قلت استعداد میگویم که بعد ازین ترفع و تشیع

و حق پوشیها که علماے امامیه برلے بقاے ابروے معتقدایان خود بعمل آورند

و تحریف و تبدیل بکار بردند از کیسه اچیزے نمیکاهد و مدعاے اہل تشیع حاصل نمیشود

تفصیل این اجمال آنکه اگر از محاورات عرب عربا وانچه در معنے لغت

که ہم در قران مجید مستعمل است و ہم در احادیث وقوع یافته اہل لغت تحقیق کرده اند

و از تعیین جلالت این لفظ که از کتب محاورات واضح تواند شد اغماض صریح رود

و اینہم تسلیم کرده شود که عرب فیما بین خود باین محاوره تکلم میکنند با نہم نقد مدعا بدست

ما می افتد زیرا که اگر بدیده انصاف به بینند خواهند دانست که کسیکه با امامے از ائمه

ہدے عموما پیچ و تابے و اثر جاری و غبارے داشته باشد و آخر این پیچ و تاب

و کدورت و غبار بجدے رسد که اقرارش بر زبان آید او چگونه مومن تواند شد

خلیف کسیکه با امام صادق که دین تشیع ہمه مزعوم اہلش بانجناب منسوب باشد و صحیفه

آسمانی که برلے آنجناب علے ما فی الکلینی نزول اجلال یابد باظہار حق محکوم و از اظہار

باطل ممنوع باشند در بدل صداقت و صفا غبار پیچ و تاب بدل دارد چه جاے آنکه اہل

تشیع که اگر صدابت قرانی که در باره صدق و صلاح و ایمان و فلاح ملازمین حضرت نبوی روبرو

ایشان مذکور کنیم و ہزار احادیث رسول ربانی درین باب تحریر نمائیم که گوش بر این

نمی نهند حرفے را که دلالت بر منقصت شان با وصف ضعف دارد بتایید و سپردن نمی گنجند

و در مناظره بر است از امر اهل حق پیش میکنند و جلد دیگر تکذیب امام صادق زراره
را با صدق الصادقین نام نهند و بر تمامی اصحاب ائمه او را ترجیح دهند کما هو عرفه
اصحاب جوهر شیعه ائمه امجاد و کبر شان محلی ندارد و این قدر هم غور نفرمایند باعث این
رنج و کدورت و هم ذکر رحمت بر نام حضرت صادق بر خلاف امام باقر که آنجناب را اقتصار
الاسیه در اعاده مسلمین داخل کرده بود و حدیث ابن مسکان که خود نص درین است که حضرت
امام صادق نزد ائمه قبایح عقاید و اعمالش ارشاد می‌شود بعد از تنزل و تسلیم او خاتم الهیه و دو احتمال
دارد لا ثالث لهما یکی آنکه قبایح نزد ائمه او اصولا و فروعا کما هی بتحقیق با انت الله
تعالی در روات ان امام الائمه شیعه یافته می‌شد و دوم آنکه نزد ائمه او اصلی نداشت
بلکه مفتری جدید و فسق یا قول اکراه لشخص نزد الاسلام و انفکاک در اولاد حضرت امام علیه السلام
و ایشان را زعم آن بود که نادم شود و از اعتقاد و کرده خود هرگز دور و توبه نصوح بجا آرد
که نصلاح و چون زراره با وصف مرتبه کمال علم و عمل هیچ توبه نکرده و گنجینه و عبارت جمیع یا ثبت
بالیقین نزد عقلا خصوصا بر تقاسیر شیعه کما لا یخفی معدوم شد که او از بنی الیمان بود که
حضرت امام صادق را مفتری اعتقاد نمیکرد و هرگاه جز نفس غیبت که عبارت است از بیان
عیب واقعی است لفظ اشد من الزنا و لفظ لعنت و دیگر وعیدهای شدید در کتب
فریقین مثل صحاح سته و احیاء و کیمیا و کلینی و شروح آن و بحار الانوار وغیره وارد و ثبوت
فکیف مرتبه بهتان که عبارت است از تهمت نمودن و بیان نمودن رذایل غلط نسبت کسی
ملوث کردن فراد المحدود است علی ما کان ثبت ان من عرف الالفاظ و لعنته فی روایة الکشی
جا بجا با هذا یا را و از ینجا این همه به ثبوت میرسد که آنچه جناب مجتهد ثانی در باره جمیع
مقتدای شیعه بعضی از کاملین فرقه کاملیه خود عرق ریزی نموده در روایت ابو عمر
نقل کرده و خواسته‌اند که او را از عقاید زائفه شست و شو دهند و معاویه
تاویل پذیر برای او در صدور صریحه اصلی نداشته باشد و آن روایت از ...

که عبد الله بن زراره میگوید که جناب صادق فرمود که از طرف ما بوالد خود سلام رسان و
بگو که انما اعیبک دفاعا منی عنک فان الناس والعدو یسارعون الی کل من قربناه و حمدنا
مکانه لادخال الاذی فیمن نحبه و نقربه و یرمونه لمحبتنا له و قربه و دنوه منا و یرون ادخال
الاذی علیه و قتله و یحمدون کل من عبناه و ان نحمد امره فانما اعیبک لانک رجل اشتهرت
بنا و بمیلک الینا و انت فی ذلک مذموم عند الناس غیر محمود الاثر لمودتک لنا و بمیلک
الینا فاحببت ان اعیبک لیحمدوا امرک فی الدین بعیبک و نقصک و یکون بذلک منا دافع
شرهم عنک یقول الله عز و جل اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت
ان اعیبها و کان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا هذا التنزیل من عند الله لا والله
ما عابها الا لکی تسلم من الملک و لا تعطب علی یدیه و لقد کانت صالحة لیس للعیب
فیها مساغ والحمد لله فافهم المثل یرحمک الله فانک والله احب الناس الی و احب اصحاب
ابی علیه السلام الی حیا و میتا فانک افضل سفن ذلک البحر القمقام الزاخر و ان
من ورائک ملکا ظلوما غصوبا یرقب عبور کل سفینة صالحة ترد من بحر الهدی لیاخذها
غصبا ثم یغصبها و اهلها فرحمة الله علیک حیا و رحمته و رضوانه علیک میتا **حاصل
این روایت** مجمل آنکه حضرت امام صادق فرمودند ای زراره
من مذمت ترا از آن جهت بیان میکنم تا شر مردم دفع شود بالیقین اهل خلاف تعییب
میکنند و با ایشان قصد میمایند بکسیکه با من یا اصحاب من با اخلاص باشد و ما او را مقرب خود میدانیم
باشیم و محصول سخن آن اینست که بدین مردم که تقریب و منزلت نزد ما دارند
تهمت می نهند و در پی ایذا و قتل آنها می باشند و من مثالب تو بیان میکنم
بجهت آنکه محبت تو با ما مشهور است و از همین جهت مردم ترا بد میدانند
و هجو تو میکنند پس مقتضای مصلحت آنست که بدی تو را بیان آرم تا مردم ترا
بر عکس تجویز خود یاد کنند و از ایذاء تو بیاسایند و تمثیلی از قرآن مجید آوردم

در قصهٔ حضرت موسی و خضر مذکور است و ترجمه آن آیت این است اما کشتی پس
بود مال بیچارگان که کار میکردند در دریا پس خواستم که عیبناک کنم آنرا و بود پیش روی
ایشان پادشاهی که کشتی بی عیب را بظلم و تعدی غصب میکرد پس امام صادق برای
آیهٔ خدای عزوجل یاد فرمود و گفت که خضر علیه السلام کشتی مذکور را عیب دار نکرد
مگر بجهت که از ظلم و عدوان آن سلطان هر گرا نمایند و آن کشتی هرگز علیه نداشت
پس این مثل را که من از قران مجید بر تو القا کردم بپذیر خدا ترا رحمت نماید
بدرستیکه معلوم کرده که تو دوست ترین مردم هستی نزد من و دور ای پدر حضرت
امام باقر علیه السلام بهتر از تو کسی نیست هم در حال حیات و هم در وقت ممات و
تو در حقیقت افضل از همه کشتیهای این دریای بی پایان هستی و در پیش تو
پادشاهی ظالم است که ترصد میکند که هر کشتی که از بحر هدایت پر کرده آنرا بغصب
بگیرد و اهل آنرا در بلا افکند رحمت خدا بر تو باد هم در زندگانی و هم در وقت انتقال بسرای
باقی انتهی مضمونه علی لسان بعض ثقات الشیعه اینجا که شنیدی

خلاصهٔ حدیث یک پسر زراره بود اکنون حدیث پسر دیگر که نام او حسین است از همین
کتاب یعنی صوارم بشنو که او هم و او سعادت مندی میدهد قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان ابی یقرء علیک السلام و یقول لک جعلت فداک انه لا یزال الرجل و الرجلان
یقدمان فیذکران انک ذکرتنی و قلت فی فقال اقرا اباک السلام و قل له انا و الله احب
لک الخیر فی الدنیا و احب لک الخیر فی الاخره و انا و الله عنک راض فما تبالی ما قال الناس
بعد هذا یعنی پسر زراره میگوید که من روزی بحضرت امام صادق گفتم که پدر من سلام
میرساند و میگوید که قربانت شوم که همیشه یکدو کس نزد من می آیند و روایت میکنند
که امام صادق ترا بد میگوید حضرت فرمود که از طرف من سلام بگو و در تسلیه او بگو
که خیر دنیا و آخرت برای تو میخواهم و از تو خشنودم بعد ازین مترود که بگوشت رسید

بقول مرحوم پیروائی ممکن و وجه وضع این روایات آنست که چنین مقرب امین
که شب و روز بصحبت منیف این بزرگان بود و باسرار علوم و غوامض فهوم او نا
باشد که ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین قوت آن نداشتند که آن
غوامض و دقایق را بردارند کما فی الکافی والبحار وجلاء [illegible] ایشان را دانسته که
در اصحاب ائمه کسی [illegible] از علم تحقیقت امر از وقت امام باقر و از
حضرات ائمه تقیه میفرمایند و برای صیانت نفوس و حفظ ناموس چنانکه میگویند
حتی که در طبقات شیعه نیز اختلافها می اندازند و خود همین زراره از این امام سوال
کرده بود که خیلی من شاق است که شیعه مختلف اند امام فرمودند که این مصلحت است
و موجب بقای ما و شماست چگونه پیچ و تاب بر جناب امام صادق وا شده باشد
و غبار و کدورت در زد پس معلوم شد که اولاد [illegible] عبید الله بن [illegible] مجاز و مدائح
زراره ساختند و بافتند مع ذلک اگر او مستحق اینهمه مناقب [illegible] بود که مرحوم
علمای شیعه است بایستی که هر قدر که معایب خود بواسطه یا بلا واسطه می شنید
شکر و سپاس زیاده از حوصله بشری بجا می آورد و به شیعیان میگفت که
کلاه گوشه من بآفتاب رسید زیرا که اگر در باره شیطان الطاق صد هزار بیت
در تکفیر و تضلیل او زیور صدور پذیرفته در باره من هزار بار ارشاد شده
که لعنة الله علی زرارة هو شر من الیهود و النصاری چنانچه [illegible]
از گروه اثنا عشریه و غیر ایشان از نابیه که دعوی میکردند هریکی می گفت که من
باب امام معصوم و بدون ملاقات و توسط من نزد امام [illegible] عن الجهار [illegible]
[illegible] هیچیکی از گروه شیعه نتوانند رسید افاده می نمودند که توقیعات لعنها که برا
ما بعد ملاقات امام مذکور از نواحی مقدسه بر می آرند موجب اعتبار ما [illegible]
لعنت غیر از دوری چیست پس عیان شد ما از عذاب اخروی [illegible]

حبا حضرات اہلبیت تقرب تام داریم و ایما ہمین طریق سلوک ائمہ اہل بیت
بوده که مقربین خود را الفت میکرده اند تا بدین توسل ایشان را از شر اعدا رہا
شد یا از تعدی دوست و درازی شاب مقربین خود را محفوظ گردانند الی غیر ذلک
من الکفریات التی تتحمل منها الشیاطین و اگر خواہی که احدا ان جہلات را بہم رسانی
کتابہا که در غیبت امام مذکور رشایخ رفضه مثل نعمانی و طوسی و دیگران از شیخ
و سید ایشان جمع کرده اند به بیین تا ترا اطمینان رو نماید و اگر این تالیفات
اولین بہم نرسد باری در تلاش بحار الانوار بکوش خصوص مجلد سیزدہم از ان که
کن این خرافات ماده دیگر امور ہم از ین طامین خواہی یافت که عرش عظیم از تصدیق
محالرزد و نعوذ بالله منه و اینجا بحکم قرآنی گرد که این مضلین یعنی معاصرین یا از مجتہد ثانی
و ندمانی و سرغنه ایشان یعنی مرزا محمد دہلوی متخلص بکامل که او نیز از گروه کاملیه خصه
قران دانست کاشته متقدمین خود در امثال این تاویلات لبسیده اند و لیکن از عباد
و عداوت ندارد بلکه مقابله بیرازی و تبرا صریح معلوم شد که علمای امامیه بنا بر
خوف نہی و کاوت تازی تمامی غیرت علم خود را در سرپرستی او صرف میکنند و بعد
از بلند شدن آتش افرا خود را اسعد و زنده دارند و بحفظ محاسن لطیف ما کیف
خویش ہست نمی گمارند و بعد از انہدام قصر ترمیم اساس می پردازند و عنقریب
آنچه برین تاویلات مشربات اخروی مترتب شده است بروایات معتبره دین
قوم نشان میدہم تکلیف که رتبهم بجہل بعضی از کاملین فرقه تشیعین و حضرت
مجتہد ثانی برسبیل وہم خطور نکرده که بعد روایت مذکور که آنرا درین مقام
ذکر نموده شد که [illegible] از فرزندان زراره است کما هو المنصوص پس چنین پسر بچه پدر
[illegible] فرع [illegible] مدخود چه اثرها که برامام زمان نخواهد کرد
اطلاع [illegible] امور آنکه مجتہدین امامیه منهم المجلسی فی المعاد بر بعضی از مناقب

و فضایل صدیق که مثلا بروایت ام المؤمنین عایشه مرویست مضحکه می نمایند و حیلتی
که سنیان فضائل شیخین را بروایت دختران شان ثابت میکنند و بخیال
نمی آرند که حضرت صدیقه بنص قرانی از امهات المؤمنین است و وعده مغفرت
و رزق کریم برای اوست و باعتراف مفسرین فریقین بنت بنت تا و دنیا پشت
پا زده و خدا و رسول و دار آخرت را اختیار ساخته کما سیجی انشاء الله تعالی
منقولا عن کتبهم و در بیجا می خواهند که چنین کسی را که از جناب امام صادق عیاذا با لله
تبرا میکرد و در کفار و منافقین مثل سکسے او نبود کما ستعرفه انشاء الله تعالے
بروایت پسر خود و کلانش از عیوب پاک سازند و ندانند که حکما گفته اند
سگ بدریای هفتگانه مشوئید چونکه تر شد پلید تر باشد فالحمد لله که برای
اصحاب رسالتمآب خصوصاً مهاجرین و انصار آیات ناطقه بفضایل و احادیث
متفق علیها خود موجود است کما لا یخفی من بعد متعجب شدند که روایاتیکه در
باره تقلیه زراره و پاک کردنش از عیوب ناهم امام صادق مصدوق باعتقاد اهل
سنت بانیکه بر تقیه حمل کنند چه از مجالس المؤمنین و هم رجال کشی و غیران نیز معلوم
میشود که زراره و اولاد و اتباعش به یک مسلک بوده اند پس تقیه آنجناب
از آن شقی و بد باطن غوی و اولاد و اتباع او واجب بوده باشد و خود کلینی و شرح
آن هم گواهست که ابهه بدی از شیعه هم تقیه میکردند نه آنکه گویند که حضرت
امام صادق برای حفظ جان و ناموس او از سنیان تقیه فرموده چنانچه
از کتب شیعه مثل نزهه و صوارم هویدا است الی آخر کلامکم . جواب زیرا که
این امر موقوف بر نیست که جناب امام صادق شیعه کاشند اینان اول و هله
نزاع است بیننا و بینهم مع ذلک عقلای و بیدار کی با ور توانند کرد که
حضرت امام صادق مدة العمر الا قلیلا در مدینه منوره باشند و شیعه ... در

اهل حق بصحبت شریف مشرف گردند در خلوت و جلوت اختلاط و فواید بردارند
و با وصف محارم بودن باظهار حق هجرت هم نکنند و با اصول و فروع شان سنیان
باشند و تشیع ایشان اصلی از تسنن بر دلاوا اشد بدل هیچ مسلمان در نیاید
پس چه عجب که حضرت صادق از شر این اعدا یعنی زراره و اتباعش تقیه کرده
باشند که اعلف گونیان سب و فا و بد در شیعه جور و جفا و اهل دغا و دغل و اهل
مکائد و انواع جهل بودند و به اخبار و احادیثیکه موید این معنی باشد بعد ازین خواهد
آمد انشاء الله تعالی هو التعجب کل العجب که درباره مالک بن انس که چندی
روایت از امام صادق نکرده تا آنکه عباسیه قوت گرفتند امامیه اعتقاد عداوت
دارند و حال آنکه از مجلد اول بحار مجلسی و دیگر کتب و اسفار شیعه و سنی کمال
اختصاص او بجناب امام صادق ظاهر میشود که پس بر تقدیر تسلیم صحت آنچه در
باب مالک روایت مینمایند بتوان گفت که حضرت خود منع کرده باشند که نام من
و سند روایت تا چندی نباید گرفت و این امر بسیار سهل است نسبت بآنکه
شخصی را از اصحاب پدر بزرگوار یعنی امام باقر رضی الله عنه که نظیرش مفقود باشد
شب و روز لعنت کنند و از ملاحده و زنادقه ادراج یا تونند و اشد کما لا یخفی و
از همین روایات فرزندان زراره که بگوشت رسید از نهم به ثبوت میرسد
که مرتبه زراره و منزلت حفظ جان و ناموس او زیاده از مرتبه جناب سیدنا امام
العابدین و حضرت حسن باشد که برای او اینهمه کذبات و افتراآت اختیار کردند و تقیه
جعفری با وصف منع صحیفه آسمانی بغایت قصوی انجامید بخلاف خاتون قیامت و
فرزندشان که خون این بزرگان معاذ الله هدر بود که با وصف تاکیدات
مصطفوی درباره حفظ این امانت و ارشاد این معنی که التقیه جنة المومن حضرت
امیر المومنین رعایت آن نفرمودند و در وقت ضرب تازیانه تا آنکه بازوی فاطمه

شکست تماشا نمود پس خوشا بحال ساکنین فدک که در اسلام از آنها باهم حرمت
است که چه مقدار برای تائید و نصرت آنها عرق ریزی واقع شد حتی که
حضرت مرتضوی سر صوبه داری را که از طرف صدیق بود از دوش بر داشتند
و متظلمین را بیک گردش چشم نجات دادند کما فی کتبهم وقد اوردته فی الکتب الکبیر
مفصلا و خوشا بحال زراره که در حفظ ناموس او انقدر حضرت امام صادق تقیه
فرمودند که میدانی و خون اهل‌البیت همه رایگان رفت نعوذ بالله اگر شد اند بیک
اینهمه فتن و چه چه از اصول و فروع آن پیدا شود و هنوز امامیه را تشنه و بیداری
حاصل نشد و فواید این روایات که پسران زراره برای تنزیه پدر خود وضع کرده
اند بسیار است بر حنفی از ان اکتفا ورزیدیم و این قدر خود چه کم است که
اولادش نیز عیان شد که امام صادق قبایح و نوائم او پیش هر کس بیان میکرد
وقد قرر دالیها و نهارا ان اقرار العقلاء علی انفسهم حجة دون الادعاء لانفسهم
و دیگر فواید را بذکاوت سامع و ناظر حواله کرده بندی از اعتقادات شنیعه
و اعمال خبیثه زراره بحسب مفصلا و مجملا بیان میکنیم و چند روایت از امام صادق
که محفوظ در کتابی از کتب امامیه یعنی مختار کشی بطرق متنوعه و مستندات مختلفه
مرقوم است با یجاز تمام و تلخیص معانی آن گذارش میدهیم ورنه تفصیل حالاتش
در کتب اصول شیعه آنچنان نیست که در یک دو جزو از کتاب بسبب طوالت گنجایش
از انجمله است روایت کشی از محمد بن نصیر قال حدثنی محمد بن عیسی عن جعفر معروف
علی بن یقطین یکنا ابا محمد عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الذین امنوا
ولم یلبسوا ایمانهم بظلم قال اعاذنا الله و ایاک یا ابا بصیر من ذلک ما ذهب الیه زراره
و اصحابه و ابو حنیفه و اصحابه یعنی ابو بصیر میگوید که آیت کریمه نزد امام صادق تلاوت
کردم و از معنی ظلم پرسیدم حضرت فرمودند خدا پناه دهد ما را و ترا از ان ظلم که

مذهب زراره و ابو حنیفه و اصحاب این هردو کس است ازین حدیث
معلوم شد که مذهب زراره سراسر ظلم و تقبیح و استعمال قیاس بمعنی لغت نص
صریح بود و مراد از ابو حنیفه بصری است که مطعون سنت نه ابو حنیفه کوفی که مقبول
است چنانچه بعضی از شروح کلینی هم بدان دلالت دارد و قید او رده فی المنتهی
والحمد لله که او را با رفیقانش خلفای عباسیه بانواع عقوبت کشتند و از لوث
بدعاتش صفحهٔ گیتی را پاک شستند و اگر گویند که مراد از ان ابو حنیفه نعمان بن ثابت
کوفی است گوییم قطع نظر از لزوم تناقض و ادعاء تحکم بین تقدیر بزعوم شما مقام
مباهات و افتخار است زیرا که پیشوایان شما مثل مرزا محمد صاحب نزهه و مجتهد مجلسی
صاحب جلوا رعد و دیگر اکابر شیعه این همه احادیث را بکمال منقبت و خصوصیت
و اختصاص زراره که معطوف علیه به و معطوف ساختند و برای حفظ جان و
ناموس او این روایات را اقرار دادند کما عرفت مفصلا پس رتبهٔ ابو حنیفه هم بحد
تصدی کشیده و سرپرستی او مثل زراره با نتهها انجامید همه خراب راست
نویسه دروغ فشو و سخن از جای بجای دیگر نرود و از انجمله روایت
کشی از ابو جعفر محمد بن قولویه است قال حدثنی محمد بن ابی القسم ابو عبد الله المعروف
بماجیلویه عن زیاد بن ابی الحلال قال قلت لابی عبد الله ع ان زراره روی عنک
فی الاستطاعة شیئا فقبلنا منه وصدقناه وقد احببت ان اعرضه علیک فقال هاته
قلت یزعم انه سالک عن قول الله عز وجل ولله علی الناس حج البیت من استطاع
الیه سبیلا فقلت من ملک زادا وراحلة فقال کل من ملک زادا وراحلة فهو مستطیع
للحج وان لم یحج فقلت نعم فقال لیس هکذا سالنی ولا هکذا قلت کذب علی والله
علی والله لعن الله زراره لعن الله زراره لعن الله زراره انما قال لی من له زاد
وراحلة فهو مستطیع للحج قلت قد وجب علیه قال فمستطیع هو فقلت لا حتی یوذن له

لہ قلت فما خبر زرارة بذلک قال نعم قال زیاد وقد مت الکوفة فلقیت زرارة
فاخبرته بما قال ابو عبداللہ وسکت عن لعنه فقال اما انه قد اعطانی الاستطاعة
من حیث لا تعلم وصاحبکم ہذا لیس له بصیرة بکلام الرجال یعنی زیاد میگوید کہ
کہ بجناب امام صادق عرض کردم کہ زرارہ انچہ در استطاعت از تو روایت
کردہ قبول داشتیم وتصدیقش کردیم وارزوی من آنست کہ برای
مزید توثیق انرا بر تو عرض کنم فرمود بیار گفتم کمانش آنست کہ پرسیدہ بود
از قول او تعالی ۔۔ تو گفتی آن شخص کسی است کہ مالک زاد و راحلہ باشد پس
زرارہ گفت ہر کہ چنین باشد او مستطیع حج است اگرچہ حج نکند تو گفتی
چنین است فرمود او چنین سوال کرد ونہ من چنان گفتم بلکہ بر من افترا
کرد بخدا قسم مجبورم کہ او بر من دروغ گفت خدا لعنت کند زرارہ را خدا
لعنت کند زرارہ را خدا لعنت کند زرارہ را آن ملعون بمن ہمین قدر
گفتہ بود کہ ہر کہ زاد و راحلہ داشتہ باشد او مستطیع حج است گفتم بروحج
واجب شد گفت او مستطیع گشت گفتم نہ تا انکہ او را اذن دہند راوی
گوید کہ عرض کردم کہ اجازت میدہی کہ زرارہ را خبر دہم فرمود بلی پس خبرش
دادم وار لعن او سکوت کردم جواب داد کہ مرا استطاعت ارزانی داشت
از جائیکہ تو نمیدانی وصاحب شما را بصیرتی بکلام مردم نیست و از انجملہ
روایت کشی از محمد بن مسعود است قال حدثنی جبرئیل بن احمد قال حدثنی محمد بن
عیسی بن عبید قال حدثنی یونس بن عبدالرحمن عن ابان بن عبدالرحیم القصیر
قال قال ابو عبداللہ علیہ السلام آنت زرارہ وبرید بما نقض لہما ما ہذہ البدعة التی
ابتدعتما اما علمتما ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال کل بدعة ضلالة
قلت له انی اخاف منہما فارسل معی لیث المرادی فاتینا زرارہ فقلنا له قال ابو عبداللہ

فقال والله ما اعطانی الاستطاعة وما شعرنا به فقال لا ارجع عنها ابداً یعنی
عبد الرحیم میگوید که امام صادق مرا امر فرمود که نزد زراره و برید بروم و بپرسم
بگو این چه بدعت است که شما احداث کردید آیا نمیدانید که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر بدعت گمراهی است عبد الرحیم گفت
که من خوف دارم از هر دو لیث مرادی را همراه من باید فرستاد پس همراه
رسیدیم و پیام شریف او اگر دیدیم زراره گفت که مرا استطاعت عطا فرمود
ولیکن شعور نداد و برید گفت که زنهار از این بدعت رجوع نخواهیم کرد تا قیامت
و حال برید نزد علمای فرقه هم چنانست که حال مقتدای اول یعنی زراره هم
او را نیز در اصحاب ائمه بعد زراره بی بخل سید انند و بر مرویات یعنی حدیث
او که باعتراف جناب مخاطب در رساله حدیث الحوض کفر معنوی بود افتخار
و مباهات می نمایند و از انجمله روایت کشی از حمدویه است قال حدثنی محمد بن
عیسی عن یونس عن مسمع بن ابی سیار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول لعن الله برید او لعن الله زرارة یعنی ابن ابی سیار میگوید که بلا واسطه
از جناب امام صادق علیه السلام شنیدم که میگفت خدا لعنت کند برید را و خدا لعنت
کند زراره را یک نشد و دو شد اللهم زد و لا تنقص مصراع این گل دیگر شگفت
و از انجمله روایت کشی از محمد بن مسعود است قال حدثنی جبرئیل بن احمد عن محمد
بن عیسی عن یونس عن اسمعیل عن عبد الخالق عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ذکر عنده بنو اعین فقال والله ما یرید بنو اعین الا ان یکونوا علی غیر رای
یعنی عبد الخالق میگوید که من نزد امام صادق علیه السلام بودم مذکور اولاد اعین که پدر زراره
بود ذکر کردند حضرت قسم یاد فرمود و گفت که فرزندان اعین همه دشمنان من
اند و از انجمله روایت کشی از محمد بن مسعود است قال حدثنی جبرئیل بن احمد

عن العبیدی عن یونس عن خطاب بن سلمة عن لیث المرادی قال سمعت ابا عبدالله
علیه السلام یقول لا یموت زرارة الا تائها یعنی لیث مرادی میگوید که شنیدم
از امام صادق علیه السلام که میفرمود که نخواهد مرد زراره مگر در حال سرگشتگی و
حیرانی و سرگشته بودن او و طلب ربانی از وی که بعض عصر یعنی امامت
بود کما سنعرفه مطابق ارشاد امام همام بتقریب ذکر کنیم انشاء الله تعالی و از انجمله
حدیث کشی از حمدویه بن نصیر قال حدثنی محمد بن عیسی عن عبد الله بن المبارک قال
حدثنی الحسن بن کلیب الاسدی عن ابیه کلیب الصیداوی ... کانوا سوا
ومعهم عبد الله الصیرفی و عدة من اصحابنا ... فابتدا
ابو عبد الله من غیر ذکر زرارة فقال لعن الله زرارة ... ثلثا یعنی کلیب اسدی
میگوید که چند کس از اصحاب که عبد الله ... بودند نزد امام صادق علیه السلام نشسته
بودیم حضرت امام بی آنکه سخنی از زراره کرده باشد از جانب او کلام را شروع نموده بار
فرمود که خدا لعنت کند زراره را از حدیث سابق و این روایت لاحق مسلم
هویدا شد که وظیفه شریف حضرت ... این شقی بوده پیشتر ... سخن از
لعن آن پلید پر مکر ... واقع نیست و چگونه چنین نباشد که ... تشیع و حیا
باحداث و ابتداع الحاد و زندقه مردم را از راه ... طریق بدعت و
مخالفت نصوص کما مرت الیها الاشارة ... سپرده ... بغیر ...
انتساب و نسبت آن با اهلبیت اطیاب خرفه ازان کن بسته چنانچه کتب ...
رجال شیعه که این کتاب رساله از انست بر آن دلالت تمام دارد و از انجمله
حدیث کشی از محمد بن مسعود است قال حدثنی جبریل بن احمد عن موسی بن جعفر
عن علی بن هاشم قال حدثنی رجل عن عمار الساباطی قال نزلت منزلا فی طریق مکه
لیلته فاذا انا برجل قائم یصلی صلوة ما رایت احدا صلی مثلها و دعا بدعاء ما رایت

احد او عابمثلہ فلما اصبحت نظرت الیہ فلم اعرفہ فیما انا عند ابی عبد اللہ علیہ السلام
جالس او دخل الرجل فلما نظر ابو عبد اللہ الی الرجل قال ما اقبح بالرجل ان ایتمنہ رجل
من اخوانہ علی حرمۃ من حرمتہ فیخونہ فیہا فولی الرجل فقال لی ابو عبد اللہ علیہ السلام
یا عمار اتعرف ہذا الرجل قلت لا واللہ الا انی نزلت ذات لیلۃ فی بعض المنازل
فرایتہ یصلی صلوۃ ما رایت احدا اصلی مثلہا ودعا بدعاء ما رایت احدا دعا بمثلہ فقال
لی ہذا زرارۃ بن امین ہذا من الذین وصفہم اللہ فی کتابہ فقال وقدمنا الی ما عملوا
من عمل فجعلناہ ہباء منثورا یعنی عمار ساباطی میگوید کہ براہ مکہ معظمہ شبی بمنزلی
فرود آمدم ناگاہ دیدم کہ شخصے نماز میگذارد ارکان و افعال آن بعنوانی
بجائے آورد کہ گاہی در عمر خود باین خوبی و خشوع و خضوع کسی را ندیدہ بودم کہ نماز
گذارد و ہمچنین دعائے بدرگاہ باری بصد تضرع و زاری ادا نمود کہ احدی را
اتفاق نیفتادہ باشد وقت صبح جمالش دیدم و او را نشناختم من بعد
روزی بخدمت امام صادق علیہ السلام حاضر بودم کہ ناگاہ آن مرد داخل شد
بمجرد دیدنش امام انام فرمود چہ بد است حال مردیکہ او را یکی از برادرانش
بر حرم و حرمت خود امین کردہ باشد و بہ تقوی و صلاح ظاہری او فریب
خوردہ و او در حرمتش خیانت کند راوی گوید کہ آن مرد پشت گردانید
و بی آنکہ جا گرم کند رفت و گذشت حضرت فرمود اے عمار تو او را مے
دانی کہ کیست گفتم قسم بخدا کہ او را نمیشناسم مگر آنکہ در منزلے فرود
آمدہ بود شب ہنگام یک او را دیدم کہ نماز را بکمال تعدیل ادا کرد و دعائے
بخضوع قلب و زاری تمام میخواند کہ مدت العمر ندیدہ و نشنیدہ بودم فرمود
کہ زرارہ فرزند امین ہمین است و او از جملہ کسانی است کہ ایزد تعالی سبحانہ
در حق آنہا فرمودہ وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناہ ہباء منثورا اعاذنا اللہ منہم

اعمال ریائیست از آغاز تا انجام حبط شده و هیچ فائده بر آن مترتب نگردد
و از انجمله روایت کشی از محمد بن یزداد قال حدثنی محمد بن علی الحداد عن
مسعدة بن صدقة قال قال ابو عبد الله علیه السلام ان قوما یعارون الایمان
عاریة ثم یسلبونه فیقال لهم یوم القیمة المعارون اما ان زرارة بن اعین منهم
یعنی راوی حدیث محمد بن یزداد میگوید که حضرت امام صادق فرمود
بدرستیکه قومی را ایمان بعاریت داده اند باز ایمان را از انها سلب
خواهند نمود تمام ایشان روز قیامت معارون است آگاه باش
و یاد دار که زراره بن اعین از جمله آنهاست و از انجمله روایت
کشی از علی قال حدثنی محمد بن احمد عن محمد بن عیسی عن ابراهیم بن عبد الحمید
عن الولید بن صبیح قال مررت فی الروضة بالمدینة فاذا انسان قد جذبنی
فالتفت فاذا انا بزرارة فقال استاذن لی علی صاحبک قال فخرجت
من المسجد فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فاخبرته الخبر فضرب بیده
الی لحیته ثم قال ابو عبد الله لا تاذن له لا تاذن له فان زرارة یرید بی علی القدر
علی کبر السن ولیس من دینی ولا من دین آبائی یعنی راوی حدیث که ولید بن
صبیح است میگوید که در روضه مدینه منوره رفتم ناگاه شخصی با من کلام میکند
بعد از التفات معلوم شد که زراره است میگوید که برای من پروانگی
بخواه از امام صادق اذن خواستم دست خود را بر ریش مبارک زد
دو دفعه فرمود هرگز اذن مخواه اذن مخواه که زراره اراده میکند که بر من
مذهب قدریه که باتفاق احادیث مجوس این امت اند و جناب امیر
در نماز هم بر ایشان رد میفرمود که بحول الله وقوته اقوم واقعد در پیرانه
سر باشم و حال آن که مخالف دین من و دین آبائی من است و اگر

فصول مهمه مبنی بسیارے از احادیث ائمه خصوصاً حضرت امام صادق
خواهی یافت و دال بر انحصار خالقیت بذات آفریدگار و از فهم که چیزے
در عالم اجسام و خود و در عرصه نمیگیرد تا سبب ایزدی و تقدیر خلق و فهم از قدر و تقدیر
آلهی بدان تعلق نپذیرد و آن هفت چیز است الی غیر ذالک من الکتب
نبصر نصافی الباب فاعتبروا یا اولی الالباب و اعتقدوا بان المجوس هم
المعتزله و من یستفیدین هولاء و وی الاذناب و از انجمله حدیث اوست
از محمد بن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن الحکم عن بعض رجاله عن ابی عبد الله
علیه السلام قال دخلت علیه فقال متی عهدک بزراره قال قلت ما
رایته منذ ایام قال لا تبال و ان مرض فلا تعده و ان مات فلا تشهد
جنازته قال قلت زراره متعجبا مما قال قال نعم زراره شر من الیهود
و النصاری و من قال ان مع الله ثالث ثلثه یعنی بعضے از شیوخ
علی بن الحکم میگوید که امام صادق پرسیدند که ملاقات زراره در
کدام وقت میکنی عرض کردم که از چند روز او را ندیده ام فرمود
که پروا مکن و اگر بیمار شود بعیادتش مرو و اگر بمیرد بجنازه او حاضر
مشو تعجب کردم که چنین شخصی را که ظاهرش تقوی و راستی است
چنین میفرمایند فرمود تعجب مکن و بصلاح ظاهرش مغرور مباش
که زراره بدتر از یهود و نصاری است و بدتر از کسی است که میگوید
ان مع الله ثالث ثلثه اینست یکدو حرف از جمله احادیث
امام صادق در کفر و ضلال این فاجر کاذب که در کتاب کشی منقول
است و من انرا از احادیث مثالب او که در یازده ورق
مبسوط است زبانی آن امام ابرار انتخاب کردم و همتو روایات

بسیار ازین امام و الانتقام در تکفیر و تشنیع او در ان کتاب موجود است
و از ینجا قیاس کن که در کتب اصول امامیه از انجناب بیقدر نوایم
این خراب مروی باشد تکلیف که میگویند که چار رحیم
نسخه املا فرمودند چنانچه در صوارم است بعضی نشتر صدرا
نشان دهند و جمعی با آلات رسانند کما فی
تالیفات الاحساے علی اختلافهم کما هو عادتهم
تکلیف که احادیث ایمه دیگر را که برادرین جعفری بوده اند
در بنهار مخالفت آن نموده ضمیمه آن گردانیده شود که بلا شایبه
مبالغه کتابے جدیدگانه خواهد بود پس ایچ مسلمانی را بعد از عبور برین اوضاع
که قطره از دریاے زخار است بطور وهم و خیال هم بخاطر تواند گذشت
که این شخص مسلمان تواند بود و در تبرا از حضرات ایمه بدی توقف تواند
نمود که آخر کار این سرآمد ملحدین و سر دفتر زندیقین و پیشواے یهود
و فاسق و فاجر و خاین و غادر جز عداوت پیشوایان دین و رهنمایان
حق و یقین دیگر چیست کما لا یخفی چه جاے آنکه قدر دانی این گروه
یعنی حضرات شیعه که بنیاد تمامی اصول و فروع ایشان بر دروغ
و تقیه است این زندیق را از تمامی علماے عالم و مقتدایان بنی آدم
بعد از حضرات ایمه بهتر دانند و با صدق الصادقین در کتب دین
و ایمان خود او را ملقب سازند که گاهی حضرت امام صادق این
لقب را از زبان شیعه در خواب هم نشنیده باشند چه جاے
بیداری و گویند که حضرت امام صادق رضی الله عنه و عن ابایه الطاهرین
را در بعث این مایم و شرح این قبایح فضایح حفظ جان و ناموس او

سطیح نظر بود قریب است که کاو زمین بلرزد و ہر یکے از اہل کذب
دافتر ابتقام فاروق رود که معاذ الله بر اصول امامیه که در مجلدے از بحار
که قصص الانبیاء عبارت از انست مشروح است مقام حضرت یونس بود
که انکار را از امامت امیر المومنین و اولاد اطہارش فرمود الغرض این
مادلین و قدماے ایشان که در حدیث تسلیه زراره بر نام امام ہمام وہم
نمودند و دامن مبارکش را باین لوث آلودند بخیال نیافتند که ایا
حفظ جان و ناموس او در صورت ستایش ممکن است یا بر تقصیر تکفیر و
تضلیل او که قدماے شیعیان که اساطین مذہب و نحلت اند و اسامی آنہا
در مبادی احادیث گذشت ہمه دشمن او گردیدند و بمقتضاے حدیث
پسر شی علی ما عرفته ہمیشه نزد او بشکوه و شکایت میرسیدند و میدانستند
که حضرت امام از وے لعن و تبرا میکند و ظاہر است که اگر او کافر نمی بود
لعن او چگونه بزبان امام میگذشت چنانچه سید مرتضی علم الہدی ثانی امامیه
در تبصرة العوام اقرار نموده که امام لعن نمیکند مگر کافر را فکیف که لعن او
وظیفه حضرت صادق باشد و مطلع و مقطع کلام ابلغ نظامش واقع شود
چنانچه دانستی پس قیاس بر فعل حضرت خضر علیه السلام صریح ناجائز و
ناروا است چه جاے آنکه علم الہدی اول در کتاب تنزیه و دیگران در
غیر آن تصحیص کرده باشند که اساس معاملات ائمه و تکلیفات
ایشان بر ظاہر شریعت است نه علوم لدنیه کما لا یخفی علی من طالع
کتبهم وسیجے اعتراف المخاطب بذلک انشاء الله تعالی و اعتقاد
ایمسکلی که از بن شیعیان که روایات اینہا گذشت امام صادق
تقیه میفرمود تیشه بر پاے خود زده است و بنیاد مذہب خود را

کندن زیراکه روایات این رواة اصولا و فروعا در مذہب شیعہ معتمد علیہا ست کما صرح بہ کاتب المکاتیب و سنفصل فی ردیۃ الثعالب الغرایب بعد از تضعیف و جرح ایشان غیر از شیطان الطاق کہ در کتب رجال اعتراف باین تام موجود است کما فصل فی المنتہی و ستعرفہ ایضا انشاء اللہ تعالی و زرارہ کہ بحث در و بہ پیرو کیست کہ بنیاد مذہب شیعہ تو اند نہاد این است حال امامیہ کہ بعد از ان کہ ایمہ تکفیر او کردند روایت لعن و طرد او را بہر کس رسانیدند کہ تا قیامت مانند شیطان الطاق شہرہ آفاق گردید اما حال اہل سنت پس دشمنی ایشان بعد صدور این احادیث زیادہ تر خواہد بود زیراکہ بعد از علم باینمعنی کہ فلانی خلق خدا را گمراہ میکند و بدتر از یہود است و خیانت بحرم برادر خود موفق در پے قتل و رجم او شدہ باشند بلکہ اگر دست می یافتند کشت او را بیزاغ و زغن از سیاہ پوشان و مین فروشان مبدانید پس از حدیث تسلیہ نقض مدعا بثبوت میرسد و سخافت و خرافت و اضع حدیث و اضح میشود و غایۃ الامر از طرف شیعہ آنکہ اگر کسی جویای حال او میشود امام میدانست کہ سایل از مخالفین است می بایست فرمود کہ فلانی از اہل اخلاص نیست نہ آنکہ او را بدتر از یہود گویند و مبتدعات و محدثات را باین تفصیل بکذب و افترا بر زبان آرند و جزئیات آن را بر شمارند کہ زرارہ در حرم برادر خود کہ او را موتمن دانستہ بود خیانت کرد و ظلم صریح را با ایمان خلط نمود و بدعت و احداث کہ عین ضلالت است اختیار ساخت و در عین سرگشتگی خواہد مرد و ایمان او محض عاریت است او تمامی

اعمالش حبط خواهد شد الی غیر ذلک و نقش را وظیفه هر وقت دهر ان کردهند
بی آنکه کسی از نواصب و خوارج حاضر مجلس باشد و بعد ازیهم تقیه و پرده داری
از گروه شیعه چنانکه . انتهی چگونه بر هیچ حدیث هیچ امامی وثوقی باقی
ماند و حال این ماولین و سولین عنقریب باصول و نصوص ائمه بگوشت
میرسانم انشاء الله تعالی مع ذلک حیرانم که حضرت مخاطب و
مجتهدین ماضی و حال و استقبال که احادیث مذمت ابوحنیفه را بر
تقیه اعظم حمل میکنند کما لا یخفی و بعضے ازان حدیث در غیبتش مروی
و اکثرے برائے معاذ الله در خطابش ارشاد کرده اند و در باب مذمت
قیاس در کلینی و مانند آن مسرود ست تقیه را چرا کردن زدا و در آنوقت
حفظ جان دا برو سے خود را ملحوظ نداشتند و پر ظاهر ست که شخصیکه
مقتدائے شیعیان را که در سفن نجات سفینه افضل باشد بنا بر خوف
و تقیه اینقدر از زبان گیرد و مصدر این دروغ بے انتها شود او
مقتدائے سنیان را چگونه در غیبت او روبرو شیعه بدلو اند گفت
چه جائے حضور پس معلوم نیست که عقل این بزرگان شیعه در وقت
سرپرستی اعدا ائمه دین کجا میرود حق اینست که سماحت و وفاداری
بر فرقه متشیعین ختم است که چون ربقه اتباع و اقتفائے زراره و شیطان
الطاق زیب گردن خود ساختند بچه مساعی جمیله که نپرداختند کلا و جد
فیهم عمار و شیعن محمد سید المهم کانوا لا اشد لا عین و متی لم یجدوا فیهم ثاقب
اختلقوا من تلقاء انفسهم انکانات تقود مثالب کم من ثلمة احدثت
منهم فی الاسلام فشمروا الذیل لان یسدوها و کم من خوخة اطرار لدفع
ثلمة النقائص من اصحاب احوالهم فنحوها چنانچه از تفصیل این حال طوامیر

احادیث و دفاتر سیر المرویة من طرقهم مشحون است و بدل انصاف از دست
اعتساف این حضرات پر خون انتهی ما افاده و اجاد المحدث الجلیل فی صدر
رسالة الرابعة بیّن من التفاوت علاوه اگر حفظ جان و ناموس
او از شیعیان منظور بود بایستی گفتن که او مقتدای وقت است
ایذای او ایذای ما و رضای او رضای ما که الصدق منجی و الکذب
مهلک و اگر مناسب وقت نبود و شیعیان خصوصاً او نیز دشمن
ائمه و منتسبین ایشان بودند کما هو فی الواقع کذلک و قد اعترف
المجلسی فی التذکرة بذلک بایستی که میگفتند که او با کاری ندارد الی
غیر ذلک من المضامین بقدر الضرورة و اگر کسی از اهل خلاف می
پرسید درینصورت نیز همین قسم میفرمودند و راه اجمال که طریق
احتیاط است می پیمودند تا جان و ناموس او و کتمان شیعه بسلامت
می ماند مع هذا درینجا استفسار میرود که اهل سنت اگر امام صادق را
از زمرهٔ خود میدانستند چنانچه افتخار ابوحنیفه و امام مالک و دیگر
مقتدایان دین و ملت که در مطولات مبسوط است بر آن دلالت
دارد و عنقریب افتخار ابوحنیفه از صواعق هم معلوم میشود پس قول حضرت
مجتهد جلیل که از آغاز تا انجام همه مستاصل شدند الخ ائمه اهل بیت را سنی
دانستن کار متاخرین متعصبین مثل علامه دهلوی قدس سره العزیز و کاسه
لیسان اوست و قدما چنین بیهوده و یاوه نبوده اند کما عرفت فی الصدر
و از همین قبیل در صواعق بر عقیده سیزدهم میفرمایند که ای معاشر
مسلمین هداکم الله الی الطریق المستقیم و النهج القویم بدانید که بمقتضای
قوله تعالی و جادلهم بالتی هی احسن باید که حق تعالی را حاضر و ناظر دانسته خاطر خود را

مصروف بر جدال بیجا که جناب باری تعالی از ان نهی فرموده نه زید و بکر
که باشد برای افحام خصم به گپهای بیجا و تکلفات پر پوچ و ناسزا همت
گمارید تا این وقت در هیچ مذهب و ملت کوشش زد کسی نشده
که با وجود دعوی آنکه او متمسک بذیل احدی از انبیاء و اوصیا یا یکی از
فقهاء و علماء جم غفیر خلایق در هیچ اصول و فروع متمسک بقول او نشود
و در هیچ باب از مسائل اصولیه و فرعیه فتاوای او را مستند
خویش نسازند و در معارض احتجاج گاهی قول فعل او را مذکور نکنند
و خودها را تمام هم باو منسوب نسازند سبحان الله لو اصحب در اصول
تابع ابو الحسن اشعری باشند و در فروع تابع یکی از فقهای اربعه
چنانچه تمام کتب کلامیه و فروع فقهیه مخالفین در میان است ناظرین کتب
مطالعه نمایند و ببینند که از اول الهیات تا آخر مسائل کلامیه و همچنین
از طهارت تا آخر فروع فقهیه مستند این مدعیان شیعیت اهلبیت
سوای مذهب ابو الحسن اشعری و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد و
محمد و ابی یوسف و زفر قول یکی از اهلبیت عترت هم هست و
هنوز چون در مقام جدال در آیند گویند که ما تابع عترت اهلبیتیم اما
غشریه مختلف از آن بالجمله کار نواصب بسیار عجیب است و بغایت
غریب تا آنکه مثلا جناب صادق علیه السلام در میان باشند و بسیار مردم
از اصحاب آنحضرت اخذ احادیث در مسائل حلال و حرام از آنجناب
کنند و چهار صد کتاب بامر آنحضرت [illegible] آنجناب در مسائل
حلال و حرام تصنیف نمایند و ابو حنیفه [illegible] باشد [illegible]
آنحضرت و [illegible] باهل سنت [illegible] با دعوی [illegible]

یک مسئله از مسائل اصولیه و فروعیه از آنجناب اخذ نکنند و قول آنجناب
را ابداً یک نمازی نشمارند و چون امامی بیچاره با وجود اینکه در مدت العمر
چه عقاید و چه در اعمال و چه در آداب و مکارم اخلاق غیر قول و فعل
اهل بیت را متمسک خود نسازد و دعوی تمسک اهلبیت نماید مثل کلاب هجوم
آورده تکذیب او نماید و سر خودها را بدعائے متابعت اهل بیت نبے
بهت و بهتان بمباهات بر افرازند لیکن آنچه معلوم میشود اینست که این
کیمیا و حق پوشیها مخصوص متاخرین ایشانست که بسبب کم مایگی در علوم
همت خودها را مصروف بقیل و قال بیجا کرده عبث عبث جهل خودها
را مستور می سازند و الا قدمائے ایشان نازبالمره از حق نمیگذشتند
چنانچه صاحب جامع الاصول که عبارتست از صحاح سته باشد در اثنا
شرح غریب النون در کتاب جامع الاصول بعد از نیکه حدیث ان الله
یبعث لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد لها دینها ذکر ساخته
... او را لازم نیست که مجدد دین یک فرد باشد میگوید و نحن نذکر
الان المذاهب المشهورة فی الاسلام التی علیها مدار المسلمین فی اقطار
الارض و هی مذهب الشافعی و ابی حنیفة و مالک و احمد و مذهب الامامیة
و من کان المشار الیه من هولاء علی راس کل مائة سنة و کذلک من کان المشار الیه
من الطبقات و اما من کان قبل هذه المذاهب المذکورة فلم یکن الناس
مجتمعین علی مذهب امام بعینه و لم یکن قبل ذلک الا مائة الاولی و کان علی راسها
من اولی الامر عمر بن عبد العزیز و یکفی الامة فی هذه الامة وجوده خاصة فانه
فعل فی الاسلام ما لیس یخاف و کان من الفقهاء بالمدینة محمد بن علی الباقر
و القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق و سالم بن عبد الله بن عمر و کان بمکة منهم

مجاہد بن جبیر و عکرمہ مولی بن عباس و عطا بن ابی رباح و کان بالیمن طاوس
و بالشام مکحول و بالکوفہ عامر بن شراحیل الشعبی و بالبصرہ الحسن البصری
و محمد بن سیرین و اما القراء علی راس المائۃ الاولی فکان القائم بہا عبد اللہ
بن کثیر و اما المحدثون فمحمد بن شہاب الزہری و جماعۃ کثیرۃ مشہورون من
التابعین و اما من کان علی راس المائۃ الثانیۃ فمن اولی الامر المامون بن الرشید
و من الفقہاء الشافعی و الحسن بن زیاد اللؤلؤی من اصحاب ابی حنیفہ و اشہب
بن عبد العزیز من اصحاب مالک اما احمد فلم یکن یومئذ مشہورا فانہ مات سنۃ
احدی و اربعین و مائتین و من الامامیہ علی بن موسی الرضا حاصل مضمون این
عبارت اینست کہ در ہر مائۃ بمقتضائے حدیث نبوی می باید کہ بادشاہ و فقہا
و غیرہ مجدد بر یکے از مذاہب خمسہ کہ مذہب شافعی و ابی حنیفہ و مالک و احمد
و امامیہ باشند بہم رسند و در مائۃ ثانیہ مجدد مذہب امامیہ جناب علی بن موسی
الرضا علیہ السلام بودند و حسن بن زیاد اللؤلؤی مجدد مذہب ابی حنیفہ ثم بگذا
تا آنکہ گفتہ کہ مجدد مذہب امامیہ در مائۃ ثالثہ محمد بن یعقوب کلینی بود
و در مائۃ رابعہ سید مرتضی علم الہدی الی ان قال الجامع بعد عدۃ من السطور
وہی الکتاب فاعتبروا یا اولی الابصار مثل ابن اثیر کہ از علمائے اعلام مذہب
اہل سنت و جماعت است شہادت میدہد کہ مجدد دین و مذہب امامیہ
در مائۃ ثانیہ جناب علی بن موسی الرضا علیہ السلام است و این ناصب عداوت
اہل بیت حنفی المذہب و اخراب از پردہ حیا از روے خود انداختہ بتقویت
اللہ فرقہی اصرار می نماید کہ در حقیقت امیہ اثنا عشریہ مذہب سنیان راکب
سفینہ اند و شیعیان متخلف از ان فلعنۃ اللہ علی الکاذبین انتہی مختصرا یا مجتہد
مذکور بزعم خود ثابت کردہ کہ تشیع صفوی مستلزم تشیع دیگر امیہ است و الا خرق اجماع الائمہ

والحمد لله که بر تقدیر شق اول که در صدد کلام و آتی یعنی اگر تابعین و تبعه الشان مثل حضرت امام صادق را
سنی میدانستند همه نیز زبان مجتهد خالی نیست و نابود شده و لعنت خدا بجای خود رسید آمدیم بر آنچه از جامع
الاصول بار ثبوت رفض امام علی رضا نقل کرده پس میگوییم که بجوابش آنچه ترد من متفرق و مجموع است
رساله مفرده توان نوشت و بسبب تطفلی بودن مقام ایرادش مناسب نمی نماید و لیکن در گذشتن از آنهم
خلاف عادت کثیرین است پس لاعلاج بعنوان تجدید مثالی یک دو حرف میگوییم که برای الزام مجادلین کالابد
و اهل تعطش را بابیات دلالت نماید و آن اینکه بعد از تسلیم صحت این عبارت و عدم وقوع تحریف محرفین
مثل جامعین بیان و اتباع و متبوعین شان لازم نمی آید که مذهب اهل سنت باشد که بر اساس ماهیتانیه آن امام
برحق مجددین روافض باشد معاذ الله من ذلک و سند متبع روایت این اثر است و کامل و هم
روایت اکابر محدثین دیگر که صاحب صواعق هم نقل کرده گفته ولما دخل نیشاپور کما فی تاریخها و شق سوقها
وعليه مظلة لا يرى من ورائها تعرض له الحافظان ابو زرعة الرازي ومحمد بن اسلم الطوسي ومعهما من طلبة العلم والحديث
ما لا يحصى فتضرعا اليه ان يريهم وجهه ويروي لهم حديثا عن آبائه فاستوقف البغلة وامر غلمانه بكشف المظلة و
اقر عيون تلك الخلائق برؤية طلعته المباركة وكانت له ذؤابتان مدليتان على عاتقه والناس بين صارخ
وباك ومتمرغ في التراب ومقبل لحافر بغلته فصاحت العلماء معاشر الناس انصتوا فانصتوا واستملى منه الحافظان
المذكوران فقال حدثني ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين
عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب رضي الله عنهم اجمعين قال حدثني حبيبي وقرة عيني رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم قال حدثني جبريل قال سمعت رب العزة سبحانه يقول لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني
ومن دخل حصني امن من عذابي ثم ارخى الستر وسار فعد اهل المحابر والدوي الذين كانوا يكتبون فانافوا
على عشرين الفا وفي رواية ان الحديث المروي الايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالاركان
لعلهما وقعتان قال احمد لو قرأت هذا الاسناد على مجنون لبرئ من جنته و سنده کمترین در کتب [illegible]
[illegible] دیده ام و نه از کتب امامیه مثل تاریخ امامیه و [illegible] صاحب تحفه اثنا عشریه قول است که چون
امام علی رضا در نیشاپور داخل شد بر اشتری سوار بود و شقی بر محمل [illegible] المعروفه اهل سنت است [illegible]

امام میرفت وجلوداری میکرد وجماعت دیگر از صوفیه اهل سنت بجا در های خود برامام سایه کرده بودند و
حافظ ابو زرعه رازی ومحمد بن اسلم طوسی با جمیع طلبه علم وکتاب حدیث از مدارس ورباطات خود برای بازت
امام برآمدند وغوغائی عظیم در شهر برخاست ومردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند محدثین اهل سنت
عرض داشتند که اگر یک حدیث بسند آبای خود که سلسلة الذهب ست این وقت که مجمع خلق الله است
روایت فرمای کمال منت خواهی نهاد امام بسند آبای خود روایت این حدیث فرمود لا اله الا الله حصنی
فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من العذاب ودر آن وقت از محدثین اهل سنت وطلبه علم ایشان
بست هزار کس ارباب محابر شمرده شدند وامام احمد بن حنبل چون این سند را ذکر میکرد میگفت لو قرأ هذا علی
مجنون لافاق او علی مریض لبرأ انتهی هجوم محدثین اهل سنت واستدعای استماع روایت وازمدارس ورباطات
خود باین اشتیاق با قرطاس ومداد برآمدن بدون اعتقاد اینمعنی که حضرت امام را از مقتدایان خویش میدانستند
صورت نمی بندد وتکلیف که آنجناب را مجدد ومؤید مذهب رفض دانند وپروانه وار گرد سر امام گردند واز غایت
شوق وجان نثاری برزمین روی بر آن نقاوه طیبین غلطند وسم مرکب مبارک را بوسند چنانچه از سیاق
مخاطب هم معلوم میشود که اهل سنت از اخذ روایت از شیعه احتراز تمام دارند تکلیف هجوم هزاران محدثین
متبحرین مثل حافظ ابو زرعه رازی وغیر او کما لا یخفی باز علمای دیگر آنچه از مناقب جلیله وکرامات نبیله
در ترجمه آن امام ذکر کرده اند صراحةً از آن می توان یافت که جز متعسف عنید ومتعصب شدید کسی
نتواند گفت که اهل سنت آنجناب را رافضی میدانسته اند عیاذاً بالله مگر تصنیفات شیخ ابن حجر ومیرزا محمد بدخشی
وملا عبد الرحمن جامی ومحقق دهلوی هنوز نشنیده ودر کتاب معانی الاخبار وعلل شیخ المشایخ هم ندیدند
که اهل سنت آنجناب را مثل شیعه از پیشوایان خود می دانستند واز آنجناب راضی بودند ورضای ایشان
بدون تسنن چگونه ممکن است وکتاب ثانی قال البزنطی قلت لابی جعفر محمد بن علی الثانی فلم سمی اباک
من بینهم الرضا قال لانه رضی به المخالفون من اعدائه کما رضی الموافقون من اولیائه انتهی مختصراً بلفظه
الغرض تعداد مجددین مذهب امامیه بزعم امامیه است ودر تعداد مجددین دیگر نیز اعتقاد ودر زعم
هر فرقه را دخلی تمام است چنانچه علمای اهل سنت از قدیم وحدیث گفته اند واگر امامیه را تصریح علمای

خود درین باب منظور افتد هنوز کیش ما خالی نیست شهادت قاضی نور الله شهید ثالث خویش و شهید
رابع مزعومی عقل اول بشنوند که در مجالس المؤمنین میگوید که ابن اثیر جزری در کتاب جامع الاصول
گفته که مروج مائه رابعه بقول فقهای شافعی ابو حامد احمد بن طاهر اسفرائنی ست و بقول علمای حنفی
ابو بکر محمد بن موسی الخوارزمی و باعتقاد مالکیه ابو محمد عبد الوهاب بن نصر و بر روایت حنبلیه ابو عبد الله الحسین
بن علی الحامدی ست و بر روایت علمای امامیه شریف مرتضای موسوی ست انتهی بلفظه و ازینجا
بگواهی شهید ثالث که در حکم زندگانست و قول او کالمیت نیست به ثبوت رسید که نسبت تجدید تشیع
و ترویج ان بسوی امام عالیمقام بر مزعوم و روایت امامیه ست و درین امور اعتقاد و زعم هر یکی را دخلی
دارد پس بیچاری از افادات میر باقر اول و تقریرات باقر ثانی و میرزا محمد در ترسه و مقلد او مثل فاضل
جالسی و انچه را در معظم سامی در جواب ایضاح ورقها سیاه کرده اند کان لم یکن شیا مذکورا او جعلناه
هباء منثورا گشت و هیچ عاقل تجویز نتواند کرد که ابن اثیر جزری ازان از محدثین امام رضا را مقتدای اهل سنت
قرار دهند یا آنجناب را مجدد مذهب فرقه ناجیه اعتقاد کنند نعوذ بالله من الجهل و الغباوة و تفصیل
این معنی چنانچه باید جز رساله مفرده یا کتابی کبیر گنجایش ندارد و لاجرم بر بیان شق ثانی متوجه میشویم و
میگوییم که اگر اهل حق امام صادق علیه السلام را مقتدای خود نمیدانستند بلکه معاذ الله از قوم مذکور
که کذب و تقیه اساس مذهب شان ست اعتقاد میکردند پس قول جناب شان را چگونه لایق اعتبار
می پنداشتند که آخر نتیجه دروغ و ناراستی همین ست که مردم صدق او را هم باور نمیکنند پس بر فرض
و تسلیم که اعتقاد آورده باشند که زراره با انهمه وخامت اعمال و دشمنی اصحاب رسول ثقلین
و گذاردن نماز عصر بعد غروب آفتاب الی غیر ذلک من المحدثات از منتسبان آنجناب نیست و برین
تقدیر بزعم امامیه امام را معاذ الله چرا از مدینه اخراج نکردند و چرا بتعظیم و تکریم می کوشیدند و
در علوم باطن و ظاهر چگونه بسوی جنابش رجوع می آوردند و اسرار و غوامض و حقایق
و دقایق می آموختند چنانچه تفصیلش در کتب شیعه و سنی مثل لوامع و بحار و ملل و نحل
مذکور ست و درایت عقلی نیز تائیدش می کنند کما لا یخفی و خود حضرت امام با وصف محکوم بودن

بحث گوئی کما اشرنا الیه هجرت ببلاد شیعه نکردند بلکه از کوفیان نفرت گزیدند و این تردید که
بعمل آمد نظر بتشنیع اخوان و مصارعت با حریف بود و الا شق اول از اجلای بدیهیات توان
شمرد پس قبائح و ذمائم زراره از یهودیت و قدریت و مجوسیت و عداوت اهل بیت و ارتکاب
خیانت و احداث و بدعت شب و روز سر او علانیه ذکر فرمودن گویا او را در مقتل فرستادن است
و از اینجاست که هارون الرشید آن کس را گردن زد که باصحاب امام صادق نسبت تشیع
و تهمت رفض کرده بود کما فصلته من کتبهم المعتبرة فی المنتهی و فراوان حیرت در نیست
که او را چرا التعلیم و تلقین نکردند که آمد و رفت را ترک و ما مهما امکن موقوف باید کرد و تقیه را از دست
نباید داد که لا دین لمن لا تقیة له و التقیة جنة المؤمن و در احادیث سرور کائنات وارد است
پس لباس تسنن در بر کن و خیالات دیگر مثل ادای نماز عصر بغروب آفتاب از سر بدر کن
و طریق ائمه را از دست مده و سر از امتثال اوامر ایشان مپیچ و اینها که تو می کنی و باد
در سر داری همه هیچ طرفه تر آنکه از حدیث تسلیه که متأخر از احادیث مثالب زراره است
بثبوت میرسد که امام صادق علیه السلام در وقتیکه بکبر سن رسیده بودند بمضامین مذکوره
با طرز زراره ارشاد کردند و آن وقت باظهار سید و مجلسی در بحار و لوامع و کسانیکه از فقها
جعفری بودن مذهب شیعه بیان کرده اند وقت خوف و تقیه مثل زمان سابق هرگز نبود
بخلاف امام باقر که بلا ریب در زمان بنی امیه بوده اند پس می باید که حضرت امام باقر برا
مصلحت مذکوره و تقلید حضرت خضر علیه السلام سفینه اهل سنن را می شکستند و هر گونه عیب
و شناعت و فسق و فجور و خبث عقاید را بنام او می بستند بلکه بینی را بریده و روی
و نامه اعمالش سیاه کرده بر سواری حمار از کوچه و بازار میگذرانیدند و بحفظ ناموس حال
نمی کوشیدند و جز لعنت زراره هیچ ورد و نامی و وظیفه از آنجناب ماثور نمی شد بسبب
این معامله مستتر قلب موضوع باشد که در وقت بنی امیه مدائح و مناقب او بر زبان
تر زبان امام محمد باقر جاری می شود و در زمان بنی عباس که باظهار ... زمان شیعه بود

و مثالب او و انهم بدان تفصیل حضرت امام صادق عذب البیان [illegible]
گردد و ازینجا حکم توان کرد که رفضه در عداوت اهل بیت از نواصب سابق الاقدام [illegible]
علاوه لازم می آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بث مناقب شریفه [illegible]
مثلا روبروی اصحاب که باظهار امامیه شب و روز در حسد و [illegible]
ملاحظه علو مراتب و سمو منازلش دندان بر جگر می فشردند [illegible] اصلح امور [illegible]
باشند بلکه معاذ الله بایستی که علی التواتر و التوالی فرمایم و قبایح را بیان می نمود [illegible]
حسد بجوشش نمی آمد و نوبت بنوشتن صحیفه که آنرا صحیفه ملعونه نامیده اند [illegible]
خیال ایشان در هیچ طرفی از کون و مکان موجود نیست لم یسید الی غیر ذلک من [illegible]
التی لا تعد و لا تحصی و یکفی ما وردت فی هذا المقام لاولی النهی پس از لفظ و معنی حدیث
تسلیه نامی و نشانی باقی نماند و لیکن سخنی که باقی است و تعلق باین حدیث و این روایت
که علمای شیعه از متبوعین و تابعین حدیث تسلیه را کثیر النقل ساختند و تمامش [illegible]
مطلب خود دانسته سواد و نشش برنداشتند پس ضرور افتاد که آنچه از ایشان باقی مانده [illegible]
با محصلش ذکر کنم تا حقیقت حال ظاهر گردد بدانکه عبارت حدیث [illegible]
اتاک الحسن و الحسین رسالتک حاطبها و کلاهما و حفظها فالتقته [illegible]
امرک ابی علیه السلام و امرتک به و اتاک ابو بصیر بخلاف الذی [illegible]
عندنا تصاریف و معان توافق الحق و لو اذن لنا لعلمتم ان الحق فی الذی [illegible]
الامر و سلموا لنا و اصبروا لاحکامنا و ارضوا بها و الذی فرق بینکم [illegible]
خلقه و هو اعرف بمصلحة غنمه فی فساد امرها فان شاء فرق بینها لتسلم [illegible]
و خوف عدوها فی آثار ما باذن الله و یاتیها بالامن من مأمنه و الفرج من عنده [illegible]
و الرد الینا و انتظار امرنا و امرکم و فرجنا و فرجکم و لو قد قام قائمنا و تکلم متکلمنا [illegible]
تعلیم القرآن و شرایع الدین و الاحکام و الفرائض کما انزل [illegible] علی محمد [illegible]

[illegible] فیکم ذلک الیوم انکارا شدیدا ثم لم تستقیموا علی دین الله وطریقه الامر
[illegible] السیف فوق رقابکم ان الناس بعد نبی الله رکب الله بهم سنه من کان قبلکم
[illegible] بدلوا وحرفوا وزادوا وانقصوا فی دین الله ونقصوا منه فما من شئ علیه الناس الیوم الا
[illegible] محرف عما نزل به الوحی من عند الله واجب رحمک الله الی اخر الحدیث بطوله
[illegible] فی این عبارت صریح توان دانست که زراره در مذهب خود تذبذبی داشته وحرف
[illegible] الست را شکسته واز اتباع این حضرات سرباز زند پس حضرت امام صادق او را براه
راست دلالت نمودند وتعلیم اصول وفروع پرداختند وفرمودند که دل تنگ مشو
[illegible] دین قویم باش وانچه پدر بزرگوار من ترا امر فرموده اند دران تزلزل وتذبذب را راه
[illegible] واز جابر وکه ابو بصیر بخلاف امر ما ترا دلالت میکنند که تاویل این اختلافات ونصایح
[illegible] مدانیم ترا با این وآن چه کار بر تسلیم ورضا بر غیبه ما باید نهاد وچون وچرا هرگز نباید کرد
[illegible] حق باید دانست اختلاف در گروه شیعه ما انداختیم ومصلحت وقت را نیک میدانیم
[illegible] گاهی گله غنم را متفرق میکنند وگاهی مجتمع میسازند ووقت امن بدون ظهور صاحب الامر
[illegible] پس انتظار فرج باید برد وقلوب خود را بامثال ما باید سپرد چون امام مهدی
[illegible] خواهد نمود قرآن مجید علی حده وشرائع دین واحکام وفرائض از سر نو شما را تعلیم خواهد نمود
[illegible] بعینه همچو کاستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده بود واهل بصیرت را کمی
شما [illegible] علم [illegible] انکار شدید خواهند کرد وهرگز بر صراط مستقیم پای نخواهند نهاد
[illegible] فتنه که خوف قتل بر قلوب شما محیط شود آن زمان روا
[illegible] مردم بعد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند امم سابقه تغیر وتبدیل
[illegible] تثلیث که مردم بران باشند وادمتغیر نباشد ووحی آسمانی ودین
[illegible] نازل شده بود باقی نماند پس ترا مخالفت ائمه نمی باید کردن بلکه اطاعت و
انقیاد بجا باید آورد [illegible] اخوان کجا ماند عبوسیت تجرد وتقدس وافضلیت او از تمامی

اصحاب امام باقر وانکه او افضل سفن بحر تمقام بود چنانکه پسرانش بنام جناب امام
صادق بستند و برای حفظ دربی بودنش اقرار کردند از این عبارت چنان معلوم
میشود که نه او را یقین کامل در اصول وجهات دین حاصل بود و نه مسائل ضروریه را چنانچه
باید میدانست و از تصاریف و معانی احکام ائمه و وجوه اختلافات مسائل بهره
میداشت بلکه از مذبذبین بین ذلک بود سبحان الله فیض صحبت این هر دو امام که در
کتاب مختوم بهدایت خلق مامور بودند همین قدر باشد که برگزیدگان تمامی اصحاب
شان بدین درجه رسند حقیقت اینست که چون آثار فیض صحبت خاتم النبیین را حضرات
امامیه محو کنند و اصحاب کرام و اهل بیت عظام سرور انام را مرتد شمارند بعد از ین شکایت
از ایشان باقی نیست ولیکن بعد ظهور این همه امور در مطاعن اصحاب کبار بهمان تعصب
و تصلب اصرار ورزیدن کار علمای شیعه است دون غیرهم از این جا وجه استفاده [illegible]
مذکور که سراسر حق پوشی و قطعا و یقینا ترفروشی و بقای آبروی امام الائمه ایشان
بود و مجتهد جالسی و متبوعین او مرتکب آن شدند واضح شد ظهور اکاملا و فقیر حقیر را بعد جمع
و تلفیق اصول امامیه که در کتب قدمای ایشان مبسوط است چنان معلوم میشود که
چون بانیان این مذهب خصوصا اهل کوفه که رئیس شان زراره و برادرانش بودند
و دیگر کاسه لیسان شان بعد مخذول کردن ائمه اهل بیت و اولاد و اخوان ایشان
مرة بعد اخری دست از اذیال ظاهره بنابر فواید دنیوی و صور خیالیه خویش که خزائن زمین
و آسمان و دفاین جهان جهانیان بدست این بزرگان است کما ینبغی نبذ منها بر نشنیدند
و در بعضی از اوقات بمقتضای ع دهن سگ بلقمه دوخته به بمراد خویش رسیدند و
این انتساب را برای غنیمتها مغتنم می انگاشتند ائمه هدی برای تفضیح آنها که استعداد
استبداد اندیشتند مصلحت چنان دیدند که با شخصی از این دشمنان امری مخالف و مضاد
دیگری ارشاد نمایند تا افراد بر طایفه با طایفه دیگر بخصومت آویزند و آبروی یکدیگر ریزند

چنانکه گفته اند ؎ چو دزدان بهم باک دارند و بیم ٭ رود در میان کاروانی سلیم ٭
چون کلام تا باین جا رسید بکرامت حضرت امام صادق سرگشتگی زراره که قبل ازین
مجملا بگوش خود شنیدی بیاد فقیر آمد اکنون حرفی درین باب بعنوان تفصیل بشنو و
منتظر آن بگوش که از معجزات جعفری بود که قبل از وقوع بسالهای دراز از آن خبر
داده بود و قرع بمصاف رسیده بود فاستمع لما اقول علمای ما هم کشی از محمد بن قولویه روایت میکند
قال حدثنی سعد بن عبد الله بن ابی خلف قال حدثنا محمد بن عثمان بن رشید قال حدثنی
الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه احمد بن علی عن ابیه علی بن یقطین قال لما کانت وفاة
ابی عبد الله علیه السلام قال الناس بعبد الله بن جعفر فاختلفوا فقائل قال به وقائل بابی الحسن
فدعا زراره ابنه عبیدا فقال یا بنی الناس مختلفون فی هذا الامر فمن قال بعبد الله فانما
ذهب الی الخبر الذی جاء ان الامامة فی الکبیر من ولد الامام فشد راحلتک وامض الی
المدینة حتی تاتینی بصحة الامر فشد راحلته ومضی الی المدینة واعتل زراره فلما حضرته الوفاة
سال عن عبید فقیل انه لم یقدم فدعا بالمصحف وقال اللهم انی مصدق بما جاء نبیک
محمد صلی الله علیه وآله وسلم فیما انزلته علیه وبینته لنا علی لسانه وانی مصدق بما انزلته
علیه فی هذا الجامع وان عقدی ودینی الذی یاتینی به عبید ابنی وما بینته فی کتابک
فان امتنی قبل هذا فهذه شهادتی علی نفسی واقراری بما یاتی عبید ابنی وانت الشهید
علی بذلک فمات زراره وقدم عبید فقصدناه لنسلم علیه فسالوه عن الامر الذی قصدهم
فاخبرهم ان ابا الحسن علیه السلام صاحبهم ونیز کشی از محمد بن قولویه روایت میفرماید
قال حدثنی سعد بن عبد الله عن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر عن احمد بن بلال عن ابی
یحیی الضریر عن درست بن ابی منصور الواسطی قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول
ان زراره شک فی امامتی فاستوهبته من ربی عز وجل ٭ ونیز کشی از حمدویه بن
نصیر روایت می نماید قال حدثنا محمد بن عیسی بن عبید عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن

دراج وغیرہ قال وجہ زرارہ عبید ابنہ الی المدینۃ لیستخبر لہ خبر ابی الحسن وعبد اللہ
بن ابی عبد اللہ فمات قبل ان یرجع الیہ عبید قال محمد بن ابی عمیر حدثنی محمد بن
حکیم قال قلت لابی الحسن الاول علیہ السلام وذکرت زرارہ وتوجہ ابنہ الی المدینۃ فقال
ابو الحسن انی لارجوان یکون زرارہ ممن قال اللہ تعالی ومن یخرج من بیتہ مہاجرا الی اللہ
ورسولہ ثم یدرکہ الموت فقد وقع اجرہ علی اللہ ونیز کشی از محمد بن مسعود روایت
می نماید قال اخبرنا جبرئیل بن احمد قال حدثنی محمد بن عیسی عن یونس عن ابراہیم
المومن عن نصر بن شعیب عن عمتہ زرارہ قالت لما وقع زرارہ واشتد بہ
قال ناولینی المصحف فناولتہ ففتحہ ووضعہ علی صدرہ ثم قال یا عمہ اشہدی ان
لیس لی امام غیر ہذا الکتاب از مجموع این احادیث کہ بطور نمونہ ازین کتاب نقل
کردم وتفصیلش در دیگر کتب امامیہ ہم موجود است بوضوح می انجامد کہ زرارہ
باوصف معدوم النظر بودنش چنانکہ باعتقاد شیعہ والنتی عقیدہ بامامت امام
کاظم نداشت بلکہ در امامت ایشان وعبد اللہ بن جعفر کہ افطح لقب شان بود کما
فی المنہج تردد داشت ونوبت ریب وشک بد انجا رسید کہ پسر خود را بتحقیق
امر سوی مدینہ منورہ فرستاد وقبل از رجوع او درین سرگشتگی چنانکہ مخبر صادق
فرمودہ بود بمرد پس او را در بابعد امام کاظم مثل امام رضا وامام تقی وغیرہا چگونہ
اعتقاد امامت بودہ باشد چنانکہ گفتہ اند قصہ نشنیدہ کسی بودہ ... دیدہ ... کارسازی
وسخن سازی طایفہ باید دید کہ تعیین ائمہ اثنا عشر از روز الست باشد وازارواح
مقدسہ انبیا علیہم السلام میثاق امامت ایشان گرفتہ شود و در وقت بعث
ہم تجدید عہد وتاکید شدید رود وابو البشر وحوا کہ درین ... تجدید وانکار نمایند
از نام آسمانی بملک ہند وستانی رافتند ودیگر انبیا ہم ... ین واقعہ تحیرگاہ
خلایق کردند وہریکی بعد دیگری معاذ اللہ بیاد افراہ گرفتار ... در اہل کتاب بحضرت

ایمہ انقدر معرفت تام داشتہ باشند کما یعرفون ابنائہم و ہر امام سابق برائے لاحقین انقدر تنصیصات فرماید کہ ابواب و فصول در کلینی و بصائر الدرجات و امثال ان انعقاد یابد بلکہ جہابذہ محدثین رسائل مفردہ مبسوطہ پردازند و زرارہ کہ حال جلالتش بر اعتقاد قوم معلوم شد در امامت کاظمی کہ صدہا نصوص در شان وارد ست مترود باشد فاعتبروا یا اولی الابصار اینست حال اصلیت امامت ایمہ اثنا عشر کہ مفترض الطاعت باشند و علم ما کان و ما یکون دارند و از شکم مادران پیدا شوند و تمامی صحف آسمانی و کتب یزدانی تا نامہ جا و دانی وقت ولادت خویش کہ مختون و مسرور بوجود می آیند تلاوت کنند و در ہر وقت و ہر حال ہمقرین روح القدس می باشند و تمامہ ملائک آسمانی و زمین و مملکت عالم ملکوت را زیر نگین فراگیرند و سایہ ایشان گاہی بر زمین نمی افتد و انگشتری سروا حد این بزرگان کہ خراج تمام تنیتش باشد در حین رکوع مانند تیر حکمی بر ہدف یعنی دست سائل جی نشیند و چنانچہ از پیش می بینید از قفا ہم الی غیر ذلک من الخصایص التی فی الکلینی و حق الیقین و البحار و العماد و الروضۃ و غیرہا من الکتب المعتمدہ کہ آدمی را بعد از ادراک دوسہ ازین علامتہا تردد نباید ہم لایزیدون و لاینقصون و ہر کہ غیر اینہا مدعی امامت شود قطعاً بحکم احادیث کلینی بجہنم داخل شود و ان کان علویاً و فاطمیاً اکنون نکتہ دقیق بشنو کہ افادات قدمائے امامیہ ہنوز از صنادیق تقیہ بیرون نمی آرند دال بر آنست کہ حصر امامت در اثنا عشر تقریبی است و تحقیق آنکہ بعد از وفات امام مہدی فرزند خاتون نرجس گکہ پارہ حال شان می آید انشاء اللہ تعالیٰ دوازدہ امام سوای ایمہ اثنا عشر برائے انتظام عالم پیدا می شوند و این قسم نصوص کہ در کتب امام اعظم اقدام معاصرین او نیز یافتہ میشود در کتاب تبیر شرح آن کردہ ہر ہمہ را مبہوت

گردانیده ام و ازینجا هم حکم توان کرد که اصلیت امامت از محدثات امور و مخترعات و موراست فکیف اثنا عشریت و عشرین اربعیت که بلا ریب بعد از زمان امام و غیبت صغری یا کبری جلوه ظهور گرفته ورنه انکار و تردد در امامت حضرت موسی کاظم از احاد الناس معنی نداشت چه جاے زراره امام الامامیه قوم و علمای مورد لوم که نام ایمه ما بعد صاحب الامر هم ندانند ولیکن اینقدر ضرورست که دوازده باشند نه بیش و کم و این حکایت چه ماکاست بحکایت یکی از ملنگ ها که روزی معتقد خود را که خدمت بسیار کردی بحیسے گفت که ترا با سرار غیبیه و لطائف لا ریبیه مطلع خواهم گردانید پس او در اطاعت و خدمتش زیاده تر همیشه میکوشید چون ملنگ مذکور بیمار شد و صاحب فراش گردید روزے این مخلص تذکیر نمود پس فرمود که میم سه میم است یعنی مولی و محمد و مدار اگر زنده می مانم رمزی دیگر تو می آموزم بارے از بیماری شفا یافت و این مخلص در اطاعت و خدمت زیاده تر مساعی مشکوره بتقدیم میرسانید تا از بیمار شد و نوبت احتضار رسید و او نکته موعوده را یاد دهانید فرمود اگر وقت نظر انکار فرمائی باز سه میم را در کون و مکان خواهی یافت که مکه و مدینه و مکن پور است علی الترتیب المذکور و تنها این امام روافض را از متردین نباید شمرد که حال دیگر اخوان معنوی او که بعد زراره مراتب آنها بعرش برین رسیده و سر بفلک الافلاک کشیده هم جنب او توانی یافت و این مباحث و محدثات نه چنان عرض و طولی دارد که کتاب کبیر ازالة الغین عن بصارة العین که در یکصد و پنجاه جزو کلان رسیده حامل تفصیل ان تواند شد فکیف این عجاله که بی مبالغه بعشر عشیرش هم نمیرسد ولیکن درین باب خاص و موا مخصوص کد افتخار امامیه بان منوط و مربوط است حرفی دیگر باید شنید و سر گریبان تامل فرو باید برد که بانیان مذهب شیعه در زمان شیوع کذب و دروغ که بنصوص نبوی و علوی ثابت

است کما فی صحاحنا و اصولهم چنانکه دیدی و حال آنکه در زمان مشهود بالخیر ازان اصلی نبود روی

الکشی فی ترجمة هشام بن سالم الجوالیقی الکوفی عن جعفر بن محمد قال حدثنی الحسین بن علی بن النعمان

قال حدثنی ابو یحیی عن هشام بن سالم قال کنا بالمدینة بعد وفاة ابی عبد الله علیه السلام انا و مومن الطاق

ابو جعفر قال والناس مجتمعون علی ان عبد الله بن جعفر صاحب الامر بعد ابیه فدخلنا علیه انا و صاحب الطاق

والناس مجتمعون عند عبد الله وذلک انهم رووا عن ابی عبد الله علیه السلام ان الامر فی الکبیر ما لم یکن

به عاهة فدخلنا نسأله عما کنا نسأل عنه اباه فسألناه عن الزکواة فی کم یجب قال فی مائتین خمسة قلنا

ففی مائة قال درهمان و نصف درهم قال قلنا له والله ما یقول المرجئة هذا فرفع یدیه الی السماء فقال

لا والله ما ادری ما یقول المرجئة قال فخرجنا ضلالا ما ندری الی این نتوجه انا و ابو جعفر الاحول

فقعدنا فی بعض ازقة المدینة باکین حیاری لا ندری الی من نقصد والی من نتوجه نقول الی المرجئة الی القدریة

الی الزیدیة الی المعتزلة الی الخوارج قال فنحن کذلک اذ رایت رجلا شیخا لا اعرفه یومی الی بیده فخفت ان یکون

عینا من عیون ابی جعفر وذاک انه کان له بالمدینة جواسیس ینظرون علی من اتفق شیعة جعفر فیضربون عنقه

فخفت ان یکون منهم فقلت لابی جعفر تنح فانی خائف علی نفسی وعلیک وانما یریدنی لیس یریدک

فتنح عنی لا تهلک وتعین علی نفسک فتنحی غیر بعید وتبعت الشیخ وذاک انی ظننت انی لا اقدر علی التخلص

منه فما زلت اتبعه حتی ورد بی باب ابی الحسن موسی ثم خلانی ومضی فاذا خادم بالباب فقال لی ادخل

رحمک الله قال فدخلت فاذا ابو الحسن علیه السلام فقال ابتداء لا الی المرجئة ولا الی القدریة ولا الی الزیدیة

ولا الی المعتزلة ولا الی الخوارج الی الی الی فقلت له جعلت فداک مضی ابوک قال نعم قال قلت مضی

فی موت قال نعم قلت جعلت فداک فمن لنا بعده قال ان شاء الله یهدیک هداک قلت جعلت فداک ان عبد الله یزعم

انه من بعد ابیه فقال یرید عبد الله ان لا یعبد الله قال قلت له جعلت فداک فمن لنا بعده فقال ان شاء الله یهدیک

هداک قلت جعلت فداک انت هو قال ما اقول ذلک قال فقلت فی نفسی لم اصب طریق المسألة قال قلت جعلت فداک علیک امام

قال لا قال فدخلنی شیء لا یعلمه الا الله اعظاما له وهیبة اکثر مما کان یحل بی من ابیه اذا دخلت علیه قال قلت جعلت

فداک اسئلک عما کان یسأل ابوک قال سل تخبر ولا تذع فان اذعت فهو الذبح قال فسألته فاذا هو بحر قال قلت جعلت فداک

شیعتک وشیعتہ ابیک ضلال فالقی الیہم وادعوہم الیک فقد اخذت علی بالکتمان فقال من آنست منہم رشدا فالق الیہم وخذ علیہم بالکتمان فان اذاعوا فہو الذبح واشار بیدہ الی حلقہ قال فخرجت من عندہ فلقیت اباجعفر فقال ما وراءک قال قلت الہدی قال فحدثتہ بالقصہ قال ثم لقیت المفضل بن عمر وابابصیر قال فدخلوا علیہ فسمعوا کلامہ وسالوہ قال ثم قطعوا علیہ قال ثم لقینا الناس افواجا قال فکان کل من دخل علیہ الا طائفہ مثل عمار واصحابہ فبقی عبد اللہ لا یدخل علیہ احد الا قلیل من الناس قال فلما رای ذلک وسال عن حال الناس قال فاخبر ان ہشام بن سالم صد عنہ للناس قال فقال ہشام فاقعد لی فی المدینۃ غیر واحد لیضربونی انتہی یعنی ہشام بن سالم میگوید کہ بعد ازانکہ امام صادق علیہ السلام رحلت بروضہ رضوان خرامید من ومومن الطاق یعنی ابو جعفر در مدینہ بودیم ومردم بر امامت عبد اللہ بن صادق اتفاق کردند پس ما ہر دو داخل شدیم ومردم نزد او مجتمع بودند زیرا کہ آنہا روایت کردند از صادق علیہ السلام کہ امر امامت در فرزند اکبر می باشد مادامیکہ در وعیبی نباشد پس مسئلہ زکوۃ پرسیدیم کہ در چہ مقدار واجب میشود فرمود کہ در دو صد درہم پنج درہم واجب میشود پرسیدیم کہ در صد درہم چہ قدر گفت دو نیم جواب دادیم کہ علمائی مرجیہ ہم فتوی برین نمیدہند پس عبد اللہ دستہای خود بطرف آسمان برداشت وگفت قسم بخدا کہ من نمیدانم کہ مرجیہ چہ میگویند و مذہب انہا چیست ہشام میگوید کہ از خانہ او بدر آمدیم در حالت گمراہی کہ نمیدانستیم کہ امام وقت کیست وبکدام طرف متوجہ باید شد حال ما ہر دو چنین بود پس در بعضے از دکانہا نشستیم در حالیکہ زار زار میگریستیم وحیران بودیم کہ امام وقت کیست وکجا قصد کنیم وبکدام طرف متوجہ شویم مذہب مرجیہ کہ اعمال را در سبب نجات وعذاب نمیدانند اختیار کنیم یا مذہب قدریہ کہ برطبق احادیث نبویہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وارشاد ایمہ مجوس امت اند یا زیدیہ کہ ایمہ در بدی ومذمت

شان بر اصول شیعه و دقیقه فرو نگذاشته اند یا معتزله که از حق گوشه گرفته پابند
عقول خویش گشته اند یا بسوی خوارج که تکفیر مرتضوی را معاذ الله شعار مذهب خود
گردانیده اند درین مشوره تجویز بودیم که ناگاه پیرمردی را دیدم که او بدست خود
اشاره میکند مرا بسوی خود میخواند ترسیدم که مبادا جاسوسی باشد از ابی جعفر منصور
که دربندان بود که دریابد که اکنون شیعه جعفریه بر امامت کدام یک از فرزندانش
اتفاق کردند تا گردن شان بزند خوفناک گشتم که شاید آن پیر از فرستادگان خلیفه
عباسی باشد پس مومن الطاق را گفتم که تو دور شو که اندیشه من هم بر نفس خود است
و هم بر نفس تو و جز این نیست که او مرا می طلبد و ترا نمی خواند پس از من جدا شو تا هلاک
نشوی و نجات یابی پس مومن الطاق اندک دور شد و من پیروی آن پیر کردم زیرا که
گمان من آن بود که قدرت خلاص از پنجه او ندارم پس میرفتم تا آنکه وارد شدان پیر مرد
دروازه امام کاظم پس آن پیر مرد جدا شد و رفت و گذشت ناگاه خادم را بر دروازه می
بینم که میگوید خدا ترا رحمت کند در خانه داخل شو چون داخل شدم دیدم که حضرت موسی
کاظم کلام خود را باین الفاظ شروع میکند که بسوی مرجیه و قدریه و زیدیه و معتزله و خوارج
هرگز نباید رفت بلکه بسوی من باید آمد گفتمش که قربانت شوم که پدر بزرگ تو از جهان
درگذشت فرمود بلی گفتم بموت وفات یافت فرمود آری گفتم قربانت روم عبد الله
برادرت گمان آن دارد که بعد امام صادق امام است فرمود او میخواهد که مردم خدا را
نشناسند و عبادتش نکنند هشام بن سالم گوید که بعد از تقدیه عرض کردم که اکنون بعد
امام صادق امامت برای کیست فرمود اگر خدا میخواهد ترا هم هدایت میکند گفتم کردست
گردم آن امام توستی فرمود من این نمیگویم در دل گفتم که طرز سوال درست نکردم
باز تقریر دیگر نمودم و گفتم که بر تو کسی امام هست فرمود نه بعد ازین هیبتی و عظمتی بر من
طاری شد زیاده تر از آن عظمت و هیبت که وقت ملاقات امام صادق علیه السلام

بر من فرود می آمد عرض کردم اجازت میدهی که بپرسم چنانکه مردم از پدر بزرگوار
تو می پرسیدند فرمود سوال کن بشنو ولی خبر فاش مکن اگر فاش کردی بدست خود
مرا ذبح نمودی چون سوال کردم او را دریای محیط یافتم باز عرض کردم که فدای تو
شوم شیعه تو و شیعه پدر تو همه گمراه گشته اند پس اجازت میدهی که ملاقات نمایم
و آنها را بپوشیده بسوی تو خوانم فرمود هر که بصلاح و راستی متصف باشد و ترا یقین
آن حاصل آید عهد و میثاق از وی باید گرفت که فاش نکند باز نزد من باید آورد که اگر
ظاهر خواهد شد خبر ذبح چیزی دیگر نیست و دست مبارک خود بر حلق نهاد باز بیرون
آمدم و با مومن الطاق ملاقات کردم پرسید که چه در پیش داری گفتم هدایت الهی
و تمام قصه از مبتدا تا منتهی بیان نمودم بسته ملاقات با مفضل و ابو بصیر نمودم و حال را
بیان کردم پس داخل شدند و کلام او را شنیدند و جواب سوال یافتند و یقین کردند
که امام اوست بعد ازین مردم دیگر را دعوت کردم هر که می آمد ریب و تردد را سوقوف
میکرد و الاشل عمار و اصحاب او که حاضر نشدند آن وقت نزد عبد اللہ بن جعفر قلیلی از مردم
باقی ماندند عبد اللہ بعد از دیدن اینحال از مردم پرسید که چه رو داد که مردم کمتر می آیند
گفتند که باعث این امر هشام بن سالم است که مردم را از ملاقات تو باز داشته و بسوی
موسی کاظم راه نموده پس او در پی ایذای من گردید و بسیاری از مردم را بمین من برگشت
انتهی تلخیصه موافعاً کما قال علماءهم ازین روایت که اصول قدمای ایشان بدان مشحون
است و خود کلینی اعور هم آنرا در جلد اول از کافی بروایت محمد بن یحیی نشان داده
حیرانی و سرگشتگی هشام بن سالم عن العیوب و مومن الطاق که در فن خود یکتا و طاق
و شهره آفاق بود و از عبد اللہ بن سبا هم قصبات سبق می ربود بر ظاهر است بلکه
بسوی مذهب قدریه و خوارج که در حقیقت قال مشرب شان بود میل میکردند
و برین دو کس چه موقوف که تمامی اصحاب امام صادق و حضرت کاظم بدستور قدیم

همه در کفر و گمراهی مبتلا شده ره بجایی نمی بردند و دین و ایمان را که بنص مخبر صادق مستعار بود خبر باو میگفتند و آنانکه ازین تذبذب منزه بودند در حق آنها گمان نیکی نباید برد چه او شان اگرچه از واهیه سرگشتگی نجات یافتند و لیکن رفاقت و عقیدت معصوم را گذاشتند و علم امامت عبد الله که براصول امامیه صورت بهبین حالش میپرس و رحق اوست کما اشرنا برافراشتند و خود امام کاظم بر طبق این روایت موید بقرینه و درایت در حق او چه فرمود که عبد الله نمیخواهد که مردم عبادت خدا بجا آرند و این وصف مطابق کتاب مبین و احادیث حضرت سید المرسلین درباره کفار و مشرکین و اخوان الشیاطین وارد یافته و مضمون احادیث کلینی خود در سابق بالاجمال گذشته و تفصیلش ازبحار و تراجم آن باید جست که هر که مدعی امامت شود غیر ائمه اثنا عشر گو علوی بلکه فاطمی باشد مانند کفار است و همچنین پیروان و معتقدان امامت او پس کسی نماند که از نقیصه تذبذب یا اعتقاد امامت اهل جهنم معاذ الله نجات یابد و حال ضلالت و حیرانی هشام بمقتضای تقریرات شیعه باید دید که هنوز در موت امام صادق هم متردد بود و با وصف مزید تبحر در علوم دینی بار بار بخلوت می پرسید مضی ابوک و مضی فی موت بعد از انکه بر وفات جعفری مدتی بسری شد بخلاف حرفیکه برزبان فاروق در عین وفات شریف بعضی از وجوه آمده رفت فتدبر و ازین جا حال فطانت و ذکاوت هشام که رفضه بران می نازند نیز واضح شد که هرچند امام کاظم صراحةً بامامت خود او را نزراه دور خواند و خبر غیبی داد که بسوی زمرهٔ از فرق پنجگانه مرو و بسوی من راجع شو نهم بتکرار گفته الی الی الی غیر ذلک من التصریحات پی نبرد و آخر خود منفعل شده تقریری پیش برای دریافت امامت کاظمی آغاز نهاد اکنون امامیه را که این روایات از کتاب کشی نقل کرده و داد افتخار برای این سالم و احوال بسیبه و فاکه خود روایت مذکور بران دال و دلیل است داده و تقیه مزعومی را باثبات رسانیدند و با نچه ازین حدیث

مانند آفتاب عیان بود یعنی بطلان اصلیت امامت و قید اثنا عشریت بر طور امامیه کما
اشرنا الیه نیز دیدند و تیشه بر پای خود زدند چنانچه تصانیف شوشتری و مجلسی بران گواه است
ضرور افتاد که از اصلیت امامت مثل توحید و نبوت دست بردارند و الا این فساد
از ادنی با علی میرسد و از کجا تا بکجا سر میکشد مگر یاد نیست که بروایت همین زراره و
اخوان معنوی و هم وطن او از اهل عداوت و نصب حضرت نبوی مدت العمر در نصب
مرتضوی که امام الائمه بود و امامت دیگر ائمه بر امامت آنجناب متفرع شد تعلل و تسویف
می فرمودند و قصیده حمیری که در وقت مرگ سواد الوجه از اوصاف مخصوصه اوست کما
فی تنقید الرجال که بر حفظ آن حضرات معصومین بدعوی نص خاتم النبیین وعده جنت کردند
و فخر الدین نجفی نیز در منتخب آورده اول دلیل بر تسویف مذکور است و بالاخر چون تاکید
شدید نزول اجلال یافت آن قدر مقدسه نص غدیر خم را مجمل و مبهم اوا فرمودند که
خود بسیاری از افراد شیعه از دعوی آنکه حدیث غدیر از نصوص جلیه است دست برداشتند
اینهمه بگو خود اهل لسان از کرده انصار سرپرستان اهلبیت چنانچه صدر قصه ولادت
امام غائب که اینک حاضر است و عنقریب می آید آنرا ان شاء الله تعالی بر اول آن است قائل بمعنی
تبا در گشتند و امامت امیر المومنین را نفهمیدند چنانچه در تصانیف مجلسی مثل بحار و غیره ما
مفصل است پس از اعتقاد اینمعنی که امامت از اصول است دست شوئید با اینهمه گوئیان
و تمامتر آنکه توحید باری عزوجل را برهم زدند و تجسم و صورت و پیمایش قد مبارکش بهفتاد
شبر و مصمت و کاواک بودنش رفتند و علم ازلی او را انکار کردند چنانچه اینهمه امور در اصول
کلینی و کتاب توحید صدوق و شروح این کتابها و بسیاری از مطولات کلامیه مفصل
است از ملاحده و زنادقه انکار رندی و سردفتر اینها زراره شیبانی کوفی را اعتقاد و گفتن کسی
در حق امام صادق چه گفته و در عین سرگشتگی مرده و در حالت احتضار هم تکیدت و نعاق
را با خدای عزوجل بکار برده کما عرفت مجملا و ستعرفه ان شاء الله تعالی مفصلا فیما

توہم نباید کرد کہ انکار علم باری عزوجل بجزئیات وتفصیل مکونات خلافاً للقرآن المجید
حیث نطق بان عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا ہو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة
الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین از عقائد خبیثه
قدمای امامیه است دون غیرہم زیرا کہ مقداد صاحب کنز العرفان کہ یکی از اکابر علمای
قوم است نیز کاسه لیسی پیشوایان قدیم اختیار کرده وبعد ازین توہم درنگیرد کہ دیگر جہابذ
علمای شیعه از خرمن فیض قدمای خود خوشه بار نگرفته اند زیرا کہ خود شیخ وسید طایفه کہ
بند وبست مذہب شیعه بدست شان بود وبسیاری از علمای قوم بتقلید قدمای
خود خدای علیم وقدیر را بر عین مقدور بنده قادر نداشته اند وعجائب خرافات را
مصدر گشته چنانچه از صوارم مجتہد جایسی وکتاب تنبیه السفیه ہم عیانست الی غیر ذلک
من العقاید الخبیثة **دہم کاه** حال خبث عقائد اکابر وعمائد دانستی آنچه از راه قدردانی
ایشان در احادیث معصومین مروی است خدا را باعجاز تمام حرفی ازان گوش کن حر
عاملی در کتاب ہدایة الامة الی احکام الائمه جائیکه نواقض نماز را ذکر کرده حدیث مرفوعی
می آورد ومیگوید کان علی علیه السلام یتبرا من القدریة فی کل رکعة ویقول بحول الله
وقوته اقوم واقعد یعنی جناب امیر در ہر رکعت از قدریه تبرا میفرمود ومی گفت کہ
قیام وقعود من محض بقدرت وقوت ایزد لیست تعالی شانه چنانچه ملاحده قدریه
خیال دارند کہ خدای عزوجل بر عین مقدورات وحرکات بنده قادر نیست
وازین نص قطعی اینہم عموماً بمرتبه انجلا رسید کہ لقب قدریه کہ بلا ریب مجوس
این امت اند وکتاب توحید صدوق شیعه واسفار مذہب بایران دلالت
میکنند کما لا یخفی برای علمای شیعه من زبید وبر شیخ وسید ایشان انطباق
می یابد کہ منکر قدرت باری بر عین مقدور بشر بوده اند سبحان الله باین ہمه
تباین کلی وکافر گفتنی ابد واقتدای مجوسیان خود را از پیروان امامان میدانند

زعم رامی پسر چشم اجرت مدارد چو در خانه زید باشی بیکار و از عجائب قدرت
خالق جواهر و اعراض انکه هر یکے از شیعه در هر رکعت باین الفاظ رطب
اللسان میشود و بلعن عماید خود مشغول میگردد و هم لایشعرون رسیده بر
انکه امام کاظم بعد تصریح سرگشتگی و ضلالت زراره و انکه نامبرده در امامت
من شکی داشت در بارگاه خداوندی دعا کرده امید وحتیال این معنی داشتن
که او از مهاجرین فی سبیل الله باشد و شده هیچمدان نحو خیم گذشت
بان در باره تنزیه امام خویش یعنی زراره از عجائب افادات و غرائب توجیهات
ودعای رسول سید الانبیاء در باره اهل بیت عموما و در حق جناب به خصوص
که شب و روز ورد زبان بود و از حد تواتر تجاوز نمود بر اصول امامیه کے قبول
شد و رجا و گمان شریف آنجناب کجا در هر امر مطابق واقع بر آمد چنانکه تفصیلش
از من لا یحضره الفقیه و شروح آن باید جست فما ظنک بظن الامام و رجائه و
استجابه دعائه لمن یدعی ملازمته باخر العلوم و لم یکن من رفقائه کما سنحققه بتوفیق
الذی انزل الکتاب علی اشرف انبیائه **و این همه** بعد از تنزل از سلبیت
والاشفاعت در حق منکرین امامت و مصداق مذبذبین بین ذلک چگونه سمت
جواز وارد من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم فکیف در حق شخصیکه رتبه بهتر از جمیع
اصحاب و اجب احباب باشد و اتفقه علمای ستته برگزیده بود که شب و روز نصوص
امامت جمیع ائمه خصوصا امام کاظم بلا واسطه از مخبر صادق می شنید پس او چگونه
معذور و مغفور تواند شد چنانچه از تصانیف مجلسی و قاضی نور الله شوشتری مثل
مصائب و غیره عیان ست چه جای آنکه او را از مهاجرین قرار دهند و ثواب هجرت
را برای او معتقد شوند و خلفای راشدین و ملازمین سید المرسلین را
خارج ازان شمارند فاعتبروا یا اولی الابصار **عالیا** هیچ عذری برای علمای

قوم باقی نماند زیرا که روایت جمیل بن دراج و علی بن غراب و اولاد ابن
ابی فاخته و مقولات ابن طاوس و ابن نصیر بمجرد ذکر حدیث معارین وغیره
که در روایات کشی گذشت مثل طائر وحشی از قفص پرواز نمود فکیف بعد ازین
تفصیل که بالیقین بر باد رفت و اگر کسی را درباره سرگشتگی زراره و انچه بدان تعلق دارد
بوقلمونی وغیره سری صدوق کو اذنب که در کتاب اکمال الدین از و سرزده منظور
افتد باید که بکتاب صولة حیدریه علی المجوس القدریه رجوع کند که درین روزها
چون نظر فقیر بران افتاد معلوم شد که رساله بر اسها من حیث الجامعیت مرتب
گشته و از انجا که بعضی از تقریرات و تمهیدات قدما و متاخرین شیعه بملاحظه سید
وضیان واضح گردید که درین مقام سرکشی از اهل تمیدت قوای علمیه خود در تائید
زراره امام اصدق الصادقین خویش که امام اعظم اول و ثانی او را امام خود می دانند
کما عرفته و ستعرفه مرارا انهم انتجوه من الدنیا فی زمانه نطاق همت بربسته و قلوب
اهل دین را بذکران شکسته اند و آسمان را زمین کرده و اعلا زمین را بتحت الثری
برده و راه تعصب رفض و مجوسیت سپرده مناسب افتاد که مهما امکن اقوال اهل
تنقید را که بعد از هجرت از بلده لکهنو در اوراق منتخبه از کتابهای این فن که باقی
ماند نزد من یا محفوظ است بذهن بطور تفصیل اجمال درینجا سر کنم و بیخ و بنیاد مغوات
قوم را بر کنم و منطان آساحی این روات را که روایات ایشان در تکفیر و تضلیل
نموداره شقی بطور نمونه شنیده نشان دهم و داغهای لعنت بر پیشانی مسلمین
بحکم احادیث طویله حضرات ائمه دین خصوصا امام رضا علیه التحیه و الثنا منهم زیرا که
بمطالعه نمونه آن که مترجمین عیون در فارسی آورده اند عنقریب عیان میشود
نه میر برای تائید اقوال سخیفه و عقائد خلیثه امثال این شیاطین بر خون قطعا و یقینا
خون پاک حضرات ائمه بر خاک میریزد و زنهار از عذاب دائمی نجات نمی یابد

و مانند ملاعین ابدی و اشقیای سرمدی بدرکات اسفلین میرود و همه سقر
میشود پس بدانکه محمد بن نصیر مکبر گوشواره این فصل ابن عبدالرحمن از اصحاب
امام صادق مصدوق ست و معتمد و موثوق و مصغر که از اکابر و افاضل نصیریه
بود علما و ضعیف بود در روایة و طائفه نصیریه باو منسوب و مجهم نصیریه که
غلو شان و بی دینی این بداندیشان بر اظهار لسانی علمای قوم مثل مجلسی
در بحار الانوار و دیگران در دیگر اسفار حرفی نیست هرگز بر طلاقت زبان
بخیال نمیگذرد که ابو عمرو کشی اول المنتقدین مرویات الشان در جرح امام
الائمه افقه است فرا گیرد و مقالات جگر سوز چنین محرفین و اهل غلو
به پذیرد که عالمی را این قدمای اثنا عشریه و مدعین بابیه از اضلال خویش
زیر و زبر کردند و بعضی وا مغفولیت علی الاطلاق و لو بحرف الالصاق
دادند و آنرا بدلائل و براهین مبرهن گردانیدند چنانچه تفصیلش بر زبان صاحب
منهج المقال و بحار الانوار ادا می شود نه از هیچ مسلمانی بی لحوق اشد ضرور را
و با قطع نظر از ان این بزرگان امامیه که مدعی نبوت و الوهیت برای خویش
و حضرات ائمه بودند و ائمه اهل بیت علیهم السلام بر اینها لعنت میفرمودند و
این قوم بی حیا این همه لوم و لعنت را مثل احادیث فرزندان زراره سبب
افتخار دانستند پس بر اقرار امامیه ایشان لائق روایت نماندند لاجرم مصغر یعنی
محمد نصیر مصغر که کثیر العلم و جلیل القدر بود یا مکبر که صدر این بحث ست شرکت
حال زراره و هو المقصود و محمد بن عیسی مشترک ست و رجا کس اما فرزند
عبد الله بن سعد بن مالک اشعری پس ثقه و علما و شیخ القمیین بود و در
ثقیه سکانی رسید که آنرا شیخ شاگرد گفتند و مرتبه عالیه در مفخره
سلاطین می شمردند و در تلامذه حضرت امام رضا و امام ابو جعفر ثانی بیعتی

حضرت علی تقی نامش می بردند واین شخص را که قلوب اهل سنت خراشد و
مزین رفض باشد که می باید که قدوه متقین دانند وعقیده کثرت ذخیره ومثوبات
دینی برای او مدلل گردانند چنانچه برای حضرت ابو طالب و آنهم بتقلید اصحاب
کهف که بالیقین بر صراط مستقیم بودند وتقرب مدعی الوهیت ومشرکین ترک
کرده وهجرت نموده در گوشهٔ رقیم آرمیدند تنقیص مجلسی از غرائب وقباحت
وبو الهوسی باید شنید که در حق الیقین میگوید که حضرت ابو طالب پدر حضرت
امیر المومنین علیه السلام بعد از عبد المطلب وصی بود وهرگز بت نه پرستید
وکافر نبود ولیکن ایمان خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که
رعایت حضرت رسول برای او بکنند واعانت آنحضرت بیشتر تواند کرد ووصایا
وودایع وکتب ابراهیم واسمعیل وسائر انبیا واوصیا نزد او بود وبحضرت رسول
در وقت مردن تسلیم کرد ودر آن وقت اظهار اسلام نمود لهذا در احادیث
وارد شده است که مثل او مثل اصحاب کهف بود که ایمان را پنهان داشتند
وکفر را ظاهر کردند برای تقیه پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید
وبراین مضامین احادیث متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است
که شیعه ما نیست هرکه باسلام ابو طالب قایل نباشد واز اینجا سر اینمعنی ظاهر میشود
که در اصول رفضه وارد است در کثرت ثواب تقیه که حضرت امیر میفرمود
که ایمان آورد ابو بکر ومن هم فرق اینست که او ظاهر میکرد ومن از خوف
پدر مخفی میداشتم بتقیه می نمودم وبدرایت عقلی هم همین شد که چون
برای مزید ثواب وصی اکبر اظهار کفر فرماید وصی اصغر چگونه خود را از آن
معذور دارند بالجمله اگر کسی را از تناقضات مجلسی در خصوص اظهار ایمان
جناب ابو طالب عند الموت دیدنی باشد بکتاب بیرش رجوع نماید البته

عنان تمالک بغایت خنده از دست او خواهد رفت و چون تفسیر استاد کلینی بنظرش گذرد که نص است بر موت حضرت ابوطالب بر کفر اصلی تعجب کثیر بحصولش خواهد انجامید ولیکن با اینهمه انهماک در کفر علمای رفضه را اعتقاد همین است که ابوطالب در تقلید اصحاب کهف مستغرق بودند و در حصول کثرت ثواب اهتمام تمام داشتند پس بر اصول دشمنان اهل بیت منطبق شد سه سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد و دریغا که طایفه شیعه با وصف قدر دانی اصحاب کهف و سیر ایشان تضعیف ثواب چنین مقلد را یا و نفرمودند و کوری و کورانگی اختیار کردند قبتیکه جلد سگ مذکور بجلد بعضی از مطهرات بزعم شان بدل سازند که آنها نام تقلید مذکور هم نشنیده باشند و از نیجا هم حکم توان کرد که امامیه عدلیه از ماده کلبیه عدلیه مشتق شدند و وقت موت در اضلال ایشان می کوشد و خلعت نیابت از ابلیس می پوشد الغرض علمای طائفه مجال ندارند که در ثقه بودن محمد بن عیسی که سخن در رجالش میرود قیل و قالی بعمل آرند و هر کس که تنقید رجال دیده و هم بمطالعه ناصبه و مجالس المومنین و غیره فایز گردیده نیک میداند که لفظ شیخ القمین که در حق راوی مذکور واقع است عبارت از کسی است که در علمای قوم متبحر بوده باشد فکیف که مخاطب ما رئیس المزنیین در گروه معاصرین اعتقاد بدان دارد که متکلمین و محدثین سنت معاذ الله مطاعن ائمه بیان میکنند چنانچه گذشت فتذکر اما محمد بن عیسی طلحی پس دعوات ائمه را که در کتب بشیر است روایت میکند که آنرا زبور و انجیل اهل بیت تعبیر میکنند و مکتوبات او را درین باب خاصه هیچو کاغذ زر می برند و بجان و دل میخرند و امام اعظم اول بروایت دعوات ش افتخار دارد پس باید که او ثقه و معتمد علیه باشد و رنه زبور د

انجیل امامیه هم مانند قران اہل بیت از رست میرود واز این شیاطین کل اند ودمی شود کما فی منهج المقال آما محمد بن عیسی کندی پس مذموم نیست ندیدیم از کسی درحق او لام و کاف بلکه نشنیدیم از متقدمین امامیه درحق او مگر حرف قاف که دلیل است بر صحبت او با حضرت امام ابوعبدالله صادق بر اصطلاح اہل تنقید بی اظہار کدورت ونفاق ومشرف بود نشش بخدمت آن امام آفاق اما محمد بن عیسی یقطینی پس اگرچه مختلف فیه است ولیکن بنقل جهت ایشان بوضوح می انجامد که رتبهٔ امام اعظم ثانی یعنی شیخ حلی در خلاصة الاقوال او را مقبول الروایه می شمارد واین معنی را اقوی اعتقاد میکند پس باید صوابست که مخاطب باهمین ایشان است که تحقیق امام اعظم خود را بر سر وچشم گذارند و از روایات او دست بردارند چه جای شیخ حلی مذکور که خود گرده ذریات نیست سلمنا که بعضی از اخبار بین آورد در بعضی از کتب نیاورده اند ولیکن این معنی بالبدیهیت دلالتی بر آن ندارد که روایتش مردود باشد بر ایشان هم علی الاطلاق تکلیف نزد دیگران که منتشر اند در آفاق و قرینه بر تخصیص آنکه قدمای امامیه گفته اند که آنچه او آورده از کتب یونس وحدیث او معتمد نیست اما آنکه او از غالیان بود پس کیست از رفضه که از غلو پرهیزد و فقهها درین امر و متعصبات بر نه انگیزد بلکه توان گفت که مذهب رفض خمیر مایه چند چیز است که عمده آن همین غلو و تجاوز از حد ودر سر بابست امامیت او قول جمهور را غیب منعور و احسام ولدار مغرور دلبر بلی مروت وشعور که ائمه را بر جمیع انبیا حتی اولو العزم من الرسل افضلیت است غیر از خاتم المرسلین پس غلو عین مذهب او دین رفضه باشد واہل انصاف را در خصوص این مقام نظر باید کردن که ملاک امر انیست که حضرات ائمه جناب مرتضوی را

سید الاوصیا وقدوة الائمه نامیده اند واگر در مجمع الاقوال به بینی توانی
والسنت که عقیده حیوانات ونباتات بلکه جماد ات نیز همین بود وازا
جمله مبادی ومقدمات عقیده مذکوراینست که چون حضرت نبوی ما
جناب مرتضوی بر چندی از جار پایان ودرختان گذشتند اینها سلام
بتقدیم رسانیدند بامضامین وعبارات رنگین که السلام علیک یا سید الانبیا
ویا سید الاوصیا پس بمرتبه عیان رسید که رفضه اثناعشریه بقدر
بهایم ونباتات رشته امتیاز ندارند وهر دو جناب را برابر می شمارند
واگر نبوت را مستثنی گردانند خود بر وآن می پدارند که مرتبه نبوت کمتراز
درجه امامت است چنانچه جمیع کتب الشان درین مباحث حکم بدان میکنند
منها تالیفات المجتهد الغانی کالحسام واینکه شنیدی قطع نظر از انست که حضرت
ائمه حکم بضلالت واضلال ان ناکسان فرموده اند که ائمه را برکسی از انبیا
تفوق دهند تا بمرسلین واولی العزم چه رسد واین همه گمراهان تیه خرافت
خلافاللقران والحدیث این ارشاد وهدایت را که حضرات اهل سنت لعمل
آورند عین اضلال وانسته اند یعنی بر تقیه محمول میسازند وچون حمل رنها
بر تقیه ممکن نیست فتعین المطلوب پس از غفلت وبی تمیزی وعدوان وسرشی
الشان این آیت کریمه بر قوم مورد لوم منطبق شد که بل هم اضل سبیلا
واگر از غلو این اهل علو در باره توحید واوصاف مختصه حضرت رب العالمین سخن
می آری باز بمطالعه کتب الشان برای خداهمت بگماری که هیچ دقیقه
را از غلو در ربوبیت والوهیت باقی نگذاشته اند بلکه اگر راست پرسی
درین غلو غلوی افترا وبهتان را بهم آمیخته معجونی برای تقویت روح
وجان که کلینی یادگار اوست ترتیب داده اند صاحب مناقب مرتضوی

که در پرده تسنن خود را متواری ساخته و جابجا بتذکر این مضمون پرداخته
دشنام بمذهبیکه طاعت باشد بمذهب معلوم و اهل مذهب معلوم با مام
شافعی رئیس الموحدین نسبت میکنند لوان المرتضی بدا محله لکان الخلق طرا
سجدا له کفی فی فضل مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله و مات الشافعی
ولیس یدری علی ربه ام ربه الله حالانکه بایستی بر اصول خویش چنین نظم
کردن بموت جبرئیل ولیس یدری الخ زیرا که از اساسهای ممهده در مذهب
شرذمه ضاله ائمه قدر بعباسی اولی عیان گشته که جبرئیل بیچاره با وجود
فطری بودن معرفت الهی که بهایم نیز از ان محروم نبوده اند بلکه از احادیث
ائمه درین سطور پی برده باشی که اینها میانه رسالت و وصایت امتیاز کردند
پس میانه خالق و مخلوق قطعاً تمیز ننموده باشند تا بدتهای دراز خالق خود را
نشناخته و در جواب این سوال که من کیستم و تو کیستی و نامت چیست
تا احقاب و دهور در چار موجه حیرت فرورفته چه عجب که وقت موت
هم درین ورطه بیفتد و استاد خود را که از گرداب اول بساحل نجات
رسانیده بود مالک موت و حیات بلکه محیط هر چیز دانسته کما یلوح مدح
الاوصاف من کتبهم مثل شرح جامع الزیارات والبحار داد غلو دهد پیشتر
متعصف را باید اندک غور کردن که هر گاه حضرات ائمه چنانچه در مفقیه و
مانند ان نسبت بان شده وید لعنت فرمایند کسانی را که از سهو پیغمبر و ائمه
هدی انکار کنند و جناب شیخ صدوق و جمعی دیگر گویند که این غلو ست
پس این انواع غلو را که در الوهیت و نبوت و امامت بتقدیم رسانند
چگونه موجب تکفیر ایشان نخواهد بود و تکلیف که علم الهدی دو هم گوید در تبصرة
العوام که امام لعنت نمیکند مگر کافر را افسوس از کتاب ابطال غلو که صدوق

ایشان برای ایفای وعده خویش که در من لا یحضره الفقیه تعالیب
بصحت و تنصیص ریختند درین تیره خاک بهم نرسید و رنه ایشان
نوادمی که هیچ فردی از متقدمین و متاخرین ایشان از لجه های لعنت
نجاتی نیافته بعد از ان از غلوی صدوق سخن راند می و عیان ساختمی که
او در حقیقت بنقیض لقب اصلی خویش ملقب شده و بالله التوفیق و هو
خیر رفیق اکنون بقیه حال که اصل سخن دران بوده باید شنید که لسان الملک
از ایل تشیید منحله قدما گفته اند مثل محمد بن علیسی کتب که کتابهای بسیار تصنیف
کرده و در افادات دینی مشغول بوده و در بغداد علم و نقاره نهاده و داد
تدریس و ترویج مذهب داده و نجاشی که در تنقید رواة پایگاه او نهایت
قصوی رسیده بمرتبه جزم و دور اندیشی بیش از بیش در تنقید داشته
و در تراجم رجال بدگوئی شان او نیست بلکه بزیر قدم می رسد که مبادا
کسی او را مختوق کند بحجند و صف عظیم او راستوده مقصود با ینست
که لفظ ثقه گفته بستر لفظ عین که دلیل بر کمال جلالت و نبالت اوست
آورده و بحسن تصنیف او را برگزیده و در خاتمه افاده فرموده که از امام
ابو جعفر ثانی هم کتابة و هم مشافهة روایت نموده اما جعفر موذن مسجد
علی بن یقطین پس زینهار بخیال نمی آید که او مثل بعضی از جهر و سهاد رخوابم
و رسوای امام اصدق خویش یعنی زراره بانگ بی هنگام بردار وچنانکه
درین محله حکایت کنند که موذنی وقت چاشت اذان ظهر گفت و مردم
از هر طرف دویدند و می خندیدند جواب داد که من تجربه کرده ام هزار بار
که جغرات فروشان وقت ظهر بدهات خویش مراجعت میکنند چون
این علامت را دیدم اذان گفتم مردم قاه قاه کردند و گفتند که بخیال ...

نیاوردی که وی روز باران متصل بارید لاجرم ایشان در شهر ماندند
درین وقت از فروختن لقبیه فارغ شده بخانه های خود رفتند و از دریای
گنگ درگذشتند تعجب است که علی بن یقطین که از دعات مکلبین بود
و بعد از بیع لقبیه تو ابل بمرتبه وزارت فایز گردیده علمای رفضه را می نواخت
و از غایت علم خویش منازل رواة می شناخت او را سوفسطی بهم
رسید که معتقد مومنین ممتحنین از اصحاب کرام ائمه علیهم السلام باشند
مصداق لولا هو لانقطعت آثار النبوة والولایة کما فی المنهج وغیره خصوصا
زراره افقه الستة و اخوانش حافظین اسرار راز و داران ائمه اظهار که
کسی از ملائکه مقربین بلکه انبیا و مرسلین تحمل آن اثقال نتواند کرد
حقیقةً مرتبه شان از گروه اهل نبوت و رسالت بگذرد کما بینا فی الکتاب
الکبیر ازالة الغین بعین بصارة العین بالجمله در اوراق مذکور زنهار مذمت
این موذن بر نیاید که موجب عدم اعتبار روایت او باشد بلکه از عبارات
واضح است که خود علی بن یقطین پیشوای متشیعین در روایت احادیث
مستفید از او بود و بعد از تتبع بالغ بر می آید که هر یکی از دیگری استفاده
نمود و بر هر تقدیر مدعا تمام است که این موذن وقت را می شناخت
و جرح چنین معدوم النظیر بانگ بی هنگام بر نمیداشت و تخم لعنت بحیث
زراره غیب اصحاب ائمه هدی برای خود نمی کاشت و ابو بصیر مشترک
است در چند کس که همه متبصرین و متشیعین اند اما ابو بصیر واقفی پس
بتصریح متقدمین مردی ثقه و معتمد علیه بود و بر جمله ناظرین با انصاف
مخفی نیست که اگر واقفیت را موجب جرح پندارند باید که از غالب اصحاب
ائمه اطهار دست بردارند و بسیاری از اصول رفضه را بگیان

رود بلکه باشکال شود چه بیاد نمی آید که هیچ کتابی از اصول ایشان
غیر از شاذی کالمعدوم بر احادیث واقفین شامل نباشد بلکه اغلب آنها نسبت
بدیگران از همه پیش پیش در تعداد بیش از بیش و اگر عبدالله بن
محمد اسدی نسبت اهل تقیید بر است او لفظ ثقة می آرند لکن بیشتر لفظ مذکور را
توثیق مفید نپندارند اگر کسی حرف لم علامت عدم روایتش از ائمه می
نگارد گفتن او را امری فن حیف روا دارد و از اصحاب ائمه حضرت امام باقر
العلوم و امام صادق معدود می شمارد و اگر ابن نجیحی است
و جلالت او کیست که حرفی زند و اساس الصادقین بر آنکه اینهم مجتهدست
این بزرگان رسیده و هم بصحبت امام کاظم مشرف گردیده و این
حدیث از متقدمین رفضه بزعم خود بصحبت می رسند که از مبشرین
بالجنة است و از چاریار عالی مقدار ائمه ابرار است که تفصیل ... اصحاب
شان که اربعه متناسب شیعه بودند حاصل شده نه از برای عشره کامله
از جمله اصحاب سرور انبیا صلی الله علیه وسلم و از لفظ کما که برای بعضی
ائمه بالخصوص می آرند و کمتر در حق دیگری بر ... عادت نرود شد
برای او هم از خصوص ائمه می پندارند و این همه تسلیم کرده باشد
که اگر این ارکان اربعه در زمان مذهب شیعه نباشند چه ائمه دین
و ملت ایشان مصداق دینی خاویة علی عروشها گردید نزد ایشان بوده
مند و سر شوند از عدم عشره مبشره اصحاب نبوی که اکثر اصحاب سنت شیعه
هیچ نقصانی و اخبار و آثار را زبانی نیست و این معنی نیست شیعه
بر ظاهرست اما از فقدان چهارم شان سبب تردد نا و تشتت ... و ظهر ستا
و اهل الاطلاع را بدیهی است که در آن هیچ شکی و شبهه ... ایشان

نتوانند شد بجهت آنکه دجال اعور برای آنجناب لفظ بیر معطله در ابواب و فصول
بکافی حقیقةً و حکما قرار میدهد با وصفیکه بالاتفاق در خلافت خود شمشیر
کشیده اند و اگر از خلفا تبدیل دین و شریعت میدیدند البته برای تقویم
ثانی نوشته در حاشیه این مقام که آثار وضع این حکایت لایح است پس
شهید مذکور خشک و ترصدوق را درین باب بالتشبیه
منزلت سوخته و دهل زیر گلیم نکوفته کما لا یخفی و محمد
بن ابو القاسم که لقب او ماجیلویه است سید و سرور اثنا عشریه است
که او را برقی گویند او طاف او ورملا و دیار الشان گویا برتار برقی رسید
و براکناف و آفاق اوطان شیعه محیط گردیده لمعان او صاعقش مصداق
یکاد البرق یخطف ابصارهم علمای امامیه در استناد و تلمذ بذات او افتخار تمام
دارند و در عدل و وثاقت او راضرب المثل می پندارند و زیاد بن
ابی الحلال شخصی ست که امام اعظم حلی او را ثقه گفته چنانچه مازندرانی
در ترتیب خود تصریح بدان نموده و محمد ابن مسعود یکی از اصحاب امام باقر است
و دیگری که تمیمی است از اصحاب امام صادق و محمد بن مسعود طائی باشند
و طرف دار از اصحاب امام ابو عبد الله و امام ابو الحسن رضی الله عنهما و از اجلهٔ
اصحاب و صاحب کتاب و خاتمهٔ این باب مسعود عیاشی ست
که ثقه و صدوق و عینی از عیون بهر معنی که قرار دهی دلیاقت دارد به پهلو
که او را بنهی جلالت قدر و رفع ذکرش و وسعتش در اخبار و مزید بصیرت
او در آثار و کثرت تصانیف او نه بدان درجه الیست که توان شمرد
در آنزمان از مستفیدان گان خویش پنهان تقیه میکرد که مجتهد فانی دلدار علی
وقتیکه زیر مشق طلبه سندیله بوده روبروی همنام بنده هم زانوی

ادب تہ می نمود و تحصیل علوم از فحول اہل سنت می فرمود چون بمنزل مقصود
رسید و قابوی وقت یافت ظاہر کرد کہ حقیقت مذہب امامیہ ناجیہ بر من
روشن شد چنانچہ بسیاری از مکاران رہزنی کردہ عوام را از صراط مستقیم
گردانیدند این خبث اموری را در زمانہ یادگار گذاشتہ اند و بومدای
عمد بطاق ہمت می بستند بلکہ معنی حدیث نہج البلاغت مثل آفتاب
رابعہ النہار ہویدا میشد کہ اگر من تنہا باشم و اہل خلاف زمین بسیط را محیط
شوند زینہار شورش نکردم و ازینجا گفتہ اند کہ درین وقت محال است کہ
ذو الفقار علی در نیام ماند اینست حال شہ مردان بر اصول بخردان کہ جناب
را بر معطلہ لقب دادند چہ جای ذریت طاہرہ آنجناب کہ آنچہ بر اصول شیعہ
از برای شان در القاب مقدمہ بر می آید گفتنی نیست و چگونہ چنین نتوانند
بود کہ این متاخرین از ائمہ طاہرین بدان ار بر مذہب رفضہ می ستودند
کما فی کتاب الجہاد لاعور المحدثین و نیکان را بلعنت صریح و لفظ شر من الیہود
والنصاری و اغدار می نمودند کما عرفت نموذجہ **الغرض** شخص مذکور
از منتجبین اصحاب حضرات ائمہ ہدی است و اگر اخبارے در ذمایم او آمدہ
اگر ہمت بر میان جان بستہ جوابہا دادہ مصداق سواد الوجہ فی الدارین
گشتہ اند کما فی رجال روضۃ المتقین و وجہ تسوید مذکور قطع نظر از آنچہ
بنص رضوی ذکر کردم بمقتضای تسود وجوہ آنکہ در کتب محققین شان
کہ درین فن مرتبہ اجتہاد داشتند و بر تقلید ہمت علیا نمی گماشتند بدین
تفصیل مذکور است کہ ابو بصیر مکفوف البصر درین فروش و بنا خود روزی
بر در مقدس حضرت امام صادق نشستہ بود و اجازت می طلبید حضرت
امام موصوف او را بار ندادہ اند بلکہ بخدام فرمودند کہ بر انشید چہ این

تمام آمد و گفت ترا پروانگی نمیدهند سر خویش گیر و راه مجانبت در پیش
این مطرود مصداق من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا
منور بر در منظر بود که دیگری در رسید و پرسید که چه واقعه رو داد که
بار نیافتی گفت چون شنیدست آمدم اذن نمیدهد اگر طبقی می آوردم مرا
درخانه می طلبید یعنی معاذ الله چندین اشکال برای اهل دین بودند که طبقی
دوان آمده بر روی او شناسید ابو بصیر گفت اف اف ما هذا رفیق
قصه را بیان کرد ابو عبدالله حسین غضایری که استاد امام علم اول
و صاحب افتخار امام علم ثانی یعنی شیخ جلیل و پیشوای ناقدین اخبار
و منقدین رجال است و تصانیف کثیره دارد و همه اش عمدة المتبحرین بدرجه
قبول رسیده این خبر جگر سوز غم اندوز را در کتاب خود آورده
هم مازندرانی و میر در مجلسی اصفهانی در رجال و روضة المتقین و غیره ذکر
کرده اند بلکه بتکرار دشنام مذکور در واقعه دیگر هم رطب اللسان اند و
بعضی دیگر این دو واقعه را یکی دانسته پس کسانیکه برای اینچنین کلب ممطور
سخن سازی و نگاه و تازی میکنند مثل این سگان بر اهل البیت و صحابه حضرت صادق
می برند ناموس اولین و آخرین خویش میدرند و لیکن بمقتضای الهم
یونهنا باقرار خود بیانی این فصل تمام است کما لا یخفی علی الخاص و العام
و مخفی نیست که تو لیه کسی بجرح و قدح در اوراق ملتقط معیوب نکرده
و هیچ نحوست در دین و دنیا منحوس نموده زیرا که او از ارشد تلامذه
سعد بن عبدالله اشعری قمی بود که او را وجه الطائفه گفته و شیخ
ما سید بر شیخ و ثقه واسع الاخبار و کثیر التصانیف در تراجم آورده
و لیکن ملاقاتش با امام حسن عسکری علیه السلام ثابت نشده اگرچه

صندوق الکواذب مدعی گشته چنانچه شهید ثانی گذشته که زنهار درین اوراق نتوانم
گنجانید از الجمله نمونه اینست که شیخین رضی الله عنهما بتوسط دختران خویش حضرت صلی الله
علیه وسلم را زهر دادند و شهید کردند و آیات سوره نور و احزاب را از غایت ظلمت
کفر و نفاق پس پشت انداختند و هرگز نصب العین نداشت که درباره ازواج مطهرات سرور
کائنات خصوصاً صدیقه مطهره چه میفرمایند و دیگر از جمله اباطیل ایشان مسطور و اقاویل این مردود
چه نوشته آید که ترک ذکرش اولی و لنعم ما قال الشاعر ع قیاس کن ز گلستان او بهار شود اگر
در قدرِ ما تتبع کنی بسیاری را خواهی یافت که بعد از مطالعه کتب خویش و دیدن خارزار العیر
بتناقض اخبار و آثار ریش از پیش براه راست رو آورده و از تجهیل و تحمیق رفضه وا رهاند
چنانچه شیخ عبد الجلیل رازی در مقاومت بعضی از ایشان چه پیچتابها که نخورده و معلم ابن
معلم ملقب بمفید که او را معلم الملکوت توان گفت زو بر وی امام اعظم اول که از تلامذهٔ
اوست برای دفع تناقض اخبار ائمه اطهار که بلا تناهی میرسد چه زار نالیها که نکرده و حصلش
غیر ازین حیلت که چون شیعیان نتوانند که تناقضات مذکور را بر دارند و بسیاری از علما
بدین جهت از چپ و راست متحیر گشته از نسیان بپوشند ضرور است تا کمر بستن ورنه
تقیه هم ازین مذهب و ست میشوند و هرچه در قلوب فراهم دارند بزبان بگویند پس
مثل این منحوس بقول بزرگی ؎ قدم نامبارک مسعود گر بدریا رود برآورد دود
که او استاد شیخ الطائفه بوده کما اشرنا این کید برانگیختند تا عوام بدانند که مذهب اهل سنت چنان
ضعیف است که خود علمای ایشان بعد از تحقیق و تفتیش اخبار و آثار از آن منحرف میشوند
و بسوی اثنا عشریه ناجیه میروند حق تعالی در کتاب مستطاب خویش از کید قدمای رفضه
که یهود بودند کما فی الکشی خبر میدهد وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل
علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون و ازینجا بظهور انجامید که اهل کید
که در هر کتاب تنقید همی نویسند که فلانی سنی بود فلانی معتزلی لیکن رجوع کرد بسوی

اماميه قابل اعتبار نيست بلكه اعداد ديدنش لاحول بايد خواند لمی حجت قطعيه اينست
كه اماميه ... ... خود ... بر تسنن اقرار كردند ولله الحجة البالغة اينست طريق تهدای
اند عائد توفيق دستگيري كنند نه آنكه عوام را بدام ... بگيرند چنانچه مكلبين مسطورين وديجي
تفصيله ... بالجمله بسياري از عوام بتقليد مقتداي خويش كه معترف
كشتي موجباول ... تشيع اين ... ودست از راه بر دند و به تيه ضلالت سپردند وبجهت
اين ... و مرور ايشان بر عيش پيش ازان بوده كه تعلم در آيد بجدي كه جبرا
ئيل را درشك ... بر ونعوذ بالله من النفاق وجبرئيل ابن احمد را درقمين واهل
... كثير الرواية ميدانند چگونه چنين معتقد نباشند كه او در تحمل اين اثقال
... ... دانش و بيش او بسنگ اشتباهي نخورده بخلاف همنام او كه بسياري
از شيعه يعني غرابيه و ذبابيه بيزاري را از عبادت ولعنت او را سعادت انگارند در خلا وملا
وظيفه ميكردانند و اين گروه مورد غضب الهي را بايستي جبرئيل ع را معذور داشتن زيرا
كه بر اعتقاد اين غبيثين چنانچه شرح جامع الزيارات وتصانيف مجلسي بران گواه ست مابين
حضرت رسول مقبول و زوج حضرت بتول مشاكلي بعو كالغراب بالغراب والذباب بالذباب
... است كه فريقين اين فرق شيعه را غرابيه وذبابيه ناميده اند پس اگر جبرئيل عليه
السلام ... در انبياء يكي از ديگري مجرد التباس ره رو هد عجبي نباشد قيامت اينست كه
بر اصول موضوعه اثنا عشريه ناجيه قطعنا از حضرت جبرئيل اشتباهي رو داد كه نهايتش پديد
نيست يعني بايستي كتاب را بعد رسول مقبول نازل فرمودن بر جناب مرتضوي
كه مصداق آيت من ارتضى من رسول بودند كما في شرح جامع الزيارات وامثاله
من معتبرات المشيعين كشرح الصحيفة وغيره مما ثبت مرويا عن المعصومين وفرود آورد
بر حضرت فاطمه ودميانه مرد وزن هم تفرقه نكرد ليكن صبر وشكيبايي اين گروه والا
شكوه را بايد ديد كه چنين التباس شديد را كه موجب نصب وخروج وبغاوت

جبرئیل ع بوده می بینید و گاهی آثار بغض و عداوت را از مکمن بطون به بارگاه ظهور نمی آرند
بلکه راه ادب می سپارند پس فراخ حوصلگی ایشان در میزان عقل باید سنجید ورنه بایستی
که در هر شهر و دیار خویش بدنامیم او منادی می گردانیدند و اشتباه او را به تشهیر می رسانیدند
و داد نهیق و شهیق میدادند زیراکه در اصول کافی و جلا و بحار و حق الیقین از تالیفات
مجلسی و غیر آن از کتب مذهب و دین به روایات مستفیضه و احادیث مستطاره از ائمه
هدی بیان میکنند و صاحب مجمع البحرین و مطلع النیرین نیز سفر باید و ما مصحف فاطمه قال
ان فاطمه مکثت بعد رسول الله خمسة و سبعین یوما و کان دخلها حزن شدید علی ابیها فکان
جبرئیل یاتیها فیحسن عزاها علی ابیها و یطیب نفسها و یخبرها بما یکون فی ذریتها و کان علی ع
یکتب ذلک فهذا مصحف فاطمه ع و فی روایة اخری عن الصادق ع مصحف فاطمه فیه مثل قرآنکم
هذا ثلث مرات و الله ما فیه من قرآنکم حرف واحد و لیس فیه من حلال و لا حرام و لکن فیه علم
ما یکون پس معلوم شد که جبرئیل مصحفی بدان تن و توش که برابر چندین قرآن مجید باشد
بر جناب سیدة النساء العالمین نازل فرمود و مقصود ازین وحی تسلیه جناب خاتون بود
بسبب حزنیکه بهم رسید بر مفارقت پدر بزرگوار پس جبرئیل می آمد و تسلی می داد و دل
خوش میکرد و آنچه شدنی بوده در ذریت او از آن اخبار میفرمود قسم بذات خدای
عزوجل که درین مصحف از قرآن شما حرفی واحد هم نبود و حلالی و حرامی و لیکن در آن بود
علوم آینده و کاتب این وحی خاص امیر المومنین می نمود بخلاف وحی سید المرسلین که نویسنده آن
بیشتری از مبدلین و محرفین بوده اند و اعجب و اعجب آن بوده که جبرئیل نازل می نمود ما
بر جناب امیر کبیر که از غم وفات شریف شب و روز میکاهید و بیماری قلب مطهر شان
مقدس نیز سید بخلاف جناب فاطمه زیراکه بمجرد وفات سید الانبیاء مطالبه فدک را با وجود
مواثیق و عهود بی انتها در باره صبر و سکوت وقت نزول کتاب الخواتیم پیش نظر فرمودند
و شب و روز درهمین درد و الم بسر می بردند و بجهاد [illegible]

مشغول بودند و تواتر و اتصال میگرسیتند و انداز جناب مرتضوی در باب شکیبائی
و توکل نمی پذیرفتند اگر جبرئیل این رموز و اقعیه را ملاحظه میکرد و کتاب مذکور را بر امام
الامیه نازل می نمود حق اوستادی علی مافی المناقب المرتضویه هم ادا میشد و مواعظ آسمانی
کماینبغی رایگان نمی رفت دلداری بی مروت نامهربان کجا رفت که در هر صفحه صوارم و حسام کین
که جلوه گاه ناز غمزه اوست وا دیا کوبی و رقص الجملی میداد و هر جا که ذکر فرق شیعه از سبائیه
و نابیه و غرابیه و کاملیه و امثال ایشان در کلام علامه دهلوی قدس سره العزیز می آمد از خلاف
نفس الامر گمان می برد و از تهمت و افترا میدانست اکنون شرمش نمی آید از اصول موضوعه
خویش که امامیه اثناعشریه نسبت تفریق مذکور را فراز نهادند و داد کفر و اضلال دادند و
روح الامین بر مذهب سخیف شان اینقدر هم یاد نکرد که تنزیل کتاب حق ذکورت است
یا انوثت لاجرم توان گفت که این اشتباه را حدی و نهایتی نیست فصار ما قال الاولون
من الشیعة بازار خرافات الامامیة الاثنی عشریة نعیق الغراب و طنین الذباب فاعتبروا یا اولی
الالباب بنا بر علی هذا العقب حماریه برای ایشان مناسب تر باشد که اهل تجربه گفته اند که درین
اخس حیوانات وجهی چند از حماقت فراهم شده که غالبا در دیگرے نباشد یکی آنکه در ایام
سبزه زار لاغر میگردد زیرا که وقت چریدن گیاه که سر طرف پیش از پیش است تصور میکند
که هیچ نخورد پس درین اندیشه روز بروز بلاغری میرسد و بفربهی بنیکر آید آری وقتیکه
سبزه در صحرا کمتر شد و در چراگاه سر برداشت و دانست که همه میدان را پاک بر وفت دوم
آنکه مکان خود را نمی شناسد و از نجاست که هر دو پای او را می بندند و در صحرا میدوند
سوم آنکه فضلهٔ خود بسیار را می بوید و ناخوش گردیده سر بر میدارد و بر آسمان می خندد چنانچه
شاعر میگوید ؎ خر چو سرگینش کند بو طعنه بر گردون زند چون کلام تا باینجا رسید
حصی از نکات و رحدیث مصحف فاطمه بطور نمونه باید شنید که ظاهر الاضافت قرآن شیعه
مشعر بدانست که نسبت زیادت مصحف جناب زهرا الیه نسخه جناب مرتضوی است

زیرا که از محاورات ائمه بر طور شیعه چنان ظاهر میشود که در خلوتها قرآن مردم را قرآن عامه
بر اطلاق می فرمودند و چون مصاحف کردند شیعه وقت بیان [illegible]
بقرآن اهل بیت نه مجموعه عثمان پس مصحف فاطمه قریب سه چند این آیات خواهد بود و اگر [illegible] آیات
از بعیت را و بتضعیف ملاحظه کنیم بهفتاد و هزار میرسد زیرا که ارباب قرآن اهل بیت بروایت
اعور المحدثین معتقده هزار ست و برای وضع شبه که مصحف خاتون جنت ماخوذ از نسخه اهل
بیت باشد ائمه هدی فرمودند که حرفی از قرآن شیعه دران نیست و با وجود تحریف عامه
بجز اهل شیعه نتوانند گذشت تا رفع ان درگاه باشد و چون اساس اصول و فروع ائمه هدی
بر تقیه بود و وقت خلوت نسخه علویه اهل بیت را اعتقاد و عمل میگردانیدند اگرچه زیارت و قرائت
[illegible] خلوت [illegible] لاجرم لفظ اشارة هذا بهان قرآن بر میگردد و از قرآن عامه چگونه حرفی
بگیرند که قطع نظر از تحریف جامعین آن بنای سوادی هم نداشتند و هرگاه احتمال تحریف
[illegible] بقول علم الهدی اعتبار برخاست تحکیف که ائمه جابجا فرمایند که [illegible] بهمه مصاحف
نما و منصوص اقی الاستحوز بل فی جمیع الکتب لاهل اللجاج من بعد [illegible] که [illegible] اسلام
در دل وارد تواند یافت که صاحب عقل ازین جهالت فقط سلطان [illegible]
نمی برد بلکه پرده ناموس قوم بردارد یعنی اعتقاد میکند که درین کتب مصحف اهل بیت [illegible]
مسیلمه کذاب و دجال خانه خراب رجال پرگوئی و [illegible] آرائی و تیز زبانی و خامه فرسائی
زائد الوصف شاگرد ه باشند که از قرآن مجید منزل حرفی نگرفتند و غیر از افادات این
و تلمیذان او چیزی [illegible] نیاوردند مثل سورة الولایة و نورین که بروایت مجلسی
در تذکرة الائمه وغیره در همین قرآن موجود ثبت بوده بکار بروند و متوهم نشود
از حدیث مذکور که برای خاتون جنت کتابی دیگر مصدقا لما بین یدیه در احکام شرعیه حاصل
نشد زیرا که چون اصول اهل فضول را بینی از هر جا پیداست که طول صحیفه آنجناب که در احکام بود
بهفتاد ذراع میرسد و عرض او همی که لا ابقا و صغیرة ولا کبیرة الا احصیها شان او والا طب

ودربلايس الآن كتاب مبين حرفى از منزلت ومكان او حدث تحفى درمجمع البحرين ومطلع النيرين
بتقليد جامعين اصول از صحيفه فاطمه ومحيط بودنش بر تفاصيل مسائل فرعيه جزمیده بعد ذكر
صحف انبياء وحديث نبوى صلى الله عليه وسلم در جواب سوال ابو ذر غفارى رض كه تعداد
كتب آسمانى چيست قال مائة واربعة انزل منها على آدم عشر صحف وعلى شيث خمسين صحيفة
وعلى اخنوخ وهو ادريس ثلثين صحيفة وهو اول من خط بالقلم وعلى ابراهيم عشر صحف
والتورية والانجيل والزبور والفرقان وپس از يكدو سطر معنى صحيفه ذكر ميكند ومى نويسد
قطعة من جلد او قرطاس كتب فيه ومنه صحيفة فاطمة ع روى ان طولها سبعون ذراعا فى عرض
الاديم فيها كل ما يحتاج الناس اليه حتى ارش الخدش وازينجا ترجيح اين كتاب بر جميع كتب
خصوصا قرآن مجيد مثل رابعة النهار است كه [illegible] اين جزء بالضرورت كه شيعه آنهمه را بدون
بيان ائمه مجمل ميدانند وديگر چيست ولا تسلم كه اينها غايت براى بيان توانند فانه مجمل
ومهمل كما عرفت آنفا وعاقل مى بينى از تفصيل مسائل صحيفه مطهره كه خامه اش نهايت مذكور است
پى مى برد كه كتابش بسيار گنجان ومتداخل بود تا همه محتاج اليه را استيعاب نمودند مثل
اعتقاد بزرگى كه در بلده لكهنو وارد شد كه بحكم اشتياق بملاقاتش مى رفتم روزى گفت
در كتبخانه من كتب عجيبه فراهم آمده كه در خواب هم نديده باشى از انجمله تفسير معلم ثانى گفتم چه
بود وصف كه بمطالعه ان تفسير بارى رسيدم كه بسيار ضخيم است گفت چند پاره ازان است و
ديگر را قطره از دريا توان گفت چون كتاب را كشادم معلوم شد كه بخط بهارى
[illegible] ونيش بسيار جلى چنانچه كاغذ را براى تحشى وپس تا چهل جزو مى نويسند خود را از قاه قاه
[illegible] گفتم هر چند وصى مشتهر نبود مسلم بلكه برهان مسلم وليكن اين از كجا كه تاليف
[illegible] فرمود [illegible] اش در آغاز نوشته اند ابو نصر عبارتش ديدم
[illegible] ابد [illegible] وبازار [illegible] فروخته ميشود هر چند گفتم قبول نفرمود
[illegible] معلم ثانى در [illegible] نقد هم زمانى هست گفت بلى گفتم شرح امام رازى از

اشارات متاخر است گفت البته گفتم شرح متن محقق پس از آن گفت لاریب گفتم
محاکمات قطب تحتانی بعد از آن گفت بی شک گفتم قطب الدین رازی که متاخر از همه
بود در کدام زمانست سر بگریبان فکر فرو برد و بالاخر گفت هفتصد سال تخمینا گفتم تاریخ
این کتاب پنج صد سال بر می آید پس اولش معلوم و دوم چگونه تواند شد این همه تقریرات
واو براستی نباید الغرض اگرچه طول و عرض و متن و نقوش صحیفهٔ مقدسه مسطوره را سنیان
بدانند که باین جهل مرکب و انستی علاوه‌بر آن از حضرت لقمان هم نخواهی یافت بلکه جمله
صحیفهٔ مطهره از تحریر ملائکه مقربین بوده چنانچه کتابت مصحف مذکور از دست مبارک
امیر المومنین و این صحیفه دفعةً واحدةً مثل لوح زمردی بهاست مشتمل اسامی و صفات ائمه
علیهم هدی بهم رسیده بنزول تدریجی منفردان نگردیده کما فی الاخبار والآثار للمجلسی وغیره
اگرچه تناقض اخبار و آثار را بدایتی و تخالف افادات معصومین را نهایتی نباشد و تفرقه
لفظی قطع نظر از آنچه دانستی این بوده که حساب کتابت و تحقیقش باستیعاب مسائل
غیر متناهیه نسبت بمصحف فاطمه اضعاف مضاعفه و نسبت بقرآن اهل بیت نسبت
بحر بقطره و فرق معنوی بعنوانیکه تفصیل اجمال و اجمال اهمال توانند بود و آنکه در مصحف مذکور
قصهای مظلومین و توکل انبیا و اوصیای متقدمین و متاخرین بالاستیعاب و بخطاب
مستطاب و اذکری فی الکتاب شرف نفاذ یافته و آنکه گفتم تبرّ و تمثیل بوده چنانچه
بعضے بدان نشان داده اند ورنه بتقسیم معصوم بحسب ظاهر دانستی که حرفی از قرآن در آن
ماخوذ نگشته و نه از احکام حلال و حرام در نور و آن سبیلی رفته کما عرفته و غالباً
هیچ ندانی که در جمله اخیر رواة معتبرین چه کار کرده‌اند و برای رونق بازار چه ساختند
و بافتند بروز آتشے کس نیارست گرم که دارد همین دیده از دیده شرم
روافض مگر نه بروزی سفیده قلم چون تراشید از مشک بید مقصود از افشاء آن
اینست تا صبا و اهل سنت با دقّت ایشان بگیرند و محال این مقال نیابند که ای

منهمکین هوا جس نفسانی مدعین ولای اهل بیت رسول یزدانی درین اخبار که شما
بنام آن مطهرین بدین تفصیل وضع گردید ابطال ختم نبوت سید المرسلین بیست مگر بخیال
شما گذشت که نزول وحی اختصاص باحکام ندارد دور چرا بر دید و نزدیک را چرا
نمی بینید که انچه تعلق بدان دارد بخیا از قدر معلوم نیست و انهم بالاتفاق والافراق
و بیان حکایات بعضی از برگزیدگان موجودات در هزاران آیات برای تسلیه و
عزوا سید سرور کائنات شرف تنزیل یافت و بداهت البدیهیات حجت آنکه وحی
الهی بعد حضرت کلیم اللهی بهزاران انبیا بلکه گویا بلا تناهی فرا رسید و این همه اکابر
دین متبع آن ملت نبی بودند بخلاف جناب سیده اولاد معنوی این سبا باشند هیط
کتاب کبیر آسمانی که با وصف نزول آیت کریمه ان العهد کان مسئولا در هیچ و نسخه یعنی
قران اهل بیت نورانی و بیاض بی سواد عثمانی چنانچه از بعض تشیید صفهانی سرج زند
بمه عهد و جدید و شروط قدیمه انگه در وقت وفات شریف رد نه نزول کتاب نخوانند
نبها ملائکه مقربین بستند و بسی برنیامد که بشکستند و وجوب تقیه را در وقت کوچ
کشتی نشار بنی هاشم و صنعت مصارعت کما یجئ نقلا عن الکافی والبحار پشت باز دند
و همه را بهیئت مجموعی و فرادی یکجان نیست و نابود کردند الی غیر ذلک من
الوقایع التی صدرت من البضعة الطاهرة پس عیان شد که هرگاه انبیا بنی اسرائیل
با وصف اتباع ملت موسوی مورد وحی باشند جناب سیده با وجود چنین مخالفتها از ملت
نبوی بعد نزول مصحف شریف صحیفه لطیف از رسولان اولی العزم برانبا شد و تعین
نزول الاحکام فیه لا مطلقا بل الاوامر المخالفة للقران الکریم و کتاب الخواتیم و رساله
سید قلیت ابر العلوین و بطلان ختم نبوة سید المرسلین و علی هذا القیاس حال اولاد
امجاد کما اشرنا مرارا بل ذکرنا لیلا و نهارا و شرحنا اطوارا الی آنکه حد حقی ازین امور که امام را
نسخ احکام میرسد بر زبان رد دودوریث قیل و قال شطری از عمر تمام شود پس اصافا

ازجمله در حدیث مطلع النیرین که مصحف فاطمی جلکی را شامل نبودند برای رفع اعتراض
مذکور بکار نمی آید و گره اعضال را نمی کشاید و باب نزول وحی را برای نساء نبند سفیر
پس هرزه درایان نتوانند که جان بسلامت برند بلکه باید که جامه سیاه درین ماتم دربند
وعجب نیست که دانشمندان قوم بعد ازین ترقیات وتنزلات در پیرهن نگنجند و انبیه
تقریرات واقعیه که نمونه از اصول شیعه است بخوبی بنشخند طرفه انکه جبرئیل علیه السلام
دربارهٔ نازل کردن کتاب مذکور تکذیب خویش هم یاد نمود زیرا که برروایات مستفیضه
فریقین روز وفات شریف زار زار می نالید که نزول من برای وحی امروز منقطع شد
ولیکن از جملهٔ مضاحک روزگار و اعاجیب لیل ونهار اینست که حامل وحی برعایت
این قول تا تکذیب صریح لازم نیاید پائی خود را وقت تلاوت مصحف فاطمه زمین نمیگذاشت
و بالا بالا میرفت انکه شنیدی باظهار امام سیزدهم امامیه است در بحار و حق الیقین
واتبعه کثیر من اخوان الشیاطین واگر ادنی تصفح در اخبار امامیه نمائی توانی دانست که
این هم خلاف ظاهر نصوص است زیرا که ازان پیداست که وحی جبرئیل در حجرهٔ شریف
بود وکسی را ازان اطلاعی نمی شد چون جناب مرتضوی بعد چندی باین سرگوشی پی بردند
وحقیقت حال رسیدند انگاه معلوم شد که جبرئیل رونق می افزاید وپیام رب العالمین
همیگذارد و سلسله وحی حضرت باری بآمد ورفت او هنوز جاری است ازان بلند
بود قدر آستانهٔ ما که جبرئیل قدم می نهد بخانهٔ ما پس مقتضای این احادیث همان است
که نصف می آورد بدستور سابق نه قرار داد لاحق تراشیده منافق بلکه درایت عقلی بی
ضمیمه روایت مقتضی سرگوشی است چه هیچ عاقلی تجویز نتواند کرد که جبرئیل در صحن سرانزول
فرماید و رسول مرتضی معائنه نماید المراد از همه آنکه حضرت جبرئیل بعد تعطیل وانقطاع
دربارهٔ فرباب طاهرات نه برگزید بلکه ریش خراشید ونمک بر جراحت فاطمی پاشید
که اندر روز شهادت حسن مجتبی وشهید کربلا مالعدو ز چه مصائب کبری [illegible]

که جمیع ایمه از سطوت بنی امیه و عباسیه و بیوفائی اثنا عشریه در زوایای خمول ماندند
و مانند قریش وخمول در مقتل و غربت بودند والی هینا هذا آفتاب برج امامت در افول
پس حکایت تسلیه و غمزدائی در حدیث صحف فاطمی بانواع و ملایم و جانگزائی بدال شد
پس حضرت جبرئیل قطع نظر از ادای منصب وحی کما مرّ سطره در علوم تکلیه نیز معدوم النظر انما
واگر بخاطر تو اختلاجی بهم رسید که ایمه دوازده اند لا یزیدون و لا ینقصون لا یعصون الله
ما امرهم و یفعلون ما یومرون امام سیزدهم از کجا پیدا شد گوییم زنهار احداثی نیست
بلکه استنباطی است دقیق واصلاحی مبنی بر تحقیق که قدمای امامیه تصیص آن در کتب
کلامیه نموده اند از انجمله هبة الله معروف بابن برینه بیای موحده و رای مهمله و نون
و خاتمه بیای مشدده از متکلمین امامیه ثلثه عشریه حاضر مجلس حسین شبه ایدی که بصورت
محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم بود مصنف کتابی مشتمل آنکه امیه دوازده اند از
اولاد حضرت مرتضوی بنص کتاب سلیم بن قیس هلالی که اثنا عشریه آن کتاب را بعرش
برین میرسانند کما فی البحار و اصول اربعه جامعین اصحاب ثلثه بغبارش نمی رسد علی
ما فی المنتهی ولیکن چون امامت زید بن علی که منکر امام باقر بوده و خونش بر نخله النقش
ریخت و مصلوب شد و زنهار بر سمع آن امام گوش نه نهاد کما فی اصول الکافی للاعور
الدجال والبحار و منهج المقال بر طور اهل ضلال منطبق نمیشود لاجرم باقر مجلسی را که سمی
حضرت باقر العلوم است قرار دادم که امامتش هر چند گنده ولیکن ایجاد بنده که امروز
امامیه کلامش را مقبول می پندارند و باین ترانه که مذهب ملا باقر است می بالند مگر
از ین اصول موضوعه این مقدار بحضرت نبوت رسید که مصدر سلونی قبل ان تفقدونی
را علمی باین وزی مستور است نداده و حال آنکه در وقت حال الهی معلوم نشد بعد چه
بدایت اولی رسید که انجمن امامیه طفل نابود فرمودند که پدر مجلسی
محمد تقی صاحب لوامع قرانی از انجمله سیف اصلی نداشت مگر انکه خمیر ما یه تعصب

وغلو برای اہل عدوان وغلوی بوده شرح این مجمل وعقده کشائی این مشکل آنکه
در بردی ملاقات روح الامین بجناب سید المرسلین بکبار می بود وحضرت امیر
را بتکرار زیرا که آنجناب باب علم و دِرِ حکمت بود وجبرئیل عم مقتضای واتوا البیوت
من ابوابها عمل می نمود پس باین حرکت وحکایت احد الامرین بر سبیل مانع
الخلو جلوه ظهور داد یعنی علو این غلاه بر روی کار آمد یا تعصب و عداوت تمیند
رشید یعنی جبرئیل از حد بیان در گذشت که بر خلاف لیس البر بان تاتوا البیوت من
ظهورها کار می بستند و آنگاه بطوریکه علم لدنی پی بدان نبردند چو حال ملائکه مقربین
بالخصوص حضرت روح الامین چنین باشند حضرات راشدین در چه حساب اند بلکه
توان گفت که این بزرگان متبع ملا اعلی بودند و آنان را اقدام انبیا و مرسلین را
می نمودند ازینجا عقلای عالم و منصفین بنی آدم سراغ برده باشند که هیچ امری
از خصائص رفضه نخواهی یافت که خالی از تعصب و غلو و سرکشی و عتو باشد که بس
ماده یهودیت و مجوسیت است عیاذا بالله بعد رسیدم بر حکایت تعزیه و سلیه
که در اثنای کلام مجملا اشارتی رفته بود و بیانش بطور ایجاز آنکه کتب شیعه از
افادات کلینی اعور تا افادات مازندرانی و مجلسی و مجتهد فانی بلکه زمانی که هنوز پیدا
اریکه اجتهاد می نشینند بلکه و بب اکبر از سلاطین کوفه ما قتدا اتباع او را در همه امور رفی
گزینند حتی که بی فرمایش هوسی نمی پزند بلکه طعامی بدون استخاره او نمیخورند و مسائلش
طعن الرماح موجود است که حضرت بتول را نا دم وفات زار نالی و بیقراری در غضب
فدک بود قطع نظر از فوج کشی و میدان داری که در پی تصدیق وقوع یافت
و کشاکشی و مصاحبت که با فاروق روداد و رستاقها نما از که بجناب امیر المؤمنین الفاظ
افتاد و قد عرفت مرارا بعد از آنکه عهود و مواثیق در اختیار صبر و شکیبائی پیش
ملائکه رب العالمین وحضرت سید المرسلین موثوق گشت کما اشرنا الیه طرفه

آنکه هر چند جناب مرتضوی افاده می فرمود که بر خدا توکل کن و راه صبر و رضا پیش گیر روزیٔ ترا و اولاد ترا خدا ضامن است کما فصل فی حق الیقین با وصف این همه مواعظ و نصایح شب و روز در خانهٔ هدایت کاشانه با جفنة البقیع میگریستند و مواعید و مواثیق صبر و قناعت را بر هفوات رفته هرگز نمی نگریستند الفصلین همه مضامین با وصف تطویل عبارات در ابواب و فصول بروایات اهل فضول مثل نائحه سیه کاران بعنوانی مذکور است که رشک افزای ظلمت شب دیجور لاجرم قساوت قلوب طائفه در روایات فتن بحار و فصول مهمه کشف الغمه باید دید که مزید اخلاص و مودت فاطمه را با حضرت سید انبیاء کجا بردند ملاک امر اینست که در مرض الموت که بیگاه آن نقد جان پاک را بحضرت آفریدگار افلاک سپردند با وجود شفاعت علوی در حق شیخین همین پیچ و تاب و شور و شین بود چنانچه ناظرین علل مشیخ المشایخ نیک میدانند و در هر کتاب روایات مجلسی خانه خراب میخوانند **و زنهار گمان مبری** که این روایات نزد اهل حق بصحت رسیده باشد بلکه مرویست و در معرض ثبوت است شعری است سکوت لصحت و آن هم بعد تنزل و قبول کما یظهر من جامع الاصول و هرگاه اهل نفاق برای فریب اوصیا خصوصا ایمهٔ هدی عارفین اسرار مکنون عالمین ما کان و یکون کوشند و این بضاعت مزجات را بتلبیسات کثیر مزین کرده در هر کوچه و بازار فروشند علی ما عرفت و بیحی مفضلا محدثین اهل حق در چه شمار و هو منها لا یخفی علی اولی الابصار بنا بر حدیث حضرات ایمه که در مجمع البحرین و مطلع النیرین مرویست که مصحف فاطمه فقط برای تسلیه و دفع رنج و ملال و تعزیه فرود آمد با وصف چندین الحیها کجاست آنکه انطباق آن بر حضرت فاطمه رضی الله عنها چنان صورت بست سبحان الله غریب تر بیب هفتاد هزار آیت از آسمان برین برای فهمایش

سیده نساء عالمین فرمود اینده همه مواعظش او امر و نواهی امیر المومنین و ذا
بارهٔ صبر و تمکین را نگاه داشته و اما رفعت منازل و علو درجات اخروی برای
حضرت سیده در کائنات که جبرئیل پیش جناب عرش قباب بضعه پاک صاحب
لولاک می گفت چنانچه در حدیث مذکور شد [illegible] و قرآن شب و
روز نزد آنجناب در حقیقت حکمت بلقمان آموختن و چراغ پیش آفتاب افروختن
بلکه بر اصول [illegible] عین مزید و لا آهن سرد کوفتن است زیرا که از نجار و شیر سیده
که این قسم آیات که نصوص باشد برای ترقیات سیده در عالم در عالم برزخ و آخرت
در قرآن اهل بیت هم پیش از پیش نازل گشته مثل والآخرة خیر لک من الاولی
و سوف یعطیک ربک فترضی و درین آیات و سور اگر تحریف محرفین و انتقالی
مبدلین را [illegible] نبوده مگر همین قدر هیئت مجموعی که اهل فصل ارتباط و
وصل سوره والضحی و الم نشرح را باز داد فاصله تسمیه بر هم زدند و بعض صحف
بعد آیت کریمه و [illegible] ذکر کرد برای تسلیه [illegible] از میان بر داشتند
جناب بتول بچگونه معتقد درجات عالیه تفضیل تمام برای حضرت رسول مقبول
نباشند لاجرم [illegible] واصلی [illegible] ش تجلی همین بود که در مصیبت فاطمی دلدار
خاطرداری دختر [illegible] آنچه [illegible] بعد هزاران آیات برای تسلیه فخر موجودات
پیش دارند مقتضای احادیث متقین که با دو دمی نبی مثلی اذیت الحسنین
غمزدائی و دلداری [illegible] قول اثقیل پیلو لمحال زدن فرق است که حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم چنان صبر و شکیبائی اختیار فرمود که از حد بشریت گذشت
در خیال تعیین [illegible] بال [illegible] واصلی برای حضرت زهرا کرسی نشست
کما اشترنا هر چند [illegible] رنگارنگ و [illegible] بیت های گوناگون [illegible] تلمذ
را مقتضای اشاره فرائی که و منهم من لم نقصص علیک [illegible]

واو ملائکه را اصول مفترین کاتبین قرآن اهل بیت معصومین این مصحف را نیز
با جمیع آثار باقیهٔ انبیا و مرسلین بدضها سپردند با بجا ملقا و جاملسا همراه خویش
بردند و آنانکه خواستند که استفاده از نسخهٔ ائمهٔ طاهرین نمایند ضمناً پا گردیان
را بر ایشان بجهت انتزاع آن مسلط فرمودند بلکه آفتاب را بگل محکمت اندوده
کما مر نموذجه سابقا و لاحقا در لغا که کسی را این بهار گلشن و گلگشت خیابانهائی
این چمن نه نمودند تا متقدمین را حاجتی بمطالعه مقامات حریری و اطواق الذهب
نمی افتاد و متاخرین را بر خرفات الف لیله رغبتی رو نمیداد و بالجمله از اشتباهات
جبرئیل امین و ارتکاب او خلاء عقل ازین قلوب مخلصین کتاب است و
وبدهای آلیشان رشک سیلاب پس حال قلب شریف امیرالمومنین را
قیاس باید کرد و ازینجاست که در نهج البلاغت مینفرمایند و از جهت نور ان
حقانی بر زبان مبارک چنین الفاظ میرانند که هرگز باور نمی آید که این طلاقت
لسانی و تیز زبانی در بارهٔ خلافت و کامرانی بود فانها ادون من مراتبه و احسن
من درجاته بلکه کلام در ورود وحی و عوارض و لوازم انست چنانچه دانستی
از التباسات روح الامین وغیره مراتب تفویض که عبارت از آن نسبت
که آفرینش عالم و تدبیر همه مخلوقات خصوصا ترتیب بنی آدم بدست آنجناب
و ذریهٔ طاهره و ولعیت نهاوند ولیکن رفضه و رابهم از خبث باطنی باز نماندند
بلکه سلمان و ابوذر و عمر ضمیر را شریک این منصب گردانیدند کما فی شرح
جامع الزیارات وغیره و اگر باخذ تجار بینی معجزات علوی نسبت بمعجزات سلمانی
فراموش میشود و صدیق امامیه را هم من وجه مناسبتی تواند بود و این عمر عیار
از کجا پیدا شد اگر قصهٔ حضرت امیر حمزه را بر روایت پسران شیخ مبارک
مرفه کردند پس مناط جوش و خروش اشتراک این مناصب رفیعه

و مراتب علیہ باشد نہ سیاست مدنیہ و انہم از قبیل سعی آنہا یا جارہ کما فی حق الیقین
و تشئید رئیس المجتہدین امرء القیس با وجود شاعری و انہماک امور دنیوی چہ خوش
گفتہ ع و لو انما اسعی لادنی معیشۃ ۞ کفانی و لم اطلب قلیل من المال ۞
و لکنما اسعی لمجد موثل ۞ و قد یدرک المجد الموثل امثالی ۞ سلمنا لیکن از انجا کہ تقصیرات
شرکار تغلیبا و تغلیبا ظاہر گردیدہ و حکومت شان تا بمدائن و نہاوند انجامید بہ تطبیق
شقشقیہ بر اصحاب ثلثہ امامیہ آشنا شد و عبارت آن وجد و نوران بر روایت
رضی کہ بر عایت مذہب خویش اساس روایات را بتحریف گذشتہ چنانچہ شارح
ذکر می کند اینست لقد تقمصہا فلان و ہو یعلم ان محلی منہا محل القطب من الرحی
الی غیرہ من الفقرات فیا ایہا اللبیب تلک شقشقۃ ہدرت ثم قرت چون این غلیان
و فور بدین طور قرار گرفت باید کہ باصل این فصل رجوع کنم و گویم کہ **و یونس
بن عبد الرحمن** باعتراف متقدمین عظیم المنزلہ و کثیر المنفعہ بود حتی کہ در زمرۂ
اصحاب رضوی مرتبہ جلیل و درجہ نبیل داشتہ و امام موصوف ہر چند در کتاب
مستطاب خویش کہ فقہ الرضا نام آن ست جا بجا بر فتوای امام شافعی افتخار و از
و لیکن نظر باقوال متقدمین شیعہ امام ممدوح بر فتوای او اعتماد میکردند و چرا اعتماد
نفرمایند کہ او را در بارۂ وقف کردن بر امامت والد بزرگوارش یعنی امام
موسی از راشیان اثنا عشریہ رشوت کثیر ہم میرسد مگر او زینہار بسمال ایشان مائل
نشد و بر دین قویم جاری کردن سلسلہ امامت برای امام رضا و اولاد امجادش تا
بود بر صراط مستقیم ثابت قدم ماند و این مذمت وقف سانحہ عظیم و داہیہ بس
مفخم بود کہ بسیاری بلکہ بیشماری از طائفہ اثنا عشریہ مدعین مزید ولای اہلبیت
سید انبیا از گروہ متقین و صلحا کہ سبحہ خاک مقدس کربلا در دست داشتند و پیشانی
خود ہمچو سینہ شبر گردانیدہ ابلیس بلکہ زرارہ شر من الیہود و النصاری را خجل

ساخته حضرت امام کاظم را بصلاح وتقوای خویش کامر نموده قریب داوند
تا لکوک دینار سرخ از جناب شان بتقریب امانت وقت ملای قید و بند
ربودند واولاد طاهرین آن عالی جناب را با وجود مطالبه وتقاضا در آنکه ازان
ندادند و برای اسقاط حقوق ذریه طاهره موسویه حیله مذهب وقفیه که اعتقاد
زندگی و غیبت آن امام است تراشیدند دیگر خیانتهای ایشان که در بار دیگران
ظاهرات انتخاب مزار داشتند و خود در جواب توقیعات رضوی نوشته
سیاه روئی دنیا و آخرت تحصیل کردند چه گفته شود چنانچه عیون اخبار الرضا از
تالیفات شیخ صدوق مشتمل بر نمونه آنست که ذکر این رساله را گنجایش و نه تفصیل
آن بدون ضرورت شدیده مناسب المختصر که یونس مذکور از جمله اسرار اتفاق
حیثیت باطنی بتصریح معتقدین قوم پاک و پاکیزه و در عفت مانند زنان دوشیزه
بود تا بحدیکه چون تصنیف مستور او را مانند مخدرات جلوه ظهور دادند و بحضرت
امام عسکری عرض نمودند پرسیدند که از کیست گفتند از یونس بن عبدالرحمن
پس امام معصوم این دعا در حق او برو نمائی عطا فرمودند که خدای عز وجل او را
عوض هر حرفی نوری در روز قیامت عنایت فرماید و سابق امام ضامن یعنی
علی رضا علیه التحیه والثنا ضامن بهشت از برای اکرام او مقرر فرمودند و او را از
یاران جنت بهشتیان قطعی دانسته عجب دارم از کشی که او را بدنامیها یاد نموده و
درین فصل که سخن از شانست زراره هم و دوست کوتاه خود را بر داشتن دراز کرد
غالبا مراد این رئیس المتعصبین از طور خود شش چنان چه دگر فضایح و مطاعن زراره
شر من الیهود والنصاری شدا جنبوا خبیث که اشتر الطعم الست و تا تمتد راوی
راوران و علی باشد [illegible] کما [illegible] نموده جها فی عدة من الجوامع
وقد بقی کثیر من [illegible]

من بعد نزد اهل نظر پوشیده نیست که حال اقوال محققین در دیده دوربین مثل جامه
پوسیده کهن است که هر چند به پیوندش وصل کنند از مقام دیگر خود بخود دریده شود
واین تشبیه از ابلغ ادله موجودی است و دیگران که کشتی را ملامت کنند و روزنه
او را در کشتی افکنند نیز احتمالی دارد ولنا فیما نحن فیه مذاهب [illegible]
مذکور مشعر طعن و طعن در او اصحاب و خادمین امام الصادق است انتهی و اسمعیل
بن عبد الخالق بن عبد ربه و هو اسم [illegible] از وجوه فقهای اثنا عشریه و باتفاق
از ثقات امامیه و خطاب بن سلمه باشد که وطن است و از [illegible]
امام جعفر است بی مکر و فن یعنی هیچ قدحی در اوراق مذکور رجال او بر نیامده و سخن
کسی در مطاعن او نرفته و حمدویه بن نصیر از رواة جلیل است چنانچه مدایح زراره
از وی روایت کرده افتخار بر آن دارند که مثل ان نیز با نگارش تمام می آید
و زنگ می زداید و متعین اصول را بعد از آن انتقالات تمیز بود [illegible]
پس می باید که روایات او را محل اعتبار بداند و کلیب بن معاویه صیداوی
قتل علو منزلت امام جعفر صادق بوده ولیکن شیخ حلی در روایت او متوقف
گشته و بعضی از علمای اخیار دیگر آورده اند در حق او رجحان دارد [illegible] امام
موصوف بر حال او واز بعض دیگر توان فهمید که او در زمره جنتیان محسوب است قال
الله تعالی فی شأنهم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئک
اصحاب الجنة هم فیها خالدون و موسی بن [illegible] این [illegible]
که از اصحاب امام صادق است و دیگر [illegible] صاحب کتاب [illegible] کنند
که شیخ حلی از نهایت نادانی در جمیع [illegible] خصوصیات تضعیف کرده [illegible] او را صاحب
کتاب نوادر نامیده و علی بن الاثیر [illegible] از اصحاب امام [illegible]
شمرده و عمار ساباطی با مردود او را [illegible] امام صادق [illegible]

را روایت میکنند کلهم اجمعین در این باب ثقه بودند چنانکه حماد بن عیسی الجهنی
باشد ... صاحب کتاب کبیرست و کتاب او نزد محققین ... بسیار معتمد و وثیق بود
حضرت امام کاظم فرموده اند از خدای عز و جل خواستم سوال نمودم ... او را اجماع
الدانی بر تصحیح ... روایت او را ترجیح داده و محمد بن ابی نصر ... بزنطی
... ثقه ... با ... است و سعد و بن صدقه ... عامی ...
... صاحب کتاب و از اصحاب امام باقر و ... مع ... خطب ...
... است سوم ابو محمد المصری از اصحاب ... و محمد بن اسحق ...
امام اوست و ابو جعفر ... او لفظ صدوق ... او آمده و در علمای
... علم ... افراشته و بر صدق و ... همت گماشت و ولید بن ...
از اصحاب امام صادق است و هم صاحب کتاب و هم ثقه است ... اهل ...
و علی بن الحکم ... دارد و در چند ... از رواة اهل البیت از اصحاب امام جواد
است ... از ... و از تلامذهٔ ابن ابی عمیر ... دارد و با بسیاری از
اصحاب امام ابو عبدالله ... و مثل ابن بکیر و ابن فضال است و چون ترجمه ...
... مشار الیه این باب است یعنی ابن اعین شیبانی کشی رئیس ...
از زراره ... آنچه گفته است ... بدان میکشد که از فقهاء اصحاب ایشان
است و ... در جای دیگر میگوید که اجماع عصابه است بر تصحیح آنچه از او روایت کند
... اقرار کرده اند بر فقاهت ... اعتماد می کنیم بر روایتش اگرچه مذهب او فاسد
بود و امام اعظم او را ... ثقه و کثیر الروایه و صاحب کتاب گفته سوم باشند
... و صاحب کتاب چهارم ثقه و جلیل القدر الی غیر ذلک من الفضائل و اگر
در مدح زراره و دیگر اخوان اشباهش امور دیگر را نقل کنند ...
جا اگر قرائن باشد اینجا شواهد ... قطعیه است زیرا که از کتب مقالات

[illegible] رفضه تصدیق [illegible] [illegible] زراره [illegible]
تخریب توحید کوشیده اند و علمای [illegible] عز و جل را که [illegible]
[illegible] و اشیا انکار می نمایند و شریک [illegible] تصدیق [illegible]
[illegible] بزبان صدق ترجمان [illegible] ملعون گشته [illegible]
[illegible] فضل حق مانی الشیخ [illegible]
[illegible] باخراب کرده اوست [illegible] اینجا [illegible]
[illegible] نقص [illegible]
[illegible] انگه خدا [illegible] تغییر [illegible]
سبب انکه فاش [illegible]
[illegible] الشان [illegible] و اسرار [illegible]
[illegible] ادراک [illegible] امام [illegible]
و اگر کسی [illegible]
اگر دون [illegible] اصلی از اصول [illegible]
خود مجتهد از نانے در حضرت [illegible] باب تحقیق [illegible]
و برات و لداری و دلبری قلوب [illegible] و گرفته [illegible]
امام خود را نیکو میدانند پس نتیجه این [illegible] و رین [illegible]
[illegible] حضرت جعفر امام انام که لعنه الله علی زراره [illegible]
یا حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که لعنت الله علیه [illegible] انصار [illegible]
اینجا قریب انجام رسید [illegible] المقام [illegible]
امر ضروری یاد [illegible] سطرے چند دیگر باید شنید [illegible]
در فضائح زراره امام الائمه خویش ابواب تشنیع گشاینده [illegible] رواة مذکور [illegible]

قدح نمایند متحیرم که برای مناقب مزعومی او رواة دیگر چگونه ایجاد فرمایند
مثلاً اگر کتب [illegible] غربال کنی از عمده مناقب و اعلی و اسنای آن و این حدیث
خواهی یافت که امام صادق رضی الله عنه بزعم این دشمنان انبیا و اوصیا
فرموده که محبوب‌ترین مردم نزد من در زندگان و مردگان چهار کس اند برید
بن معاویه و محمد بن مسلم و زراره و احول که بعد از ذکر مریدین و معتقدین
ایشان [illegible] و اسماعیل [illegible] و دیگران از غولان بیابانی بر خود
می بالند و از [illegible] روایات [illegible] ایشان می نالند حالانکه در سند [illegible] قاسم
[illegible] و این نام مشترک [illegible] در دو کس احتمال دارد که ذات واحد
بود و [illegible] اشتباه رو داده و این قاسم مولای ابو ایوب
[illegible] شیعی او که جنس الاجناس این باب [illegible] فضل
تواند بود از کتب [illegible] بر می آید بلکه اگر پرده از روی کار بر افگنند توانی دانست
که این موالی [illegible] با اصول [illegible] نسبت [illegible] فرعون داشته اند و در
ایجاد انواع [illegible] و دجال را [illegible] ساخته اند بقول شیخ سعدی
اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ بهذا
کسی [illegible] که [illegible] بلفظ ثقه و مماثل آن [illegible] باشد که [illegible] دیگر
[illegible] باشند که [illegible] راستی وارند [illegible] از کذب و زور [illegible]
می باشند [illegible] الناس علی دین ملوکهم برای آقا و مولا در حدیث [illegible]
[illegible] وارد است و اگر دیگری است روایتی از حضرت امامیه ندارد
و در تعدیل او [illegible] آنکه درینجا قطعاً و یقیناً دلیل بر خلاف [illegible]
درایت روایت قاسم [illegible] شد و آنکه بسیاری از فرق شیعه زراره و دیگر شیاطین
را امام خویش در عقائد و اعمال قرار داده اصولاً و فروعاً تمام مذهب را

باختیار ایشان سپرده اند و چون حال ایشان نیک نگاه کنیم در تکفیر ایشان چنانچه
در مذهب اثنا عشریه و صوارم قرار یافته التباسی نیست خصوصاً نظر بحکایتیکه محقق
امامیه افاده نموده و درین نزدیکی اشارتی بدان رفته که تعلیم این مسائل [illegible]
الکمالیه بعینی می‌شناسند و نسبت بایشان زیاده [illegible] امامیه این فرقه
منصوص باشد و مناقب زراره هم از ایشان باشد والا دلیل اثبات اثنا عشریه
بحضرات ائمه تمام نشود و استدلال تقلید ایشان بجناب ایشان از دست رود و دار
دلیل دعوی انتساب و استناد همین است کما لا یخفی چه جای آنکه علما [illegible]
حق و یقین درباره زراره دشمن اهل بیت آنچه تحقیق کرده اند شاید در مورد
مباحث اشارةً یا صراحةً فهمیده باشی که او با امام باقر و جعفر آبای الکرام ملاقات
نداشتند و در ردهای فتنه انگیزیها افترات [illegible] مقدس او باقر
و باقته معهذا بر اصول شیعه [illegible] تا انجام روشن [illegible] مستقیم
مسلوک داشتند و چون این ارکان تشیع او [illegible] مستبد امامیه بالاتفاق
روسای اهل اضلال بودند کما عرفت آنفا و مذهب شیعه چنین نیست که کسی از ایشان
بر صراط مستقیم بوده و دیگری براه مضلین رفته [illegible] احتمال صدق و ثبات
ایشان از ائمه بسی بالیقین محمول بر تقیه خواهد بود ولا اقل من الاحتمال و اذا
جاء الاحتمال بطل الاستدلال و پر ظاهر است که آدمی بپاس [illegible]
ناموس [illegible] از اوباش قوم بدمعاش چه قدر بیم [illegible] گفته اند [illegible]
و وحشت تکلیف شیاطینی چند که نجم محمد [illegible] و نقل [illegible]
و بر تصریح مزین مذهب رفض در رسالهٔ [illegible] على الاطلاق
کفر معنوی باشد با اینهمه قبل ازین بگوش رسیده از [illegible]
الکافی که رفضه منافقین از مکر و فریب خویش [illegible] جعفر

[illegible] قتل عمد و قتل خطا [illegible]
این [illegible] ایشان [illegible]
بعد قیاس [illegible] حدیث دیگر [illegible]
صادق [illegible]

[illegible]
[illegible] فضل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آنکه [illegible] اصول [illegible]
[illegible]
و اما حدیث [illegible] زراره و ابو بصیر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الکافی [illegible]
[illegible]
سلیمان بن داود [illegible]
اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] اولین [illegible] خدا [illegible]

[illegible] اهل بیت [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] شیعه [illegible] بس عجب [illegible] امام [illegible]

[illegible] فضلات او [illegible]

[illegible] رواة [illegible] علی بن محمد [illegible]

[illegible] مقرون [illegible] التشبیه [illegible]

[illegible] اشتراک دارد و چون [illegible]

[illegible] باشد [illegible] شیعه گفتگو در شان [illegible]

[illegible] خواهد بود من بعد [illegible]

[illegible] باقی چون دانسته [illegible]

[illegible] بهر صورت علمای [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] تسویلات براند [illegible]

[illegible] زراره از بسکه او را در مقام [illegible]

[illegible] امام جعفر [illegible]

[illegible] حسد [illegible]

[illegible] تاویلات بی سر و پا [illegible]

[illegible] دست [illegible] گفتن [illegible]

[illegible] افزا [illegible]

[illegible] بر آن [illegible]

[illegible] در [illegible] شیعه [illegible]

بلکه نسبت برباد و گنه لازم افتاد و نیز آنچه اشاره کردم مدارج عالیه ائمه صدق
الصادقین ایشان متواتر و قطعی میشد بلکه عمود این کشتی سلیم از عرش برین میگذشت
و شیعه بعد از ترمیم آن حاجتی بکشتی حضرت نوح نمی شد و مخالفین آن کشتی را
بعد از بهم رسیدن سوراخ جسر بغداد نمی گردانیدند و نیز لازم نمی آمد خلاف
ائمه ملکه خلافت اجماع ائمه زیراکه این بزرگان در هیچ امری خلافی فیما بین
خود نداشتند با سبق مرادم محتاج نمی شدند بدست آوردن و اکتم کردن و دعوی
نمودن باجماع طائفه خویش بر موافقت ائمه السنه و بگفتن اجتمعت الصحابة
که ستر حکمیه متقدمین ایشان است بعد کلمات سخیفه و طعن بر اجماع سقیفه حالانکه
امام [illegible] در نهج البلاغة فرموده که فان اجتمع المهاجرون والانصار علی
رجل و سموه اماما کان لله رضا و تفلیت خلافت خود را به بیعت ایشان حضرت
فرموده کما لا یخفی علی من رای کشف الغمه الی غیر ذلک من روایات الائمه
این همه بحث ها که شنیدید نمونه ایست از خروار و برگی از سبزه زار
[illegible] بهار باید بچشم انصاف کتب امامیه ملاحظه نمودن و پی و ماغی [illegible] نمود
[illegible] کبریت سرخ [illegible] منهج المقال را باید بدست آوردن و استقرا
آن کردن [illegible] چون امامیه بتقریرات علمای خویش قول داده و مانوس گشته اند جلوه
این [illegible] ان بتفرج تمام بنشینند و از خرمن فیضش خوشه های دیگر بچینند
جا [illegible] امام صادق بروایت مفضل بن عمر حال رکن رکین مذهب
که خدا لعنت کند [illegible] را که می گفت که حق تعالی نمیداند چیزی را قبل از
[illegible] جلوه های این [illegible] و رجعت و جولانی شهید دوم که [illegible]
[illegible] فریب اهل سنت در بر پوشید و جامه تمام [illegible]
بلاد ایشان [illegible] بود [illegible] گفتگو [illegible] عیسی و مانند او که [illegible] تعصب

قوم را از آن شناختن اینست که آنچه فرموده در حق محمد بن مسلم نص در طعن و قدح
او نیست بلکه بر فطن لبیب کرا طبیب کلام امام را سید اند مخفی نتواند بود که این لعنت
از راه شفقت صدور یافته بسبب آنکه مردم هیچ و ناب می خوردند بملاحظهٔ درجات
عالیه‌اش و تواند بود که لعنت کرده امام از جهت اتقای مخالفان در صدد ایذای او نشوند
و شیعیان ناس خود را بتقیه ترغیب داده و اختفای امر امامت از مخالفین بکار برده
باشند و شریف آنکه اشخاص مذکورین فتاوی را به تقیه و احتیاط سپارند و پاسه
تحقیقات خود را ازین حدود و ثغور تجاوز نگذارند این تقریر که بقلم [illegible] مجملا بود و در مقامات دیگر
علو متعصدین و مقتدایان ابن طاوس تا مدتی بذمیمت غلوه گر بوده و در همین تلونات
بر نقش و نگار سابق مرحوم را دلالت کرده و مکائد عجیبه بر روی کار آورده چنانچه اثبات
بران دلیلی است بهرحال رقعهٔ ابن طاوس در طرائف و دیگر کتب طرائف خویش بما
و مانوس و لیکن رقعهٔ پر زخرف [illegible] که نام ولدار برخود بسته و بلباس عروس
درآمده باوجود دعوی امامت اصولیه کما اشترها خلاف اصول زیاده نیست نعوذ بالله
از اصولیه که [illegible] منافقین و طرفداران مشرکین از دیدن و شنیدنش شرمنده شوند
چند روزه دنیا بهرحال میگذرد و بعد ازین دست و پا و گریبان ایشان رو بروی حضرت
آفریدگار و جهان که باحکم الحاکمین قطع نظر از امور یکه دیگر [illegible] اند بلکه جان سوز
امام سلالهٔ اهل بیت کرام ازین تسویلات [illegible] می آید و آنهم [illegible] کرکن کین قصر علوم
دین باشند و آنگاه باین علت که او معتقد جهالت نبود و علم ازلی را انکار میکرد و اباطیل
که اولین و آخرین و دشمنان اهل بیت بدان اعتقاد دارند و تا امروز یهود [illegible] و نفاق
که [illegible] کتاب مستطاب [illegible] اصرار میکنند و با اینهمه عدوان و سرکشی و
دراز دستی دلکشی می خواهند که بلا حساب در جنت [illegible] داخل شوند برین حکم
بران و ان دیگر حکم نیست یعنی نفرینا برای [illegible] خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة

ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه این همه بحث بود از حال و افعال زراره وانهم برا اعانت
ایجاز و اجمال و اگر تفصیل اعتقادات باطله و مکائد زائله او باظهار حضرات معصومین مثل آنچه از
محمد بن مسلم بطور نمونه آورده نموده شود خواهی گفت که قلوب اهل اسلام مانند سد ازان
بلرزد و مبادا که آسمان با وصف صلابت و رزانت بر زمین افتد و حضرت اسرافیل
را مثل حضرت جبرئیل اشتباه رو دهد و بنفخ فاذا نقر فی الناقور حیا تا قبل از قیامت
هویدا شود چون درحین از کتاب فضائح پیشوایان قوم بنظر در آمد حاجتی بدان
نماند که بتفصیل خبائث این گروه ضلالت پژوه کتاب خود را خراب گردانیم بقول
صاحب منهج و مجلسی در مجلد سیزدهم از بحار وقت شرح حالات قدمای اثنا عشریه
خصوصا طائفه بابیه یعنی متوسطین میانهٔ امام دوازدهم و متشیعین که علی رؤس
الاشهاد خود را مانند جسر بغداد گردانیدند که آب در زیر و آدمی بر پشت و فرصا عالی
را از سفیه کاری خویش انباشتند و مزید مثوبات اخروی را بارتکاب این فعل غلط
گفتم تبا ثم و انفعال جهیا می انگاشتند و لعنت کردن ائمه را این ملاعین موجب افتخار
خویش می پنداشتند چنانچه اکابر اثنا عشریه از اولین و آخرین مثل ابن طاوس و ما
زندرانی و فانی و زمانی از مجتهد لاجرم مقر این اهل غوایت و زندقه و بهتان و زیاده
و زاویه شیطان اصل است فلبئس مثوی المنافقین والحمد لله رب العالمین و نحمده
که بنده از مواعید این بحث فارغ شدم مگر دو سخن هنوز باقی بعنوان رفع ابهام
و شرح مقام یکی آنکه علمای اهل سنت و جماعت که حافظین اسرار و حاملین علوم
اهل بیت اخیار و اصحاب کبار اند در بارهٔ زراره چه تحقیق کرده اند و ما دیگر
از عدوة اهل ملکیدت او را داخل گروه اندیانه دوم آنکه مسلک ائمه هدی
در بارهٔ امامیه که برای زراره دشمن اهل بیت و ما اشداد [illegible] پرستی [illegible]
مو وای آیت کریمه و اشربوا فی قلوبهم العجل مستحق کنند علیهم [illegible]

شوا اما امر اول پس بدانکه انچه از کتاب میزان علامه شمس الدین ذهبی علی ما نقله التستری صاحب المجالس وغیره من علماء الشیعة ایضا معلوم میشود بروایت سفیان ثوری همین است که زنهار زراره کوفی حضرت امام باقر را ندیده از روایت و درایت عقیقی علی ما فی بعض الکتب نیز دلالت برهمین میکند که سفیان دیگر یعنی ابن عیینه المردم را که مدعی ملاقات او با امام محمد باقر علوم الاولین والاخرین بودند تکذیب نموده و این سفیان بمرتبه تبحر و ثاقت چندان رسیده اند که حضرت ایمه از ایشان سند حدیث میگرفتند مگر یاد نداری که سفیان اخیر از اساتذه حضرت امام رضا ست چنانچه بر ناظرین مخفی نیست عبارة حدیثی که در تحفة الرضا است اینست قال علی بن موسی حدثنا سفیان بن عیینة عن الزهری عن علی بن الحسین عن عمرو بن عثمان عن اسامه بن زید قال قال رسول الله لا یرث المسلم الکافر ولا الکافر المسلم فقد وجب ما ثبت الخبر عن رسول الله ان لا یکون لاحد قول و وجب الانقیاد لامره فلا یرث المسلم من الکافر ولا الکافر من المسلم انتهی بلفظه الشریف و احادیث ایمه خصوصا این امام عالی مقام از اصحاب کرام مثل ... و لیکن نقل این حدیث خاصة از تالیف انجناب قاطع سر زه درای پیشوایان ... مثل مجلسین در لوامع و بحار که مقصود امام باقر و دیگر ایمه در استفاده احادیث از اصحاب انست که قال قال رسول الله از ایشان بر طور اهل سنت چگونه صورت بندد ... راه تقیه زبان شان بسته اند تا بدانند که از جابر سند حدیث دارند و هرگاه حدیث سفیان را از تالیف امام نشانمند گردم زبان ... خطایا ترا قطع کرد که وقت تصنیف سنان کجا بودند تکلیف که حضرت رضا هر چند ضروری نباشد لیکن درین کتاب فرماید که مقصود ازین کتاب هدایت است و از کتب دیگر دریافت توان شد که زراره بن اعین مدعی امامت برای عبدالله افطح بود باز از انهم دست برداشته ... اعتقادش درباره امامت کاظمی به ثبوت نرسیده از سے قرعه طلبیدن قران جسیا

وقت احتضار و تقیه و تکمیلش از حضرت آفریدگار که معاذ الله بر معتقد ایشان علم الٰهی
بعد از سهو و اثبات است اصلی دارد و میلان و رجحان خاطر زراره بامامت عبد الله
از روایت اول که در سرگشتگی او از کشی نقل کردم ظاهر است و محصلش اینست که چون
واقعه امام صادق رو داد و اختلاف در امامت سید عبد الله و سید موسی اتفاق
افتاد زراره عبید پسر خود را گفت که آنکس که قائل بامامت عبد الله گشته بامتثال
فرمان امام صادق رفته که امامت حق فرزند کبیر است پس بزودی خبر باید آورد
که اهل مدینه بامامت کدام یک قائل شدند چون وفات فرا رسید و آمدن پسر بدیر کشید
زراره مصحف مجید طلبید و گفت که خدایا من مصدق این کتابم و دین من همان است
که عبید از آن خبر دهد تو آنرا بیان کرده بعد موت زراره عبید آمد و خبر امامت
امام کاظم رسانید پس اگر بالفرض والتقدیر شناسائیش زراره از جناب مخبر صادق
بر روایات امامیه هم به ثبوت رسد می توان گفت که هنوز بر فضایح زراره هیولای
امامیه و مقتدای اهل نفاق مطلع نشده باشند ؎ هر کرا جامه پارسا بینی
پارسا دان و نیک مرد انگار ؎ چنانچه از روایات کشی حال صلاح ظاهرش [illegible]
که مثل خوارج نماز و دعای او قلوب ناظرین می ربود حتی که بیچاره عمار ساباطی
هم او را در این امور بی مثل دانسته بود و در همین صفحه گذشت که برای سمع
و ریا و مراعات مصلحت وقت وفات خود چه کرد و چه اندیشید والا او را با دین
و ملت و قرآن و شریعت چه کار بود پس اگر امام صادق بمقتضای بشریت
خویش و عدم ادراک خباثت این بداندیش چیزی در مدح ارشاد فرموده باشد
بعید نباشد بعد ظهور اعمال بد فرجام او آنچه فرمودند ثبت از امام است و این حقیقت
از کتب اهل حق می توان یافت هیچ غباری ندارد و حضرات معصومین را
هیچ شناعتی از غیبت و افترا ملوث نمی سازد کما قال قائلهم فی حق بعض علمائنا

۵ لابن فضال فی الرجال وقیعة؛ بیسال عنها واحیاناً شدیدة وان یک قا
فیی لاشک فیه؛ وان یک باقتصاص شدید اما امرنا فی کتب زمان
قوم در بارهٔ این زنادقه در جامه ... اعمال طایفهٔ شیعه از آن
معلوم می‌شود و در تکفیر بحدیست که زیاد از حصر ... مسلسل بنصوص ائمه
بدی خواهد بود پس نظر باینکه بحسب عقل وفهم این صاحب او الف بتاری
روایتی مختصر از ترجمهٔ عیون منقول می‌شود که حضرت امام رضا در حق سرپرستان
این مردم که حال عقیدهٔ ایشان در بارهٔ حضرت خداوندی هم گذشت بجناب
ابن خالد میفرمود که هر که ایشان را دوست دارد بتحقیق که ما را دشمن دارد و هر که
ایشان را دشمن دارد بدرستیکه ما را دوست دارد و هر کس که با ایشان دوستی نماید
با ما دشمنی ورزد و هر که با ایشان دشمنی ورزد با ما دوستی نماید و هر که با ایشان
مواصلت نماید و نزدیکی کند از ما بریده باشد و دوری نموده و هر که از ایشان
بریده باشد با ما مواصلت و نزدیکی جوید و هر که ایشان را با ... جفا کند با ما
نیکوئی و وفا نماید و هر کس که با ایشان وفا نماید با ما جفا رسانیده باشد و هر
که ایشان را گرامی دارد ما را اهانت و خوار ساخته باشد و هر که ایشان را خواری
رساند ما را گرامی داشته باشد و هر که ایشان را قبول دارد ما را مردود داشته
و هر که ایشان را مردود داند ما را مقبول دارد و هر که با ایشان احسان کند
با ما بدی کرده و هر که با ایشان بدی رساند با ما نیکوئی کرده باشد
و هر که ایشان را راستگو داند ما را دروغگو داند و هر که ایشان را دروغگو داند
ما را راستگو داند و هر که با ایشان ... و هر که ... ایشان
[illegible]
[illegible]

خود بر ندارد و اختیار نکنند ــه حزب شیطان‌اند ایشان بر مکر خود از برای
خویشتن زیشان نصیر؛ انتهی بلفظه و ازینجا جمیع احادیث ابای صالحین این
امام و این کلام هدایت نظام در باره زراره و دیگر برادرانش از ملاحده
لیام باهم گر منطبق شد در روسیاهی دنیا و آخرت که برائت ما دلین و سو لین انشکال
شد مانند صبحی است که از بام افتاده و مانند آفتابست که بر خط استوا باشد این
چند حرفست که بگوشت رسانیدم و در باب زراره از هزار یکی بلکه کمتر اختصار
کردم و این قدر فرصت دست نداد که سوء حال دیگر برادرانش را نیز بچند
ورق ضبط کنم ــه در باره حضرت صادق چه بی اندامی‌ها نموده اند و بر طریق
برادر بزرگ خویش رفته ــه کین خانه تمام آفتاب ست؛ و این سلسله از قدیم
ثابت؛ کما دل علیه نص الجعفری و قد عرفت سابقا فی روایات الکشی لیکن
حاجت هم نماند چه سابقا و لاحقا واضح شد نفاق و ارتداد صدر اول شیعه و
اهل کوفه از خاذلین حضرت مرتضی و مجتبی و شهید کربلا و ذریت زین العبا
واحض امام باقر و صادق و حضرت موسی رضوان الله علیهم و چون تقیه در باب بعض
بنیاد تربیت نفاق متاخرین بعقل نزدیک تر و درین وقت که بدعت تشیع
انتشار ست از همه اکثر و الا چه ممکن که امیه جبار و راله اعظم ذاتیات امامت ست
و موقوف بر خروج کثیر نیست تا آثار قیامت از دست دهند لیکن افسوس و صد هزار
افسوس که تطفلی بودن این مقام و طعن چندی از سفهای لیام که تحریر فلانی تطویل
دارد نمی گذارد و اجازت نمیدهد و الا این همه تشنیعات مخاطب و الاحزاب
را که در باره تنقیص شان ائمه اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین ایراد کرده اند و اهل
سنت سنیه را بناصبیت موصوف دانسته اند از ما و تحقیقا بر علمای امامیه خصوصا
رئیس ایشان که بالذات سخن با و میرود حبا لنجه و لم خورست و بال میگردانیدم

ودر دلالت این عبارات که از رسائلش قبل ازین نقل کردم بر مطلوب جناب
ممدوح قیل وقال کرده هر امر را بتفصیل تمام چنانکه داب من است بقید قلم می
آوردم ومثل طلعت صبح روشن می نمودم که این تحقیقات انیقه که مردم از اذهان
افکار مصنف عالیمقدار گمان می برند سرقات شعریه یا صبیه که براسی او درد
سیاه باشد بیش نیست اکنون بهر حال خود را بغرض اصل که سخن دران بود متوجه
می سازم واو هم خامه را از توسنی وجولانی باز داشته بوادی مدعا می تازم
بدانکه سخن درین بود که مخاطب علیمی درین اوراق چنان افاده کرده اند که تمامی
علمای اهل سنت بجناب ائمه هدی راه ادب میروند مگر محمد یوسف واسطی
وفقیر حقیر که بی ادبی وبی اندامی را درباره ائمه واصحاب مقبولین بغایت قصوی
رسانیده اند وبنده بعد جواب اجمالی این امر که والشیء اکنون با ایفای وعده
حتمی جواب تفصیلی میدهم ومیگویم که متکلمیکه بنیاد مناظره الزامی در بند چنین
ملطافت وبلاغت نهاده اوست وبدعوی امام عهد در قولش اذا اعترض
لا مذهب له که در آخر بحث آیت تطهیر واقع شده ومستعرف انشاء الله تعالی اورا
جناب مخاطب در افادات جدیده که در مسئله امامت نوشته اند وهنوز بنا بر
مصلحتها جلوه ظهور نگرفته نعوذ بالله خارجی قرار داده اند بلکه جابجا بناصبیت یاد
کردند ومجتهدین ایشان باوصف انکار ناصبیت سفیان عموما بناصب معاند
تعبیرش می نمایند ولقب مبارکش علامه دهلوی قدس سره العزیز ست انچه
در کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه فیما نحن فیه فرموده وبزعم این مشکی جلالت
موجب والسفی ومبطل استثنا باشد بعضی از علمای شیعه که متکفل بر نقض
آن برصور خیالیه خویش گشته اند جابجا ایما واشاره بلکه صراحت بان میکنند
وتازه تر انیست که در حق حضرت مرتضوی کرم الله وجهه می فرماید ۵

[illegible] محمدی [illegible] نقل شیر یزدان و بارش گوئی که او وصی حق ست
چنانست [illegible] بازگیدو حرف علامه ممدوح که تعلق بحال حضرت ابوذر غفاری
[illegible] باسردار و نیز باختصار تمام درین رساله موجز گوش کن ذکر قصه
حضرت [illegible] عمار و اخراج ابوذر و اهانت دیگر اصحاب رضی الله عنهم اجمعین چنانکه
[illegible] حضرت ذی النورین می آرند فرموده که جواب اجمالی ازین طعن
[illegible] اشخاص [illegible] شیعه [illegible] القتل بودند هیچ حرمت
[illegible] پیغمبر صلی الله علیه [illegible] عثمان کردند و حق اهل بیت [illegible]
[illegible] سکوت کردند پس آنچه حضرت امیر را بایستی
[illegible] طعن چرا [illegible] ابوذر و عمار هر چند نزد شیعه بحسب ظاهر
[illegible] اخراج و اهانت نه لیکن بحکم خبر صحیح که التقیة دینی
[illegible] تقیه [illegible] واجب بود از دست داوند ترک واجب
[illegible] واقتدا بحضرت امیر [illegible] تقیه این همه امور از عثمان گوارا
[illegible] بیت [illegible] چوست که براسی
[illegible] اخراج و [illegible]
[illegible] قبول کردند و وقت [illegible] ابوبکر
[illegible] حق واجبی حضرت [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible]
[illegible]
[illegible] عثمان [illegible] الشیطان [illegible] تقریر [illegible]
[illegible] فی هذا المقام فان [illegible]
هذا [illegible] الکرام لا تخلو عن الدقة [illegible] خدایا
[illegible] این امام [illegible] وصف [illegible] و شوق [illegible]

علم کلام از عهد حضرت علامهٔ دهلوی قدس سره العزیز الی یومنا هذا الی کتاب تحفه
اثنا عشریه را ندیده بودند تا او شان را نیز درین مقام استشهادی نمودند [illegible]
تناقص را بچشم روشن مشاهده میسر نمودند و اگر بطور ورق گردانی عبور کردند [illegible]
سیر معانی و مضامین این کتاب نه سپردند چنانچه از مکاتیب واضح است و هر چند
این تقریر محتاج جواب نیست ولیکن بنا بر تسلیه عوام می گویم که بلی حال تبحر و غزارت
علوم جناب مسند آرای فن کلام که بالفعل ریاست مناظره بذات والا صفات شان
منتهی میشود نیز بحضرت مجتهد الزمانی که نزد اقاصی و ادانی باشغال دینیه و دنیوی
مشغول گردیده و اسن ازین امور رحیده اند چنانچه خود این نقاده هیجا ولیس در
مکاتیب اسمی ملا نور الدین یاد نموده اند من شاء فلیرجع الیها معین است که [illegible]
فن را هم ندیده اند سبحان الله حال کساد بازار این علم بدانجا رسیده که این چنین
بزرگان و مجتهدین شیعیان که حال شان معلوم خاصه و عامه است به تصنیف کتاب
[illegible] و باوصف سلب استعداد اراده مقاومت با علامهٔ دهلوی [illegible] نمایند
بلکه از کمین قوت بفعل آرند پیدا می آید که صاحب بوارق [illegible] در جواب آورده که
حضرت امام رازی هرگاه دوازده [illegible] ورق از کتب کلامیه از بر خواندند از وقت
در تصنیف کتابها قصد کردند بالجمله از وقت ظهور کتاب منتهی الکلام [illegible] دیده اند دیگر
کار را افتاده قصور شان در مکاتیبکه والنسبی و هم مکتوبیکه بنام [illegible] بعضی از امرا [illegible]
[illegible] مشعر بقلت بلکه سلب استعداد خود نوشته اند [illegible] اگر هم [illegible]
بجواب آن وا او تحریر میداد [illegible] و علی ای تقدیر من التراکیب [illegible] جواب [illegible]
ضرورت از علم کلام بدست نیاوردند و [illegible] استند و [illegible] جستند یعنی [illegible]
از مناظره نوشتند چنانچه عنقریب شهرت [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] خواهم [illegible]
جواب کلام بلاغت نظام وقت [illegible] ولیکن حالیا بسبب [illegible]

بسی از احباب بجواب شان قلم بدست گرفتم اگر همین نمط بار دیگر بافاده وافاضه
بدون تکمیل فن خواهند پرداخت احباب واصحاب راهم جای الحاذ باقی نخواهد
ماند مع ذلک فی المثل اگر علوم این معاصرین زیاد تر بتجر شیخ وسید ایشان هم بود
چه شنیده شنیده است ماه شکست خط آن به لند به هاله چه تکرد که او ته کند شکر قیم کرد در
حاضر جوابی وبدیهه آفرینی شیطان الطاق را بزعم خود خجل همیا ختند آخر نتیجه آن با ثنا
امام صادق همین بود علی ما فی البحار وغیره که نوجوانی از اهل سنت بار تمام ائمهٔ
اعداء اهل بیت مثل طبرسی صاحب احتجاج می گفت که ای ابلیس امام ترا اجازه
داده تا شب وروز نطاق جدال بر میان می بندی ودر بر جا در از دامان همی دوانی
پس غیر از آنکه شیطان الطاق بر روافتند ودم بر دار ودیگر چه پیکر دکید این گرگ کهن
تا دید که حالا برای تسلیه شیعه خود این مضمون تراشید که قصور علوم او را بعجز و زبونی
کشیده و پردهٔ ناموس دریده ورنه چه جز دست می گفت باز سخنی دیگر از توجیهات
کلام ابلغ النظام بیاد آمد که تحریر می‌باید که در مطاوی عباراتش علمای اهل سنت
را از سلف تا خلف به اسارت ادب نسبت بحضرات ائمه معصومین متصف ساختند
ودر وقتی اتفاق افتاد که مرجعیت خلایق از فریقین داشتند ودر معنی حاکم کوفه
بودند بمصلحت وقت باقتضای خوشامد سلاطین که دارهم ما دمت فی دارهم وارضهم
ما دمت فی ارضهم بران آوردند وداد تطویل لاطائل دادند وتمامی علمای اهل سنت
را در دشمنی ائمه داخل کردند ودرین وقت که باد بدست دارند وبی برگ ونوا
شده‌اند کم مراعات نفس الامر نمودند که خبر ندیدند کس را از علمای سنت که یکی از
آنها معدوم ودیگری بسبب هجرت وغربت ملهوف ومغموم است استثنا نفرمودند
ومتوهم نشود که سن از هوای نفس بنا بر پرده دری این قسم توجیهات می‌کنم
وشان علمای امامیه ارفع از انست که باین جهلات لب کشایند زیرا که بیشتر علمای

ایشان در تصنیف اینقسم رسائل و کتابها نیز این تسویلات را از دست نمیدهند
اما ارسیکه تالیف برادر معظم فاضل محمود را که ذکر جمیلش قبل ازین گذشته دیده و
باوراقیکه در رد ایضاح نوشته رجوع کرده بر وی مخفی نیست که انچه از قلم فیض تو ام
نوابگان خود که او را در بعضی رسائل از دائره جمعیت اسلامی خارج گردانیده
کما الانبیا فی النهی درباره عبارت شرح تجرید یعنی مخالفوه فسقة و محاربوه کفرة
باور کرده اند بالش خیر مقتضای وقت و مصلحت زمانه و تقیه در وقت تصنیف
کدام چیز میکشد برای دفع مکابره مخالف از عبارت شان خبر میدهیم و آنچه
قدریکه کلام شان است بانجناب آن اعلام می نمائیم و الا عبارات انمقام بسیار طولانی
و عریض واقع شده چنانچه باعتراف شان خواهی دانست و آن اینست که از
نقل این همه عبارات باین قدر طوالت معلوم که در عهد بعض سلاطین شیعه تکفیر
تحقیر و اذلال اهل سنت شده و در هیچ عهدی نبود و بنابرین علمای امامیه هر قدر
که دست یافتند و مجال دیدند اظهار مسلک خود کردند و زیاد در از تکفیر منکرین
امامت و حکم بخلود انها در جهنم هیچ امر شاق تر بر علمای اهل سنت نبود و حال انکه جناب
علامة الخنان بود که بمعرض کتابت رسید لاجرم حکم بتفسیق منکران امامت نموده
نه بتکفیر انها و آن را هم علامه نقل از دیگر علمای امامیه نموده گفته اند هو الاقوی
نه نسبت آن ابتدا بجانب خود کرده اند چنانکه از کلام جناب مستفاد میشود که
این قول از متاخرین حادث شد چنانکه عبارت شرح تجرید علامه اینست اما
مخالفوه فی الامامة فقد اختلف اقوال علمائنا فیهم فمنهم من حکم بتکفیرهم لانهم دفعوا
ما علم ثبوته من الدین ضرورة و هو النص الجلی الدال علی الامامة مع تواتره و
ذهب آخرون الی انهم فسقة و هو الاقوی انتهی بقدر الاحتیاج اگر عاقل درین
عبارت اندک تدبر کنند دریابد که باوجود انکه امامت از اصول دین است ... اینست

واین مطلب محتاج ایراد دلیل نیست لیکن علامه دلیل تکفیر را هم بسبب فرط اهتمام بیان کرده ودلیلی برای قول بعض علمای بعضی اصلا ذکر نه نموده واین را که اقوی گفت به دلیل نشناخت پس صاف مفهوم شد که بر نهج مدارات وتقیه می نویسد واگر عاقلے کلام خواجه در تجرید وکلام علامه در بیان مطاعن صحابه واثبات امامت جناب امیر المومنین علیه السلام وابطال خلافت خلفای ثلثه که در کتاب الفین است ودر ان علامه علی هذا دلیل بر نفی صحت خلافت خلفای ثلثه نوشته است به بیند یقین داند که او منکران امامت را غیر ناجی ومخلد فی النار میداند واز این بیان واضح شد که التفسیق صحابه از این هر دو بزرگوار بمحض مصلحت مدارات وتقیه واقع است نه بنابر اعتقاد خود و مؤید همین معنی است آنچه بعضے از اجله علمای امامیه در بعضی از تصانیف خود نوشته اند وقد نص علی ذلک العلامة الحلی فی منهاج الکرامة حیث قال وانما مذهب الامامیة واجب الاتباع لوجوه الی ان قال واحسن المذاهب الاصولیة والفروعیة مذهب الامامیة لانهم اخذوا الاحکام الفروعیة عن الائمة المعصومین الناقلین عن جدهم رسول الله الآخذ ذلک من الله تعالی بوحی جبرئیل وتناقلون ذلک عن الثقات سلفا عن خلف الی ان تتصل الروایة باحد المعصومین ولم یلتفتوا الی القول بالاراء والمقاییس وحرموا الاخذ بالقیاس والاستحسان انتهی کلام العلامة وهذا هو الحق الذی اما وجد تمکنه من الاظهار فی دولة السلطان محمد الجایتو خدا بنده وهو الاصل فی مذهبه وعقیدته وما یظهر من الکتب خلاف ذلک فهو من باب المدارات والتقیة ولست الاعتقاد بانهائه الی الاجماع انتهی واز این عبارت هم واضح شد که هر قدر علامه اے سلطان الجایتو خدا بنده را دید اظهار کرد چون سلطان مظلوم الشأن بود زیاد اعلان در تکفیر مخالفین کردند واز این ثابت می شود که اعتقاد ایشان بواقعی همچنین بود وایشان نوشته اند در احادیث ائمه علیهم السلام بطریق امامیه مروی است که هرگاه دو حدیث

متعارض وارد شود و از جمله اسباب تطبیق یکی با دیگری اینهم است که موافق عامه را
ترک کنند و مخالف شان را بعمل آرند همین نوع در احکام و فتاوای علما هم جاریست
که احکام موافق عامه از ایشان بتقیه صدور یافته و محمول بران است و علی هذا القیاس
حال میر نور الله شوشتری است که همیشه ایشان را معاشرت و مصاحبت با مخالفین
و ملازمت بارگاه شاه جهانگیر و عهده قضا مفوض از حضرت سلطان بود و میخواست
که زمام طبع او بجانب تشیع کشد و لهذا در مجالس المؤمنین اکثر علما و شعرا و فقرا
را که مشهور به تسنن اند نسبت به تشیع کرده و کلامهای شان که دال بر حقیت
خلافت امیر المؤمنین است نقل کرده پس همین سبب عدم تکفیر مخالفین امامیه را
بعلامه خواجه نسبت نموده است تا مردمان از تکفیر ایشان که دشوار تر از همه امور شاقه
ست ناگوار شده سبب تنفر از مذهب امامیه نگردد انتهی ما اردنا نقله من فذلکة الکلام
و از ینجا هیچ کلامی و عبارتی از مقالات علمای شیعه تحقیقا و تفوق نمیتوان کرد
چنانچه تا حادیث ائمه بر اصول موضوعه ایشان که مذهب و دین ایشان در خزان
و بهار رنگهای بیشمار نمودار گشته کاش علمای شیعه حضرات معصومین و مشربان
شان را همراه خود و مذهب خود شریک و بکدر نمیکردند قباحت اینست که و این
صناعت خود را از مقلدین شان میدانند و اصل و منشای تقیه همان ذوات
مقدسه را اعتقاد میکنند حتی که برین هم تصریح کرده اند که تقیه ایمه خصوصیت از اهل
سنت نداشت بلکه از شیعیان هم تقیه میکردند کما فی اللوامع و غیره بلکه بعضی
از علمای ایشان دعوی شرکت ایشان دارند والعیان لا یحتاج الی البیان کما عرفت
فی مثالب زراره ان الرواة من الاثنی عشریه والتفت الامام منهم تقیة منهم
حال کلام علامه حلی را که اتفاقا منقول شد یعنی بقیاس و استحسان کار نمی ندارم
و اتباع حضرات معصومین میکنم و مذمت الاجتهاد و مع خبر راس جماعه اهل العناد

می باید دید که این رئیس نحلت اخباریه تکذیب شان بکمال انبساط میفرماید و خود اعاظم شیعه یعنی شیخ جلیل را از دائرهٔ تشیع خارج میکنند و او را مستحق غلایق گمراهی بود و شاید که بنا این تکذیب و اخراج نیز متضمن بر مصلحتی از مدارات و تقیه باشد پس جمله کلمات اهل فضول و فسوق از حیط و ثوق بدر شد و الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً و مخفی نماند که در قول آن بزرگ که عجیب الغیاث کلام او را حق بالعرش قرار داده بتائید خود نقل فرموده بسیاری از ابحاث جهت انکار اصول و فروع را بالکلیه قطع کند و قطعاً و یقیناً متاصل نماید از دل جوش بر میزند و لیکن [illegible] خود را بار داشته بمطلب اصلی باز میگردانم و میگویم که معلوم نیست [illegible] مخاطب اساس کدام کلام بر تقیه و کدام را بر واقعیت لذا شد و [illegible] ملک حیولی میروند و کاسه گدائی بدست وا ... بدر یوزه میکوشند و [illegible] اراده عنایات عالیات دارند چه مصلحت باین وادی کشیده و اگر در بلاد ... چنانچه خود میفرمودند و بانواه خلایق هم افتاده اقامت کردند باید دید ... و تبرا و ... خلوت و جلوت بکدام طرف متوجه میگردند ... غبار فقیر ... میرسد که در ... منزلی مقتضای وقت ... دیگر ... بیت شعر گلستان چه قدر ... چه بیان شد زسم زسی بکعبه ای اعرابی ... که تو میروی بترکستان و نیز می پرسم که خدا از رو ... بیان فرمایند که در ... و علامه و ملوی و دیگر قدما و متاخرین را رحمهم الله علیهم اجمعین ... جز دو کس ... یاد نکرده ... بکدام مصلحت ... مثلما ... که حضرت ... دهلوی را بسبب ... تتبع تحفه اثنا عشریه با و نفرمودند و لیکن با ... جناب ... صاحب کاشف دقایق و حقایق وجود عارف معارف ... و شیخیت پناه مولوی سلامت الله ... سند ... هم دو ... انکار ...

نکر دند که در زمان تسلط نصیر الدین حیدر نباب شان دستگیر و دار و گیر و
وقتیکه مجتهد الزمانی گرفتار آمدند و بعضے از اقارب و احباب فقیر را متوسط کردند
الحاح و اصرار را از حد گذرانیدند که ندارا بنوشتن جواب استفتای مجتهد مذکور
پروا نه و مرا بعون ... سازید ... قناعت ننموده بلا واسطه
هم نزد کمترین انام تشریع ... آغاز نهادند و ران قدر در الحاح و اصرار
افتادند با وصف خوف جان و ناموس از دست حکام منتقض نظام مجتهد
مقام پرداختم چنانچه عائد بلده لکهنو برین ماجرا مفصلا اطلاعی دارند و هر چند
این امر را مخفی داشتم لیکن آخر مجتهد الزمانی بعضے از این امور بر زبان بردند
و در شهید السانی اشاره بدان کردند که شخصے نسبت صاحب را از آمد و دار
رهائی داده و ... ایشان را مشتے بر سر و چشم نهاده ... اش ابا دان
دوست ... باشد که گیر و دست دوست ... ایشان ...
و بعد از تحریر جواب مجتهد موصوف ... مضامین ان رساله ...
مشکل و سنگلاخ بود چنانچه بر ناظرین پوشیده نیست و تفصیلش الکتاب ...
ایراد ازالة الغین حاوی است لطو ... رساله بقلب نو ... باید
نمودم و از آغاز تا انجام بار بار آموختم و تفصیل این قصه با خبر بدفاتر مبسوط
صورت نیست چنانچه از آغاز کتاب ازالة معلوم میشود و هر گاه میانه شیخ التصوف
و مجتهدین المتشیعین درباره بعضے از عبارات جواب استفتا که بعبارة ... نام
دار و مراسلات دائر شد و آخر نوبت بنوشتن مثل ... یعنی یک خطا و خطا
خطایم رد و بدل ... بعضے طلبه از فریقین منع شدید کردم و گفتم که هر چند
نقل مثل مذکور لطو الزام است که مجتهد از ابتدا کرده در حق اصحاب کبار ...
کرده مگر اندیشه برپا شدن فتنه عظیم است و لیکن کار بدان نه بستند و فساد ...

فشار بجائی رسید که مخاطب والامراتب که مرجع خلایق وگویا حاکم کوفه بود دربود
سیے تعزیر ایشان شد آن وقت هم فقیر کوشش بلیغ در حفظ وحمایت شان بجا آوردم
وایشان را در مکانی محفوظ پنهان ساختم وسامان سفر مهیا کردم تا لی کرب ومشقت
[illegible] بودن رسوائی ومذلت درین شهر رسیدند ورو بروی جماعتی که ازین
[illegible] واقف نبودند اعتباری پیدا کرده خود را رستم داستان قرار دادند ودوم
[illegible] ازین هم از نصرت معنوی دست نبرداشتم وکمر همت بربستم وداد سعی
[illegible] وبینی دادم یعنی استفتای مخاطب را که درباره تعزیر شان بود وآنهم در
حقیقت خبر از استدلال مبدا و مرا یا مخدوش کردم وکالعهن المنفوش گردانیدم
[illegible] حد شرعی را برای مستفتی که بظاهر مجتهد ودر باطن همین بزرگ یعنی مخاطب
بود از کتب فریقین ثابت نمودم ونامش کاشف اللثام گذاشتم کما لا یخفی
ودیگر از اقسام تائید ونصرت چه بر زبان آرم وعلت عدم استغنای جناب
مولانای موصوف که قبل ازین خارج از دائرة السنن ولایق حد وتعزیر نزد مؤلف
[illegible] بودند جز این نیست که جناب شان را بسبب بعضی از احسانات که بارها
علی رؤس الاشهاد ذکرش نمودند چنانچه تلامذه ایشان بران گواه اند مثل مولوی
[illegible] احمد ومولوی حسین علی بجانب مداهنه کشیده اند وعهود ومواثیق در
باب [illegible] تفتیش کلام خویش که دیگرے دران شریک نباشد واصلاح وشوری
[illegible] بعد اخری گرفته اند وهیچ ورقے را از تحریر خود بدون ملاحظه
واستصواب شان نزد بنده نمی فرستند وسابق ازین در اوائل شهر رمضان
[illegible] شش ماه [illegible] از اوراق را که نزد بنده ابلاغ داشتند بعادت قدیم
[illegible] جناب شان در خلوت به بنده نمودند [illegible]
[illegible] جناب صاحب عرصه دارند گفتم که [illegible]

سامی حیثیت فرمودم قصه صلاح ما صاحب است کان مسلک شماست که خانصاحب
تصنیف و تالیف یا ارسال و عدم ارسال و اخفا و اظهار آن را به والا وید من
وابسته اند و از ینجاست که مسودات خود را نزد من میفرستند چون اعتماد کلی
بر من دارند هرچه خواهم گفت بران عمل خواهند کرد گفتم که من در کربت و غربت
و بسیاری از مکروهات گرفتارم و در تبییض بقیه اجزای کتاب کبیر مشغولم و ردّ این
اوراق موجب ضیق وقت و حرج شدید خواهد شد فرمودند که سخن همین است مطمئن
باید بود که بوجوه سدیده جاگزین بدرگه شان میکنم که زنهار نباید فرستاد و درین
باب تاکیدات بیشمار و تذکار وجوه نمودند که ذکرش باعث تطویل است بالآخر
عقوق بنده را که حرفی از آن شنیده و نباید باشد ضرورت بر زبان آوردم
ما ینبغی بجا آوردند یعنی برخلاف میعاد موثق چنانکه دانستی مشوره ارسال
اوراق مذکوره نزد فقیر دادند و الاحباب شان علی ما افاد العارف الکامل
قدهم فرستادنش نیکر دند در خصوص نباید چندیکه با من داشتند و هو یاکل الحسنات
کما تاکل النار الحطب مغلوبیت فقیر و غلبه جناب خانصاحب تحریر را نصب العین
داشتند که چون فلانی در تبییض بقیه کتاب ثانی مشغول و بمکروهات کربت و غربت
مغموم و ملول است بر طبق اظهار خود توجه بنقض تحریر خانصاحب جامع الکمالات
نخواهد کرد و پس مشهور خواهد شد که حالیا در مناظره قلمی خانصاحب ممدوح غالب
گشتند و او مغلوب شد. و بر تقدیر توجه بجواب و تهذیب خانه کتاب کبیر و تصحیح
مقابله آن و درستی نقص بعضی از رسائل خانصاحب فتور تمام راه خواهد یافت
برای خلوص نیت این صوفی صافی [illegible] این و دلائل بسیار است [illegible]
بخالات ایشان عنقریب منتها دل مشتو و حقا که حرفی از کتاب [illegible]
آفتاب خواهد بود و اگر با این همه کسی را السبب [illegible]

که از بعض عمائد این بلده مثل عالی دودمان احمد علی خانصاحب تحقیق نماید که حال
تجلباب و تنزلات ایشان درجه مرتبه بودشاه و ہم از شاگردان این بزرگ که از
صحبت شان جدا گشتند و بلکهنو رفتند و نیز از مولوی الطاف حسن صاحب دریافت
کنند که نیت حضرت سرآمد صوفیه در مناظراتیکه میانه من و خانصاحب عدیم النظیر
واقع شد چه بوده و در وقتیکه فقیر از لکهنو ہجرت کرده درین شهر رسیدم و ہنوز
بملاقات شان نرفته بودم مولوی مذکور با وصف تلمذ حال جناب عارف بالله
غیر ازین با من چه گفتند که ایشان معائب منتهی نزد علما میگویند یعنی تطویل بسیار
در ہر مقاماتش راه یافته تا آنکه مولوی سراج الدین صاحب الزام دادند اگر
مناظره پیش آید حضرت صوفی طرفداری خانصاحب نبا بر حسدیکه با شما دارند
خواہند نمود انتهی حال صاحب و حد و حال بجال الحجاز گذارش پذیرفت ۵
بزیر دلق ملمع کمندها دارند ؛ درازدستی این کوته آستینان بین ؛ الغرض سخن
همین است که شیخ فرموده ع حسود را چه کنم کو ز خود برنج در است ؛ آمدم
بر تفصیل استثنا ر اول و آنچه بدان تعلق دارد که از قلم بلاغت رقم حضرت جامع
علوم ادبیه و اخلاق مرضیه برین اوراق چکیده و قبل ازین بالاجمال نوشته
بودیم پس میگوییم که ملاحظه این استثنا ازین مستثنای روزگار باعث اختلال
ہوش و حواس اہل دانش و بینش است بچند وجه **اول** آنکه محمد یوسف و امثالش
بتجویز الملفظ اعور تعبیر کردن و در مکاتیب معلوم در باره او ازین ہم پا فراتر
نهادن حتی که لفظ لعن ضمیمه آن ساختن اول دلیل بر آنست که شهره حسن وضع
و خلق کریم آن مصدر لطف عمیم نفس الامریست و زنهار از جنس رب مشهور
لا اصل له نیست **دوم** آنکه این لعب اگر زبانی مجیب کتابش یعنی حسن
مبلیی و امثالش که علمای سنت جز از اعمال شان یکتا و شان نهادند و او

نقض و جرح هفوات انها داده‌اند فرا گرفته‌اند فلا یعبأ به کما قال الشیخ فی ابیات
ع ولیکن قلم در کف دشمن است * بجرم تصنیف رساله در رد شیعین و گناه
بیگناهی هر عیبیکه باو نسبت کنند بجاست و هر گناهیکه او را بآن موصوف نمایند زیبا
چنانچه علامه دهلوی را بموجب تصنیف کتاب تحفه اثنا عشریه خارجی و ناصبی لقب
نهاده‌اند و این همه از اهل تهذیب نقش صدور یافت تا بدیگران [illegible]
و مصدر کلمات مستهجن بوده‌اند چه رسد و اگر لقب مذکور را بعد از مطالعه و استقرار
کتب اهل حق یاد کرده‌اند بنده را شوق استفاده آن در سر است و تعطش در جگر
آن عبارت و کتاب را از فقیر حقیر دریغ ندارند و معاذ الله که من خلاف اینچنین
اعتقادی داشته باشم که هیچ سنی اعور نمی‌باشد چنانچه امامیه نظر بخصال شیخ
المشایخ قمی و فصول مهمه عاملی اعتقاد این معنی دارند که کسی از شیعه مبروص
و مجذوم و مأبون نمی‌باشد خبر فاصل جائی که اعتقادش درباره علمای اعلام
امامیه بتقریب بوضوح می‌انجامد و آنچه محدثین قوم در کتب حدیث منتهای رتبه
اهل بیت نهاده‌اند حقا که نقلش مفصلاً بر زبان نمی‌توان راند فویل للذین یکتبون الکتاب
بایدیهم و ویل لهم مما یکسبون ولیکن اینقدر رساله النزاع باستیعاب تا بحثش میگوییم
که من از هیچ کتابی یاد ندارم که کسی از علمای سنت بترجمه محمد یوسف سطی
لفظ اعور ذکر کرده باشد ولیکن بخلاف این است حال امام الامامیه شیعه یعنی ابو جعفر
کلینی که بنیاد این اوراق و مناظره این حقیقة بر حدیث اوست و امام اعظم اول
و ثانی یعنی شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ حلی او را از مقتدایان خویش اعتقاد
میکنند چه او باعتراف اکابر علمای امامیه نور در چشم نداشته اینک عبارت
کتاب تلخیص برای خدا برای یعنین دیده محمد بن یعقوب بن اسحق ابو جعفر الکلینی
خاله علان الکلینی الرازی و هو شیخ اصحابنا فی وقته بالری و وجههم و کان اوثق

الناس فی الحدیث واثبتهم صنف کتاب الکافی فی عشرین سنة صحیح ثقة
عارف بالاخبار ست ابوجعفر الاعور جلیل القدر عالم بالاخبار الخ بلفظه پس گاه برای
وحدت عین امام المحدثین قوم اکابر طائفه گواهی دهند حاجتی بدان نماند که گواهی
دیگران از کتب دین وایمان شیعه ذکر کنم وکرد تطویل گردم ولیکن اگر مثل خبر فشار
قوم ست آنست که چشم راست این نحریر از روز ولادت اعور بود که اسم
بحق این کس علی ما روی صاحب الفصول المهمه وغیراو حکم ناصبیت فرموده
والا در نفس اعوریت کلینی که باعتراف قدما ومتاخرین ثابت ست کما عرفته
کسی را کلامی نیست وسویداول ست آنکه شیخ این اعور که از افادات کتاب
خود را پر کرده بالیقین دشمن ائمه هدی وحضرت پیغمبر وبرالسنه مجتهدین لکهنو کافر
بود کما سیجیٔ ان شاء الله تعالی وایضاً آنچه در بعضے از رسائل که مقلدین این جنید
با وے اجتهاد وقائل بحجیت قیاس برخی از شمائل این اعور نوشتند سویدا مذکور
ست وهم از ان معلوم میشود که این بزرگ قابل آن بود که تصویرش در عجائب
المخلوقات کنند ونمودنش هریکی را موجب عبرت شوند که چنین پیکر جسمانی و
جار اخشیج ظلمانی باین تبحر وغزارت علوم رسد که در بیست سال کتابی کبیر را
که مرجع علمای شیعه در اصول وفروع باشد در نقص قران مجید تالیف کند
وتمامی کوشش او در برهم زدن کلیات وجزئیات اسلام مصروف بود
ودر تکفیر وتذلیل صدر اول اهل اسلام مانند سلیم هلالی نطاق همت بر میان
جان بندد و شاید که ان علما ابن اصولیه بنابر عداوت وعناد در بیان شئی
صورتش کوشیده باشند چنانچه حضرت مجتهد ثانی درباره نکوهیدگی صفات
رئیس الاخیار یعنی وامام المحدثین میرزا محمد اکبرآبادی فرزند میرزا عبد النبی
کما هو زعم الاخباریه اهل تشیع را باید که از اعور بودن کلینی ابوجعفر بهر طوریکه

باشد زنهار درمغ نشوند واین شعر را انشا کنند ه بیک چشمی ترا هرگز نظر نیست
مصور میکشد تصویر یک چشم ٭ وآنانکه اعتقاد کامل بمرزا محمد اخباری صاحب معاول
العقول فی قلع اساس الاصول دارند نیز غم وغصه را پیرامون خاطر نگردانند
که او برای دفع تهمت از خود واثبات امور یکه زائد بران باشد برای جناب
مجتهد ثانی والد ماجد مجتهد الزمانی مساعی بلیغ را بتقدیم رسانیده درین مقام عبارت
آئینهٔ حق نما که از تالیفات مجتهد جابلسی است در ترجمهٔ مرزا محمد مذکور مطابق وعده
سابق باید شنید که بالجمله اکثر مومنین را از و نفرت حاصل شد خصوصا بعضی از اینکه
چو اینکه بصحابت خود آورده بود او دیگران او را متهم ساختند بانچه قوم لوط عوان
عادت کرده بودند وبعضی حکایات دیگر هم مودند ایمعنی بسمع میرسد که شاید صدق
این معنی بود والله یعلم لیکن چون مهمان بود و مسافر تفصیح و تذلیل او را خالی
از بدنامی ندانسته درگذر کردن مناسب نمود و بخاطر میرسد که بسبب قیام
قراین عدیده چنان به ثبوت پیوسته بود که علمای مشاهد مشرفه از اعتقاد فاسد
او اطلاع داشتند شطری از حواشی او که نزد جناب سید بود و بخدمت جناب
سید تقدس مآب اقا سید علی غفران پناه وغیره علما مرسل فرمودند تا حال
کثیر الاختلال او بر جناب حضرات مخفی نماند بالجمله چون آن ناکس از نیجا مراجعت
کرده باز بکربلای معلی رفت اخباریت او بالطلان رسید و مرتبهٔ تعصب وانحراف
او از جادهٔ شریعت آشکار گردید که جناب مستطاب آقا سید علی طاب ثراه اراده
تعزیر و تادیب او نمودند الحاصل شنیده شد که در اکثر دیگر از بلاد وفار وغیره
بسبب زور و مکر وطلاقت لسانی چند روز قلوب عوام را تسخیر ساختند اما عاقبت
الامر چون خبث عقاید واعمال قبیحه او از الجمله متهم بودن اوست بما بوشت ظاهر
شد خائب وخاسر بیرونش کردند انتهی مقام العفو عنه الغرض اکنون حال العهد

کلینی را خواهد که الحال بعد از گذشتن هزار سال مشاهده نماید بانکه غور را معاذ الله
می تواند یافت که مقتضای این وصف در مابه النزاع هم کما ینبغی مرعی و ملحوظ
ست زیرا که در معنی آیت تطهیر الخ این امور بر حضرات ائمه تهمت نهاد و مشعر بآن
که تقدس ذوات قادسه حضرات ائمه اثنا عشر را در اهل بیت دیده و از نیها ر بدین
مرتبه علیای حضرت سیدة النساء درین زمره طیبه بسبب قصور نظر فایز نگردیده
و تنها این رنگ واحد العین در باب حضرت بتول زهرا عین نصب را نصب العین
نگذاشته که حضرت عباس را که حدیث نبوی شیء بقیه آبای و انما عم الرجل
صنو ابیه و کل نبی لتقی و انا فی کتفه در کتاب عماد الاسلام و منهج السداد ثابت
ست باخراج حدیثی غلط گفتم با فترا و بهتان بر افلاذ کبد خاتم پیغمبران نعوذ بالله
و الد الحرام قرار داده کما اشرنا فی هذه الاوراق و فصلناه فی المنتهی و بسیاری
از شیوخ و اساتذه این یک چشم علی رؤس الاشهاد بسوی نفوس زاکیه اهل بیت
علیهم السلام نسبت کردند که آیت کریمه من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی
و اضل سبیلا برای حضرت عباس نازل است کما فی منهج المقال وغیره من کتب الرجال
و او در غصب ام کلثوم بنت خالص می شود برای لقای بعضی از فوائد دنیویه
و نام آوری در قبائل قریش شریک فاروق بود چنانچه از مواعظ حسنه و حیات
القلوب عیان میشود و هرگاه این امور را با شنائع و قبائح مذکور یافتی نسبی
نماند که پای نکرت فقیر در شکایت از جناب خانصاحب تحریر در باره متکلم
واسطی که او را بلفظ اعور یاد فرموده‌اند و در مکاتیب غرابت اسالیب از سب
و شتم او دریغ نکردند بخشید و چه هرگز این شکوه و شکایت بعد از تفضیح تقصیر ملا علی
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و جگر پاره های ختم نبوت که ایمان
و بزرگی ایشان اجماعی است بر جای خود نیست کما لا یخفی طرفه تر آنکه معقول

بیاض که جناب مخاطب والا مراتب سفید و سیاه خود را بدست شان [illegible]

چنانچه از مکاتیب غرابت اسانیت عیان است آبی در چشم نداشتند و [illegible]

نادر پئ اطفای نور اسلام بودند زیراکه با وصف سوی تخلفت بودن [illegible]

از خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین و تنزه صدور ایشان از [illegible]

نیز بنا بر مزید عداوت اسلام بعضی از قواعد اهل قبا نه [illegible] بعضی از امور ضم کردند

و نتیجه ها از ان برآوردند و در صدد مفوات خویش از اذکر نمودند مثل آنکه [illegible]

از خلفا بود که رنگ چهره او چنان بود و هر که چنین باشد مقربیت و غلی داشته باشد

الی غیر ذلک حتی که مرد با ایمان از دیدنش حیرت زده میدارد و اهل استعداد و زیاده

متوحش میگردند که این چه جسارت بود که علمای شیعه ارتکاب آن نمودند [illegible]

شاور دند که اگر کسی جدلا و الزاما در بارهٔ مقبولین لسانی این مقدار انجال اسنادی مرتب

جوابش چه خواهد بود و فکیف که بر اصول موضوعه مذهب امامیه مبدانی وسعت [illegible]

از ان بنظر اهل استقرار در آید و موجب سواد وجوه شیعه در دنیا و آخرت باشد لهذا [illegible]

بعد تلاوة آیة الویل لا حول ولا قوة الا بالله و الا سمعی ضیق وقت و عدم نسیان

و مقتضای ادب اجازت شد که مجلسی [illegible] مقتدایان مجلسی که بوصف [illegible]

انصاف داشتند بعنوانی منعقد گردانم که قصه انعقاد محفل این گروه که در زمان محمد شاه

پادشاه دهلی اتفاق افتاد و حسب آن محض افسانه نماید بلکه از صفحات خواطر محو

منسی شود آورده اند که چون پادشاه مذکور بسبب حکایات مضحکات شغف [illegible]

او در کار سرکی از مضحکین که تا مدت دراز شب [illegible] بقصص مشغول میبودند با تنها

انجا میدید بعد گفتگو کردند که اکنون چه را می زنیم و کدام تدبیر کنیم تا پادشاه [illegible]

بعضی از امرا و وزرا که درین بیشه از دیگران گوی سبق می ربودند که کار به زمانات سرکار

سلطانی را تلقین نمودند که با سامی انانکه از امرا و اهل دنیا [illegible]

نوشت که فردا العشواے دعوت هرکس باید کرد که دیگر برادران اطلاعی حاصل شود
و دیگره در فلان باغ مجلس منعقد گردد یک ناگاه پادشاه را خبر باید رسانید که این
مجلس از عجائب روزگار و قدرت خالق لیل و نهار بهم رسیده که گاهی در هیچ زمانے
مرتب نشده باشد القصه هر یکی را بضیافت طلبیدند چون بگردش عروس اعور
رعنا سپیده صبح دمید یکی از مهمانان دران مکان حاضر شد عقبش دیگری از هم خیالش
فرا رسید تا آنکه بعد ساعتی جوق جوق می آمدند و حسب مراتب می نشستند خود این
قوم هم از معاینه اینحال متحیر بودند که این چه اتفاق دولت که ناگاه پادشاه را ازین
امر غریب حیرت زا خبر دادند فرمود که بخیالم نمی آید مگر آنکه مجلس یک چشمان را بهر چشم
خود ببینم الحاصل چون پادشاه بر غرفه رسید و دید که هزاران هزار واحد العین
دران مجلس فراهم گشته اند و احدی از اهل محفل ازین نقیصه پاک نیست از غایت
خنده مانند ماهی بے آب می غلطید اعجوبه روزگار و اضحوکه هر شهر و دیار
آنکه استاد ابو جعفر اعور که تابع و معتقد ابو جعفر احول و ابو الجارود ولد اعمی است
در وسط عمر خود باین بلا هم مبتلا گشته کما فی التلخیص و کتاب خود را که تفسیر اهل بیت
نام اوست بروایات اینها و امثال اینها پر کرده باعتراف مجتهد الزمانی در رساله
تنکیس السبالی که ثقات بلده لکهنؤ جناب مخاطب جامع کمالات نوع انسانی را
هم در تصنیفش از شرکا میدانند مصداق آیت کان من الکافرین ست و اگر جناب
رشیدی و ترددی دست و ید باری باین چند سطر که بایجاز و اختصار تمام از کتاب
کبیر که ازالة الغین عن بصارة العین نامش گذاشته ام نقل مینمایم رجوع فرمایند
حاشا که من مضحکه و استهزا را درین باب دخلے داده باشم بعد از دیدنش بالیقین
خواهند گفت که این امر لا علاج است و البته این نتیجه شکل بدیهی الانتاج عبارت
تشنیع انکه اگر مرا و مجیب از تهمت نالایق همین ظلم است دانستیکه علمای شیعه

با سناد آن منفرد نیستند وجناب رسالتمآب نیز در ظلم کفار گرفتار شده فلا بعد
فیه واگر مراد از تهمت نالایق امری دیگر است پس اسناد آن العیاذ بالله سبب
خروج از اسلام وارتداد است چه انکار ضروریات دین مستلزم کفر است
حاشا که کسی از علماے فریقین اسناد آن نموده باشد وظاهر است که هرگاه
وقوع ماجراے قصه افک احدی از اهل اسلام اسناد آن نمی تواند کرد وتکلیف
بما لیس له اثر **اقول** اکنون مجتهد الزمان رانمی زیبد که بحیله وجه الاسناد
وبه نزد مدو تشقیق بنا بر ابله فریبی مشغول شوند زیرا که مجیب نسبت این تهمت
در رساله جدید که کاشف اللثام عن تلبیع المجتهد القمقام نام اوست مفصل از زبان
شیعه نوشته نزد او بواسطه بعضے از ثقات از اکبرآباد فرستاده بود وبرین ماجرا
مدتے دراز گذشته بود چون بنا بر مصلحتهاے سانحه نزد بعضے از مردم انکار وصول
آن نمودند نقلش بار دیگر نوبافته شده بدست یکی از سکنه صفی پور شهر دین
شهر یعنی لکهنؤ که حافظ غلام محمد نام اوست ودر زمان سابق مولوی محمد اسمعیل
غازی فرزند مولانا عبد الغنی رح برادر علامه دهلوی قدس سرهم العزیز را برین
مجتهد مسلط گردانیده بود حیثیش حجالب عالی مراتب که مسند اجتهاد و تکلم را می
آرایند از رساله داشته اگر دیده را نادیده انکار نمایند علاجش علی عار علی ممکن نیست
عبارت رساله کاشف اللثام اینست که نه بینی که هرگاه جناب سیده رضی الله
عنها از مجامع اصحاب که در بے باکی وبے دینی نظیر خود نداشتند حقے که جناب
خاتون جنت را با وجود صحت وسلامت حضرت امیر المومنین به تهمت زنا
بر اصول سبعه شنیعه منهم ساختند وتازیانها زدند ومحسن شش ماهه را بضرب در شکم
مبارکش سقط کردند وخانه هدایت کاشانه را بآتش سوختند کما فی تذکرة الائمة وغیرها
من الکتب المعتمدة انتهی عبارته بعد حذف التشنیع وتبدیل بعض الالفاظ ومراد او

کتب معتمده کتاب علل الشرایع است که در انهم این تهمت نسبت بآنجناب علیها وابید
مرویست الی غیر ذلک من الکتب المعتبرة پس تردید مسطور لاطائل افتاد علاوه
قذف او وانستیکه علمای شیعه باسناد آن متنفر و نیستند کذب محض و بهتان صرف
است زیرا که آنچه علمای سنت نوشته اند قبل ازین از کتب معتمده مثل مسند امام
احمد و نور العیون و سرور المحزون مجملا و مفصلا گذشته و دلالت بران دارد که
حضرت محسن سقط نشده بلکه مثل حضرت امام حسن و امام حسین سوی الخلقت
پیدا شده مگر بعد چندے در حیات انسرور علیه الصلوة والسلام از جهان
درگذشته و این خود عین صواب و تحقیق است و هرگز بوقوع ظلم بر اهل بیت
از دست اصحاب دلالتی ندارد و بحمد الله که خروج شیعه از دائرهٔ اسلام
باعتراف مجتهد قمقام ثابت شد زیرا که جناب سیده را بتهمت معلومه زبانی
اصحاب متهم دانستن و آنگاه جناب مرتضی را درین اوقات مانند چنین
رحم [illegible] نشین قرار دادن و در اوقات دیگر مجاهد و قاتل متغلبین گمان
بردن لامحاله انکار صریح از ضروریات دین و اسلام است و تنزیه اذیال
اهل [illegible] و اخلاص خود قطعی و یقینی است اما تنزیه مدعیین مزید ولای اهل بیت
یعنی شیعین پس حاشا که برطبق واقع باشد کما عرفت انفا و ازینجا هم دریافت
شد که ناصبیه در دشمنی آل و اصحاب هرگز معذور نتوانند بود و لعن الذین کفروا
علی لسان انبیاءهم و این همه که شنیدی بر تقدیر ربط جواب مجتهد با کلام قبل است
و الا [illegible] درین مقام گفته هذیانی بیش نیست کما لا یخفی و از اعتراف
حضرت مجتهد الزمانی که احدی از اهل اسلام اسناد افک بجانب عائشه
نمی تواند کرد هویدا شد که علی بن ابراهیم اسناد کلینی اعور جامع تفسیر اهل بیت
کافر بوده و از اسلام بهره نداشته زیرا که اسناد و فعل حرام عیاذا بالله بجناب

صدیقه ام المومنین طاهره مطهره زوجه محبوبه سرور انام علیه الصلواة والسلام
دران کتاب نموده وچون اسناد روایات این تفسیر غالبا بطرف امام باقر
وامثال ایشان است وایشان مثل سخن تکیه ور در زبان دارند که هرچه از تفسیر
وحدیث در مذهب شیعه است منقول وماثور از ائمه هدای است حال این
نیز بر عموم شیعه واضح گردید که اعتقاد این بزرگان درباره زوجه مطهره حضرت
سید المرسلین ودیگر زوجات پیغمبران یعنی حضرت نوح وحضرت لوط علی
نبینا وعلیهما السلام چه بود ودعوت مزید ولای ایشان نیز وهرکسی از عقلا معلوم ومسلم
شد حالیا از عبارت کتاب مذکور که جامع آن علی ابراهیم قمی باشد لکن
[illegible] بغور وفکر باید شنید که دلهای اهل ایمان از دیدنش میلرزد وعجب است
که صاعقهٔ شرربار بر مدعین مزید ولای اهل بیت اطهار نمی ریزد قال علی بن
ابراهیم فی قوله ضرب الله مثلا ثم ضرب الله فیهما مثلا فقال امراة نوح
وامراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فقال والله ما عنی بقوله
فخانتاهما الا الفاحشة ولیقیمن الحد علی فلانة فیما اتت فی طریق البصرة وکان فلان
یحبها فلما ارادت ان تخرج الی البصرة قال لها فلان لایحل لک ان تخرجی
من غیر محرم فزوجت نفسها من فلان انتهی بلفظه علیها ما تستحقه حاصل این
عبارت چنانکه دال این است که مفسر مذکور میگوید که درباره عائشه وحفصه
خدای تعالی مثلی در قرآن مجید زده وگفته که مثل کافرین مثل زن نوح وزن لوط
است که بودند در نکاح دو بنده نیک پس خیانت کردند آن هر دو را علی بن
ابراهیم میگوید وقسم شرعی برآن میخورد که خدای تعالی از قول خود اینها
کردند فاحشه زنا مراد داشته وباید که حد بر عائشه جاری شود بسبب امر که
اثنای راه بصره مرتکب آن شده [illegible]

وحسن طلعتش عاشق بود هرگاه عائشه خواست که بطرف بصره خروج کند طلحه
بادی گفت که ترا خروج هرگز درست نیست بدون محرمی پس از نکاح
کرد با طلحه انتهی محصله اللهم اذق المفترین ذائقه عذابک فی الحیوة الدنیا کما اعددت
لهم فی الاخرة العذاب المهین وسود وجوههم فیها فلا یومنوا حتی یروا العذاب
الالیم وتقبل منا انک انت السمیع العلیم یا انهمه که حرفے از خرافات کتب معتمده
شیعه درباره حرمت وناموس اکبر رسول اطهر شنیدی وهنوز مثل ان بیش
از بیش کتب در خویش نگاه دارند حضرت رئیس المتکلمین را بنا بر گول عوام
در مسئله رضاعت کبیر چنین مدعی است که مانمی گوییم که معاذ الله این فتوے
در واقع جناب عائشه داده اند وباقربائے قریبه خود حکم کرده بسبب انکه خود شیر
نداشتند از انها شیر نوشانیده بحضور مردان اجنبی آمده اند که بزعم ما دامن عفت
جناب معظمه از لوث این چنین خباثت پاک است بلکه میگوئیم که این تهمت است
برجناب صدیقه که رواة اهل سنت از بدیانتی و عدم تدبر ساخته وبافته لذا
عاذنا الله عن مثل ذلک الاعتقاد **والحمد لله** که انچه جناب مخاطب طعنے
وتشنیعے درین مسئله کردند خود شارحین صحاح وشیخ الاسلام ابوزکریا النووی
رحمه الله علیهم اجمعین نیز هم زده اند پس معلوم شد که از ملاحظهٔ این قسم روایات
که من از تفسیر اهل بیت سوا اوش برداشتم خود را بغاوت قدیم تغافل وتجاهل
زدند وبرطبق عهد مستمر تحاشی شروع کردند تا عوام را بدام فریب کنند چنانچه
فقیر در تعلیقاتیکه بر تقریر این فاضل تحریر نوشته بودم مفصلاً سمت ذکر یافته
واگر کتب شیعه بهم رسد حال تحاشی ایشان درین مسئله خاص هم چنانکه دیدم
نیز عیان گردد **الغرض** درین باب ریبی نماند که او استاد کلینی کان
من الکافرین وهذا هو المطلوب فی هذا المقام **سوم** انکه نشان دهند

محمد یوسف واسطی در کتاب خود مانند سیوطی و ابن حبان و ذهبی و امام رازی
معاذ الله بر زعم متکلمین امامیه که جناب تقلید انها کردند سوادی از بیضات
اوشان برداشتند کجا حضرات ائمه را جاهل و مفتری و بی حقیقت قرار داده
و انچه بعد از استفسار فقیر جناب تحریر در آخر ماه ذی الحجه سنه مذکور در بیان
امر یکه باعث ثبوت بی اندامی محمد یوسف مذکور نسبت بامیه اهل بیت با شند ارقام
کرده اند و بذهن فقیر جاگزین است و تعلق بحدیث منزلت اعنی انت منی بمنزلة
هارون من موسی دارد بعد اندک غور ازعان مغلطه می نماید اول عبارتش
که در منتخبات فقیر برآمد برطبق نقل حسن حلبی مذکور که در پے نقض و جرح آن
شده و شیعی غلیظ القلب بوده بقدر ضرورت باید شنید الثالث ان الرفضة
لو عقلت ما ذکروا نّ الحدیث حجة علی استخلاف علی رضی الله عنه لانه شبهه بهرون
و لم یحصل من استخلاف هرون الا الفتنة العظیمة والفساد الکبیر بعبادة بنی اسرائیل
العجل حتی اخذ موسی براس اخیه یجره الیه و کذلک حصل من استخلاف علی کرم الله
وجهه ایضا لما عرفت من قتل المسلمین یوم الجمل و فی صفین و دین الاسلام حتی
طعنت فیه الاعداء و ان لم یکن لوم علی علی رضی الله عنه فی ذلک لکونه صاحب الحق
لکن لو لم یکن فی خلافته مثل ذلک لکان اولی انتهی کلامه حاصل این عبارت
آنست که امامیه در ذکر اولے امامت بلا فصل حضرت مرتضوی عاقبت اندیشی
نمیکنند و مآل کار را ملحوظ ندارند و اگر انجام امر را میدیدند باین حدیث استدلال
بر خلافت مذکوره و ابطال خلافت خلفائے کردند و بمشابهت حضرت هارون
عموماً خیر نبوت تمسک نمی جستند زیراکه در غیبت حضرت موسے فتنه عظیم و فساد کبیر
پیدا شد که بنی اسرائیل بعبادت گوساله مشغول گردیدند و حضرت موسے
بعد از انکه غضبان اسفا رجوع کردند از غایت ملال و غیظ و غضب موی سر

حضرت هارون سوی خود کشیدند و در خلافت جناب امیر المؤمنین هم جنگ
جمل و صفین وقوع یافت و کار باهانت حرم محترم حضرت سرور عالم صلی الله علیه
وآله وسلم کشید و سستی و ضعف در خلافت واقع شد اگرچه هیچ ملامتی و سرزنش درینها
امور بجناب حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بر نمیگردد زیراکه او بالاتفاق صاحب
حق و خلیفه راشد بود هرچه فرموده و عمل بران نموده عین صدق و صواب
است ولیکن اگر در خلافت آنجناب این امور واقع نمی شد بلکه جهاد کفره و مشرکین
و مبدا او و از حسن تدبیرش اختلاف مسلمانان رو بعدم می نهاد بهتر ازین بود
که واقع شد انتهی واین بدان ماند که متکلمین اهل سنت بلکه شارحین صحاح
نیز گفته اند که مقتضای تشبیه آنست که حضرت مرتضی را خلافت نرسد زیرا که حضرت
هارون بخلافت موسوی فائز نگردیده پس باید که دیگران خلیفه باشند چه جای
اینها رسانیده باشند الغرض تقریر واسطی بر تمسک امامیه و استدلال ایشان
باین حدیث بر خلافت بلافصل امیر المؤمنین متوجه میشود نه بر مذهب اهل سنت
که از ایشان این حدیث صحت خلافت امیر المؤمنین را ثابت میکنند و مآل کار را
کما ینبغی پیش نظر دارند و جمیع منازل اراده نمی کنند پس تقریر بیچاره محمد یوسف
را که بر استدلال امامیه اصلاً واقع است چه نسبت است با آنچه از جهابذهٔ علمای
متکلمین و محدثین ما در ردیهٔ امامیه سابق قبل ازین نقل فرمودند و بزعم خود دانسته
که آنها را باثبات رسانیده اند که فلانی ازین بزرگان با علمی آشنا نبود تا بتحریر چه رسد
و کار فلانی ازین هم درگذشته که پیشه واضح و افترا و آن هم بر سید انبیا و اصفیا
نمود و فلانی در خطا و وهم گرفتار گشته عجائب امور اختراع داد که گوش کسی
نشنید و چشم احدی ندید والی غیر ذلک من المضامین المذکورة فی الصدر بیش
و حال این علما در زمرهٔ کسانیکه بر اندازی و تنقیص شان ائمه بدستور نمودند و بزعم

تشنیع بر خصوصا جناب قدر افزای مخلصین از طرف خود شنایع و فضایح را برای
حضرات معصومین ایجاد کردند و اخراج محمد یوسف واسطی لاسیما فقیر حقیر چنانچه مذکور
شد و از این جماعت صادر بود چه جای آنکه معامله بعکس مستوی کنند و بای تقریر
جناب تحریر در آغاز مناظره که بسم الله قیل و قال است تخشد اطراف و عجب
آنکه دو سه بار بر زبان ملازمان خانصاحب مسئله تفضیل جناب مرتضوی فوقیت
رسیده هم که اما جناب امیر در امور یکه بذا اثبات امامت متعدد و ست و سیاست
مدن و حسن انتظام بلاد و حفظ حوزه اسلام تعبیر از آن هم از متقدمین افضل بودند
فرمودند که سلف امامیه در هر امر اولی و فضل سیداوند گفتیم اندک فکر باید نمود و
راه انصاف باید پیمود که ذا اثبات امامت و خلافت در وقت شیخین بمدارج علیا
رسید و انتظام امور آنجنان بالاتفاق از ایشان صدور یابد و تفوق برای جناب
مرتضوی حاصل باشد فانکان الانصاف هذا فالظلم ماذا و در آن وقت چنانکه سر یار
بگریبان تحکم شود و رگ گردن بشکند و رعشه بر اندام افتد و طلاقت لسانی
بوحشت و حیرانی مبدل گردد و چیزی بر هیچ کار نیامده و این بحث منجر باستهزا و طعنا
است در اجزای مذکوره بی کم و کاست در سلک تحریر منسلک گشته و ابتدای مناظره
نیز در مسئله تفضیل بوده لیکن بنوع دیگر چنانکه بینندگان آن اوراق محقق نموده اند
بود الشان الله تعالی پس بر بیچاره محمد یوسف نحوی زبان طعن گشادن و
نصب و خروج و بی اندامی را نسبت او نسبت دادن خروج از دایره انصاف
و در اوج تحریر اعتساف ست عیاذا بالله چهارم آنکه محمد یوسف نحوی در کتاب خود
اصحاب رسالتمآب را مثل ابوذر و سلمان که باظهار جناب مقبول الطرفین
بوده اند مدح و ستایش ایشان بر زبان وحی ترجمان بیجای خود ثابت است
کجا زیر زبان گرفته و سوء و تشنیع گردانیده و کجا او از کتب امامیه بنقل مطاعن حضرت

حاشا کہ در کتابش اثرے ازین امور باشد کہ من در منتہی الکلام ذکرش نمودہ ام
دخود مخاطب والاعلام در مکاتیب مسطورہ اقرار نمودہ اند کہ در ین کتاب ہمہ
مطالب تو مرتب گردیدہ اگر من بتراشم کنہ مترنم شوم ہمہ کس مضحکہ خواہند نمو
انتہی و کتاب نحوی مرحوم و مغفور چند جز و پیش نیست این مطالب بدلالت التزامی
ہم از کتابش بہ ثبوت نمیرسد الا اشذ و نواجہ جاے دلالت مطابقی وانچہ از مال
کتابش در ذہن خود نگاہ دارم و امید وارم کہ بعنایات ایزدی مطابق نفس الامر
افتد انکہ واسطی مذکور بعد دعوے ظہور این مذہب مستحدث علی راس المائۃ
الرابعۃ در زمان خلفائے عباسیہ کتاب خود را بریک مقدمہ و چند فصل ترتیب
دادہ و در مقدمہ دلیلے چند از آیات و احادیث بر خلافت متقدمین ذکر نمودہ
باز و در بعضے از فصول چندے از حجج و براہین مزعومی شیعہ دربارۂ خلافت
بلا فصل مرتضوی و بے اصل بودن خلافت خلفای ثلثہ رضے اللہ عنہم اجمعین
باطل کردہ و در بعضے از فصول در ترجیحات حضرت امیر بر متقدمین گفتگو نمودہ
و قریب آخر این فصل رفتن حضرت شیر خدا بسوے مدائن کسرے برائے نماز جنازہ
سلمان فارسی رضی اللہ عنہ از امامیہ نقل نمودہ و از لاف و گزاف ایشان دانستہ
و در بعضے از فصول اصول ارباب فضول را مثل ممتنع بودن رویت باری
عز و جل باطل ساختہ و بتائید عقیدہ سلف پرداختہ الی غیر ذلک من المسائل
و در بعضے از فصلہا اسامی مسائل فروعیہ نہادہ مثل غسل و مسح رجلین و حرمت
و حلت متعہ و رد تقریرات شیعہ سعی فرمودہ و بعض فصول را در نقض مطاعن
شیعہ دربارۂ خلفا ترتیب دادہ و در فصل آخر غالبا تاویلات فاسدہ امامیہ را
تعرض نمودہ و در رسالۂ او بر تعداد فرق شیعہ مختوم گشتہ زنہار بیاد نمی آید کہ اصحاب
نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را در ہیچ مقامے بطریق الزام شیعہ بد گفتہ باشد

فکیف کہ انشای بدگوئی ازو باشد بلکہ بیاد نمی آید کہ ذکر حضرت سلمان و دیگر
مقبولین لسانی درین کتاب اتفاق افتادہ باشد غیر از حکایت معجزہ مرتضوی کہ
وقت وفات شان امامیہ بربات خویش نقل میکنند وخلوص نیت در ذکر معجزہ
آنجناب ندارند بلکہ منتہاے آرزوے ایشان چنانچہ قدیم وجدید ایشان بران
گواہ است جز از مثل سائر کہ لا لحب علی بل لبغض معاویہ سیدہم یعنی حضرت ذوالنورین
را زیر طعن گیرند و بر صور خیالیہ خویش ثابت گردانند کہ اگر او مثل سلمان از اہل ایمان
می بود بالیقین بسبب قرب واتصال بہر حال جناب امیر بر جنازہ او می رسیدند
و نماز می گذاردند سبحان اللہ ہزاران بار دعوے این معنی کردن کہ بنیاد
مطاعن بر روایات اہل سنت است کہ مشہور و مستفیض بلکہ متواتر می باشد و درین
مقام بر افترا آت خویش الزام اہل حق در خواستن چیزی بر بند فہم و دانش بر چہ
چیز حمل کردہ شود والحمد للہ کہ جواب این طعن یعنی عدم حضور حضرت مرتضوی بجنازہ
حضرت عثمانی در کتاب کبیر بعنوانے جدید ادا کردہ ام کہ ہنوز بگوش کسی در نیامدہ
باشد فکیف کہ در کتب قدما یا متاخرین بنظر احدی رسیدہ باشد و مرجوان است
کہ سامعین و ناظرین بعد از ادراک آن از غایت تعجب در الاوات محدثین امامیہ
محو قہقہہ شوند و بجعل و تلبیس علماے ایشان بالیقین پے برند القصہ در عبارت
حضرت مخاطب اعنی قولہ وارتکاب سوی ادب نسبت باصحاب نبوی الی
قولہ بودہ اند سخت حیرت و پریشانی دارم کہ مراد ازان حیثیت اگر مقصود ہمین است
کہ محمد یوسف ارتکاب سوے ادب نسبت باصحاب رسالت مآب نمودہ کہ
ممدوح فریقین اند پس بگمان فقیر نشانی ازین نخواہند یافت واگر مراد از اصحاب
ہمہ اصحاب اند عموما فبطلانہ من اجلی البدیہیات فانہ لا محالۃ من الممتنعات بار
خدایا مگر بر طبق حکایت مشہور ہنوز در خوالب این الفاظ معانی نریختہ اند و

هر یکے از لفظ بیگانه از معنی واقع شده و از ینجا کالنور علی شاهقة الطور هویدا شد
که در نسبت قصور نظر بسوی خویش جائیکه فرموده اند که این قاصر النظر سوائے
یوسف اعور الیج سراسر قصور رفته لفظ فاقد البصر اگر بجائیش استعمال میکردند
بجا بود و اینهاکه شنیدی تعلق باستثنای اول داشت باقی ماند استثناے دوم
که بذات کمترین خلایق متعلق ست پس بدانکه تنقیص ایمه اہل بیت و حضرت سلمان
فارسی و ابو ذر غفاری و مانندایشان را نسبت بفقیر کردن دلیل برانست
که هنوز با وصف امتداد هفت سال مقدمات کتاب منتهی الکلام که بسم الله
کتاب ست مزین مذہب رفض ہم نفهمیده یا تجاہل تام ازان برگزیده تا مطالب
دقیقه و مباحث عویصه آن چه رسد بخیال بنده می آید که اگر باجمال اکتفا ورزم
وبران مقدمه در مقام اطلاع تفصیلے ندہم عوام کالانعام راکه بحقایق امور علمی
ندارند سوء ظن ہم خواہد رسید که شاید ادعاے لسانی بیش نباشد بنابران
بنقل آن عبارت متوجه میشوم و از دیباچه کتاب مذکور نشان سیدہم تا ہمه
کس از خواص و عوام برلے العین به بینند که دامن فقیر را بجهت مزید تعصب
وعناد که بنا بر حمیت مذہب لوما فیوما منجب ظاہر دراز دیا دست می آلایند و
چون سبیلے بجواب کتاب مسطور بر ایشان مفتوح نمیشود بہمت وافترامی فریبک
ودراے فریب عامه باب الزام فقیر میکشایند عبارتش اینست که حالیا چند
مقدمه قبل از شروع نوشته میشود تا عاقل را بصیرت افزاید و ہنگام دیدن
این عجاله بکار آید نخستین آنکه تقریر الزامی و تحریر جدلی درین اجزا بالخصوص
سلک سیاقی بر اصول شیعه درباب قلب مطاعن بسوے مقتدایان دین و پیشوایان
حق و یقین از حضرات انبیا و مرسلین و ایمه طاہرین و صحابه کبار از مقبولین
متشیعین زیاده از شمار و تعداد و اتفاق افتاده مانند عدم طیب ولادت

ومناصبت مبشرین و منذرین و اعمام طاهرین سید النبیین و نسبت ضلال
و تلبیس بحضرات معصومین و انتساب احداث بسلمان فارسی و ابو ذر غفاری
و عمار یاسر و غیرهم من الاصحاب والملازمین ناگزیر رو داده و بحکم آن ضرورات
تبیح المحظورات برای ثبوت بطلان مذهب شیعه بر زبان قلم نقل بعض ازین
خیال فاسد را دخل ندهند که سیاح بیدای حیدانی ازین بزرگان بجز آنچه
دارد حاشا و کلا بلکه اگر اندک استقرای روایات امامیه نمایند روشن خواهد شد
که درین خصوص هم فقیر کثیر التقصیر مقلد حضرات ائمه هدی علیهم السلام گشته

تفصیل اجمال آنکه از تصانیف قدمای امامیه بالخصوص تالیفات شیخ صدوق
ابن بابویه قمی مثل عیون اخبار بدریافت میرسد که حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا نسبت بانبیای اولو العزم علیهم السلام که ایمان برسالت شان بر
کافه خلایق قاطبة اجمعین حتی حضرات اهل بیت طاهرین بحکم کتاب مبین فرض
و متحتم است داد تبرا و بیزاری داده باستماع روایتی ازین باب گوش باید نهاد
حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی والحسن بن ابراهیم احمد بن هاشم المکتب و
علی عبد الله الوراق قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن صفوان بن
یحیی صاحب السابری قال سالنی ابو قره صاحب الجاثلیق ان اوصله الی
الرضا علیه السلام فاستاذنته فی ذلک فقال ادخله علی فلما دخل علیه قبل بساطه
و قال هکذا علینا فی دیننا ان نفعل باشراف اهل زماننا ثم قال له اصلحک الله
ما تقول فی فرقة ادعت دعوی فشهدت لهم فرقة اخری معدلون قال
علیه السلام الدعوی لهم قال فادعت فرقة اخری دعوی فلم یجدوا شهودا
من غیرهم قال لا شیء لهم قال فانا نحن ادعینا ان عیسی روح الله و کلمته فوا
فقنا علی ذلک المسلمون و ادعی المسلمون ان محمداً نبی فلم نتابعهم علیه و ما اجمعنا علیه خیر مما افترقنا

فقال له ابو الحسن علیه السلام ما اسمک قال یوحنا قال یا یوحنا انا امنا بروح الله
وکلمته الذی کان یؤمن بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ویبشر به ویقر علی نفسه
انه عبد مربوب فان کان عیسی الذی هو عندک روح الله وکلمته لیس هو الذی
آمن بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ویبشر به ولا هو الذی اقر الله عز وجل بالعبودیة
والربوبیة فنحن منه برآء فاین اجتمعا انتهی بلفظه محصل حدیث آنکه یکی از علمای
نصاری که یوحنا نام داشت وبتوسل صفوان بخدمت امام رضا فایز شد
پرسید که دو فرقه را باهم تنازع واختلاف افتاده یکی ازین هر دو دعوی
کرد ودیگران بر مدعای شان گواهی دادند فرمود که دعوی اینها ثابت
شد پس عرض کرد که فرقه دیگر را بر دعوی خود گواهی بهم نرسید فرمود
که دعوی شان بمعرض ثبوت نیامد یوحنا گفت که ما دعوی میکنیم که
حضرت عیسی روح الله خدا وکلمه اوست واهل اسلام بران گواه شدند و
ما بر دعوی ایشان که محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده خداست
گواهی ندادیم حضرت جواب داد که ما بان عیسی ایمان آورده ایم که ایمان
به پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم داشت وبشارت بعد وی میداد وبه بندگی
خود اقرار میکرد پس اگر عیسی تو چنین نیست ما از وی تبرا میکنیم اکنون انصاف
کن که اهل اسلام بر دعوی شما کجا گواهی داده اند انتهی معلوم شد که
دربارهٔ مرسلین علیهم السلام این قسم اعتبارات را برای الزام اهل خلاف
ذکر کردن جرمی ولائق انذار وموجب سوء ظن در حق متکلم نمی شود ازینجا
قیاس باید کرد که فقیر بلکه تمامی اهل سنت به نبوت و رسالت آن بزرگان
معترف اند که بجلایل نعوت خاتم قصص نبوت اعتقاد میکردند وایمان برسالت
و اولو العزمی وانکه دین او ناسخ جمیع ادیانست میداشتند وبعد از استماع

مناقب اصفیای آتش بجان و دل مسرور میشدند کسانیکه غرق حسد شان
بمجرد ادراک مناقب مرتضوی و اولاد طاهرش در جوش آمده در ولایت
و امامت ایشان شکوک و اوهام بلکه جحد و انکار و کذب را رو برو
و انامی نهان و آشکار مرتکب شدند همچنین بهان اهل بیت و اصحاب
حسن اعتقاد داریم که ظاهرشان به باطن یکی و عداوت خلفای
راشدین نداشتند نه کثیری نه اندکی و قرآن مجید را که اشرف معجزات
اشرف المرسلین است صلی الله علیه و آله وسلم محرف و مبدل و ناقص
اعتقاد نمیکردند و حضرت امیر را به بعوضه و رسول خدا را صلی الله علیه
و آله وسلم را در آیات بینات به عنکبوت و ذباب و ظلمت و سواد
تعبیر نمیفرمودند و بوقوع غصب فرج معاذ الله بر حرم اهل بیت اطهار
قائل نبودند و حضرت مرتضوی را کاتم کتاب الله نمیدانستند و مانند
جنین و خائفین نمیفهمیدند الی غیر ذلک من المثالب الواقعیة والمطاعن
الحقیقیة التی ستعرفها و تذکرها من تفسیر العیاشی والقمی والکافی و بحار المجلسی
و غیرها ان شاء الله تعالی پس ناظرین این رساله و سامعین این مقاله را باید
که از امور مذکوره دماغ مشوش نشوند و مغلوب غیظ و غضب نگردیده باصول
شیعه رجوع نمایند و فقیر را در ذکر امثال این روایات و اعتقادات
و احادیث مفتریات و آنچه بر آن ترتیب یابد معاف دارند و مضمون
این ابیات در حق او اذعان قطعی بهم رسانند نظم ؛ خلافت صدیق
دم زنم بخلاف ؛ نه در عدالت فاروقیم مجال نطق ؛ نه در خلافت عثمان
چو رافضی بدگو ؛ نه در شجاعت حیدر چو خارجی احمق ؛ سر خوارج خوشم
شگافته چو انار ؛ دل نواصب ملعون کفیده چو ان [illegible]

و ازینجا این همه سست و ضعف می یابد که حاجت جواب ازین کمترین
و دیگر علمای حق و یقین بعد از تنزل و تسلیم است فکیف که حضرت امین
المصلین با این همه تصریحات و جمع معاذیر دل پذیر الزاما و تحقیقا بالمره حکم
فرمایند که فقیر جابجا بتعریض صریح و کنایه افصح من التصریح اسائت ادب را
بجناب ائمه اطیاب ارتکاب کرده ام و حضرت سلمان فارسی و ابو
ذر غفاری و مانند ایشان را زیر طعن و تشنیع گرفته ام دردا و دریغا که
درین زمانه از سخن فهمی جز نامی باقی نمانده ای مسلمانان داد از شما
می خواهم بلکه استغاثه پیش روبروی تمامی عقلای عالم است که اگر کسی
از اهل سنت در دیباچه کتاب خود این معذرتها نهد و در مقابله اهل
خصومت و جدال که طریقه جدل را بنیاد نهاده باشند جوابهای الزامی
دهد او مورد سرزنش نمی شود فکیف تشنیعکه جابجا در تقریرات خود اشاره
بالزام نماید و در دیباچه کتاب خود باین تفصیل بادیه اعتذار پیماید باز
علمای مخالفین او را دشمن اهل بیت و اصحاب سید المرسلین قرار دهند
فاعتبروا یا اولی الالباب ان هذا لشیء عجاب بالجمله چون بشمول فضل
الهی مذهب سنت دارم و حسن عقیدت درباره تمامی اهل سنت نبوی
و اصحاب و ملازمین مصطفوی می نازم و سرپرستی ایشان بر خود می بالم
تنقیص شان بر احلی از مذهب من دور است گو دیده خفاش از بریق لمعانش
کور است و برای تاکید و تفهیم جهات اما کسیکه از نجاست عناد کوری در
چشم ندارند مصدر آن تصریحات بالهام غیبی شدم و در اعتذار آنقدر
تفصیل نمودم که هیچ مصنفی در دیباچه هیچ کتابی و خامه هیچ مجلدی
اینقدر رنج بعذرمت بکار نبرده باشند باز برین تهمت نهادن که فلانی

اصحاب واهل بیت را بد گفته وکتاب خود را به بدگوئی آنها پر کرده طرفه
جورے وجفاے ست که کسے در هیچ وقتے مثل آن ندیده وشنیده باشد
باز خواهم گله از جور تو بنیاد کنم ؛ زیر دیوار نشینم و فریاد کنم ؛ واے برفهم
وادراک علماے امامیه از مقلدین لعمے واعور واحول که از دشمنی اهل
حق هنوز باز نمی آیند وبر مقدمات معذرت ایشان که روشن تر از سفیدهٔ
صبح بلکه رابعة النهار است گوش نمید هند وداد تجاهل وتغافل داده بر مجوزے
که باکذب اینے او از احادیث معصومین ثبوت رسید غبار وخاشاک تهمت وافترا
می ریزند مگر شاید درین تهمت وافترا ترتب ثوابی بوجه من الوجوه بخیال
متکلم این کلام براے روح عبد الله بن سبا یهودی وشیطان الطاق وزراره
کوفی را منیح شده باشد فالما قال الله ورسوله فی حق المفترین والحمد لله که
محض بالقاے ربانی در خطبهٔ کتاب خود باشباع تمام در اعتذار کوشیدم وخیمه
را از هر طرف بر یاجوج وماجوج بر بستم تا اگر شرے وفساے داشته باشند
قصد فتنه نکنند معلوم نیست که اگر این مقدمات در کتاب نمی بود نزد مراین
قوم بسبب عجز وزبونے در جوابش با من چه میکردند حال مجتهدین محکمه انگلشیه
سنت جاهلان ست که چون بدلیل از خصم فرو مانند سلسلهٔ خصومت بجنبانند
خود بر تمامی عالم عیان شد که استغاثه این کتاب نزد بادشاه لکهنو برده بودند با
کربت وغربت فقیر گشتند وحال تعصب وحمیت خالصاحب باین عقد آنچه
معلوم نبود که آخر ایشان نیز دامن فقیر را خواستند آلوده استغاثه وغیره در
افادات خود شمار اهل ذهبی خواستند نمود چنانچه الغیاث شان
میمنت مرتضوی ومحی وفیاب فاطمی که در دو سه جزو نوشته
از نظر فیض اثر صوفی صافی مذکور گذرانیده نزد فقیر فرستاده بود ار آن است

پیش از شروع بجواب مقولات فاضل معاصر استغاثه بخدمت اخوان
اسلامی متشیعین کانوا او متسننین دارم که از سلف تا خلف هیچکس از افراد
مسلمین بے سیر جادهٔ پرخار اسارت ادب بجناب حضرت بضعهٔ خیر المرسلین
سیدة النساء العالمین صلوات الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها گاهے نشده
است بلکه تعظیم و تبجیل جناب عصمت قباب را از متممات ایمان دانسته
اند و میدانند اختے بجنابے دیده ام که امام اهل سنت مالک بن انس
فرماید که من بر پارهٔ بدن خیر الانام یعنی جناب معصومه هیچکس را
ثانی من کان تفضیل نمیدهم و بکتب سیر مندرج که متوکل علی الله عباسی
متعود بکلمه سوء ادبے بجناب عصمت مآب شده بود و علماے عصر به پرسش
در باره اش فتوے که داده اند معلوم همگنان است مگر تحذیر از قصر
همرش ننمودند و مشار الیه قبول این سعی کرده آنچه می بایست کرد لیس
فاضل ممدوح که بکنایه ابلغ من التصریح بسبب قلت حیا در پرده ذکر رفتن
بے پرده بجناب معصومه کرده حیث قال بمقتضاے حدیث الیس الخ
المعانیه بر حدیث ام المومنین مسطور که حضور او درین مجامع مانند حضور
حضرت زهرا بر اصول امامیه هرگز ثابت نیست رجحانی داشته باشد
انتهی غالباً کسے از افراد امت دعوت هم مرتکب چنین عبارت نشود
الی ملفظه و الحمد لله که چنانچه تهمت و افتراے شان بر بنده و تناقض
و تهافت درین اوراق واضح شده بر ناظرین آن اجزا نیز بوضوح بجناب
... الطائفه الفاحشه جهلا یا تجاهلا پی بمطلب فقیر نبردند و مصدر تناقض
گردیدند ... نقل عبارت منتهی هم غت ربود و بعمل آوردند و باستقرا
... زبان ... با فسرده اے کشود ... چنانچه عنقریب این همه امور

در نقص آن پیرایهٔ شهرت می پوشد انشاالله تعالی و من لعنت میکنم بر
کسیکه در بارهٔ کنیزان حضرت زهرا تعریضی بسوء ادب الی اراده الزام
رفضه و اصول موضوعه شان از طرف خود کرده و عقیده بنده همین است
بدین باشم و همم برین بگذرم که هرکه باهل بیت و اصحاب سرور انام دشمنی
ورزد از لب سعادت و بهترین شقاوت در دنیا و آخرت میدانم خواه امام
الائمه شیعه مثل کلینی و قزوینی باشد خواه از گروه خوارج و خواه از فرقه
نواصب و هرکسیکه در قران مجید او سے غور و امعان نماید می تواند دانست
که حاطب ابن ابی بلتعه و مسطح بن اثاثه با وصف گناهیکه از شنیدنش قلب
مستمعین می لرزد و باتفاق فریقین از ایشان سرزد خدا و رسول او بجهت
آنکه از مهاجرین و بدریین بودند چه حلم کردند فکیف اهل بیت طاهرین و مهاجرین
اولین و انصار سابقین حضار بدر که قرآن شریف بفضائل و مناقب ایشان
مملو و باعتراف موافق و مخالف مثل ابو جعفر صاحب انصاف که از متقدمین
شیعه است و هم اقرار مجتهد فانی در کتاب عماد الاسلام از صنادید قریش
و اخص خواص بوده اند و مخفی نماند که قصه حاطب مذکور در کتاب سلیم
بن قیس که اقدم و اشرف کتب قوم است حتی که جامع را و محدثین کتاب
او را در کتب حدیث بهتر از کلینی گفته اند و این همه امور در ابتدای مسلک
ثانی از کتاب منتهی الکلام دیدنی و بر صفحه خاطر با آب زر نوشتنی است باین
نوع مذکور است که عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستوری
خواست تا او را بقتل رساند حضرت فرمود که خدای عزوجل بر ثبات
اهل بدر و خلوص ایمان ایشان مطلع گشته و تمامی ملائکه خود را گواه گرفته
که همه اهل بدر را بخشیدم هرچه خواهند عمل نمایند انتهی از اینجا بهر نادر

پس عیان شدہ باشد کہ امامیہ وخوارج دلواصب درسب شرار ازاصحاب
وعداوت اہل بیت وائمہ اطیاب ہرگز ہیچ عذرے معذور نتوانند شد
وشہادت ممویۃ این فرق راکہ بقول علامہ دہلوی علیہ الرحمہ ازمزابل
مندرسہ فراہم آرند وبار بار شویند وخلعتہائے فاخرہ برائے اہل مذہب
خود دوزند نزد اہل دانش حاشا کہ ہیچ واقعی باشد ع من انچہ شرط بلاغت
با تو میگویم ؛ تو از سخنم خواہ پند گیر خواہ ملال ؛ بالجملہ تہمیکہ جناب رئیس الطائفہ
مصدر آن شدند واز خاطر خود اختلاق کردہ بہر صغیر وکبیر وانمودند سرے
بود کہ بجز من صبر وقرار افتاد الانجاط ندانستم کہ درین اوراق لب خود
را بأین الفاظ جنبانم مگر توران حقائق راچہ توان کرد واگر بار دیگر این قسم
تہمت وافترا خواہند کرد توسن خامہ از غائب جولانی بمیدان دشنامہا
علانا در حق اہل افترا انگیختہ عنان خواہد رسید وبہ زلیات حکیم انوری
وسحکات شیخ سعدی وسوزنی وواصفی درجنب آن نیست ونابود خواہد
گردید حیرانم کہ ازین تہمت صریح چرا آتش نہاد کاغذ وقلم نمی افتد وبیان
خون نمی گرید وزمین چرا شق نمی شود وبدلم چنان راسخ گشتہ کہ جناب سلطان
قائد التشیعین را اکنون تذبذبی درحقیقت اسلام راہ یافتہ کہ خیال رد وجرح
دستور جنہم ہم نکردند وحاشا کہ سن تلقاء النفس گفتہ باشم چنانچہ از مکاتیب غلط
اسالیب کہ بمطالعہ اہل اشتیاق می دہم وبحضرت مخاطب پیشکش میکنم واضح
ولایح است الغرض ہرگز علمائے امامیہ ومنہم رئیس الطائفہ مجال آن
ندارند کہ ہیچ دلیل ثابت کنند کہ فقیر براہ تنقیص ائمہ اہل بیت رفتہ ام وہم چنین
دیگر علما از متاخرین وقدما کہ اشرنا الیہ وامامیہ تابعین ومقلدین اہل بیت
اند ودوستی ایشان درہمین فرقہ یافتہ میشود نہ اہل سنت بر اہل عقل

رزین پوشیدہ نیست کہ محبت اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین فاطبہ
وکافہ نصیب اہل سنت افتادہ نہ کسانیکہ نؤمن ببعض ونکفر ببعض عال
وقال شان باشد خلوص محبت وداد از لباس سیاہ کہ بالیقین لباس
دوزخیان است چنانچہ در فقیہ صدوق احادیث امیہ دال برین عا
موجود پوشیدن وسینہ زدنے وماتم کردن ونعرہ یاحسین زدن و
سر برہنہ شدن وبہاپاے گریستن ووا وتباکی دادن ثابت نمیشود
مگر در کتب خود مثل مجموعہ ورام وبحار مجلسی ودیگر کتب معتبرہ از تصانیف
علماے اعلام ندیدہ اند کہ حضرت امیر وذریت طاہرہ انجناب درکدام
این مدعین مزید ولاکہ در واقعہ تحکیم وقایع دیگر مرۃ بعد اخری پردہ
از قلوب قدماے ایشان برانگندند ونقاب از سکائد انہا کشیدند چہ
با فرمودہ اندحقاکہ انچہ از مصائب ودواہی در ابتدا وانتہا باصول ماحیہ
برین نفوس قدسیہ گذشتہ از دست مدعین گذشتہ حال محبت حضرت
سلمان فارسی وتودد ووفاق ابوذر غفاری وصداقت عمار یاسر و
جمعے دیگر از مقبولین لسانی در کتاب منتہی الکلام خصوص مسلک ثانی بر
اعالے واد لانے بنوانی واضح گشتہ کہ حاجت اعادہ نمی نماید درین
اوراق حال قصہ تحکیم کہ خاتمہ جنگ صفین وفاتحہ قتال خوارج مارقین
باشد از کتاب مواعظ مجتہد خانی کہ از موثوقین ومصنفین نقل کردہ باید
شنید کہ چون اہل شام از تیغ لشکر امیر علیہ السلام ستوہ گشتند وقریب بود
کہ فتح وظفر بمظفرین لشکر انجناب گردد اہل شام نسخ مصحف مجید را بر نیزہا
بستند دیکبارگی نعرہ زدن کہ چرا خون ریزی میکند گر مشغول شویم سر حسا
از قران مجید برآید برآن عمل کنیم تا انکہ لشکریان حضرت امیر از اہل کوفہ

شوریده گشتند و گفتند که حضرت امیر بصلح رضا دهند والا آنجناب را بذی
النورین ملحق می سازیم و مالک اشتر چون آثار فتح و ظفر می دید از قتال
لشکر شام خود را معذور نمیداشت و هرچند حضرت امیر او را طلب میفرمود
او قبول نمیکرد تا آنکه پیام او را گفت که تو دوست میداری که فتح یاب
شوی و آنجناب را بدست دشمنان بسپاری چون مالک دانست که
آن لشکریان قصد خون جناب امیر مصمم دارند باز آمد و لشکریان بغلبهٔ خویش
جناب امیر را بر آن آوردند که بتحکیم رضا دادند و خواستند که ابوموسی
اشعری حکم شود مالک اشتر در آنوقت پیش حضرت امیر حاضر شد و عرض
نمود که من این مرد را بخوبی میشناسم و از و مطمئن نیستم اگر می خواهی مرا حکم گردان
که عمرو بن عاص هر حیله که خواهد کرد من دفع خواهم نمود انشاء الله تعالی
پس حضرت امیر آن را بر قوم عرض فرمود همگی ابا کردند و گفتند ما حکم نمیخواهیم
مگر ابوموسی اشعری را پس هرگاه راضی شدند اهل شام بحکومت عمرو بن عاص
و اهل عراق بحکومت ابوموسی اشعری شروع نمودند در نوشتن صلحنامه الی
آخره و از تمامی کتب امامیه واضح است که هر فتنه و بلیه در آنوقت پیدا شد
از حکومت این دو کس پیدا شد و باعث بر این امر اهل عراق بوده اند که
در تشییع آنها که داد نفاق و عداوت دادند بر اصول مذکوره حرفی نیست
و از ینجاست که تمام شیعیان خیرخواهان حضرت امام حسین می گفتند که بطرف کوفه
هرگز نباید رفت که کوفیان با پدر بزرگوار و برادر عالی مقدار تو چه کردند و
[illegible] آنکه بیشتر گروه شیعیان [illegible] از امیر المؤمنین در کتب فریقین مرویست
[illegible] مشهور [illegible] [illegible] متاخرین و اصحاب [illegible]
[illegible] عمال [illegible] اهل [illegible] که [illegible] باین دعوی [illegible]

می افراختند و وقت تجربہ و امتحان دوست و دشمن حضرات ایمہ را بانواع بلاها می سپردند و هرگاه تنها
باهایات ردمی داد فریاد و فغان ایشان از فرش زمین بعرش برین می رسید حتی که اہل خواص
حرف دوستی اہل بیت وقت لاف وگزاف ایشان نمیتوانستند بزبان راندا تنها حال قدما می
امامیہ بود که در دعوی محبت و صداقت اہلبیت نعرہا میزدند و شب و روز بعبادت خدای عزوجل
باظهار علمای شیعہ مشغول می بودند کما عرفت و از سیمای ایشان لسان صلاح و تقوی میبارید و خشیہ
تا بشیعیان آخر زمان صفویہ چہ رسد که درباره ایشان حضرت باقر مجلسی انچه از احادیث ایمہ در
حق الیقین وغیران آورده اند ناگفتہ بہ است و یکدو حدیث کشتی خود مبین حال قدما و متاخرین
ایشان کہ حضرت امام مهدی بر اعناق ایشان تیغ خواہد نہاد گشتہ و محتاج بذکر روایات
مجلسی نگردانیده و درین زمان نوبت بجائی رسیده کہ اہل تشیع بجز خوردن حاضری عباس
یعنی شیرمال و کباب وغیره و بدگفتن چوار ستن حضرت بشیر و نذیر کاری ندارند و معاذ اللہ کہ حضرت
مخاطب را درین زمره شمار کرده باشم زیراکہ جناب ایشان برخلاف بسیاری از صلحای روزگار
ذوقہ خود کہ جز سوره نورین و ولایت کاری ندارند بتلاوت بیاض عثمانی غالبا برائے تحصیل
بلاغت و محاورات عرب عربا بزعم الزام سنیان الی غیر ذلک من المقاصد مشغول می باشند
و دیگران کے اعتقاد بالغ بودنش دارند چنانچہ از کتب معتبرہ ایشان مثل طرائف ابن طاوس
در بعضے از رسائل عبارت را در بعض نقل میکنیم انشاء اللہ تعالے باقی ماند امرے چند کہ
تعرض بدان نیز ضرور می نماید یکی آنکہ معاویہ بن ابی سفیان و عمرو عاص احق بآن بودند کہ ہرچہ
فقیر در حق شان واقع شود جوابش آنکہ این دعوی بر ہردو مذہب شیعہ و سنی و تصریحات
علمائی فریقین لافی وگزافی بیش نیست بیانش در ضمن چند مقدمہ کرده میشود کہ از جلای
بدیہیات می توان گفت و ہرکہ منکر آن شود انچہ شیخ الرئیس در مفتتح طبعیات شفا باین
حضرت مدعی انصاف گفتہ بود بروے قلب میتوان نمود نخستین آنکہ کتاب فقیر بلا ریب در
... تصنیف برگرفتہ دوم آنکہ رسالہ خانصاحب عالی

ودومان که درپے نقض وجرح آن درین کتاب شده ام در بیان معنی حدیث الحوض است
ومحصلش آنکه حدیث مذکور بر خلفا منطبق میگردد سیوم آنکه معاویه ابن ابی سفیان وعمرو بن
عاص از انطباق الفاظ وقیود این حدیث پاک وصاف اند وشاید اگر کسی درین مقدمه که
ظاهرش قابل انکار می نماید متردد گردد اینک بعبارت رساله حدیث الحوض رجوع کنند
وهی هذه وهم متوهم مباد که کسی را مجال آن باشد که تفسیر مخالفان بمعاویه وتبعهٔ اش تواند
کرد چه اولا این احداث بعد رسول صلی الله علیه واله وسلم واقع نشده بلکه بعد از عثمان باید
وقطع نظر ازینهم قائل مدح براء بن عاذب بصحبت رسول مع بیعة الرضوان کرده بود و او را تهنیت
گفته پس اگر عیاذا بالله براء بن عاذب مجنون یا سفیه بودی البته احتمال داشت که در جواب
قول قائل که خوشا بحال تو که بشرف صحبت رسول رسیدی وبیعت الرضوان کردی میگوید
اے برادرزاده تو نمیدانی که معاویه غصب خلافت با قتال وجدال با امیر المومنین بعد الرسول
کرده الا فلا غایتش اینکه اگر قائل میگفت که طوبی لاصحاب الرسول واصحاب بیعة الرضوان و
این شخص میگفت که لا تدری ما احدثنا بعده احتمال داشت که کردار معاویه مراد میگرفت ثالثا
گفتم تا که مشکله را بنوع ما شمول در فعل بنا شد این جمله نمی تواند گفت علاوه قید بیعت الرضوان
ابای صریح دارد که از احداث احداث معاویه مراد توان گرفت چه درین صورت بقرینه
کلام قائل وجواب براء بن عاذب فاعلین احداث متصف بصحبت رسول ومبایعت
تحت الشجره خواهند بود حال آنکه تا آن زمان معاویه بظاهر هم مشرک بوده فضلا عن بیعة الرضوان
چنانچه مولوی نور الحق ملجا شده بعد عبارتیکه نقلا من بعض حواشی البخاری از و نقل شد میگوید
پوشیده نماند که این معنی وقتی درست باشد که از اهل بیعت الرضوان جمعی داخل مخالفان
امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام باشند وبالفعل معلوم نیست که کیا بودند لیکن
مگر نسبت صحبت گفته باشد یعنی بعضی از اهل صحبت در بیعامله چها کردند انتهی بلفظه والتوجیه
اوهن من نسج العنکبوت واحری بحال من یذعن انه لا یواخذ بالعشریل یظن انه لا یموت

و با اینهمه هیچ که بغایت وثاقت بمعرض عرض رسیده این که [illegible] دعا و جواب سائل
میکنم و میگوییم که اینجا تحصیل حاصل است کسی نشد و للرسول انضا [illegible] کنند و نحو ساز دیگر
نفاد این هر سه حدیث اعنی لاتدری ما احدثوا بعدک و لا ادری ما تحدثون بعدی خطاب
لابی بکر و اعتراف براء بن عازب بقولش لاتدری ما احدثنا بعده نیست و نقول بیمن
احادیث بینت اجماعی مگر بهتر از هزار دلیل نیست انتهت بعینها [illegible] سوم چهارم آنکه
فاضل کرمانی جزری و عسقلانی و دیگر بزرگان محدثین معتمدین که کلام ایشانرا مصداق باید و در
علیه رحی الجواب تواند بود و کما نص علی ذلک المخاطب در شرح حدیث الحوض [illegible] اصحاب
و ذوات آنمردم که دار و گیر روز حشر برآنها بعنوانیکه در حدیث مذکور مفصل است خواهد بود
مصداق حدیث مسطور بوده اند خود بیان فرموده اند که اینها [illegible] اتباع او نیستند
چنانچه جمیع امور تفصیلیکه زیادت بران بوهم کسی نگذرد در کتاب [illegible] ایشان بیان
پوشیده پس غبار برآن اصحاب که در جنگ [illegible] صفین بوده اند [illegible] فکیف مهاجرین
اولین و انصار سابقین و از نجا مانند آفتاب نیمروز روشن شد [illegible] ابی سفیان
با اتباع و اشیاع خویش از صدق حدیث [illegible] و حدیث دیگر [illegible] فرقتین پاک
بوده انطباق احادیث مذکوره بروی از ممتنعات و مستحیلات است [illegible] و تحقیق
در کتاب منتهی الکلام بگونه رزین تشنیع آرم که خود حضرت مخاطب جلیل [illegible] قتالین
از حیثیت مستثنی کرده اند پس ناگزیر اصول امامیه حدیث الحوض را [illegible] انطباق
بیشمار زبانی امامیه حکایت کرده باد قطعیه مقبولین لسانی امامیه [illegible] غفاری و سلمان
فارسی و عمار یاسر رضی الله عنهم و مانند ایشان قلب کردم و گفتم که [illegible] الحوض بر ایشان
انطباق تمام دارد و مطابق القذة بالقذة واقع است زیرا که جمیع [illegible] حدیث الحوض
از صحابیت و رفعت منزلت و وقوع شفاعت و تکرار آن یا و [illegible] ارتداد
علی الاعقاب از ایشان و مرور مدت کثیر بران مع الاصرار علی [illegible] عدم

حیلولت زمانه ودر وقوع ان شرور ووفات رسول مقبول ونفی درایت آن از آنجناب مذکور
است بر حضرت سلمان فارسی ودیگر مقبولان لسانی منطبق است بی آنکه اصول وروایات
اهل حق را دران عدماً ووجوداً وشرطاً وشطراً مدخلی باشد پس احق واولی باصول شیعه یقینی
لسانی باشند نه معاویه بن ابی سفیان وعمرو بن العاص که خود مخاطب فاقد النظر بان شده ودیگر
شیعه ایشان را ازین مبحث برچیده بلی چون مقداد ابن الاسود مصدر احداث درین
امر خاص نشده وبر فاقت مرتضوی بجان ودل مانده ناگزیر او را ازینجمله مستثنی کردم ودر
مقام تخصیص برای او بکار بردم وراه احتیاط سپردم وزنهار درین خصوص تشنیعی برو
نکردم وحاجتی بآن ندارم که عبارات کتاب خود را درینمقدمه نقل نمایم الغرض جناب
مخاطب بلیغی را که اکنون ریاست کلامیه بذات قدسیه شان منتهی گشته وحقیقتاً ایشان را
وساده امامت بنیابت شیخ جلی توان گفت نمی زیبد که چنین کلام بی انتظام وتقریری بی سر وپا
درین مباحث معرکة الآرا که تعلق بحدیث الحوض وارد وبلا ریب برین اصل متفرع است
را فرماید که خود معتقدین شان بعد از مطالعه آن باحیرانی مقارن شوند فضلاً عن النحاریر
واگر برهمین منوال نسج مقال خواهند نمود رفته رفته باجهال اتباع واشباع جناب هم
راسخ خواهد شد که حضرت مطالب اصلیه خود را بمقتضای لکیلا یعلم بعد علم شیئاً نمی فهمند
دوم آنکه آنچه در وجه تسمیه کتاب فقیر گفته اند آنهم سرابی بیش نیست چه مکنون قلبی جناب
آنچه هست وبعد از مطالعه کتاب فقیر هرچه بخاطر عاطر گذشت عالم السر والخفیات خود میداند
وبنده بسیاری از شواهد بلکه دلائل قطعیه که عنقریب متداول می شود برین میدارم
که این قسم مقولات از ان وادیست که ذکر آن اهل نفاق را ناگزیر است وآن اولی
تحقیق عبارت از مکاتیب اسمی ملا نور الدین است که مخاطب قدوة الاذکیا رقم فرموده
ومصلحش ترجیح کتاب فقیر بر کتب دیگر عجز تمامی علمای شیعه بجواب است غیر از ائمه معصومین
الی غیر ذلک من المضامین فانطبق اسم منتهی الکلام علی المسمی عند العلماء الاعلام

حاشا که هیچ کلمه سوء ادب نسبت بخدام حضرت اهلبیت و صحاب مذکورین از طرف خود نشان کرده باشم چنانچه گذشت بلکه اگر اندک غور و امعان بکار رود و کتب لاحقین و سابقین دیده شود معلوم خواهد شد که التزام تعظیم و تکریم ایمه هدی از ادای سلام و تحیت و رضا و خوشنودی خدا آنچه درین کتاب بعمل آمده کمتر در کتابی دیگر بظهور رسیده باشد ولیکن چون کشف تلمیعات علمای شیعه و بیان وجوه تلبیسات و طرق اضلال و تلبیس اینها مطمح نظر افتاده در اظهار حق و تمیز آن از باطل کما ینبغی کوشیدیم و التزامیات را بعد از تتبع بالغ ایراد کردیم و هر چه از تقریر و تحریر ایشان بر آوردیم برای اصول و روایات امامیه بود و اینهم از کتب معتمده شان ثابت کردیم که مذهب شیعه مستحدث و مخالف مذهب اهل بیت و صحاب است و عبد الله بن سبا یهودی و شاگردان او از اعدای دین متین احداث کردند و هر که آمد بران مزید کرد و حضرت ایمهٔ اطهار و اصحاب کبار بری ازان بوده اند کما عرفت نموذجه من کتب الشیعة و بر اصول این مذهب نه اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را وقعی میماند و نه اهل بیت آنجناب را غیر تی و نه انبیاء و مرسلین را حیثیتی سوم آنکه دعوی مقبولیت حضرت سلمان که از قول جناب ثقاة اعنی و هم بجرم مقبولیت عند الشیعه بعض اجلای اصحاب کبار را که مثنی علیهم از زبان حق ترجمان حضرت رسول الثقلین و ممدوح فریقین هستند زیر زبان گرفته اند انتهی واضح هست و نزد جمیع شیعه سست یا بعضی از ایشان بر تقدیر اول رسالهٔ فارسیه ملا محمد تقی والد ماجد ملا باقر که موسس اصول و مفرع فروع مذهب شیعه اند و در مناظره ملا طاهر قمی تصنیف کرده اند و حضرت مجتهد جائسی در کتاب شهاب ثاقب اقرار بان رساله دارند مکذب آن خواهد بود زیرا که ازان بدلالت مطابقی دریافت می شود که نزد علمای امامیه که انکار از تصوف می کنند و صوفیان را بد می گویند سلمان و دیگر بزرگان از حاملین اسرار ایمهٔ طاهرین مجروح بوده اند پس حضرت سلمان و دیگر برادران معنوی ایشان را نزد علمای امامیه علی الاطلاق مقبول قرار دادن از عجائب توهمات است حقیقة که فاصل مشاغب را اتفاق افتاده

که مگر این امام المتکلمین رقعه رساله فارسیه مذکوره را که اطفال ابجد خوان این فن آنرا دیده
اند و مطالبش را بمیزان عقل سنجیده و در کتاب منتهی الکلام نیز اشاره بدان رفته هنوز
بنظر نمی آرند اکنون متوجه بدیدن عبارتش کردند و خود را از ان معذور ندارند میگویند
که همه متفق اند که این یعنی تصوف طریقه اهل بیت رسول خداست ولیکن چون راهی است
در غایت صعوبت همه کس را باین راه تکلیف ننموده اند و جمعی را که از خواص و حواریین
ایشان بوده اند باین راه ارشاد فرموده اند بلکه همه را تکلیف فرموده اند چنانچه بر بصیر مخفی
نیست ولیکن بعضی تحمل این مشقتها نمودند و بسعادت ابدی فائز گشتند مثل رشید هجری
و کمیل بن زیاد نخعی و قنبر و سلمان و جابر جعفی و غیر ایشان از اصحاب اسرار امامیه بدی که علمای
ظاهر از جهت عدم ادراک ایشان حکم بضعف و جرح ایشان کرده اند چنانچه بر متتبع مخفی نیست
انتهی بلفظه بزیادة التغییر این عبارت و حیرات یعنی کتب ضروریه این مبحث را ندیدن
و لطافت همت بر مناظره قلمی بستن کار جناب و اولیاء مجتهد جناب است دون غیر هم سخن
همین است که بدقائق مکیدت نفس پی بردن و خود را از هواجس و وساوس او باز داشتن
کار کسانیست که ضیائی جهاد اکبر را نور دیده اند و گرم و سرد مباحث چشیده نه آنانکه پیشوایان
اهل سنت را به بدی یاد کنند و حال علمای خود را هم مرة بعد اخری عفیفند که از دشنام مادر
و خواهر در حق اکابر علمای اعلام بکتب خویش دریغ نمیکنند و هرگاه زیر لفظ حلبی که تجنیس حلبی
و مجانست معنوی با شیخ حلبی بر تقدیر صاحب تنبیه السفیه دارد و نقطه ها از اقلام ناسخین
زیاده شود تا بره کانون سینه شان بتحریر طبیعی نار سر میکشد و دود دماغ انها بگنبد فلک
می پیچد و برین هم قناعت نمی ورزند بلکه در وقت مناظره بی انکه انجاسش را بخیال آورند
این اعذار بارد را آتش غیظ و غضب را باد میفرمایند که من منتهی الکلام را از جهت خوب
نشناختم و دیدم که در مقام علامه شیخ حلبی را شیخ چلبی بجیم فارسی نوشته پس تر بعد از تنبیه فقیر
سر بگریبان ندامت فرو می برند باز اینحالت نسیا منسیا می شود و حال اصلی رو میدهد نعوذ بالله

من شرور انفسنا و مکیدتہا و اگر مراد اینست کہ حضرت سلمان کہ سخن در بارۂ ایشان رفتہ نزد بعضے از شیعہ مقبول و نزد جمعی مطرود بودہ اند پس قرار بر چیزے ست کہ قرار ازان کردہ اند یعنے خود ثابت شد کہ علماے شیعہ بجرح آن بزرگ مشغول اند پس شکایت درین باب خاصۃً از فقیر نمودن و محمد یوسف واسطی نا کردہ گناہ را کہ ہیچ صورت درین خصوص زلتے ندارد ذکر فرمودن از عجائب افادات ست مگر از ارواح مقدسہ علمای نحلت خود شکایت باید کرد بلکہ استغاثہ باید نمود کہ شما را چہ اتفاق افتاد و جز عداوت اہلبیتؑ چہ باعث شد کہ سلمان را کہ از اہل بیت بود و خصوصیت زائد الوصف داشت مجروح گردید و تیز زبانیہا و درشتیہا بحق او بغایت قصوی رسانید بد و از دائرہ عدالت و وثاقت ہم بیرونش نمودید فرق اینست کہ بندہ در کتاب منتہی بہ تطبیق حدیث الحوض با دلہ قطعیہ و نقلیہ برین بزرگ و دیگر برادران او سفر محض بودہ ام و علمای شیعہ مدعین مزید ولاے اہل بیت و ذریتہ طاہرہ مصطفویہ از طرف خود بجرح او کوشیدند و امثال او را باین قدح و جرح و اغدار کردند مرہمے نہ نہادند و از انجا کہ مخاطب بلمعی از تصوف انکار تمام دارند و مقلد مجتہد فالئے در زمانیٔ ہستند بالضرورت حکم توان کرد کہ نزد ایشان حضرت سلمان مجروح اند و مقبول نیستند و الا باید کہ قائل شوند کہ تصوف مذہب اہل بیت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بودہ کما قال المجلسی الاول پس ای عقلا بداوبربید کہ خانصاحب رئیس المتکلمین از کتب صغیر و کبیر خود خبرے ندارند و تمامی ہمت علیاے خود را بہ تنقیص بندہ و تہمت و افتراہی گمارند و گوئیا بزعم خود شان ناصبی و رافضی قرار میدہند و ناصبیان و رافضیان بدکیش را کہ بر سوالی و تغضیب اہل بیت کوشش کردہ و مثل سلمان فارسی را مجروح نمودند زنہار ہمی برسند و از نہا حسابی برنمیدارند باقی ماند دعوے انکہ تنقیص شان اہل بیت و این اصحاب از اولیات بندہ آنحضرت و ہر چند این افادہ جدید نزد مقلدین شان خیلی شگرف و نغز

ولیکن نزد اهل دانش و بینش چه حرف بمغز زیرا که محمد یوسف واسطی را موجد این
طریقه والسنن که از بنده بچند صد سال متقدم است باز طریقه تنقیص شان اهل بیت وصحابه
را از اولیات نقیر قرار داده از غرائب روزگار است فکیف که دیگر بزرگان هم که از بنده
متقدم بودند سالک این وادی باشند فاعتبروا یا اولی البصیرة بار خدایا مگر بنیاد مذهب
جمهور و همیه خویش نهند و حرف عطف را در عبارت صدر بر اعتراض حمل کنند و فیه
من المفاسد ما لا یخفی الغرض چون این معامله یعنی کذب و افترا منسابه مالک روز جزا
خود فاضل مستغنی عن الوصف والنشاست این کم زبان بجواب شان زبان را زحمت بیهوده
گوئی نداده باصل مدعا می گراید **قوله** مگر آنچه درین مبحث اه **اقول** مخشیکه از کتاب
منتهی الکلام نوشته واهدیرا از شعوف انتقام نقل فرموده گفتگو کرده اند تعلق بحدیث
مرقوم الصدر یعنی سلمان منا اهل البیت وارد درین مبحث خاص هرگز عقیده کرامات الاولیا
حق را مضر نیست و چون حقیت کرامت اولیا را موقوف علیه آن قرار داده اند
فلا بد علیه من دلیل حتی نتوجه علیه هذا العبد الذلیل پس استفسار ازین امر که تفصیلش
بکار رفته لاریب بر محل خود نیست فکیف که دعوی نمایند که جوابش بر استعلام و تحقیق
موقوف است حقیقت این حیله و حواله جزین نیست که جواب بکند و سطر هم از کتاب
مزبور بر حضرت سرغنه متحیرین دشوار افتاده می خواهند که معتقدین خود را باین لطائف
مشغول فرمایند و بار بار بگول این مردم بر دارند و مغلوب ایشان متمکن سازند که
چون فلان کس بگفته که مذهب من در باره کرامة الاولیا چیست ازین جهت بجواب
آنها نوشته ام سبحان الله این ابحاث را با این مسئله چه نسبت **مع ذلک** از نسخ جناب
قاید المتحیرین حیران مذعن میگردد که معترض را نمی باید که از متکلم کلام این قسم امور را
استفسار نماید و این موقوف بر قصه طویل است که انشاء الله تعالی و چندی از
اجزاء که در مناظرات خود با جناب سر آمد اذکیا ضبط کرده ام خواهی یافت مگر بجها

نشان میدهم که این امر در مکاتیب خانصاحب ست که بخط خود بنام بنده نوشته‌اند و
مضمون فارغخطی هم دران ست ازانجاکه تفصیلش را دفترے باید طویل و رساله باید جدا
چنانچه بارها دانسته‌ام ناچار بذکر فارغخطی میگرایم و از عهدهٔ این وعدهٔ ضروری برمی آیم می
فرمایند که مکالمهٔ لسانی با جناب جائز نمی پندارم بدو وجه یکی آنکه انشفیق از مدتها عمر
در ازهمین شغل تتبع و تصفح وارند و بنده هزار شغل داشته‌ام و استناد پیشتر بطریق معارضه
می سازند و مارا حضور احادیث مذهب خود نیست پس بتامل جواب باید داد و نفس سرکش
این عار را گوارا ندارد دوم آنکه مثل مولانا مرزا کاظم علی صاحب مغفور هنوز الف و
عادت بصحبت گرامی چنان نشده ست که توحش تباین رفع گردد بلکه بتذکر طول لسان
سامی اندک غیظ درمیگیرد و باز روانی کلام کجا و این خود سخنی ست تحمیل که کار بیاوره اللسان
افتد و آن مکروه طبع والاحباب لطف کلام می بافتند و اینقدر ها شغف مکالمه باقی نماند
حدیث حال جناب مارید در تالیف شریف جستم و نیافتم کتاب مزبور میرسد کاغذی
نشان نهاده یا ورق شکسته لطف فرمایند انتهی بعینه و ازینجا اینهم عیان شد که رئیس
متکلمین شیعه بهر مناظرهٔ لسانی درگل فرو مانده‌اند و در هر صحبت نفس شریف در گلو گرفته
و هرکه درین مجلس شریک بوده میداند که حال شان مانند کسی بود که او را بمقتل برند
علاوه آنکس که در سرکشی نفس گرفتار بوده و عار را بر نار اختیار کند چنانچه مکاتیب سهمی
نور الدین بران دلیل ست و هم ازان پیداست که کتب احادیث اهل سنت هم
به بصیرت ندیده و چگونه بر رد کلام فقیر قادر گردد و عجب آنکه عذر می شایند که رده بودن
باوره اللسان و ازبوادر قلمی حسابی برندارند غلط گفتم یاران صحبت خود را بر باوره
لسانی تحریف میکنند چنانچه در رسالهٔ مناظره بزودی مشهور میگردد و بالجمله استفساد
این معنی که قابل بکرامت هستی باشد از غرائب افادات ست و دلالت بران
می کند که هنوز بمفاد خطبهٔ کتاب فقیر نرسیده‌اند و باوجود ایقاظ شدید از نوم غریق سر برآ

نمیدارند زیراکه آنچه من در مناقب حضرت سلمان قیل وقال کرده ام همه اش در
ملک ثانی مسرود و بنیادش بر اصول شیعه و جدل و الزام و قلب تغلیبات ایشان
پس پرسیدن از فقیر که اعتقاد داری یا نه لایق است که در اخبار به هفت اقلیم شهرت
داده شود تا بر هر یکی حال سخن فهمی ملا زمان واضح شود که شخصی در نقض رساله رئیس از ملت
شیعه که طریق الزام و جدل همیشه می نوردید کتابی مرتب کند و به دیباچه آن بتفصیل
تمام معذرتها نهد که ملت سنت دارم و از نحلت شیعه و خوارج و نواصب و اعتزال
وغیره بیزارم و مطاعن بزرگان که شیعه ادعاء مقبولیت شان می نمایند و حقیقة بنو امیه اند
من الذین لا الزام اینها ذکر خواهیم کرد و چون رئیس مذکور کتاب مزبور را بیند سر خود
را به سنگ خارا ریش سازد و یا دستگیران و کار برداران بدست خود علم بر آستان
افرازد و در مکاتیب بعضی از احباب که نه او را دیده و نه او مصافش زبانی دو کس هم شنیده
عجز خود را بیان فرماید و غیر از اینکه کسی را بجوابش قادر ندانند و بعد از هفت سال
ورقی چند بر سطری از کتاب تحمیش و آنهم به ریوزه کاسهٔ عرفته گرد آورده و در هیچی ازان
بر بعضی از شقوق که کرامة اولیا را شطرا و شرطا و عدما و وجودا دخیلی در آن نباشد گفتگو
کند و مصنف کتاب خطاب نماید که در قضیه کرامة الاولیاء حق چه اعتقاد داری اولیاء
مراتب آن بزرگان معتقد هستی یا نه بعد ازین خواهیم نوشت که فلانی در اهل بیت حقیقة
داخل و فلانی خارج بود فلیسأل اولیاء الحکام هل لهذا المرض دواء فی القانون او الشفاء
بعد از تفاصیل همه امور که من در هر وقت میکنم حال فهم فیلسوف مذهب شیعه چنین است
فکیف و تقلیل کلام را با یجاز او میکردم اطرف الکلمه با وصف نوشتن اینکه مکاتیب که
حضرت رئیس المتشیعین در مطاوی آن اعتقاد این معنی دارند که شیخ حجر ابن عسقلانی تاریخ
شیخ جلال الدین سیوطی را مختصر کرده و منطوق بعضی ازان اینست که کتابهای که نزد خود
دارند و سرمایه مباهات و تصنیف می پندارند هنوز عشر یا وصف نقل عبارتش ،

نمیدانند که آیا میزان ذهبی است یا از تصانیف عسقلانی و کتاب انوار بدریه از کتب شیعه
است یا اهل سنت بلکه از کتب اهل حق گمان برند کتابی را که نسبت قدریت بعلماء حق نسبت
دران واقع است و ندانستند که قدریه نزد هر یکی از اهل سنت و امامیه مجوس این امت اند
و سید مرتضی هر دو کس اند با یکجی و بحث نکول از مذهب شیعه و ذکر تناقض اخبار ائمه اطهار و
تدارک مزعومی آن در دیباچه تهذیب است یا استبصار و بعبارة العین و ابرام آن
حیث و از کیت و صاحب تحفه کجا ذکر امامت و سیاست نموده و لفظ منوب لبی بجای
ستخاف و نیب در کار است الی غیر ذلک من الامور الغیر المتناهیة خواسته اند که با بنده
معارضت کنند این بلاهت محصور بذات و الاصفات خانصاحب است آورده اند
که ملا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی بیتے را که مصراع دومش اینست ع هر که
پیدا میشود از دور پندارم توئی بار بار میخواند بو الفضولی گفت که ملا اگر خرے از دور پیدا
شود فرمود پندارم توئی چون معلوم کردی که هر دو سوال از فقیر بیجا است پس
درین مقام امرے دیگر دقیق تر بشنو که بنده را از خدام کرام مجتهدین عالیمقام از معاصرین
و ارواح مقدسه متقدمین مثل شیخ و سید و شیخ حلی طایفه بعد از انکه زمین خدمت بوسیم
و شرط ملازمت بجا آرم سوال بالتنی کردن که چون باعتقاد شیعه حضرت صدیق یعنی ابوذر
غفاری شیعه بودند و خلافت مرتضوی را بلا فصل میدانستند و خلافت خلفاء ثلثه را باطل
و بے اصل اعتقاد میگردند و مرتبه حضرت سلمان فارسی را بهتر از خود قرار میدادند چنانچه
این اعتقاد و افضلیت ایشان از جمیع اصحاب نبوی در بحار و حیات القلوب مصرح است
پس وحشت ایشان بعد در گذاشتے درباره قزقان و ریختن شوربا و چربی آن که نسبت بکرامت
و خوارق عادات جناب شان مثل قصه افعی که تفصیلش نیز در منتهی مسرود گشته حرفی
از کتاب ضخیم و شررے از نار جحیم باشد چه معنی دارد و آنهم بحدیکه از خانه سلمان بر آمدند و
اگر جناب امیر دستگیری ایشان نمیکردند خدا داند که خود را بصحرا [illegible] می انداختند

وازین وحشتها چنان به ثبوت میرسد که حضرت ابی ذر غفاری معاذالله مذهب اعتزال
داشتند که منکر کرامت اولیا بوده اند و انکار از کرامت مسلک معتزله است چنانچه علامه
ثانی سعد الملة والدین التفتازانی در شرح عقائد نسفیه فرموده والا وصف تشیع این وحشت
و انکار با خرده بین نمی سازد و بر تقدیر یکه ایشان در دائره اعتزال داخل باشند
قطع نظر از قدم این مذهب مستحدث تحقیق شیخ صدوق از احادیث ائمه هدی که هزاران
هزار از اصحاب سید ابرار مذهب حق داشتند و حقیقة خروج و نصب و ارجا و اعتزال
و سائر مذاهب فاسده را باطل می پنداشتند چنانچه در نزهه اثنا عشریه و هم کتب رجال
امامیه از وی منقول است و افضلیت این ارکان اربعه که هم در کتب شیخ صدوق
و هم افادات دیگران از اعلام طائفه است باطل و بے اصل میگردد والی غیر ذالک
من الاشکالات **واگر حضرت** ابو ذر غفاری کرامت مذکوره سلمان فارسی را از قبیل
تشبیه کالشعبده و خفة الیدی انگاشتند اینهمه اضطراب و بیقراریها بدیدنش نمودن
چنانچه روایت ائمه عظام امامیه بران اول دلیل است و عنقریب بملاحظه سامعین
و نظار می آرم و برجوع کتاب منتهی الکلام محنت انتظار را نمی گذارم یعنی چه شود که الآن
زیراکه مماریین این فن پیش از پیش عجائب را می نمایند که سرنگون شدن دیگ و غیر
آنچه دران بود نسبت گیاهے بسبزه زار و قطره از دریائی زخار هم ندارد مگر انکه معاذالله
در اصول امامیه پیرنا بالغ باشند که پیر چند صد ساله را از اهل بیت انجا و چنان گمان کرده
اما اول آن روایت ایقو و حامل بشنو که از حضرت امام باقر رضی الله عنه در بحار
و حیات القلوب مرویست که روزے ابو ذر بخانه سلمان آمد و قزقان سلمان بر
نار بود پس در اثنا است آنکه با هم گرم سخن بگفتند قزقان سرنگون شد و بروے زمین افتاد
و هیچ از مرق و چربی آن بر زمین نریخت پس ابو ذر تعجب بسیار کرد و ازان سلمان
باز قزقان را برگردانید و بر حال خود گذاشت و مشغول بسخن شدند باز قزقان سرنگون شد

و هیچ از مرق هر چه بر آن بر زمین نریخت پس تعجب ابوذر زیاده شد و از خانه سلمان
وحشت زده بیرون آمد و در غرابت آن حال تفکر مینمود ناگاه حضرت امیر المومنین را
در خانه سلمان دید چون نظر حضرت امیر بر ابوذر افتاد گفت ای ابوذر چه باعث شد
ترا که از خانه سلمان بیرون آمدی و چه چیز سبب وحشت تو بوده است ابوذر گفت
یا امیر المومنین سلمان را دیدم که چنین کارے کرد و باین سبب متعجب و متحیر گردیدم حضرت
فرمود که اے ابوذر سلمان ترا اگر خبر دهد بانچه میداند هر آئینه خواهی گفت که خدا رحمت
کند کشنده سلمان را ای ابوذر بدرستیکه سلمان در دروازه خداست هر که او را بشناسد
مومن است و هر که او را انکار نماید کافر است و بدرستیکه سلمان از ما اهل بیت است و
بروایت مفید چون حضرت امیر نزد سلمان آمد فرمود که اے سلمان مدارا کن با
مصاحب خویش و به نزد او مساز چیزیرا که او تاب نیارد انتهی بعد ازین انچه در کتاب
منتهی الکلام گفته ام باید شنید و بمیزان عقل گران سنگ آن باید سنجید و آن این است که
اگر و لا لتش بر مناقب سلمان فرض کنیم البته بر مثالب ابوذر برادر صغرائش دلالت
دارد چه او لا از حیرانی و تفکر او و بیرون بر آمدنش از خانه سلمان و گرفتار گردیدنش بر تعجب و
چنان دریافت میشود که هنوز او با وجود انهمه مراتب صدیقیت و مانند آن بما اشرنا الیه
باعتقاد و معنی جمله کرامات الاولیا حق اشنا نگشته بود و نه سلمان برادر خود را
لایق صدور این معجزات و معدود در زمره زنده دلان مرده تن میدانست و نه
او را در زمره قادسیه اهل بیت کمان میکرد و ثانیا باعتقاد ملا طاهر قمی که صوفی کشی لقب
اوست و بعضے از افاداتش قبل ازین گذشته مراد ازین علوم و اسرار که بعداوت
آن حضرت صدیق امامیه درباره قاتل سلمان بحضور قلب بدرگاه باری دست
خیر بر دارد و فضائل حضرت امیر نیز بوده چنانچه رساله او بعبارت فارسی در جواب
ملا محمد تقی مجلسی در استیصال تصوف و لوازم و عوارض آن اینک حاضر است پس

لازم آید که ابوذر از منکرین فضائل آنجناب باشد و در افادات رجب امامیه دیده‌ام یعنی
که خطبهٔ فضائل مرتضوی که مزیدی بران متصور نباشد بمخاطبه سلمان و ابوذر
صدور یافته و در آخرش موجود است که مترددان از دین و اسلام بهره ندارد و اکنون
علمای طایفه را باید که از دعوی ایمان و اخلاص ابوذر چنانچه بسیاری از احادیث برین
آن دلیل است و قد سبق اجمالاً مرة و تفصیلاً اخری دست بردارد و بزبان هم قایل باین
شوند ثالثاً از قدیم الایام از زبانی ثقات متشیعین میشنیدم و در کتب معتمدهٔ ایشان
برای العین میدیدم که شخصی که معرفتش بعد معرفت نبی آخر زمان عین ایمان باشد
و انکار او عین کفر بود منحصر بذات مقدس علوی و ذریهٔ طاهرهٔ اوست که اورنگ
امامت بجلوس میمنت مانوس ایشان رشک گلزار ارم بود و اکنون چنان از افترای
مفتریان گل کرد که سلمان هم درین خاصه شریک غالب حضرت مرتضوی و اولاد امجاد
اوست مقام آن است که عقلای عالم سر بسنگ خارا زده بصحرا سازند و چاک گریبانهای
خود را تا دامن رسانند که مجوسیان آتش است که مدتی تا مرور و هنوز بانواع کفر
و شرک مبتلا باشند بعد چندی بر اصول امامیه در جلائل مناقب خصائص حضرات
معصومین علیهم السلام شریک و سهیم شوند و این هم بخیال واضعین و منتاقین در نباید
که طینت ائمه از علیین است و طینت سلمان و امثالش بلا ریب مخلوط به طینت
انوار معصومین و حضرت آدم و حوا بلکه اولو العزم من الرسل و الانبیا بجهت حسد ایشان
از همسایگی حق بیرون گردیدند و بانواع عقوبات و آلام مبتلا شدند تا آنکه بعضی از
انبیا بمقام قاب نرسیدند و بعضی را بمزابل بشدر سه افگندند چنانچه هنوز بخاطر
مرکوز باشد و سلمان با وصف مخالفتها که با وی بعد از سانحهٔ وفات سرور عالم چندان
بمراتب عالیه فایز گردید که من عرفه کان مومنا و من انکره کان کافرا جنونی
شده از قید خرد بیرون کشیم بازنکنم زنجیر پای خویشتن و ایاان صحرا را چون

شرکت این جماعت با ذریت طاہرہ مصطفوی و اولاد قادسہ مرتضوی مجوزنباشد
و در احادیث اہل بیت بزعم متشیعین وارد گردد پس اگر شیخین و ذی النورین
که بلا ریب از جملہ عمائد و صنادید قریش بودند و با جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ والہ وسلم
قرابت قدیم داشتند و بعد از اسلام مجدد اقرابات قریبہ بہم رسید داد و انواع
مصائب دواد وہی بر رفاقت حضرت رسالت پناہی از کفار اشرار کشیدند و از وطن
و شہر و دیار خویش قطعاً و یقیناً ہجرت گزیدند و در رفاقت و جان نثاری داد ہمت
در بقتل آبا ہم متوجہ شدند و در آراستگی عساکر اسلام از صرف اموال ہرگز دریغ نکردند
الی غیر ذلک من المحامد التی ذکرت فی کتب الشیعۃ ایضا در منصب ایمہ ہدی در بارہ خلافت
شریک شوند کدام استحالہ عقلی و نقلی لازم می آید اگرچہ بعضے ازینہا عبادت اصنام کردہ
و خمر خوردہ و از سبب جاہلی منکر و معاند سید انبیا باشند زیرا کہ مفسرین شیعہ اقرار
می نمایند کہ اسلام شخص بوحدت ارادی و قہری ہمہ و برابر است چنانچہ فاضل معاصر
صاحب منہج السداد می فرماید کہ چون قومے از مسلمین گمان کردہ بودند کہ ہر کہ بعد نفاق
وعنا و ایمان آورد ثواب او نسبت بثواب کسیکہ در اول است دعا اختیار طریقہ مرضیہ
ایمان نماید انقص و اجر او اقل باشد درین صورت این آیت یعنی ان الذین آمنوا
والذین ہادوا والنصاری والصابئین من آمن باللہ والیوم الآخر وعمل صالحا فلہم اجرہم
عند ربہم ولا خوف علیہم ولا ہم یحزنون نظر بآنکہ عثبت مساوات مثوبات ست مبطل آن
خواہد بود انتہی بلفظہ بعد تحرر و امعان در مناقب ایمہ ہدے این قدر دریافت میشود
کہ معدود بودن امامت در اصول خمسہ مثل توحید باری و نبوت خاتم النبیین و انکہ عارف
این بزرگان مومن و اجنبی از ایشان کافر ہست بتکلفات بعیدہ از اصول در روایات
بر می آید کما لا یخفی علی من طالع حدیث معرفۃ الامام فی کتبہم التی صنفوہا فی فن الکلام بخلاف
حدیث شریف معرفت سلمان کہ بدلالت مطابقی دلیل بر آنست کہ عارف مرتبہ او مومن

وشکر او بلا ریب کافر است و [illegible] در مسلک اول بعضے از احادیث از کتب
معتمده امامیه منقول شده که خود حضرت سید الاولین والآخرین بخطاب و وصیت اجله اصحاب
سیما عبد الله بن عباس ارشاد نموده که اطاعت و امتثال علی بن ابی طالب رضی الله عنه
هرگز نباید کرد که عرفت مقصدنا ویوید ما جاء فی اصولهم متعلقا بروایات الغدیر الشهیرین
مفاسد امامیه الاسیر الکبیر کافی الصافی وغیره تتمه تحقیق واضعین ومفترین را باسفل سافلین
رساند که در اضلال و تلبیس بنی آدم بر اصول موضوعه خویش چها که در انبان ندارند
و چه روایاتے که از مکمن بطون بیارگاه ظهور نمی آرند گو اهل حق در فهم معانی این
احادیث که گرگ آشتی امامیه در باره [illegible] ولی انهما در حق اهل سنت
بر روے کار آورده بر حسب فهم خویش و تحقیق گشاده باشند فتذکر ولا تکن
من الغافلین عجب عجائب آنکه اگر [illegible] مذهب ما برای الزام ایشان از اصول
محترمه که حالش بسامع مسترشدین در آمده و سه حرف بر زبان راندن را بر ناصبیت
و عدم [illegible] حمل میکنند و ناصبیت خویش را یکسر فراموش میسازند و مصداق آیت
[illegible] و قالوا قلوبنا غلف [illegible] می شوند روایت ارشاد مرتضوی براے ابوذر که هر که سلمان
را بشناسد مومن است و هر که انکارش کند کافر است نص صریح در تکفیر ابوذر است
که در کرامات سلمان متفکر و متحیر شد و در غرائب این حال متوحش گردید و نص
حدیث حضرت سید الساجدین اگر سلمان از مکنونات علم او را خبر میداد دعاے خیر
در حق [illegible] [illegible] میکرد [illegible] [illegible] است حدیث امام [illegible]
[illegible] [illegible] المقال در ترجمه او آورده [illegible] جعفر عن ابیه علیه السلام
[illegible] [illegible] عند علی علیه السلام فقال لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله
لقد آخی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بینهما فما ظنک بسائر الخلائق یعنی سلمان
از ابوذر تقیه میکرد واگر ابوذر برما فی الضمیر سلمان وقوف می یافت او را میکشت و

حالانکه همدگر مواخات داشتند و این تقیه بدون عدم عرفان وانکار خصوصیت
کما لا یخفی هرگاه دانستیکه حدیث مذکور هیچ محلی نمی نشیند اکنون آنچه بلا کلفت بعد
از جمع وتلفیق اصول وشواهد وقراین که دلالت بر تحیر وتفکر ابو ذر دارد وازین حدیث
متبادر الی الاذهان است بشنو حاصلش آنکه ابو ذر غفاری سلمان فارسی را استاد
خیال میکرد وازین جاست که از مشاهده این امور توحش وتحیر او ساعةً فساعةً
ترقی میکرد واگر سلمان را از اهل بیت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم اعتقاد می نمود
خلص اصحاب میدانست طوق حیرت وشدت واستشدا و آن که بعد از وفات نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم در زمان خلافت خلفا کما یدل علیه روایاتهم اتفاقیه افتاد یعنی
چه ازین تحیر وتفکر صاف پیداست که اکثر معجزات سلمان صناعی واختراعی است
والا هیچ شخصیکه عدهٔ معجزات او را مرةً بعد اخرے مثل حکایت افاعی بچشم دیده
یا از زبان دیگران شنیده باشد متحیر بودنش از واژونی دیگ وریختن شوربا
چه معنی دارد و با وجود اخوت ویگانگی باینهمه بیگانگی با چه محل داشته باشد پس
اگر منقبت سلمان را در شمار آرند برادر دیگر یعنی صدیق مذهب خویش را بتقیه هم بکفر
وارتداد واغدار سازند وبهتر آنکه حضرت مولف سلمان را با قنبر وکمیل وجابر جعفی
ورشید هجری علماے خویش که صوفی بودند مجروح کنند چنانچه ملا تقی در رسالهٔ فارسی
افاده نموده **بالجمله بر اهل بصیرت** وانصاف محتجب نیست که بعد از فتح باب
مطاعن اصحاب کبار سیما خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین اگر علمای امامیه
از معاصرین ما شرقاً وغرباً وجنوباً وشمالاً بهیئت اجتماعی فراهم آیند بلکه تمامی سکنه
قلمرو صاحب الزمان مصداق عرضها کعرض السماء والارض اگر کما نص علی مثله
صاحب البحار امداد شان نمایند بلکه سلیم هلالی وبشامین وشیطان الطاق وفضل
بن شاذان وحسن صفار وبرقی وسلار وقمی وابو جعفرین فیه با ابو جعفر ثلثه جامع اصول

اربه وابن معلم وشمائینی ونعمانی وکراجکی و دیلمی وکیدری و ورّام و زیدزی دی ربی فضل فارسی ومسعودی ونوبختی وطبری وبزنطی ونصیر طوسی وحسن حلی وپسرو وطبرسی وراوندی ومسعود عیاشی وابن جمهور وابن فهد وابن طاؤس وشهیدین و شامی وعاملی وآملی ولاهجی وبحرانی واسترابادی وشوشتری وهردو مجلسی ومازندرانی و کاشانی و دیگر اخوان ایشان از غولان بیابانی کافتهٔ وقاطبتهٔ از مضاجع ومقابر خویش رجعت نمایند وخواهند که فضائل سلمان وابوذر وامثال ایشان بر کرسی نشانند وادله وبراهین بران اقامت نمایند شاهد مدعای آنها در آغوش نمی آید و دستهای ایشان تا بدامن مقصود نمیرسد انتهی ماقلت فی المنتهی **وازین تفصیل** ایهم بفهم هر کس رسیده باشد که سوال دوم نیز از طرف بنده می باید که چون حال حضرت ابوذر بدین مرتبه باشد که دانستی چگونه بجلالت قدر وعظمت مرتبه وصدیقیت ایشان اعتقاد بهم رسد که تالی مرتبه نبوت باشد کما قال الله تعالے من النبین والصدیقین والشهداء والصالحین چنانچه از تفسیر اهل بیت ع نیز معلوم میشود و دیگر اجله مفسرین این قوم هم بدان تصریحات کرده اند اگرچه جناب مجتهد ثانی در کتاب حسام درین ترتیب یعنی تقدم انبیاء ع بر صدیقین وتقدم ایشان بر شهدا وتقدم ایشان بر صالحین چون وچرا داشته باشند وکتب خود را ملاحظه نفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا لشئ عجاب **قوله ثمرة الغراب الی** اقول تشبیه عبارت شافی بثمرة الغراب وانتساب پسران بعقیر عجیب عجاب چه هر کس اندک مایه ادراک دارد بعلم اضطراری مثل بدیهی اولی میداند که آنچه از روایات شیعه ودلایل الزامیه در کتاب کمترین انام یعنی منتهی الکلام بمقابله امامیه بعنایت ایزدی مرتب گردیده در هیچ کتابے از کتب کلامیه گردنیامده پس آن را ثمرة الغراب تعبیر کردن خلاف عقل از بن ومضاد واقع وذهن

سلیم است بلی اگر همین یکدو روایت و حدیث در کتاب مذکور دستیاب میشد
این تشبیهات بجای خود می افتاد و لیکن چون فقیر کثیر التقصیر در کشف تلمیعات مخاطب
نحریر و دیگران از قدما و متاخرین مذهب شیعه سعی زائد الوصف بجا آورده ام و از اشتعال
نائرهٔ ضغاین دیرینه در کانون سینه مشتعل میگردد و سلطان قوی نورانیت عقل را
مغلوب میسازد هرچه درباره استدلالات کمترین از ثمرة الغراب و مانند آن ارشاد
شود نهایت مناسب است **طرفه آنکه** ثمرة الغراب سوی کسانی منسوب میشود که
خود را با وصف منع ائمه علیهم السلام کما اشرنا الیه سابقا در ماه محرم الحرام و شهر مبارک
رمضان همرنگ غرابیب سود میگردانند و بر طبق حکایت شیخ رئیس بو علی سینا که طبیب
از دیدن قاروره حال مذهب مریض هم مفصل گفت لباس کبود که ملبوس خاص
یهود است بنا بر تقلید عبدالله بن سبا می پوشند و حال آنکه در مجموعهٔ ورام این
حدیث از حضرت امام جعفر عن ابیه عن آبائه علیهم السلام مرویست قال اوحی الله
عز و جل الی نبی من الانبیاء قل لقومک لا تلبسوا ملابس اعدائی و لا تطعموا مطاعم اعدائی
و لا تشاکلوا بما شاکل اعدائی فتکونوا اعدائی کما هم اعدائی انتهی بلفظه فکیف
که یکی از فرق شیعه و فرعی از اصل تشیع فرقهٔ غرابیه باشد و اثنا عشریه برادر بزرگ
ایشان کما سبق و چه بقدر الضرورة و ثمرة الغراب باین سبب بضاعت شکسته بال
منسوب گردد و چه باعث آنکه این الکو یکی از مدعین محبت ولا بر تصریح شارحین یعنی
و ملا مجلسی در ابتدا بوده باشد گرچه او در انتها بمقتضای مثل سائر ان الرفض
یستلزم الخروج خارجی شده لباس دیگر پوشیده و معاذ الله تکفیر مرتضوی کرم الله
وجهه بزبان هم قائل گشته باشد و جلباب تقیه و نفاق را از میان برداشته دست
قتل و قتال آنجناب گردیده باشد و لیکن حضرت ملا باقر مجلسی در تذکرة الائمه و دیگر
ان در غیر آن نسبت خوارج را عموما که این الکو یکی از آن سیاه پوشان و دین مردم

باشد در تکفیر حضرت شیر خدا و خروج بر ان خاتم خلفا مقرون بصدق و صفا گفته اند
و دیگران هم در بارهٔ او شان مثل محدث بحرانی در مجمع البحرین و مطلع النیرین سر رشته
را باقتضای نهایت رسانند و خود جناب مستطاب ابو جعفر یعنی کلینی اعور بتقلید ابو الجارود
اعمی و احول معنعن میگردانند بر نجات اینها که نیت خالص در بغض محبوبان ایزد
داشته اند دلالت تمام دارد جزاهم الله عن مصداق من کنت مولاه فعلی مولاه
خیر الجزاء و وادی لیهم کیلا صاعا بصاع فکیف نیست ثمرة الغراب الی تراب اقدام اولی الالباب
و اگر در ثمرة الغراب معنی اضافی و ترکیب لفظی ملحوظ بود مرعیست فلما کانت الثمرة من لدیه
فکل قدح یعود الیه و برین تقدیر حال ناصبیت قائل هم دیدنیست که حدیث کلینی امام الاییه
خود را که از حضرت صادق مصدوق مرویست ثمره زاغ و زغن قرار داده اند نعوذ بالله
از عبارت کسیکه دعوی مزید ولای اهل بیت سید انبیا کند و حال ناصبیت بر خویش
ثابت شد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

قوله و برای تحقیق مناط ضرورت الخ **اقول** در جواب این قول را بتفاوت
بسیار اعاده میکنم بگوش دل باید شنید که آنچه درین عبارت که جناب مخاطب درین
اوراق از کتاب فقیر نقل نموده اند یکدو سطر اضافه کرده ام و بتطبیقیکه علمای اهل
حق در جمع و تلفیق بعض از اخبار این باب گفته اند اشاره نموده ام زنهار بر توانا
بدرکه این فاضل معاصر نشده و همین معنی سبب بناء الغلط علی الغلط افتاده تا بحدیکه
عیان میگردد که جناب العمی و دران که الهیه ریاست کلامیه را بذات او منتهی ساخته اند
هنوز با وصف مردمی مرور این چند سطر را از کتاب فقیر هم نفهمیده اند تا تفهیم تمامی تالیفات
و وقتهاکه در اکثر مقامات کارمی برم چه رسد **تفصیل** این **اجمال** بذکر آن عبارت
که نص صریح دران است که فقیر کثیر التقصیر مواردر استعمال لفظ اهل بیت را نصب العین
ساخته ام و جناب خانصاحب ازان عبارت تغافل میورزند یا معاذ الله بجوای

آن نمی رسند نمود و بیشو و بی بذه که عجب اینست که انچه علمای اهل حق در بارهٔ تطبیق احادیث
وتحقیق معنی اهل بیت گفته اند از ابواب مضحکات می پندارند انتهت بعینها و ازین تطبیق تحقیق
همین استعمال و اطلاق لفظ اهل بیت بچند معنی اراده کرده ام که جناب رئیس المتبحرین بنابر
خوش‌فهمی خود تصرفی دران بکار برده بعنوان تحقیق ایراد کرده وچنان دانسته که قصبات
سبق از میدان مناظره ربوده و عنقریب بر هر صغیر و کبیر عیان خواهد شد که این تطبیق هرگز دفع
اشکال و رافع اعضال از امامیه نیست؛ اکابر قوم لفظ اهل بیت را بر این معنی که ورای
این محاورات است فرود آورده اند و در آیت تطهیر بحکم ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین
بروایات کلینی وجناب سیده هرگز در معنی مراد الهی داخل نمیکنند بر اصول معتبرهٔ شیعه که اگر
آن اصول بر هم شود شانی بلکه مخاطب را در طوفانی می افگند که ساحل نجاتش پدید نیست
دربرین واضح میگردد که عقل اول امامیه بعد از دیدن منتهی مبهوت گشته و از اصل
مدعا که ادخال جناب سیده در اهل بیت است حقیقةً دو [illegible] ده و در جواب چند سطر از خاتمهٔ ش
در وحل فرو مانده الی از مذهب ایشان نتوان یافت چنانچه مجتهد فانی در آئینه حق نما تباکید
تمام بیان کرده که اگر مذهب شیعه حق است کتاب کافی حق است و اصل تطبیقیکه لنا [illegible] و بدانا
کردم و مخاطب از راه فرومایگی و قلت بضاعت و منقح نشدن معنی لفظ اهل بیت الی الآن
بر اصول او خلط و ملط دران بکار برده از قدمای محدثین ماست که متاخرین از او در کتب
خود نقل کرده اند از انجمله صاحب العجب العجاب فیما یمیز السراب عن الشراب درین بحث میگوید
قلت اولا ان الاکثر علی انها نزلت فی نسائه صلی الله علیه وسلم لانهن فی بیت سکناه
واعتمده جمع ورجحوه وایده ابن کثیر بانهن سبب النزول وقد ورد فی ذلک احادیث کثیرة
تدل علی ان الآیة تعم النساء ایضا اولا وبالذات قال فی الصواعق ان اهل بیت السکن
داخلون فی الآیة لانهم المخاطبون بها ولما کان بیت النسب یخفی ارادتهم منها بین صلی الله
علیه وآله وسلم بما فعله لیدل علی ان بیت النسب مراد فی الآیة کبیت السکن ومن ثم اخرج

مسلم عن زید بن ارقم رضی اللہ عنہ انہ لما سئل لنسارہ من اہل بیتہ قال نساءہ من اہل بیتہ ولکن اہل بیتہ من حرمت علیہم الصدقۃ فاشار الی ان نساءہ من اہل بیت سکناہ الذی امتاز وا بکرامات وخصوصیات ایضا الا من اہل بیت نسبہ وانما اولئک من حرمت علیہم الصدقہ انتہیٰ وشیخ حسام الدین ہم در کتاب خود کہ مرافض الروافض نامش گذاشتہ می نویسد کہ بیت سہ بیت ست بیت النسب وبیت السکنی وبیت الولادۃ پس بنو ہاشم اہل بیت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اند از جہت نسب واولاد جد قریب را بیت می خوانند چنانکہ میگویند کہ بیت فلانے بزرگست وازواج مطہرات اہل بیت سکنای آنحضرت اند واطلاق اہل بیت بر زبان بجہت عرف وعادتست نہ بسبب اطلاق اول واولاد والانہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل بیت ولادت اند انتہیٰ والحمد للہ کہ خود مخاطب ما تصریح کردہ بانیکہ مثبا در اند ازواج زیراکہ اولی ہستند باطلاق اول وبمنزلہ صاحب خانہ اند انتہیٰ بلے کنیزان وخادمات را البتہ شامل نتواند بود کہ در معرض زوال اند بخلاف ازواج مطہرات کہ رفاقت دائمی ایشان در نفس تزوج داخل ست چہ جاے آن ازواج مطہرات کہ ظاہر قرآن مجید میخواہد عدم انفکاک شان را کہ لایحل لک النساء من بعد والا ان تبدل بہن من ازواج حتے محققین شیعہ ومنہم شارح جامع الاخبار تصریح کردہ کہ عدم جواز طلاق از خصائص حضرت پیغمبر ع بودہ پس ہر فرقہ ازین فرق ثلثہ بسکونت یا نسب یا ولادت واحکام آن از امہات المومنین وبمنزلہ حضرت لوط ان شرکت مخالطت وحرمت صدقات ومزید جزئیت وذریت بودن ممتاز گشتند مراد بندہ ہمین تطبیق وتحقیق ست کہ در این عبارات ومانند آن باختصار تمام سمت ذکر یافتہ وبدیہی است کہ این تطبیق بر مذاق اہل سنت صورت می بندد کہ ہر سہ را یعنی ازواج مطہرات واولاد وفاطمیات وقبیلہ بنی ہاشم را بزمرہ اہل بیت داخل میکنند وکتب ہما از قدیم وجدید ایشان باین لفظ درباره ہر سہ گروہ از طیبین وطاہرین

نظماً و نثراً مملو و مشحون است و اعتقاد بدان دارند و هر که انکار از ان میکند و این لفظ
و وصف را از ایشان مسلوب میگرداند بذکر احادیث و اله را بمعنی که آیت تطهیر
با نها شامل است بکمال نکیر پیش می آیند و بر دو قدح اقوالش میگرایند خواه آن منکر از جمله
شیعه باشد خواه از جمله خوارج و نواصب نه بر مذاق و اصول شیعه که گویند هرگز ازواج
مطهرات را بلفظ اهل بیت تعبیر نمیکنند نه در هیچ نثرے و نه در بیتے از ابیات بلکه میگویند
که بلفظ اهل بیت که در قران مجید بخطاب زوجه خلیل الهی وارد است زنها را از زوجیت حبیب
کما ستعرفه و هرگاه کسی این لفظ در حق انها اطلاق میکند سر کرده جی مالند و بویل و ثبور
می نالند و عجب است که جناب مخاطب قدوة المتکلمین اینهم ندانستند که تطبیقیکه بمسلک
اهل حق چسپان است و بر مذاق ایشان جاری است کے ضرور است که بر منهج شیعه الطباق
یا بد پس بدون آنکه به تحقیقش پے برند مثل کاشین علی ما فی المثل السائر سوادش
بر داشتند و توجه قلبی با دراک معنی آن بر نگماشتند و عبارتے اوا کردند که هنوز فضلا
در ان میخوانند غلط گفتیم خود اگر نباس به بنید مفهومی محصل ان تقریر نتوانند کرد **و حکایتیکه**
درین خصوص زبانی بعضے از ثقات بسمع کترین رسیده و نظر باحتیاط از دیگر بزرگان
که حاضر مجلس بودند پرسیدم و آنها تصدیق کردند قرین صدق و صواب است محصل
این حکایت انکه جناب سلالة العلماء الکاملین مولوی غلام یحیی و فرزند ایشان مولوی
ریاض علی نزد خلاصه سادات طاهرین سید فرزند حسین نشسته بودند بزرگی از سادات
که تبارک حسین نام سانست تشریف آوردند و رفته رفته منتهاے سخن این بوده که گفتند از
عجایب و بهور است که جناب خانصاحب اعتراض مصنف منتهی الکلام را درباره اخراج
حضرت سیدة النساء از اهل بیت علیهم السلام بر ملا خلیل قزوینی محدث جلیل شارح
کلینی قبول کردند و بخطاے او معترف شدند و ندانستند که چنین او حدنبیل و فاضل عدیل
را بخطا نسبت کردن خلاف طریقه محدثین و متکلمین امامیه است و اکنون هر کس وقت

مناظرہ چنین تا ریل بے سر و پا تواند کرد کہ از علما ہیچکس معصوم نیست پس استدلال احدے از جانبین تمام نمی تواند شد و برین تقدیر صاحب منتہی الکلام بران زیادہ تر ریش خند خواہ کرد چون برادرم سید ولدار حسین صاحب افادات خانصاحب را دیدند سخت متحیر شدند و استعمال لفظ اہل بیت را چند معنی بسلک تحریر کشیدہ پیش جناب شان ارسال داشتند اگران عبارت و تطبیق را در اوراق خویش داخل کردند فیہا و الا مضحکہ اولوالالباب خواہد شد لٰہ وازینجا اینہم دریافت شد کہ در نوشتن این چند ورق ہم طریق دریوزہ سپردہ کشکول خود را پر ساختہ اند و بعد ازین اعتراف کردہ اند چنانکہ و الّتی کہ بعضے از تاویلات را بعضے از فضلا کہ وقت مذاکرہ این حدیث نزد شان بودند القا کردند ولیکن ہیچ معلوم نمی شود کہ سعی مشکور سید ولدار حسین را چرا مستور نمودند **الغرض** حکم این حاکم محکوم لفظانت و انصافت علی الاطلاق کہ بندہ محاورات و مقامات استعمال لفظ اہل بیت را نمید انم بعد ملاحظہ عبارت فقیر از عجائب روزگار زائد بود کہ درین زمانہ اجمع جمیع محدثات امور و مورد حوادث و شرور ہم کسی بچشم دیدہ بلکہ بگوش ہم نشنیدہ باشد بالضرورت آن عبارت را کہ من در تقریر خود افزودہ بحالش والّتی جناب سردفتر کاتبین ہر یکے از محامل ناشنیدہ باشند و ہنوز دریافت نمی شود کہ آن محمل چیست کہ بران عبارت فقیر را فزودہ آوردہ اند امید دارم کہ ازان صور خیالیہ بزودی اعلام رود کہ افادات شریف یوماً فیوماً سبب مسرت صائب و ذہن رسا در ترقی و عروج است و انتعاش روحانی مناظرین و سامعین می افزاید و ام تحقیقاً نہم **ہرگاہ** بر تطبیقیکہ در منتہی الکلام اشارہ بدان کردم اطلاع یافتی و والّتی کہ معانی لفظ اہل بیت را وقت تصنیف ملحوظ مید اشتم و تطبیق ما کہ درینمقام نمودہ اند واقف بودم وہرگز متوہم غفلت فرو نرفتم اکنون معنی این الفاظ باید شنید کہ امامیہ امر مذکور را از باب مضحکات می پندارند و دریابیہ

اعتبار رشش نمی نهند و در تفصیل این یک سطر بسیاری از اوراق میتوان نوشت
مگر بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله چیزے مجملاً باید شنید که حضرت مخاطب عالیمراتب در جواب
استفتاے رشید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین که تعلق بمبحث اهل بیت دارد
و در متن ایضاح داخل است چنین ارشاد فرموده که ازین منقولات روشن تر از سفیده صبح
واضح گردید که نزد اکثرے از علماے اهل سنت فقط بشان ازواج مطهرات نازل شده
و بعضے که از ظهور نصب بجهت مخالفت احادیث مستفیضه اندیشیده اند گو بظاهر قائل
بشمول آیت بآل عبا هم شده اند مگر توجیه تعلیل و اقتضاے سیاق و سباق و ما ینبغی
معنی تخصیص ازواج را ترجیح داده اند چه بعد تسلیم اینکه جمله انما یرید الله علت امر و نهی
ازواج مطهرات است اگر لفظ اهل بیت شامل آل عبا باشد حاصلش چنین خواهد بود
که ازین اوامر و نواهی شما اے ازواج نبی اراده نمیکند الله مگر اذهاب رجس از شما اے
ازواج نبی و لے علی و فاطمه و حسنین و بدیهی است که اینچنین کلام از هیچ عاقل صادر
نمیشود فضلا عن خالق العقل و العاقل پس نیست مگر اینکه یا آیت لفظ بشان ازواج
مطهرات وارد است و یا فقط بحق اهل عبا مگر براے تشکیک مسلمین در مخاطب ازواج
مطهرات داخل کرده داده اند و الفاضل بین الحق و الباطل من الثقلین احادیث رسول
الثقلین المتفق علیه بین الفریقین و بعد ازین بفاصله یک دو ورق کلام صاحب صواعق
که دلالت بر شمول آیت براے بنی هاشم و بنی عبد المطلب که صدقه بر آنها باعتراف علماے
فریقین حرام است دارد نقل کرده تیز زبانی نموده این عبارت قلمی فرموده که من بعد
مستفتی تکذیب قول صاحب صواعق محرقه پردازد چه تمامی این علما یا فقط ازواج مطهرات
مراد میگیرند یا مع آل العبا و قولش منافی هر دو قول است انتهی الی غیر ذلک و از
جمله این عبارت که متن ایضاح است و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله درجاته فی
اعلی علیین در نقص و جرح سعی وافر فرموده کما ستعرف بعضه انشاء الله تعالی

واضح شد که آنچه علمای اهل حق در استعمال لفظ اهل بیت تحقیق کرده اند و در این روایات
تطبیق را بیان نموده اند اکابر اهل سنه خصوصا حضرت خان منیع المکان که بالذات
سخن با و میرود قابل اعتبارش نمی پندارند و نزول و شمول آیت را بشان ازواج
مطهرات والا و والانها د ووده مان سیدانس رجحان بمقتضای قاعده اصولیه
که رجای خود بدلائل قاطعه و براهین بالغه ساطعه مدلل و مبرهن گشته اعنی العبرة لعموم اللفظ
لا لخصوص السبب مانند اجتماع نقیض تصور میکنند و حدیثیکه بر نقل هیثمی گذشته دلالت
بر انکار و که ازواج اهل بیت اند لیکن در خصوص مقام کسانی مقصود اند که صدقه
بر ایشان حرام باشد چنانچه از زید بن ارقم گذشت نص در بطلان شمول آیت بازواج
واطلاق این لفظ مبحوث عنه بر ایشان می شمارند بر ایشان قائل نشده بر تقدیر شمول آیت
بازواج مطهرات تکذیب جناب ایزدی معاذ الله لازم می پندارند و سبحی الله
تعالی پس علما را اهل سنه خصوص مخاطب فقیر امری را که خود سوره اعتراض گردانند
و بعیش ظاهر هم جا نه نهند هیچگونه برای اصلاح مفاسد مذهب خویش تواند آورد
اینست سطر معنی مذکور بسبیل اجمال غرض که چون معنی عبارت
[illegible] در خصوص این بحث العلش دادم لمباحث مدرکه فاضل جلیل القدر و شرکا
[illegible] پرتو انداز نگشته اینهمه لا فزنیها نمودند و بالمره حکم فرمودند که فلانی این همه
[illegible] استعمالات لفظ اهل بیت را مد نظر نداشته بلکه در قلب او این معنی هم خطور نکرده
[illegible] قطعا و یقینا حکم توان کرد که حضرت مدعی انصاف و مزید ولای اهل بیت
[illegible] اسلام بوده اند [illegible] از دیباچه کتاب منتهی الکلام رسیده باشند
[illegible] برگزیده اند عبارت مقدمه مذکوره باید شنید مخفی نماند که اگر اهل خلافت
[illegible] معترف بودن [illegible] در این کتاب چنانچه در غلو انتها مذکور میشود
[illegible] بر زبان می [illegible] بعد از رسوخ اعتقاد این معنی که اصل رساله [illegible]

آغاز تا انجام بعنوانی محو گردیده که اثباتش خارج از حیز امکان است و در روایات
متناقضه در اکثر ابواب از کتب شیعه بشباهتی مجتمع شده که در تطبیق آن غایة السعی قدمایهم
وفا نمیکنند تا بمعاصرین که کوچک ابدال شان اند و بتقلید محض گرفتار چه رسد و مطاعن
انبیاء و ائمه هدی که بر اصول شیعه بائینی مرتب گشته که تطهیر از وبال آن بهر نگه دران
بعد از تقریر مطاعن خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین سخت مشکل و دشوار
است چنانچه بسیاری از مکاتیب شیعیان دلیل بران است بگوه کندن و ... مشغول شوند و بوالهوسی اشعار خود سازند اول باید که تاویلات سحیفه که اکثر ...
بصدد آن شده اند بنوشته آن جابجا درین کتاب زیب رقم یافته پیش نظر دارند
و اینهم نصب العین باشد که شهادت قاضی نور الله شوشتری و مصنفات ملا باقر
مجلسی و مولفات جاهلی از مکتوب و مطبوع طریق جدل و الزام را علمای شیعه
مفتوح ساخته اند و هرجا درین فن مشق سخن نموده ... بالیستی که اهل سنت از
تیر و ار شان دست بسر می شدند و حال آنکه معامله بعکس منعکس گشته لعنه بنا بیث
از وی در هر مقام قلب مطاعن شیعه بهمان وجوه نکته النحش از ان تالیف یافت
و تحقیقا و اذا جاء الحق یعلو ولا یعلی عیان گردید و این قدر نیز بخیال اهل اصول
درنگ باشد که حال این زمان مثل زمان سابق نیست که علمای اهل سنت در کتب
شیعه بهم نمیرسید و تماشای ... این را مغتنم شمرده از سر رضاء بالقلب جان
بسلامت بدر می بردند ... اتمام حجت برای خویش مخالف اصول می سرائیدند و شنیدند
که زونی علمای اهل حق بسبب اعانت لم یزلی عند لائل الزامی هم راه سخن را
برایشان مسدود و حیران کردند و بالجمله ... امور و عدم عبور ... برین دفتر و
تحصیل معانی مرتبه و دفع دخل مقدر که در مطاوی عبارات جابجا مرعی شده
اگر مستطلعین ... جناب مولف ... گفتگو دست بهم دهد و تحقیق

گروه که در حدیث الحوض و مانند آن سخن شیعه بر کرسی خواهد نشست و مجال گفتگو برای
اہل حق باقی نخواهد ماند و جوابش از منع و معارضه و نقض اجمالی و تفصیلی بی غبار
ست فلا اشتباه ولا ملام عند العلماء الاعلام انتہی والحمد للہ که در بن تزویق
آن مکاتیب را که اشارتے بسوے آن درین عبارت کردم و بتائید سبحانی و تقویت
ایزدی بر اعتراف مذکور دلالت قطعی دارد و بمطالعه بعضے از طالبین و مشتاقین
گذرانیدم عنقریب بخدمت مخاطب قدرافزای مخلصین پیشکش می نمایند و بادای
امانت ذمه فقیر را فارغ می کنند و امریکه زیاده تر عقلاے عالم را در گرداب
حیرت می افگند و بلجه وحشت فرو می برد آنکه در عبارات سابقه که جناب قدوه
مهره ورتن ایضاح افاده نموده‌اند و قد عرفته مجملاً و افادات لاحقه که درین اوراق
طراز آن بستند تناقص صریح موجود است پس از هر دو کدام لایق اعتبار پندارم
و کدام یک را قابل اسقاط انگارم کلام سابق که آنفا اشاره بدان کردم دلالت
بر آن دارد که تطبیق هرگز حاصل نتواند شد و اطلاق و شمول لفظ اہل بیت مطلق
با زواج ممکن نیست و خود احادیث معتبره دلیل بر آن است که از واج اہل بیت
پیغمبر صلی اللہ علیہ واله وسلم نیستند الی غیر ذالک کلامیکه درین ورقها نوشتند
مدلولش آنکه تطبیق را پیش نظر باید داشت و تلقی بالقبول باید کرد و تفسیر بتقسیم
نموده‌اند که اخراج ازواج از آیت تطهیر باعتبار معنی سوم است و بلحاظ معنی اول
بگویند در آیه داخل نباشند که احق اند و چنانچه ازواج باعتبار معنی داخل و
باعتبار معنی دیگر خارج اند همچنین اولاد جد قریب و اولاد والاها و بلحاظ کلها
ازین معانی داخل آیت مذکور اند و باعتبار معنی دیگر خارج و در اطلاق لفظ
اہل بیت بمعنی اول بر ازواج مطهرات که بمنزله صاحب خانه باشند سخنی نیست
انتہی محصل کلامه بار خدایا اگر کلام اول که وقت حکومت کوفه قلمی نموده

محمول بر اظهار و این کلام که در آوان افلاس سر زد محمول بر تقیه و استتار ولیکن
اجزاے رسالۂ امامت که در وقت بینوائی نوشته‌اند و فقیر را بواسطه ملا نور الدین
بر سبیل حسن اتفاق بہم رسیده نیز دلالت بران میکند که در آیت کریمه ازواج مطہرات
بہیچ معنی داخل نبوده اند انتہی بالجمله کلام این والا مقام مثل افادات خواجه خواجگان
در خاتمه تجرید در سر بہا و خزان جلوه تازه میدهد پس بیان احدے ازین شقوق
از خدام والا مترصد و مرجو **ولعمری** این مرحله مفصل میگویم که این تحقیق انیق
و تقریر رشیق که بزعم خود درینمقام بعد نظر دقیق ابرا کرده اند زنہار برائے اصلاح
مفاسد و دفع اعتراض کتاب منتہی بچند وجه بر جاے خود نیست **یکی آنکه** بیان
فرمایند که این تحقیق را کدام یک از علماے اہل تشیع در کتابی آورده و اسناد آن
بجناب احدی از معصومین کرده و بنده بجلال و کبریائی الہی قسم میخورم که در ہیچ
کتابے از کتب بنظر نرسیده که کسی این تحقیق را بحضرات ائمه رسانیده مانند این تبیح خلوات
شیطانی گفته باشد که بر ازواج مطہرات اطلاق لفظ اہل بیت آمده و ہرگز مقام انکار
نیست و اگر انکار است از معنی دوم و سوم است و باعتبار معنی اول آیت کریمه تطہیر
بر آنہا شامل است بلکه در کتب الکلامیه که این مباحث دران بر سبیل تحقیق مذکور
گشته از کتب قدما مثل کتاب انصاف ابوجعفر و شافی سید مرتضی علم الہدے
ثمانینی تا کتب فاضل جالسی و مانند شان ہمین دیده و شنیده میشود که کسی در ہیچ
قطعے نفی اطلاق لفظ اہل بیت بر ازواج نکرده و ہرگز آیت کریمه بازواج مطہرات
شامل نیست زیرا که حضرت باری عزوجل در خاتمه آن یطہرکم تطہیرا فرموده و این بدون
مرتبه عصمت درست نمی شود و ازواج طاہرات چون معصوم نبوده اند شمول آیت
برایشان از جمله محالات است بہر معنی که باشد چون جناب مخاطب کتب خود را
ندیده اند بارے یکدو سطر از بنده ہیچمدان بکمال اختصار بشنوند **قال المحقق**

فی الثانی واذا ثبت اقتضاء الآیۃ لعصمۃ من تناولتہ وعین بہا وجب ان تکون مختصۃ بمن ذہبنا الی عصمتہ دون من اجمع جمیع المسلمین علی فقد عصمتہ لانہا اذا انتفت عمن قطع علی نفی عصمتہ لما یقتضیہ معناہا من العصمۃ لم یخل من ان یکون تتناولتہ لمن اختلف فی عصمتہ او غیر متناولہ فان لم یتناولہ بطلت فائدتہا التی تقتضیہا فوجب ان یکون متناولۃ وبہذہ الطریقۃ یبطل قول من حملہا علی الازواج لاجل کونہا واردۃ عقیب ذکرہن وخطابہن لان الازواج اذا لم یذہب احد الی عصمتہن وجب ان یخرجن عن الخطاب المقتضی بعصمۃ من یتناولہ الی ان قال واذا کان الازواج وغیرہن خارجین من جملۃ من جلل بالکساء وجب ان یکون الآیۃ غیر متناولہ لہ وجواب النبی صلی اللہ علیہ وسلم لام سلمۃ یدل ایضا علی ذلک وقد روی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم بعد نزول ہذہ الآیۃ کان یمر علی باب فاطمہ علیہا السلام عند صلوٰۃ الفجر ویقول الصلوٰۃ یرحمکم اللہ انما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا انتہی مختصرا **حاصلہ عبارت** کہ از شافی منقول شد دال بر انست کہ شمول ازواج مطہرات درین آیت از جملہ محالات است واز حکایت سید مرتضی کہ حضرت صبحدم بر در حضرت زہرا میرفت وآیت تطہیر برائے نماز تذکر میفرمود معنے تعلیل اوامر ونواہی از ماقبل ومابعد آیت موصوف عیانست چنانچہ علمائے ما در تفاسیر بیان کردہ اند ونکیر این مسکین از قبیل صوت حمیر وسبیح وانی کہ سبب مجی وذہاب حضرت رسالت مآب بر در جناب سیدہ سلالہ اہل بیت اطہار وبدائے معلوم وانہم تا مدت دراز اصول اہل فضول چہ بود بیش انکہ بر این حضرت مکشوف فرمودند کہ مقبولین شیعہ کہ لہم نیز یقال لہم الرافضۃ حدیث غدیر را کہ روبروے صد ولیست ہزار کس متواتر شود انخفا خواہند نمود وبکتمان این شہادت خواہند پرداخت بلکہ انکار خواہند ساخت بحجبت دعاے صاحب حق کور ظاہر ہم خواہند شد والعجب کہ با اینہمہ اہتمام نغمہ یمکن ان تکون داخلۃ ویمکن ان یکون

خارجه هنوز هم سرایند و تا امروز از دائره نصب برنمی آیند تا تبیرو یا اولی الامر
و عبارت شوشتری و مجتهد ثانی که دلالت بر آن دارد که احدی از علما اطلاق این
لفظ را بر ازواج مطهرات نکرده و نیز انها را در عرف قدیمه و جدید اهل بیت شامل نمیشمرند
بعد ازین خواهد آمد ان شاء الله تعالی و هرچند جناب مستطاب خود در صحیفه ارشاد فرموده
بودند که من این تطبیق و تحقیق را از کتب اهل سنت یافته ام حاجتی نبود که سوالی کرده
شود مگر احتمال تقیه و مراعات زمانه عصر و بیر که سابق مفصل مذکور شد باب این قسم بود
مفتوح کرده پس الحال قصه دراز را کوتاه فرمایند و نشان دهند که اگر بعلما
رسوخ تام دارند چون خصم ایشان در پی آنست که باصول ایشان الزام دهد
تطبیقات و تحقیقات علمای سنت چگونه برای حدیث کلینی و کلام شارح
مفید تواند شد و درین مقام سند علمای خویش باید آورد و ان دنبال اینجا لابد است
مرکوز است که این امر از مقدرت جناب خارج باشد و شاید هم پسند کنند
تطبیق و تحقیق در کتابها درج کرده بروایات حضرات ائمه ثابت کرده باشند
بعضی از امامیه که درین معرکه سپر انداخته بلکه بعد از عجز و زبونی برای علمای مذهب
نقصان عقل و سفاهت و خرافت را التزام کرده گفته که الیته تخصیص اهل کسا و اخراج
ازواج مطهرات از آیت تطهیر نظر بخطابات سابقه و لاحقه که شامل با مقتضی سیاق
بریده و بذهب و لیطهرکم از حدوث مبنی لایق اعتبار نیست ... خواهد بود و قالت
من الذنب کمن لا ذنب له و ازین مقام اینهم واضح شد که تعصب و دشمنی ذریت طاهره
دنبال رفضه نمیگذارد که خطابات سابقه و لاحقه بلکه دلالت ... و بذهب بر معنی
را پیش نظر داشته بحماقت قدما و متاخرین خویش قائل گشته اند آه حماقت نیز از سخن
در باره مجتهدین جناب فاطمی باز آیند و آنرا در موج ندهند و علی ... من الاشیاء و بحماقت
اکابر خود قایل شوند چنانچه برای قدر و منزلت نام ایشان نسبت ... یاست نصب ... دفعه

همراه آسامی تابعین می نویسیم انشاء الله تعالی **دوم آنکه** اگر از کتب معتبره خود
بالفرض باثبات رسانند که آیت کریمه بهر کس از ازواج و بنی هاشم شامل است باز هم
عموصی و انحلال از حضرات امامیه خصوصاً رئیس طائفه انفکاک نمی باید چه قطع نظر از
لزوم تناقض میانه آن تحکم و تیز زبانی و دریده دهنی او بر علمای سنت بسبب همین
حکم چنانچه از متن ایضاح که عنقریب می آید واضح خواهد گشت و قطع نظر از تناقض در
افادات ائمه عظام شیعه کما عرفت برسیده خواهد شد که این تعمیم و تطبیق آیا از قیاس
و اجتهاد یا سنت فلا یعبا به کما نص علی ذلک غیر واحد منهم و قال انه من باب الکید
و التلبیس فانه اول من قاس ابلیس و اگر نصی درین باب وارند باید که بمعرض اظهار
آرند و لیکن بشرطیکه حدیثی دیگر در طریق ایشان معارض نباشد و الا هر کس که فی الجمله
کتب قدیم و جدید قوم را دیده باشد خواهد گفت تعارضا تساقطا فلا یجدیکم نفعاً کما لا
یوصلنا ضراً غرضیکه امامیه را بمقتضای تصریحاتیکه اشاره بدان کردم بدون ذکر نصوص
ائمه چاره نیست و خود غوث الاعظم و مرشد افخم ایشان یعنی شیخ ابوجعفر طوسی در دیباچه
تهذیب خویش اعتراف دارند و احباب شان که شیخ صاحب بوجوب حوق انحصار مذهب
خود قائل اند بمقتضای مذهب نیز لب اقرار کردند که هیچ حدیثی نیامده باشد مگر که مقابل
آن مرویست حتی که از توحید صدوق می توان یافت که بروایت ثقات خود مسئله
توحید باری که اصل الاصول اسلام است مختلف افتاده و انهم بدین مضمون جلوه ظهور
داده که خالق افلاک جسمی دارد بالائش مصمت و بر و پائین اجوف و کما واک الی غیر
ذلک من الکفریات **سوم آنکه** بنا در اذهان سوء رجال در حصول لفظ اهل بیت
بلا دلیل و برهان است این حقیقت را تا که بدلیلی مدلل نفرمایند قابل سماعت نخواهد بود
و آنچه در تائید نقل کردند از عجائب خیالات است چه اگر مراد آنست که لفظ اهل بدون
اضافت سوی بیت موید مدعاست پس قطع نظر از آنکه افاده ملازمین نحو افات

معانی می پیوندد وارد میشود که مدت العمر بتلاوت آیات قرآنی مشغول باشند [illegible]
بمعانی نبرند زیراکه درجاهاے بسیار همین لفظ در حق زوجه مطهره حضرت کلیم الله نازل
گشته مگر یاد ندارند اذ قال موسی لاهله انی انست نارا ساتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس
لعلکم تصطلون و نیز فقال لاهله امکثوا انی انست نارا لعلی آتیکم منها بشهاب قبس او اجد
علی النار هدی و نیز فلما قضی موسی الاجل وسار باهله انس من جانب الطور نارا قال
لاهله امکثوا الآیه و همراه بودن زوجه الجناب دختر حضرت شعیب که در بره عجوز و شیخ عجیز
پدر دزه مبتلا شدند و محتاج آتش گردیدند و راه گم کردند یقینی است و ظاهر اگر مردان
همراه می بودند خود باین کلفت قصد نمیکردند بلکه خود درین وقت نارک همراه میماندند
و آنها را میفرستادند مع ذلک تقدیر تبادر راذهان و ثبوت حقیقت حاجت باستثنا
در قصه حضرت لوط نمی افتاد که جابجا فرموده اند فانجیناه واهله الا امراته کانت من الغابرین
و ایضا فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا یلتفت منکم احد الا امرأتک و ایضا فنجیناه واهله الا عجوزا
فی الغابرین الی غیر ذلک فیما نزل فی الکتاب المبین و از محاورات عرب نیز آنچه
ظاهر میشود عکس تبادر مذکور است چه لفظ اهل و تاهل بمعنی تزوج و اهل مقابل عزب
در احادیث فریقین مشهور و معروف است و اگر تائید ما بعد اضافت است پس
نیز ملاست بالیشان بازمیگردد که هرچند قرآن مجید را بکثرت شام تلاوت می نمایند
ولیکن یاد ندارند که ایزد تقدست اسماءه از خواهر طاهر حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة
والسلام حکایت فرموده **هل ادلکم علی اهل بیت یکفلونه لکم وهم له ناصحون** و مراد از لفظ اهل بیت بالاتفاق مادر مکرم حضرت کلیم الله بوده اند نه کسی
دیگر از مردان که شیر دهی از ایشان ممتنع است و برای وقع مکابره معاندین
بر عبارت تفسیر اهل بیت اکتفا نمودم شیخ کلینی در تفسیر این آیت گفته فقالوا نعم
فجاءت بامه فلما اخذته فی حجرها والقمته ثدیها التقمه و شرب [illegible]

تا ثلث باین عنوان جاریست که هرگاه مونث حقیقی را بلفظ مذکر تعبیر کنند صیغهای
تذکیر ایراد نمایند پس درین مقام که دعوی تبادر و حقیقت بودنش نمودند ذکر دلیلی
می بایست ازین در آن کاری نمی گشاید بلکه بعد از اندک تدبری توان یافت که
آدمی بسبب مدنی الطبع بودن محتاج تعاون و تشارک است در حاجت همه حیثا لود
خواه اناث باشند خواه ذکور مگر اناث بجهت سکونت دایمی و تستر و پرده داری
زیاده محتاج بیت اند هرچند حجاب از مردان معمول آنها باشد کما لا یخفی بالجمله برای
تبادر افهام دلیلی ذکر نمایند بدون آن مسموع نیست بلکه توان گفت که چون هیچ
قرینه نباشد و گویند که اهل بیت فلانی چنان کردند تبادر در زنان اند و عنقریب نزد تمامی
عقلا بوضوح می انجامد که در اخراج حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از مصداق آیت
تطهیر و مراد حضرت علیهم و تقریر نزد حدیث کلینی که از جناب امام جعفر علیه السلام
ثبت نموده نص قطعی است احتمالی دیگر نمی تابد از انجا که مخاطب رفیع المناصب از
اصول ائمه معصومین بر دو چشم خود پوشیده اند و مقصد این تقریرات گردیده
ندانستند که حقیقة الامر چیست چهارم آنکه هرگاه درین اوراق اعتراف نمودند
که حدیث زید بن ارقم مروی بصحیح مسلم محمول بر معنی دوم است و مخرج ازواج مطهرات
از معنی آیت کریمه باعتبار اول نیست پس لامحاله حکم کردند که حدیث مذکور برای تخصیص
که ازواج را هرگز داخل نمی دانند چنانچه تفصیلش در کتب کلامیه اهل السنة موجود
شود نداز ان کتاب ثانی علم الهدی ثامنی دانستی و عنقریب عبارات دیگر هم از
کتب معتبره ایشان خواهی دانست که حدیث زید امهات المومنین را از آیت
تطهیر خارج نگردانید هر معنی که باشد بکار نمی آید چه معنی ثانی منافی ندارد و لا عذر
لا اخلاج اما بعد خلل وزن لایق تمسک و احتجاج حضرت مخاطب صراحة باشارة
در مقابله سید المتکلمین رحمه الله [illegible] القبایح شرکت است

مطہرات را علی الاطلاق نظر باین احادیث از محالات دانستہ گفتہ اند کہ بر تقدیر اشتراک کلام رب العالمین بخرافات مجانین ملحق میشود و انشاء اللہ تعالیٰ تفصیل خرافات اکابر طائفہ کہ تعلق باہتمام دارد بعد ازین در مقامی خواہد آمد کہ رئیس المومنین مقولہ زید بن ارقم رضی اللہ عنہ را اعادہ خواہند فرمود **پنجم** آنکہ محصل معنی سوم معلوم نمی شود کہ چیست بلکہ معنی مذکور جمع بین المتضادین است کما سبجیٔ عنقریب و قبل ازین گذشت کہ تقریر اہل حق در تطبیق روایات ہمان است کہ بعبارت صاحب مرافض الروافض و مانند او بیان کردم بیقین بدانکہ جناب مستطاب کہ بر تجدید وجہ شغفی تمام دارند تصرفی بکار بردہ خواستہ اند کہ آبی بر روے کار آرند و از گیرودار ابحاث این ہالک ربخات یابند و راہ فرار پویند و ملجاے و منجاے از اعتراض بندہ جویند قل ان الموت الذی تفرون منہ فانہ ملاقیکم **ششم** آنکہ تردید کلام سامی بتنبیہ اہل سنت کہ ازواج مطہرات را مخاطب آیت تطہیر یا نہ تکلیف میکردند بمعنی اول یا ہوس معنی ثالث است مخالف تطبیق مذکور می نماید زیرا کہ تطبیق مسطور دلالت بران دارد کہ آیت کریمہ بر ہمہ را بمقتضاے عموم لفظ بخصوص سبب شامل است و ازواج مطہرات بنا بر سکونت بیت و اختصاص ملازمت و مخالطت و استمرار تدبیر منزل بعرف قدیم و جدید در اہل بیت نبوی داخل اند تہ بجہت حسنی و دیگر جناب تحریر ہا و تکلم دستگاہ چون بدعاوے بلا اقامت ادلہ مصاب گشتہ اند و مباحث کلامیہ را مثل مقدمات خطابیہ دانستہ ہوا و ہوس را از کتب اہل حق ثابت نکردہ اند و اسیر کمند باد نفس گشتہ این وسوسہ تازہ از محدثات ذات حضرت اسوۃ المتشیعین است یا از مخترعات کسانیکہ درین ایام کشکول مبارک را پر کردہ اند و حضرت سر آمد محققین در طلب دلیل آن تمیزے نہ نمودہ و الا حقیقت حال المقولات علما رفتہ معلوم شد کہ ازین بابات وخس و خاشاک میراث

کما لا یخفی هفتم آنکه خارج شمردن طائفه اثنا عشریه ازواج مطهرات خیر البریه
علیه الصلوة والسلام را از آیت تطهیر باعتبار معنی ثالث و داخل البتا
آیت تطهیر باعتبار معنی اول چون در کتب امامیه نیست پس لامحاله اقرار باید
نمود که هر چند درین مباحث ایجاد ذهن واختراع عقل را مساغی نمی باشد لیکن
بنابر تفصی از اشکال گفتم آنچه گفتم وکردم آنچه کردم فان الغریق البحر یتشبث بکل
حشیش و فراوان حیرت است که هرگاه علمای فن بذکر معنی ثالث تعرض
نمی فرمایند آن احادیث کجاست که اتفاق فریقین بران باشد و درین باب بپایه
ورود بوشد و بدرجه استفاضه و تواتر رسد شاید که احادیث عبا مراد گیرند
که بر مزعوم شان مخرج حضرات امهات و مدخل بضعه سیدة الثلث اند لیکن
ستعرف ان ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها دخلت فی الکساء الا ان یتهبا المخاطب
رئیس العلما کما انبئا المفتری التستری و هو عنده رابع الشهداء فاقول لا تطعنوا معشر المسلمین
فی ازواج نبینا سید المرسلین ولا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین او تکونوا قوما
خاسئین والله یعظکم ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین علاوه حق عبارت
این بود که اثناعشریه گر از حکم این آیت خارج می شمرند بمعنی ثانی وثالث خدا
یا مگر چون معنی دوم را مساغی نبوده ذکر نکردند ولیکن مقتضای بیان این است
که معنی ثالث اخص باشد حالانکه خصوص معنی ثانی راجح شد مگر بعموم وخصوص
من وجه قائل شوند و اشتراک را درباره حضرت ساره تجویز فرمایند که هم علاقه
زوجیت داشتند و هم نسب و افتراق را در ازواج طاهرات که در رتبه
اولی بودند نه ثانی و بنات مکرمات فروع شجره اند نه عادة ساکن بیت رسول ربانی
وهذا غایة تحقیق المرام ورنه بر کسیکه از علمای اعلام این مقام را بدید حکم نمود که
خرافات مجانین می نماید وجز حیرت چیزی دیگر نمی افزاید هشتم آنکه

از کتب شیعه چنان می یابم که اطلاق لفظ اہل بیت درباره حضرت ساره زوجه مطهره حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه باعتبار قرابت ونسبت دوری غیره ناصل کاشانی در تفسیر خلاصه المنهج از مجمع البیان طبرسی نقل میکند ومیگوید که آنکه ساره را از اہل بیت ابراهیم گردانیده دلالت میکند که زوجه مرد از اہل بیت او باشد چه ساره دختر عم ابراهیم بود وبجهت این اورا از اہل بیت شمرد ملتفی بلفظه واز این عبارت صریح واضح شد که زوجیت تنها نیست که باعث اطلاق لفظ اہل بیت تواند شد پس حکم سامی که رب عز وجل که خطاب ملائکه را بحضرت ساره حکایت فرموده بمعنی اولیست ومعنی ثالث هم محتمل از عجائب توهمات ست اینست حال صاحب لطافة المقال که بسبب ندیدن کتب وایجاد واحداث هیچ پهلو درست نمی نشیند وهیچ توجه وجیهی نمی گزیند حیرانم که هرگاه در تقض چند سطر از کتاب منتهی الکلام اینهمه حیرانی وتشویش وسرگردانی رو دهد بمقابله تمام کتاب چها اتفاق خواهد افتاد و فاعتبروا یا اولی الابصار واز عجایب آنست که این بیچاره اعتراف دارد در مکاتیبکه عنقریب جلوه ظهور میگیرد که جز امیه کسی بر دآن قادر نیست واین رجا مانند توقع وامیدواری مؤذن سبزوار است که جناب امیر علیه السلام اورا بالتمام بر بدند کما رقمنا فی حاشیه ذلک المقام فلا تغفل **واز عجائب** وغرائب آنکه علمای امامیه آنچه برای عداوت امهات المؤمنین درباره حضرت ساره زوجه مطهره حضرت ابراهیم گفته اند هم مبنی بر غفلت وذهول است زیرا که اعمام جناب سرور انام واولاد شان را با وصف اینهمه قربت وقرابت در ورود العباس منی وانا منه الی غیر ذلک

انصاف و شمنی جد اہل بیت نمی شمارند و در مصداق آیت کریمہ تطہیر منیدانند

نجا عرفت پس این افادہ جدیدہ ہم متناقض می نماید و قلب ایشان تکذیب

لسان میفرماید فقیر را ہرگز یاد نیست کہ گاہے در کلمات شیعہ ربطے دیدہ باشم

چون حافظہ ندارند در ہر باب نشتر گربہ می آرند **قولہ** واذا در نمودہ الخ **اقول**

این افادہ جدیدہ ہم بدستور قدیم مغلطہ مرکبست کہ جناب رئیس المتوقدین ایشان

آمدہ ہرچند مجلدات الکلینی و شروح و حواشی آن و دیگر اسفار در سرکار فیض آثار شان

موجود است مگر چون بمخالفت حضرات ائمہ ہدے خوگر شدہ اند و محدثات خود را

داخل مید ہند بسوے کتب مذکورہ رجوع نمیفرمایند و حکم می نمایند کہ درین حدیث

جز اہل بیت بمعنی النسب ارادہ نتوان کرد و درینمقام احادیث بسیار ازائمہ اطہار

در کتب قوم منقول و ماثور است کہ مخالف حکم مزبور و مخرج جناب فاطمہ است

ازانجملہ حدیثے است کہ در مجمع البحرین ہم منقول است سئل الصادق ع من الآل

فقال ذریۃ محمد صلے اللہ علیہ والہ وسلم فقیل لہ من الاہل فقال الائمۃ وفی معانی الاخبار

سئل من آل محمد صلے اللہ علیہ وسلم فقال ذریتہ فقیل من اہلبیتہ قال الائمۃ قیل من

عترتہ قال اصحاب العباء انتہی بلفظہ مختصرا **وازینجا** ایہم معلوم شد کہ در حدیث

ثقلین ثانیا دلفظ اہل بیت بعد عترت برائے اخراج حضرت فاطمہ است اگر حقیقۃ

داخل باشند و این احادیث را پایمال نیست ولیکن ازانجا کہ کلینی اعور امام الائمہ

قوم و رہنماے گروہ شیعہ و از مشایخ صدوق فرد کامل است و بحث ہم در مرویات

اوست فقط بر حدیثش اکتفا می ورزم و سوادش بر بیدارم و عدۃ من

اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن ابن فضال عن المفضل بن صالح عن محمد بن

علی الحلبی عن ابی عبد اللہ ع فی قولہ عز وجل رب اغفرلی ولوالدی ولمن

دخل بیتی مومنا یعنی الولایۃ من دخل فی الولایۃ دخل فی بیت الانبیاء وقولہ انما یرید اللہ لیذہب

عنکم الرجس اہل البیت و یطہرکم تطہیرا یعنے الایمہ علیہم السلام و لا تبہم من دخل
فی ما دخل فی البنی صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم انتہی یعنی حضرت محمد صادق
که در صحیفه آسمانی که برای جناب شان نازل شده بود مامور بآن بودند که جز خدای
عزوجل از کسے خوف نکنند و غیر از حق بر زبان نیارند کما فی الکلینی و غیرہ من کتب
الاحادیث ارشاد فرمودند که مراد از بیت در قول او تعالی که حضرت نوح ع حکایت
فرمود امامت است هر که موصوف باین وصف باشد و متصف با امامت بود داخل بیت
است و مراد باری عزوجل از بیت در آیت کریمه انما یرید الله لیذہب عنکم الرجس
اہل البیت و یطہرکم تطہیرا نیز ولایت و امامت است و مراد از مخاطبین کسانی
هستند که این وصف در ذوات شان موجود باشد و ہدایت خلق و
انتظام امور مسلمین و جهاد کفار و مفسدین الی غیر ذلک از انها سرانجام یابد
و از ینجا معلوم شد که مراد از بیت ریاست عامه دین و دنیا است که امامت باشد
نه نسب چنانچه نخبال خدام والامقام برخلاف نصوص ایمه راسخ گشته و حیف
که این احادیث در کتب قوم موجود باشد و جہابذه علماے شیعه نظر آن اہلبیت
و نقل نموده رامختص بذوات دوازده امام گردانند کما ستعرفه مفصلا انشاءالله
و رئیس ایشان حکم به ہدایت این امر فرمایند و گویند که درین حدیث جز اہل بیت
بمعنی النسب عموما اراده نتوان کرد حالانکه اعمام و بنی اعمام حضرت خاتم الانبیاء در
نسب شریک اند و نیز داماییه بیشتر از ایشان بلکه همه کس جز ذات واحد خارج
از دائره امامت پس اراده معنی دوم بلکه حصر در ان و موید گردانیدن بحدیث
زید بن ارقم مروی بصحیح مسلم که دائره مقصود را بر تمامی بنی ہاشم بلکه بنی عبدالمطلب
وسیع میکند از غرائب امور است بار خدایا گر تخصیص ایمه ہمے کار شد نمی
ولیکن این تقدیر با نچه در ہمین صفحه فرموده اند که اہل سنت که ازواج مصطفی را مخاطب

بآیت تطهیر یا شریک میگیرند بمعنی اول یا بهوس معنی ثالث که معنی ثانی درباره ازواج مطهرات مساغی ندارد و لفتی بطریق اولے مخالف خواهد بود و چه این قول با امکان معنی ثالث و امتناع ثانی در حق ازواج مطهرات رسول ربانی حاکم است و تخصیص مذکور باستحاله معنی سوم حکم می نماید پس باجتماع نقیضین فرمان روائے میکنند و هنوز معلوم نمی شود که در کتب اهل حق کجا دیده اند که ایشان در حق امهات المومنین هوس معنی ثالث کرده اند و شرکت نسب را بمعنی مذکور مدعی گشته و الا افراد انسانی در نسب واحد مشارک اند ﴿ فان الناس کلهم الفارة ابوهم آدم و امهم حوا ﴾ غرض که تحریر باهی هوشش از سر می رباید و حیرت بر حیرت می افزاید معلوم نیست که بعد ازین کوشش بلیغ که در تطبیق نموده نزد جناب حضرت فاطمی بکدام معنی در اهل بیت بودند معنی ثالث عبارت از جمیع صیغین و مجموع و صفدین است و بدیهی است که تحقق مجموع بدون وجود اجزا صورت نمی بندد و هرگاه اول یا ثانی منتفی شود معنی سوم چگونه تحقق یابد فکیف که هر دو منتفی باشند اما الاول پس از انکه بیت فاطمی بیت علوی بود رضے الله عنها نه بیت نبوی صلے الله علیه و آله و سلم و در عرف و لغت بیت زوجه بیت شخص می باشد که بیت بر بعیطی مادة دران واقع است نه بیت بنت که اقامت دران بر بخت و اتفاق و اقامت بنات نیز نادرگاه و شذوذاً و صدق این معنی حقیقة جز بر ازواج بر دیگرے نیست کما یلوح من کلامه ایضا و در همین مقام برین قدر اقتصار نتوان کرد چه مجتهدین النجف در طعن الرماح تحقیق کرده اند برهمین معنی و دلیل روشن است که بیوت الازواج بیوت نبوی بود صلے الله علیه و سلم نه بیت جناب سیده

و آن عبارت این است که بالجمله بیوت ازواج بلاشبه داخل در بیوت نبی است
بلکه بیوت نبی منحصر دران خانهاست و بیت حضرت فاطمه دران داخل نیست بلکه
ملک خاص آنحضرت بوده خواه خود بنای آن کرده باشند خواه جناب رسالتمآب
از یا بآنحضرت داده باشند انتهی بلفظه و اگر تعمیر را مثلا دخل دهند باید که اسامه
بن زید را نیز در اهلبیت داخل سازند زیرا که بیت او بایمعنی بیت حضرت خیر الانام
صلی الله علیه و آله وسلم بود **اما الثانی** پس از انکه باعتراف مخاطب
لاثانی تبادر که عبارت از حقیقت بیت و بحث دران میرود مانع از دخول
آنجناب است پس بدست مخاطب غیر از تقلید عبد الله بن سبا چیزی نماند
اما انکه گفتیم که مراد از معنی ثالث جمع و صفین و مجموع صفین است وجهش انکه
بر تقدیر عدم آن معنی اول و ثانی بهیکدیگر هرگاه متکلم اشخاص معین را مخصوص کرد
مثلا ازواج مطهرات را مراد گرفت معنی اول شد که ازواج باعتراف رئیس القوم
بسبب خصوصیت ملازمت و مخالطت با بعوله و اشتراک سند بر منزل بمنزله صاحب خانه
می باشند و چون متکلم چند کس معین را از منتسبین بفروع شجره اراده کرد معنی ثانی
تحقیق پذیرفت که متبادر الی الاذهان است و صدق آن حقیقة باقرار معترض رجال
است نه نسوان و چون بدین قدر احتجاج کردی راه ورود دیگر اعتراضات بر کلام مخاطب
تمام مفتوح شد کما لا یخفی علی من له ذهن سلیم و طبع مستقیم **قوله** و شرحیکه در بیان
اه **اقول** جائیکه معنی ثانی را غلط فرموده اند کلام جناب بسبب عدم بیان دلیل
و اکتفا بدعوی تبادر اذهان بسوی احتمال محمل و بی سند است از شرح و بسط ناامیدان
اتباع صور خیالیه خویش است مگر درین اوراق معصوم شریف آنست که اولیای خویش
را که بطور خطابت بلا رد و نکیر افادات جدید را قبول خواهند کرد و مطمئن گردانند
قوله و قرینه جلیله اه **اقول** خدشه که درین عبارت است بر اهل استقرا پوشیده

نیست و چون بیانش بمابہ النزاع تعلق ندارد و تعرض آن مناسب ندیدم **قولہ** و نیز از مطلق اہ **اقول** ازین عبارت چنانچہ قبل ازین اشارتی کردم صاف معلوم میشود کہ دیگران از طلبہ و فضلا سوائے میر دلدار حسین نیز بر حکایت مذکور شریک این تقریرات کہ دلق ملمع عبارت از آن است بودہ اند **قولہ** پس حاصل معلوم اہ **اقول** حکم بوضع این حدیث در کتاب منتہی الکلام نہ ازین جہت ست کہ گفتہ اند بلکہ از ان جہت ست کہ خروج حضرت سیدۃ النساء از زمرۂ طلبہ اہلبیت سید الانبیا لازم می آید واللازم باطل فالملزوم مثلہ عبارت کمترین را کہ خود نقلش بر داشتند باز ملاحظہ فرمایند فارجع البصر ہل ترے من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و ہو حسیر دان این ست معاذ اللہ کہ احدے از ایمہ چنین کلام سخیف کہ باعث اخراج اصل الاصول اثبات از اہل بیت باشد متکلم تواند شد الخ و ہر چند بعد نقل حدیث کلینی کہ آنفا گذشت حالت منتظرہ در خروج حضرت سیدۃ النساء باقی نیست مگر بعد ازین مفصل خواہیم گفت انشاء اللہ تعالی والعجب کہ بخیر رسیدہ را بکلمات سخیفہ و مانند آن تعبیر میفرمایند و نمیدانند کہ انا او ایاکم لعلی ہدے او فی ضلال مبین **قولہ** آرے اہ **اقول** این مغلطہ دیگر ست کہ می فرمایند کہ حدیث نص در بطلان خلافت خلفاے ثلثہ است و حالانکہ باندک غور و امعان و استعارہ انصاف از دیگران توانند دانست کہ نقیض حکم مذکور از ان حدیث کہ مراد از خطاب عنکم حضرات اوصیا و ایمہ اند رضی اللہ عنہم اجمعین بر می آید و بلا تکلف امامت خلفاے راشدین از ان ثابت میگردد و بیانش آنکہ مجملا وصف امامت موجب دوران حکم ست عدما و وجودا یعنے ہر کہ در امامت داخل شد و ذاتیات امامت بذات او گرد آمد او در اہلبیت داخل ست و ہر کہ ذاتیات امامت از وے سلوب ست او از ینحکم خارج **واذ اتمہد ہذا فنقول** اتصاف خلفاے راشدین بخلافت و داخل بودن ایشان در

امامت مانند آفتاب رابعه النهار است اما ذاتیات امامت که باعتراف مجتهدین متکلمین
امامیه مثل شیخ حلی و فاضل جائیسی در حسام حفظ حوزه اسلام از شر کفار و دیگر اشرار
و جهاد ایشان و سیاست مدن و انتظام بلاد و اقامت جمعه و اعیاد و است الی غیر ذلک
من شعائر الاسلام و نصوص ائمه نیز مصرح این مراتب است کتب معتبره شیعه بعد ازین می آید انشاءالله
تعالی پس آنچه از دست ایشان سرانجام یافته ازهیچکس سرانجام نیافته و ازینجاست که قطب
اظهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را باین امور منور گردند و آنجناب صحابه خود را باین بشارات
مبشر نمودند و فرمودند که ملک کسری و دیگر خلافت و سلطنتهای ملوک بدست من افتاد
و نور اسلام و ایمان برین ملکها محیط گردید کما بینا فی الرسالة القدیمه و منتهی الکلام مجملا و
مفصلا نقلا عن کتب الشیعه و این بشارات خصوصیتی که بخلافت خلفای ثلثه وارد
مانند آفتاب نیمروز روشن است فکیف ائمه و دیگر که هرگز بر اصول امامیه کاهی در هیچ زمانی
هیچ امری با وصف حصول فرصت از ذاتیات امامت ازین بزرگان بظهور نرسید
کار ایشان غالبا بر اصول مدعین مزید و لا خبر خوشامد اهل دنیا و ستایش و مدح اهل
ارتداد و منافقین و بدگوئی و تبرای مومنین کاملین مثل زراره اصدق الصادقین
چه بود کما عرفت مفصلا پس می توان گفت که حدیث کلینی که حکم به بودن شخص اهلبیت
را موقوف بر امامت و اتصاف زعامت گردانیده نص در خلافت خلفای ثلثه
است چه جای آنکه حدیث مذکور را در بطلان خلافت ایشان از نصوص پندارند
و ایضا خود ظاهر و روشن و بقیاس اولویت که در حقش حرف نیست مدلل و مبرهن است
که هرگاه سلمان با وصف مجروح بودنش کما فی رسالة والد المجلسی و ابوذر با وجود
آنکه ضعیف الایمان بود الی غیر ذلک من المثالب التی تظهر من تصنیفات المجلسیین
مثل البحار و حیوة القلوب و غیرهما در اهل بیت داخل باشند دخول این صنادید
قریش و اخص خواص حضرت رسالتمآب در زمره اهل بیت قطعا و یقینا اولی خواهد بود

که خود علمای امامیه با وصف دشمنی و عناد و منهم الفاضل الجالیسی فی مجلد الامامة من
العماد تصریح باین مراتب و عمده بودن ایشان در زمره اصحاب میکنند گو بعضی از جهان
بنا بر پیشه نفاق انکار آن هم می نمایند فکیف که حضرت صدیق خود را با رفیق خویش
مثل فاروق در عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روبرو انصار که منازعت داشتند
داخل فرماید و بمجلس از منازعین مذکور در سقیفه بنی ساعده مجمع اولین و آخرین بیان
بر روان دم و دود دیگر ندانسته باشد و زنهار بجوی جواب آن نگشاید چنانچه از کتاب
شافی بانی مبانی تشیع یعنی علم الهدی اثنا عشری و دیگر کتب معتبره کلامیه و حدیث ایشان
هویدا میشود و عماد فاضل جالیسی هم تصدیق آن می کند و کید رفضه درین باب بر عقلا
مخفی نمی ماند که مقصود ازین روایات قلب دلیل بر حضرت صدیق است حالانکه استدلال
آنجناب بحدیث الائمة من قریش بود هرگاه دخول این بزرگان در عترت طاهره از
یقینیات نزد شیعه باشد و در دخول ایشان اهل بیت سرور عالم و عالمیان کسی را از
عقلای شیعه مجال چون و چرا نیست والحمد لله که درینجا برای خلافت این بزرگان دلیلی
دیگر الزامی بهم رسید گو شیعه بهم برآیند و رو در هم کشند ۵ عدو شود سبب خیر گر خدا
خواهد ٭ خمیر مایه دوکان شیشه گر سنگ است آمدم بر آنکه چون خلفا بالاتفاق معصوم
نبوده اند دخول انها در امامت و اتصاف ایشان بزعامت چه معنی داشته باشد و
دلیل الزامی چسان مرتب شود **وجوابش** آنکه اشتراط امامت بوصف عصمت
خود اول وهله نزاع است مع ذلک دلیلی که بر حصول عصمت برای حضرت امیر و اولاد
طاهر ایشان امامیه بیان میکنند اصح و اول بر مقصود انها همین آیت است کما زعموا و
سیجیء انشاء الله تعالی و حال دلالتش بر عصمت خود پیدا است حتی که خود قدمای
امامیه و کلینی اعور و فرد کامل علی الاطلاق یعنی ابوجعفر دوم و مانند او درین معنی
که مراد از رجس در آیت تطهیر کفر و شرک است رساله ها پرداخته و بابها منعقد ساخته

درین کورده چون وجود آن رسائل صورت نمی بندد ناگزیر از تصانیف شیخ الشیوخ اعنی ابن بابویه صدوق که بتصریح فاضل المعی رئیس الاخباریین در جواب ایضاح فرد کامل علی الاطلاق و کلینی که مقتدای شیعهٔ آفاق است چیزے درین اوراق نقل میکنیم انشاء الله تعالی و بضم استغاثهٔ ملا زمان والامقام از علماے اهل حق که مراد از رجس ارتکاب و کبائر و اصرار بر صغائر گرفته اند ثابت می نمائیم که هرگز آیت مذکور بر عصمت دلالتے ندارد و تظلم د فریاد مخاطب بتقلید اکابر یعنے قوم کو فیان بی وفا صدور یافته کما عرفته و در حقیقت استغاثهٔ ایشان از کلینی و صدوق و امثالش می باید نه از علماے سنت پس هیچ تعذر بر آیت تطهیر بر مسلمات قدماے مخاطب بر عصمت دلالت ندارد و ملاک امر خود باعتراف اکابر علماے امامیه کمال تقوی و عدالت است چنانچه بر اهل تتبع مخفی نیست و غالباً بعد از شوره شوری این بی نمکی از کور نمکی اختیار کرده اند معهذا بعد از ملاحظهٔ کتاب منتهی الکلام عیان خواهد شد که چون براے جناب ائمه که اختلاف در امت انداختند و ایشان علی رؤس الاشهاد ارشاد میشود که اختلاف باعث ضلال و گمراهی است کما فی علل الشرایع پس دعوے عصمت دفعتاً از عجائب ترهات خواهد بود فکیف که دلیل عقلی هم معاضد اهل حق باشد و بعد از غور این بحث بنزاع لفظی میکشد یعنی بنده هم خواهم گفت که با وجود مطاعن امامیه در حق خلفاے راشدین که سراسر بیش نیست زینها. اصل عصمت از دست نمیرود فال الامر الی اللفظ دون غیره من المعنی کما لایخفی **قوله** و اگر حکایتے الخ **اقول** ظاهر امرادا زین کشش و بمقتضاے **حکایت** مشهور چیزے باشد که در ولایت مغول پیدا نمی شود گویند مغلے بهند آمدے و با مردے از هند وستانیان صدق مودت بهم رسانید و بنوشته حسن و جمال و لطافت و اعتدال مردم و با وجود کثرت میوها بیان میکرد با آنکه هندی مشتاق تر شد روزے گفت رفتن آنجا خواهد دل اشتیاق

زبان لطفی ندارد و مغلی این رای را پسندید از آن وقت هندی می پرسید که فلان
چیز را در فارسی چه می نامند روزی گفت چوتڑ را در زبان شما چه میگویند او متحیر شد
و بالآخر جواب داد که چوتڑ در ولایت نمیشود و مراد از حکایت باستانی هم قصه
جوالا مهر است سر نعشش از تیرها مانند ترکش گردید و هنوز زخمی بودن یقین نداشت
و میگفت که خدایا این واقعه را دروغ گردان و از آنجا که در رسائل دیگر نیز گویا
چیزهایان می بازند و نام تیر و ترکش را بر زبان می آرند غالباً مراد از آن همان
تیر خواهد بود و علی ای تقدیر کیش این سعادت اندیش هر چند خالی باشد یا نه
و لیکن کشکول را که درین زمانه بدریوزه پر ساخته اند کما اشرنا سابقا بالیقین
خالی شد معهذا مقام مزید وحشت است که شخصی پیش نور الدین حسین که حالش از
مکاتیبکه اشاره بدان کردم معلوم هر صغیر و کبیر خواهد گشت که از مستفیدان من
بوده و تا مدتی بحکم مخاطب هم فیض صحبت دریافته زانوی ادب ته کند و در
باب استفاده از و نماید و شماتی مستعدان زمانه را بتقدیر تلمذ و شاگردی او موجب
افتخار و مباهات داند روبروی بنده نام تیر و ترکش بر زبان راند و نعم
ما افاد العارف الشیرازی شعر یا وفا خود نبود در عالم ٭ یا مگر کس درین زمانه
نکرد ٭ کس نیاموخت علم تیر از من ٭ که مرا عاقبت نشانه نکرد ٭ **قوله** فاستمع لما
اصدع بالحق **اقول** از ذکر یقینی بودن صناعت میزان و یاد کردن تشبیه جز
علی از فن طب که پیشه یونانین است چنان معلوم میشود که آخر رفته رفته بمقتضای
الکلام یجر الی الکلام حضرت بر آمد علمای اعلام راه فرار بپیمایند و آهنگ قانون
دارند و بنده بخیال همین امر که مبادا ما بالذات که مقدمات کلامیه است از دست
رود و قانون منطق و طب نواخته شود جمیع این مقدمات را مسلم میدارم و الا
بعضی از ابحاث جدید که غالباً قرع صماخ آن تحریر نکرده و منشای آن قلت

استقرار وتصفح افادات اہل تحقیق در فنون عقلیہ بودہ کمال شد بتصانیف
صدر الحکما وامثالہ ایراد می نمودم ولیکن در ذکر آن ہمین اندیشہ دارم کہ ان
مابہ النزاع دل دزدیدہ بطرف دیگر مشغول خواہند شد ودخل در معقول
خواہند کرد ودرین مباحث طی شدن بادیہ سخن کما اعترف بہ المخاطب
فی المکاتیب پس دشوار است بالیقین تحریر سطور بمقابلہ سطور بیشہ خود گردانیدہ
بر عوام خالی خواہند نمود کہ جواب رسالہ فلان کس نوشتم **قولہ** در مجلس
مبین ومبرہن الخ **اقول** اینقدر خود معتقد بندہ است کہ انچہ درینمقام افادہ
کردند حقیقۃ وذہنا وعیانا لاریب کہ در قضایاے مہملہ محصور است وسعی این
فاضل نبیل بر ہمین اہمال مقصود چہ بنص قطعی حضرت امام جعفر صادق کہ کلینی
اعور بروایتش جسارت نمودہ وان را اینجہ وبین اللہ حجت دانستہ معلوم
شد کہ مراد از خطاب مستطاب عنکم در آیت تطہیر ہمان ذوات اند کہ وصف
عنوانی انہا امامت وولایت است لاغیر پس دعوے مذکور جز آنکہ مہمل باشد
بخیال فقیر نمی آید واز ینجاست کہ خود شارح کلینی یعنے خلیل قزوینی کہ کتابش
از بلاد ایران تا دیار ہندوستان مطبوع ومتداول است نظر بہمین حدیث
جناب سیدہ را از اہل بیت حقیقۃ خارج گفتہ وباعتبار معتبر وفرض فارض مجازا
داخل دانستہ چنانچہ تطرد قیق باین حکم می نماید واگر ہنوز باین امر باور نکنند
بکتاب مذکور رجوع نمایند کہ ملا خلیل قزوینی در شرح شافی کہ بر کلینی نوشتہ
درینمقام خاص چہ میفرماید عبارتش بعد از حدیث مذکور اینست ولا ینافی
ہذا ما مضے فی اول الرابع والستین من دخول فاطمۃ فی اہل البیت وذلک
لانہا منشاء وصایۃ الاوصیاء فہی فی حکمہم لہٰذا بلفظہ یعنی **تو ہم**
نباید کرد کہ اینحدیث کہ حکم باختصاص ائمہ باہلبیت بودن میکند واز ان ثابت

میشود که غیر از ائمه یک کسی از اهل بیت حضرت مصطفی نبود و این مرتبه برای شان مخصوص و اهل بیت سهنیه همان کس می باشد که وصف امامت برو محمول منافی حدیثی ست که در اول شصت و چارم از حدیث آن باب واقع شده که حضرت فاطمه در اهل بیت داخل اند زیرا که دخول آنجناب در زمرهٔ اهل بیت حکمی مجازیست باین اعتبار که حضرت فاطمه زهرا اصل شجرهٔ اکثر از اوصیا و ام الائمه نجبا است که ولایت و امامت شان بر امامت امام الائمه حضرت امیر المومنین کرم الله وجهه متفرع ست و منافات وقتی لازم آید که دخول و خروج هردو بیک جهت و یک اعتبار باشد طرفه تر آنکه خانصاحب جامع الکمالات بعد از آنکه ترجمه عبارت ملا خلیل در منتهی الکلام دیده اند اینقدر هم تصور نکردند که با بیکه خلیل قزوینی بران حواله مدعای خود کرده ملاحظه آن پرضرورست و آن باب و روایت همین است نه بینی که در ابواب سابقه که از انجا عبارتش برداشتیم قول قزوینی این ست ترجمه في الرابع والخمسين من الثامن والمائة و آن باب همین باب ست که باب فیه نکت ونتف من التنزيل في الولاية عبارت از انست و ان حدیث که قزوینی محصلش بعبارت خود بیان کرده یعنے ان اهل بیت کل نبی اوصیائه و مدعای خود را بران محول ساخته همین حدیث ست که حضرت صادق رضی الله عنه ارشاد کردند و قبل ازین الفاظ و معانی آن دانستی دون غیره لاریب فیه پس لامحاله درینجا قضیه کلیه محصوره یعنی کل اهل بیت کل نبی اوصیاؤه که تحاشی ازان کردند و بے مقصود نبردند می باید نوشت زیرا که بنص قطعی معلوم شده که مراد از بیت ولایت و امامت ست و درینمقام بیت بمعنی نسب دودمان نیست تا حکم بمهمله بودنش نمایند و نجبا آرند که هرکه از دودمان

نبوت باشد ضرور نیست که امام بود نعوذ بالله من الاعراض عن افادات الائمة الطاهرين والالتفات الی وساوس الشیاطین **واگرمنوز** جناب مخاطب بسبب مزید فطانتی که دارند بر انچه بنده میگویم و در صدد بیان آن گشته ام واقف نشوند لامحاله تقریر دیگر در ضمن مثالی روشن میکنم و آن اینکه در حدیث متفق علیه فریقین وارد است که حضرت ختمی پناه فرموده که قریب است که افتراق و اختلاف بهم رسد و امت من منشعب شود تمامی فرق ناری باشند و یکی ناجی اهل سنت میگویند که بمقتضای ما انا علیه و اصحابی که در کتب هر دو فریق لفظ اصحابی وارد است کما اعترف به اکابرهم مراد از ان واحد ناجی باشند مائیم و ازین کلام ثابت شد که هر که باین وصف یعنی اتباع صحابه موصوف باشد ناجی بر و محمول است و تا این وصف یافته نشود هرگز نجات را نشاید پس شیعیان البته از حکم مذکور خارج خواهند بود و شیعیان خود را مصداق واحده قرار میدهند و بشرط التشیع ناجی میدانند و سنی را از نجات خارج میکنند قس علی هذا چون امام نص فرمود که مراد از بیت ولایت و امامت است و مقصود از خطاب ائمه هدی هستند پس هر کسیکه ازین وصف محروم باشد و اتصاف او باین وصف معدوم البته او از زمره اهل بیت خارج خواهد بود **و دوم** **زفتم** سخنی نزدیک این است که شیخ و سید قوم بجهت سلب وصف عصمت ازواج مطهرات را با وصف این معنی که بنص قطعی امهات المومنین و قبله دین و راسیان مسلمین اند و خطابات ماقبل و مابعد آیت مبحوث عنها بذوات قادسه شان تعلق دارد از مسائل طرابلسیه واضح است که ترتیب قران مجید از آغاز تا انجام بحکم حضرت علیه الصلوة والسلام است از اهل بیت خارج گفته اند و حال انکه عصمت نزد اصول سخیفه از اهل بیت خارج باشند جناب سیده بجهت منافات وصف امامت بطریق اولی ازین زمره طیبه بر قواعد مذهب مزید و لا خارج خواهد بود فتعین ان الحکم بکون القضیة مهملة مهمل **قوله** واگر نص صاف **اقول** چون از حدیث کلینی بنص قطعی امام صادق و بیان شارح قزوینی در ماسبق

[illegible]

عیان گشته که مراد از بیت امامت و ولایت است و مخاطبین آیت تطهیر ائمه هستند
پس در تمیم قاعده ترتیب صورت محمول لامحاله باین عنوان می شود کل من دخل فی اهل بیت النبی
صلی الله علیه وآله وسلم فهو امام وکل امام داخل فی اهل البیت و اینکه فرموده اند که
لا یقول به من له ادنی مسکة معاذ الله تعریضش از کجا تا کجا میرسد چه دانستیکه میانه داخل
بودن شخص باهل بیت و امام بودنش تلازم است و انفکاک احدهما من الاخر از جمله ممتنعات
پس در ین لایه بنصوص ائمه شکی نباشد که جمیع اهل بیت مرتبه اوصیا نبی می باشند چنانکه
دانستی و این معنی از حدیث امام صادق علیه السلام کالنور علی قلل الطور است پس اکنون اعاده این
جمله نزد جمله اهل نصفت و ایمان باین عنوان باید کرد که لا یقول ببطلانه من له ادنی
مسکة و از ین مغلطه با که مقتدای طایفه را رو داده صریح معلوم شد که آنچه شده و مدوین
اوراق کرده اند منعکس و باعتراف شان همین معنی و منشای غلط که حضرت قدوة المتکلمین
را رو داده آنکه عبارت شارح قزوینی راکه اهل بیت کل نبی اوصیاء است حدیث حضرت
معصوم دانسته‌اند و حدیثیکه نص در باب تلازم و تساوی این هردو وصف بوده که هرکه
امام است از اهل بیت است و هرکه از اهل بیت است صاحب زعامت کبری و امام است
از نظر ساقط کرده اند و بعد از دیدن حدیث امام صادق احتمالیکه در عبارت شارح
ایجاد کرده اند از هم ریخته زیرا که چون حدیث نص در معنی شده است پس اگر احتمال
ایشان را در عبارتش مدخلی باشد تفسیر حدیث نخواهد بود و خود جناب فهمار ه بعد از
غور و خوض در رساله حدیث الحوض گفته اند که بین التفسیر والمفسر تطابق واجب است پس معلوم
شد که مراد قزوینی همین است که هر شخص از اهل بیت هر نبی وصی می باشد و در بودن
شخص از اهل بیت و امامت تلازم است و دو قضیه موجبه کلیه که محمول یکی موضوع دیگری
باشد در ین ماده فراهم می آیند چنانچه از شراح دیگر بعد از ین نقل میکنیم و تو هم این معنی
که عقل بیچاره خلیل قزوینی باصل مدعا نرسید و آنچه فهمیده از متفردات اوست

باطل می نمایم ان شاء الله تعالی **قوله** باقی ماند **اقول** ماجرای لطیف است که جناب
خود بمغالطه گرفتار شوند و بکتب خویش رجوع نیارند و خلیل مسکین بسبب جمود ذهن
بمدعای حدیث نرسد سبحان الله این جناب ثبوت وجرأت بالات همه جسارت آن
که نه کتابی در حدیث دیدند و نه نزد استادی جز نور الدین جیو زانوی ادب
برای تحصیل این فن که ایشان را ضرور بود ته کردند و در علم کلام بحدی غفلت
ورزیدند که از کلمات خودشان ثابت شد که تا کتاب تحفه اثنا عشریه و دیگر غیر کتابها
فن چنانچه باید ندیدند کما سأذکره فی نتایج المکاتب ان شاء الله تعالی و با اینهمه
خلیل قزوینی را که در تحصیل فن حدیث سعی وافر بتقدیم رسانیده و در بلاد دور دور
گردیده و عمر گرانمایه برای خرج کرده کمال جواب خاطر و خود را مصیب قرار میدهند
انصاف باید کرد که هرگاه حدیث جعفری خود نص قطعی باشد و شکی از بنی معنی
امامت مراد خداست و فقط دوازده امام از لفظ منکم مراد اند پس بجز نبیّت و قبلیت
چگونه ذهن او متبادر گردد و چسان جناب سیده را حقیقةً در اهل بیت داخل سازد
اما دعوی این معنی که تعارض در هر دو حدیث نیست آنهم از عجائب اتفاقیست
الکنون برای خدا عبارت آن حدیث به بین که شارح باعتبار دخول اعتبار
سلب منافات از آن قصد کرده و عبارتش این است علی ابن ابراهیم عن محمد
بن عیسی عن یونس وعلی بن محمد عن سهل بن زیاد ابی سعید عن محمد بن عیسی عن
یونس عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن قول الله
عزوجل اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم فقال نزلت فی علی بن ابیطالب
والحسن والحسین علیهم السلام فقلت له ان الناس یقولون فما له لم یسم علیا واهل
بیته علیهم السلام فی کتاب الله عزوجل قال فقال قولوا لهم ان رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم نزلت علیه الصلوة ولم [illegible]

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہو الذی فسر ذلک لہم و نزلت علیہ الزکوۃ ولم یسم لہم من کل اربعین درہما درہم حتی کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہو الذی فسر لہم ذلک و نزلت اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و نزلت فی علی والحسن والحسین علیہم السلام فقال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم فی علی من کنت مولاہ فعلے مولاہ وقال علیہ السلام اوصیکم بکتاب اللہ و اہل بیتی فانی سألت اللہ عز وجل ان لا یفرق بینہما حتی یوردہما علی الحوض فاعطانی ذلک وقال لا تعلموہم فہم اعلم منکم وقال انہم لن یخرجوکم من باب ہدی ولن یدخلوکم فی باب ضلالۃ فلو سکت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فلم یبین من اہل بیتہ لادعاہا آل فلان وآل فلان ولکن اللہ عز وجل انزل فی کتابہ تصدیقا لنبیہ علیہ السلام وانما یرید اللہ لیذہب عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا فکان علی والحسن والحسین وفاطمہ علیہم السلام فادخلہم رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم تحت الکساء فی بیت ام سلمہ ثم قال اللہم لکل نبی اہلا وثقلا وہولاء اہل بیتی وثقلی فقالت ام سلمہ الست من اہلک فقال انک الی خیر ولکن ہولاء اہلی وثقلی الی آخر الروایۃ بطولہا **و ازین حدیث** معلوم میشود کہ خطاب سابق در اہل بیت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وحدیث سابق نص است درینکہ غیر حضرات ائمہ کسی از ضمیر خطاب مراد نیست پس انکار از تعارض ہر دو حدیث خلاف بداہت اولیہ تواند گفت حالیا افتادن بیچارہ خلیل قزوینی بفکر جمع ہر دو حدیث برجابہ خود باشد وانکہ بخیال سامی راسخ گشتہ کہ شارح تحقیقت حال پے نبردہ از ہم پاشید **والحمد للہ** کہ ازین حدیث کہ عبارتش بر وجہ اختصار بطول انجامید بعد نظر دقیق حکم توان کرد کہ مراد از بیت درینجا نیز امامت و ولایت است والا ارتفاع وجہی ندارد کہ حدیث موالات وحدیث وصیت تفسیر آیۃ اولی الامر است و آیت تطہیر تصدیق تفسیر پیغمبر ونذیر است واگر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مصداق امامت را بیان نفرمود دعوے دیگر ان از بنی تیم وعدی

ہمہ ران گنجائش می بود چگونہ صورت می بست چہ دانستیکہ تطابق وتصادق بین التفسیر والمفسر واجب است واین وقتے بحصول می انجامد کہ مراد از بیت معنی امامت باشد چنانکہ از ولایت امر جناب سیدہ حقیقہ خارج باشند ودخول آنجناب در کسا حکما ومجازا بود چنانچہ حضرت ام المومنین ام سلمہ را با اصول موصوفہ رفضہ اتفاق افتاد کہ بعد از سوال در کسا داخل شدند اگرچہ علماے شیعہ بر تقیہ حمل کنند واہل حق مثل صاحب صواقع وصاحب عجب عجاب بر خلاف آن چنانچہ معمول فریقین ست واللفظ للثانی حیث قال وفی اخرے انہ قال اللہم ہولاء اہلی اذہب عنہم الرجس وطہرہم تطہیرا ثلاثا وان ام سلمہ قال الست من اہلک قال بلی وانہ ادخلہا الکسا بعد ما قضی دعائہم لے ان قال وفی اخرے انہ قال اللہم اہلی اذہب عنہم الرجس وطہرہم تطہیرا ثلاثا وان ام سلمہ قالت الست من اہلک قال بلے وانہ ادخلہا الکسا **فرق اہلسنت** کہ اربعہ متناسبہ رانیز دعا وہم بر کسا گرفت ودر بارۂ حضرت ام سلمہ کہ در خانہ شان این امر وقوع یافتہ بود دعاے مذکور را حضرت رسول مقبول ضروری ندانست کما لایخفی علی روایات معشر السنۃ والجماعۃ **ومخفی نماند** کہ عبد المحمود از امامیہ در طرائف ودیگران در غیر آن از آنجناب ودیگر صحابیات این نوع احادیث راکہ داخل شدن ام المومنین ام سلمہ در کسا واہل بیت جزما منطوق آنست نقل کردہ اند ولیکن ناصب عداوت اہل بیت یعنے نور اللہ شوشتری شہید ثالث را در احقاق بحث آیت تطہیر باید دید کہ بعد تسلیم حدیث ام سلمہ راکہ بنص قرانی از امہات المومنین ودر اختیار کردن خدا ورسول ودار آخرت شریک دیگر ازواج خصوصا زوجہ محبوبۂ سید المرسلین ست دربارۂ مناقبش برزبان شیعہ در عبارت منتہی کہ مخاطب رئیس الاذکیا درین اوراق سواد شس برداشتہ دراہ اعتراض دران نیافتہ دانستی لسبب جز نفع مظہری بر پیغمبر خدا والنتہ

در محل تہمتش گمان بردہ و گفتہ ولو سلم نقول انہا فی ہذہ الروایۃ فی معرض التہمۃ بجر نفع و شرف لنفسہا فلا یسمع قولہا وحدہا انتہی ولا یخفی ان طلب الشہید امر والتہمۃ امر آخر **واز لطائف عجیبہ** آنکہ روزے در سوابق ایام با جمع از احباب کرام سخن درین مباحث میرفت پس آنچہ بعضے از شیعہ علمائے افادہ فرمودند درست و راست بے کم و کاست چنانچہ مرسوم ست نقل کردہ می شود و از اصول ایشان نشان دادہ می آید تا مقامے برائے خرخشہ ارباب انہا باقی نماند بگوش توجہ باید شنید کہ چندے از علمائے قوم روایاتے را کہ تعلق باستند عای ام المومنین موصوف دارد و کما اشرنا آنفا ذکر کردہ و از بندہ خواستند کہ ملاحظہ باید فرمود کہ ام المومنین چسنید معروض ساخت بعالیجناب سرور کائنات علیہ افضل الصلوات والتحیات کہ آیا نیستم از اہل بیت تو فرمود بلے پس التماس کرد کہ مرا ہم در گلیم خود داخل نفرما حضرت فرمود کہ بر مکان خود باش بشارت باد ترا کہ کار تو بخیر ست بعد ازین تکرار نمودہ و ہمین جواب شنید یعنی ہذیرائت از ینجا باید برد کہ مراتب آل عبا بجائے رسیدہ کہ ہیچکس و ہیچ فضیلتے شریک ایشان نگردیدہ اگرچہ امہات المومنین باشند این گفتند و قفل از حجرہ کتب خانہ برداشتند و بسیاری از کتابہا کہ گاہے نشانش ہم نداوندد از تصانیف اعور واعمی و شیخ صدوق کہ بطاقہا و در صندوق بود برآوردند اتفاقا دران میان تفسیر زبیر قمی ہست و اعور المحدثین و تفسیر کاشانی و جامع الزیارات احمد بن ہشیخ زین الدین بود پس این کتابہا روبروے بندہ نہادند و گفتند نشان باید داد کہ در کلام ہما مروی گشتہ کہ ام المومنین مذکورہ را در گلیم داخل فرمود گفتم اگر ازین چند کتاب این مدعا بر نیاید مستلزم ان نیست کہ در کتب دیگر مثل طرائف وغیرہ ہم نباشد ولیکن بحمد اللہ کہ مرا حاجتے بدان نماند کہ در پئے تتبع آن کتابہا افتم

که درین صحبت گرد آوری ان مشکل باشد گفتند بہ بینم که چگونه مدعاے اہل سنت ثبوت
میرسد که داخل شدن ام المومنین ست در اہل بیت گفتم اینک گوو اینک میدان
احادیث این باب را ازین کتب جمع باید کرد چون روایات بہیئت مجموعی فراہم
آمد گفتم بلفظ بشارت را باید دید که بسم اللہ این بحث ست که از نداے بلند بگوش
ہریکے از فضلا میرساند که مقتضاے آن حصول مرام ست یعنی داخل شدن در بیت
حضرت سرور انام بلکیف که این بشارت را موکد گردانند بلفظ انک علی خیر واز انہ
وہم فرمایند که عارض شده بود ام المومنین را که باندراج در اہلبیت مشاکل ایشان
نیستم و آرزوے ان میفرمود که لفظ ایجاب بگوشش رسد که منتہاے تمنا ست
کما فی الروایات عن بعض المحدثین چنانچه بخیال شخص باشد که زید قایم نیست و تو بگوئی
ان زیدا قایم چه جاے آنکه لفظ خیر اسم تفضیل باشد و دلالت بران نماید که درین
باب مخاطبه سرور عالم را مرتبه ایست زاید الوصف یعنی داخل گشتن تو در اہل بیت
بطریق اولے ست نه بر سبیل ادنے و اولویت خود از ظاہر اسلوب قرانی ہویداست
که آیات را از آیت تخییر بلفظ یا ایہا النبی مصدر فرموده اند و ظاہرش مقتضی تخصیص
باز واج مطہرات ست خصوص بر مذہب شیخ و سید رضه که بحجت ترتیب ہم و
نظم قران مجید قایل شده باین معنی که قران مجید بہمین طور از آغاز تا انجام روبروے
حضرت خوانده میشد پس لفظ بشارت و انگاه بتاکید تمام و اہمیت جمله واله بر دوام
افاده فرمودن ایا کند از اوحال جناب ام المومنین در کلیم ست لا والله ثم لا والله
آندم برانچه علماے شیعه ازان اراده میکنند یعنی بشارت دادند که خاتمه ام المومنین
بخیر ست یعنی مانند دیگران مرتد نخواهد شد و ایمان خواهد زیست و این امریست
که بعموم خود علماے را از تصدیق کلمه طیبه بروایت صدیق امامیه یعنی ابو ذر غفاری
رضی الله عنه نزد فریقین و آنہم بتکرار صدور کبایر حاصل گشته پس خدمت حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وسلم و مرتبهٔ زوجیت و مادر ایمان گشتن و همراه آنجناب در یک
لباس ملکه همین گلیم شب و روز خفتن الی غیر ذلک من الخصائص کجا رفت و چون
این مدایح یقینی است متعین شد مدعا بالطریق الاولی طرفه آنکه بعد از پوشانیدن گلیم
فرمودند اللهم الیک لا الی النار و مرجع این کلام و تفسیرش جز اینست که علماء
اعلام رفضه نمودند کما سیجیء تفصیله غیر از آنچه در حق ام سلمه تقریر کردند دیگر چیست
و هرگاه کلام تا اینجا رسید بعضی گفتند که از کجا که معنی نفی مراد نباشد زیرا که ام المؤمنین
باین طور سوال نموده بود که آیا نیستم از اهل بیت تو فرمود بلی از اهل بیت من نیستی
و لیکن بشارت باد که مال تو خوب است درین وقت بی اختیار تبسم کردم و گفتم
که آنچه می شنیدم اکنون بچشم دیدم که شخصی تمام شب قصه حضرت یوسف و زلیخا
شنید و بامدادان پرسید که زلیخا زن بود یا مرد عمر شما در علوم نحویه و بلاغت
بسر شد و هنوز محاوره بلی نفهمیده اید که ایجاب بعد از نفی است و لغویان
گفته اند که همیشه این حرف رفع میکند نفی را و ثابت می نماید نقیض آن را کما فی
مجمع البحرین و مطلع النیرین للمحدث النجفی من الامامیة چون بلای جهل مرکب محیط
گشته و از تلفظ بلی تمادین مدعا پی بردید معلوم نیست که در آیت کریمه الست بربکم قالوا بلی
مگر نفی ربوبیت مراد خواهد بود که در احادیث فریقین آمده که حضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که من اول ایشان بودم که بدین لفظ لب گشادند چنانچه در شرح جامع الزیارات
است یقینا و در اکثر تفاسیر موجود باشد تخمینا الی غیر ذلک من الآیات والاحادیث
و اگر فرض کنیم حرف نفی یعنی لا بجای بلی و از مکیدت متعینین شیعه که بلای علیکم
دست بردار هم است معنی چنین خواهد بود که نیستی ای ام سلمه از اهل بیت بمعنی
فرعیت و نسب چنانکه ایشانند فلا یضرنا ابدا کما لا ینفعکم قطعا درین وقت اهل حق
خندیدند و بشنیدن این تقریر بیتاب گردیدند و قائل کلمات مذکوره خجل گشت

تو گوئی که خرے در وحل فرو رفته درین بودند که دیگرے از علماے ادب سر بر داشت
وگفت که حقیقت اینست که اگر لفظ خیر درین ترکیب اسم تفضیل باشد مدعاے اهل سنت
بحد عیان است که لا یحتاج الی البیان ولیکن ما درین کلام است گفتیم ناگزیر است تقریر
کردن وبے وغدغه ارشاد ساختن وپرده تقیه را از میان برداشتن پس همه کس
براین متفق شدند که اگر لفظ مذکور اسم تفضیل می بود بعد آن لفظ من می آمد و درین
مقام چون بدون من مستعمل گشته پس لفظ خیر اسم تفضیل نبوده گفتم که شاید شما بسبب
اعتقاد تحریف قرآن المجید را تلاوت نمیکنید ونمیدانید که در کلام ابلغ النظام استعمال بعض
از لفظ خیر گاه هست وگاه نیست قوله تعالی والصلح خیر و این لفظ در قران مجید جائیکه
که مسئله نشوز واعراض را ذکر فرموده اند واجماع فریقین بران منعقد است
که چون زنے بترسد از جنگ وجدال وروگردانی شوهر صلح کردن بهتر است
ازان وانهم از بدیهیات است عقلا ونقلا که حسن معاشرت وخانه داری بالفت
وصلح منوط ومربوط است بخلاف اعراض ونشوز که موجب پریشانی وویرانیست
وبراین مقدار چه موقوف در مسئله یتامی همچنین وارد است جائیکه فرمودند ویسئلونک
عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر یعنی می پرسند از تو حکم یتیمان بگو اے پیغمبر که خیر خواهی
وانتظام امور ایشان بهتر است درینجا هم لفظ من نیامد شاید محرفین بزعم شما
آنرا بر آورده ند وجناب امیر در نسخهٔ اهل بیت چنان جمع کردند که قل اصلاح
لهم خیر من الافساد ونعوذ بالله من الافساد فی الارض بعد اصلاحها بعد ازین
اگر تتبع کرده شود در قران مجید آیات دیگر همین طور بیشتر از پیش خواهی یافت
طرفه آنکه مجتهد خانی وزمانی در طعن الرماح آنچه گفته اند در معنی حدیث بخطاب
ام سلمه دلالت دارد بر آنکه انک علی خیر بمعنی اسم تفضیل محمول است که تو از
بهترین ازواج من هستی والعجب که این مجتهدین ندانستند که در خطاب صدیقه نیز

باعتراف صاحب کشف الغمه بهمین الفاظ فرموده اند معهذا اهل کفر و نفاق بهترین
ازواج و امهات المومنین را حکم کفار داده اند چنانچه از خاتمه تجرید که براے سوء
خاتمه مولفش طرفه تر از بام ست و سواد الوجه فی الانام پیدا است واز قسم ثانی
ست قول خداے عز و جل حکایة عن ابلیس حیث ابی و استکبر و کان من الکافرین
انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین الغرض ما انکار نداریم که لفظ من بعد لفظ خیر
نمی آید اما احادیث امامیه پس حدیث امام زین العابدین رضی الله عنه در کتب
استدلالیه باعتراف فقهاے امامیه موجود ست الصلوة خیر من النوم و در کتاب
ازالة الغین منقول اگرچه مجتهد الزمانی بخیالات نفسانی و حکم توره چنگیز خانی برین کلام
می خندد و بر عدم بلاغت فاروق رضی الله عنه دل می بندد و او را سمع این
کلام دانسته این جمله را مرذول می پندارد و میگوید که کسے از بلغا نتواند گفت
که در شما سوار بهتر از خرے بکار ست و قد قال الله تعالے عز و جل قل ما عند الله
خیر من اللهو و من التجارة والله خیر الرازقین و بعد از مضحکه رئیس المضحکین فرزند مقلد
رئیس الثقالین توان خواند شعر گر تو قران بدین نمط خوانی ٭ ببری رونق
مسلمانی ٭ پس مجتهد را در اظهار مطاعن فاروقی عبارة ضعیفه دو گوش و یک بینی
هم نماند ٭ نهی از حلقے بعلت آن ٭ که بری از حرام تا بینی ٭ بعد ازین میگوییم که
چون درین اوراق نشان دادیم که ام المومنین را بلفظ بلے و بشارت و انک
علی خیر و انت علی مکانک مبشر فرموده پس انچه قاضی رطل بوق گفته که قول
ام سلمه او خلنی فی الکساء که مستلزم جز نفع بذات خویش ست اعتقاد رافضیه
کما عرفت محض یافه درائے و ژاژ خائے بود امرے دیگر باید شنید تا تطبیق
روایات باحسن وجوه حاصل گردد و اطمینان قلب رو دهد که محتمل ست
بمرتبه یقین که پس از جدا شدن امام المتقین ام المومنین را داخل فرمود

كما اشار اليه بعض المحدثين و هو مروي عن ام المومنين و لهذا لفظ تنحي يعني گوشه بگير قبل
ازان بروايات فريقين بخطاب جناب ام سلمه وقت حضور حضرت مرتضى بر در
دولت سرا مذكور گشته بود چون عذر مرتفع شد و اصرار فرمود مقصد ام المومنين بحصول
انجاميد و ليكن هرچند تصفح و تفحص نموده شد دعاے اللهم هذه من اهل بيتي بخصوص
ام سلمه از نظر فقير نگذشته و وجه اين معنى نظر بسباق آيات قرانى پرظاهر ست
كه حاجتے بدان نبود بخلاف حضرت عباس و اولادش كه بعد ازين روز ديگر دوشنبه
بود همه را زير چادر تطهير فراگرفت چنانچه در احاديث منصوص ست بروايت جهابذه
محدثين مثل ترمذي و صاحب تهذيب و بيهقي و غيرهم منصوص ست و با واز اجابت
دعاے نبوی هم كه از ابواب و جدران دران وقت بلند بوده مخصوص و هرچند قصه
از شنيدنش ممغ شوند و از دائره آدميت و ايمان بمقتضاے ليغيظ بهم الكفار
بيرون روند مگر لفظ بقيه آبائی و انما عم الرجل صنو ابيه كه در بارهٔ حضرت عباس
در منهج السداد و لطالب الرشاد و غير آن از كتب قدماے شيعه وارد ست
مصدق دخول شان در كساست و در احاديث كليني مقتضی وصائيت ست زيرا كه
دانستی و هم خواهی دانست كه مراد از بيت امامت و وصايت ست و
بر تصريحات مجلسی در حق اليقين و بحار نقلا از اصول قديمه جميع آبا جناب سيد المرسلين
اوصيا بوده اند فليكن الباقي منهم چه جاے آنكه در تاليفات صدوق و جهابذه ديگر
اينهم مروي باشد كه حضرت عباس شريك اربعه متناسبه بودند روزيكه حضرت
فرمودند انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سالمهم پس دخول ايشان در كسا موجب
اضطراب و پيچ و تاب شيعه نباشد و از متعلقات اين مقام ست كه عوام بنا بر تحريف
كه متقدين رفته در حدا و اختلاف كرده اند كه او هم ست بر وزن فعيل الالف
و دال چنانچه ابن داؤد بدان رفته و بعضے گويند روهم برا ے بی نقطه و واو و نون

ہمہ ایشان او را ممدوح و مشکور دانستہ اند از پسر عم خود روایت میکند کہ روزی نزد صدیقہ شرف حضور یافتم و از حال جنگ جمل پرسیدم فرمود تقدیری بود کہ جاری شد و این بدان ماند کہ در احادیث فریقین دیدہ باشی کہ چون حضرت موسی اعتراض کرد بقصہ گندم حضرت آدم فرمود آنچہ حاصل اینست کہ تقدیر الہی پیش از وقوع چنین رفتہ بود و حضرت موسی نیارست جواب دادن و این امر جائے بدیہی میشنید کہ جد و جہد را دران دخلی نباشد چنانچہ درینجا مقصود اصلاح بود و از جہت مفسدین کہ کلان ترین ایشان بود ابن سبا و بقول صاحب مجمع البحرین موجب بلوی بر ذی النورین گردید صورت فنا و بہم رسید راوی میگوید باز پرسیدم کہ چہ میفرمائی درحق علی رضی اللہ عنہ فرمود محبوب تر از وکسی نبود در اصحاب و اوست شوہر خیر النسا و اوست از آل عبا چون حضرت در خانہ خود چار کس را فرا گرفت و دعا کرد بتطہیر عرض کردم مرا ہم داخل بکن فرمود تنحی فانک علی خیر یعنی گوشہ بگیر کہ تو از اہل بیت من نیستی لیکن بر عادات پسندیدہ و خصائل حمیدہ ہستی تمام شد حاصل ترجمہ کشف الغمہ ازین مقام ہم واضح تواند شد کہ جمعی از مخاطبین بندہ کہ در حکایت گذشتہ حرف ایجاب را برای نفی قرار دادند محل شکایت و ملامت نبودہ اند زیرا کہ اقدام محققین خویش بیمودہ اند قال اللہ تعالی انہم الفوا آبائہم ضالین فہم علی آثارہم یہرعون و اعجبا اظہار رفضہ در بارہ ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ از شیعہ خاص مرتضوی بود کما فی المنتہی نقلا عن کتب الشیعہ نیز چنین است کہ در اہل بیت داخل نیست کما فی الترجمۃ المذکورۃ اینست حال علمای شیعہ در آنچہ ظاہر و پیداست و در فہم دقائق مخفیہ حضرات معصومین کہ در صنادیق تقیہ نگاہ دارند و کسی را نمی نمایند حال محققین ایشان در تحریفات لفظی و معنوی چہ خواہد بود و لیکن

منت آلهی آنکه حال صدیقه بر عنوان ام سلمه است در خصائل مرضیه و اخلاق پسندیده
و خیریت حال و مآل پس بعد از واقعه جنگ جمل نیز بر ایمان و لوازم آن نص رسول خدا
مورد و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی باشند چه جای مزید محبتیکه رسول خدا
باتفاق فریقین با صدیقه داشتند حتی که در خانه ام سلمه بیمار شدند و بخانه صدیقه
باز آمدند و بعد از آنجا وفات یافتند و آن خانه را که بهتر از آن جائی نبود مدفن خود
بر وایت مرتضوی در کشف الغمه مقرر فرمودند ولی بر تقدیریکه چنین زوجه محبوبه
مطهره حضرت را از اهل بیت خارج نمایند و در ترتیب مطاعن او منتظر اجر و ثواب باشند
و در ینجا سوالی است جواب طلب که مقتضای حدیث صدیقه النست که ذکر مستحق
امری را که مختص باشد بامیر المومنین نه امریکه خود هم دران شریک باشد و حاصلش
آنکه خصوصیت آن جناب نسبت باصحاب است که در اهل بیت داخل نباشند لیکن
چیزها است از فضائل ذاتی و اضافی که خلفای ثلثه دران شریک حضرت مرتضی
نبودند و بسا امور است که مختص بایشان بود و حضرت مرتضی را دران شرکتی
نبود مثل رفاقت غار و سفر هجرت با جناب سید ابرار و حصول خلوت و کشف حقایق
و دقائق و وقوف بر امور شرعیه و طریقت و حقیقت تا زمان دراز چون رفضه
از راه تعصب و غلو ازین مقدمات بدیهیه انکار نمایند اصحوکه بر شهر و دیار می شوند
بلی وارد میشود بر ایشان در ذکر مابه الاشتراک و ترک مابه الامتیاز آنکه حضرت بارها
فرمودند الائمه من قریش تا آنکه روز سقیفه حدیث مذکور را از استقاضه درگذشت
و انصار سر ازان نتافتند بلکه مجال گفتگو دران نیافتند بر روایات فریقین و احادیث
طرفین و روزیکه حدیث اثنا عشر خلیفه و امیرا در میان آمد خاتمه آن نیز باقرار شیعه
وسنی بالاتفاق همین بود کلهم من قریش و رفضه بر خصائص فرو دمی آرند و با همیت
و خواص دیگر و فاطمیت بحکم للاکثر حکم الکل ضرور می پندارند از عطای خواتیم

عجیب بائلین در عین رکوع و مطالعه لوح محفوظ و قیام شهود و حصول علم ما کان و یکون و عصمت از ولادت تا موت عمدا و سهوا صغیره و کبیره و آنکه سایه اش بر زمین نیفتد و روح اعظم سر وقت همراه باشد الی غیر ذلک مما لا یتناهی اینقدر خود از اصول شان شل بحار الانوار و صافی بعد اینهمه شروط پیدا ست که حضرت مفاسد نصب امام آن بیان میفرمودند تا آنکه بر تصریح صاحب تکمله حیات القلوب ان لم تفعل فقد عذبتک عذابا الیما در ود یافت و حضرت از عهده تبلیغ رسالت دست بر داشت و معذور نشد علی ما فی الصافی و سیجئ تفصیل هذا الاجمال نقلا عن کتب اخر و عبارت صافی بمقتضای قول سعدی سه مگذار که زه کند کمان را ؛ دشمن چو به تیر می توان دوخت اینست بعد ذکر آیت یا ایها الرسول بلغ معاشر الناس ما قصرت فی تبلیغ ما انزله و انا مبین لکم سبب هذه الآیة ان جبرئیل هبط الی مرارا ثلثا یا مرنی عن السلام ربی و هو السلام ان اقوم فی هذا المشهد فاعلم کل ابیض و اسود ان علی بن ابیطالب اخی و وصیی و خلیفتی و الامام من بعدی الذی محله منی محل هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی و هو ولیکم بعد الله و رسوله و قد انزل الله تبارک و تعالی علی بذلک انه من کتابه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و علی بن ابی طالب اقام الصلوة و اتی الزکوة و هو راکع یرید الله عز و جل فی کل حال و سالت جبرئیل ان یستعفو لی عن تبلیغ ذلک الیکم یعنی ای مردم تقصیر نکردم در رسانیدن آنچه نازل شد سوی من و سبب آیت بلغ اینست که جبرئیل درین خصوص آمد و سلام رسانید حالانکه پروردگارم عین سلام است بحکم آنکه درین مجمع خلائق ایستاده شوم و برسانم سفید و سیاه را که علی برادر من است و وصی و خلیفه من و امام پس از من چنین امام که منزلت او بسوی من چنان است که هارون را بسوی موسی بود مگر نبوت و اوست کارساز شما بعد خدا و رسولش الخ

نازل کرد خدائے کریم آیتے درین باب بکتاب خود یعنے انما ولیکم و علی نماز گذارد زکوۃ داد در عین رکوع در حالیکہ او ارادہ خدامی کند در ہر حال و من خواستم از جبرئیل کہ مرا معاف گرداند و استعفاے من رساند از تبلیغ امامت علی بسوے شما عجائب و غرائب این حدیث موضوع را اگر بیان کنم خوا ہی گفت کہ شمع بکش کہ آفتاب بر آمد ولیکن مقصود م درینجا ہمین بود کہ ظاہر کنم بر اصول موضوعہ رفضہ کہ رسول خدا از امامت بلا فصل حضرت مرتضے بتوسط جبرئیل مستعفی شد ازینجا حال امامت یازدہ امام ہویدا است چہ بطلان لازم مستلزم بطلان ملزوم ہست کما لا یخفی بہر حال درین مقام نیز ذکر ہمین جنس الاخباس یعنی کلہم من قریش بود و دیگر ہیچ بخلاف صدیقہ کہ آنچہ گفتہ بود در اوصاف معقول کہ ہم ممیز ش بود نسبت باصحاب و ہم نسبت باز واج از جہت نسبت و اشتراک در اولاد و جد قریب کما لا یخفی علی اللبیب **قولہ** کما شرح او **اقول** آنچہ در بیان شرح کردند و خواستند کہ تطبیق و تحقیق علماے سنت را در مابہ النزاع دخل دہند و تصرفے دران بکار بردہ براے دفع اعضال صرف کنند ہمین ہست کہ اطلاق اہل بیت ہم بر ازواج آمدہ و ہم بر کسانیکہ در نسب شریک باشند و گاہی ازین ہر دو جماعت بعضی را تخصیص میکنند و این بیان لیاقت آن ندارد کہ در حدیثیکہ مخرج جناب فاطمی از اہل بیت ہست و تقدم عرضتہ بکار برند زیرا کہ بنص امام صادق تصریح یافتہ کہ مراد از بیت زنامت کبرے و خطاب بحجرات امہ ہست پس بیچارہ قزوینی کہ دست تلفیق گشتہ او را بنجار ہمالی [illegible] دان [illegible] دن از عجائب مضحکات ہست **قولہ** و مقالہ فاضل ممدوح قول شاذ **اقول** زہے سنا ہیست بلکہ مقالہ دیگر شارحین ہم بوید مقولہ خلیل قزوینی ہست کما مقصد انشاء اللہ تعالی ہبر قول او را شاذ گفتن و او منفردات [illegible] دانستن [illegible] دیگر ہست کہ [illegible]

آن سامع و ناظر بحال خود نمی ماند و قول جناب را قطعاً و یقیناً خطا سیداند **قولہ** و خلاف اجماع **اقول** دعوے اجماع جمیع علماء المنتشرین فی الآفاق والمستترین فی جلباب التقیۃ والنفاق مرحلہ ایست دشوار گذار است حتی کہ بنقل شیخ و سید طائفہ یعنے غوث الاعظم و علم الہدیٰ درین باب مغرور نباید شد و فریب نباید خورد چنانچہ اکارم علمائے امامیہ و منہم زین الدین العاملی فصول و ابواب و رسائل بر داختہ بر ہر کسے از ناظرین و سامعین مانند تباشیر صبح صادق کذب سرور از شیخ و سید مذکور عیان ساختہ تا دعوے آنانکہ ہنوز زکریا و ماقیما را از فن کلام ندیدہ اند چگونہ مقبول گردد کو درین زمانہ کہ استعداد و قابلیت ہم آغوش عنقا گشتہ ریاست علم و فضل در طائفہ شیعہ بذوات آنہا منتہی شود **علاوہ** اگر مراد آنست کہ جناب سید علیہا التحیۃ والثنا بالاجماع داخل اہل بیت اند فلا یجدیہ نفعاً زیراکہ دخول آنجناب بدو نوع می تواند شد حقیقۃً و مجازاً والکلام فی الاول لا الثانی کما لا یخفی علی الاقاصی والادانی چہ جائے آنکہ خود عمائد قوم از ائمہ بدست نصوص قطعیہ در کتب کلامیہ روایت نمایند کہ بدون آن خروج حضرت فاطمی حقیقۃً از اہل بیت باشد حدیث قمی باعتراف صاحب صراط مستقیم کہ از متعصبین امامیہ ہست فرموہ از ان خواہد بود حیث قال و فی روایۃ القمی انہا نزلت فی علی و السبطین و الائمۃ من ولدہ و نیز حدیث نبوی آوردہ انما نزلت فی وفی اخی و ابنی و تسعۃ من ولد الحسین لیس معنا فیہا لاغیرنا یعنے نازل نشد آیت تطہیر مگر در حق من و علی و حسین و نہ امام باقی و دیگرے را در ان دخلے نبود و اگر بالفرض باجماع تمامی علمائے شیعہ باثبات رسانند کہ حضرت فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا از زمرۂ اہل بیت حضرت مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعنی اندیکار نخواہد آمد تاکہ احتمال مذکور را

از میان نه بر دارند و انی لهم ذلک و ازین جاست که در کتاب نهج
دخول سلمان رضی الله عنه را در گروه و الاشکوه اهل بیت علیهم السلام در دو شق
از حقیقت و مجاز حصر کرده گفته ام که اگر حقیقتش مراد گیرند مقام استعجاب است و بعد از
بیان وجه تعجب و غرابت چنانکه دانی چنین نوشته ام که و اگر مقصود ازین حدیث
دلو تاویل آنست که سلمان از خواص شیعه اهل البیت است و طینت او از طینت
شیعه ائمه چنانچه روایت صاحب بصائر الدرجات از حضرت امام صادق بان
ناطق است کما یجی ان شاء الله تعالی باگویند که تعداد او درین زمره مقدسه از ان
جنس است که در حق گربه از امام صادق ع در تهذیب طوسی مرویست ان علیا
قال انما هی من اهل البیت پس برین تقدیر علمای طائفه کافة اجمعین من القدما
والمتاخرین که در پی ذکر خصائص حضرت سلمان فارسی هستند و میخواهند
که او را بوسیله حدیث مذکور بعرش برین رسانند کما اشرنا الیه لامحاله از سفها و
سفیها معدود خواهند شد بلکه در سلک مجانین منسلک خواهند گردید زیرا که سعی
اول بر دیگران از شیعیان مزعومی ائمه نیز صادق می آید و خصوصیت او درینجا
امر باقی نمی ماند و مؤید این تقریر است آنچه علمای ایشان بعد از خرشتا لیس بها و توجیها
بنهجی ما رفته اند زیر فقره و سلام علی اهل البیت از فقرات جامعة الزیارة
چنانچه نمونه آن از شرح زین الدین احسائی می آید ان شاء الله تعالی که دلالت
بران دارد که باعتبار اصل و حقیقت فقط ائمه هدی مراد اند و باعتبار تبعیت
جمیع مخلصین داخل اند و درین بلاد مرسوم است که هر سنی از عوام که در مذهب
فضه لیام داخل شد بسبب آنکه می شنید از علمای این قوم نا فرجام که هر جا که باشد
در کربلا محشور شود بی حقیقتی بر دو دستار سبز می بندد و دعوی سیادت
آغاز می نهد و مردم بر او می خندند و من میگویم که محل انکار نیست ایشان را

اکنون اطمینان قلوب بهم رسیده باشد که همین است طور علمای افحام شعیه [illegible]

اخلاص شان چه قدر قریب بر اصول اهل نفاق بوضوح می‌گراید بحول الله تعالی و قوته

و [illegible] بحدی مبتذل است معاذ الله که اخس حیوانات مثل موش [illegible] دالیه

مرتکب گشته اند پس فضائل بر ذائل مبدل شده چنانچه در تمهید اشارتی اجمالی

رفته است والحمد لله که آنچه خود مجتهد فانی و زمانی گفته اند و عنقریب منقول می‌شود و لا

بر حقیقت سلب حواس اکابر امامیه وارد و از آن ثابت می‌شود که دخول سلمان

[illegible] در اهل بیت مانند دخول گربه ابوهریره است **قوله** وایضاً الی **اقول** جناب مجتهد

فانی در کتاب ذوالفقار جای که راه فرار از شش جهت بلکه جهات غیر متناهیه [illegible]

[illegible] برای اخراج ملا عبدالله مشهدی صاحب اظهار الحق [illegible]

سطور نوشته اند که ملا عبدالله مشهدی از مشاهیر علما نیست پیش مشاهیر علما کسانی

را می توان گفت که کلام ایشان مستند باشد در روایت حدیث و بیان اصول

و مسائل فقه و در کتب متداوله رجوع و استدلال باقوال آنها واقع شود چنانچه محمد بن

یعقوب کلینی و ابن بابویه الخ پس اگر مراد حضرت رئیس الطائفه از سلب مداهنت

همین است که ملا خلیل قزوینی از مشاهیر علمای امامیه نبوده کلام او قابل استناد

نیست و علمای شیعه افادات او را در مقام استشهاد و احتجاج نمی آرند پس بدیهی البطلان

است زیرا که اسفار معتمده شیعه از استناد بکلماتش جابجا موشح و مزین است خود

مجتهد فانی هم بکلام او استناد کرده اند کما لا یخفی علی من تصفح فی تالیفاته [illegible]

قول المیت کالمیت [illegible] بکلام مجتهدی [illegible]

[illegible] ایشان ثناخوان او هستند و [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] دلالت [illegible]

قزوینی [illegible] مشاهیر [illegible] و از عجائب [illegible]

انکه کتاب اظهار الحق تصنیف مشهدی مذکور احباب بسر و فقیر منتشر در رساله امامت که نزد بنده بواسطه ملا نور الدین مرحوم از مخترعات حضرت علامه دهلوی می پندارند و حال آنکه این کتاب نزد حکیم حاذق خیر خواه ایشان ابن حکیم الملوک موجود است و اگر مراد از سلب مداعتاق چیزی دیگر است فلابد من تصویر حتی نتکلم بهذا فیه **قوله** اگر فاضل معاصر **اقول** معاذ الله که جناب مخاطب که قواعد یقینی میزان و اصول قطعی علم برهان را نصب العین ساخته اند و آن را مثل جزئی علمی از فن طب مقصود بالذات می شمارند کلیت از کدام لفظ فقیر ثابت کرده اند تا مصیر مانند که بحث کافه امامیه که در از نفسها باین شد و ما گرده اند از آداب محصلین و فی النصفه بمراحل نائیه بعید و گرچگوییم که تجنب از خشونت کلام قفل بر زبانم زده است لهذا **الغرض** بر صور خیالیه جناب می توان گفت که چون در عبارت فقیر سور قضیه کلیه در عربی و فارسی زنهار مستعمل نشده ذهن جناب چگونه بکلیت منتباد رگشته و خود درین نزد یکی تصریح فرموده اند که قضیه مهمله در حقیقت جزئیه می باشد دریغا که باین زود می علم برهان و صناعت میزان را از دست دادند و تنها این مغلطه حضرت مخاطب علامی فهامی را رو نداده زیرا که فرد کامل امامیه یعنی صاحب نزهه که رشته الشش کلام را در اینجا اکر د گفته اند که مقاله فاضل محدث قول شاذ و خلاف اجماع کما لا یخفی علی من طالع کتابه المذکور سیما ماینبغی باب المسائل الفقهیه ... بخصوص این امر پاید شد و قد قضی الوطر مولانا رشید المتکلمین انار الله برهانه ... رساله ... و ذوالضالین **فتذکر** عبارتها بعینها و هی هذه **از عجائب اشکالات** معترض ... علامه است که چون مصنف ... مثل قضیه ... امامیه را در باب سهم از تحفه اثنا عشریه ... بلفظ نیز گرفته اند و ... است لهذا معترض در تمام کتاب خود

التزام اعتراض برانجناب نموده است چنانچه در جواب اعتراض آن مدظله که در
باب جمع بین الصلوتین بر امامیه کرده همان اعتراض معهود بیان کرده و عبارت او
... کلام قاضی شهید ... در این مقام بچند وجه مدفوع است اول آنکه کلامش
مشعر است بر آنکه جمیع امامیه قائل اند بتجویز جمع بین الصلوتین بغیر عذر و این معنی ...
... مذهب امامیه است چه شیخ طوسی و شیخ مفید و من تبعهما تجویز جمع
را مخصوص بعذر و مضطر میدانند انتهت عبارة المعترض **اقول** و نستعین
برب العباد پوشیده نیست که کلام مصنف را مشعر بر قائل بودن جمیع امامیه
داشتن ... است چه اگر قول آن مدظله اعنی نیز گویند قضیه مهمله مقدرة
الموضوع است و تقدیر عبارت این است که امامیه گویند و اصلا سور کلیه بران محمول
نشده تا دلالت بر قائل بودن جمیع امامیه کند و از انتقرر انها مهملة فی قوة الجزئیة ثبت
فی موضعه ان المهملة تتحقق بتحقق فرد پس چگونه قول مصنف مشعر بر قائل بودن جمیع
امامیه خواهد بود کما لایخفی علی احد من المحصلین و اگر این کلام را بسبب تعلق داشتن
او با معقول و کم التفاتی جناب سامی سوی آن علم بسمع قبول اصغا نفرمایند گویم
کتاب احقاق الحق البته از مطالعه شریفه گذشته باشد و در کلام علامه حلی بنظر رسیده
باشد که مسئله فقهیه را بعنوان ذهبت الامامیه معنون گردانیده چنانکه در مسئله
جمع بین الصلوتین می فرمایند ذهبت الامامیة الی جواز الجمع بین الظهرین سفرا
وحضرا ... بغیر عذر فی وقت الاولی والثانیة انتهی و حالانکه مسئله جمع بین الصلوتین
معترض ... مختلف فیها گفته ... چونکه مصنف مدظله موافق کلام علامه تعبیر فرموده باشد
... اعتراض بر شیخ حلی خواهد بود و جوابیکه از طرف علامه حلی خواهند
داد ... از طرف مصنف نیز واقع خواهد شد اگر اتفاق مطالعه کتاب مذکور
... التزام خود یاد خواهد بود که در ابتدای

مسائل عجیبه اهل سنت تعمی فرموده اند لهذا احکام ایشان حکم است بکمال ایمان
یزید پلید انتهی و مطابق زعم جناب سامی لازم می آید که جمیع اهل سنت قائل بایمان
یزید باشند حالانکه چنین نیست بلکه اکثری از اساطین علمای اهل سنت قائل بکفر
ولعن آن بدبخت اند چنانکه کتب متداوله ایشان دلالت بران دارد و الی آخر
ما افاد **ومنها مباد** که جانب لعن مذکور که در باره اخراج حضرت خاتم النبیین تا
قیامت از زمرهٔ طاهرهٔ اهل بیت علیهم السلام در کتاب منتهی الکلام نموده ام فقط
بکلینی و کسی از علمای امامیه بر میگردد و بدیگران نمیرسد زیرا که چون استناد قول
مذکور بکلام جعفر بن محمد الباقر است رضی الله عنهما و ان در کلینی باین بسط و
تفصیل که دانستی مسطور و در حق کافی کلینی عقیده که جناب و پیشوایان جناب
دارند غیر از حجیت بر احدی مخفی نیست و خود مجتهد ثانی در آئینهٔ حق نما فرموده
که اگر مذهب شیعه حق است این کتاب نیز حق است پس طعن مزبور فقط بر کلینی مخصوص
نباید فهمید فکیف که از کتب اصولیه و فروعیه و صوارم و حسام [illegible] که قول
امامی قول دیگران و مذهب باقی ائمه است زیرا که همه گر اختلافی نداشتند مثل
مجتهدین نموده اند و تحقیق هر یکی نص رب العالمین است بتوسط روح الامین پس
امر مذکور از اجماعیات ائمه باشد از ما الاستر نیه **والحمد لله على ذلك** و
که این امر از قول آئنده جناب سرور فقرا اهل فضل و بلاغت بجای خود ثابت
شده حیث قال چنین نقص و الزام مخصوص قائل آن کلام می باشد نه مذهب آنقوم
و صریحست که این تاویل ملا خلیل من قبل نفس کرده زیرا مستندی از ارشاد
معصوم یا افادهٔ اسلاف کرام ندارد چه از این کلام همان پیداست که اگر
مستندی میداشت خواه از کلام ائمه ع و خواه از کلام دیگری از علمای
اعلام علی سبیل منع الخلو خصوصیت این طعن بقزوینی باقی نمی ماند بلکه

بمذهب شیعه عموما سرایت می کرد و حال اسناد بحدیث امام صادق خود معلوم
شد و بعد ازین از کلام خیرالتٔ رهین هم تایید بیچاره قزوینی عنقریب بمعرض
ثبوت میرسد انشاء الله تعالے بتحصیل المطلوب بالطریق الاولے **قوله** تجنب
از خشونت کلام قفل برزبانم زده **اقول** اگر مراد اینست که ازسابق و تیره
شیعه جناب همین است که خود را از بلواے لسانی و نوران لغسانی باز داشته
زبان را اجازت به سب و تبرا و بیهوده گوئی و درشت خوئے نداده اند پس
باطل است زیراکه در رسائل معلوم که مایهٔ فخاران سرآمد روزگارست کلمات
خشن و مقالات مستهجن درباره خلفاے راشدین و علماے دین متین و ام المومنین
از هر مقام پیداست و لله الحمد که جزاے اعمال در هر مقام کارکنان قضا و قدر
بکنار شان نهاده اند بے آنکه هیچ تکلف و سعی ازین اهل حق را بوقوع آید و اگر
مراد آنست که بعد از دیدن کتاب منتهی الکلام این طریق می سپارند و خود را
ازین سوے ادب نگاه میدارند پس بعد تسلیم ذکرش مناسب نمی نماید زیرا
که بعد از دیدن کتاب بالیقین دانسته اند که اگر مسلک خشونت اختیار افتد خصم
ایشان همه را بادلهٔ الزامیه قلب میکند و در سر امر بیار مسلک ثانی می نماید
بلکه آیت کریمه الآن وقد عصیت وکنت من المفسدین تلاوت میفرماید پس
ناگزیر بر مزعوم خود زبان بکام کشیدند و از بدگوئی اجتناب ورزیدند
و بنده عرض می نمایم که اگر این تجنب و خاموشی بر جناب شاق باشد و میخواهند
که این قفل را بشکنند تسلیم است هر چه در دل خطور کند بر زبان دهند انشاء الله
تعالے هر کلمه را از کتب امامیه براے علماے اعلام ایشان و مقبولین
لسانی بافحش وجه ثابت خواهم گردانید که گوانیک میدان **قوله** و اگر
گوشه الخ **اقول** ازین افاده جدید که قانون کلی را نظر بدبس قانون

شیخ بو علی دران ضبط کرده آهنگ حجاز ساخته اند بر سامع و ناظر جنان واضح
می شود که مخاطب رئیس المتکلمین در تالیفات خود کمال احتیاط مرعی داشته اند
و از انچه درین قانون نگاشته اند بمبحث شیعه و سنی تخلف نمی ورزند و بنظر انصاف
همت می گمارند و لیکن این طریقه برخلاف عادت مستمره علمای امامیه است چنانچه
از عبارت قاضی نور الله شوشتری که نزد مخاطب نحریر شهید رابع طائفه و سعد وم النظیر
است عیان می شود و عبارت قاضی امامیه در کتاب احقاق الحق جائیکه باثبات
امامت بلافصل مرتضوی بتقلید عبد الله بن سبا ناطق همت بربسته اینست لهذا نری
ان علماء الشیعه یحتجون علی جمهور اهل السنه بان ابا حنیفه قال کذا و الغزالی قال کذا
الی غیر ذلک من احاد علمائهم و کذا العکس کما وقع من هذا الناصب فی خطبة
کتابه حیث احتج علی الامامیة قاطبة بان الحاکم ابا عبد الله روی کذا و هو شیعی امامی
الی غیر ذلک من العبارة یعنی عادت علمای شیعه چنین است که بر جمهور اهل سنت
استدلال می آرند فقط بقول ابو حنیفه و الزام اهل مذاهب اربعه قاطبة از ان
قصد میکنند و همچنین برای افحام ایشان بقول غزالی تنها استناد و احتجاج می نمایند غرضیکه
این طریقه از نه بیم مسلوک است که قول احاد علمای اهل سنت را بر تمامی فرقه الزام
و تکیتا می آرند و همچنین عادت سنیان بدین جاری است که قول یکی را از علمای تمامی
امامیه اثبات حجت می پندارند چنانچه صدر الدین روزبهان در خطبه این کتاب یعنی
ابطال الباطل برین معنی که ابو عبد الله حاکم که شیعی امامیست چنین روایت می نماید
تشبث کرده و الزام تمامی افراد شیعه را قصد نموده و انچه گفتیم تکیه و مثال بود درین
قدر موقوف نباید فهمید بلکه باید دانست که طریقهٔ شیعه و سنی همین است که بقول احاد
علما سند بر تمامی افراد فرقه می آرند انتهی ما یدل علیه عبارة الفاضل التستری و
حضرت خانصاحب عالی مناقب چنان افاده فرموده اند که استناد باحادیث

و روایات می باشد که موید مذهب خصم باشد و احتمال خرق و اختلاق دران
نبود و احتقاف بقرینه واقع شود و استناد بکلام علما که فی حد ذاته معقول و دال
بر تائید مذهب مستند باشد تا در و شاذ و گاهے بکلامی که قائلش متفرد باشد و وجوه
خلل دران ظاهر بود و احتجاج نمی نمایند انتهے **طرفه اینکه** بعد از نظر در رسائل عجیبه
و صحائف ایشان چنان بسمت ظهور وارد که حضرت رئیس الناظرین اینهمه لاف لی
برائے فریب عوام کالانعام می کنند و خود را از عمل کردن برین قواعد مذکوره بالمره
بازکشیده و کارے بدین قانون نه بستند و مصداق آیت کریمه اتامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم و آیه کریمه لم تقولون ما لا تفعلون گشته تفصیل این اجمال بمفضی
باطناب ست مگر بر کید و حرف قناعت میکنیم و میگوئیم که مجموعه مکاتیب و رسائل این
محمود الخصائل از اول دلائل بران است که جناب شان تهذیب و تکمیل مولفات
خود را بدست شیخ علیم الله جهانی و امثالش و حضرت مجتهد الزمانی و اقرانش سپرده
و در مکاتیب مشار الیها خود از اعتراف سامی مترشح است که این اشخاص درین فن
بصیرتے نداشتند جائیکه خطاے خود را بر ذمه شان انداخته اند و غیر از نور الدین حسین
جهان نور و کسی را در فن کلام و مبحث شیعه و سنی متبحر و متبصر ندانسته و تفصیل حقیقت
شیخ جهان و مایه ادراک و معلوماتش درین فن آنچه بود اگر بپایه عرض مشتاقین
رسانیم از مباحثیکه ایرادش درین اوراق مقصود بالذات ست محروم مانیم پس
ناگزیر حرفے را بر زبان قلم مفوض می نمائیم بگوش دل باید شنید که من روزے
برائے ملاقات عمدة المحدثین مولوی حسن علی مرحوم رفتم و دیدم که چندے از طلبه
و فضلا نزد شان نشسته اند و شخصے با ایشان همزبانی میکند و در مبحث شیعه و سنی حرف
میزند تا نوبت بجائے رسید که آن شخص گفت که مذهب احتیاط نصب العین دارم
مولوی صاحب فرمودند که غالبا مراد شما ازین تقریر آنست که مذهبے میانه

شیعه و سنی بمقتضاے یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا فراگرفته اید مثلا سب
و تبرا در مذهب شیعه و مسئله تفضیل شیخین در مذهب اهل السنة مطبوع شما نیست و
این کلام رفته رفته منجر بمسئله تکفیر امامیه شد مخاطب گفت که این مسئله از تعصبات
اهل سنت معلوم می شود غالبا که دلیلے بران نداشته باشند و عداوت شیعه سنیان
را باین وادی کشیده باشد و این جنس تعصبات در مذهب امامیه یافته نمی شود
درین وقت بنده بنابر تحقیق تصریح از مولوی صاحب مغفور که طبیعت شان منحرف
از اعتدال بود سر حرف وا کردم و گفتم که هنوز جناب را اینهم معلوم نیست که امامیه تکفیر
اهل سنت می نمایند و آنچه درباره پیشوایان ایشان شب و روز در زبان میسازند
محتاج بیان نیست مخاطب جواب داد که تکفیر اهل سنت زنهار در هیچ کتابی از صغیر و
کبیر امامیه مرقوم نیست و کسے از علماے امامیه بدان نرفته گفتم مگر شما مذهب سید مرتضی
و دیگر اجله علماے خود را یاد ندارید مشاغب مذکور انکار کرد گفتم طرفه آنست که کتب
فارسیه کلامیه مثل حق الیقین را که طفلان هم ازان بیخبر نمی باشند هم استقرار نکرده اید گفتند بیارید
و نشان دهید که کجا این مضمون دران نوشته اند گفتم که علم غیب خاصه خداست
عزت قدرته و جلت اسمائه وقتیکه از مکان اقامت قصد عیادت مولوی صاحب
نموده بودم مرا معلوم نبود که شخصے با ایشان به بحث و جدل خواهد آویخت و حاجت
باستناد کتاب باقر مجلسی دران مجلس خواهد افتاد و تا من کتاب مذکور را در بغل میگرفتم
الغرض چون استناد بکتاب متداول نموده ام باید که خود مطالعان این تجسس نمایند
اگر بهم رسد فبها و الا دست بدامن بنده آویزند آنکس بر داب علماے شیعه از بحث
بے سروپا دست و آستین نمیکشیدند و در مطالبه آن مقام خاموشی نمیگزیدند تا آنکه مولوی صاحب
ممدوح و بعضے از فضلا که حاضر بودند تقویت فقیر سخن فرمودند و درین اثنا مؤذن بانگ
نماز مغرب بر آورد مجادل مذکور بعجلت تمام مانند مقتداے خود نقاره نواخته سر خویش پیا

گرفت بلکہ راہ تقریر ہم و از حضار پرسیدم کہ این شخص چہ نام دارد و از اہل اسلام است
گفتند مولوی علیم اللہ مہانی کہ ریش خویش می تراشد و قلوب مومنین بحدثات
خود می خراشد و نفس ناطقہ خانصاحب و اسطوانہ واثقہ تالیفات ایشان تواند بود
ہمین مجادل است اینست حال شیخ مخاطب و مبلغ تحقیق او از ینجا قیاس باید کرد
و مراد و ت وحیٔ و زبانش نزد مولوی صاحب مرحوم براے حل مشکلات بود
کہ از بان عالیہ بدان نمیرسید و باین توسل اصطلاحات محدثین را بواسطہ شیخ مہان
کہ نسبت خواجہ تاشانی با محدث مغفور در بلدہ لکھنؤ داشت دریافت میکردند و از آنکہ
رواۃ در جال می رسیدند و وقت انداد طریق یعنے بودن مولوی صاحب
رحمۃ اللہ علیہ در شہر مذکور بعجائب مغلطہ ہا گرفتار می شدند مگر ندانی کہ راوی جامع
بخاری راکہ فربرے نام دارد و بفاو یاے موحدہ مشہور است کسی بقاف و کسی
بعین قرار داد و بالآخر دوم راعین جناب تحقیق مآب گمان بردند و بطبع درآوردند کما
لا یخفی علی من طالع رسالۃ الاولے من الرسائل الاربع اما حال مجتہد الزمانی
دستگیر ثانی مخاطب لاثانی کہ باعتراف شان از مدتہا دامن از مباحث کلامیہ جدیدہ
و نیز و ہر کس بیگانہ از ین مباحث و در اشغال دنیہ دنیویہ منہمک گردیدہ پس مانند
حال شیخ صحانیست بلکہ بدتر از ان و بر ینہم حضرت مخاطب انچہ در مکاتیب معلومہ
قلمی فرمودہ اند دال و دلیل است فان الکنایۃ ابلغ من التصریح مع ذلک از
تشدد المبانی با وصف اشتراک و اعانت دیگران در تالیف آن جناب بوضوح
می انجامد کہ مہمات فن راہم ندیدہ تصنیف و تالیف آن گردیدہ اند بلکہ در بسیاری
از مقامات میانہ شی و نقیض آن تمیز نکردند و برادر خردشان یعنے سید مسیرن ہرچند
از ہیچ صناعتے باظہار مخاطب غافل نباشند مگر مردمیدان کلام و محقق و متبحر
این فن و مقام نیستند کما نظہر من المکاتیب پس بر تلمیحات این مردم بنیاد

تصنیف بختن و دست و پا زدن این خرد و بزرگ آو بختن از عجائب امور و غرائب دهور است زیرا که دریافتن این معنی که اتفاق علما بر جز مستند نیست یا نه سخت مشکل افتاده کما مرسابقا و تائید قرینه عقلی با نقلی و تفرد قائل با آنکه جمهور هم بدان رفته اند کار اهل غفلت و بی تمیزی که مهارت ندارند و نه شوق تکمیل خویش در سر دارند نیست کما لا یخفی

وازین است که در رسائل این محمود الشمائل قطع نظر از رعایت این قانون که آخر فرع انطباق نقل بر اصل است تشبث و تمسک با موری واقع شده که هرگز بوی از نفس الامر ندارد حتی که در کتاب آسمانی و خطاب جاودانی هم باصلاح متوجه شده و بعضی از جمله با بهم بافته بتعلیم و تلقین امام المحدثین یعنی محمد بن اسمعیل بخاری جزاه الله خیرا عن جمیع المسلمین پرداخته گفته اند که این آیت را چرا ذکر نکرد و در آخر رساله حدیث الحوص عبارتی در روایت بخاری افزوده که در هیچ نسخه آن یافته نمی شود و بنیاد تقریر بران نهاده بمیدان مصارعت درآمده اند و لفظ گو و میدان بر زبان داده اند الی غیر ذلک من الامور التی فصلت فی المنهی **الیست** حال حضرات مخاطب در قرآن و حدیث که احتیاط مفرط هر مسلمان را دران بر ضرور تا بنقل اقوال و عبارات کتب چه رسد که درین باب اینهم بخیال نیاورده اند که کتاب منقول عنه فتح الباری است یا شرح دیگر برای جامع بخاری و عبارتیکه از شرح فاضل کرمانی در مفتتح رساله نقل کردند با وجودیکه زیاده از دو سه سطر نبود در هر سطرش خیال خام پختند و پیش پا خوردند و یک توجیه را دو توجیه دانستند ولیکن درین قسم امور عذر ایشان پس قویست که جناب مجتهد جائسی در نقل یک یک از آیت و حدیث و ترجمه آن بگواهی کتاب مقامع حیدریه هفتاد و هشتاد جا بلا مبالغه غلط نموده اند ع ما مریدان روبسوی کعبه چون آریم چون رو بسوی خانهٔ خمار دارد پیر ما ۞ و رئیس المعرضین را این همه اغلاط وقتی پیش آمد که برادر مهین شان مانند نقیب اول یعنی علم الهدی ثمانی

وابو جعفر نقیب ثانی علم هدایت و ارشاد بدست گرفته پیش پیش میرفتند و شیخ علیه الرحمه
معانی با آنها و ازطرق قواطع جلوداری میکردند و حضرات مجتهدین یقود و سوق از پس و
پیش اعانت میفرمودند و یحیی و ذباب خود نار و پود شان را درست می نمودند
و یکی بعد دیگرے از اهل استعداد خواه مدرسین کتب درسیه خواه دیگران از طلبه
باخراج روایات و اصلاح مقولات لیشتی و کارپردازی بعمل می آوردند لیکن
چون کسے از راه و رسم این منازل و علامت و نشان این مراحل خبرے نداشت
آخر نوبت بدان رسید که گویا زبان هریکے از قاید و مقود و سایق و مسوق بیت
مشهور گویا گشته و همت بر تقویت باطل می گماشت ؎ فتنه هاے که ما بپا کردیم
وزر آنها همه بگردن اوست ۞ و بمقتضاے یلعن بعضهم بعضاً هریکے وبال خود را بر دیگرے
گذاشته و بنده میگوید بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون و لیرجعوا الی انفسهم
و یقولوا انکم انتم الظالمون کاش در دجله آخر که رساله امامت را لعاب ترصیف
ریخته و در اقامت ادله زعامت امام مفقود شور قیامت بر انگیختند و شخصے را بعد ابتلاش
بحکم من جد وجد یافتند که تمامی علماے معاصرین شاگردی او را بزعم شان مایه
فخار دانند بهوشیاری کار می بستند و مضامین بیهوده عامیه بیاضیه نمی نوشتند
و لعاب عنکبوت را لعاب مگس که فیه شفاء للناس در شان اوست گمان نمی بردند
و بر انچه در خاطر شان رسوخ یافته بود که جامعین بیاض فطانت و ذکاوت و ممارست
فن نداشتند عمل میکردند چه جاے آنکه ملا نور الدین حسین اکبر آبادی استناد
ایشان از نزدیک و دور هم در ایام پایتابه کشودن بلکهنو و هم از گورکهپور
طریق تنبیه و تادیب می پیمودند و بانچه ناگزیر است تا پنج سال دلالت می نمود و ضعف
ادله ایشان که براے مغوات و محدثات خویش از سواد جمع کرده بودند
یگان یگان می شمرد و راه درایت و روایت بجمال نصیحت و زارنالی [illegible]

بازہم از نوم غفلت سر برنیاوردند کما قال القائل ؎ آب بے نزد بروے گران خواب بط
باانکہ گریہ داد سیلاب رخت ما پہ بالاخر اسنادند کو بمقتضای ؎ لکل داء دوا
یستطب بہٖ الا الحماقۃ اعیت من یداویہا بازالہ مرض تلمیذ عاجز گردیدہ مانند امام
زمان از دست شیعہ کہ خود بینی و خود رائے پیشہ ایشان ست بعد از وجود مفقود گشت
واز غیبت صغرے برآمدہ بغیبت کبرے پیوست کہ بدلالت کتاب کشی در تنقید الرجال
موجد مذہب شیعہ عبداللہ بن سبا یہود و بنص ملا باقر در حق الیقین متشیعین زمان مثل
یہود اشقیا می باشند کما اشرنا سابقا **الغرض** بیاد ہست یا نہ کہ در مکاتیب
غرایت اسالیب بجا رسوندا کردند و بہر یکے از احباب واصدقا بتاکیدات شدیدہ
وتقریرات بلیغہ ونالہاے جگرخراش نوشتند کہ برائے خدا از کتب اہل سنت
این قدر ثابت باید کرد کہ کتاب امامت وسیاست از ابن قتیبہ سنی ہست وآخر چون
ہمہ کس تن بعجز در دادند جناب رئیس المتکلمین این ہم از مغتنمات شمردند کہ در بیاض
ابراہیمی برآمد کہ عسقلانی باختصار تاریخ الخلفا پرداختہ و دران عبارتے نوشتہ کہ اشعار
بمطلوب دارد و بدست خود خطی کہ بشرائے ابو الفضل از طول و عرضش رشک می برد
درین باب زیب رقم ساختہ نزد ملاے اکبرآبادی فرستادند و اینہم نخیال نیاوردند
کہ سیوطی متاخر از عسقلانی ہست **وقطع نظر از ینہمہ** مدعاے جناب چگونہ بعد از
تسلیم تمامی امور از عبارت بہ ثبوت میرسد وحالانکہ عبارتش علی ما آوردہ صاحب
بیاض السوداینست وہذہ الوقایع مبسوطہ فی کتب التواریخ بل افردہا ابن قتیبہ بالتالیف
واطال فیہا بما کان ترکہ واختصار الکلام فیہا اولی فان الامساک عما شجر بین الصحابہ
معین بقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا ذکر اصحابی فامسکوا اللہم الا للتعریف لما لا بد منہ
مما یترتب علیہ فائدۃ ولا یخشے مضرہ لا سیما مع بیان ما یحتاج الی التبیان انتہے مطابقا لما
فی البیاض المذکور چنانچہ تفصیلش در رسالہ مکاتیب کہ عنقریب تمام می کنم انشاء اللہ تعالیٰ

باید دید پس این انتساب و استناد معلوم نیست که از کدام باب است و حال آنکه قدما و متاخرین از انتساب کتاب امامت و سیاست بسوے ابن قتیبه سنی کما ستعرف فی الرسالة المذکورة تحاشی میکنند و انکار شدید می نمایند و بالجمله احدے از ایشان بر سبیل جزم هم آن کتاب را بطرف ابن قتیبه سنی نسبت نمیدهد و متوهم مباد که من درین تقریر و تحریر بومن جائسی و فرزندان شان را بر جناب مخاطب فوقیتی می نهم و اوشان را برین مزین مذهب امامیه باقتضاے زین لهم الشیطان اعمالهم ترجیحی میدهم زیراکه حال تالیفات ایشان از حال تالیفات جناب هم بدتر نگاه کنی با افادات فاضل جائسی که در صحبت مغول ایران از بهبهانی و طباطبائی و مازندرانی شطرے از عمر گرانمایه صرف کرده بلکه باظهار بعضے از شیعه زیر مشق آنها بوده گو جناب بمقتضاے ادب اورا در علوم ادبیه بے ادب قرار دهند که در کتاب ذو الفقار نوشته که قاضی ابن خلکان در وفیات الاعیان آورده که تسنن با محبت مرتضوی ممتنع الاجتماع است انتهی هر چند این امر بعد از فرض محال یعنی ثبوت و صحت هم براے الزام فرقه اهل سنت باظهار جناب مفید نباشد زیراکه از متفردات قاضی است فکیف که مخالف تحقیقات قاضی هم باشد ولیکن تطبیق نقل با اصل بر ضرور است و حال آنکه فاضل جائسی مقلد محض استاد خود است بخاطر شریف شما ورود که رجوع بوفیات الاعیان منحتم است و این چنین امرے را که تمامی کتب اهل سنت از متاخرین و قدما همه مخالف آن باشد سرسری نباید نوشت و حال آنکه نشان مدعا در اصل کتاب نخواهی یافت و آنچه از ان بر می آید با دعوے فاضل جائسی نسبتے ندارد کما لا یخفی علی من ارجع الی الکتاب المذکور او طالع ما قلت فی رد ذی الفقار المسطور و ایضا از متمسکات و مستندات مجتهد ثانی است که در کتب مطبوعه ضعف ایمان فاروق را از کلام عینی که شارح بخاری است به بسط و تفصیل بزعم خود ثابت کرده اند و مایهٔ تضحیک دانشمندا

بر اہل سنت عموماً ہم رسانیده و معلوم نیست که این قسم استنا و تمسک را
زیر الکدام قاعده از قواعد و قانونی از قوانین داخل سفر ماینداین جنس عزیز الوجود
که صوارم و حسام بذکر آن مملو و مشحون است مکذب اولیای دولت است و اوحال
این امور در آنچه فرموده اند وقتی ممکن باشد که نقل را اصلی بود فکیف که افترای
محض باشد چه ہیچکس از علمای شیعه وقت تعرض اہل حق و طلب تصحیح نقل از
عهده خود فارغ نگشته بمقتضای حمیت آن بود که خود جناب مجتهد که در حقیقت
مقلد جامعین بیاض بوده اند ازین عهده بر می آمدند و این امر محصول نه انجامید
کما لا یخفی علی من طالع افادات رشید المتکلمین انار الله برهانه الی یوم الدین قد ارسلها
الی الجائس من العنابس و اعترف بجودتها ولده فی الضربة الحیدریة کما لا یخفی
علی الممارس این همه یکسو کوچک ابدال مجتهد فانی از جناب مخاطب
و مجتهد الزمانی که اذیال مقدسه برای ابرام کلام شان برچیده بودند باثبات نمی
رسانیدند که دامن مجتهد از لوث کذب و افترا مبرا است اینهم ہیچ گونه صورت
نه بست این همه که شنیدی دو حرف از دو کتاب مجتهد متوفی بود و حال مجتهد الحی
درین مباحث ناگفته به که جناب شان نه زانوی ادب نزد فحول علما ته کرده اند
و نه انقدر مشق و ممارست بهم رسانیده اند که زیر مشق مغول بدست آورده بود
بلکه در دیگر اشغال که عبارت از تعبیر آن کوتاه است و ترک ذکرش اولی تر است
و تفصیلش در ہیچ کتاب بجز بحار مجلسی بتقریب حال بابیه و تمیزیه که این افعال
قبیح را وسیله ثواب اخروی گردانیده اند نخواهی یافت چنان بسر فرو برده اند
که ہرگز [illegible] به بدیهیات هم پی نمی نمایند و برای اینمعنی یعنی ادراک حالات
مجتهد انرامی رجوع بکتاب فقیر یعنی ازالة الغین عن بصارة العین کافی و وافی
که در ہیچ مقامی بیاد نمی آید که در تشیید المبانی سخنی را گوش کردنی باشد از

جناب شان صدور یافته کما لا یخفی **والعجب کل العجب** که خود این قدوه الاذکیا در مکاتیب اسمی نور الدین حسین چنین یاد کرده و از نوم غفلت بیدار گشته گفته اند که در مناظره غث وسمین و رطب و یابس همه گفته می شود الی غیر ذلک من التصریحات و این هر دو کلام را که درین رساله و ان مکاتیب نوشته‌اند بمیزان عقل باید سنجید و تناقض که میانه هر دو واقع است باید فهمید نعوذ بالله من الکیذة والنفاق و اتیان غث وسمین در مناظره باعتراف این قدوة المجادلین است و الا بعد اندک غور و فکر در مغولات حیرت زا و مغوات هوش ربا چنان در یافت می شود که وقت تالیف جز بر یابس و غثیث دست بر چیزے از رطب و سمین نینداخته اند و ملاک امر که نصب العین دانش ورجب است یعنی اداے تقریر بعنوانیکه خصم هرگز بر قلب آن قادر و مثل ان در اسفار امامیه مروی و مذکور نباشد گاہے مد نظر نداشته بلکه التفاتے بسوے آن نفرموده و متانت ادله و رعایت امثال این قوانین از کسے متوقع و مترصد تواند بود که کتب فن را بچشم بصیرت پیش از پس دیده و باو یه ضعف و قوت ادله بپاے فطانت و انصاف نورد دیده و مقالات و روایات علماے امت را بمیزان درایت سنجیده باشد و کسیکه حالش از مکاتیب مذکور عیان باشد او را چگونه مجال خواهد بود که ازین دشت دشوار گذار بسلامت بگذرد **سبحان الله** وقت استدلال در هر باب خلاف طریقه احتیاط بعمل آوردن و بر امور یکه بوے از مطابقت نفس الامر ندارد دست انداختن و درین وقت این قانون نو اختراع همانا از قبیل تیر ناوک بجاے آواز چکاوک و نفخ صور بجاے لحن حضرت داؤد خواهد بود و چون این بحث پایانی ندارد درین دو سه حرف قناعت کرده و امثال دیگر بر خاتمه حواله نموده بگذارش امور دیگر از مهمات می پردازم و میگویم که فقد احتمال خرق و اختلاف در آنچه ذکرش کردند چگونه مسلم داشته اید که بهم

تقیہ مشوم و تبدیل لباسہاے گوناگون در زمرۂ علماے امامیہ از قدما و متاخرین عام بود حتے کہ قبل ازین گذشت کہ وقت تصنیف و تالیف کتب دین و امان و افادہ و استفادہ با وصف اقامت در بلاد یکہ محل امن و امان بود خود را از تقیہ مذکور معذور نداشتہ اند **و درینمقام** لطیفہ قدیم بیاد آمد کہ بعضے از مولفین نوشتہ اند کہ فقیر چندروز با این مردم اختلاط داشت روزے ذکر اولیا و علماے متقدمین دائر شد ہر گاہ ثناے کمال او می کردم از ان خوش می شمرد گفتم خیر است آن عزیز در تائید مذہب اہل سنت رسائل نوشتہ است گفت این از تقیہ بود گفتم بود مذہب شیعہ بتمام مبالغہ کردہ است گفت اینہم تقیہ گفتم تکفیر شما کردہ گفت این کمال تقیہ است گفتم معلوم شد کہ یزید از ان شما مردم است نہ از نواصب و انہمہ کارزار و توہین و تذلیل اہل بیت براے تقیہ کردہ بود پس او از اتقیاے اہل تقیہ بودہ باشد **الغرض** این قدر خود از کتب قدیم و جدید ہویدا است کہ ہمہ علماے مفترین در ہر زمانہ بالزام و استیصال اسلام و مسلمین کہ از ممتنعات است مصروف بودہ و در ہر زمانہ علماے شیعہ با وصف وغا و دغل و ممارست فن مکائد و حیل بمطالعہ کتب اہل حق مشغول بودند و آب بے لجام خوردند و خیال روز سیاہ ندا شتند کما اعترفت فی مکاتیب پس فقدان کذب و اختلاف در امور یکہ موافق امامیہ افتد عزیز الوجود و کمیاب و النادر کالمعدوم و ازینجاست کہ عقلاے ایشان این قواعد ملحوظ دارند کہ ہرگاہ روایتے مخالف جمہور و موافق مذہب شیعہ کہ در حیل تلبیس مشہور اند وارد شود التفاتے بسوے آن کردن و مناط اعتماد شمردن خلاف عقل و دور اندیشی است چہ امور منقح و محقق را بوہمیات و ظنیات بدل نمودن من و سلوے را بز قوم جحیم فروختن است آرے تبرعا و تسلیما محامل صحیحہ آن اگر ممکن باشد بیان باید فرمود **بالجملہ** اہل تقیہ کہ شب و روز قلب و زبان شان در

مکذب می باشند و احادیث شریفه ولفظ للسائلین و ذو الوجهین تعبیر از ایشان
میرود و کمافی مجموعه و رام و بر بن شیه که در ... ان و حدیث بدتر از ان چیزے
دیگر نیست علی رؤس الناس می نازند چنانکه در صواعق هم ازین فخر و مباهات
موجود است و اختیار تقیه را دلیل بر حقیت شیعه و آنکه این مذهب جعفری
است گردانیده و صدوق طائفه که کلان ترین امامیه است در رساله اعتقادیه
بزعم خود سوے حضرات ائمه چنین میرساند که اتقی و اکرم در آیت کریمه ان
اکرمکم عند الله اتقاکم کسی است که تقیه را بسیار بجا آرد والحمد لله که خود علمائے
امامیه حقیقة از پاے خویش بدر افتادند بسیارے را از محدثین و متکلمین و فقها
و مورخین بسوے خود کشیده اند پس بنیاد فخر و مباهات ایشان که در سرِ باب الزام و مباحث
و مناظره اهل سنت بکار می برند و ایشان را مغلوب و مجوج می نمایند بالکلیه
شان از پا در آمد اگرچه قاضی شوستری و مانند او پیچ و تاب خورده یافه درایها
و خامه فرسائیها کرده باشند چه اهل سنت را بعد از دیدن تصنیفات شوشتری
و اتباع و متبوعین او همین قدر در رد هفوات شان کافی است که روایت
را همراه درایت می توانند دید و بر هر رطب و یابس هر کس با وصف وهم تحریف
و احتمال تشیع مغرور نباید شد و اساس اعتقاد نتوان گذاشت آرے هر چه
مخالف مذهب شیعه در کتب شیعه یافته شود اول دلیل بر الزام ایشان است
و الا وثوقی هم از علما و محدثین امامیه بر خیزد و قصر مذهب شیعه در حقیقت
فرو می ریزد و از اجلاے بدیهیات است که سنیان باعتراف ما و شما تقیه نمیکردند
و در مدارس و رباطات شیعه هرگز شب و روز در نمی ماندند و اینهمه از عادات
امامیه بودند اهل سنت و جماعت پس باین ازانچه متفق علیه باید گفت و اختلاف
بقرینه هم درینصورت موجود که محجیب آن اشاره رفته و نیز بجاے خود قرار

یافتہ وبنیاد ادلہ امامیہ باظہار رفدما ومتاخرین برہمین امر افتادہ کہ اعتراف بمضرت خود محنت ست نہ منفعت کما لایخفی ملخص کہ حضرت مخاطب انچہ درینجا افادہ کردہ اند فقط اظہار زبانی وطلاقت لسانی وہواجس نفسانی است زنہار نہ بدان عمل کردہ اند ونہ در آیندہ خیال عمل درسر دارند **قولہ** کلامیکہ قائل دران متفرد **اقول** ایہمہ خیالات خام وعروض اوہام است سببش آنکہ از کتب حدیث اعراض می ورزند وچشم پوشی می نمایند ورنہ کلامش بحدیث جعفری مستند ست ودرین باب براصول امامیہ مزیدی بر مذہب شیخ حلی وتابعین او متصور نیست کہ حدیث حدیث کلینی باشد واز حضرت صادق علیہ السلام صدور یابد اکنون برائے تسلیہ جناب کہ درحقیقت معترض از حدیث جعفری وطالب کلامی از افادات علماے خویش اند متوجہ میشوم ومیگویم کہ ملا صالح مازندرانی در شرحیکہ براصول کافی نوشتہ وخود در مدح وستایش آن نگار بلاغت بستہ بشرح حدیث مذکور کہ ملا خلیل قزوینی مقصود خود را بآن حدیث حوالہ کردہ می فرماید **قولہ** ولمن دخل بیتی مومنا یعنے الولایۃ من دخل فی الولایۃ دخل فی بیت الانبیاء البیت المنزل والعیال والشرف والمراد ہہنا الولایۃ علی سبیل الکنایۃ لان الدخول فی الولایۃ یستلزم للدخول فی بیت الانبیاء بالمعنی المذکورہ وکذا العکس فاطلق الملزوم واریداللازم مع ما فیہ من الایماء الی ان الداخل فے الولایۃ یصح ان یقال لہ اہل بیت الانبیاء توسعا **قولہ** یعنے الائمۃ یریدان الخطاب لہم وحدہم لالہم وللغیر من باب التغلیب کما زعمہ بعض النواصب انتہی مقام الضرورۃ یعنے لفظ بیت ہم بمعنی مکان وہم کسانیکہ نفقہ انہا واجب باشد وہم بمعنی بزرگے آمدہ ودرین مقام مراد از بیت مرتبہ ولایت وامامت بر سبیل کنایہ یعنے ذکر ملزوم وارادۂ لازم است

و درینجا میانه هر دو تلازم که غایت قصوی این باب است تحقق دارد و زیرا که داخل
شدن در امامت و متصف گشتن بدان مستلزم است داخل شدن را در بیت
انبیا به سه معانی مذکوره و همچنین هر که داخل شد در بیت انبیا ضرور است که او
امام باشد چون فیما بین هر دو معنی این رتبه متحقق بود بیت را ذکر کردن و امامت
مراد گرفتند و باین معنی هم اشاره کرده اند که هر که داخل شد در امامت او را می توان
گفت که اهل بیت جمیع انبیاست مجازا و مراد امام صادق علیه السلام در تفسیر
آیت تطهیر لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا انست که خطاب مذکر
فقط بذوات ائمه است نه آنکه هم ائمه درین خطاب داخل اند و هم زنان را
این آیت شامل و اطلاق از باب تغلیب چنانچه بعضی از مخالفان گمان کرده اند
که چون منظور باری عز و جل ادخال امیر المومنین و حسنین و مانند ایشان از اقارب
پیغمبر خدا بود بلفظ مذکر عائد لفظ اهل بیت یاد فرمودند تا هم جناب سیده و
ازواج مطهرات داخل باشند و هم این بزرگان از ذکور حالیا کجا ماند
اوهام تفرد و استبداد بیچاره قزوینی و کجا ماند دعوی اینمعنی که وجه خلل
در ان ظاهر است آیا امریکه از افادات جهابذهٔ علما باشد و قول یکی مرد دیگر را
تقریر یابد و ما لو از تطبیق احادیث ائمه بران تاید با وصف دعوی تشیع از اهل
قرآن گشت و مراد از وجوه خلل اگر همانست که قبل ازین بدان هفوات اشعار
کرده اند پس جوابش بعنوان تفصیلی در همان مقام سمت ذکر یافت و اگر چیزی
دیگر از ترشحات وساوس و هواجس محمد و انقلب شریف از قبل مستحدثات عبدالله
بن سبا راه یافته پس اظهار آن ناگزیر کمال عجلت زیب رقم پذیرد تا جوابش
بمشغله دیگر تازه پیرایهٔ تالیف در بر گیرد انشاء الله تعالی و بعد رعایت
اندک انصاف غیر از آنکه دشمنی انصاف وجه همت او باشد کسی نتواند گفت

که قضیه آن اهل بیت کل نبی او صیاوهٔ مهمله است و مفاد آن حقیقةً همین است که اهل
بعض اهل بیت کل نبی او صیاوهٔ و اگر بفرض محال کلیت قضیه هم احتمال داشت
باز هم ملاحظه جزئیت بر ضرور بود زیرا که معنی آن چنین خواهد بود ان کل اهل بیت
کل نبی او صیاوهٔ و لا یقول به عاقل انتهی محصله **والحمد لله** که خود ملا صالح باثر تمام
لزوم را میانه هر دو امر یعنی داخل بودن شخص در اهل بیت نبوت و امامت معصوم
کرده و تصادق کلی از هر جانب وانسته که باعث صدق دو موجبه کلیه باشد کما
سابقاً مخفی نماند که ملا هر چند او می کند مذهب سنت را بزعم خود درین عبارت یعنی
یرید ان الخطاب بهم وخدمهم لا لهم وللنساء من باب التغلیب کما زعمه بعض النواصب
و لیکن این کلام نخاطب نیز متوجه است چه از کلامش بدلالت مطابقی عیان است
که رجال تنها در اند بسوے اذهان و مقرر شده بجاے خود که تنها در دلیل حقیقت
است و هرگاه موضوع له معین شد پس اطلاق و شمول بر اناث نخواهد بود و نیز بسبب
یں اگر گویند که ضمیر مذکر یعنی عنکم و یطهرکم بجهت آنست که لفظ اهل بیت مذکر است
لاجرم قاعدهٔ عرب که صاحب تحفه فرموده و قران مجید جا بجا خصوصا در ماده
اهل بیت ناطق است کما عرفت سابقا و لاحقا به ثبوت میرسد و از آن اعراض
دارد و کما یدل علیه رسالته التحفیه الکنون معنی تغلیب معین گردید فکیف که امامیه از
بار گفته باشند که آیت تطهیر فقط براے عترت نازل گردیده و عنقریب آنچه بر
امامیه می آید که عترت بر جماعتے اطلاق می کنند که هیچ زنے در آن نباشد و نتیجه
این کلمات نیز همان است که جناب فاطمه زهرا حقیقةً داخل نبودند باید از غفلت
نکشی و باتفاق تمام محفوظ داری و اینهم ضمیمه آن باشد که سخن تکیه رفضه در هر جدل
والزام اینست که کلام خصام همان قید حجت است که ایشان را مضر باشد لا غیر **قوله**
این تا دلیل الخ **اقول** هر چند دعوے آنمعنی که ملا خلیل قزوینی این تا دلیل را

باحداث ذهن وایجاد راے کرده ومعهذا بدین کلام معصوم وتحقیق خبیر اثر شارحین
یعنی ملا مازندرانی در شرح کلینی باطل بر آمد ومعلوم شد که او بے استناد گفته ونه
اعراض از افادات علما کرده. ولیکن فائدهٔ عظیمه بدان مرتب شد وان اینکه
محدثین امامیه در شرح احادیث ائمه وبیان معانی وتطبیق آن بهدگر قیاس بے
اساس ورائے مجرد را دخل داده مصداق اول من قاس گردیده اند وبالهما
صاحب طعن الرماح حیث قال معنی حدیث را از پیش خود تراشیدن وبدون
شاهد وبینه دعوے بے سروپا کردن دلیل سفاهت وبلادت ست انتهی بلفظه فذا ابلا
وحماقت داده اند واز اینجاست امام اعظم اول امامیه یعنی شیخ ابوجعفر طوسی
باید دید که جمع وتلفیق لکوک احادیث کرده غرض که محدثین امامیه حدیث نفس وهواے
نفسان را در بیان معنی احادیث ائمه دخل داده اند ومصداق وعیدهاے شدید
گردیده تسخر بوده اند حال در روح استعیذ الله مما یعتقدون **قوله** زنهار سنندے
اقول هرچند درین تردید که بسبیل منع خلوست ذکر استناد بارشاد معصومی
فقط کافی بود وهمچنین ذکر افاده یکے از علماے امامیه فقط کفایت میکرد ولیکن بنده
هر دو را ایراد نمودم که بتبرع واحسان بوجه کمال در السنت چون تتبع بالغ
واستقرار کامل ندارند وذهن رسا وعقل وذکا چنانکه باید حاصل است هرچه
درصور خیالیه داخل می شود جمع میکنند ونشیب وفراز وصدق وکذب اصلا از حمتا
ندیده بر ثرا ثر چلے مشغول میکردند **قوله** وخطا از غیر معصوم است اه **اقول**
ناظرین رساله مین ترا باید که این مقوله را باب زر بر صفحهٔ خاطر بنویسند که هرگاه در
نزد امامیه استناد بقول یکے از مشاهیر اثنا عشریه کما اشرنا سابقا نموده شود می
میگویند که عصمت از خصائص ائمه است علما معصوم نمی باشند پس قول فلان
اعتماد را نشاید این قدر بخیال نمی آرند که علماے ما نیز معصوم از خطا وخطل

بودہ اند کہ باقوال احادیثان قاطبۃ بر اہل حق امامیہ احتجاج کردند کما مر فلیف کہ بسیارے از طرف خود در دائرۂ تسنن گنجانیدند وبسیارے را از ایشان خارج نمودہ بسوے خود کشیدند **قولہ ثانیا اقول** نفی محذور از عجائب حکایات است و دلالت بران دارد کہ قوت حفظ واتقان را سا مسلوب است زیرا کہ در ہمین سطر نص بر نفی کردہ اند کہ خلیل قزوینی سپس آنکہ در کلمات اسلاف دیدہ و بحدیث معصومی استنادکردہ بہواے نفس واختراع راے وقیاس معنی حدیث گفتہ و درین باب آنچہ از وعیدہاے شدید در کتب امامیہ پیدا و ہویدا ولعن وطعن ونخصوص مرویست از نہایت ظہور نتوان پوشید پس نفی محذور وخیال خام ومخالف احادیث متواترہ ائمہ علیہم السلام چنانچہ در کلینی ومجلدات بحار در متین معنی ابواب وفصول منعقد است الی غیر ذلک من الکتب المعتمدۃ بے کسیکہ خوکر بمخالفت حضرات ائمہ ہدیٰ باشد وعادات واعراض از افادات شان بودہ از وے حکم نفی محذور ہیچ بعید نیست کما لا یخفی علی اولی النہی بار خدایا مگر مراد محذور عقلی باشد ولیکن اگر مراد از عقل وعقول حکماے فلسفین است فالمقام لا یساعدہ بالبداہۃ الاولیۃ واگر مراد از عقل عقل علماے اسلامین است پس ہیچکس از شیعہ وسنی جز شخص مذکور تجویز نتواند کرد کہ بدون قرینہ لفظی یا معنوی واستنادو بدلیلی بیان معنی حدیث خاصہ کلام ائمہ ہدیٰ کہ بر اصول امامیہ مذمت قیاس فقہی میکرد وند سمت جواز دارد وہو مما لا ستر فیہ **قولہ** چہ مغزے الیہ اہ اقول توسل وصایت وولایت اگر ہست پرسی نا تمام است مدعین ولایت شان بدہند کہ ازین توسل چہ ارادہ کردہ اند اگر مقصود آنست کہ بدون توسط جناب رسیدہ وصایت وولایت حاصل نتواند شد پس از قبیل خرافات است چہ آغاز سلسلہ امامت ووصایت از جناب

امیر المومنین ہست کہ امارت ایشان از روزیست کہ ہنوز کالبد حضرت آدم ابو البشر
ہم درست نشده بود چنانکه در تکملہ حیات القلوب ابواب وفصول معقود و
در ینجا بادصف فرو بت نسبت زوجیت متحقق ہست بلکہ در عالم اسباب ہم قبل
از تزوج حضرت امیر رامعنی وصایت در مکہ معظمہ پیش از ہجرت در زمان حضرت
ابو طالب حاصل بود چنانچہ قصۂ شان نزول آیت کریمہ وانذر عشیرتک الاقربین ہا
برانچہ شیخ علی واتباع ومتبوعین او در کتب کلامیہ خود آورده اند ودلالت بران
دارد کما لا یخفی علی الناظرین **وفراوان حیرت** ہست کہ شیخین چہ کرامت
چہ کردند کہ اعداے شیر خدا راکہ امام بالفعل بود وحکم او بر اقطار ممالک مفتوحه
ومحروسه ومفتوحه بلکہ تمامی ارض وسما نفوذ داشت وزبو رامضا بر چیدہ ہستی
می پذیرفت وحالتے منتظره در میان نبود چنانچہ از احقاق الحق وتصانیف صدوق
وکتاب ارد وستانی خود ظاہر ہست عیاذا باللہ مانند روباه از محل خلافت
بدر کردند وخود بے آنکہ استعمال سیف ونصال واقع شود بر اریکہ زعامت
کرسے مسلط گشتند وداد حکمت علمی وسیاست مدن داده سر کسرے وقیصر
تنگ ساختند پس بر تقدیر سلب استحقاق وغصب وعدوان شیخین بر مزعومہ شیعہ
ہم بکرامت ایشان معتقد باید شد واگر مراد از توسل آنست کہ جناب سیده
برائے بعض ایمہ دون بعض وسیلہ وصایت وامامت گشتہ اند پس میگویم
کہ این معنی از خصائص وخواص جناب سیده رضی اللہ عنہا کہ ما بہ الامتیاز
تو اند بود دانیہا رنیست زیراکہ دختران کسرے را ہم مرتبہ بصولت وسطوت
فاروقی حاصل گشتہ مگر ہندانی کہ حضرت شہربانو کہ از نسل بادشاہ ایران
بودند و بامر فاروق اعظم بخدمت امام حسین مشرف شدند وسیلہ وصایت
شده اند فرق بر اصول امامیہ اینست کہ جناب سیده بضعیہ مطہر فقط

برای حسنین علیهما السلام وسیله امامت گشتند و ایشان برای نه امام وسیله زعامت شده اند که خاتم الائمه از انجمله باشند و از دو تا نه فرق بسیار و آنچه درباره شهربانو گفتم هرگز من تلقاء النفس نیست چنانچه در نقبا و نجبا جناب درباره محدثین خود گمان دارند بلکه در نفس حدیث خاتم النبیین صلی الله علیه وآله اجمعین باعتراف اجله علمای امامیه ومنهم ابطرسی فی الکامل بطرق متنوعه مرویست که فرمود که از میانه این هردو برادر یعنی امام حسن وامام حسین یکی را تزوج زنی اتفاق افتد که در هرشب بکر بود و اماماں از بطن او پیدا شوند چنانچه در منتهی الکلام بتقریب ذکر حسد امام علیه السلام براصول عدین مزید دلالتفضیل این امر مذکور گشته پس حضرت شهربانو در واقع وسیله وصایت سایر ائمه شده اند زیرا که حضرت امام زین العابدین که آدم ثانی تعبیر از ان امام عالی مقام است از وشان بوجود آمده اند پس کثرت ائمه بدین طرف فتاده وهم آغاز وانجام سلسله امامت بانجانب او داده بنابرانچه درحق امام زین العابدین وحهدی امامیین درینجا اشارتی رفته و در قلوب ناظرین وسامعین مختلج نشود که ائمه از حضرت سید الساجدین تا مهدی دین نسبت بمرتبه حسنین ع بسیار کمتر بوده اند که توسل و وصایت شان در جنب اول کان لم یکن بود زیرا که خلاف آن در وزبان متکلمین شیعه است از جمله شان تصریح خضر بن محمد بن علی الرازی است که خودش را در کتاب ملا محمد یوسف واسطی ملازم خدام آن مشهد شریف قرار داده میگوید الاول ان ما نقله من تفضیل الحسنین خلاف ما صرحوا فی کتبهم نقلا عن المعصومین من ان جمیع الائمه من نور واحد وفی الفضل والمنزلة سواء سوی امیر المومنین فانه سید الوصیین وافضلهم بنص خاتم النبیین واگر بقاعده افضلیت امام از عترت تشبث کنند و گویند که امام زین و بالغب

ایشان از سائر ائمہ معصومین رغبت امام حسین بوده اند **گوئیم** کہ این اضافت
برائے ہر امام لاحق نسبت بہر امام سابق حاصل ہست مثلاً حضرت شہید کربلا
در رغبت حسن مجتبی بوده اند و انجناب رغبت حضرت مرتضی جز جناب امیر
کہ امام الائمہ اند کسی ازین امر بہرا نتوانند شد کما لا یخفی و مرجحات امام مہدی
از کتب شیعہ کہ تناقضات ایشان روز افزون ہست مجملاً مذکور می شود الی آخرہ انتہی
الغرض زنہار مستبعد نیست عقلاً و نقلاً کہ شخصے برائے شخصے وسیلہ عروج و ترقی
باشد و فی حد ذاتہ مطابق نفس الامر از درجہ مذکور و دائرۂ مسطور خارج بود مثل
واحد کہ ہمہ اعداد را آغاز و ابتدا از وست و لیکن خود در عدد نزد بیشترے
از عقلا و حکما داخل نیست پس اگر جناب سیده با وصف وسیلہ بودن وصابیت در
زمرۂ اہل بیت حقیقۃً داخل نباشد محذوری ثابت نمی شود چہ شہربانو با وجود
وسیلہ بودن برائے نہ امام کہ آدم ثانی و مہدی خاتم الائمہ در ان زمرہ
باشند کے داخل گشتہ اند **و متوہم مباد** کہ شہربانو در ان وقت لیجا بوده
اند تا داخل نشوند فان الدخول و الخروج فرع التحقق و الوجود قطعاً زیرا کہ امام
زین العابدین و سائر ائمہ متاخرین کہ بالیقین باحادیث متواترہ در اہل بیت
داخل اند کے در زمان نزول آیت تطہیر موجود بوده اند بالجملہ کلام در حقیقت
بود نہ مجاز و بحث درین میرفت کہ جناب سیده بطور شیعہ یقیناً بزمرۂ اہل بیت
نبوی داخل نیستند و جناب فطانت مآب بسوے معنی مجازی یعنی وسیلہ
وصابیت بودن کہ اعتبار معتبر و فرض فارض را در ان دخلی تمام ہست و در
آنہم ناتمام چنانچہ مذکور شد گشان گشان بردند و ما بہ النزاع را تمیز کردند کلام
در داخل شدن جناب سیده در زمرۂ اہل بیت ہست حقیقۃً و از ینجا دریافت شد
کہ رئیس الطائفہ ہنوز ما بہ النزاع را با وصف نقل عبارت منتہی کہ آغاز شد

اینست امار وایت سلمان منا اهل البیت او من اهل البیت پس اگر حقیقتش مراد گیرند الخ ندانسته در التباس فتاده یا سراسر خود را بتجاهل و تغافل زده کما لا یخفی س تغافل تو مرا به نماید از لطعنت چکه این سخن کس و آن خاصه از برای من است قوله بوسیله جناب معصومه اه اقول حضرت امام زین العابدین بتوسل شهربانو درین کسا داخل گشته اند و حضرت قایم آل محمد صلی الله علیه و عترته اجمعین که حال شان قبل ازین بیکدو حرف بیان کردم بوسیله خاتون نرجس بدین زمره انلاک یافته و مرتبه او عقلا و نقلا از آباے طاهرینش بنابر انچه در مسالک الافهام و شرح آنست در گذشته حیث قال مولفه و شارحه ویجب اعتقاد افضلیة نبینا محمد صلی الله علیه و آله علی جمیع الانبیاء بجمیع الخصال المتفرقة فیهم و لاخبار ه بذلک عن نفسه و اعتقاد ان علیا ع کذلک لمساواته بنص القران و کذلک الحسنان للحدیث المشهور و اما باقی الائمة التسعة فلا ریب فی افضلیتهم علی ما عدا اولی العزم و عندی فیهم توقف و علی فضل من باقی الائمة للعلة السابقة و الحسنان افضل من الباقین لما تقدم و اما التسعة ففی مرتبة واحدة و جاز فی القائم مرجحات کالقیام بالسیف و اظهار الامر و شدة المحنة و طول العمر و کثرة العبادة و شارح که خود مولف است میگوید و کذلک یجب لعلی ع بعده ما یجب بالنسبة الی باقی اولاده لعلة المساواة و الحسن و الحسین علیهم السلام کذلک بعد ابیهما یجری فیهما ما یجری فیه لما سبق و اما باقی التسعة فالظاهر وجوب مساواتهم فی درجة الولایة لاحتیاج الخلق الیهم فی تحصیل الکمالات فتحت ساد سیهم فیما یحصل تکمیلهم لهم و جاء فی اخبارهم ما یدل علی ذلک کما روے عن الصادق ع علمنا واحد و نحن شئ واحد یجرے لاخرنا ما یجرے لاولنا و فی معناه احادیث کثیرة لا نطول بذکرها و لعل للقایم بالامر علیه السلام خاتم الختم زیادة ترجیح علی من قبله من آبائه ع بسبب ما اعطاه الله

من خصائص الکمال زیادۃ علی ما بہ یتم صلاح الامۃ لاتعلق لہا باحوال الرعیۃ او نحو
المساوات فیما بہ یتحقق الاحتیاج الیہم فیہ ولہذا قال وجاء فی القائم مرجحات
وہی قیامہ بالسیف واظہار الدعوۃ وختم الولایۃ والظہور علی الاعداء والاختصاص
بالفتوح وعلو الاسلام بجہادہ وعموم عدلہ لجملۃ الخلایق وان ما منہم الا من یبشر بدولتہ
وظہور ایامہ ذلک کلہ زیادۃ ورجحان لہ وخصائص خصہ اللہ بہا العلم یقرو بہ وفیہ
لایطلع علیہا البشر ولا یتمکن العقول من ادراکہا من غیر نقصان لمزایاہم ولا حطہ من مراتبہم
فاعلم فانہ سر محجوب انتہی بلفظہ **واجزناکہ** ہنوز بر زبان اماسیہ کہ این مرجحات
قطعیہ ودیگر مفصلات یقینیہ کہ ذرہ از مجموع باشد مثل فضائل خاتم المرسلین نسبت
بانبیاء سابقین می بینند لفظ لیت ولعل میرود وبحقیقت الامر زبان الکیشان جاری
نمی شود واگر مجلدے را از اسفار بحار الانوار وہمچنین کتب دیگر از ہفوات امام
اعظم اول وشیخ المشایخ کہ مشتمل خصائص حضرت مہدی ست بکشایند مانند
آفتاب رابعۃ النہار ہویدا وآشکار گردد کہ آنچہ در آغاز ولادت خاتم الولایت وہم
نشو ونماے آن حجت خدا واختفا وغیبت صغرے وکبرے واحاطہ ودیار رجا بلقاء
وقت حصول معراجہاے لاتعد ولا تحصے ودستگیری مجتہدین شیعہ بحضور فی الامد
وغیبت من الابصار معجزات وکرامات وسیاست است انتظام خلایق ازان جناب
بدرجہ صحت وتواتر رسیدہ بود ہیچ زمانی ہیچ از پیغمبر منقول نگشتہ افسوس
کہ ہمہ علماے شیعہ مراتب امام مہدی را بچشم تیز می بینند وافضلیت او را
بجہت نصب باطنی ربنی گزینند لیکن چون اہل سنت جناب امیر را بلقب
خاتم الخلفا یاد میکنند وایں چیدہ بیدہ ان مسارعت قدم بیفشارند ومیخواہند
کہ ازین لقب کہ بالیقین حقیقت ختم امت ازان مراد نیست والا خاتم بودن
امام مہدی کہ در حدیث شیعہ سنا بل بلکہ ہزاران روایات واعتقادات

شیعه موجود بر هم شود ثابت کنند که امیر المومنین برخلاف انچه در کتب فریقین از ان
جناب ماثور است افضل از شیخین اند حرفے ازان بروایت شیخ الطائفه باعتراف
صاحب صراط مستقیم که مجلسی هم بجلالتش اقرار دارد باید شنید که جناب امیر
فرمودند آگاه باشید که مفضلین من دروغ میگویند و بهترین این امت بعد از نبی
ان ابوبکر و عمر اند و قد فصلنا هذا الاجمال فی کتابنا الکبیر و قرة ان ما ابوه نباح الکلب
او نهیق الحمیر پس چگونه بمفضولیت شیخین معتقد باید شد و حال آنکه ذا اثبات امامت
هم انچه در وقت ایشان منتظم گردیده زینهار باعتراف موافق و مخالف در زمان
مرتضوی سرانجام نیافته و مزید لطف علم و جسم برائے صدیق که حسن تدبیرش
اصول مفاسد اهل ردت و کفار که از امور ملح پیش بودند بر کند از تیسرین
کتب شیعه و سنی بر قلب هر یکے تافته بعد ازین امور که از جناب شیر یزدانی نزد
فریقین ماثور است بعضے گویند محمول بر تقیه است و نه دانند که اگر چنین بودے
تکذیب مفضلین صورت نبستی چه جائے وعید شدید که هشتاد تازیانه خواهم
زد بلے تو اصح در روایت محمد بن حنفیه کما فی الصحاح درست تواند شد سے
هر سخن وقتے و هر نکته مقامے دارد

و عذر امامیه درباره امام مهدی

قبل ازین دانستی که بعد از وفات شان ائمه اثنا عشر دیگر منصوب نخواهند
شد و بعد شان خاتم الولایت ... گشت فاعتبروا یا اولی النهی و قولوا ان هذا لشیء
مما لا نسمع و لا نرى بعد ما حصرت الولاية حقيقة فى ائمة الهدى و این بحث را بتفصیل
محدثات امامیه بپایانی نرسانید ناچار ازین وادی عنان بشدیز قلم را بجانب التزاع
منعطف میسازم و میگوئیم که چنانچه امام حسن و امام حسین بتوسل جناب سیده
بدرجه وصایت و امامت رسیده اند حضرت خاتم الولایة که جلائل اوصاف
شان مجلاد انسنی بوسیله خاتون نرجس که از نسل قیصر اند باین مرتبه عظمی

ثنا گرشته که مدتهاے دراز آن نونهال چمن عفت و طهارت و سرو از او جویبار
عصمت و نضارت اسیر شکنجه مذهب نصرانیت ماند و نکاحش هم در حالت شرک با حضرت
امام حسن عسکری اتفاق افتد و خطیب خطبه مذکور که حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین باشند
ازین مسئله ضروری که در نکاح اسلام زوجه ضرورست غافل شوند و جناب فاطمه
زهرا ابتدا ارکان اهم امور که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فوت شود و بر دانند
و خاتون نرجس را کلمه توحید تعلیم فرمایند چنانچه در کتاب اثبات الخرافة بصاحب
ثمرة الخلافت این قصه را که احسن قصص حضرات مدعین مزید ولایت است از کتب مجلسی
مفصل گفته ام و درینجا ملخص از کتاب اردستانی باید شنید و لاف زنی شیعه
در باب فدک باید دید که چگونه جائز باشد که حدیث نحن معاشر الانبیاء را بوبکر رسید
و حضرت زهرا ازان بے خبر باشد و یا و نکنند که حضرت ع را اول ضرور بود که
خاتون نرجس را مسلمان کنند بعد ازان خطبه نکاح این دختر دوشیزه که همه عالم
گواه عفت اوست روبروے تمامه انبیا بخوانند **کنون عبارت** معز الدین
اردستانی مطابق روایت ملا باقر مجلسی در بحار و جلاء العیون و حق الیقین مذکور میشود
که از جمله روایات عجیبه روایت بشر انصاریست که گفته است که حضرت ابو الحسن علی
بن محمد الهادی مرا طلبید چون بخدمتش مشرف شدم فرمود که اے بشیر تو از
فرزندان انصاری و این محبت قدیم ست و موالات ما و شما میراثیست و من ترا
میگردانم بفضیلتے که بر دیگران سبقت گیری در موالات و نامه نوشتند و مهر بران نهاد و
کیسه ازو بر آورد دو صد و بیست دینار را از دران بسته بود فرمود که این
را بگیر و به بغداد برو و در معبر فرات حاضر شو که فردا وقت چاشت زورقے
خواهد رسید که کنیزان در ان باشند و ازان جا عمر بن یزید نخاس نامی را
ازان میان تفحص نما و کوشش باش که چون وکلاے عباسیان و ظرفاے

عرب بخریدن بندہ و بردہا خرید کنند کنیزکے از عرضه داشتن ابا و امتناع نماید و
نخواهد که کسے او را ببیند یا آوازش بشنود و ختری درشت پوشیده صفتش
این و آن از جمله آنها اینکه یکے از خریداران خواهد گفت که بسه صد دینارش
می خرم بجهت عفتش و او گوید اگر بالفرض ملک سلیمان را مالک باشی مرا رغبتی
بتو نیست بر مال خود شفقت کن و نخاس گوید چاره نیست از فروختن: او
گوید شتاب چیست خریدارے که دلم او را بخواهد میرسد آنگاه تو نزد عمر بن
یزید بردہ فروش رو و بگو که با من نامه ایست لطیف از یکے اشراف که بزبان رومی
نوشته و آن خط را بکنیزک بده تا بخواند اگر باخلاق صاحب آن میل کند من وکیل
اویم بشیر گوید امتثال امر نمودم و رفتم چنانچه فرموده بود ذره خلاف نشد
تا چون کنیزک در نامه نگریست بگریست عمر را گفت مرا بصاحب این نامه بفروش
پس من بصاحبش مناظره کردم تا بران مبلغ قرار گرفت زر داده کنیز را
گرفته بخانه بردم چون نشست خندان نامه را از گریبان برآورده بوسه میداد
و بر چشم می مالید گفتم نامه را می بوسی و صاحبش را ندیدی گفت اے
عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیا تو در خدمت او می آئی و علم بجلال او نداری
گوش بمن دار و دل حاضر کن تا شمه از حال بشنوے من ملکه دختر یشوعا
بن قیصر رومم و مادرم از فرزندان حواریانست و جدم قیصر خواست که مرا به
برادر زاده خود دهد حکم نمود تا راهبان را جمع کردند و سیصد مرد از قاعدان
و ملکان انتخاب کردند چهار هزار مرد از لشکریان حاضر شدند و تختی از خزانه آوردند
باصناف جواهر مکلل و برادرزاده بران تخت برآمد و بر درجه را اسقفان بدست نام
و سفرهای انجیل باز کردند و خواستند که نکاح کنند که یکبار قصر بلرزید و صلیبها از
بالا درافتادند و پایهای عرش از جای خود بدر رفت و آن مرد از تخت

افتاد و بیهوش شد مهتر ایشان جدم را گفت ما را معاف داری که ازین حال
نشانهای بد ظاهر می‌شود و جدم اسقفه را گفت که شما این عمودها را راست
کنید و چلیپها را برپا دارید و برادر این بدبخت را بیارید تا این کودک را بدو دهیم
تا از شما دفع کند چون چنین کردند روز دویم نیز همان حادثه شد که با اول
شده بود و مردم متفرق شدند و جدم قیصر غمناک بمنزلے تنها نشست و بحرم
فرو رفت و من آن شب بخواب دیدم که مسیح و شمعون با جمعی از حواریان
در کوشک جمع آمدند و منبرے از نور نهادند که باسمان برابری میکرد و محمد رسول
صلے الله علیه و آله وسلم با داماد و وصیش و یازده کس از فرزندان پیدا شده
متوجه مسیح شدند و محمد رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم گفت یا روح الله
من بنزد تو آمده ام تا نسبت خود را بانسبت تو پیوندم و از وصی تو شمعون
ملیکه از برای پسر اینکه می بینی ابو محمد بخواهم و بدست خود اشاره کرد پس
مسیح بشمعون نگریست و گفت بدرستیکه شرف بتو آمد پیوند بده رحم خود را
برحم آل محمد او گفت چنین کردم پس بران منبر برآمدند و محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم خطبه خواند و مرا بپسر خود داد و مسیح و حواریان بران گواه
شدند و من از خواب بیدار شدم و ترسیدم که اگر این خواب را اظهار [illegible]
کشته شوم و پنهان داشتم و دوستی حضرت ابو محمد در دلم پیدا آمد بنحویکه
[illegible] پدرم آنرا بیماری دانست هیچ طبیبے در شهرهای روم نماند که حاضر
نکردند و هیچ بهبودی نبود و چون از همه نومید شد روزے مرا گفت
روشنی چشم من هیچ آرزوے داری تا آنرا حاصل کنم گفتم درهای فرج
بر خود بسته می بینم ولیکن اگر از زندانیان خود که اسیران مسلمانانند
خود بر میداشتی و این طائفه را خلاصی میدادی امیدوار میشدم که [illegible]

و مادرش مرا شفا داده‌اند چون چنان کردند من جلدی کردم و اندکی طعام تناول
کردم و جد و پدر ربدان شاد شدند و اسیران را اکرام کردند پس من بعد از
چهارده شب بخواب دیدم که حضرت فاطمه سیدهٔ زنان عالم علیها السلام بزیارت
من آمده و با او مریم بنت عمران با هزار کنیزان بهشتی و مریم مرا گفت این است
سیدهٔ زنان عالم مادر شوهرت ابو محمد پس من چنگ بر وزدم و بگریستم و با
شکایت نیامدن ابو محمد کردم پس فاطمه گفت ابو محمد بزیارت تو نیاید تا تو بر ملت
ترسایانی اگر میل تو برضای خدا و برضای مسیح است و زیارت ابو محمد را میخواهی
بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله چون من این کلمه بگفتم
سیدهٔ زنان عالم مرا بسینهٔ خود باز نهاد و دلم خوش کرد و فرمود اکنون
منتظر باش که من ابو محمد را نزد تو فرستم و من بیدار شدم میگفتم و اشوقاه و شب
دیگر ابو محمد را دیدم و با او گفتم چرا با من جفا کردی فرمود که تاخیر من از تو نبود
الا بسبب شرک تو چون تو مسلمان شدی من هر شب بزیارت تو می آیم تا آنکه
خدای تعالی میان ما جمع کند از آن وقت زیارت او از من منقطع نشده
است پس بشیر انصاری گفت تو چگونه در میان اسیران افتادی گفت ابو محمد
شبی مرا خبر داد که جد تو لشکری درین زودی بجنگ مسلمانان فرستد و خود
از پی ایشان برود باید که تو هم همراه او باشی و من با جماعت خدمه و غلامان
از راهی می آمدم و طلایهٔ مسلمانان بر ما افتادند و تا غایت کار ما باینجا رسید
که تو دیدی و در بندت هیچکس نفهمید که من کیستم پس بشیر پرسید که عجب است
که تو رومیهٔ هستی و زبان عرب را میدانی گفت جدم بسیار حریص بود بر آنکه
مرا ادب بیاموزد و زنی را بر من مقرر کرده بود که نزد من می آمد و مرا عربیت
می آموخت روایت کند که چون بخدمت امام رسیدم با او گفت چگونه بتو نمود

حق تعالی عزت اسلام و خواری نصرانیت و شرف محمد و اهل بیتش را گفت
چگونه صفت کنم از برای تو این رسول الله آنچه بدان عالم‌تری فرمود که بشارت
باد ترا بفرزندی که شرق و غرب عالم را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از جور و ستم
شده باشد گفت از که گفت از آنکس که خواستگاری کرد رسول خدا صلی الله علیه
و آله وسلم ترا در فلان شب از مسیح و وصی او بخاطرت هست که ترا در آن شب
بکسو او گفت بلی به پسر تو ابو محمد باز فرمود که تو او را می‌شناسی گفت از آن شب
که مسلمان شدم بر دست سیده زنان عالم زیارت خود از من فرا گرفته است
پس امر نمود بخادم که خواهرم حکیمه را بخوان چون حکیمه در آمد گفت این است
حکیمه ساعتی دست در گردن وی کرد و می‌پرسید پس امام علیه السلام فرمود
ای خواهر ببر و فرایض و سنن او را بیاموز که زن ابو محمد است و مادر قائم آل محمد
انتهی بلفظه این چند **روایت** از داستانی مجمل است و نسبت بروایات
مفصله مختصر است و لیکن در اثبات دعاوی بنده قصوری ندارد بنابر آن با ایرادش
براه ایجاز رفتیم والحمد لله که حال مهدی موعود و امام مفقود شیعه که وقت ذکرش
بروایت شیخ الطائفه در پیرهن نمی‌گنجند و داد بلی کوبی می‌دهند از این روایت
عیان شد و از آنچه در صدرش اشاره کردم وجه غیبت امام ستر بر اصول
نواصب این امت طشت از بام افتاد فتامل فانه دقیق و بالتامل الصادق
حقیق وان شئت التفصیل فارجع الی کتابنا اثبات الخرافة بصاحب ثمرة
خلافته له و باحتمال دو مین تصریح کرده **اقول** واقعی که خلیل قزوینی
مجیب و خلفش از نام او پیداست اما آنکه در باره حضرت بضعه
المرسلین بعمل آورده آثارش پیدا نیست چه نسبت باختتان امام
... که باخراج خبث معصومین بخروج آنجناب از رحم نفاس

اہل بیت طاہرین قطعاً تجلیت نصیب [illegible] وج جو درا آراستہ خلیل قزوینی
باختلاف احتمالین کوی سبق بر دہ مقام است کہ نقد جانہاے شیرین مثل فرہاد
بر نامش فدا سازید و بایصال نواہاے حزیل بر وح پر فتوحش نقد
تشیع و ایمان خود را در باز ند و دامن برچیدہ آستین افشانید **و لعداوی**
عور کلام خلیل بے عدیل چنان خالی مشود کہ در سبق اول آنجناب را از اہل بیت
حقیقۃً خارج کردہ و در معنی مجازی فرزند دلبند سید خافقین رسول الثقلین علیہ
علیہ وآلہ من الصلوۃ والتسلیمات اکملہا وافضلہا با خاتون زجس و شہر بانو دختران
کسرے و قیصر و آنہم بوجہ نقصان شریک گردانیدہ و آنچہ در شش دو مین گفتہ
خود مدلوشش انست کہ آنجناب عصمت قباب در اہل بیت داخل نیست
بلکہ در ثقل داخل ہست پس باعتراف خلیل قزوینی ثابت شد کہ حضرت فاطمہ
در اہل بیت مصطفوی قطعاً داخل نبودند **اما دعوی اینمعنی** کہ آنجناب
در ثقل داخل اند پس ہیچ نقصانے عاید نمی شود و رفعت شان را از نیہار
نمی کاہد جوابش انکہ اگر مرادش اینست کہ مجازاً داخل اند و تسمیک حدیث
ثقلین بر جمیع بنی ہاشم بلکہ فرزندان عبد المطلب متضمن ہست مثلاً دادن
خمس بانہا جایز بر جناب سیدہ ہم شامل کما سیجی شانہ انشاء اللہ تعالے
علی ما صرح بہ اکابرہم قطعاً فلا یجدیہ نفعاً زیرا کہ جناب سیدہ چنانچہ باعتبار
معتبر و مرض خارض رسبلہ و صایت العصی از او ضیاگشتہ در اہل بیت
داخل شدند ہمچنان بوجہ دون وجہ کما اشرنا در ثقل مدخلے یافتند واگر
مراد این ہست کہ جناب فاطمہ زہرا حقیقۃ در ثقل داخل اند پس اینکلم ملازم
منافی انست کہ در اہل بیت حقیقۃً داخل نبودند زیرا کہ داخل بودن شخص
در ثقل و خارج بودنش از اہل بیت باعتراف شیعہ مخالف حدیث ثقلین

بیت حیث قال صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انی ترکت فیکم الثقلین قالوا ما ہما یا رسول اللہ
قال کتاب اللہ و عترتی اہل بیتی و چون جناب سیدہ حقیقتہ بحکم حدیث
جعفری در اہل بیت داخل نتوانند شد و خلیل قزوینی ہم برائے جناب
سیدہ بمعنی مجازی خیال بستہ در نقل چگونہ داخل خواہند شد **واز**
ذہن جامد مصدر غلط شدم سخن چنین بالبستی گفت کہ در وقت
نزول آیت تطہیر الخ چہ محدث مذکور باعتراف مخاطب براے اذاعت
از حضرت ختمی مآب نقل کردہ خود دلیل بر خروج حضرت فاطمہ از تعلت
چہ مدلوشش آنست کہ ان مردم مشار الیہم برود وصف دارند و چون جناب
سیدہ بالیقین در اہل بیت داخل بودہ اند حقیقت نقل چگونہ برایشان قابل
خواہد بود و ہذا من اجلی البدیہیات و عنقریب از احادیث معصومین بروایت
جہابذہ محدثین بلکہ عروۃ الوثقین بگوشش نصاب مدعین مزید ولاے
ذریت ختمی مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میرسانم کہ تقید بلفظ اہل بیت
در حدیث ثقلین نسبت تعالی مانند فضل تقویم ست و نسبت بداخل معست
یعنے حضرت فاطمہ را خارج از حقیقت نقل میگردانند وابیہ را داخل می نماید
و مقوم بودنش براے علی مرتضا غالی رضی اللہ عنہ بالاتفاق نیست چہ ارشاد
بعضے ازین نواصب جناب مرتضوی ہرگز در عترت نبوی داخل نتوانند شد
کما لا یخفی علی من راے مانقوہ بہ الشافعی و غیرہ من قدمائہ **واگر برین قدر**
از منقولات بندہ کمترین گوشش نہ نہند بارے افادات دیگر متقدمین خود
بشنوند و بر روایات متبحرین دیگر دل بندند. بدانکہ در داخل بودن جناب
سیدہ حقیقتہ در نقل احادیث بسیار در کتب شیعہ موجود ست بر یکی
از ہزار در ینمقام اقتصار میرود محمد بن اسحق در کتاب منہج الفاضلین

میگوید دلیل نهم روایت کرده حسن بن ابی یعقوب باسناد مذکور از سلمان فارسی
وعمار بن یاسر وابوذر وغیرهم که گفتند که شنیدیم که رسول صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما حتی
لا تضلوا ان اللطیف الخبیر اخبرنی وعهد الی انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فقام
عمر بن الخطاب وهو شبه المغضب فقال یا رسول الله تمسک بکل اهل بیتک فقال
لا ولکن اوصیائی وخلفائی وائمة المسلمین من بعدی اولهم اخی ووزیری ووارثی وامام المسلمین
وخلیفتی فی امتی وولی کل مومن من بعدی ثم ابنی الحسن ثم ابنی الحسین ثم تسعة ائمة
من ولد الحسین واحد بعد واحد حتی یردوا علی الحوض هم حجج الله علی خلقه وخزان
علمه ومعادن حکمه من اطاعهم اطاع الله ومن عصاهم عصی الله یعنی بدرستیکه من
میگذارم میان شما دو ثقل را یعنی دو چیز گران عظیم الشان کتاب خدا وعترت
من اهل بیت من تمسک بهر دو نمائید تا گمراه نشوید پس بدرستیکه حضرت لطیف
خبیر خبر داده مرا وعهد کرده با من که هر دو هرگز از هم جدا نشوند تا وارد نمایند
بر من حوض پس برخاست عمر خطاب بشابه کسیکه خشم کننده باشد پس گفت اے
رسول خدا تمسک نمائیم بهمه اهل بیت تو نمود حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله وسلم نه ولیکن متمسک شوید باوصیاے من وخلفا وامامان مسلمانان
بعد از من اول ایشان علی است برادر من ووزیر ووارث من وامام مسلمانان
وخلیفه من در امت من وولی هر مومنی بعد از من پس پسر من حسن پس پسر من
حسین پس نه امام از ولد حسین یکی بعد از یکے تا وارد شوند بر حوض ایشانند
حجتهاے خدا بر خلق او وخازنان علم ومعدنهاے حکمت او هر کس که اطاعت
وفرمان برداری نمود ایشان را اطاعت وفرمان برداری الله تعالے
کرد وهر کس که عصیان کرد ونافرمانی نمود ایشان را عصیان ونافرمانی الله تعالے

گردد از ینجا هم عیان شد که مراد از ثقل همان کسانند که در ولایت داخل باشند
و درینمقام بقلب فقیر چنان مختلج است که شاید بعضے از متعصبین جفا پیشه و مسلکین
عصبیت اندیشه را خار دامن خاطر باشد که اینهمه مذهب قدماست و مانند تقویم
پارسے نزد ماست که اهل بیت حقیقی و همچنین ثقل حقیقی درین دوازده بزرگ
محصور است در متاخرین کسی را از معتمدین شان بده و کلامش روبروے
ما نهه که مدلولش آن باشد که مراد از عترت درین حدیث ائمه هدے اند و ن
غیرهم پس ناگزیر بذکر عبارت نزیه متوجه میشوم و خار مذکور را از دامن خاطر
ارباب تشکیک بر می کشم و میگویم که مرزا محمد صاحب کتاب مذکور در رد و شرح
حدیث ثقلین خاتمه باب چهارم از تحفه اثنا عشریه میگوید که مراد از ان درین
حدیث شریف جمیع اقارب آنحضرت صلے الله علیه وسلم نیستند زیرا که از تمسک
بثقلین مطلق اذعان بوجود آنها و احترام ایشان فی الجمله مراد نیست بلکه مراد
از تمسک تشبث باذیال این هر دو بزرگ و اتباع و امتثال او امر و نواهی
آنهاست پس میگوییم که مراد از عترت درین حدیث شریف یا کل عترت است
مجموعا یا افرادا یا بعض مبهم یا بعض معین اول باطل است چه تمسک بمجموع عترت
عبارت از اتباع اجماع عترت است و آن موقوف است بر معرفت اجماع اینها
و معرفت آنها بنا برین متعذر بسبب انتشار آنها در اطراف و اکناف و مشارق
و مغارب و خامل الذکر بودن اکثر آنها در نهایت تعسر بلکه متعذر و مستحیل
عادی دوم نیز مراد نمی تواند شد زیرا که تمسک و اتباع هر فرد فرد عترت
با انتشار آنها در اطراف و اکناف و خمول الذکر اکثر آنها متعذر است مع
ذلک مستلزم مفاسد دیگر است که در بعض شقوق آینده مبین میشود
ان شاء الله تعالے سوم نیز باطل است چه امر بتمسک شخصے با وجود جاهل

بودن آنکه آن شخص کیست از قبیل تکلیف مالا یطاق ست و تمسک بعض غیر معین
از عترت باین معنی که تمسک بہر شخص عترت که اتفاق شود مستلزم آنست که اتباع
بعضے جہال عترت که از دائرۂ عدالت خارج بوده مرتکب انواع فسوق و فجور
باشند و ترک عمل بقول علماے صالح عترت رافع ضلال باشد و این امر بدیہی
البطلان و امر بان اعزار قبیح پس متعین شد که مراد بعض معین باشند که بکمالات
علمیه و عملیه و نفوس قدسیه مختص باشند تا تمسک باوشان ذریعه رفع ضلال و
وسیله عروج مدروۂ کمال باشد والا ترجیح بلا مرجح لازم آید و مخصوص باین صفات
ایمه معصومین باشند پس مراد از عترت در حدیث ثقلین ایمه معصومین باشند
و ما سواے ایمه معصومین اگرچه عترت بمعنی لغوی ہستند لیکن در حدیث ثقلین
داخل و واجب الاتباع و مفروض الطاعة نیستند و ہیچک از علماے امامیه
انکار عترت بودن اینہا بمعنی لغوی نمیکند بلکه جمیع بنی ہاشم بلکه جمیع بنی عبد المطلب
را علی اختلاف القولین مستحق خمس میدانند و دادن خمس باینها جائز است
و احترام و تعظیم آنہا لازم است انتہے مقام الضرورة من کلامه **و بعد از ینہم**
اگر در خروج حضرت بضعه طاہره از حدیث ثقلین کسی کلامے باشد گو سر خراشد
و از ینمقام اینہم معلوم شد که در عترت بودن جمیع بنی ہاشم و بنی مطلب که
بر اصول نواصب در وقت صدور حدیث ثقلین مرتد شده و بعد وفات
سرور موجودات راه ارتداد پیش گرفتند یعنی سر رشتے خلفا عیانا اختیار کردند
با جناب سیده شریک اند و جناب سیده از این معنی که باعث فخر و افتخار و با
به الامتیاز باشد خارج اندیش آنچه امامیه از راه نا عاقبت اندیشی بر اہل
اہل حق که دامن ایشان ازین خس و خاشاک پاک ست افتاده کرده
بودند بر نفوس ایشان مقلوب باشد **ع** صیاد نه ہر بار شکارے ببرد

باشد کہ یکے روز بلنگش بدرد۔ و عنقریب از رسالہ مخاطب کہ بزعم خود ترہات سبق در حدیث ثقلین ربودہ ثابت سکنم کہ راے شان بنابر تقلید این مضلین ہمین است کہ جناب سیدہ خارج اند باقی ماند آنکہ شاید جناب شان بر اصول مدعیان بکمالات علمیہ و عملیہ بہرہ مند باشند چنانچہ از نزہیہ کشمیری بے بردہ باشی وچون کتابے بعد از قرآن مجید برایشان فرود آمد بلکہ اضغاث مضاعف آن و بجمع و تلفیق سید النبیین بعد پیغمبر مرتب گشت بخلاف فرقان کہ باہمین آن مرتد بود نہ پس چہرا او در حدیث ثقلین داخل نباشند گوئیم رفضہ بمقتضاے لاالحب علی بل لبغض معاویہ راے می سپارند کہ زنہار بحرمین شریفین نمی رود بلکہ بترک و دیلم منتہی میشود بلکہ مانند رقیبہ و مقنعہ حیا از چہرہاے ظلمانی بر میدارند و مقنعہ شرم از رخ بر می کشند چہ از جملہ اصول ایشان کافی کلینی ست متقدم بر دیگر کتب و آنچہ زیر مشق مغفل حدودہ الفصول لیستانش آن در آئینہ حق نما گفتہ اشارتے بدان رفتہ و این کتاب خود اول دلیل براست کہ جناب سیدہ در نقض مواثیق و نبذ عہود و مواعید دقیقہ نامرعے نگذاشتند و خواتیم و سواہی کہ تر و روح الامین و دیگر ملائکہ مقربین و جناب سید المرسلین بر کتاب مختوم مشتمل بر صحف ائمہ نہادند عقود را دوند و غایات شریعت محکم بربستند و بجرد و فات خاتم پیغمبران ہر یکے رایگان یگان شکستند و در ضعف مصارعت بسرآمدند کما اشرنا سابقا و بار برائے مناظرہ بمجالس بدترین کائنات بر مذہب متشعین رفتند اما حال علم پس اصول رفضہ مثل کتاب اختصاص بدان ناطق ست و قولہا از بجا تواند بود کہ دو آیت سورہ مریم و نمل بر مذہب اہل دغا و دغل از برخواندہ در مناظرہ اصحاب فرو ماندند وچون این ہر دو آیت آموختند و با

بدار الخلافه رونق افزودند اجله ایشان گفتند که این نطق و فصاحت ابعد از تعلیم است و بالاخره سعادة الدین مناصی نماند جز آنکه اعتراف نمایند که بلی مرا تعلیم کرده است شوهر من و بعد تعلیم مرا بمناظره شما فرستاده است پس از وجوه نقال کشمیری و نزهیه و تقلید مزین مذهب رفضه چنانچه مطالعه رساله ثقلین شاهد آن است عیان شد که مقالات جناب سید و لایق تمسک و اتباع نیست من بعد بیاد نمی آید که رفضه با وصف دعوے مزید ولا احادیث فاطمی در کتب دین و ایمان خویش آورده باشند لاجرم داخل شدن الجناب در ثقل حضرت رسالت مآب از محالات خواهد بود و بدان تمسک جسته باشند الا شذ و ذا و چگونه می آورند بدون استنباط از قران و حدیث و حال آن عیان شد خدا یا مگر دعوے رسالت کنند که به روایات شان حال مرسلین از جهل و نادانی بلکه عدم ایمان پر ظاهر است خصوصا حال حضرت یونس و تفصیله فی الکتب السعیدة مثل البحار و شرح جامع الزیارات فلا تغفل بلے **قوله** مگر فاضل معاصر

اقول اگر مقصود آنست که چون پیشه مکابره اختیار نموده اند و آن مانع است از ذکر حقایق امور چنانکه حالش مبین شد پس بر جائے خود خواهد بود و اگر مراد آنست که درین اسقاط و حذف خیانت در نقل نموده ام پس مهمل محض است زیرا که این امر را بهیچ وجه خیانت نتوان گفت که غیر مابه النزاع را حذف سازند معمول تمامی علما و عقلا که در فن تصنیف دستگاهی دارند همین است که غالب اوقات غیر مابه النزاع را از اثنائے عبارت ساقط میکنند تکلیف که آن غیر مابه النزاع در آخر عبارت افتد و حالش نزد خرد و دانش چنان باشد که پیرایه گذارش در بر گرفته بلے محل تهمت و خیانت آنست که از جناب صدور یافت که صاحب تحفه را زیر تشنیع و ملامت گرفتند که او

ابن تیمیه سنی را رافضی قرار داده و نقل را باصل مطابق نکردند وجهاکه درباره
او گفتند و آنقدر شد و مدمشوند که از احاطه تقریر و تحریر خارج است الی غیر ذلک
مما لا یعد و لا یحصی ولیس فیه للشذوذ دخل حتی یرتفع اللوم کما لا یخفی **و مخفی نماند**
که حضرت سرآمد متکلمین بدرستو قدیم که در تعیین اسامی کتب دست و پاچه میشود
اولا و حیران بودند که شافی کدام کتابست که در منتهی عبارتش منقول است
بدل میگفتیم که مراد از ان بطبق فهم مجتهد در صوارم جائیکه بحث خلق اعمال و
کسب آن نموده ریش ابابیل و خرطوم فیل است آخر روزے شفاها گفتیم که
مراد از ان شافی شرح کافی است باز غفلت روے داد و نوبت تشویش
بدان درجه رسید که بهر شش جهت نامه ها نوشتند و از جا بجا استفسار نمودند
و طلب کردند چنانچه مرزا احمد صاحب مشهور باخباری نیز می خندیدند و می فرمودند
که بمن هم نامه نوشتند که ملا محسن کتابے نوشته و شافی نامش گذاشته
وندانستند که عبارتیکه در منتهی الکلام منقول است از شافی ملا خلیل است و در وقتیکه
کوٹھے کا موڑا رونق بخشیدند یعنی در مکان فرزند اکبر خود اقامت نمودند
نیز یاد دهانیدم که مراد من از شافی شرح کافیست نه کتابے دیگر و انهم
بتصریح گفتیم که این کتاب از خانه حضرت مجتهد الزمانی نزد فقیر بواسطه احباب
آمده بود اگر خیال تطبیق نقل افتد از ان جا باید طلبید و این تشویش که سرآمد
مجادلین را در عبارت شافی و تطبیق آن افتاد از نقل عبارت رقعات شان
نیز هویدا می شود فقط قیل و قال زبانی نیست **وطرفه آنکه** عبارت بعض
ازینهم دلالت دارد که شافی ملا محسن که ماخذ عبارت منقوله منتهی ست نزد خود
دارم و باوصف استدعا و تقاضاے شان نمیدهم فاعتبروا یا اولی الابصار
وانظروا الے هفوات مولانا الکبار عبارت رقعه شریف که درین خصوص آمی

بنده نوشتاوند پس مختصریست تماشش نقل میکنم **رقعه شریف** مجمع الفضائل شفیق بنده واست الطافکم شنیدم که روزی جناب قدم رنجه فرموده بودند و بنده چیزی نخوردم متاسف شدم و کتاب ملل و نحل از آن سامی مرسلت بود چندی شافی سید مرتضی علم الهدی هم اعاره خواهم ساخت و شافی ملا محسن جناب دارند و شفقت نمیفرمایند و دلائل این معنی پس تو بیدارم متعاقب می نگارم اگر از حال شفیق و مخدوم ما خانصاحب بهادر اطلاعی باشد مطلع باید فرمود والسلام خیر ختام الخاط الخاطی عبده الجانی سبحان علی **قطع نظر** از تعریضیکه جناب شان را در بارهٔ کتاب اول روداد که بیانش بالاطناب می کشد و خارج از بحث است رسوخ اذعان این معنی که شافی ملا محسن دارم و دریغ میکنم از عجائب و غرائب لا طائله است و چون آن قرائن بلکه دلائل را طلبیدم خبر عجائب غضب و حیرانی و پریشانی که وقت عجز طاری می شود از ایشان امری بظهور نیامد سبحان الله برین علم و فضل مناظره قلمی بعد از عجز از مناظره لسانی نمودند بارے الحمد لله که در هر مقام بعجز و زبونی گرفتار آمدند عبارت رقعه دیگر بعد ازین استعجاب که ذکر شافی ملا محسن سخن از آسمان جواب از ریسمان است درمابه النزاع باید دید و محو حیرت باید شد می نویسند **که جناب** در استعجاب از طلب کتاب معلوم واذعان عدم وجودش معذورند که بمعنی طلب مجهول مطلق کردم مگر نسبت بخود دم زیرا که ملا محسن کاشی فهرست کتب مصنفه خود نوشته اند و گویا رساله ایست مختصر معنون باین عبارت و بعد فیقول الفقیر الی الله محسن بن مرتضی ایده الله هذا فهرس مصنفاتی التی صنفتها مندرا فقت العشرین الی ان بلغت ثلثا و ثلثین و در ذیل می آوند والوافی فی ترتیب الاحادیث المذکورة فی الکتب الاربعة المشهورة و توضیحها

وتفسیر الآیات المتعلقه بها فی مائه وخمسین الف یعنی والشافی وهو لباب مافی
الوافی فی سبعة وعشرین الفا اکنون جلباب خفا از چهرهٔ مضمر خاطر فاتر می کشد
وآن اینکه جناب گرامی در تالیف خود حدیث ان اهل بیت کل نبی اوصیاؤه
نقل کرده طلا وطعن بر فرقه اثنا عشریه متجاوز از حد کرده اند ودیده که مقام مزبور
را دیدم چنان یافته ام که اعتراض اصلا ورودی ندارد وخواستم که چیزی
گذارش دهم مگر چون کتاب محکی عنه توضیح حواله بر تفسیر آیت تطهیر واولو
الارحام است وجناب عمدا طی الکشح خواه مباهله ذکرش نفرمودند بمبنای
کتاب مزبور افتادم وذهن تبادر بسوی تالیف سلالهٔ عترت طاهره جناب
تقدس مآب سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه نکرد چه هرچند الی الحین بنده
کتاب مزبور را ندیده ام مگر عبارتش که در کتب آخر دیدم از آن هویداست
که رد کتاب قاضی القضات معتزلی تصنیف کرده اند ونقل این حدیث باین
عنوان از موضوع آن کتاب بعید لامحاله تصور کردم که مراد از شافی تالیف
ملامحسن خواهد بود که آن کتاب حدیث بالترتیب وتعدید قرینه قوی برین معنی
لهذا از جناب خواستم اکنون از تحریر آن مشفق متیقن شد که محکی عنه کتاب
مزبور نیست پس رجا که از هر کتاب که جناب نقل کرده اند والبته نزد جناب
باشد برای وکلی شفقت سازند ودر امر خانصاحب والا مناقب رای
آثم سابق رای سامی ست که بمذهب مختار علم از مقوله کیف است
نه از مقوله فعل پس برای دفع ضرر وطلب نفع اگر علی سبیل بالغه الخلو بر
زبان چیزی رود ودل که محکوم نیست ونیز رای تاویل آیت الا من اکره
جمله فرق را کافی وبنده مذهب خود را ضعیف نمیدانم که از مثل این سخن
خوشنود نشوم ای اگر فاضلی ذی بصیرت بعد فکر ونظر صحیح اختیار کند

وجه سروری توانند شد بنده از دست ضعف بستوه آمده ام اکثر شش دست نقش
ازین سطور پیداست والا پیشتر موجب اضاعت اوقات سامی میشدم زیاده
خیرباد السطر القاصر عبده الجانی الغافل سبحان علی حال محمد فطانت حرفتا
مخاطب علوم که میان طائفه شیعه کالشمس بین النجوم اند ازینجا هم وضح توانند شد
که آنچه ... جناب شما از معلوم نگشته که کتابیکه در تالیفات خود ازان
نقل ... دیگر را الزام مخالفان می برند و نامش میزان بر زبان می آرند
باعتراف شان بعد تصنیف رسائل بعد تهاے دراز میزانست یا کتابے دیگر
و باهزار تشویش درین باب خصوصا و ابواب دیگر عموما همقرین گشته و از چار
نامید شده دست بدامن حلال مشکلات خود یعنی نور الدین حسین اکبرآبادی
زدند چنانچه عنقریب بعد از شهرت مکاتیب گوش رس هر کسے از اقاصی و
ادانی میشود ان شاء الله تعالے همچنان تا مدتے دراز حضرت را معلوم نشد که
که ماخذ عبارت مذکور منتهی چیست و اینهمه بعد از اعلام و تذکیر بلکه اصول رقعه
از جانب فقیر بود که دلالت بران دارد که مراد از شافی شرح کافیست نه تنها
دیگر و این نمیغه که عبارتش درین ورق گوش کرده می جواب ...
که مراد و مقصود را دران هم بیان کرده ام و در خاتمه آن حال خانصاحب وفقه
الله تعالے بنابر درخواست ایشان مجملا عرض نموده ام از جناب رئیس المتشیعین از
جواب تعریضات بلکه تصریحات فقیر که در حقیقت الزام شدید بود ...
دل ... خانصاحب وفقه الله لما یحبه و یرضیه ...
... و اگر با اینهمه تصریحات ... خاطر ...
... انتهی رقعه ... خانصاحب ...
... فقط ...

فرصت درین روزها مقصر گشتم انشاء الله تعالی عنقریب بتدارک ما فات
می پردازم کتاب ملل و نحل شهرستانی رسید و از جهت استدعای شافی
ملا محسن محو حیرت گشتم گاهی این کتاب ندیدم و از فاضلی نام این کتاب
که شرح کلینی باشد شنیدم غالبا محمول بر اشتباه باشد چنانچه در انتساب
بعضی از امور بجناب صاحب تحفه اتفاق افتاده بجهت آنکه باب مکائد خود
ملاحظه نفرموده‌اند و هم کتاب اعلام را ندیده‌اند الی غیر ذلک اما قرائن وجود آن
نزد بنده بسیار اگر حکایت حال ماضی و حال است بالضرورت خلاف واقع است
ظاهر و اگر بشارت نظر بمستقبل است پس مستند علی الراس و العین و احیانا اگر در کلام
فقیر اشتباهی رو داده از فضلای امامیه که در لکهنو هستند رسیده شود که ملا محسن
آیا شافی شرح کافی تصنیف نموده‌اند آنچه ایشان بگویند تصدیق کرده شود
و آنچه از حال مال خان بهادر احسن الله مخلصه استفسار نموده‌اند بر طبق مشهور
جناب را بشارت عظمی است و نعمت غیر مترقبه و دل بگشو و بشکند گویا
تکلیف که طرف مقابل به تنهائی و غربت افتاده باشد و لیکن من از سر تا قدم
ایشان را بعقاید سلف صالحین غلو و تعصب یافته‌ام زیاده ازین چه گویم
و چه عرض دهم والسلام خیر ختام و بکمال ضیق نوشته شد انتهی از این
عبارت هم صریح و واضح شد که گفتگو دران شان است که شرح کافی باشد
مطلق شافی تا خیالات مخاطب عالیمقام را دران مدخلی تواند شد طرفه آنکه
در تحفه خود بعد از تنبیه خرابیها مثل اعتقاد تحجر و عزازت علوم خویش وا رنموده
باز گفته تعریض بعمل می آرند که جناب مخاطب از طلب کتاب
او عان عدم وجود پیش معذور که بمعنی طلب مجهول مطلق کردم تکثیف
نجزم است آخر بعضی شاکر از طلب شافی تعجب کرده استغرب است

زیرا که شما بسبب ضعف معذور باشید و من مستبد انم که شمائی ملا محسن ست بس ملتجی بل
متعلق شد بود و من مستبد انم مانند عبارت شما را و شما نسبدانید سبحان الله سوز بسبب
ترکیب مرض مزمن ورشد این معنی می باشند و از قریب نفس غفلت می ورزند
فاعتبروا یا اولی الابصار و از عجائب و غرائب امرے دیگر ست که جناب شان
چنانکه وا می سپفرمایند که بعد از دیدن انتقام معلوم شد که اعتراض هرگز وارد
نمیشود انتهی ملخصاً چه بنده حیرانم که اگر اعتراض وارد وے ندارد و بارے
تخطئه ملا خلیل قزوینی قابل شدن و کلکل بعضے از معاصرین که خا فعما حب کتابت
کردند که تخطئه چنین محدث اعتراف نموده اند ما چرا سے بس شگرف ست
و از عجائب تر شیخ می شود که علمائے خود را خود ذلیل می کنند و مکابر خود را خود
شکست میدهند و چگونه نه باشد که در مکاتیب مزبوره صراحة قائل شناعت تحریف
علمائے امامیه گشته اند و از هر لفظ و معنے آن پیدا است که مسلکین
طریق الزام و جدل را خود مسلوک ساخته اند و الحق که مستفید ان خصوصاً
صاحب منتهی الکلام تصفح و استقرائے تام کتب روافض نموده از عهده بر نمی آیند
و جز اساطیر اولین چیزے بدست ندارند انتهی ملخصاً و مخفی نماند که مقصود مخاطب
در عبارت منتهی کما نقله المخاطب شکایت علمائے شیعه ست بر تقدیر اول
که حضرت ام سلمه را یقیناً از اهل بیت خارج کردند و در جناب فاطمی منسوب
اند و سلمان فارسی را در زمره اهل بیت می شمارند فتعجب بار خدایا
شود که مخاطب والا شان که بدریاے غفلت سر فرو برده اند منسوب
که بجای ره قزوینی مورد اعتراض میشود و از فرقه امامیه است از فرقه دیگر
اشرف امور که از من مکتوب بوضوح می گراید انکه جناب
ان بود که تفسیر آیت کریمه تطهیر و اولو الارحام ذکر نکردم و آن را از سیاق

حدیث ساقط نمودم بنازم بر عنایت ایزدی که کتاب در کتب خانه حضرت
رئیس المتکلمین برآمد و تمدنیت بر آن نیافتند ثابت نماید که آنچه تعلق
بتفسیر دو آیت دارد و بین از اعداد خواجه صاحب بالبته ساقط کرده بر لب
اهل التشیع معتقد نوانده بود و حال وعی الشان ثابت مذمت جلّه نکرد
عیان شد که هرگز بهیچ وجه نسبت بجانب ندارد والمنة لله که چنانچه
ایشان با وصف شدید نسخ کتابی ازین کتابها که شافی موسوم است
بنسبت از قرائن دریافتند که بالیقین شافی سید مرتضاست شافیی نتوانند
در حقیقت رسالهٔ فی الظلام و رجما بالغیب حکم کردند بعد از دیدن شافی
علم الهدی طالعه و شافی خلد ... مطالعه وافی که با عتراف ... اصل
شافی ملاحظه است ... حال الله الله تعالی وقت تالیف منتهی بمقتضای
آیت کریمه هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی دانستم که تقید باید
نمود ... حدیث چون ... لات در رسالات این کتاب است نه کتابی
دیگر که ... شافی ... هم قریب ... بلکه دلیلی متین بر تعین کتاب است
... تصحیح و ... حدیث ... الکلام ... ند کسیکه کورست و کور انمی را
... ساز و گردن ... من صاحب نیز افزاید
... بدیهیاتست که کتاب منتهی الکلام بر نسخه کسی
... که در کتب شیعه ... خصوصا امامیه دستگاهی داشته باشد
چنانچه مخفی اثنا عشریه است شخصی بکار می آید که ایست علمبرداین میدان نبوده
باشد ... اعتراض شان که بالبتی تعیین کتاب نمودن شد هم گذاشتن
چنانچه ... بر اثبات ... وعقلا ساقط خواهد بود و عبارت
انتقام ... کتاب در کتاب خود فقط لفظ شافی نوشته اند وچون

اسمی برای متعدد باشد مثل الفاظ مشترکه قرینه برای تعیین مقصود واجب الخ
و نیز بعد ازین گفته اند که بعید از جناب ست که اولا بکتاب خود قرینه برای
لفظ مشترک درج نکرده اند انتهی و از عجائب رقعهٔ مذکوره که عباراتش بالا نقل شد
در ورق سابق دانستی آنکه اکنون بعد ازین خرافات بین نقاب تفحص بلیغ
متحقق شد که ماخذ عبارت مذکوره کتابی دیگر است انتهی ملخصاً پس از سی
سال بر سبیل تحقیق انجامید که بوراثت اب با و انجامید و باو انجامیده است
بوراثت و الحمد لله که این مغالطه که زود تر مکشوف شده مانند مغالطات دیگر
نیست که هنوز در آن گرفتار اند مصراع عمرست در از باد که ایشان هم غنیمت است
و از غرائب دعاوی لاطائله آنکه بنده کتاب مسطوره را نه دیده و نه خوانده ام
و نمیدانم و العجب که با وصف امتداد زمانه و دعوی وجود قرائن و دلائل
بر وجود کتاب مذکور نزد فقیر هیچ قرینه را تقریر نکردند که شافی ما حسن و اهم
پس درین دعوی نیز مقصرین زبونی گشتند و عبارت رقعهٔ ایشان
که متضمن این دعوی تواند بود قبل ازین گذشت آیا بعقل هیچ عاقلی تجویز
تواند کرد که دیگر کتب را از ایشان دریغ نکنیم و شافی را با وصف تقاضای
شدید دریغ نمائیم خود رقعهٔ سابق دلیل بر آنست که ملل و تخلل شان استمالی
از آن فقیر نزد ایشان بود و بنده در داد نفس صحبت نکردم و هرگاه کتاب عجب
خود بطیب خاطر نفرستم در اخذ کتاب شیعه بایشان چرا دریغ خواهم
رفت و چون بحمد الله مقصد بیانیه در نقل نشده بود هم کتاب عرفته و حقیقتاً ذکر آن
چه خواهد بود غرضکه یاد می‌آید که کسی از علما و طلبه هواجس ضمیر و صور
خیالیه خود را در مناظره باین کثرت دخل داده نعوذ بالله از زیاده تر از امور راقم
آنکه بزعم شان تعدید ابواب و احادیث قرینهٔ قویه بر تعیین کتاب است که

شافی ملا محسن بود و انچه هم نیز قبل از دیدن کتاب مذکور وا خفتا ظلمت بر نور
است فکان کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها اذا اخرج یده لم یکد یریها
سبحان الله چون این کتاب ملخص وافی است و وافی کتابی است که در
پانزده جلد صغیر بنظر آمده و هم این کتاب را در دو جلد ضخیم دیده ام و بتتبع
و استقرار در آورده ام و عبارتش را در منتهی برای سخافت و خرافت مشایخ
ثلثه جامعین کتب اربعه ایراد نموده ام و هم در رساله قدیمه و جدیده یعنی
بصارة العین فی اثبات شهادة الحسین و کاشف الاثام عن تلمیع المجتهد المفحام
بکار برده و خود عبارت فهرست که نقل نمودند دلالت بر ضخامتش دارد
اگر دعوی ختم آن در یکصد و پنجاه هزار بیت در ان مذکور است پس تعدید
ابواب و فصول و تعداد احادیث را بنحویکه در شافی خلیل قزوینی است در
اصلش که وافی باشد ثابت فرمایند تا تفریعش که شافی است چه رسد که اختصار
و تلخیص در ان مرعی و ملحوظ است بلکه قرینه قوی بر این معنی قائم است که نامی
بشافی از تقدیر نباشد زیرا که مولف در وافی برای کافی کلینی کا و برای
تهذیب طوسی یب و برای من لا یحضره الفقیه قمی یه می نویسد و درپی اختصار
است فکیف که در شافی تلخیص و اختصار زیاده تر نصب العین باشد و تعدید
ابواب و احادیث بر نهج مذکور واقع شود و اینهم از کرامات شیخ المفلقین است
که بدون دیدن اصل و فرع یعنی وافی و شافی تعدید احادیث و ابواب
را قرینه وافی و شافی گردانیدند مگر اینهم نشنیده اند که ثبت العرش ثم النقش
اگر درینجا شعر مشهور را باین عنوان انشا کنند بعید نباشد ه از کرامات
قنان ما چه عجب گر به شاشید گفت باران است چون اینقدر دانستی
باز بر اصل سخن میرویم و میگوئیم که داب خود را بعضی از نقادیر مانع از تصریح

خیانت فقیر که جمله حدیث را حذف کردم دانستن ازان قبیل ست که انتهی
که روزگار توان دانست و بیانش بسبیل اجمال آنکه مخاطب ازین اقوال در
افادات خود که بخطاب مولانا مرشد المسلمین سید المتکلمین نوشته اند فصلی در تعداد
خیانتهای صاحب تحفه بدون تتبع و استقرا بلکه فقط بر صور و بسیطه قرار داده اند
و قس علی هذا در رسائل دیگر هم درین عبارات در بیان [illegible] دند پس وا
جناب باعث تصریح ست مانع ازان بار خدایا چون حافظ بدا [illegible]
افادات خود هم حسابی بر نداشتند و غافل و ذاهل گردیدند لیکن [illegible]
کمترین دفاتر سابقه ایشان هم نصب العین دارم و در مقام از کتاب الضاح
امثله می شمارم سیفر ماند که بخلاف تحفه اثنا عشریه که اگر تصفح کرده شود اکثر
خلاف واقع دران مذکورست مثل الحاق آیت وعد الله الذین آمنوا منکم
وعملوا الصالحات الآیة با کلام امیر المؤمنین علیه السلام و انکار تجرد [illegible] الی آخره
و وقوع حرب جمل بعد الصلح بحسب الاتفاق و رافضی [illegible] ابن قتیبه علی
خلاف ما وثقه العلماء الفحول مثل ابن الاثیر فی جامع الاصول و دیگر [illegible]
و آگاه نبودن از قصه قرطاس بجهت حداثت سن و نحوها. نقل روایت در
آیت انما ولیکم الله و رسوله الآیه در شان امیر ع در تعلبی [illegible] موثق [illegible]
با آنکه مثل بغوی با اینهمه تعصب و صاحب مدارک این روایت را ذکر کرده
اند و ملا معین از ابن جریر و ابی حاتم و ابن مردویه و امام رازی از عطا از
ابن عباس نقل کرده اند و توثیق ثعلبی هم در کتب اهل سنت موجود است
و هم انکار تتمه حدیث تجهیز جیش که در ملل و نحل موجود ست و نسبت نقل حدیث
نعم الصدیق با امیه که در کشف الغمه از ابن جوزی نقل شده و حذف و اسقاط
فقرات منافی مدعا مثل اسقاط فقره لن یشاؤا الا ان یشاء الله [illegible]

محمد بن سنان مشتمل بر ذکر تفویض و دعوے اجماع علی کون سورۃ التوبہ آخر
ما انزل مع کثرۃ الاختلافات فیہ وا ینہمہ تصریحات در خیانتہاے صاحب تحفہ بر
مزعوم خودش بعد ازان بود کہ دفترے در شروط نوشتند و مہر خود
و دیگر عما ولیں و موثوقین بران زدند کہ نسبت بعلماے کرام اہل حق نیز زبانی
نخواہند کرد و راہ مناظرہ بکمال متانت و دور اندیشی خواہند سپرد و خیانی
بہیچ عنوانے بکار نخواہند برد و در بارہ اسناد رشید المتکلمین انا رالعد برہانہ
این ہمہ تصریحات ابتداء اہمل آوردند و حال آنکہ بمقتضاے آنچہ در ایضاح مذکور
گشتہ و بذہن فقیر رسوخ یافتہ سرایے بہمی بیش نیست و بعد اندک غور
و امعان در عبارت تحفہ اذعان این معنی کہ مخاطب والا مراتب ہر چند در طائفہ
شیعہ کہ ابوجعفر طوسی امام اعظم شانست ریاستے داشتہ باشد ولیکن حال
استعداد وشش برمتکلمین عیانست در بانت تواند شد کہ ہرگز از صاحب
تحفہ خیانتے بوقوع نیامدہ و خیانت و کذب و افترا ہمہ در تحریر رئیس الطائفہ
است پس دا ب خود را بنا بر الیہ فہی ارفع از ذکر خیانت بندہ و داشتن
براہ خلاف نفس الامر رفتن ست اہلسنت معاملہ ظاہری با معاملہ
باطنی پس با مرزا مظہر علی کہ در لکہنو بعلم رمل شہرت دارند میگفتند کہ حیرانم
کہ صاحب منتہی کتب قدماے ما وانگاہ باین کثرت از کجا بہم رسانیدہ کہ حرف
در ایران ست و ہر چہ نوشتہ مطابق ماخذ نوشتہ و برین قدر ہم موقوف
نبود و مکاتیب او ادل دلیل برانست کہ آنچہ در منتہی الکلام ست در کتب
اما میہ موجود نیست چنین شخص کہ بارہ و صفش دیدی و شنیدی ممکن
نیست کہ در اظہار خیانت فقیر دریغ کند پس حقیقۃ برا ظہار خیانت فقیر
قدرتے نیافتہ و نہ از فقیر لغزشے صادر شدہ والا ہرگز ازین وادی در

نمی گذشت وخورا از ذکر آن معذور نمیداشت بلکه نقاره بر زمین حق نبوت
وعلم بر آسمان افراشت **قوله** وآنچه از لفظ امکان ا ه **اقول** ایراد لفظ
امکان برای حصر بین الاحتمالین چگونه تواند شد که هر دو نقیض یکدیگر اضافه
و در نفی اثبات وارد گشته حیث قال القزوینی علی هذا یمکن ان یکون
داخله و یمکن ان لایکون داخله و هرگاه حصر خود ظاهر شد پس ایراد لفظ
امکان بجهت حصولش تحصیل حاصل و تطویل لاطائل الا هم الا ان یمیلوا الی المجاز
و یطلبوا سبیل الخلاص فاقول انی تصرفون ولات حین مناص **علاوه**
این افاده تازه در جای باشد که ترجیح یکی بر دیگری از آن کلام بصحیح
وجهی از وجوه و امری از امور بر نیاید و هذا المقام لیس کذلک لا عرفت
و اعجباه واحیرتاه که حضرت رئیس المتشعین برین قدر هم قدرتی نیافتند
که این مجمل را شرح کنند و از عبارات علما تفصیلش را نشان دهند
که جائیکه دو احتمال را بلفظ امکان ذکر میکنند حصر منظور می دارند و لفظ
امکان بضعف متعرض باشد و اکثریتش ذاتیست یا اضافی و خلاف آن
که اقل است بچه عنوان ثبت **سلمنا** که ایراد لفظ امکان بجهت حصر
الاحتمالین است و دلیل بر مرجوحیت نیست لیکن اصل مدعای فقیر در کتاب
منتهی که شیعه حضرت امیر المؤمنین ام سلمه را با وصف تشیع قطعا از اهل بیت
خارج میگردانند و در باره جناب سیده دو احتمال متقابل وارد می کنند
و سلمان فارسی را داخل می نمایند بی انکه ریب و تردد را در آن
دخلی باشد هنوز بلا غبار است والحمد لله علی ذلک **و انکه فرمودند**
والا قولین مرجوح باشند الخ مخدوش می نماید زیرا که مال مرجوح
بودن هر دو قول آخر تیر و خلیل قزوینی می گشد یعنی در داخل

شدن و نشدن جناب سیده فاطمه زهرا متوقف است و ازینجاست که
در عبارت منتهی گفته ام که در داخل کردن جناب سید النساء بضعه
سید الانبیاء در زمرهٔ مقدسه اهل بیت نبوت ریب و شک پیرامون
اهل رفض گردد و محصل عبارت ملا خلیل بمقتضاے الکنایة ابلغ من التصریح
باین تقریر حاصل میشود که این مقام مقام تردد است اعتبار توسل وصایت
مقتضی دخول است و در ان حکم مذکور یعنی دخول در اهل بیت بوصف
امانت مستوجب خروج و لیکن تضمن حدیث ثقلین نزد ملا خلیل قزوینی
بر جناب سیده یقینی است فامکن مرجحیتها عند المحصلین و ان لم یمکن عند الشیخ المغفل
و مخفی نماند که اثبات ترجیح بلکه استحاله دخول جناب سیده در زمرهٔ
اهل بیت از راه تبرع است و الا اصل مدعا توقف رفضه در دخول
و خروج سیده حاصل است کما لا یخفی و ثبوته نظرا الی الثانی بالطریق الاولی
و محتمل است که لفظ امکان در عبارت این مقام ازان باشد که بضعف سرود
اشاره کنند اما الاول فللدلیل الذی سبق تقریره و اما الثانی پس از
انکه دخول در ثقل مقتضی آنست که بالیقین در اهل بیت باشند و قد سبق
تضعیف ایضا پس ضعف لفظ امکان بدخول در ثقل هم متعلق شد کما لا یخفی
آمدم بر حدیثیکه در کلام قزوینی مسرود است پس میگوئیم که قطعا بر
اصول نواصب مدعین مزید دلالت بران ندارد که جناب سیده در ثقل
داخل باشد لاحتمال التغلیب چه پیداست که نسبت امرے بگروهے کنند
و مقصود بعضے باشد و اشاره بقومی نمایند و بعضے مشار الیه نباشند
فتذکر بخلاف حدیثیکه سخن فقیر دران میرود کما لا یخفی علی من تذکر رقم
المنتهی فان الکلام مبنی علی الحقیقه و تذکیر لفظ اهل و دیگر الفاظ که در احادیث

متنوعه علی ما فی اصول الشیعه بطریق متکثره مرویست برحسب اعتراف وصدور
جنابیه مخاطب چنانچه دانستی موید اینست که مقصود از اشاره بهمین سه کس از
ذکور بوده اند اعنی حضرت علی مرتضی و حسن مجتبی و شهید کربلا درین غیرهم
من ابناء و اینهم در اعتراف شریف داخل است چنانچه گذشت که بمحاورات
اهل لسان نساء را ازواج بسوی رجال است نه نسوان دیگر در کتب و غیرهم
مصرح است که نساء در دلیل حقیقت است پس ازین بیان نیز ثابت شد که دخول
جناب سیده در اهل و نقل اگر باشد بر سبیل مجاز خواهد بود و ... همین
معنی است آنچه بعد ازین از رساله مولف که در حدیث ثقلین نوشته اند و دال
بر تحقیق صاحب نزیه است نقل خواهم کرد ان شاء الله تعالی **علاوه**
افادات دیگر که این سرخیل متکلمین رفضه بذکران در همین رساله قلوب
اتباع و اشیاع خود را شاد ساخته و سیجیء ان شاء الله تعالی دلیل بر انست
که هرچند مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فرستادن امیر المومنین و امر
کردن بقتل قبطی دفع تهمت از ماریه رضی الله عنها بود ولیکن بعد از ایکه
حقیقت حالش ظاهر شد در حدیث نبوی یعنی الحمد لله الذی یصرف عنا اهل البیت
که بادای شکر الهی فرمودند ماریه قبطیه داخل نبودند ... عموم و شمول
نیست فما ظنک بما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم مولا را اهل بیتی و ثقلی که
بر اصول رفضه کما عرفته مراد ازینها ائمه ام النجباء الابرار انطباق نمی یابد
بخلاف لفظ اهل بیت فقط که بطریق تطبیق بر بعضی عباد و امارهم و در ان
شریک اند کما مر سابقا **قوله** ملاک امراه **اقول** اگر مراد مخاطب اینست
که بر تقدیریکه نزد اهل سنت ملازمست باشد اشکال بر خلیل قسم ... وارد
میشود پس عجب نیست که این افاده تازه مصداق یضحک علیها الثکلی باشد

چه این امر از سنیان قبیل خواهد بود که گناه از دیگرے باشد و زید را در عقوبت
گرفتار سازند و لیکن از امامیه عدلیه که مخاطب رئیس ایشان است در مسئله
عدل می نازد و در مکاتیب سر خویش را بعد از مطالعه اصول خود بر سنگ
خارا ریش می سازد بعید نباشد چه قبل ازین از مجتهدین شیعه می شنیدیم
و در کتب ایشان مثل علل شیخ المشایخ می دیدیم که اوزار گناهان شیعه را در
قیامت باعناق سنیان خواهند نهاد و برین بیچارگان دار و گیر خواهد
رفت الحال بمقتضاے مثل مشهور چاه کننده را چاه در پیش معامله بالعکس
گشته و بیچاره خلیل قزوینی شارح کلینی بجرم همنامی سنیان گرفتار آمد
بالجمله نزد بنده بدلائل ثابت گشته که سرکرده اهل سنت بمعنی متنازع
فیه معصوم است و نه قصد الزام خلیل قزوینی شارح کافی کلینی مر اصول خویش را
بخاطر فقیر بسبیل وهم و خیال هم گذشته و پر ظاهر است که قیل و قال در
تقریب ادله شیعه چیزے دگر است و الزام ایشان که نصب العین داشته
خصوصا مسلک ثانی که بنیادش بر بدل و الزام انداخته اند چیزے دیگر و اگر
مراد آنست که طعن بر ملاے مذکور شده لازمست نزد شیعه ملت نیست چه ازینهم
که انکارش چه معنی دارد دیگر عبارت سید مرتضی علم الهدی است شما نیز
که امامیه عظام قوم است و کلام او سابق ازین گذشته برای رفع الکلام
سامعین بجا ... بارے بکلام سید مرتضی علم الهدی دیگر که خود را باین
لقب در تبصره یاد می کند رجوع باید کرد می نویسد که باب ... در دوران
حق نزد باطل بدانکه ما بیان کردیم که حق درمیان امت رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم و چون مقالات متضاده در فرقه باطل است در اعتقاد ا
نشاید و در کل احوال بر اقوال اصحاب مذاهب اعتماد نمیتوان نمود

پس لازم باشد که ایں جمعے باشند که اقوال ایشان حجت باشد و اقتدا
بدیشان کردن واجب است و اگر این جمع نباشند دین اسلام باطل باشد
پس درست شد که واجب است که این قوم بهترین خلق باشند و طاعت
ایشان بر خلق واجب است و چون ما را اطلاع بر ضمائر نیست نتوانیم
دانست که بهترین خلق کدام اند الا بقول خدا و رسول و اجماع امت
و این هر سه دلیل است بر آنکه خیر الخلق رسول و اهل بیت اوست و خدا
تعالے چند جا ایشان را ستوده اول آنجا که گفت انما ولیکم الله و رسوله
والذین امنوا الذین یقیمون الصلوٰة ویؤتون الزکوٰة وهم راکعون و دیگر
گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا خدا بر
پاکی ایشان گواهی داد و هر که خدا بر پاکی او گواهی دهد معصوم باشد و
قول و حجت باشد و چون قول او حجت بود بهترین خلق باشد انتهى بلفظه
واکر بدلیلے دیگر بر لزوم عصمت بوصف اول یعنی بودن شخص ذریت
دل داده اند اینک عبارت سیف ماسح که بنام مجتهد الزمانی ست
باید شنید نقل عن بعض الافاضل انه قال قد اکد الله عصمتهم فی هذه الآية
بوجوه اولها لفظه انما هو الدالة علی الحصر والتاکید وثانیها لام التاکید و
ثالثها لفظه الاذهاب الدالة علی الازالة الکلیة ورابعها الاتیان بالماهية
التی یستلزم نفیها نفی الجزئیات وخامسها لفظه ان یذهب الداله علی تحقق
فی کل حال دون الاذهاب الصادق بتحقق بعض الفعل کما ان لفعل ان لفعل
وسادسها تقدیم لفظ عنکم الداله علی شدة الاهتمام و سابعها الاتیان بما
یدل علیهم لا باسمائهم تعظیما لهم وثامنها النداء علی وجه الاختصاص نحو نحن
العرب اقرب الناس للضیف وتاسعها تاکید ذلک التطهیر الدال علی التنزیه

عن كل دنس و حاشرها تاكيد التطهير بالمصدر لشئے و ح يتعين الثالث سے يعنے العصمة فثبت المطلوب **و ترجمه** اين عبارت مطعن الرماح بدين الفاظ ثبت گشته كه پوشيده نماند كه جناب حق سبحانه و تعالے تطهير اهل بيت كرام درين آيت كريمه بوجوه عديده مبين فرموده چنانچه بعض علماے اعلام از آن چنين بيان فرموده اند كه حق تعالے عصمت آنحضرت را بتاكيدات متعدده موكد فرموده اول لفظ انما ست كه مفيد حصر و تاكيد است دوم لام تاكيد سوم لفظ اذهاب كه دلالت بر ازالة الرجس بالمره دارد چهارم اتيان بما هيت و صفت كه دلالت بر نفى جميع جزئيات دارد پنجم ايراد لفظ ليذهب كه دلالت بر اذهاب كلى دارد بخلاف اذهاب اللتفرقة بين ان يقصد الفعل ششم لفظ عنكم كه دلالت بر شدت اهتمام دارد والا عن اهل البيت كفايت ميكرد هفتم تعبير از ايشان باهل بيت و عدم ذكر اسامى مقدسه ايشان تعظيما لهم عليهم السلام هشتم ندا بر وجه اختصاص نهم تاكيد بلفظ تطهير كه دلالت بر تنزيه از جميع ارجاس دارد دهم تاكيد بمصدر لشئے **و بنده ميگويم** كه آنچه از سيف ماسح و مطعن الرماح ايراد نموده بالیقین مخالف ترتيب آيات قرانى و بزعم رفضه مخرج ازواج رسول ربانى است هيچ وجه دليل نيست فنعم ما انشد مولف فى الضعيفه طاعنا على غيره و سوء ليق به **ع** گر تو قران برين نمط خوانى ببرى رونق مسلمانى ؛ و سابقا زبانى اكابر اماميه بظهور انجاميده كه مجتهد فانى در تلاوت و ترجمه آيت قرانى و حديث خاندانى مصدر بعضا تحريفات لفظى و معنوى شده اند حال سرخيل مجتهدين اماميه درباره آيت تطهير كه مدت العمر براے الزام سنيان دارد زبان سان

اینست تا بادراک وحقایق واسرار کتاب سماوی چه رسد لیکن حال جمع قطع قرآن مجید
که هزاران متشابهات پیش نظر دارد برنگ دیگر است که اعتراضش او بعداز
ثبوت هم هوا وسرزنش نیست وحال مولانا صدر الدین اصفهانی که حقیقة
مسلک در مجردات وتارک هیولای جسمانی بود بدانجا رسید که بعضی
از یاران صحبت در وقت خلوت بر سرزنش میرفتند وبر دستور قدیم
دور قرآنی با وحی نمودند چنانچه در کتب باستانی مثل الف هزار در
خوارق او مبسوط است واگر سیاق وسیاق آیت تطهیر را که بر مذهب
امام اعظم ایشان یعنی سید مرتضی ثمانینی وشیوخ او کما فی مجمع البیان
للطبرسی حجت قطعی است وبلا ریب در مخاطبه ازواج مطهرات واقع است
وتفاسیر امامیه هم بر زعم امامیه نیز دلالت بر مقبولیت ترتیب قرآنی دارد
پس وجوه مذکوره که تقریرش از کتاب مجتهد الزمانی الاعتنا است از
عدد سطور متجاوز میشود والحمد لله که مخاطب والامر انسب وعدم هوا دمالیقا
خود در رساله امامت که عشر سابعه عمر خویش را بمقتضای لکیلا یعلم بعد
علم شیئا در ترتیب ابواب وتهذیب فصولش صرف کرده اند و
هنوز خود را از آن مستغنی ندانند وبرای اصلاح در زمان سابق
بکمال الحاح نزد استاد خویش یعنی نا نور العین گیتی نورد فرستادم
بودند بعد از انکه بمقتضای اصل تشیع بتحریف آیات وترتیب الفاظ آن
کوشیده آنچه از راه عجز بخط آنمولای خود گفته محصلش اینست که اگر
کسی از مخالفین در مقام مذهب اکابر مثل سید مرتضی را ذکر کند بعیبی
ومناصی بنظر نمی آید فالحمد لله علی اتمام الحجة وبر اهل استقرا پوشیده
نیست که متشعین چقدر بر وجود علم الهدی که از مستفیدان تلامذه شیخ المفید

بو وافتخار میداراند و بار بار بعد ذکر اقوالشں بر زبان می آرند که سید نعمی
در قرب زمانه ایسه بو و حقیقت حال بر این تقادیر عزت رسول ثقال
چگونه مخفی تواند بود الی غیر ذلک من التصریح کما لا یخفی علی من طالع
رسالته المجتهد قدسما ها بالتشدید اکنون بعضے از وجوه دیگر که تکمله اول
تواند بود و زنگ زنف از قلوب تواند زدود باید شنید که حق تعالے در
کتاب مجید خود اول آیت تخییر را نازل فرمود و بلاریب جمیع ازواج
مطهرات خصوصا حضرت صدیقه سلام اللہ علیہن خدا و رسول و دار
آخرت را بر گزیدند و بر زینتهاے دنیوی و ترفہ آن پشت پا زدند و اینهم
در مجمع البیان و دیگر تفاسیر ایشان که قاضی امامیه بر آن افتخار
می نماید و در مجالس المومنین و ثنار طوال در محمدت ثنا گستری بیان
میکند موجود و کتاب خلاصه المنهج کاشانی که در اعتبار از منهج الصادقین
زیاده تر است کما لا یخفی علی من راے دیباجته دال بر آنست که چون
ازواج مطهرات بکمال طیب خاطر مرتبه قصواے زهد و قناعت در رفاقت
حضرت رئیس الزاهدین اختیار کردند فرمان الٰهی بتوقیع عنایت
نامتناهی در رسید که لا یحل لک النساء من بعد الاٰیة یعنی چون
ایشان ترا اختیار کردند تو نیز زنان دیگر را بر ایشان اختیار
مکن و این سفارش و نهی فرمودن خاتم الانبیا علیه وعلیهم الصلوٰة
والسلام را از تبدل که درایت عقلی هم گوید است دلالت بر تجنب
ایشان از اخلاق ذمیمه و مرتبه عصمت و اجتناب از ذنوب دارد
وایضاً آیات ماقبل را بلفظ یا نساء النبی که مزید خصوصیت ایشان
را بحضرت سید المرسلین مقتضی ست مصدر فرمود و این اول دلیل بر

بذل عنایت و مزید اهتمام در شان ثالثست و بر تقدیر تقیهای روافض
و خوارج جز لفظ عجوز و تصریح بکفر و نفاق شان چیزی دیگر در کتاب مجید
ارشاد نمیشد **وایضاً** بعد از آیت تطهیر الفاظ بلیغ در صدد بود ایما فرموده اند
که واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة باکمال خصوصیت
امهات المومنین بے کلفت فهمیده شود و زبان بیهوده سرایان بسته اند
وایضاً در خاتمه ارشاد نموده اند که ان الله کان لطیفا خبیرا که بر عطوفت
و مهربانی زائد الوصف اشعار میکند و ندای مذکور بگوش خاص و عام
در داده اند که بخلوص نیت و سیرت حق طویت ایشان اطلاع کلی و جزئی
داریم و از تمام عالم برای مایه افتخار بنی آدم ایشان را برگزیده ایم
الی غیر ذلک من الوجوه وامعجبا که علمای شیعه باراده قلع اساس دین
واستیصال خلافت راشدین تشبث بآیت تطهیر می کنند و میخواهند
که مرتبه امامت را از نبوت و رسالت بالاتر برند و از کتب اهل حق بعضی
از وجوه فضائل اهل بیت سرقه کرده نوعی از خبث دران درج
می نمایند و همین که آسامی ازواج مطهرات که بنص قرآنی امهات اهل
عبا هم بوده اند می شنوند رگ گردن را بلند می کنند و ساخته دست و اختراع
خود التفاتی نفرموده بر ملا میگویند آنچه دلالت بر تنقیص آن دارد و که
هرگز دخول شخص در اهل بیت مستلزم عصمت نیست و حالانکه آیت تطهیر
بهر تقدیر هیچ نوعی متغیر و متبدل نمیشود بلکه بنظر سیاق و سباق
و نکات قرآنی و دقایق بیانی بالاتر از وجوه سابقه که ما به تقریر شش حقیقة
در بارهٔ امهات المومنین میگردد کما عرفت و بدین قدر هم اکتفا نمی
ورزند بلکه کتابهای خود را مملو از مطاعن ازواج مطهرات و دعوی کفر و نفاق

شان پے می سازند و نقد دین وایمان خویش را باین نعت فاسد می بازند
تا کفر و نفاق مشایخ الشیوخ ثقة الاسلام شیعه بدعوے فسق و فجور اعدای
ناموس اکبر سید الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم که قبل ازین گوشت
رسانیده ام ندارمی و زنهار بخیال خود نیاری که مخاطب ازین امور شنیعه
خود را معتقد رسیدار و واژین وادی براحل دور میرود و لیس بر
چهره دستی و طلاقت زبانی او هرگز مغرور مشو و برای ادراک
عقیده او دور تر مرو نیز اکه در رساله حدیث الحوض جناب صدیقه بنت افضل
الصدیقین زوجهٔ محبوبه خاتم المرسلین صلوات الله علیه و علی عترته و ازواجه
اجمعین را بعد احسن تعالی خویش مصدر کفر معنوی دانسته و کافر حقیقی
و منافق تطبیقی آغاز نهاده و گفته و بعد ذرا منا الی آخر التعریفات و تصریحات
واینک اجزای رساله امامت که حالش دانستی و باتفاق حسن
کما عرفت آنها بواسطه نور الدین حسین بدست کمترین خلایق افتاده
حاضر ست دران اوراق با شکال امور یکه ترک ذکرش اولیٰ ست
حکم می نماید و خیال نمی کند که حجیت دلیل بر تقدیر عدم معارض ست چنانچه
کتب مبسوطه بر تفاصیل آن مشتمل و اینهم بخاطرش نمی گذرد که بعد نزول
وحی آسمانی که مبدا اول علوم انبیا و اولیا باین بحر محیط منتهی میگردد در
حق جناب صدیقه چه مراعات و تعظیم و تکریم واقع ست و اشتداد غیظ
و غضب الهی و نکیر و وعید های غیر متناهی آنچه درباب منافقین و طاعنین
آنجناب عموما وارد گشته در حق هیچ کافرے ورود نیافته چنانچه خود مفسرین
طایفه و منهم الکاشانی فی خلاصة المنهج اقرار بان دارند و در جواب ذو الفقار
مومن جالیسی با دله قطعیه ثابت کرده ام که اگر این آیات را بجای دیگر زنند

و بقلب موضوع فکر کنند کما ستعرفہ ان شاء اللہ تعالی باید کہ از اعتقاد
نبوت حضرت ختمی مآب صلے اللہ علیہ و الہ وسلم دست شویند و راہ الحاد
و زندقہ علانیۃً و جہراً پویند **و مخفی نماند** کہ درین مقام خوارج ناصبین
و نواصب لعین بمقتضاے وحدت ملت و اتحاد غرض شریک ہمدگر
در افترا و تہمت بودہ اند عکیف کہ متقین متشیعین برادر بزرگ این
ہر دو قوم و شریک غالب باشند و در پردہ تقیہ پردہ دری را
قصد کنند و از انکار امرین تحلت شیعہ نظر بحصول ترفہ و مرجعیت
خلایق و ریاست گوشہ بند عادت بعقوق آبا و امہات خود گرفتہ
و مذہب قدیم را بہ بدون تحقیق کما ہو عیان لا یحتاج الی البیان گذاشتہ
چنانچہ حکایت و فات ما در مکرمش بر دین اسلام و تنفر شان
از مذہب محدث اشقیاے لیام از آفتاب مشہور تر است اگر کفر
معنوی و مانند آن را بجناب ام المومنین نسبت کنند جاے تعجب نخواہد بود
والمنۃ للہ کہ مخاطب ما بمقتضاے کما تدین تدان از دست فرزندان
عالیشان خود آنچہ از ذلت و خواری کشید ہیچکی را از ابناے
خود این قدر مکارہ نرسیدہ باشد و النعم ما قال الشیخ فی کتابہ
تو بجاے پدر چہ کردی خیر تا ہمان چشم داری از پسرت **قولہ**
کلمہ اہل بیت بہر سہ معنی الخ **اقول** بعد از احاطہ این امور انجاث دیگر
بشنو کہ چون اعتراف کردہ اند کہ کلمہ اہل بیت بہر سہ معنی اطلاق
می باید پس البتہ بعموم قائل شدند فان العبرۃ لعموم اللفظ لا لخصوص السبب
و شک نیست کہ حق تعالی درین آیت فرمودہ ولیطہرکم تطہیرا ان
وان پر حصول امامیہ دلیل تام بر عصمت اہل بیت عصمت ایشان عصمت

ازواج و اولاد حضرت عباس بود هرگاه مراد این اطلاق بود لازم آمد
وحال آنکه هیچکی از فریقین بعصمت شان قائل نیست کما لا یخفی فکیف
که در مساق بیشم تصریح فرموده باشد که ازواج مطهرات خیر الانام
احتمال بشمول لفظ اهل بیت اند و اثنا عشریه در آیت تطهیر باعتبار
حکم ایشان را داخل نمیدانند و اگر بطور تنزل ایشان را چنین قرار دهند
که ترتب عصمت بر بعضی از معانی ست مشترکه ثالث ثانی پس میگوئیم
که لا بد علیه من الدلیل و الا لا یصغی الی التخصیص بلا دلیل بلکه شمول التغلیبا
حکمی دیگر وارد کما فی تفاسیر القرآن و البلاغات من المعانی و البیان
مع ذلک لازم می آید عصمت حضرت ام کلثوم که بنکاح حضرت
فاروق که باعتراف شریف شافعی علی ما فی مصائب النواصب القاضی کافر بوده
در آمده فانها من فروع الشجرة بل هی من الثمرة و از کلام این
شهید مصطلح در مصائب ایشان بوضوح میگراید که ام کلثوم در آیت
تطهیر داخل و حکم عصمت بر آن جناب ثابت ست چنانچه بلفظ این شهید
اصطلاحی امامیه که ترجمه مصائب به خود کرده باید شنید که آنچه
صاحب نواقض تکرار کرده که آیت تطهیر وارد شده در شان آل نبی
علیهم الصلوة و السلام پس در ان تطهیر نیست چه آیت وارد شده
در شان اهل بیت علیهم السلام که منحصر اند در آل عبا چنانچه دلالت
میکنند بر ان احادیث صحیحه نه مطلق آل که شامل است اولاد را و اولاد
اولاد را تا قیام ساعت و ام کلثوم از آل عبا نیست پس داخل
در تحت آیت تطهیر نباشد آری لائق بشان شریف او آنست که
آلوده نشود باختیار خود از او باش و آنست که او معذور

وعجب بود و این غایت ظاهر است انتهی و افادات قدوهٔ محتاطین
صاحب کرامات که متن کتاب ایضاح باشد اینست تا عمر است
و دیگر علمای اهل سنت را که ام کلثوم نزد شان در اهل بیت داخل
بودند و بحکم آیت تطهیر مطهر من الادناس و منزه عن الارجاس
مظهر نفاق و مبطن نفاق دانسته و بر نفس خود آن بزرگان را
قیاس کرده کما سیجیء ان شاء الله تعالی و اگر گویند که شمول معنی
اهل بیت و عصمت بر ام کلثوم و امثالش مسلم نمی آید فان المتبادر من اللفظ الی
الرجال و ان الاطلاق ینصرف الی الکمال گوییم که حصول عصمت برای
جناب سیده از دست شیعه میسر و در تمامی کتب شیعه باین معنی ناطق
است که جناب فاطمه زهرا را حصول عصمت بآیت تطهیر است
و آیتی مثل آن در قرآن مجید نیست چنانچه عبارات بعض کتب
عنقریب بگوش شما میرسد ان شاء الله تعالی پس بالاخوانی که در عمده
ترین مطاعن یعنی فدک می نمایند مواجب نفسانی پیش نخواهد
بود و اگر درباره عصمت آنجناب دست بحدیث بضعة منی زنند
چنانچه در افادات بعضی از قدمای امامیه محکی است بر تقدیر
قائل بعصمت ام کلثوم که حالش بر اصول روافض دانستی باشید
فان البضعة البضعة بضعة و بر عکس نقیض مقوله سابق خود را مظهر نفاق
و مبطن و نفاق باید دانست و العجب که بورود این حدیث حکم عصمت
نمایند و گویند که اگر چنین باشد لازم آید که جزوی از تن مقدس

نبوتیا معصوم نباشد و بر حدیثیکہ خلفاے راشدین را در آن بمنزلہ
گوش وچشم و دل فرمودند گوش ظاہر ہم نہنند تا بگوش باطن
چہ رسد کاش باکیان دل وچشم و گوش پیغمبر صلے اللہ علیہ والہ وسلم
حکم میکردند افسوس کہ انہم صورت نسبت چہ جاے عدالت فضلا
عن العصمۃ و مغلطہ مذکورہ اکابر شیعہ از انجہت زدہ کہ جز و را در باب
حجت وقیاس بجاے کل نہادند و مجاز را حکم حقیقت دادند کما لا یخفی
وعبارت از کتاب معانی الاخبار ابن بابویہ قمی باید شنید باسنادہ
عن الرضا عن ابیہ عن آبائہ عن الحسن بن علی ع قال قال رسول اللہ
ان ابا بکر منی بمنزلۃ السمع وان عمر منی بمنزلۃ البصر وان عثمان بمنزلۃ الفواد
وقال فلما کان من الغد وخلت علیہ وعندہ امیر المومنین علیہ السلام
وابوبکر وعمر وعثمان فقلت لہ یا ابت سمعتک تقول فی اصحابک ہولاء
قولا فما ہو فقال ع نعم ثم اشار بیدہ الیہم فقال ہم السمع والبصر والفواد
وسیسئلون عن ولایۃ وصیی ہذا واشار الی علی بن ابیطالب ثم قال ان اللہ
عزوجل یقول ان السمع والبصر والفواد کل اولئک کان عنہ مسئولا ثم
قال ع وعزۃ ربی ان جمیع امتی لموقوفون یوم القیمہ ومسئولون عن
ولایتہ وذلک قول اللہ عزوجل وقفوہم انہم مسئولون انتہے بلفظہ
بعد حذف الاسناد وعن صدرہ بطولہ یعنے امام حسن گفت کہ پیغمبر ع
فرمود کہ ابو بکر بمنزلہ گوش وعمر چشم وعثمان دل من است روز
دیگر براے تحقیق حاضر شدم واصحاب اربعہ را بخدمت شریف

یافتم وحدیث دیروزه درخواستم فرمود این رتبه بهین کس
محصور است در روز قیامت ایشان را از ولایت رضی من یعنے علی ابن
ابیطالب خواهند پرسید چنانچه در قرآن است که گوش وچشم و
دل مسئول خواهند شد وقسم بعزت پروردگار که سامی است مراد از وقف
استاده کنند وازدوستی او پرسند کما فی القرآن **و مخفی نماند**
که قمی درین کتاب وهم عیون اخبار که التزام صحت کرده کما یتموج
من عنوان البحار این حدیث باطلاق روایت کرده وبر بعضے اسناد
جابجا لفظ صحیح اطلاق نموده فتم الدست وحصل المطلوب **وهر چند**
صاحب رقعه مزوره از ضمیمه حدیث حسن مجتبیٰ که روز دیگر برائے
تحقیق رفتم الی قلب موضوع اراده کرده بود ولیکن عدو دشمن کنید
چون مهربان باشد دوست پس از ضمیمه مسطور اینهم ثابت شد که خلفائے
ثلثه بنص قرآنی گوش وچشم ودل آنحضرت ؐ بوده اند و در کتب قدما
ومتاخرین شیعه از طبرسی ومجالسی بجائے خود ثابت است که تقیه را
در هیچ وقتے باحادیث نبوی مدخلے نیست فکیف در زمان اخیر و
در تعیین این زمانه خود حدیث حسنی بمنزله نص لوانند بود کما لا یخفی
اطرف آنکه بعضے گویند که بعد نزول آیت عصمت در تقیه مسدود شده و
بعضے در ینهم گفتگو دارند فاعتبروا یا اولی الابصار **والحمد لله** که
خود خاتم المرسلین شبهه رفقه را از بیخ وبنیادش برآوردند چه
هرگاه نامی است حتی یازده امام که بهتر از انبیا ومرسلین اند کما فی الحسام

و غیره بر قسم شریعت در موقف ایستاده شوند و از ولایت شاه ولایت
مسئول گردند شان مرفوع خلفا چگونه مکسور و مخفوض خواهد شد فکیف
که در ازالة الغین باحادیث امامیه به برهان قطعی ثابت شده باشد
که در مجمع اولین و آخرین از جناب امیر سوال رود که با ثقلین چه کردی
فرق اینست که آنچه از جناب امیر در جواب منقول است حرفی
از آن لنفس الامری نیست بر مذهب اهل فضول کما بینا فی الکتاب
المذکور بخلاف آنچه بر اصول ما برای خلفا ممکن است فانه یحبهم و هم
یحبون و هو ینصرهم و هم ینصرون **الغرض** هیچ عاقلی باور نتواند
کرد که لفظ اهل بیت بر هر سه محاوره اطلاق یابد و ازواج خیر الناس
و بنی اعمام و حضرت عباس در آیت کریمه داخل باشند و ذهاب
رجس و حصول تطهیر یکی از اقسام ثلثه مخصوص بود فاعتبروا یا اولی
الالباب لعلکم تعقلون از آنجا که امامیه را تقلید ابن سبا یهودی
پیش نظر است بتناقضات غیر متناهی دوچار گشته و در بوادی
دشوار گذار رنجار زار ضلالت گرفتار شده اند اگر تقریرات ایشان
در نفی جنس رجس و تاکید بلیغ لیطهرکم تطهیرا که بدون اراده عصمت صورت
نمی بندد و کما عرفته مفصلا مد نظر داریم لازم می آید عصمت ازواج
مطهرات و غیر ایشان از حضرت عباس و اولاد و احفادش پس
تحقیق امامت بجناب مرتضوی با وصف بقیه آبای مصطفوی که
کل فی کنفی و انا فی کنفه در مناقب او حرفی از کتاب و قطره از

عباس بت کا مرلغوی است چنانچہ دعوے جہابذہ علماے شیعہ کما لایخفی
علی من راے حق الیقین وامثالہ اینست کہ تمامی آباے انحضرت ع
اوصیا بودہ اند ودر کتاب منہج الرشاد بودن حضرت عباس از آبای
کرام نبوی مدلل ومبرہن گشتہ ومزید عمرو تجربہ نیز آخر از مرجحات
بودہ چنانچہ در رسالہ مخفیہ مخاطب کہ بتوسل ملا نورالدین بن رسید
موجود کما ستعرفہا مجملہ واین رسالہ درچہ حساب ست کہ خود از
ملاحظہ کافی کلینی معلوم می شود کہ کبر سن از مرجحات ست اگرچہ مقتضاے
تناقض اخبار خلاف آن را نیز روایت میفرمایند وزیادت تجربہ خصوصا
در امور امامت از کتب کلامیہ واحادیث امامیہ براے حضرت
عباس نیز بجاے خود ثابت ست حتی کہ چون جناب امیر براے شان
عمل نکردند ہم قرین ندامت گردیدند چنانچہ شرح ابن ابی الحدید
کہ از معتمدین نزد جناب تستری بود وہم تالیفات کنتوری وغیرہ بران اول
دلیل کما لایخفی **واگر** درمعنی رجس نظر بسیاق وسباق بکار آید
ذنوب وخبائث قلوب تخصیصی بکار بریم چنانچہ از کتب معتمدہ ایشان
بدریافت میرسد گوباعث قہقہہ مخاطب عدیم النظیر میگردد یا معاذ اللہ
فقط بتخصیص بصدور شرک نموده آید چنانچہ شیخ صدوق فرد
کامل امامیہ علی الاطلاق از کاسہ لسان زرارہ وشیطان الطاق
مدعی گشتہ وبرفتراک پارہاے جگر صاحب لولاک بستہ بس حسب
وتخلت روافض خود بخود مقلوب بمقلوع میشود وبال ریشخند علماے

شیعہ کما اشتہار بر شیعیاے موہوم الشان میرسد کما ستری انشاء اللہ
تعالے سلمنا التعمیم وتخصیص لیکن آیتے وحدیثے از قرآن مسروق
دامام مفقود کہ مدلولش دخول ازواج واعمام بشیر ونذیر وخروج
ایشان از آیت تطہیر است در کتب شیعہ کجاوار دست نشان باید
داد تا بعد از دیدنش اجون وچرا نکنیم واعتقاد تطبیق بہم رسانیم
واگر مجرد قیاس وتلبیس است خلاف عبارت زانہ اول من قاس ابلیس
عقلاے روزگار از ہر شہر ودیار ملاحظہ کنند کہ ناصب پوچ گوی
دشمن عترت طاہرہ ہنوز از ترہات سابقہ کہ ہرگز با اصول امامیہ
انطباق نمی پذیرد باز نمی آید ومیخواہد کہ تعمیم اہل بیت دائرہ شمول
را بسیار وسیع نماید تا معاذ اللہ اہل کفر ونفاق ہمہ دران شریک
شوند ہمگان سہرکہ این الفاظ را از طرف خود انشا کردہ باشیم بلکہ
خلعت فاخرہ نصب وخروج براے این رئیس الطائفہ مجتہد فانی
زمانی از مدت دراز در کتاب پاستانی مہیا کردہ اند واگر کسے را درین
باب ریبی باشد باید کہ بکتاب طعن الرماح رجوع کند وہذہ الفاظہ
عجب نیست کہ ام المومنین ام سلمہ رضی اللہ عنہا را معلوم
نشود کہ داخل در اہل بیت اند قطعا بلکہ بر سبیل استفہام شود واین ناصب
را قطع بان حاصل باشد بالجملہ داخل نکردن احدے از ازواج
را زیر عبا وسوال حضرت ام سلمہ وجواب آن جناب باینکہ بر جاے خود
باش د تو از بہترین ازواج من ہستی صریح است درین کہ ازواج

اہل بیت نبوده اند و زید ابن ارقم نیز در روایت سابقه تصریح باینمعنی نموده و ظاہر ناصبی و احزاب او گمان کرده اند که مراد از بیت ہمین خانهٔ گل و چوب است لہذا ازواج را از اہل آن بیت میشمارد حالانکه اینمعنی مراد نیست چه لفظ اہل بیت دلالت بر اختصاص و عظمت و جلال دارد و بمعنی مذکور ہر جاریه و ہر خادمه را اہل بیت می توان گفت و ازہمین جاست که در بعضے از روایات آمده که الہرة من اہل البیت پس بوضوح انجامید که مراد از بیت بیت نبوت و رسالت و اہل این بیت نیستند مگر ذریت و عترت آنجناب و اگر ازواج قطعا داخل اہل بیت می بودند آنحضرت در جواب ام سلمه رض میفرمودند انک من اہل البیت قطعا نه اینکه بفرمایند انک علی خیر بلے اعوجاج طبع را علاجے نیست و ہیچ گوہی را حدسے نه انتہیے مخفی نماند که اہل بیت النبوة در کتب ما ہم آمده و نیز الله اعلم حیث یجعل رسالته گوئیم لفظ اہل استحقاق را می خواہد پس معنی آنکه محمد و حسین لایق انتساب بیت نبی ہستند از کثرت علوم و بیان حقایق امور و اینمعنی برائے ازواج ظاہرات خصوص صاحب ازواج نیز توانند شد بلکه اگر اصول امیه را نگاه کنی مثل فقه الرضا توانی دانست که صدیقه را در مجتہدین می شمارند و در ذکر مسائل نام مقدسش می برند من بعد بتوفیق ایزدی حرفے چند دیگر بشنو که اگر مراد از بیت نبوت و رسالت خانه نبی و رسول است که حضرت و ران می خفت عادة پس ازواج مطہرات بطریق اولے مندرج اند که بتعریح

ناصبی چه پدید بیشتر از این اعمال شیعه بمنزله حضرت بودند اکنون التشنیعیکه
بر صاحب تحفه بود همه آتش بسوی ثانی و زمانی از نواصب جالش تمام
شد فکیف که در طعن الرماح مذکور است که خانه پیغمبر خانهای ازواج
بود نه تمام نه حضرت فاطمه پس ناصبی جالش یقیناً نه ظاهر او هم احزاب
او از مفترین او شان کرده اند که مراد از بیت همین خانه گل و چوب
است و ازینجا ثابت شد آنچه در خاتمه منتهی گفتیم که سلمان فارسی را که
در اهل بیت سیدانند مانند الهرة من اهل البیت است و چون این بزرگ
جهان ندیده در وقت جهاد موعود نزد جناب امیر حاضر نگردیده
بر اصول رفضه باید خواند ه گربهٔ مسکین اگر پر داشتے ٭ تخم
گنجشک از جهان بر داشتے ٭ و برای مجتهدین قائل است ثانی بر زبان
باید راند ه وان دو شاخ گاو گر خر داشتے ٭ هیچکس را نزد خود
نگذاشتے ٭ و اگر مراد از بیت نبوت و رسالت اضافت بیانی است
یعنی خانه که عین نبوت و رسالت است درینصورت اربع متناسب
نبی و رسول شدند و ختم نبوت و رسالت هر دو باطل معاذ الله و لیکن
عاقل سیدانند که جناب سیده بر اصول رفضه اگر رسول باشند باشند
نه کتابے و انگاه برابر چند قران مجید بر انجناب بتوسط همین روح الامین
که وحی و کتاب بر رسول خدا نازل میکرد فرود آمد تا مصحف فاطمه
نامیده شد چنانچه در بحار و حق الیقین و خود کافی اعور المحدثین باسانید
معتبره مندرج است و لیکن جناب مرتضوی در چه حساب که نه مورد

وحی نه مهبط کتاب ونفی انجیعنی از رجامین یعنے حسنین بطریق اولے کما لایخفی اثبت
حال تطبیقات وافادات خان عالیشان که رفعت منازل وعظمت مناقب
او بوما فیوما در ترقی ست و باوصف علت رفض مرتبه نصب وخروج هم بترقی
معکوس براے او بقدر ایذی مرویست سبحان الله ازواج رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم را که براصول رفضه سخن در ایمان شان ست در آیت تطهیر داخل
کردند وبسبب مزید اختصاص اوشان را بمنزله پیغمبر دانسته اند ورحین ورود
این اوراق که بنده در پے نقض وجرح آن حسبة لله گشته خواستم
که محدثات شان را بر همگنان واضح گردانم بجناب شان اشاره کرده بودم
که چون باعتراف شما این تطبیق ماخوذ از اهل سنت ست ودرینمقام تحقیق سرود
فرقه مبائن یکدیگر هرگز درباره تلفیق احادیث شیعه جاری نمی تواند شد ولکن
العاقل یکفیه الاشارة والغافل لایجدیه الف العبارة **ونیز مجتهد الزمانی**
در رساله سیف ماسح گفته ولوکانت نازلة فی الازواج لم یکن لتذکیر الضمیر وجه
بل التذکیر صریح فی الالتفات وانها نزلت فی اهل البیت واما القول باشتراک
الازواج اهل بیت فیه فغیه اولا انه لم یقل به احد من قدماء المفسرین اذ للمفسرین
فیه ثلثة اقوال اولها ان المراد منها من حرم علیهم الصدقة وثانیها انها فی الازواج
وثالثها وعلیه الاکثر انها فی اهل البیت من ذریته وهم ال العبا فالقول بالاشتراک
الذی احدثه الرازی ومن تبعه عند عجزه عن جواب الشیعة لیس بشیئ ودر کتاب
طعن الرماح گفته که قول باشتراک ازواج وسائر اهل بیت از محدثات متاخرین
این جماعت ست والا قدماے ایشان بر نقل سه احتمال اکتفا کرده اند الاول
انها نزلت فی الاربعة من ذریته وهم آل العبا ولذا اشتهر وابهذا اللقب
ویدل علیه شان نزوله لها وعلیه اکثر المفسرین کما سیاتی والثانی انها نزلت

فیمن حرم علیه الصدقة والثالث انها نزلت فی الازواج سب تا قول باشتراک
که از محدثات مجد رازی و احزاب است قابل اعتبار نباشد انتهی واین
عبارت نیز واضح شد که تطبیق روایات وتلفیق اقوال هرگز در حیز امکان نیست
واین طریق معاذ الله از مخترعات امام رازی است رضی الله عنه که چون از وقت
مباحث شیعه بعجز زبونی دوچار گشته بنا بر ضرورة این طریق پیش گرفته اکنون
در عجز و زبونی مخاطب که بیچاره باختراع سنیان برمزعوم مجتهدین خود ثبت
نموده وخواسته که انرا در اصول امامیه دخل دهد حالت انتظار باقی است
بعد از مطارحات دیگر امید انست که یوما فیوما وقت عجز و زبونی صاف
صاف بحقیقت مذهب اهل حق اقرار نماید واز مهملات محدثین ومتکلمین خود
نظاهرهم راه فرار پیماید **سبحان الله** در التفات قلب موضوع سهول
نسبت مکلفین که ازواج مطهرات خدا و رسول را اختیار کنند کما مر نقلا عن
اجلتهم وخداے عزوجل چنین سبیلے التفاتے فرماید رفضه را باید که این نکات
را در قرآن مسروق واحادیث ام مفقود بیان کرده باشند فانه اولی
بذلک واهل ایمان ودر حق امهات خویش چنین خواهند گفت که چون ایشان
اختیار مذکور از مردان راه خدا سبقت کردند بلفظ وخطاب مذکر مشرف
شدند وباین التفات خاص تخصیص یافتند والحمد لله که حال لاف و گزاف
سرغنه اهل اعتساف یعنی مجتهدین درباره عاجزی حضرت رئیس الناظرین
امام المتکلمین نظام المتبحرین صاحب تفسیر کبیر خود عیان گشته وعجز و زبونی
شیعه درباره اهل تطهیر وتعیین مصداق ان وتطبیق روایات بحد غایت
رسیده اکنون جناب مجتهد الزمانی درخانه خود هرچه خواهند گفته باشند
شعر گر از بسیط جهان عقل منعدم گردد بخود گمان نبرد هیچکس که نادانم

واگر کسی گوید که حال سخافت و رکاکت اقوال مخاطب با قوال مجتهد الزمانی معلوم شد اما دراک حقیقتش از کلام مجتهد ثانی باقی است گوئیم ضرور رستی درمیان نیست زیراکه مجتهد جائسی برای رواج محدثات فرزندان خود این قسم کتب و رسائل خود را بنام اینها بسته معهذا اشتراک او را بلا ریب در اکثر ازین رسائل انکار نتوانند کرد و بعد از تسلیم آنکه اینهمه از نتائج افکار ابکار ایشان است میگوئیم که اکنون رجوع بکتاب عناد الاسلام معاند جائسی باید کرد که بعد از عبارت قاضی نور الله شوشتری و اتمام آن بلفظ انتهی کلامه میگوید و ایضا یدل علیه ان اهل بیت الرجل فی العرف هم قرابته من عترته لا ازواجه بدلیل سبق الفهم الی ذلک وهو السابق الی کل فهم والمتداول فی اشعارهم واخبارهم فما احد یذکر اهل بیت النبی ص فی شعر او غیره الا و هو یرید من ذکرناه لا ازواجه ولا یمکن انکار هذا ثم اقول ان مناقشة الجمهور فی هذا المقام انما نشأت من حملهم البیت فی الآیة والحدیث علی البیت المبنی من الطین والخشب المشتمل علی الحجرات التی کان یسکنها النبی ص مع اهل بیته و ازواجه اذ لو ارید بالبیت ذلک لاحتمل ما فهموه لکن الظاهر ان المراد باهل البیت علی طبق قولهم اهل الله واهل القرآن اهل بیت النبوة ولا ریب ان هذا منوط بحصول کمال الاهلیة والاستعداد سیما المستعقب للنص والتعیین من الله ورسوله علی المتصف به کما وقع فی الآیة والحدیث ولهذا احتاجت ام سلمة الی السؤال عن اهل بیتها للدخول فیهم انتهی کلامه **قطع نظر** از آنکه سومن جائسی بجز سیاق قدیم درین عبارت خواستند که سی شهید رابع مخاطب ناشکور ماند و هر یکی از خواص و عوام این فائده را از نتائج ... اد واند

نبدا است بلند گفتند که در ہیچ نظمی و نثری اطلاق لفظ اہل بیت بر ازواج
نیامده و احتمال دخول ازواج وقتی ممکن می بود که مراد از بیت بیت
سکنی می بود و حال آنکه در آیت تطہیر و حدیث و تبشیر و نذیر معنی دیگر
مراد است یعنی حصول کمال لیاقت که مستلزم نص و تعیین تواند شد
و انفاد ربا ستے که قاضی نور الله در احقاق الحق تباسی اسلاف خود
برین مدعا نص می نماید و مومن جالسی در عناد الاسلام با وصف سرقه
و خیانت باتباع خطوات آنها را اقدام او می نماید پس بمرتبه بدیہی اولی
رسید که مخاطب والا مراتب در خبطی عجیب گرفتار گشته که تنگ نوشیش
را ہم فراموش کرده خواسته که در اصول امامیه تطبیق علماے اہل
سنت را دخل دہد و برین تدقیقات دست تشبث دراز کرده خود را از
مباحث منتہی الکلام نجات بخشند و نزد عوام ثابت گردانند که خود را ساحل
نجات رسانیده یعنی شمول معنی اہل بیت براے ام المومنین ام سلمه
بزوجیت و سکونت است و در عموم این سکونت حضرت سلمان فارسی
ہم شریک اند و براے ائمه بسبب اختصاص و نسب **و بنده** متحیرم
زیراکه اینہمه سعی مخاطب از اول تا آخر رائگانست چه کلام در حقیقت
است نه مجاز چنانچه مدلول عبارت نفیر است که از نشیمی جناب مخاطب
والا در اوراق خود نقل کرده اند و آن مجاز ہم بحدی وسیع که جنس
حیوانات را شامل باشد پس آنچه در شق ثانی بکتاب خود گفته و از کتب
معتمده امامیه نقل کرده بودم لعنایت ایزدی از زبان مجتہدین شیعه
ثابت شد و خرافت و جنون علماے امامیه لازم آمد کما ذکر فی المنتہی
پس معاذ الله لہم سہم تطبیق جناب خانصاحب سرآمد اہل تحقیق به یعنی

از وجوه نیز فائده مذکور بحال شان نمیرساند و ایشان را از شکنجه
گیرد و از فقیر نمیرهاند این امور ناگفتنها از ناصبیت و بوچ گوئی و حماقت
وسخافت که برائے این سردفتر اہل قلطانت لازم آمد از کتب
و تصریحات مجتہدین و متکلمین شیعه بود اکنون بمقتضائے بجزیون
بیوتہم باید ہم آنچه برائے این لاله روشن رائے از افادات شریفه
لازم مے آید یکدو حرف از اہم باید شنید که استیعاب و استقصائے
تناقضات ایشان کما ہو حقہ خیلی دشوار مے نماید و این امر
ہم از عجائب تصریفات روزگار و غرائب تقدیرات خالق لیل و نہار
است که اہل احداث و بدعت را بکمال عجلت بپاداش رسانند
و اہل حق را بدیدن و شنیدنش قرین ابتہاج گردانند پس ارادہ
تطبیق و قصد ادخال ازواج مطہرات در آیت تطہیر به بعضے
از معانی و اخراج شان باعتبار معانی دیگر ہمچنین یا دکیہا نمودن
در بارهٔ عترت پیغمبر ع که باعتبار نسب داخل اند و از معنی مراد
الہی دور دور رفتن و خیال خام پختن عین ضلالت و گمراہی است
اول بسم الله آن عبارات که متن متین کتاب ایضاح مولانا
رشید المتکلمین است آنکه شخصیکه حضرت ام کلثوم را داخل آیت
تطہیر میشمارد منظہر وفاق و مبطن نفاق است زیرا که آیتیکه
بالاتر از آن آیتے دیگر بشان آل عبا از جناب کبریا عز اسمه
نازل نشده و خصوصیت باربعه متناسبه بعد رسول الثقلین
چہار دانرا عام کرده و تخصیص ذکر اسم مقدس حضرت
ام کلثوم فقط برائے آن بکار برده که عوام را از انکار شمول

آیت بجناب شان از قول قائل استنکاف دست دهد والاغرض
اصلیش ازین تعمیم ادخال فسقه و فجره بنی عباس و اخرا بهم بجهت
آیت تطهیر است و بدین مخادعت بزعم باطل خود عظمت
شان آل عبا را دستخوش زوال و اطفاء نور رسول ایزد متعال
مے سازد پس البته حانث و غلامش از ذل رقیت آزاد
خواهد بود و خودش از نار آزاد نخواهد بود و شخصیکه آیت تطهیر را
فقط بشان آل عبا گفته براه حق رفته و داد و لا داده الخ انچه ازین
عبارت از دخول ملکه خلود در سقر و دشمنے آل پیغمبر ص برائے مدعی
مزید و لا عترت خاتم الانبیا لازم آمد قلوب اهل اخلاص انا درا کس
در پیچ و تاب و عیون هر یکے از محس بدیدنش دو چشمه جو تاب و مخفی مباد که حال
سلالۂ ازواج سرور کائنات بر اصول امامیه انچه هست هرگز پیچ مسلمانی بر استیعاب
آن قادر نتوانند شد لیکن بحکم الضرورات تبیح المحظورات بهر چند حرف ازان اکتفا کردم
پس بنی عباس در چه حساب خواهند بود مع ذلک قبل ازین نیز بگوشت رسانیده ام
انچه شهید رابع ایشان بجناب ام المومنین ام سلمه رضی الله عنها نسبت کرده خلده الله
فی دار البوار حیث وقع فی ناموس الرسول المختار و اتهمها بذنب قال الله تعالے
فی شانه و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا و علمائے دیگر از امامیه انچه درین امور با وصف
دعوی تشیع جناب ام المومنین ام سلمه ص مثل قاضی ذهب الله بنوره
تفوه کرده بدفاتر مبسوط ضبط نموده اند ذکرش مقتضی باطناب
بکما لا یخفی علی اولی الالباب و بعد در رقعے چند انچه مخاطب عالی مقام
تقلید مجتهد قمقام درهمین کتاب یعنی متن الضیاح گفته ماخوذ از
[illegible] است و اول دلیل بر آنست که در تطبیق مذکوره تکذیب

ایزد غفور قصد کرده حیث قال علاوه اگر آیت تطہیر مخصوص آل عبا گیرند صدور کذب من اللہ لازم مے آید تعالے عن ذلک علوا کبیرا چہ از اذہاب رجس ہر چہ مراد باشد خواہ عصمت از صغائر و کبائر بقول اثنا عشریہ وخواہ براءت از ذنوب معینہ کما یدل علیہ اقوال مفسری اہل السنۃ بہر دو صورت در آل عبا یافتہ نمیشود نہ در بنی عباس و آخرا بہم کہ صفحات کتب تواریخ بالاتفاق از تسوید افعال ذمیمہ و شنیعہ اکثرے ازانہا ہمرنگ نامۂ اعمال سیاہ کار نیست انتہی و لزوم این شناعت بسبب دعوی شمول آیت تطہیر بر ازواج طاہرات حضرت بشیر و نذیر کہ قطع نظر از تواریخ کہ عدم اعتبارش نزد فریقین از مشہورات است کتب کلامیہ و احادیث امامیہ باثبات کفر و نفاق شان معاذ اللہ مملو است مانند آفتاب بنصف النہار است کما لا یخفی قولہ و جناب کبریا الخ اقوال تعرض باین دلیل در منتہی الکلام چنانچہ عبارتش دلالت بران دارد و قد عرفتہا بنا بر آنست کہ از قرآن مجید اطلاق لفظ اہلبیت بر ازواج ثابت شود و در ثبوت آن بعنایت ایزدی احدی را مجال چون و چرا نیست کما ذکر فی ہذہ الرسالۃ ایضاً و در ینمقام بنا بر حوش مہمہاے معترض قیس و قال اینمعنی افتادہ کہ میانہ وصف اول و عصمت ملازمت ہست یا نہ معترض رفیع المکان ارشاد فرمودہ کہ میانہ این ہر دو وصف ملازمت نیست و استناد بدان کردند حضرت نہا رہا وصف آنکہ از اہل بیت بودند معصوم نبودہ اند و اگر ملازمت مے بود عصمت شان ضرور مے بود و اذ لیس فلیس انتہی و خیال شان نگذشت کہ در آیت کریمہ کہ در بارۂ حکایت حضرت سارہ در سورۂ ہود علیہ السلام واقع است اذہاب رجس و اہم تطہیر بتاکید لام علی ما قال اکابر المجتہد المقام و لفظ انما و تعلق ارادہ الہی بآن و موکد کردن بلفظ یطہرکم تطہیرا کما مذکور است بخلاف آیتیکہ ما نحن فیہ

تعلق وارد و در سورہ احزاب مسطور است پس انکار ملازمت درین مقام بعد تنصیصات امامیہ کہ آیت تطہیر قطعا و یقینا دلالت بر عصمت میکند یعنی چہ خصوصا وقتیکہ خود تصریح کردہ باشند کہ دلالت آیت تطہیر بر عصمت از گناہ عمدا و سہوا و صغیرہ و کبیرہ قطعی است زینہار ازواج مطہرات داخل دران نشدہ نتوانند والا کذب حق تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا لازم آید الی غیر ذلک من التصریحات فی الاساطیر القدیمہ و الحدیدہ امرے غریب آنکہ رئیس الطائفہ بنا بر انکار ملازمت درین اوراق بانیمعنی قائل شدند کہ خطاب ملائکہ بجناب زوجہ مطہرہ حضرت خلیل الہی یعنی حضرت سارہ بود و برین قدر اکتفا نکردہ پیش ازین گفتند کہ رب عزوجل کہ خطاب ملائکہ را بحضرت سارہ رح حکایت فرمودہ بمعنی اول است و معنی ثالث ہم محتمل انتہی و مدلول تفاسیر معتبرہ شیعہ آنست کہ زوجیت وضعے نیست کہ موصوف خود را در اہل بیت داخل تواند کرد کما مر پس بر اصول و قرار داد امامیہ باقی نماند مگر معنی ثالث و آن بزعم مخاطب عبارت است از مجموع وصفین و جمع صنفین کما سبق دلیلہ علاوہ عبارت مخاطب نیز ہمین معنی را مقتضی است والا بجائے صنفین مذکورین قبل ہذا لفظ مفرد بضمیمہ یائے تنکیرے بایست و قول شان اثنا عشریہ الخ بعد اندک تامل نیز بطرف ہمین امر دارد و پس بمرتبہ بدیہی اولی رسید کہ کسے دیگر از خطاب التعجبین و لفظ علیکم و اہل بیت ابراہیم ع اولا و بالذات مخاطب نتواند شد الا حضرت سارہ کہ وصف شرکت نسب و زوجیت در ذات والا صفات شان منحصر بود زیرا کہ در خانہ ہدایت کاشانہ حضرت ابراہیم ع کسے نبود کہ مصدر تعجب بودہ باشد و لفظ اہل بیت ابراہیم بمعنی جمع وصفین کہ معنی ثالث است بر و صادق آید انیست حال مخاطب عدیم المثال درین اوراق و در رسالہ امامت کہ ہنوز مختفی است

وبعنایت ایزدی تخمیناً قریب نصف اول بوساطت ملا نور الدین حسین اتفاقاً نزد من رسیده بر طبق مثل مشهور مسیٰ بابیٰ که خطاب بدیگران بود قصداً و حضرت ساره مخاطب شدند تغلیباً لا تحقیقاً چنانچه عبارات آن مقام باید شنید **بعد ذکر عبارت** بیضاوی و مدارک و کشاف که فهم آن را البته استعدادے قوی می باید و قوت تشخیصیکه عبارت فارسی منتهی الکلام با وصف دعوے انشاے فارسی کما یلوح من المکاتیب نتواند فهمید چگونه بفهمیدن کوشش وافی تواند شد میگوید اکنون غرض هیچمیرز هیچمدان اینست که اگر خطاب ملائکه فقط بحضرت ساره می بود کلام شاه صاحب یعنے حضرت علامهٔ دهلوی صاحب تحفه قدس سره العزیز طرفے از صحت میداشت که قاعدهٔ عرب است که چون چیزیرا که فی الحقیقت مونث باشد بلفظ مذکر ملاحظه نمایند وخواهند که بان لفظ ازو تعبیر کنند صیغ مذکر در حق آن مونث استعمال کنند وکیف یمکن که خطاب بامراة واحده بضمیر جمع مذکر در محاورهٔ عرب زنهار نیامده بلکه برجل واحد هم تعظیما زنهار خطاب بضمیر جمع نمی سازند واگر طرفے از جواز میداشت حضرت حبیب کردگار رسول معظم اولی باین تخاطب می بودند حالانکه اگر تصفح تمام احادیث کرده شود زنهار کسے از اصحاب وغیرهم گاہے بلفظ انتم یا رسول الله یا صلی الله علیکم یا رسول الله وامثال آن هرگز نگفته واطلاق لفظ اهل بیت بر واحد در داب وعبارات این تفاسیر جمله دلالت صریح دارد که مراد ملائکه از ضمیر مخاطب و لفظ اهل البیت زنهار فقط حضرت ساره نیستند بلکه تمامی اهل بیت حضرت خلیل الله علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام ولا اقل که حضرت ابراهیم که بے شبهه شریک اند چه تولد فرزند تعلق بوالدین دارد و حضرت ساره

خود فرمودہ بودند یا ویلتی االد و انا عجوز و ہذا بعلی شیخا
پس در جواب ملائکہ ہم حضرت خلیل اللہ البتہ شریک اند نہ کہ جناب
ممدوح را استثنی کردہ فقط بحضرت سارہ گفتہ باشند بالجملہ شک و ہذا فی الظہور بمثابۃ لا شک
فیہ من لہ ادنی مسکۃ الاہو لانا العزیز و ہرگاہ اشتراک خلیل اللہ و نقیبان
جناب شان در مخاطب ملائکہ ثابت شد شرکت حضرت سارہ در خطاب
بضمیر مذکور تغلیبا بودہ است نہ بحسب ادعاے شاہ صاحب حسب محاورہ
عرب فقط الاستدلال والاستنا دانتہے بلفظہ برای عزابتہای
این مقام و تناقضات این کلام دفاتر طولانی می باید و لیکن یکدو حرف
بگوش حق نیوش میرسانم و قدر ضروری را بخدمت مقدس میگذرانم
پس لختے بسخن فقیر گوش بنہند کہ چون شرکت حضرت ابراہیم علیہ السلام
یقینی است و از کلام ایزدی کہ از حضرت سارہ در محکمات تنزیل حکایت
فرمودہ یعنی االد و انا عجوز و ہذا بعلی شیخا شرکت مذکور بدرجہ ثبوت میرسد
کما دلت علیہ العبارۃ المذکورۃ پس دخول نبی در اہلبیت نبی قطعا لازم
آمد و ہذا فی الظہور کالنور علی شاہقۃ الطور و برین قدر موقوف نیست زیرا
کہ اکابر شیعہ تصریح بدان کردہ اند و منہم المجتہد الثانی فی مجلد الامامۃ من
کتابہ عناد الاسلام حیث قال و ایضا مقام المدح والامتنان علی اہل
البیت الذین من جملتہم سید الانبیاء بتخصیص الطہارۃ بہم ادل دلیل و اعدل
شاہد علی الاستغراق فقرینۃ الاستغراق کنار علی علم انتہے بلفظہ
و جناب رئیس الطائفہ جاری مجرای شیخ المشائخ کہ بر
تقریر و تحریرش ہوش ریاست در متن ایضاح جائیکہ عبارت بعضے از
تفاسیر اہلبیت مدخل جناب رسول مقبول در آیت تطہیر تغلیبا انعار

می نماید نه تحقیقاً چنانچه خود ششش برای حضرت ابراهیم و اکابر مجتهدین و متکلمین
او برای خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم مدعی گردیده اند ستمظریفی
میکنند و میفرماید قد اشار بعض اوکبار الفضلاء الی لطیفه عجیبه فیما نقل فی الوسط
عن عکرمه که تذکیر ضمیر در لیطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
درمیان ایشان بود وهی هذه ازین کلام قطع نظر ازینکه نبی داخل اهل بیت
نبی باشد وله وجه لطیفه شگرف بر آید که تطهیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
نیز بهمین معنی کذائی که ارباب تفسیر کبیر و بیضاوی و عینی و امثال ایشان میگویند
ظاهر میگردد پس بخاطر ازواج زوج مطهر را که در رتبهٔ تقدس هم راست
نیز از جمیع معاصی و ذنوب پاک نگذاشتند فجزاهم الله بما یستحقون انتهی ومع
ذلک لازم می آید که حضرت خلیل که در ملک یقین و نوای لا احب الآفلین
زده و ملکوت سموات را نظر کرده و حق تعالی ملت توحید را در کتاب
مجید جا بجا بآنجناب منسوب فرموده در وقت کبر سن بتعجب مذکور که ملائکه بانکار
پیش آمدند و نکیر بر صدورش کردند شریک بوده باشند پس توان گفت
که بخاطر زوجه مطهره یعنی حضرت ساره که باعتراف مولف اوراق معصوم
نبوده اند زوج معظم شان را که در رتبهٔ تقدس هم دوست ازین نقیصه پاک
نگذاشتند فجزیهم الله بما یستحقون فاخزاهم بما یشرکون ومتوهم مباد
که در قلب تقریر مخاطب فاقد النظیر در ذهن فقیر همین قدر محفوظ بوده وگرنه هیچ
زیرا که بروایت شیخ المشایخ علی الاطلاق و ثقة المحدثین اعور مرید احول شیطان
الطاق قلب این تحریر را بعنوانی در قلب سر کسی منشانم که جمله نظار و سامعین
بعین الیقین بدانند که بجواب دندان شکن بلکه شکننده رگ گردن علمای
امامیه را مبهوت کردند و آنچه دربنجا مذکور شده نسبت بآنچه مسطور خواهد شد

مطابیہ پیش نبود پس عبارت رئیس الطائفہ را از لفظ لطیفہ سنگرف تا آخر
بذہن خود محفوظ باید داشت کہ تناقض قلب آن بانحش وجوہ عنقریب ذکر
میکنم انشاء اللہ تعالی **الغرض** بایدمی آید کہ در اقامات این بزرگ
در ہیچ دقتے ربط و ضبط ویدہ باشم حقو لعبد رنگینی و عبارت آرائی بر
مزعوم خود بدقت تمام امرے را بگر ہی می نشاندو باندک زمانے ساختہ
و پرداختہ خود را انجاک برابر میگر داند غلط گفتم حال قدما و متاخرین طائفہ
برہمین منوال ہست و چگونہ چنین نباشد کہ ضبط و ربط تقریر بدون آنکہ ظاہر
آدمی مطابق باطن باشد ممکن نیست چنانچہ در احادیث فریقین اشعار بلکہ
تنبیہ برین امر رفتہ و این امر جزما از تمامی افراد شیعہ کہ دو روئے و کدورت
قلبی از ذاتیات ایشان است مسلوب ہست بلی چون مخاطب درین پشبہ
دستگاہے تمام وارد و گوئے سبقت از اقران و امثال خود ش می ربا بد تخالف
و تناقض در ہر مقام دست از دامنش بر نمیدارد بخیال نبود کہ درین مقام
حرفے دیگر گویم مگر بخاطر فرا رسید کہ شاید حاسدین و باغضین را توہم در گیرد
کہ چون درین مقام تقریر رئیس الطائفہ ہمقرین متانت بود از جوابش کلیۃ
خود را یکسو کشیدند پس ناگزیر حرفے چند دیگر می زنم و بالیقاظ نائمین قصد میکنیم
غرایب دیگر آنکہ خطاب ملائکہ مقربین مصدر باشد بصیغہ مخاطبہ
بلفظ اتعجبین کہ ہرگز استعمال ان برائے ہیچ فردے از ذکور درست
نیست و در مقامات دیگر نیز ہمین قسم الفاظیکہ برائے مونث مخصوص ہست
ارشاد شود و باجماع امت مراد حضرت سارہ زوجہ حضرت خلیل باشد
و در لفظ علیکم و اہل البیت کہ در ہمین آیت بلا فاصلہ نازل ہست داخل نباشند
مگر تغلیبا فانظروا معشر المسلمین و این مقدار ہم بیاد شمانکہ صد در تعجب کہ

باعث این خطاب خاص شده نیز بالیقین از حضرت ساره بوده که یا دیلتی
االد وانا عجوز و ہذا بعلی شیخا ان ہذا الشئ عجیب ایا صیہ نہی د خطاب فرموده
بودند که دلالت بر صدور نداشت کما تقرر فی الاصول پس حضرت ساره با اینہمہ
خصوصیات وصدور امریکہ موجب کلام مذکور شد چگونہ اولا و بالذات داخل
نخواہند بود ان ہذا الشئ عجاب **سبحان اللہ** این خرافت وسخافت
را اولیاے شان بکمال فطانت و دقت ومتانت تعبیر میکنند و این حکایت
بدان ماند که یکے از مقلدین مجوسیہ بایکی از علماے ملت حنیفہ که در بارہ حرمت
نکاح مادر و خواہر باآیت کریمہ حرمت علیکم امہاتکم الایہ استدلال میکرد ودرو برو
جماعت مسلمین مسائل فقہیہ را بیان می نمود گفت که محتمل است که حق تعالے
خوردن گوشت این مستورات حرام کرده باشد چنانچہ فرموده باصفا و قبول
جدید و خیلی ذہن نشین و دل پذیر است **و از ملاحظہ** مکاتیبکہ بنام ملا نور الدین حسین
نوشتہ واضح میشود که احتمال را وقتے ذکر باید کردن که تائیدے و قوتے
ہمراه داشتہ باشد و بر ظاہر است که جواز این احتمالات رکیکہ دین و ملت را
ملعبۂ اطفال میگردانند الے غیر ذلک من المفاسد التی مرت الیہا الاشارة
مخاطب عالی قدر را که باعتراف نور الدین حسین کما لا یخفی علی ناظری المکاتیب
شوخی و رنگینی در تحریر دارند و از تبحر و تحقیق و طریقہ استدلال بے بہره اند
چه ضرور بود که در معقولات دخل کردند **وحق اینست** که مستحق این
ملامت و سرزنش را خطا نمودم زیرا که دخل در معقولات گناہے ندارد
وشقاوت اخروی بران مترتب نمیشود بسبب آنکہ پیشۂ فلسفین سخت لچر
تمکین وجاے چو چین است ہر قدر که محدثات ومخترعات را دران دخل
دہند مقام انکار و تغیر نیست بلکہ باعث تکمیل بیقین وبجا و زیباست مخالف

علوم دین کہ علم حجج خداست و از انبیا و اوصیا و از ینجا گفتہ اند سہ علم معقولات علم اشقیاست و علم منقولات علم انبیاست **غرابت دیگر انکہ** اگر آن قاعدہ راکہ جہابذہ علما ذکر کردہ اند و علامہ دہلوی انرا در کلام خود ذکر فرمودہ اند مدنظر نباشد و صورخیالیہ مخاطب مناط آن بود معلوم نیست کہ در آیتیکہ قبل ازین از سورہ قصص منقول شدہ حضرت باری عز اسمہ در قران مجید از زبان خواہر طاہر حضرت کلیم اللہ علیہ السلام حکایت نمودہ اعنی ہل ادلکم علی اہل بیت یکفلونہ لکم وہم لہ ناصحون چہ مغوات از رئیس الطائفہ صدور خواہد یافت جز انکہ گفتہ شود کہ بملاحظہ تذکیر لفظ اہل بیت کہ برمادر کریم حضرت موسے اطلاق کردند صیغ جمع مذکر آوردہ اند امرے دیگر بخیال نمی آید مگر ہواجس نفسانی و وساوس ظلمانی راکہ ساعثۂ نشاعثہ در زیادتست کسی دفع نتواند کرد چون کلام تا باین مقام رسید بخیال گذشت کہ از انجاکہ مخاطب ہنوز این افادات را از دمن لفر ستادہ بلکہ ہنوز بہر کسے از شیعہ ہم ندادہ توجہ بنقض تفصیلے مناسب نمی نماید تا مبادا بعد دیدن اینقامات انچہ نوشتہ است بمعرض محو و اثبات آرد و نظر بعادت خود کہ انطال نفاق و اظہار وفاق ست بگوید کہ حاشا کہ بر کلام حضرت صاحب تحفہ باین عنوان تعرضے رسانیدہ باشم ناگزیر باز خود را باصل مطلب میگردانم **قولہ** دیوبر نستم الیہ **اقول** ازینجا نیز حکم قطعی می توان کرد کہ موضوع کتاب فقیر خصوصا مسلک ثانی کہ از انجا سواد عبارت لنترین بر داشتند و با بر ادعم بر داختند ہنوز بہد رکہ شریف جا نگرفتہ کہ قلب رسالہ گرامی دران منظور ست و جز الزام شیعہ امرے دیگر مقصود نیست پس از احادیث خود تطلع کردن وانچہ محدثین شیعہ درین باب آوردہ اند اغماض ورد ١٠٠١٠١١٠١

نمودن و مذہب اہل حق را یاد نمودن ورا و تطبیق کشادن و دل تحقیق شان بہوس دفع اعتراض نہادن و در انہم داد تحریف و تبدیل کلام دادن حکایت باستانی را باز تازہ تجدید کردن ست کہ شخصے ابلہ فطرت کہ او را دران زمان فیلسوف وقت میدانستند تمام شب قصہ حضرت یوسف علیہ السلام و زلیخا رضی اللہ عنہا شنید و چون احسن القصص بپایان رسید پرسید کہ ملا بگو کہ زلیخا زن بود یا مرد نعوذ باللہ من کثرۃ الغفلۃ و قلۃ الحیاء روا رادہ مناظرہ العلماء **قولہ** سلام اللہ علیہن **اقول** ازواج مطہرات سرور کائنات کہ امہات المومنین و قبلۂ اہل ایمان و دین بودند و اہل حق و یقین آیت تطہیر را در حق شان میدانند سر آمد شان در وقت مذکور حضرت صدیقہ و حفصہ معظمہ بودند کہ در برگزیدگی خدا و رسول و دار آخرت و دیگر محامد و مناقب سابق الاقدام گشتند و عمائد محدثین قوم و کاسہ لیسان شان آنچہ درباۂ اینہا گفتند و وجوہ خود را مانند نامہاے اعمال در سواد گرفتند ہیچ مسلمانی بر استیعاب نقلش قدرتے ندارد و حال حضرت ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ علماے طائفہ فاحشہ قائل تشیع جناب شان معاذ اللہ ہستند نیز قبل ازین بحسب ضرورت ذکر کردم کہ روسیاے قوم بچہ گناہ انجناب را متہم کردند کہ در حقیقت ہیچ گناہے برابر آن بخصوص قطعیۂ قرآنیہ نباشد پس لفظ سلام انہم باصناف بوے اسم مقدس حضرت خالق الانام بر اے ازواج مطہرات ماجراے عجیب و ظریف ست خدایا مگر چون قلب مخاطب بوے اہل سنت ست و بعد ازین اول کتاب منتہی الکلام خود اقرار کردہ کہ حرمہ را نے در قدیم زمان از جانب شیعہ بود الخ ...

اولین دست نداده‌اند و با وی مناظره گشته بودند و حالیا بعد از آب بی لجام خوردن رد از مناظرهٔ اهل سنت می تابند الی غیر ذلک من الامور التی تثبت فی الکاتیب المذکورة پس ناگزیر کلماتیکه دلالت بر تنزل مخاطب از مذهب محدث باشد احیاناً بر زبانش جاری می شود و امید انست که پردهٔ عارهم از روی او بر داشته شود و بلی لفظ سلام اسد یا بدال ضمیر جمع مونث سبد گروا حد برای حضرت سلمان فارسی می باید که حضرت جبرئیل امین وحی رب العالمین گاهی بسوی حضرت سید المرسلین نیاورده‌اند مگر که آنجناب را مامور کرده باشند که سلام خدای عز و جل بسوی سلمان فارسی باید رسانید و اینهمه مزید خصوصیت شان از کتاب اختصاص پیدا و هویداست چنانچه در کتاب منتهی الکلام مفصل گشته کما لا یخفی و معلوم نیست که حضرت سلمان فارسی بجواب یکی هم ازین سلام که برقرار داد شیعه چند هزار بار بود پرداخته‌اند یا نه

قوله منفرداً یا مشترکاً الخ **اقول** این تعمیم و تقسیم و تقدیم انفراد و تاخیر اشتراک و تردید بینهما حقیقة با متن ایضاح نمی‌سازد و بعد از دیدن ایضاح سفاهت می نماید زیرا که مولف اوراق در ان کتاب با وصف شرکت مولوی حسین علیخان سرآمد اخباریین و شیخ جهان و مجتهدین امام الاصولیین چنان خیال بسته‌اند که جمهور اهل سنت نزول آیت تطهیر را فقط شان ازواج مطهرات قایل گشته‌اند و شادی و معدودی که خلاف جمهور خود رفته شان آن برای آل عبا هم تجویز کرده‌اند تخصیص ازواج مطهرات از کلام ایشان هم ثابت میشود و عبارت المقام این است و ازین مقولات روشن تر از سفید صبح واضح گردید که نزد اکثری از علمای اهل سنت آیت تطهیر فقط بشان ازواج مطهرات نازل شده و بعضی که از ظهور نصب بجهت

بجهت مخالفت احادیث مستفیضه اندیشیده گو بظاهر قائل شمول آیت ازواج هم شده اند
مگر بوجه تعلیل و اقتضای سیاق ما قبل و ما بعد آیت معنی تخصیص ازواج را نیز صحیح دانسته
الی آخره بلفظه و معناه که رئیس المورخین را در فهم عبارت تفاسیر پیش آمد بیانش از کتاب البغیه
که حاجی خلیفه چلبی باقی نگذاشته نموده میشود اقوال العلماء از بیان نفس الامر که بر
زبان شهامت بنده مسکین جاری شده بوضوح پیوسته که اصل مقولات مذکور استمرار ری
مدار آن بر آن که نزد اکثر علمای اهل سنت آیت تطهیر فقط بشان ازواج وارد است و دیگری
را با ایشان شرکتی ندارد بلکه بعد انکشاف حقیقت واقعیه روشن تر از مهر النور واضح
گردید که نزد بعض علمای اهل سنت آیت تطهیر بشان آل عبا نازل شده و نزد اکثری از ایشان اهل
عبا در مورد آن داخل و توهم خصوصیت آن بازواج مطهرات منطوق آن عبارت
بدستکاری مخاطب حاصل شده لیکن بنابر مزید توضیح مرام و تقریب آن بافهام خواص
و عوام نظر بمنطوق سوال مسکت ما کرر تفصیل و بطریق اجمال باز تنویر آن مینماید و می
گوید که امام رازی در تفسیر کبیر بعد عبارت نقل کرده آنجناب فرموده ثم انه تعالی ذکر خطاب
المکلفین المذکرین و ترک خطاب المومنات بقوله لیذهب عنکم لیدخل فیه نساء اهل البیت و رجالهم
و اختلفوا فی اهل البیت والاولی ان یقال هم اولاده و ازواجه صلی الله علیه و آله وسلم والحسن
والحسین منهم رضی الله عنهم اجمعین لانه کان من اهل بیته بسبب معاشرة بیت النبی صلی الله علیه
و آله و ملازمته النبی انتهی و بیضاوی انکار تخصیص آن باهل عبا نموده نه تخصیص آن
بازواج کرده حیث قال والحدیث یقتضی انهم اهل البیت لا انه لیس غیرهم انتهی و همچنین
[illegible] بالاولی بحکم احادیث صحیحه که ببعضی طرق آنرا ذکر کرده و بطریق بعضی دیگر اشاره
نموده مورد آن فرموده تا شیا از ازواج مطهرات را بعض اهل بیت گفته آل عبا را بالاولی
از اهل بیت قرار داده و قدر متعلق عبارته انتهی بالجمله از کلام او نزول آیت خاصة
در شان آل عبا و بودن شان بالاولی از اهل بیت بر تقدیری که نزول آیت در حق او

و علی منهم ه

ازواج مطهرات باشد ظاهر است وشائبه از خصوصیت نزول آن بشان ازواج مطهرات
دران موجود نیست وصاحب تفسیر حسینی اولا از کشاف ووسیط مراد بودن ازواج از
اهل بیت بدلیل سباق وسیاق آیت نقل نموده نه قصر ورود آن بحق ازواج مطهرات بلکه
بیچگونه غیر ایشان را شامل نباشد وبعد ازان روایات کثیره داله بر نزول آن درحق آل
عبا ذکر کرده وقد مرت عبارته الداله علی هذا المعنی عنقریب وانچه احقر درین مقام از عدم لزوم
قصر از عبارت تفسیر حسینی گفته مثل کلام بیضاویست که در تفسیر همین کریمه بجواب شیعه گفته الحدیث
یقتضی انهم اهل البیت لا انه لیس غیرهم انتهی وصاحب جلالین برو فاللاختصار بر ذکر قولیکه
منطوق صریح ظاهر کریمه بلا مراجعت الی الاحادیث الصحیحه است اکتفا کرده وآن دلالت
بر خصوصیت نزول آن درحق ازواج ندارد ودر عبارت فضل بن روزبهان مراد از
کثرت که در قول او اکثر مفسرین علی ان الآیه نزلت فی شان ازواج النبی صلی الله
علیه واله وسلم الخ واقع است کثرت فی نفسه است نه کثرت اضافی کما ینبا عنه الفاء ومع هذا
او خود تصریح کرده است بنزول آل عبا از مورد کریمه مذکوره حیث قال لکن لما عدل عن
صیغه خطاب المومنین الی [illegible] المذکر فلا یبعد ان یکون نازلة فی شان کل اهل بیت
النبی صلی الله علیه واله وسلم من الرجال والنساء فتعم علیا وفاطمة والحسن والحسین وازواج النبی
علیهم السلام الخ ومع هذا غرض انانه علمای اهل سنت تصریح کرده اند بانیکه اکثر مفسرین
قائل نزول آن درحق آل عبا ستند چنانکه صاحب صواعق در باب حادی عشر
فرموده الایة الاولی قال الله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت اکثر المفسرین علی انها نزلت فی علی وفاطمة والحسن والحسین لتذکیر ضمیر عنکم وما بعده وقیل
نزلت فی نسائه [illegible] ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله انتهی وچون این مطلب
[illegible] علی [illegible] گردید پس عرض آنکه جناب مخاطب بر صاحب تحفه
[illegible] نسخه [illegible] امیر المومنین والله منجز وعده الخ که وجه

درین نسخه لفظ مومنین واقع است مگر معنی مومنین درست نیست مومنین باید ایوالاسلام [illegible]

صحیحش بالامر قوم است طعن کرده اند و حک و اصلاح خود را که در کلام مفسرین اهلسنت حسبة
لله نموده اند آنرا موهم نزول آیت فقط بشان ازواج ساخته اند بهیچ گونه از ورود طعن بری
تصور کرده آید انتهی بلفظه ازین عبارت ما غیهم و فراست معترض قدوه اهل کیاست
در عبائر تفاسیر و دعوے انفراد عیان شد و از عبارت متن الفضاح واضح گشت که
کسی علمای آل عبا را قطعا و حقیقة در آیت تطهیر داخل نمیدانند پس دعوی اشتراک که
درین اوراق نمودند خلاف تحریر سابق خواهد بود و بمالا یخفی یار خدایا مگر باب تاویل
و تحریف بلکه تسویل کشاده حضرت مخاطب که بر شوخی در تنگی خود می نازد چنانچه زیب و
مکاتیب خبر از ان میدهد بر سخن سازی آماده شود فقد بر این همه که شدید بر تقدیر
دعوے تخالف احادیث با مذهب اهلسنت چنانچه علمای شیعه برملا در کتب قدیمه
و جدیده میگویند و داد خوش فهمیها میدهند و موارد استعمال لفظ منحوس شان عنه
بسبب تعددان او را کثیش نظر ندارند و قول قدیم این مومن جدید الایمان هم
بدان نظر دارد و بما عرفته مفصلا اما بر تقدیر قول حدیث که در حصول تطبیق دلیل
قطعی و تلفیق همدگر را مقتضی و اعتراف هم بدان نمودند که این تطبیق از کتب اهلسنت
فرا گرفته ام و ماخذ آن هم با وصف تحریف معترض دران قبل ازین دانسته باشی
پس دعوے انفراد و تردید بینه و بین الاشتراک از عجائب ترهات ست زیرا که از
تقریرشان عیان شد که لفظ اهل بیت گاهی بر ازواج و گاهے بر مجموع صنفین
بطے التسویه اطلاق می باید خدایا مگر گویند که تردید نظر بمعنی ثالث است که آنرا
بلفظ منحوس تعبیر ساخته بودند وجه البش بر ظاهر است که ابن فریح آنست که
اهل هوا و هوس این وسوسه را باثبات رسانند غرضکه ترهات قوم هیچ تدبیرے
علاج نمی پذیرد و نزد اهل دانش و بینش از عبارت الفضاح انهم تنگ
وضوح می گیرد که هنوز رئیس المخالفین را از غایة النزاع هم جز نیست خروج ازواج مطهرات

وگاهے بر بنهم دوم

آیات سابقه ولاحقه بلاریب در خطاب شان نازل گشته بالجمله نزاع شیعه و سنی
است اهل سنت سنیه تمسکا بظاهر العبارت البهیه این نفوس قدسیه را شامل و
داخل اعتقاد می کنند و نواصب این زمان بجهت نصب عداوت سید الثقلین و
جان و خروج از دائره انصاف و رفض عدل و داد و اعتدال از رشد و سداد تجاهل
می نمایند نعوذ بالله من المهالک **قوله** - و زید بن ارقم الخ - **اقوال** از
کتب قدیم و جدید شیعه بوضوح می انجامد که علمای ایشان این روایت
را برای حصر اهلبیت در آل عبا آورده اند چنانچه عبارت صاحب طعن الرماح باید
شنید جائیکه بر قول بحر العلوم مولانا عبد العلی مرحوم که اگر ازواج مطهرات
داخل در آیت نباشد کلامیکه در نهایت بلاغت است ملحق بکلام مغول و مرذول
می شود و سوق کلام از این امر نهایت آبا دارد بلکه انکار این معنی مکابره
است وفی الصواعق لابن حجر قلت لزید من اهل بیته نساءه قال لا ایم الله ان المرأة
تكون مع الرجل العصر من الدهر ثم يطلقها فترجع الى ابيها وقومها اهل بيته عصبته الذين
حرموا الصدقة بعده پس زید بن ارقم منکر است که در صورت عدم شمول
کلام مغول می شود و ازینجا صراحه معلوم شد که مجتهد مذکور این حدیث را بخروج
ازواج مطهرات میداند و بجای بحر العلوم قائل است
و بیان می برد که در کلام زید معنی دوم که بالفعل علیه المعترض ازواج
است و در آن کلامی نیست پس سفاهت و خرافت سوی
مجتهدین امامیه رجوع می کند و چگونه نکند که خود حدیث زید مصرح این
معنی که ازواج در اهل بیت داخل اند در طعن الرماح و هم سیف
ماسح جابجا تشنیف قول مولانای مذکور خود
را بسوا حسه منقول است و ٭ ٭ ٭ ٭ ٭ ٭

و العبارة للكتاب الثاني حيث قال فيه المجتهد الغاني او مجتهد زماني در اينجا
ان هذا الخائن سرق العبارة ولم يذكر تمامها فانه في آخر رواية روا مسلم
هكذا قال حصين ومن اهل بيته يا زيد اليس نساءه من اهل بيته لكن اهل بيته
من حرم الصدقة بعده انتهى بلفظه فيا حسرتا ايها الجاهون ويا ويلتي ايها الغافلون
انتهيت حال مجتهد غاني وزماني و بيچاره مخاطب كه دل به تطبيق علمائے
سنت وادہ و سر بآستان تحقيق ايشان نهاد خيال بدانش بسته كه حديث
زيد باعث تلبيس است و هرگز قائل رد و قدح نيست اكنون حال صاحب طعن الرماح
اعنوان · گر باوصف آن عبارت كه شنيدي بشنو كه كلام زيد را از خبر اعتبار
ساقط ساختند و ميگويد كه تفسير اهل البيت بمن يحرم عليهم الصدقة كه در كلام زيد واقع
است لائق اعتبار نيست زيرا كه او معصوم نبود و اين تفسير باخبار كثيره كه اتفاق
فريقين بر آنست متناقض است زيرا كه آن اخبار نصوص جليه است بر آنكه
مراد ازان فقط اصحاب عبا و ذريت طاهره پيغمبر خدا هستند دون غيرهم المحرمين
عليهم الصدقة منجرم كه هنوز مجتهدين اماميه اينقدر هم ندانستند كه درين احاديث
معنى ديگر مراد است كه اختصاص باصحاب عبا دارد چنانچه مولف اوراق
تصريح بدان كرده و در معنى لفظ اهل البيت ، المحصور ساخته سلمنا كه معصوم بود
بنا بر تصريح فريقين شيعي بود پس چگونه برائے خود تفسير كرد بى استناد
بقول معصوم پس تشيع كجا ماند هيهات و ازينجا اين هم عيان شد كه صدر
اول شيعه هم بى استناد بقول معصوم تفسير آيات ميكردند فضلا عن الحديث
فقط بيچاره قزويني چنين نيست ازين هم طرفه تر سخن ديگر بگوشت برسانم
كه رئيس الطائفه درين اوراق حديث زيد بن ارقم را سوند تقريره خود ميدانند
و موجب تلفيق بين الروايات قرار ميدهد بر سر و چشم مي نهند پس

ضرور افتاد کہ قائل بشرکت بنی ہاشم بلکہ اولاد عبد المطلب در آیت تطہیر گردد سنتیین او جاق و شمر کار دو دمانند و در متن الفیاح زبان و رازی ہرین شرکت و تیز زبانی بر مولانا رشید المتکلمین اعلی اللہ مقامہ میکنند چنانچہ مخفی نیست پس شناقضات قوم سور لوم گوش کردنی و بو عائے خاطر نگاہ داشتنی است کہ ہر یکی بپوستین دیگرے افتاد بلکہ خرمن خود را ہم بباد فنا دادہ سخن دیگر معتقفنے اے دہانت زلب ولب زدہان شیرین تربباد آمد کہ فقہای امامیہ و متکلمین ایشان چنانچہ بربیندہ متربہ اثنا عشریہ و شروح شرائع مخفی نیست اعتقاد این معنی دارند کہ تحریم صدقہ بباعث طہارت و عصمت و مختص باصحاب عبا و امثال ایشان نبود چنانچہ بعضے از عبارات مفید انیمعنی در سابق گذشت و کلام صاحب طعن الرماح نیز ہمین حکم می نماید و الا افادہ ہمین ارقم را در نمیغرمود و حضرت مومن جائے در عماد الاسلام چنان بچا رسوجہ غفلت افتادند کہ این تحریم را معلل طہارت و عصمت قرار دادند مگر ندانی کہ بعد ذکر حدیثیکہ بزعم شان مدا شش انیست کہ غیر اصحاب عبا کسی داخل نیست میگویند و ایضاً الذی یدل علی ان المراد من اہل البیت ہم آل العباء دون ازواج النبی ہو انہ تعالی لما طہرہم عن الرجس و طابت نفوسہم حرم اللہ علیہم الصدقات لانہا من الاوساخ التی لا یلیق بالطیبین الطاہرین فتحریم الصدقۃ انما ہو لطہارتہم و الصدقۃ لا یحرم علی ازواج النبی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و مخفی نماند کہ در ہمین مقام جناب مجتہد ممقام بزعم خود ثابت کردہ اند کہ تطہیر از رجس دلالت بر عصمت دارد پس بر فہیم این مجتہد لہ در طول باع و بسطہ ید در زمرۂ امامیہ مثل شان کسی نبود کو حرفی از ادب نیا سوختہ باشند چنانچہ از مکاتیب مسطورہ و نتایج آن عنقریب معلوم خواہد شد لازم آمد کہ جمیع بنی ہاشم و بنی عبد المطلب کہ

تصریح علمای امامیه فاطمیه سادات بودند و صدقه بر آنها حرامست چنانچه از جامع عباسی و کتب مجلسی و بهبهانی و نجفی و کاشانی عیانست معصوم و طیب و طاهر و مصداق اهلبیت باشند حالانکه از بنی هاشم درباره ایذای اهلبیت بر اصول شیعه آنچه صدور یافته مقبولین ثانی امامیه مثل سلیمان فارسی و ابوذر غفاری رشک بران برده باشند **والعجب** که مخاطب را درینجا عرق حمیت بجوش نمی آید و سر خود را بر سنگ خارا نمی زند که اینها همه اهلبیت باشند و نزد شیعه بسادات معتبر شوند و اهلسنت که این لقب را باولاد حضرت زهرا تخصیص میکنند کما اعترف به مورد سرزنش کردند فاعتبروا یا اولی الابصار و انظروا الی خرافات هولاء الکبار فانهم فی کل واد یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون هیچ دانی که علت اینهمه تناقضات چیست سببش اینست که بتقلید عبد الله بن سبا دعوی اسلام بر زبان دارند و نعره ایمان می خروشند و در حقیقت باطفای نور اسلام و کشتن چراغ دین و ملت میکوشند و می خواهند که مساعی مشکوره خلفای راشدین و اهلبیت طاهرین را رضوان الله علیهم اجمعین برباد دهند پس منتقم حقیقی جزای ایشان در دارد نیا بکنار ایشان نهاد که در هر تقریر و تحریر مصدر تناقض و تخالف می شوند **و اگر مراد** از لفظ طهارت در قول صاحب عناد الاسلام طهارت نسب و طیب ولادت باشد که برای بنی هاشم حاصل بود گوییم که مگر مجتهد جای سی و اولیاء او کتب قدمای خود را که بر تصنیف آن می نازند گاهی بنگاه ندیده یا بطور نقل و حکایت هم نشنیده کاش بکافی کلینی که بر حقیتش در آنکه حق تاجها که نمی فرمایند و چه تصریحات که در کتب خویش بر صحت آن نمی کنند رجوع می نمودند و می یافتند که حضرت عباس بقیه ابای نبوی صلی الله علیه و آله و سلم چگونه بهره از طیب ولادت و طهارت

نسب داشتند پس معلوم نیست که این احادیث را در کدام صندوقی
نگاه خواهند داشت و از نظر تورانیان تا کی مستور خواهند کرد و آنچه در بارهٔ
اکبر فرزندان شان یعنی عبد اللہ بن عباس در کتابیکه برائی تقریب نواب
آصف الدوله وحسن رضا خان نوشته گفته اند مگر بیاد نماند که صریح دلالت
بران داده که جناب امیر را اینقدر اذیتها دادند که آخر با وصف خلق عمیم
بلعن و طعن ایشان پرداختند و صاف صاف در خطب مکاتیب بجناب
عبد اللہ مذکور ارشاد ساختند که ..... آنچه کردی تو بمن هیچ ستمگار نکرد
هیچ سنگین دل بیدادگر انکار نکرده و ازینمقام اینهم عیان می شود که علمای
شیعه برای حفظ ناموس درکلام مرتضوی ... نام عبد اللہ عبید اللہ
برادرش قرار میدهند و در جای مکبر مصغر را می نهند ولیکن خلاف
روایت و استفاضه و شهرت است پس حال طیب ولادت شان مثل پدر
بزرگ وار برادر صغیر سعادت کردار معاذ اللہ مانند آفتاب نصف النهار
روشن شد که در اصول شیعه بتواتر ثابت شده که هر که دشمنی با اهلبیت کند و دری
ایشان افتد بالضرورت او چنین و چنان است کما ینبغی المنهی غرضکه
ترهات و خرافات شیعه بجائی رسید که بطریق نمونه از خروار و اندک از
بسیار هم بیان نمی توان کرد ولا حول ولا قوة الا باللہ العلی العظیم
اکنون عبارت مجتهد غافی ناشناس در بی ادبی و بی اندامیهای
ابن عباس که برائی تصدیق بنده بکار آید باید شنید می نویسد که از آنجمله
انیست که چون حضرت امیر عبد اللہ بن عباس را حاکم بصره گردانید و او مال
بسیار از بیت المال گرفته بدون اجازت حضرت امیر بمکه رفت و متصرف
شد و نامه نوشت که چون مرا اهل و عیال بسیار است آنمال را برای خود

یارے و معاونت و ادای امانت تو پس ہرگاہ دیدی زمانہ را کہ بر پسر عم تو شدید گردید باو خیانت کردی و از و مفارقت نمودی و او را مخذول گردانیدی پس نہ با پسر عم خود معاونت نمودی و نہ امانت داری کردی گویا ترا از بہنا مطلق نیست قربت منظور نبوده گویا تو در دل اراده داشتے کہ ہرگاہ ظفر یابی در حق امت محمد خیانت کنی تا اینکہ فرمود فسبحان اللہ اما تومن بالمعاد او ما تخاف معاش الحساب ای انکسکہ نزد ما از دانایان محسوب چگونہ گوارا میشود طعام و شراب حالانکہ میدانی کہ تو حرام می خوری و حرام می نوشی و کنیزان میخری و نکاح با زنان میکنی از مال یتیمان و مساکین و مومنین و مجاہدین کہ براه خدا جہاد کردند پس از خدا بترس و مال مسلمانان را باہنار دکن انتہی ما نقل المجلسی فی کتاب المواعظ الجنیہ **وعبد اللہ بن عباس** آنچہ در مکاتب نوشتہ و بر آنجناب تہمت کرده و را ہیے ادبی بر اصول شیعہ سپرده ہیچ ناصبی ارتکاب آن نتواند کرد کما بینا فی الکتاب الکبیر **قولہ** فاین الطارہ **اقول** چون انکار ملازمت خود ملازمین والا نموده اند اکنون معلوم نیست کہ اعتقاد عصمت جناب عرش قباب سیدۃ النساء بکدام دلیل میفرمایند در آیت مباہلہ مراد از نفس جناب امیر بودند نہ جناب افضل بشیر و نذیر تا بر صور مثلیہ گویند کہ چون عینیت محال است فلابد من المماثلہ و چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معصوم بودند بالاجماع فلابد للمماثل من العصمہ و ہر ظاہر است کہ برای تامین عصمت تخص ضروری نیست خلیف کہ در وقت غصب ام کلثوم ہم دعا معصومین قرین اجابت شود و دو رسلسل بر تقریر مرید النجیب شیخ الملحدین کہ با عتراف اکابر علمای شیعہ منہم رئیس الافاضلین جواد مرید کہ مخاطب در رسالہ تخریب طریقہ اصولیین جمیت دینی از دست داده در دل

وبر شکست لشکر اسلام نهاده هم بر تقدیر عدم عصمت حضرت فاطمه لازم نمی
آید چه ناظرین تجرید که خاتمه آن برای خاتمه هو نقش طشت از بام است
عیان گشته که این دور و تسلسل اگر هست برای عصمت امام است که حالش
بر اصول امامیه بقول شاعری خراب و ناتمام [illegible] دور باید داشت و کس
باقی نماند و آن فتح شکست و آن ساقی نماند و آنچه درین باب تقریر [illegible] دور کرده
دور و تسلسل بر تقدیر عدم عصمت حضرت [illegible] است آنچه [illegible] نظر دقیقه است
چه هر چند باتفاق اهل ملل سماوی علی ما صرح به المخاطب اللغو [illegible] حضرت [illegible]
علیهم السلام امام نتواند شد که بر اصول امامیه بهتر از نبی [illegible] بلکه افضل
از اولی العزم من الرسل می باشد مگر برای [illegible] ثبوت شان [illegible]
امامیه [illegible] منتظره باقی نیست [illegible] جبرئیل [illegible] سماوی
از حضرت رب جلیل بودند تکلیف [illegible] از فصل خطاب باشد
بلکه از تصحیف قرآنی هم با فراتهم [illegible] تصانیف
کلینی و امثالش آن قدر عیان است که جز سیران نابالغ احدی را مجال انکار نتواند
بود و مرتبه نبوت و رسالت [illegible] کمتر از امامت باشد چنانچه [illegible] مومن طاق
مثل حسام [illegible] عادل است [illegible] باظهار تشنیع برای نبی هم
عصمت ضرور است و ضرورت درین امر تصور نیست زیرا که اگر جناب
سیده معصوم نباشد تقریرات مطاعن فدک بر کرسی نمی نشیند و حسن
ترتیب و تقریب نمیگیرد و لاف گزاف های شیعه و جنگ و جدال ایشان
از میان بر می خیزد بلکه کتب قدیم و جدید این مذهب خود آبروی اهل حق
میریزد زیرا که بر اهل استقراء پوشیده نیست که [illegible] عمده ترین
مطاعن که علمای روافض بسبب گوشه اندیشی دست سخن را دراز کرده

اند همین عصمت است کما فی طعن الرماح و عماد الاسلام و غیرهما من الکتب الکلامیه اینقدر که شنیدی تعلق به نبوت و رسالت جناب سیده داشت که کتاب آسمانی باین طول و عرض همراه داشتند اکنون باید دقت نظر را کار فرمودن و خود را به بلند آهنگی مائل نمودن و راه استنباط از مقولات امامیه [illegible] و عجز [illegible] در افادات ایشان کردن که هرگاه در کتاب کبیر ازالة الغین عن بصارة العین بدلائل شیعه و براهین بقیتا احادیث [illegible] افضلیت شیعه از انبیاء و مرسلین باثبات رسانیده شود و در معتبرات امامیه احادیث نبویه ناص بر اولویت ایشان موجود که علمای امتی خیر من انبیاء بنی اسرائیل حرفی از ان باشد و مرتبهٔ ائمه سید اهست [illegible] ما جرت به السنتهم بهتر از شیخین بود و حضرت فاطمه علیها السلام بر مزعوم رئیس المعترضین حقیقه در نقل نزد علمای شیعه و نقل یابند بلکه [illegible] ائمه که حال ایشان دانستی بمرتبهٔ علیا و ذروه [illegible] خصوصیت و امامت توسل آنجناب فرا رسند پس بنیزان می نماید که ختم نبوت و رسالت را بر جناب زهرا اعتقاد کنند و چنانکه حضرت مرتضی را سید المرسلین توانند گفت کما فی بحار المجلسی آنجناب را خاتمة النبین و المرسلین توانند [illegible] جناب ختمی مآب صلی الله علیه و آله وسلم و فی زیاد از تلمذ و شاگردی و مریدی جناب امیر کما اثبتنا فی الکتاب الکبیر نخواهند که این [illegible] برای مفاخرت فخر موجودات کافی است و ختم نبوت و رسالت [illegible] حضرت زهرا را صورت نه بندد که حضرت جبرئیل کتابی با آن ضخامت از آسمان بزمین برای ایشان بجا بجا آوردند یا دوم [illegible] امیر چنانچه باید ادا کردند کما فصلنا مع لوازمه و عوارضه سابقا و بر [illegible] ایشان [illegible] بر دیار مخفی نیست که تقریر فقیر به بحث

[illegible] بالاتفاق [illegible] به نسبت اخا [illegible] خود شان [illegible] گویند [illegible] حفظ نبوت [illegible]
[illegible] در باره ائمه [illegible] [illegible] الحمد [illegible]

بلکه معتقد بودن باستحاله آن حقیقه چگونه بعصمت قائل توانند شد پس حالیا از روح
او مخاطب را سوال باید کردن که اگر بعصمت جناب سیده بدین جهت قائل گشته که آنجناب
در ثقل داخل اند فحاله کجا تری زیرا که بر اصول شیعه که خود اترا در همین فصل و باب آوردی
و بشرح آن پرداختی موجود است که هرکه قطعا در عترت و اهل بیت هم بود داخل بود
او در حدیث ثقلین داخل است و تو خود هنوز ریب و شک بداخل گشتن جناب
شان در اهلبیت داری بلکه از کلام تو استحاله برمی آید قطع نظر از آن اصول
دیگر هم اقتضای آن دارد که جناب سیده زنهار در ثقل داخل نباشد چنانچه عمده
متکلمین و محدثین شیعه بآن ناطق اند کما مر و حال علل و دلائل دیگر درباره عصمت
آنجناب که در کتب شیعه سمت ذکر یافته نیز واضح گشته که مغلطه بیش نخواهد بود و اگر
ممکن است که بر اصول شیعه ثابت کنی که آدمی از اهلبیت نباشد و معصوم باشد
پس باید که بطور بشارت در نوم یا یقظه افاده کنی ولیکن برین تقدیر اندازه کنید
بنت سید الانبیا چه گناه کرده بودند که اکابر شیعه از عصمت آنها انکار دارند
حتی که صراحة نام ام کلثوم بزبان می آرند و میگویند که نه در اهلبیت داخل است
و نه او را مرتبه عصمت حاصل چنانچه از کلام قاضی هیبت زده که در زمره اماته
از اصحاب الفیل بود قبل ازین از مصابیحش گذشت و اگر با ائمه اعتقاد عصمت
میکنی اعتقاد به نبوت و رسالت آنجناب بلکه بختم آن چرا نداری مگر احادیث مصحف
فاطمه در اصول خود خصوصا مرویات کلینی ندیده از جنابنده محدثین نشنیده و از
صحف ائمه هدی تا این مصحف فرق بسیار است زیرا که بطبق احادیث کلینی این
مصحف در زمان رسول خدا نازل گشته و مصحف حضرت زهره بعد وفات سرور انبیا
کما لا یخفی علی من نظر الی الجار و جلاله لعیوان و غیرهما و دعوی اجماع اهل ملل سماویه
بر نبوت و وصایت بشنوان نمی رسد نظر باستشارتی که در ما سبق رفته بر اصول تو کسی

... حقیقت بوده اگر ... ائمه هدی ... باب ... از تناقضات و مخالفات ...

پس حاشا که اصول نواصب جناب سیده در آن معنی داخل باشند چنانچه از عبارت کتاب مذکور
وافاده قدمای شیعه مانند صبح صادق حال مقولات قوم کاذب در باره بضعه سید المرسلین واضح
گشته لیکن تازه تر امریکه میعاد سابق را وفا نماید و هم قوت آن افزاید از کلام حضرت مخاطب
گوش کردنی است که در مبدء رساله حدیث ثقلین که بر مزعوم خود در راه الزام اهل حق در آن
پیموده و باخراج حضرت فاطمه زهرا ام الائمه النجباء منتظر ثواب جبرئیل از بارگاه رب جلیل
مثل بعضی از معتبرین اکبر بادشاه اکبرآباد بوده میفرماید که هیچ نفی صریح تر ازین حدیث درباب
امامت مطلقه گو همه نصوص امامت صریحه اند غالباً نبوده باشد چه اکثر نصوص دلالت بر
خلافت سید الوصیین و یعسوب الدین علیه السلام دارد و خلافت و امامت اولاد
آنحضرت بر آن متفرع میگردد و این حدیث دال است بر امامت جمیع ائمه هدی ع
تفصیل این اجمال آنکه بحکم حدیث مذکور تمسک باهلبیت و ایضاً مثل تمسک بقرآن واجب
و تمسک بقرآن نیست مگر اتباع الاحکام المتعلقه بمعاش و معاد و بر ظاهر است که اتباع احکام
متخالفه جمیع عترت منتشره فی اقطار العالم علی ما کان منهم او جاهلا تکلیف بما لا یطاق بلکه طلب محال و غیر
مرضی شارع است پس لا محاله محکوم بالتمسک بهم اشخاص معین خواهند بود بلکه در هر زمانه
شخصی متعین خواهد بود و آن شخص معصوم عن الخطای می باید مثل قرآن تا ایشان قرآن واجب الاتباع
توانند بود و هذا مما برهن علیه علماء الفرقة الناجیة اعلی الله درجاتهم وقد قضوا الوطر عن بیان
ذلک منها ما بهم و ناطر است بر همین مقتضی حدیث صحیح نبوی من لم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة انتهی بلفظه الی غیر ذلک من عباراتها التی تدل علی الخروج بل علی نصب المؤلف ایضاً
و درین مقام ازین نبیس نصاب لیام باید پرسید که امامت تعلق بعد دان را لازم است یا نه
بر شق اول جناب سیده بالیقین خارج شدند لانتفاء اللازم و بر تقدیر دوم استدلال امامت
از حدیث ثقلین بر مزعوم شنیع نا تمام است و حاجت مئونت جواب بر علمای اعلام نیست
قوله بخالق توهم اقول حاشا که توهم کرده در التباس افتاده باشد بلکه اخبار معتمده ملحوظ دارد

ہمدان احادیث مذہب خود سے بندد گو ہیچکی از اہل حق بران می خندد ولیس لفظ الظن و الیقین با
یستی نوشت نہ توہم کما توہم **قولہ تعنی الخ اقول** - درکتاب منتہی تقریر اعتراض مجملاً
اینست کہ شیعہ حضرت امام المومنین را خارج و سلمان فارسی را داخل کردانند و در باب
جناب سیدۃ النساء متردد اند فاعتبروا یا اولی الابصار و الحمد اللہ کہ این اعتراض با وصفیکہ
درر دان جناب سامی بسبب انصاف دشمنی خرمن انصاف رایک سر سوختند و حضیض قعر
زمین بعرش برین دوختند و کاسۂ گدائی در دست گرفتہ رطب و یابس اند وختند ہنوز
بر جائے خود از امور واسخ است فکان کالجبل الذی لا یحرکہ العواصف **قولہ** بری
از شین **اقول** - بر اصول اہلسنت بلا ریب محبت واقعی دارند و در بارہ ہر یکی از ہمشین
خاندان مصطفوی و مرتضوی جان نثاری میکنند و بکمال حزم و دور اندیشی مقولات
ایشان مشعر است جناب سیدہ ہم داخل حدیث ثقلین اند و ہم منزہ از غبار و شین
ولیکن چون کلام بر اصول شیعہ است فایدہ بحال رئیس المتشیعین نمے رساند کما لا یخفی دعوی
براءت بر اصول مدعین مزید ولاے اہلبیت سید انبیاء و روع بیفروغ است کہ بتقلید
عبد اللہ ابن سبا یا دگرفتہ اند زیرا کہ از حدیث وصیت کتاب کلینی بتاکید ہائے شدید
کہ مزیدے بران ممکن نباشد جناب سیدہ روبروی حضرت سید المرسلین و
امیر المومنین بر دفتر مہر نمودند و ملائکہ مقربین و حضرت رب العالمین را گواہ گرفتند کہ ہرچہ
از دست متغلبین جور و جفا خواہد رفت بران صبر و سکوت خواہم کرد و ہمدرین کتاب
بتاکید تمام مصارعت فاطمی با فاروق ثابت است کما بینا فی المنتہی وغیرہ **و نیز** انچہ در
بارہ معافی فدک از آنجناب بکتب دین و ایمان شیعہ بہ ثبوت پیوستہ و در بارۂ بدگوئی
حضرت امیر المومنین بر زبان مقدس شان رفتہ و بسبب عدم شرکت آن جناب
الفاظی صد ور یافتہ کہ مانند جنین رحم پردہ نشین شدہ و مثل خائنان در خانہ گریختہ الی آخرہ
بر لفظ و معنے آن برخلاف زہد و تسلیم و اقرار و میثاق سابق دلالت دارد و خ

احادیثیکه درباره تقیه مستفیض و مشهور گشته بآن امور حکم مینماید که ذکرش اشاره و هم صورت نمی
بندد تا بصراحت چه رسد و از ینجاست که باقر مجلسی با وصف بوالفضولی و بوالهوسی که در ذکر
خرافات دارد و نزد ایشان بخاتمة المحدثین معبر است در کتب مصنفه خود مثل حق الیقین
بر زهد و قناعت و صبر و سکوت جناب فاطمه معترض شده و بلفظ امکان و لیت و لعل
در عربی و فارسی تکلم کرده لصدد جواب گشته و بادنی غور و تامل معلوم توان کرد که
هر چند دست و پا زده لیکن سعی او بجائے نرسیده بلکه اعتراض دوبالا گردیده پس
جناب سیده را که حال شان بر اصول رفضه بدان نوبت رسد که ع گفتن
نمی توان و نهفتن نمی توان چگونه برے از شین توان گفت و الاخلفائے جز نه عهد یے
و نکثه مواثیق بر اظهار تخاطب و در من منتهی الکلام و مانند آن دیگر چه کرده اند ارسے این
بیچارگان را صنعت مصارعت گاہے اتفاق نیفتاده بخلاف جناب خاتون جنت
بر اصول اهلبیت و منظنت بار خدایا. مگر گویند که مراد از عهود و مواثیق میدان داری
و فوج کشی و شمشیر زنی بود و آنگاه مثل رزم جهان پهلوان اسفندیار روئین تن و کار
زار برز دگیو دلش و این صورت نسبت فالعهود بجالها و المواثیق علی منوالها و لیکن
ان شاء الله تعالی عنقریب عبارت حدیث وصیت را بر زبان مجتهد فانی ترجمه میکنم تا بر هر کس
عیان شود که این تاویل که از خیالات مجلسی مانند او سست سرائے بلکه وسوسه شیطانی
پیش نیست **سلمنا**. ولیکن فوج آرائی و میدان داری فرع وجود لشکر است و هرگاه
ابوذر و عمار و غیرهما من الارکان و الابرار شریک اهلبیت اخبار نشوند و سلاح بر تن
راست نکنند و قلوب عترت را خراشند و سرهائے خود را با وصف مزید تاکید و توثیق
نتراشند پس ارتکاب کارزار و فوج کشی چه معنے داشته باشد و اگر مراد از ان
جمع کردن زنان بنی هاشم است پس مے توان گفت که انکار از ان انکار روایات
خویش است جائیکه در بحار و دیگر کتب اسفار خطبه طویل و عریض جناب سیده ذکر کرده اند

اہم گفته اند که جماعت نسوان را ہمراه برده بودند کما لا یخفی الغرض افسوس است که شیعیان
بر مزعوم امامیه داد رفاقت ندادند و بمقتضای رفض ترک معیت نمودند و الا امید از
نبوت و شجاعت که بر اصول امامیه زیاده تر از شجاعت مرتضوی مینماید چنانچه بر بینندهٔ مجل
فتن از بحار و کتاب حق الیقین و غیرهما واضح و لایح است آن بود که لوای فتح و ظفر می افراشتند
و در اندک زمانی دمار از متعلمین بر می آوردند و بر تحکیم که پنچایت هندی عبارت از نیست
مائل نمی شدند و فریب کسی نمی خوردند بلکه روایات جنگ و قتال بنت مکرم حضرت شعیب
زوجه حضرت کلیم اللهی که بر وصی حضرت موسی لشکر کشیدند و داد مبارزت دادند از کتب
دادهای شیعه محو می شد که از زبان خود میگویند که در ذات مقدس مرتضوی جمیع منازل
هارونی نسبت بحضرت موسی بود بغیر از نبوت که کمتر از امامت باشد **و این قصه**
را مجلسی در بحار بروایت اکابر خود آورده و در تراجم هم ذکر کرده و جناب میرزا کاظم
علی صاحب در رساله که بد وجه نوشته بمزعوم خود استدلال صاحب تحفه را بآیات
کریمه وعد الله الا به باطل فرموده و بحاشیه خویش آنرا نحشی نموده افتخار بران داشتند
نیز به تقلید مجلسی واختند کما لا یخفی و ازینجا بروایات قوم روافض ثابت شد که ابقعم
امور را اثبات مکرمه انبیاء ع باد شده اند فلیحفظ هذا التحقیق فانها قاطع العروق
سبحوات المخاطب ذی النظر الدقیق التی جمعها فی عدة من الاوراق الاخر و وقع فی ا
لناموس الاکبر عبارت موعود اینست که **کلینی** بسند معتبر از حضرت امام موسی
بن جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود که از پدرم صادق ع پرسیدند که آیا چنین بود
که حضرت امیر المؤمنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بود
حضرت املا میکرد و او می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق ع
ساعتی ساکت شد بعد از ان فرمود که چنین بود که گفتی چون وقت وفات
آنحضرت رسید جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته مهرها کرده شده با امینان

خداوند عالمیان از ملائکه مقربین فرا رسید و گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند
آنها را که نزد تواند بغیر از وصی تو علی بن ابیطالب تا آنکه نامهٔ آسمانی ما از ما بگیرد و وصی
تو گواه بگیرد ما را بر آنکه ما را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید بآنچه دران نامه
است پس امر کرد حضرت رسول که هر که در آن خانه بود بیرون کردند بغیر از علی بن
ابی طالب و فاطمه علیها السلام در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد
پروردگار تو سلام میرساند و ترا میفرماید که این نامه آن چیزیست که پیشتر در شب معراج
و غیر آن عهد کرده بودم و با تو شرط کرده بودم بآن و بر تو گواه گرفته بودم ملائکه خود را
با آنکه من کافیم از برای گواه بودن چون این سخن را جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارکش از خوف بلرزید و گفت ای جبرئیل پروردگار من سلام است و از
از همه نقصها و از وست همه سلامتیها و بسوی او بر میگردد همه سلامتیها
راست فرمود پروردگار من و وفا بعهد خود نموده است بمن بده نامه را پس نامه را
بآنحضرت داد و امر کرد که آنحضرت بامیرالمؤمنین نامه را دادند پس پیغمبر خدا بآنحضرت
داد و فرمود که بخوان پس حرف بحرف خواند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که این عهد پروردگار من است بسوی من و شرطی است که بر من گرفته
و امانتی است نزد من بمن رسانیده ام از و آنچه خیرخواهی است بود
بعمل آوردم و ادای رسالتهای خدا کردم حضرت امیر فرمود که گواهی میدهم
از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیرخواهی امت
نمودی و تصدیق می نمایم بآنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش من و چشم من
و خون من پس جبرئیل گفت و من نیز از برای هر دو بر آنچه گفتید از جملهٔ گواهانم
پس حضرت رسول فرمود که یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن شدی
از برای خدا و از برای من وفا نمودن بعهدی که در این نامه نوشته است حضرت

امیر فرمود بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان آنها و بر خدا است که یاری
کند و توفیق دهد که بآن عمل نمایم پس رسول خدا فرمود که یا علی میخواهم که بر تو گواه
بگیرم و چون روز قیامت نزد من آئی گواهی دهم که حجت بر تو تمام کردم حضرت امیر فرمود
که جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که با ایشان آمده بودند حاضر آمدند و میان من و تو
گواه شدند بر من و ایشان را گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را گواه گرفت و از جمله اموری که بر آنحضرت
شرط گرفته است باو جبرئیل از خداوند عالمیان این بود که یا علی وفا میکنی بآنچه در این
نامه هست و از دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی کسیکه با خدا
و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان بر آنکه صبر کنی بر فرو خوردن خشم
ایشان و بر گرفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع نمودن حرمت تو حضرت امیر
گفت بلی یا رسول الله پس حضرت امیر فرمود که سوگند بخداوندی که دانه را شگافت و
خلایق را آفرید شنیدم از جبرئیل که میگفت که یا رسول الله اعلام کن او را که هتک
حرمت آن خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسول است و ریش مبارک او را
از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر فرمود که چون این کلمه را شنیدم
از جبرئیل مدهوش شدم و بر رو افتادم و گفتم قبول کردم و راضی شدم هر چند هتک حرمت من کنند
و سنتها را معطل و کتاب الهی را پاره کنند و کعبه را خراب کنند و ریشم را از خون سر رنگین
کنند و در همه حال صبر خواهم کرد و امید خیر غیر از پروردگار خود نخواهم داشت تا آنکه مظلوم
نزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را
طلبید و ایشان را اعلام کرد مثل حضرت امیر جواب گفتند پس وصیت نامه را مهر کردند
بمهرهای بهشت که آتش بآنها نرسیده بود و نامه را بحضرت امیر سپردند و چون حضرت
موسی سخن را تا باینجا رسانید راوی پرسید که آیا در وصیت نوشته بود که منافقان

غصب خلافت آنحضرت خواہند کرد حضرت فرمود بلی واللہ آنہا جمیع آنچہ کردہ اند دران نوشتہ بودند مگر نشنیدۂ قول حق تعالےٰ انا نحن نحی الموتی ونکتب ما قدموا وآثارہم وکل شئے احصیناہ فی امام مبین یعنے ما زندہ گردانیم مردگا نرا ومی نویسیم آنچہ پیش فرستادہ اند وآنچہ بعد ایشان مرتب می شود وہمہ چیز ہارا احصا کردہ ایم در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا امیر المومنین پس جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود یا علی ویا فاطمہ آیا فہمیدید آنچہ بشما گفتم وقبول کردید وبا ہما عمل مینمائید گفتند بلی قبول کردیم **بعد ازین حدیث** کہ مجتہد فانی از طرف حضرت مرتضوی در بارۂ نکاح ام کلثوم عذرے نہادہ بخاطر ہیچ مسلمانی تا دلیل مذکور خطور تواند کرد وبعد تاکیدات این امور واستشہاد ملائکہ مقربین واتخاذ مہر ہا کہ در ہیچ امرے این قدر اہتمام نرفتہ بود ممکن است کہ جناب سیدہ بمصارعت مجاز باشند ودر بارۂ فدک دست از صبر وزہد وتسلیم بردارند مگر اینکہ این سبا ومقلدین او را از عہد واحکام باید دید کہ ملائکہ وحواریین حضرت خاتم النبیین را از جملہ عاصیین قرار دادند وجناب سیدہ النساء العالمین را معاذ اللہ از دائرہ ملت ودین بدر کردند حاشا کہ کسے از اہل حق برین خرافات گوش نہد وجز جمعا وسمعہا از اہلبیت عظام واصحاب کرام متحرف گردد بجلال وکبریائی الٰہی این اخوان الشیاطین فقط برائے اولاد معنوی خود بینہ می نہند وقومی را کہ مصداق آیت کریمہ یرید اللہ ان لا یجعل لہم حظا فی الآخرۃ اند بدام دوانہ می گیرند وپنجہ بر روئے خویش می زنند وموئے ریش میکنند **ونیز پنہاں نباید برد** کہ در برہم زدن وصیت مذکور فقط برائے جناب فاطمہ کوشیدہ باشند زیرا کہ دربی حضرت امیر ہم درین خصوص گردیدہ در احادیث طویلہ براساس ائمہ ہدیٰ ہستند کہ جناب امیر عہد این وصیت را بوجہ کشتی بر محال خلیفہ اول وخون ریزی او وہم صنائع بدائع مصارعت با کوان صدیق شکستند چنانچہ قبل این مجلا

گذشت وتفصیلش از کتاب کبیر ازالة الغین عن بصارة العین باید جست وقت تحریر
این سطور بخیالم آمد که چون فرقهٔ کاملیه باوصف تشیع جناب مرتضوی را بجهت آنکه حق
خود را طلب نکرده بر تخریب دین سکوت ورزیده زیر زبان گرفته اند چنانچه از تبصرة العوام
ثانی علم الهدای رفضه هم بظهور می رسد پس لقب اکملیه برای فرقهٔ اثناعشریه می باید نهاد
که حق هر یکی را از ائمه هدی وجناب فاطمهٔ زهرا چنانچه باید ادا میکنند واز خاتم حدیث
وصیت که بزبانی مجتهد خانی والسنی عیان است که جناب پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
باوجود علم قطع که جناب امیر وحضرت سیده بر حرفی ازین وصیت عمل نخواهند کرد فقط اتمام
حجت رد بروی ملائکه مقربین وحضرت جبرئیل ومیکائیل نموده اند چنانچه ارشاد نبوی
هم در اثنای حدیث وصیت دلالت بران دارد که فقط اتمام حجت منظور ومزید اهتمام
مقصود بود حیث قال صلی الله علیه وآله وسلم یا علی می خواهم که بر تو گواه بگیرم وجبرئیل
در قیامت نزد من آئی گواهی دهند که حجت بر تو تمام کردم دلرزیدن اندام مبارک سیدالانام
نیز از همین سبب بود که از علی بن ابی طالب ومانند او هرگز عمل برین وصیت صورت
نه خواهد بست بلکه او بجرد وفات من این عهد موثق را خواهد شکست ودست از تقیه
خواهد برداشت وهنگامه مصارعت واراده جنگ وقتال با خلیفه اول کرم خواهد
کرد نعوذ بالله من احداث الشیعة الاکملیه بعد الاسلام ومن الالحاد بعد الایمان
قوله فای محذور فی ذلک **اقول** من هم همین اعتقاد دارم که محذوری وممنوعی
نزد تابعین عبدالله بن سبا بی دین نیست که بقضیهٔ پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم خارج وسلمان
فارسی داخل باشند والحق که هرگاه بر اصول مدعین مزید ولا در وثاقت بلکه در نفس
ایمان حضرت زبیر گفتگو باشد کما اشرنا پس محذوری درین مقام لازم نمی آید کما لا یخفی
قوله ملخص اه **اقول** قطع نظر ازانکه منشی بدیع رقم که زبان واصفین از توصیف
تحریرش اقطع وابکم است درین عبارت سه آخندانی وفصاحت وبلاغت سحبانی نه

اورا که بدست داشته و سر رشته انصاف را که از دست گذاشته و کیست از این هر دو
که در تحقیق سبقت و کدام از ایشان خاقان علم و فضل را بدعوے شوخی و رنگینی باک رفته
ملخص که به سبب غفلت از موارد استعمال لفظ اهل بیت و عدم اندک تعمق در معنی حدیث
فاضل معاصر را توهمات دور از کار در گرفته و قد کشفنا القناع عن وجه الحق فالحمد لله علی
انبلاج الحق و الصلوة و السلام علی النبی المطلق و علی عترته الاطهار الذین هم بوصایته و دون غیرهم
احق ثم قال رئیس اقوام الاملکیین الذی لم یوجد نظیره فی العالمین بما یدل
علیه امکانیته التی ارسلها الی نور الدین و نیز روزی فاضل معاصر
شفاها بطریق طعن گفتند که حال شیعه بس عجیب است که ازواج طاهرات را در عداد
اهلبیت نمیگیرند و حالانکه اطلاق این لفظ بر جناب ماریه قبطیه با آنکه از سراریے آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند در حدیث مروی الطریق اینها آمده و در سند این سخن
حدیثی نوشته فرستادند که عبارتش اینست علی ما فی المجالس المشهور نقلا عن
الدرر الفلائد للشریف الشمانینی روی محمد بن حنفیه عن ابیه امیر المومنین صلوات الله علیه
قال کان قد کثر علی ماریة القبطیة ام ابراهیم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها و یختلف الیها فقال لی
النبی صلی الله علیه و آله و سلم خذ هذا السیف و انطلق فان وجدته عندها فاقتله قلت یا رسول
الله اکون فی امرک اذا ارسلتنی کالسکة المحماة امضی لما امرتنی ام الشاهد یری ما لا یری الغائب
فاقبلت متوشحا بالسیف فوجدته عندها فاخترطت السیف فلما اقبلت نحوه عرف انی ارید
فاتی نخلة فرقی الیها ثم رمی بنفسه علی قفاه و شغر برجلیه فاذا انه اجب امسح ما له مما للرجال قلیل
و لا کثیر قال فغمدت السیف و رجعت الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاخبرته فقال الحمد لله الذی
یصرف عنا اهل البیت انتهی بلفظه فقیر در جواب نوشت که و تیره محصلین آنست
که اگر بر خصم اعتراض میکنند امعان نظر بر اطراف و جوانب کلام بکار برده اگر از جانبش عذری
جوابی مضمون مے باشد آنرا ذکر کرده بنقیض و ابرام سے بر دارند نه که فقط ورود

فقال صلوات الله علیه ان الشاهد یری
ما لا یری الغائب

اشکالی مهمل الجواب را مغتنم انگاشته مایه جزاف سازند آیا ذهن سامی این اشکال جلی دارد
یا نه و نوبت بتحریر رشید بارے نوع عصاتے این کثیر العثرات متنبه شده سرانداختند
و دست ازین نقض بر ندا شتند که درین باب بار بار خامه فرسائی می سازی و بجواب
اعضالی که بحدیث آن اهلبیت کل نبی او صیاءه وارد است نمی برداری و همین سخن
جناب شان باعث بر تسطیر سطور سابق افتاد لیکن چنان قرع صماخ این سر و پا گردید با اینهم
هنوز پیش هم مذهبان خود ذکر حکایت ماریه رضی الله عنها مینمایند و دا استخراج اعتراض
میخواهند پس احب افتاد که جلباب خفا از روے مغلطه که جناب مشار الیه را باعث اعتراض
افتاده برکشد تا مجال بالاحوال تنگتر گردد فنقول مستعینا بملقی الحق و الصواب و مفیض فضل
الخطاب که اگر ما قبول سازیم که اطلاق اهلبیت بر جناب ماریه باعتبار معنی سکنی و بیتوتت
جناب شان آمده هیچ محذوری ندارد باقی ماند فقره لیصرف عنا الرجس او لیصرف
عنا علی اختلاف طریقی الحدیث کما کتب الفاضل الممدوح بخط این فقره هم اصلا مؤید مقصود
شان نیست چه فقط کلمه لیصرف عنا الیاقت استشهاد ندارد زیرا که در تقدیر معقول محذوف
سعی بر چه تمام تر است و مع کلمه الرجس هم اصلا تائید مرکوز خاطر شان نمیکند چه اصل مقصود
شان اینکه حال جناب ماریه در اهلبیت و اذهاب رجس نزول آیت تطهیر در شان
ازواج مطهره بالانفراد او بالاشتراک اثبات نمایند و انی ذلک زیرا که حضرت رسالتمآب
صلی الله علیه و آله شکیر بر صرف رجس خاص یعنی تهمت بجهت آمد شد این عم جناب ماریه
فرمودند این معنے باخذ سے الدلالات بر تطهیر از جمیع ارجاس که مفهوم و منطوق آیت
تطهیر بران دلالت دارد دلالت ندارد تا بسبب آن به ترقی تمام اذهاب ارجاس
بکلمه جنس باستغراق و تطهیر مطلق براے ازواج طاهره توانند کرد و ذلک بین الاسترة
فیه و این همه که گفته شد بطریق مماشاة و تسلیم غیر مسلم و الا حقیقت جناب ماریه از ضمیر
عنا مراد نیست زیرا که ضمیر متکلم مع الغیر حقیقت است در متعدد و بر شخص واحد اطلاق

نمی کنند مگر بجانز والاضمار الیه بدون ضرورة داعیة الیه وان بما نحن فیه حلیف فقدان بلکه
انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از ضمیر متکلم مع الغیر ذات اقدس خود و این عم خود را اراده
فرموده اند و دلیل قطع برین معنی اینکه لفظ صرف - بجای مستعمل میشود که وقوع
آن امر محتمل باشد و چون الشخص محبوب بود و علم الهی بجمیع جزئیات هم محیط احتمال وقوع
رجس کجا بود که صرف من الله بوقوع آمد آری اگر پرده از روی کار برکشے
افتاد و بفرض محال قتل آن بیگناه واقع میشد استعیذ بالله رجس سوی سلطان ا
لانبیاء و سید الاوصیاء راجع میشد بر همین معنی انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شکر ایزدی
بجا آوردند که از ما هر دو کس صرف رجس فرموده هذا الاعتبار الیه بل ظاهر غایة الظهور و پر ظاهر است
که فاضل معاصر مستدل هستند بین ها را در زد مزعوم شان بمیان احتمال کافی و بس بود لیکن
که معنے حدیث در آنچه فقیر بیان کرده منحصر و معنی مزعوم شان دستخوش لبطلان مدعی است
که بلحاظ فاضل موصوف اعتراض مشترک الورود باحاطه علم معصومین صلی الله علیهما بما کان
و ما یکون بگذر د چه احکام شرعیه بر حسب ظاهر اجرا مے پذیرد حتی که کفار در باره انحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سواذن میگفتند و حضرت ایزد جل و علا رد کلام شان بایت
اذن خیر لکم فرموده و نقتصر علی هذا القدر فان امهل الاجل و ساعد القدر اجیب شیء کل ما
افصح به فی کتابه ذلک الطبر البالغ النظر انتهی کلامه بحروفه اقول این افاده تازه
قطع نظر از آنکه مورث عار و ننگ مذکر میل مشهور یعنی نیست بعد از جنگ است
مورد ابحاث ارباب نظر و مسطح الفار اهل هنر است تحقیقش آنکه تعلق بمناظر انی
دارد که میانه فقیر و این تحریر زبانی دائر شود و در صحبت بتائیدات سماوی و توفیقات
علوی سخن را تا بجانه رسانیدم بلکه خون را در عروق اهل خلاف خشک گردانیدم چنانچه
جمیع اثنا عشریه که شریک صحبت بودند و هم بعضے از خصا د اقرار ببطلان دانستند کیسلا
قت لسانی و بلاغت بیانی مخاطب خود و ارباب سخن دانی باقی نمی ماند و حسرتم را

از طرف این سیاح بادیهٔ بی‌همتائی بود و این حرف صحیح است چه فارغ التحصیلی هم اول دلیل بر آن
موجود بما عرفته بعد از طی این مرحله خواسته بودم که اگر با وصف عجز از جواب کتاب
فقیر که بعنایات ایزدی بر هر صغیر و کبیر عیان گشته هنوز هم حوصله دارند و تحریر مباحث
کلامیه خواهند چند شرط را ضرور انگارند از آنجمله آنکه تقریر مناظرات را بحیز تحریر
در آورده ام و امور واقعیه را از قبیل قیل و قال جانبین مذهبی افگنده ام نزد جناب معز
ستم بمهر و شهادت خویش مزین فرمایند و هر کسی با مر نفس الامری گواه شود تا اگر اساس
تقریر احدی از جانبین بر مناظره موسس باشد کسی از حدود مقرری در نقلش از جانبین
نرود و این شرط و آنچه بدان تعلق داشت در رقعهٔ طویل نوشته فرستادم و جناب ایشان
در التزام مالایلزم شمردند و بعضی را از حد امکان بدر آوردند و صاف صاف گفتند
که قائل بر امر واقعی شدن از محالات است رسالهٔ مناظرات [illegible] در مسودات
مانند حکایات آن را ذکر کردن باعث خلط بحث میدانم لهذا قدر ضرورت که متعلق بان علم
است بالضرورت میگویم و اگر کسی قصد تکذیب داشته باشد بادی بعد مناظره [illegible]
بدان وفقک الله تعالی الی معارج الکمال و حفظ قلبک من الارتعاد والزلزال که موجب
قیل و قال و منجر بذکر اهل بیت رضی الله عنهم و باعث بدگمانی حدیث حال ماریهٔ قبطیه رضی الله
عنها شد این بود که روزی بر زبان فاضل معترض گذشته بود که از روی مناظره
زیاده از حد بیان داشتم ولیکن بارها آزموده ام که وقت تقریر شما الفاظ ها هم
میرسد گفتیم بر خلاف جناب مرا انبساط تمام رو میدهد فرمودند چرا نباشد که بیت
و بلند این صحرا نوردیده اید و دیده اید و گرم و سرد روزگار چشیده مصداق شعر مثنوی
گردیده اید ع همچو سبزه بارها روئیده ام هفتصد هفتاد قالب دیده ام گفتم این
امر بستر را باید گشود فرمودند که بحال سابق اشاره کردم که شما در صحبت جناب
میرزا کاظم علی صاحب صلوریه و بقیه ساخته بودید گفتم تهمت محض و دروغ بحث است

هرگز صحبت بنده تقیه و توریه بنوده فرمودند که از شخص شنیده ام گفتم بالیقین
آن شخص بر من افترا کرده و دروغ گفته در آن وقت بسبب ضیق فرصت همین
قدر مجال سخن یافتم که روزے بخلوت یا جلوت این قصه را از مبتدا تا منتهی زبانی
فقیر بالضرورت باید شنید فرمودند که انشاء الله تعالی وقتے از آغاز تا انجام گوش
خواهیم کرد و این وقت بضرورت شدید سوار میشوم پس تا چند ماه در هر صحبت
عائقے پیش آمد بلکه وعده گفتن و شنیدن غالبا از خاطر جانبین افتاد وقتی
بخدمت شان حاضر بودم که شعر بندگور بتقریب ذکر سلاطین و امرائے روزگار
که هر خزان و بهار برنگ دیگر رنگین میشوند بر زبان مقدس آمد و وعده سابق
را یاد داد عرض کردم که اگر فرصت باشد حال فقیر در صحبت جناب میرزا کاظم علی صاحب
همین وقت باید شنید فرمودند بسم الله گفتم که من در سفر بودم که ناگاه
سانحه وفات مولانا رشید المتکلمین بگوش رسید بدل گفتم که اکنون از
علمائے سنت کسے نمانده که در مقابله علمائے امامیه داد تکلم دهد و از کتب
شیعه بالزام شان پردازد پس بالضرورت از تلاش معاش دست باید برداشت
و متوکلا علی الله در لکهنو که کتب هر فن در آن مجتمع تواند شد بخدمت کتب و تکمیل
فن ضروری باید گشت بارے بعجلت هرچه تمام تر در لکهنو رسیدم و بتلاش
کتب میگردیدم روزے بخدمت میرزا صاحب موصوف که قدوه فقهائے امامیه
عمده زاهدین اثنا عشریه افضل متبحرین اکمل متاخرین ایشان بودند رفتم فرمودند
کیستے و چه مذهب داری گفتم نام من حیدر علی است و مذهب سنت دارم گفتند
الحمد لله که آرزوے من همین بود که شخصے از سنیان درین وقت فرا
رسد تا سخنی باو بگویم و از عجائب اتفاقات آن که قبل از
آمدن شما شخصے برائے ملاقات آمده بود چون دریافتم که سید است

ومذہب تشیع داده باو گفتم که برین تقدیر ضرور است که بزرگان خود را بد میگفته باشی متحیر شد و گفت که اگر با وصف تشیع شیخ می بودم کلام شما صحیح میشد و بر تقدیر سیادت و تشیع چگونه اعتراض مذکور بسوے من متوجه می شود گفتم مگر شما را اجزی نیست که امام صادق ع بارہا فرموده اند که ولدنی ابوبکر مرتین۔ ہرگاه شما از فرزندان آن جناب آید و صدیق از بزرگان صادق است ومذہب شما و مذہب شیعه پس ناگزیر اشکال مذکور وارده می میشود که شما بزرگان خود را بد میگوئید سکوت کرد و صحبت منقضی شد بعد آن این بخیال داشتم که اگر بحسب اتفاق سنی نزد من آید بر طبق مذہب او اعتراضی بر و خواہم کرد عرض کردم که مولانا من سنی ہستم جناب سامی بے تکلف ارشاد فرمایند که تقریر اعتراض چیست فرمودند که در کتب سنیان بار با دیده ام که تا انسان بذکر الٰهی مشغول است بدائره رحمت داخل است و ہرگاه بکاری دیگر مشغول شد ملعون میشود پس خلفا که با امور مالی و ملکی و دیگر مہمات خلافت مصروف بودند چنین و چنان باشند اگر جوابی دارے بیار گفتم اگر جناب را تاب استماع باشد ثانیا ہم اجازت باید داد فرمودند که اینک بار دیگر پروانگی دادم بے تکلف بگوئید و ہیچ من بے خوف تقریر کنید گفتم آنچه جناب در کتب اہل سنت دیده اند از مقولات اہل تصوف است و آن منہج دیگر است و مسلک متکلمین منہج دیگر قطع نظر ازان خلفاے راشدین رضوان الله علیہم اجمعین که بمہمات خلافت شغل داشتند و نیابت جناب سید المرسلین میکردند حاشا که از دائره عبادت و ذکر الٰهی بدر رفته باشند خود اہل تحقیق از اہل تصوف و فقه و کلام در کتب خویش تصریح کرده اند که در تجارت و زراعت و مانند آن که آدمی را برائی معاش خود و فرزندان و منسوبان بر وجه شرعی اتفاق می افتد عبادت

وامتثال اوامر الٰہی محسوب ست چہ جائے سیاست مدن وجہاد کفار وعدل و
داد کہ از خلفا صدور یافت پس بغایت ایزدی اشکالی باقی نماند آمدم بر
جواب الزامی وتقریرش باین عنوان می توان کرد کہ از کتاب کشی و دیگر
کتب رجال امامیہ چنان واضح میشود کہ حضرات ائمہ معصومین درباب معتقدایان
شیعہ مثل زرارہ کہ عدیم النظیر است در یک وقت بارچنین وچنان گفتہ
اند پس اگر امامیہ دعوی اقتدای ائمہ اہل بیت رضی اللہ عنہم ودرد دینی دارند
باید کہ ہمان الفاظ را کہ بطور کنایہ ادا کردم در بارہ پیشوایان خود بیمار زادہ کہ
در اعتقاد اشتہار تر از کس از اصحاب ائمہ ہدی مستثنی ومخصوص بو وظیفہ
سازند این تقریر کہ بندہ عرض کردم زنہار با تصوف مخلط نیست وفقط بر
نہج تکلم واقع است مرزا صاحب موصوف بعد شنیدن این جواب گفتند کہ
کہ خوب گفتند چنان می نماید کہ کتب شیعہ را دیدہ اید امامیہ را نگر جواب باید
کردن پستر عذر جسارت خواستم واز خدمت شان برخاستم وہرگاہ جناب شان را
وقت رخصت مشتاق صحبت یافتم باز رفتم تا آنکہ چند سال ہمدگر صحبت بود
درین اثنا اجازت دادند کہ اگر حاجت بکتابی افتد ہمین جا مطالعہ باید نمود
اتفاقاً چند ہفتہ بسبب بعضی از مکروہات بخدمت شان مشرف نشدم
وفرزندان عالیشان شان کہ در اثناے راہ احیاناً ملاقات میکردند پیام
اشتیاق میدادند تا آن کہ بعد از فرصت یافتم بکمال شوق وتعظیم وتوقیر از ید الوضع
پیش آمدند وفرمودند اینکہ می بینم بہ بیدار است یارب یا بخواب عرض
کردم کہ وجہ استبعاد چیست گفتند بخیال من راسخ بود کہ اکنون دست صحبت
ہرگز دست نخواہد داد گفتم کہ این خیال چگونہ بخاطر شریف جا گرفت زیر لب
تبسم میکردند ومن متحیر بودم کہ وجہ تبسم چہ باشد باز فرمودند کہ راست بگویید

که این قدر مدت چرا گذشت وچه باعث باشد که تا چند هفته قصد این طرف نگردید
گفتم تکروهی چند پیش آمد از بیماری عزیزان و بی انتظامی خانه الی غیر ذلک پس
بار بار پرسیدند و می گفتند که آن مانع چیزی دیگر بود گفتم خود بیان باید فرمودن
پس متوجه بیان ماجرا شدند و گفتند که آمد و رفت شما نزد من بر جناب
مجتهد الزمانی و اولیاء شان ناگوار بود خواستند که این سلسله را بلطائف
الحیل که مراسم اطلاعی برادست ندهد برهم کنند و تدبیرش بخاطر ایشان چنان
گذشت که بر در و دیوار چیزی باید نوشت که شیعیان در ایام محرم بکوچه و
بازار برای ایذای اهل سنت میگویند من به سبب فقدان البصر نخواهم دید و شما
آخر مکتوب در و دیوار را دیده مفارقت اختیار خواهید کرد قضا را من برین
مشوره بالهام الهی مطلع گشتم و بعضی از مردم را طلبیده گفتم که انصاف
همین است که تمامی علمای شیعه نزد اهل سنت برای تحصیل علوم روند
و بقدر استعداد در صحبت ایشان بهره برند و هرگاه کسی از ایشان فقط برای
ملاقات ما آمده باشد خواهند که او را ایذا دهند و راه آمد و رفت را برو مسدود نمایند
سبحان الله این چه صلاح است که از راه فساد شما اندیشیده اید قسم
بقدرت قادر بیهمتا می خورم که اگر شما چنین می کنید هر شما را نزد خود بار نخواهم
داد و گاهی با شما ملاقات نخواهم کرد چنان می نماید که این خبر بشما رسیده و شما
در حالت انقباض بودید و ملاقات را قصداً ترک نمودید گفتم حاشا که بمن این
خبر رسیده و این واقعه گوش زد گردیده باشد و اگر شنیده را خبر میشد بالضرورت
کارهای ضرور برانست پا می زدم و برای ادای شکر حاضر میشدم این
امر در حقیقت باعث انبساط بود نه انقباض الغرض چون حال اشتیاق
جناب میرزا صاحب شمس الزاهدین بدین درجه بود سلسله آمد و رفت را قطع

نمودم روزے بحسب اتفاق مرزا کاظم پسر اکبر علیخان فرزند نواب
حیدر بیگ خان در رسیدند بعد از یک ساد و لمحه تقریر مذهب شروع کردند
آخر رفته رفته بر بحث مسح پا دست انداختند که شاید باین تقریر از عهده
بر آیند بعد از یک دو ساعت ملزم شدند و دست از مسح رجلین بشستند
و جناب مرزا صاحب با وصف استعداد قیل و قال چیزے نگفتند بلکه نقش
دیوار بودند چون نوبت بسکوت انجامید پسر اکبر علیخان بمرزا صاحب
گفتند که در عقب سنیان لاف و گذاف نمودن و درین وقت که دلیلی
نزد من نماند سکوت تمام ورزیدن باعث مزید حیرت است مقصود ازین
تشنیع آن بود که جناب مرزا صاحب بهر حال بجبر آیند و بمناظره پردازند
و به بحث و جدال در آویزند بارے ناگزیر متوجه شدند و دلیل پرسیدند۔
گفتم از کتب شیعه نیز به ثبوت میرسد که غسل مسح را شامل است دلا بعکس پس اگر
مقصود در آیت وضو مسح پا باشد بغاسلین ضررے نمیرساند و بر تقدیر غسل نماز ہاے
شیعه که غسل پا را خلاف آیت کریمه میدانند و بر اہل سنت طعن مخالفت قرآن
مجید میکنند و سخت درشت اعتقادی نمایند باطل و در احادیث شیعه موجود است که ہرگاه
نماز مقبول نمی شود از عبادات دیگر حسابے بر نمیدارند و در پایه اعتبار شمرده
نمی نهند چنانچه از کتاب عقبات الاخره ہم لمعان ظهور میدهد و دلیل نقلی آنکه
در روایات شیعه از ایه غسل پا ہم مرویست پس ما بر چیزے عمل می کنیم که بدرایت
عقلی موید و ہم بروایت و دلیل نقلی موکد است والحمد لله رب العالمین جناب مرزا
صاحب نام کتاب پرسیدند گفتم در استبصار موجود است جناب خان منکر
شدند و آخر کتاب مذکور را بعد تجسس بر آوردند مقام معلوم را بر کشادم و
حدیثی بر آوردم که اول بعد عاست یعنی حضرت امام صادق رضی الله عنه

که در صحیفه شان علم شده بود که حق را ظاهر کنید و جز خدا از کسی نترسید
چنانچه در کلینی است بخطاب ابو بصیر که در تشیع او کسی را مجال دم زدن نیست
فرمود که اگر در وضو بجهت نسیان دستهای خود را اول بشوئے پس غسل وجه
را اعاده مکن بیشتر دستها بشوئے و اگر چپ را بر راست مقدم کنی در آن نیز
همین حکم است و اگر غسل رجلین را بر مسح سر مقدم داری همین حکم در آن جاری بعد
از استماع محصل حدیث جعفری جناب میرزا صاحب نیز سکوت فرمودند چون
حکایت به پایان رسید بجناب خانصاحب اسوه المتکلمین طاب ثراه عرض کردم
که اینست حال بنده که گاهی مداهنه نکردم و زنهار کرد تقیه نگردیدم پس
گفت که فلانے در لباس تشیع نزد میرزا صاحب می رفت و دروغ گفته و
این وقت با من منفصل باید گفت که نام راوی چیست گفتند محمد رضا که دعوی
طبابت و با جناب میرزا صاحب قرابت دارند بدل گفتم سه عدا از تو راضی
محمد رضا * بشرطیکه نیکو فروشی دوا + و احسان خود را نسبت با و یاد کردم
و اینقدر بر زبان آوردم و حال روایت شان آنچه هست خود معلوم که اعتباری
ندارد گفتند البته سخن شان محل اعتماد نیست و اکنون حقیقت حال واضح شد
الغرض جناب قدوة المتکلمین تا اتمام این حکایت که تعلق بمناظره قدیم و جدید
داشت هرگز چون و چرا نکردند بلکه در مناظره اول فقیر جانب کے گفته بودم که
شغل خلافت خلفا مناقض ذکر الٰهی نبود آیت کریمه رجال لا تلهیهم تجارة و لا
بیع عن ذکر الله تلاوت کردند در مناظره دوم اعتراف نمودند که البته از کتب
فقه امامیه ثابت می شود که غسل مسقط وضو است و غسل مسح را شامل است ولیکن
سنیکه بعد استماع قصه مذکور فرمودند اینست که امام رازی در تفسیر کبیر
بفرماید که مسح مذهب اهلبیت رسول خدا است صلی الله علیه و علیهم اجمعین پس

چگونه از ان تجاویز باید کرد گفتیم که ملاذ اد در فهم عبارت جناب را اشتباه
رد داده باشد چنانچه در فهم حدیث فاروق بخطاب ابن عباس رضی الله
عنهم که مناقب او را بر شمرد و او را از جزع در وقت احتضار منع کرد از جناب
مغلطه واقع شد که لفظ و اما تری من جزعی فهو من اجلک و من اصحابک که
برای غمخواری مخاطب بود بر حصول خوف از ابن عباس و تظلم او در روز قیامت
حمل کردند و استدلال از ان بر غصب خلافت نمودند و بزعم خود باثبات رسانیدند
که فاروق از همین جهت می ترسید که ابن عباس و حضرت مرتضوی
که از اصحاب ابن عباس بودند روز قیامت تظلم و شکایت از غصب خلافت
خواهند کرد و حال آنکه جزع فاروق از جهت فتنه بود که فتح باب آن
بمقتضای حدیث سرور انبیا بعد از وفات فاروق متعین گشته پس با ابن عباس
فرمودند که جزع از جهت خطر بقای تو و امثال تست که نوجوان اند و
شارحین باین معنی تصریح میکنند و در شرح بخاری ضبط می نمایند و جناب
باین امور التفاتی نکرده بتصور خیالیه خود همین قرار دادند که ترس فاروق
از جهت مذکور بود و حال جناب امام حسن با هم یاد نفرمودند که در وقت
احتضار چه خوف و ترس بر ایشان غالب افتاد و از هول مطلع چه زار
نالیها کردند اینهمه را محدثین و متکلمین شیعه از امام حسن و دیگر بزرگان
دین روایت می نمایند و العجب که اینهم بخیال سامی نگذشت که جناب مرتضوی
کدام معنی و از اصحاب ابن عباس بودند و در باب تظلم و غصب حقوق ابن
عباس نسبت اصلیت و جناب امیر نسبت فرعیت داشتند بهر حال چنانچه
جناب در این امور مغلطه ها رو داده در فهم کلام امام رازی هم صورت
پیش آمده اینهم را شنیدند و قدرت بر جواب نیافته گفتند که عبارت

امام رازی که بسیار سلیس میباشد چنین نبود که اشتباهی دران واقع
شود و در فهم آن صعوبتی رو دهد گفتم مسلمنا ولیکن بیان باید کرد که اجماع اهل
بیت بر مسح رجلین از عبارت امام معلوم میشود یا احدے از اهلبیت چنین
گفته و مذهب او مسح رجلین بوده فرمودند که از ان عبارت اجماع اهلبیت بر
می آمد و وهم شد و در اوران راهی نیست گفتم اکنون بیان باید کردن
که مراد از اهلبیت کیستند که اجماع شان برین امر قرار یافته گفتند آل عبا
گفتم نزد جناب چنین است و نزد اهل سنت ازواج طاهرات هم داخل اند
الی غیر ذلک و حال آنکه در کتب ما از جناب مرتضوی و امهات المومنین و دیگر
عماید اهلبیت خبر غسل قطعًا و عمل بدان جز ناچیزے مروے نیست و بنده بر
اصول امامیه سوال دارم که داخل شدن جناب سیده در آیت کریمه یطهرکم تطهیرا
از اجماع عباقست و تعداد و شمار ایشان در اهلبیت از اتفاقیات یا اختلافیات
گفتند که این تشقیقات یعنی چه گفتم تا بر امری آگاه کنم که گوش زد نشده باشد
و درین بحث بکار آید گفتند آن چیست گفتم جناب سیده را اکابر امامیه در
اهل بیت قطعًا داخل نمیفرمایند گفتند که محل تعجب است گفتم تعجب نباید
کرد که در کتب معتبره مثل کلینی و شروح آن موجود است چنانچه در منتهی الکلام
بیان کرده ام و جناب آن مقام مشاهده ندیده اند و از کتب اهل سنت عموم و شمول
ثابت است و در روایات امامیه در باره ماریه قبطیه رضی الله عنها بکتب معتبره
دیده ام که مقتضی آنست که ماریه قبطیه درین گروه باشند فرمودند که شان نزول
آیت تطهیر از روایات فریقین دلالت بر مدعای ما دارد که آل عبا مراد
اند نه غیر ایشان و من درین خصوص چند جزو نوشته ام و سلسله سخن بجواب
شاه عبدالعزیز قدس سره کشیده جناب شان در خاتمه تقریر است تطهیر

عبارتی برائے دفع اعتراض از طرف شیعہ گفتہ اند کہ معترض ... مذہبی
نمی باشد بدل گفتم کہ این ہما تقریر است کہ بتقلید کنتوری ادا کردند و اینقدر
بر زبان آوردم کہ از ذات سامی چنان لامع میشود کہ معنی کلام حضرت مولانا
قدس سرہ العزیز بجناب در صدد در و قدح گردیدہ باشند از استماع این
لفظ گرہ بر ابرو زدند و فرمودند کہ ہیچ اشکالی دران عبارت نیست گفتم
دران مقام جناب نوشتہ اند کہ الف و لام المعترض برائے عہد خارجی است
فرمودند کہ واقعی در انجا این سخن نوشتہ ام و ازین اخبار چنان می نماید کہ
شما آن مقام را دیدہ اید و حال آنکہ این ماجرا بالیقین بشما نرسیدہ آنوقت
مصلحت ندیدم کہ نمک بر ریش درویش پاشم و بذکر قصہ نور الدین حسین در
صدد دل آزاری باشم کہ آن شخص جہان نورو تا مدت پنجسال بتعلیم و
تلقین شان متوجہ و سرگرم بود بحدیکہ جناب مستطاب مادہ تالیف و ملتقطات
خود را او لا برائے دریافت آنکہ کدام یک ازین روایات در جواب سنیان
بکار خواہد آمد و معارضہ آن بالمثل از سنیان نتواند شد و کدام یک لیاقت
ندارد فرستادند بار ہمین رسالہ را کہ بعبارتش نشان دادہ بودم از غایت
مستوریہا چشم فلک ہم آنرا ندیدہ باشد بقدر تالیف برائی اصلاح نزد نور الدین
حسین ارسال داشتند و در ستر و اخفائی آن مبالغہ فرمودند و بعنایت ایزدی
بدست من افتاد بالجملہ این حکایت را اظہار نکردم و گفتم کہ اگر ندیدہ ام باری
مضمونش بزبانی ثقات شنیدہ ام باز سخن دران افتاد کہ عبارت تحفہ چیست
آنچہ بر زبان آوردند مطابق نبود بندہ باندک تامل نشان دادم کہ کتاب
طلبیدم فرمودند نزد بندہ نیست گفتم از جائے دیگر باید طلبید نہ پذیرفتند
تا مبادا او ربو دستے حضار مانند سحبان سابقہ ذلیل شوم گفتم بتوریز خویش

باید فرستاد و برخاستم و بعد چندے گفتم و وعدہ ہدا وفا باید نمود ملے تحریر
خود فرستادند و نشان بحث تردد علماے خویش بداخل شدن حضرت
زہرا بنجمرہ قادسہ اہلبیت از من پرسیدند کہ در منتہی کجاست نشانی ور آن
نہادہ و حدیث در متعلق حال حضرت ماریہ نوشتہ ہر دو را فرستادم و
ازینجا بوضوح پیوست کہ آنچہ قیل و قال تبعاً بر زبان آمدہ بود یعنی حال حضرت
ماریہ اینہا بالذات گردانیدند و بناء مناظرہ بران نہادند کاش قصہ واقعی را
بطور ایجاز و اختصار بیان می نمودند چنانچہ در بعضی از مقامات اختصار
می کنم و تفصیل را بر رسالہ دیگر محول مینمایم تا معلوم باشد کہ در بحث غسل و مسح رجلین
دعوی اجماع اہلبیت رسول الثقلین بر امر ثانی بود و می گفتند کہ در تفسیر امام رازی این
مدعا موجود دوم آنچہ گفتہ اند کہ در سند این سخن حیثیے الخ خالی از تدلیس نیست
مقصود ازین اجمال آنست کہ عوام را فریب دہند و بقلوب شان راسخ گردانند
کہ این بحث مطمح نظر جانبین بود و حالانکہ قصہ نوشتن این حدیث بہان عنوان بود کہ یاد
کردم واللہ علی ما اقول شہید سوم آنا مضمون رقعہ سابق کہ تقویم پارسے
عبارت از انست یاد ماندن باعث تذکار حکایتی است کہ اہل صدق وصفا
نوشتہ اند کہ بزرگی از صاحبدلان با یکی از اصحاب خود کہ وعظ و تذکیر مردم را
چنانکہ پیشہ واعظین است قصد میکرد گفت ای فرزند اول باید کہ در سہ
آیت از قرآن مجید نظر کنی آیت اولین اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم
وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون آیت دوم حکایۃ عن شعیب علیہ السلام
وما ارید ان اخالفکم الی ما انہکم عنہ آیت سوم یا ایہا الذین آمنوا لم تقولون
ما لا تفعلون بعد از ملاحظہ این آیات اگر پیشہ واعظین بہتر نماید اختیار
داری سبحان اللہ کسیکہ لیاقت آن ندارد کہ چند سطر را از کتاب منتہی الکلام

تواند فهمید او این جرات وجسارت بهم رساند وبگوید که وتیره محصلین امنیت و مرید نیست آنکه هرگاه معمول اهل تحصیل است که اطراف وجوانب راهم از کلام خصم پیش نظر دارند و زوایا وخبایا را نصب العین گذارند پس اغماض از عبارت فقیر که باعث قطع شور وشغب این معترض است وتطبیق او را در معنی البته از سیکنج بر میکند نمودن وموعظت وتذکیر بدین شد و مدبر ان افزودن خود راند وتمامی خواص وعام رسوا فرمودست یا نه و هرچند بظاهر مناسب نبود که حکایت مذکور را پیش معترض که بازدل زندگی رسیده اند ذکر نمایم که من هنوز به پنجاه نرسیده ام ولیکن بقول حکما بزرگی بعقل است نه بسال و توانگری بدل است نه بمال الغرض تا باینجا نیز دانی بعد ظهور هفوات عمدة المتکلمین مقصود فقیر چون شمع در انجمن و آفتاب نیمروز روشن شد که قصور نظر بلکه فقدان بصر بجائے رسیده که معنی عبارت سلیس اظهر که دفع دخل مقدر بود کما عرفت نتوانند فهمید پس فهم تمامی کتاب کجا راه داشته باشد یا انقدر تقلید مصداق اختار النار علی العار بر گزیدند که ذرهٔ از بصیرت قلبی مانند سائل اعمی که قصهٔ اش در کتب اهل تحریر درست باقی نماند و بحال فهم و فراست فقیر هرچه هست از کنایاتش عیانست که اطراف وجوانب کلام خصما طلب بلکه اولین وآخرین او را نیز آنقدر پیش نظر داشتم و باحاطه مقولات وترجمات شان آنقدر کوشیدم که قلوب متشیعین از مجتهدین ومقلدین سیما کاتب مکاتیب مذکور خوب میدانند بلکه اگر جهابذهٔ علمائے شیعه مثل نعمانی وثمالی وطوسی وحلی بقید حیات می بودند باعرصه ظهور رابرجعت خود رشک افزای شب دیجور می نمودند قدرت برین عذرها نمیافتند که من از فکرت خود از طرف شیعه تقریر میکنم وازین سبب نوبت بدان انجامید که در رد چند جزو صد جزو تهیه

دادم ومنتهی الکلام راپیش مخاطب نهادم ودرین اوراق نیز بعنایت ایزدی
طریق سابق را باوصف کربت وغربت ملحوظ داشتم ونظر باصرار والحاج
احباب درهر بحث لطور جامع ومانع کلام را از حضیض زمین بعرش برین
رسانیدم وبریک جزو صغیر نسبت وپنج جزو کبیر باوجود متانت بسلک تحریر
کشیدم پس روبروی فقیر وتیره محصلین را بیان کردن حکمت بلقمان آموختن
وزیره بکرمان فرختن وفلفل را بهند آوردن وخریزه را بسوی بخارا
بردن است **چهارم** آنکه پرسید حال اشکال مذکور که لطفلا بر زبان رفته
بود از فقیر حقیر که سوالاتش را زیر طعن گرفتند وباعث استفسار ندانستند
از عجایب مناظرات است که جز بعنایت مخاطب صدور پرسش از کسی مترصد
نیست **پنجم** آنکه دعوی عجز کمترین مصدق مثل مشهور است که دروغ
گویم بروی تو اینک نقل رقعات جانبین بر میدارم اہل انصاف ملاحظہ
کنند که کدام یک از من وایشان سپر درمعرکه انداخته دوست از ما
بالذات برداشته وبتقریر امریکه بالعرض بود علم افراشته ومانند اطفال
ع غفلت شباد غایت عنکب اشیاء را رنجی خود گذاشته **رقعه**
فقیر بجناب خان صاحب تحریر آنکه بعد سلام مسنون گذارش
است که اول از حال مزاج شریف استفسار میکنم باز اجمال از حال خویش
درین تابستان خبر میدهم که از شدت گرمی وتشنگی تاب تحریر وتقریر ندارم
بلکه از چند روز ضعف دل عارضی است معهذا مکروہات هم درپیش آمد که
شاهنه بپایه عرض خواهم رسانید دی روز رقعه شریف دیدم بخیال بود که
صبحدم جوابش خواهم نوشت از خاطر افتاد این وقت که تحریر سامی را به
بالین یافتم برخود لرزیدم که ملازمان سامی درمحنت انتظار خواهند بود لہذا

سخن جناب بعد استماع بحث غسل و مسح رجلین این بود که امام رازی علیه الرحمه
در تفسیر کبیر معترف شده و گفته که مسح با مذهب اهلبیت است گفتیم که غالباً
حضرت را در فهم کتاب یا بیان مدعا اشتباه رو داده باشد و بعد تسلیم اجماع
مراد است یا اتفاق و اهل کسا و آل عبا مقصود اند رضی الله عنهم یا جمیع شان که هر دو جا
نسق اول مطمح نظر شریف بود و گفتیم جناب سیدة النساء علیها التحیة و الثناء در زمره
قادمه اهلبیت اجماعاً و قطعاً نزد شیعه کی داخل اند چون استبعاد از حد گذشت
گفتیم از حدیث کلینی برمی آید مقام استغراب نیست و اطلاق لفظ اهلبیت در احادیث
بر دیگران تا ابراهیم وارد است پس قصه ماریه قبطیه رضی الله عنها یاد کردم اکنون بعد خروج
حضرت سیدة النساء از دایره اهلبیت و اطلاق آن بر مادر مکرم حضرت ابراهیم
که در کلینی صغیر و کبیر دیده باشند کدام سخن باقیست اصل مدعا را از دست دادن
و دل بر امور دیگر نهادن مناسب نمی نماید مرا می باید پرسیدن که اتفاق اهلبیت
بر مسح یا از تفسیر کبیر ثابت باید کردن و حصر معنی اهلبیت بآل عبا نشان باید دادن
آری آنچه از تفسیر کبیر بعد اولی غور به ثبوت می پیوندد و حاشا که اهلسنت را مضر و
امامیه را مفید باشد کما لا یخفی علی من طالع التفسیر الکبیر فارجع البصر کرتین ینقلب
الیک البصر خاسئاً و هو حسیر زیاده ازین چه گوید وجه توبه مع العاقبة بالخیر بعد ختم
کتاب مطلب دیگر یاد آمد که رافع تعطش گرامی تواند بود و آن اینکه جزو تحریر آن تحریر را
بکاتبی سپرده ام امروز تا شام نقل اصل را خواهد رسانید بشرط صحت فردا بعد تصحیح
اصل را نزد سامی خواهم فرستاد و باز وقت فرصت بتخطیه ملازمان متوجه خواهم
شد انشاء الله تعالی **رقعه خانصاحب** رقعه راحت انتما که موصول شده
بسبب ضعف که قلم بر داشتن موقوف ادراک صناعت جز تقبیل نشده است جلیل
جواب علی الفور نیارست ملازمان قصد ایام تشریع را که مبتدیان بدلیل طول ذنب

طاؤس تفص و قضیه الکل اعظم من الجزء باہم میکنند یاد فرموده و در باب جزو
مرسل بنده ہمچنان ارشاد کرده ان لاکن در باب آیت تطہیر مشتمل بر اقوال
سلف ہفت جزو نوشته ام پس الجزء الاعظم من الکل نزد بنده بود نه پیش
جناب و انچه نفس سوزی برای کتب خدا کنند که مخدومی خان صاحب بهادر
انجاه الله نہج دلخواه خلاصی یابند و بوساطت شان تا لیف یے سر و پا ہمانجا
بخدمت برسد و الا ہم خواہد رسید و کلام سامی در باب عبارت محقق دہلوی
این بود ۔ کہ معنی عبارت انچه تو فہمیده غلط است مغیش دیگر یست فقط ختنا
اینمعنی آخر بوده ام حاجت بکلام زاید نه بود که کلام فیما بین بنده و انشفیق
بمقاوع ما انشو صد حساب با تحیت بسیار شد نیست ان اہمل الاجل و باقتفای
انزجناب که بتصیص بر غلط معنی مذکور و وعده تخطیه فرموده اند لاکن با دب میگویم
که انچه جناب معنی حدیث متعلق بجناب ماریه قبطیه فہمیده اند یاو تحیت
علاقه ندارد و تفریع عصای سابق بعمل آمده و حالیا بتصریح ملتمس شده جناب
خدا معان نظر را کار فرمایند و الا نا چار گذارش خواہد پذیرفت زیاده
و السلام رقیمه کمترین خفیر اقل الخلیقه او لا حال اعتدال فراج سامی
استفسار میکنند تا نیا عرض میتاید که امر ثانی جا بجایه این نشان میگذارم در
کلیته ملاحظه نمایند و انشاء الله تعالی جواب رقیمه و الا تا فردا ہم نوشت
در ذیل آیت وضو دیدم مضمونیکه جناب فرموده اند که امام در تفسیر نوشته که
مذہب اہلبیت نبوی صلی الله علیه و علیہم مسح رجلین است بهم نرسید تم السلام
خیر ختام تعدیگر که تشنیع در ان نموده ام و از تعریض در گذشته تصریحی
بعمل آورده ام که لاف و گزاف خود را از تفسیر کبیر چرا ثابت نمیفرمایند
وقت تحریر بدلایل اوراق مدنیا مدد از زین رقعات ہم بعنایت سبحانی واضح

گذشت که جناب مخاطب با انہمہ تذکیرات و تصریحات تا این وقت که رخت سفر بستہ عازم تقرب امرا و سلاطین و مدعی ارادہ تقبیل بر عتبات عالیات ایمہ دین اند نیدر رات یافتند که دعوی خود را یعنی امام رازی در تفسیر کبیر اعتراف کردہ کہ مسح پا مذہب اہل بیت رسول خداست صلی اللہ علیہ و علیہم اجمعین بمعرض اثبات ارند و سہ نیفتند رہیم متمکن نشدند که ثابت فرمایند که مذہب حدی از ال عبا که اقول جناب اہل بیت بودہ اند نزد امام رازی مسح رجلین است خواہ جناب امیر باشند و خواہ حضرت فاطمہ و خواہ یکی از سبطین رضوان اللہ علیہم اجمعین بلکہ باندمکا برین براوی و تکبر بستہ تافتند و اصل بحث را از دست داد راہ نفسانیت گرفتند و چنان گمان کردند که معنی کلام صاحب تحفہ محمد که بخیال تشریف آمدہ و این امر را اصل امر نقل را از تفسیر کبیر و غیرہ قرار دادند آمدم بسر آنکه از تفسیر کبیر بروایت بعضی از حاملین دانست وجوب مسح از امام محمد باقر محکی است و اشارہ بجوابش در کلام دفعہ اول این اوراق عبارت از انست موجود که مارا مضرتی و مخاطب نمیرسانند بنا اظاہر جدا زیرا که بروایت مذکورہ اجماع اہلبیت بلکہ اجماع اصحاب عبا ہم ثابت نمی شود و در اصول اہلسنت ہرگز ثابت نگشتہ که ہرچہ از جناب امام باقر مروی باشد مثل قول معصوم حجت است تکلیف حجیت آن روایت و قتیکہ مخالف امری افتد که در کتب اہل حق از جناب امیر و دیگر اجلہ اہل بیت بثبوت پیوستہ بلکہ از جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و جماہیر اہل بیت عظام و اصحاب کرام بروایات مستفیضہ متواترہ صورت بندد و چہ جای آنکه در عبارت امام رازی احتمالی بعد از رک اسان بدست آید کہ اصل مادہ و ہم رئیس المؤمنین را قطع سازد چنانچہ انہمہ مطالب خاتمہ این رسالہ تا نوبت ذکر میکردہ و نقش بیان می پذیردہ انہم بتائید آسمانی بہمان

دانش و بینش عیان میگردد که چند حرف که درباره اجماع اهل بیت بر مسح پا نقلا
عن تفسیر الکبیر بر زبان خان صاحب رئیس الاذکیا بعد استماع تقریر مناظره فقیر
گذشت تقلید مجتهدین بود و بس پس سپر در معرکه کسی انداخته که تمامی حکایات
بحث غسل رجلین نزد کاظمین شنیده ودوم ودوودی ندا شت که حرفی عرض نماید الا آنکه
از تفسیر امام رازی اتفاق اهلبیت نبوی بر مسح رجلین معلوم می شود با وصف
مطالبه فقیر که دعوی خود را ثابت باید کرد و از تفسیر باید بر آورد قادر بر اثبات
آن نشود و فقط برای رفع خجالت خود نزد عوام بد تر از انعام تحریر بر سطور در
رقعات بعمل آورده نشستم آنکه اگر باعث تسطیر اوراق همین بود که گفتند
بالمشافه در عبارت بنده غور و فکر نمودن و بر تقدیر عدم فهم از دیگری استفسار
کردن که معنی عبارتش چیست الغرض عبارت فقیر چنانکه در رقعه اولی دیدی
الکنون بعد خروج حضرت سیدة النسا الی آخرها صریح است در آنکه آنچه
گفته بودند که مراد از اهل بیت آل عبا اند و اجماع ایشان از تفسیر کبیر
بر مسح پا ثابت میشود انهم بثبوت نپیوست چه جای آنکه از تفسیر کبیر
ثابت کرده که آن بزرگان که نزد اهل سنت در اهلبیت داخل اند بر مسح
اتفاق کرده اند کو بعد ازین بمقتضای لترکبن طبقا عن طبق مرحله هائی دیگر مخاطب
را پیش آید و این امر از اجلای بدیهیات است که چنانکه اهل حق آل عبا را
اهلبیت میگویند ازواج مطهرات را نیز از ینجا علم تو انکرد که
فهم مخاطب والا مراتب از رقعات هم قاصر گشته و بر تقدیر یکه بسخن
فقیر بکار بستند واجب آن بود که از تفسیر کبیر اتفاق را بر مسح
باثبات میرسانیدند چون این امر اصلا از محالات دانستند خیال
بدان بستند که کار خود از آنچه از قرعه ...

در منتهی منقول است باید نمود که شاید باعث رفع خجالت شود و حالش نیز بر همگنان هویدا
نتواند شد که آنجهم تمنی بر آنست که کلام فقیر را بفهمید ندو تطبیق علمای سنت را
چنانچه با مدعا هم محفوظ نداشتند بلکه تحریف و تبدیل مصدر گشتند هفتم آنکه غالبا راوی
این روایت خلاف در آیت که بسوراخ گوش ایشان رسیده نیز رجل امامیه شاید بود که
او را درین خردربان نائب احول قدیم یعنی شیطان الطاق توان گفت فرق اینست که او دکان
خود را در طاق المحامل کوفه می آراست و دکان افزای ایشان در کوفه هندوستان یعنی
لکهنو رونق تمام یافت و حاشا که من بر پیشوای قوم تهمت نموده باشم کما لا یخفی علی من
طالع المنتهی و اشرت الیه فی هذه الاوراق مرة بعد اخری و تازه تر آنکه علمای امامیه بخوبی
که در کتاب خود طریقه احتیاط می نمایند و از ذکر فضائح اسلاف خویش احتراز کلی می نمایند
مذکور را بلقب مبارک بکمال طیب خاطر می ستایند چنانچه عنقریب از عبارتش خواهی شنید
انشاء الله تعالی جائیکه تصنیفات برادرش را ذکر میفرماید ولیکن افسوس که کتاب برادر
شل گوکر داحمر شد و منتقبین و مزورین امامیه آنرا از صنادیق تقیه بیرون نیاورده
و الا از عبارتش که بعضی از علمای شان داده اند و موضوع آنرا بیان ساخته عیان می شود
که مولف مذکور احول قدیم را در انتساب بامیه اطباب هم تکذیب میکنند نه کیف که او
چنان باشد که علمای امامیه در باره او معتقد اند انهمه در کتب قدیم و جدید طائفه موجود
باشد بار علمای ایشان پیشوایان خویش را گذاشته مصائب اهل بیت عظام و اصحاب
کرام را تجسس کنند و دین و ایمان را باین تنهائی فاسد در بازند بالجمله آنچه احول ثانیه
احول گفت که بنده نیز داخل حق حکایت جناب ماریه رضی الله عنها ذکر کرده و داد سخن
اعتراض میخواهم و برین تقریر بر خود می بالم افزا است که با آنش ید بیت جا
بنده اینست که باوصف استخراج هزاران اعتراض نبخد ب ابها بهکم هرگز نبود

آشنا نرش ... پدید نیست نمی نازم و خود را مورد ستایش نمی سازد به جای
این روایت که اصلش در صواقع مذکور باشد انکه ثانی از عمل خویش خورده
منت حاتم طائی نبرد؛ مقصود مخاطب ازین افسانه همین است که سببی برای تحریر این
سطور قرار دهند و مهما امکن نظر عوام در آید که بدین ضرورت برین تقریر و تحریر
دست تشبث دراز کرده اند و مخفی نماند که چون مخاطب والا قدر بنده را درین ایام
و گزاف خفیفه بکم حوصلگی وصف نموده ضرور افتاد که بمقتضای و اما بنعمة ربک فحدث
چیزی از حال خود در خصوص مناظراتیکه با رئیس المکابرین اتفاق افتاد گذارش دهم باید
دانست که چون رئیس الطایفه شکست بر شکست خورد و هر چند دست و پا زده بجای
نبرد نشیندی در هر صحبت طلاقت لسانی او که اولیای دولتش بر آن می نازیدند بلکنت
مبدل شد و رفته رفته این حکایت بلکهنو رسید مرزا محمد صاحب ملقب باخباری این واقعه
را شنیده به بنده خطی نوشتند مضمونش آنکه بالضرورت حکایت مناظره بقلم باید داد
و بدفتری نهاده بزودی باید فرستاد بخیال آمد که اگر حقیقت حال می نویسم و از نقش الالام
خبر می دهم عار و ننگ نفس زیاده تر دامن خواهد گرفت یعنی مخاطب را مانع از مناظره خواهد
شد و لطف بازی من درین صحبت می یابم و باعث تخفیف الالام روحانی و جسمانی درین
کربت و غربت میگردد و بر طرف خواهد گشت زیرا که آخر شده شده تا بگوش حق
نیوش خواهد رسید بلکه فلانی در مکاتیب خود این خبر را شهرت داده چون مرزا صاحب
موصوف خطی دیگر نوشتند و تاکید بلیغ بیرون از قند والحاح و اصرار زیاده از
حد نمودند بمقتضای صفائی نیت حق طلب خواستم که نزد مخاطب روم و از حقیقت
حال مخبر شوم تا اگر میهمک در عار و ننگ نباشد مرا اجازت دهد و مقام شکایت باقی
نماند فرمود که شما چیزی نه بنویسید و تحریر آن بر من حواله کنید ملخص تقریر او هم

نوشت ازان روز مطمئن شدم و دانستم که در عهد نفس باده بر حریفان خود گرفتارست
وگاهی رو برو سے سکنه این شهر که شب و روز می آمدند و حقیقت را می پرسیدند بر حرف
وا نکردم مگر بضرورت شدید چنانکه گفته اند ع اگر بینم که نابینا و چاهست اگر خاموش
بنشینم گناهست خود داد الطاف از اهل فطانت می خواهم که شخصیکه چنین
بدست خود در باب عجز و زبونی مخالف نگاهداشته باشد و تا مقدور هیچکس نماید و
ذکر این قصه هم نزد حافظین اسرار وقتی بعمل آرد که ایشان زبانی بعضی از ثقات خبری
گوش کنند او چگونه دل بر نیعنی داده باشد که قصه الزام را بهر کس بگوید آری
ستمظریفی نمودند و هیچ منشی نیروز با ملاشید کما فی المنتهی هم زبانی کردن و مکابره مجادل
را نقل مجلس ساختن باعث تخفیف رنج و اندوهی بود که خاصه دران روزها بر من زیاده
میشد از جدائی عیال و اطفال و خیانت مردم در آثاث و اینهم زبانی ثقات دانسته از مکاتیب
احباب بگوشم خورده بود که آنمردم سرمایه عمر التجارت می بردند یعنی کتابها که برای
الزام رفضه باهتمام تمام جمع کرده بودم بر اسم فروختن در بازار می آرند پس کلام
بار تمیز المخالفین بعنوان مذکور انتعاش روح می نمود و حرارت غریزی را می افزود
قضارا درین اثنا روزی با جناب صوفی صافی در شهر دمهجر و ملاقات دفتر شکایت باز
کردند که چنین معرکه ها پیش آمده و ما را خبری ندادند و آنقدر اصرار برای پیدایش
بکار بردند که اگر حاضرین آن مجلس که اکثری از تلامذه شان بودند آیت کریمه
ولا تکتموا الشهادة پیش نظر دارند اقرار خواهند کرد که هرگز بیان نکردم
مگر وقتیکه سبیلی برای اخفا باقی نماند و از عجایب امور یکه درین صحبت هم از جناب
صوفی صافی ابن الوقت با نیعنی که در مکاتیب نوابت اسالیب عالیش خواهی
دانست سرزد آن بود که اول فرمودند که من زبانی ثقات می شنوم که مخالفین

هم گواهی دادند که علیه بجانب شماتت مرا خبر چه انکر دید گفتم امری
باعث فخر من نیست بلکه ذکرش پیش مردم نمودن در کم حوصلگی می شمارم گفتند
از بهر خدا چیزی باید گفت که من از نهایت شوق در اضطرابم گفتم هرگز
نخواهم گفت چه اگر راست گویم فربهی نفس متحمل خواهد بود و اگر دروغ گویم
مذهب حق را به باطل وصف کرده باشم چون اصرار از زمین و آسمان
درگذشت حکایت شروع کردم خواستند که حق دین و ملت و هم
حقوق فقر که بپاره از ان سابقا اشاره کردم ادا فرمایند یعنی از طرف
خان صاحب محب شوند گفتم ٭ از این چه بهتر که جناب بدون
توکیل از طرف شان وکیل کفیل کردند و بعد از ان مناظره در آیند
ارشاد نمودند که سخنی بی ساخته از زبان بر آید اکنون همه تن گوشم
چون قصه را آغاز کردم بار مضمون افراهم نیکنوت اتفاق افتاد
گفتم اکنون لا محاله جواب سخن خود باید شنید که با وصف تخلف
از میعاد اشتباه سهی شود بار پهلو تهی کردند و حاشا و کلا بر زبان آوردند
آخر حکایت را مجملاً بپایان رسانیدم و هیچ دانی که اینهمه تخلف از عارف معارف
چرا واقع شد و جهتش آنکه منشی احمد حسن صاحب که مذهب تشیع دارند و تلمیذ خانصاحب اند دران
صحبت نشسته بودند بس اگر حضرت زبده متصوفین بمراقبه حفظ الغیب مشغول گشتند تا ایشان
نزد خانصاحب مراتب خیر خواهی و غمخواری را ترتیب دهند [illegible] عالی حالی فرمایند که صوفیا
صافی این قدر طرفداری میکنند که شکست داران دین و [illegible]
اینهمه بر مقتدای طایفه جلوه دادند که فلانی حکایت بحث [illegible] علی رئیس الاشهاد [illegible]
میکند چنانچه رئیس المتابعین [illegible] شدند [illegible]

عنوان محبت است نعوذ بالله من حدیث النفس و دقایق النفاق حال فقیر در بیان مناظره
که بارها با سرآمد مجادلین رو داده باین عنوان بود که حرفی چند از ان بپایه التماس نهادم مگر
سرو قد متقین و سولین چنین افترا کرده اند تا باشد که آنچه در حدیث حال قبطی بخیال آورده
اند و از حوصله ایشان بیرونست و بیش ازین تاب ضبط ندارند شکل خاتمه تحریر از ذهن برآرند
هشتم آنکه لفظ ملتقی اشعار بدان میکند که آنچه حدیث دُر عز تقلید داده و نه از نتایج افکار این
یگانه روزگار است و کسیکه اسفار کلامیه روافض دیده نیک میداند که ملاک تقریر ایشان
درین امر خاص از فضلات جابیی و کنتوری است و این سانحه بدان ماند که صدرای شیرازی
صاحب شرح هدایه حکمت و اسفار اربعه باظهار مجتهد فانی و شهاب ثاقب فضلاء عرابی را تناول
کرده فرق اینست که صدر الحکمای رافضه دم استقلال نزده و از جناب رئیس المتکلمین که دکان
خود را بکالای عاریت آراسته اند دعوی خودی و خودرای سر زده بسبب فقدان اسباب معلومات
آنچه محصلش در خاطر محفوظ است و فضله کنتوری توان گفت پیشکش میکنیم که ماریه قبطیه از کنیزان
بوده داخل شدنش در زمره مقدسه اهلبیت نزد اهل سنت هم درست نیست چه جای
امامیه که اصول شان مقتضی اخراج است و لفظ اهلبیت منادی در ترکیب واقع شده
نه بدل از ضمیر مجرور و بر تقدیر تسلیم بدلیت مراد آنست که از اهل بیت ما که صاحب عصمت
و طهارت اند گناه قتل بکنیای دور کرده و حضرت امیر بسبب مرتبه عصمت خود بکشتن قبطی
بیرامون نگشته اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شکر برین امر بجا آورده اند یعنی هرگز
مراد نیست که ماریه را که از اهلبیت بود از رجس زنا باز داشت و بعد ازینهم ماخذ جواب مخاطب
از کتاب مجتهد خواهد امد انتشاره الله تعالی نهم آنکه تضعیف اطلاق لفظ اهلبیت بر
جناب ماریه باعتبار سکنی و سریه بودن چنانچه از لفظ شرط به بعضی از وجوه سوی ذهن محصلین

متبادر می شود دلالت بر کمال حفظ و اتقان مخاطب عالیشان دارد چه قبل ازین تبادر
تمام تصریح نموده اند که ترجمه لفظ اهلبیت بفارسی مردم خانه است و این کلمه گاهی باعتبار
سکونت باستعمال می آید و درین اطلاق جمله ساکنین خانه حتی عباد و اما شریکند تکلیف
ازواج که بسبب حقوق ملازمت و مخالطت با بعوله و اشتراک تدبیر منزل بمنزله صاحب
خانه می باشند انتهی هرگاه در اطلاق لفظ مذکور بندگان و کنیزگان همه شریک باشند
اطلاق آن بر حرم شریف که بلا ریب مادر مکرم حضرت ابراهیم علیه التحیة است بطریق اولی
خواهد بود پس قبول و عدم قبول اهل رفض و فضول را درین خصوص چه دخل تواند شد
که این شرط افزوده اند و بعد تصریح مذکور تضعیف آن لب کشوده اند و متوهم نگردد که
تولد جناب ابراهیم بعد ازین حدیث بوده باشد کما ستذکره نقلا من الفتح و المجالسی
انشاء الله تعالی دهم آنکه نفی محذور سوم دال بر آنست که از فطانت و ذکاوت
بهره وافی دارند زیرا که بخاطر عاطر ایشان خطور نکرد که نفی مذکور مستلزم عصمت برای
ماریه قبطیه است یا مستلزم عدم عصمت ال عباد و کلاهما محذوران اما بیان اول پس از آنکه
چون معنی اهلبیت سکنی بر ایشان صادق آمد چنانکه دانستی پس باید که در آیت تطهیر داخل
باشند چنانچه ازواج طاهرات نزد مخاطب داخل بر همین اند و مخفی نیست که لفظ انما
دلالت بر آن دارد که اراده الهی محصور است در اذهاب رجس از اهل بیت و تطهیر
ایشان و لام تاکید چنانچه اکابر امامیه تصریح بدان کرده اند دلیل بر آنست که ریبی و شکی
نیست و مدلول فلان لفظ چنین و چنانست الی آخر قالوا کما عرفت فثبت عصمة
غیر المعصوم و هو احد المحذورین اما بیان ثانی پس از آنکه چون مورد اهلبیت بمعنی مذکور
که حالش قبل ازان دانستی با وصف دخول در آیت تطهیر باعتراف مخاطب بحجر معصوم

نبوده اند معلوم شد که عصمت دیگر آن هم ضرور نیست ورنه لازم آید اجتباء [illegible]
یعنی دلالت آیت کریمه بر عصمت و عدم دلالتش بنیز و چه ظاهر که کسیکه از
ابتدای عمر عمداً و سهواً از کبیره و صغیره نزد مخاطب مانند او معصوم باشد برای
او چنین فرمودن اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا چنانچه در احادیث آمده
وصیغ تجدد در حدیث آوردن معقول نمی شود کما لا یخفی یازدهم آنکه برگاه
از نفس روایت ثابت می شود که مفعول یذهب چیزی دیگر از رجس نیست
کتاب طعن الرماح و ترجمه عزیز نیز دلالت بر آن وارد و دعوی توسیع هر چه تمامتر
از عجائب هفواتست زیرا که جا بجا در رسایل قدیم و جدید تیاسی اکابر امامیه
هم رئیس المتکلمین و هم راس الماهرین مولوی حسین علیخان بهادر معظم شان گفته
اند که الحدیث تفسیر بعضه بعضا و در ینجا بیاد نماند که در دفاتر مبسوط چه ثبت کرده
اند و این قاعده در روایات مختلفه و سوانح متغایره جاریست مثلا روایتی
در صحیح بخاری است و روایتی دیگر در موطاست و یکی را برای دیگری تفسیر قرار
میدهند کما فی رسالة حدیث الحوض و همچنین حدیث کلینی را برای حدیث طوسی
بتشریح می آرند و حال آنکه رواه و اسناد مختلف اند پس لحاظ این قاعده در یک
کتاب و یک روایت و یک راوی و یک واقعه چرا نمیفرمایند علاوه قرینه تطابق
حدیث بمضمون قرآن مجید هم اشعار بدان میکند که اقتباس از آیت کریمه تطهیر است
و مفعول یذهب لفظ رجس است والعجب که شیخ ابن بابویه قمی در کتاب عیون
اخبار الرضا جائیکه مناظره قائل امام رضا امام المتکلمین شیعه یعنی مامون بن هارون
از خلفای عباسیه را با فتخار تمام ذکر فرموده اند بمقتضای مزید حافظه یاد نکردند که [illegible]

که هرگاه در حدیث اقتدا یعنی باللذین بعدی ابی بکر و عمر احتمال حذف و اضمار مذکور شد محصور در ان نخواهد ماند که بکار امامیه آید و از ینجاست که خود صاحب تجهیز که تا بوت را نیمش جای تحت گو خطای نفی را ثابت میکند در انتقام میگوید که دایره تقدیر وسیع است پس میرسد مخالف که در جواب شیخ ابن بابویه بگوید که تو بر تقدیر رفع و نصب گفته بودی اقتدا کنید بان دو چیز بعد از من که کتاب خدا و عترت اندای ابو بکر و عمر و اقتدا کنید ایم و هم ای ابو بکر و عمر بکتاب و عترت و ما میگویم که به هر دو تقدیر نیز مطلب با فوت نمی شود چه علی تقدیر الرفع ضمیر هما را مقدر میکنیم و آن بر سبیل بدل از الذین مبتدا خواهد بود ابو بکر و عمر خبر یعنی اقتدوا بالذین من بعدی هما ابو بکر و عمر و علی تقدیر النصب لفظ اعنی را مقدر میکنیم یعنی اقتدوا بالذین من بعدی اعنی ابا بکر و عمر پس عدم تعرض امون از اعراب حدیث مستحسن باشد انتهی سلمنا که بر تقدیر حذف توسع بسیار است ولیکن گفتگو باظهار مخاطب اگر بود درین بود که لفظ اطلاق اهلبیت در حدیث شبیه بر حضرت ماریه آمده و این امر منور بحاله است دوازدهم آنکه زنهار اصل مقصود بنده نبود که بداخل کردن جناب ماریه در زمره اهلبیت ثابت کردانم که آیت تطهیر در حق امهات المومنین است فقط بجنتیک آل عبا محروم از ان باشند معاذ الله من ذالك امدی از سنیان چنین نخواهد کرد که اکابر امامیه در لباس محبت می کنند که سلاله اهل بیت را خارج میگردانند تا ثابت کنم که ازواج مطهرات شریک آل عبا هستند چه دانستی که اصل سخن درین باب نبود و نه ضرورتی دارم که باین دلیل سست تشبث دراز کنم زیرا که بغایت بیدای شرکت ازواج مطهرات بدلایل قطعیه حاصل است حتی که

رئیس المجادلین چون مفری نیافته اند لامحاله از رفض تنزل کردند و معتقد بان گشتند
که بالضرورت و باولویت و تبادر از اذهان ازواج در اهل بیت داخل اند بلکه
اصل مقصود ان بودکه ثابت شود که هرگز شیعه واهل سنت مسح پا مذهب اهل بیت
نبوده امام رازی چگونه دعوی اجماع اهلبیت بر بمعنی داشته باشد و قیل و قال
در مسئله وضو بود پس دعوی انیمعنی که اصل مقصود بنده باد حال حضرت ماریه در اهل
بیت ثابت کردن نزول آیت تطهیر در حق ازواج مطهرات بالانفراد یا بالاشتراک
بود از عجائب بفوات است و کمتر از ان حکایت نیست که شخصی بعد تمامی احسن
القصص پرسید که زلیخا زن بود یا مرد **سیزدهم** آنکه آنفاهم داشتی که گفتگو
در غسل مسح بود و جناب فاقد تطهیر تقلید مجتهدین خود دعوی اجماع اهلبیت بر مسح
رجلین و استشهد حرفی گفتند که امام رازی در تفسیر خود چنین فرموده پس مقصود فقیر جای
خود است و تنزلی ندارد اکنون حال مقصود شیعه گوش کن که از آیت کریمه تطهیر اثبات
خلافت بلا فصل را برای جناب مرتضوی تقلید عبدالله بن سبا یهودی قصد کرده بودند
که بعضی از معاندین بعد از ملاحظه ابحاث اهل حق و یقین و کردار علامه دهلوی خاتم المحدثین
راه فرار پیمودند و محصل تقریرات ایشان اینکه حصر عصمت در ال عبا از آیت تطهیر ثابت
میشود چنانچه گذشت و غیر المعصوم لایکون اماما - **وهنوز بخاطر** علمای عامه بند
و فضلای ارجمند نگذشت که ثبوت عصمت وقتی تواند بود که مراد از اذهاب رجس سلب
جمیع افراد یا ماهیت آن باشد تا بسبب آن ترقی تمام اذهاب ارجاس بحکم کلمه جنس
استغراق و تطهیر مطلق برای حضرت مرتضوی و تبرکا رانجناب ثابت توانند کرد و این
از جمله مستبعدات است بدانش آنکه بعضی از قدمای شیعه در بمعنی رساله ها پرداخته اند که مراد از
رجس درین آیت شرک و کفر است و بعضی درین اوراق سیاه کرده اند که مراد از ان رجس
و تمرد در الوهیت و ربوبیت باریست عزوجل و بعضی از ائمه هدی روایت مینمایند که ما یا

و نوبت عظایم عیوب است و لیکن چون رسائل علوم درین مرز و بوم حکم عنقا دارد ناگزیر از کتاب
کافی کلینی که در روایت باثبات امر تالی کافی است سید انم من بعد از معانی الاخبار شیخ صدوق که
او هم در علمای طایفه خیر بلکی و سهمی غدار و انیمعنی ثابت میگردانم که هر چند او درین باب
خاص رساله جداگانه نوشته و لیکن بابی برای همین امر منعقد گردانیده که مراد خدای عز و جل از
رجس درآیت مذکوره شرکست نه مطلق گناه پس منتهای امر براصول روافض اثبات انیمعنی برای
اصحاب عبا ست که از شرک و کفر مجتنب بوده اند نه آنکه از صغیره و کبیره و عثرت و زلل و
خطا و خطل و اکراه از ابتدای عمر تا آخر آن منزه بوده اند القصه بر ترتیبات قوم مورد لوم
اثبات عدالت هم مشکل افتاده فکیف دعوی عصمت چنانکه بزبان می آرند و در دل تصدیق
بلکه تصور آن هم ندارند **اوّل حدیث** کافی بشنو از امام صادق که بواسطه ابو بصیر در ضمن
عبارت طویل مرویست و قبل ازین عبارت صدرش در باب معذرت از طرف خلیل قزوینی
وارد نموده گفته ام که در پی شدن او تطبیق برجای خویش است نه چنانکه زعم المرتاض خیال
بدان بسته اند عبارتش اینکه فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان علی اولی الناس بالناس لکثرة ما بلغ
فیه رسول الله و اقامه للناس و اخذه بیده فلما مضی علی ع لم یکن یستطیع علی و لم یکن لیفعل ان یدخل
محمد بن علی و لا العباس بن علی و لا احدا من ولده اذا لقال الحسن و الحسین ان الله تبارک و تعالی
انزل فینا کما انزل فیک و امر بطاعتنا کما امر بطاعتک و بلغ فینا رسول الله کما بلغ فیک و اذهب
عنا الرجس کما اذهب عنک فلما مضی علی ع کان الحسن اولی بها لکبره فلما توفی لم یستطع ان یدخل
ولده و لم یکن لیفعل ذلک و الله عز و جل یقول و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله فیجعلها
فی ولده اذا لقال الحسین ع امر الله بطاعتی کما امر بطاعتک و طاعة ابیک و بلغ فی رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم کما بلغ فیک و فی ابیک و اذهب الله عنی الرجس کما اذهب عنک و عن ابیک
فلما صارت الی الحسین لم یکن احد من اهل بیته یستطیع ان یدعی علیه کما کان هو یدعی علی اخیه و علی ابیه
لو ارادا ان یصرفا الامر عنه و لم یکونا لیفعلا ثم صارت حین افضت الی الحسین فجری تاویل هذه الآیة

والوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ثم صارت من بعد الحسین الی علی بن الحسین ثم صارت
من بعد علی بن الحسین الی محمد بن علی وقال الرجس هو الشک والله لا نشک فی ربنا ابدا یعنی گاهی
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساع حیث خواهید اولی بخلافت جناب امیر بود چه رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بسیاری از نصوص در باره امامتش بیان فرموده و آنجناب را بجای خود
قایم نموده دوست حق پرستش گرفته در روز غدیر رو بروی جم غفیر امامت او را اثبات کرد
هرگاه جناب امیر را پیام اجل فرا رسید قادر بر آن نبود که اولاد خود را از غیر بنی فاطمه در امر
امامت داخل فرماید که برین تقدیر امام حسن و امام حسین می گفتند که ای پدر بزرگوار آنچه خدا
در حق تو از آیات نازل فرموده در حق ما نیز فرود آورده چنانچه بندگان خود را بطاعت تو
امر کرده بطاعت ما نیز مامور ساخته و رسول خدا در باره امامت تو آنچه تبلیغ نموده برای امامت ما
نیز بخلق رسانیده و خدای عز و جل چنانچه از تو رجس را دور نموده از ما نیز دور نموده هرگاه جناب
امیر جهان گذران را وداع نمود و امام حسن بسبب کبر سن نسبت با امام حسین اولی بامامت
بود هرگاه وفاتش قریب رسید قدرت بر آن نداشت که اولاد خود را دخیل سازد که او
تعالی فرموده که صاحبان قرابت بعض شان نسبت ببعض اولی و اقرب اند در کتاب خدا
چنانچه تقریرش بخطاب مرتضوی انفا گذشت و در وقت امام حسین مجال منازعت با برادر
و پدر برادران و اولاد حسن مجتبی را مجال نبود چنانچه امام حسین بزرگوار خود داشت بر تقدیر که
امامت را باهلش بنی پسر نداند الغرض امر امامت بآیت اولوا الارحام در امیر المومنین و حسنین
بود و تبادیل بهمین آیت در فرزندان شهید کربلا باقی ماند باز این سلسله بامام زین العابدین
بار بامام محمد باقر رسید و حضرت صادق فرمود که مراد از رجس که حق تعالی از اهل بیت دور
کرده شک در توحید باری است عز و جل بر طبق تصریح شارح در شافی از ارتکاب شرک منافی
یقین الوهیت و وحدانیت اوست چنانچه در باره اهل کتاب فرموده اند که ایشان علما
و عباد خود را ارباب خویش مقرر کردند حال آنکه چنین نیست بلکه مطابق آیت قرآنست که

غیر خدا را نمی پرستند و در چیزی شریک نمیسازند و بعض ایشان بعض دیگر را من دون الله ارباب نمیگردانند انتهی هرچند فقیر را در تحدیث نظر باحادیث امامیه که در تعلیل و تسویف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامر امامت امام الائمه تا بجهه الوداع مشهور و مستفیض است و حرفی از ان عنقریب می آید کلام متین و گفتگو بر سبیل الیقین است اما نگفتم زیرا که بر اصول شیعه در عین اختصار بر حضرت سید المرسلین بخطاب ابن عباس فرموده دلالت دارد بر افترای قوم کما فی المنتهی و همچنین بحث کمتر بنظر نمیرسد است که اقرب سوی جناب امیر حسن مجتبی تو انند بود و بر تقدیر امامت ایشان قریب تر بجناب شان امام حسین چگونه بوده اند و قس علی هذا مباحث دیگر که در سینه فقیر محفوظ است ... روایات محدثین شیعه در مانند آن بیش از بیش بعنوانی مضبوط است که تا قیامت غایة السعی بهما نده ایشان در تطبیق آن وفا نکنند و لیکن این اوراق را لایق آن مباحث و سعه گنجایش نیافته باصل مدعا اکتفا کردم که مراد از رجس نص معصومین در آیت تطهیر و حدیث مذکور که زبانی امام حسن و امام حسین منقول و ماثور است همین ریب و تردد خاص است که تعلق بتوحید و الوهیت خدای عز و جل دارد نه غیر آن و ذکر انمراتب که از ینجا تا مرتبه عصمت است براهل فطانت گذاشتم اکنون حدیث شیخ صدوق ابن بابویه قمی بشنوید که او هم درین باب مانند کلینی اعور خانه خراب و او ناصبیت و دشمنی آل رسول متعال داده و بابی منعقد ساخته و گفته باب معنی الرجس حدثنا ابی و محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قالا حدثنا عبد الله بن جعفر الحمیری عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب قال حدثنا نصر بن شعیب عن عبد الغفار الحارثی عن ابی عبد الله عن قول الله عز و جل انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا قال الرجس هو الشک انتهی بلفظه یعنی عبد الغفار از امام صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود مراد از رجس در آیت تطهیر شک است نه چیزی دیگر و باب تاویل و تسویل و تخصیص کشادن که اینقسم شک با نبوت و صفوت حضرت آدم جمع گشته بود

کما فی تفسیر اہل البیت منافی شافی شرح کافی است کہ عبارتش در معنی حدیث کلینی نقل
کردم پس در ابطالش ہمانقدر کافی و شافیست **مع ذلک** دارو گیر واشذ نکیر
بر بعضی از خلفا برین تقدیر مصداق آن انکر الاصوات لصوت الحمیر است الغرض بعد از تتبع
کتب نواصب کہ بلباس تشیع خود را آراستند و مدعی مزید و الاگشتند ہمین تو رثبوت
میرسد کہ اہلبیت نبوی فقط از شرک بالا د کفر و ریب در وحدانیت و الوہیت خدائے
جل و علا کہ انہم کار مرتابین و منافقین است مجتنب بودند نہ مطہر از اخلاق ذمیمہ
و کبائر ذنوب و خبائث قلوب چنانچہ سنیان بیچارہ روایت می نمایند و اعتقاد
بدان دارند کہ مرتبہ عدالت و وثاقت و برگزیدگی و عفت و طہارت و اصطفا و اجتبا از
کتاب مجید برائے ایشان قطعاً و یقیناً ثابت است چنانچہ بر ناظرین تفاسیر و شروح
احادیث و شرح مسلم الثبوت و حجۃ بالغہ و کتاب ایضاح مخفی نیست پس برین گناہ از
دز بان نواصب ہر چہ بر سنیان رسد بجائے خود است خدا را بگید و حرف از ین باب
تصریح رئیس المکابرین کہ ہر حرفش رنگی دیگر دارد و ہر نقطش ترنگی دیگر شنو
از انجملہ است آنچہ در رسالہ مخفیہ امامت بعد نقل عبارت سید سمہودی از
کتاب قلی کنتوری گفتہ کہ اذل الخلیفہ کہ کتاب جواہر العقدین ندارد اگر می بود
بمعائنہ ان بذکرا مرساوس معلوم می شد کہ مرادش چیست اگر اینست کہ الاو
ارباب کسا ہم از نار جہنم محفوظ خواہند بود کہ معتقد بعض سفہین است تا حرفی
است کہ از شدت و لا بر زبان می آید و اگر در حق ارباب کسا ہمچنین کلمات
بیہودہ متفوہ شدہ چنانچہ از کلامش ظاہر مولانا الالمعی یعنی قلی کنتوری
ہم ہمین فہمیدہ فوا ویلاہ و وا اسفاہ ملکہ وای بر حالش کہ یا جبالفوق سبع سماوات
فی المنزل داشت و یا عالم منعکس تحت الثری افراشت مکرر بیان کردہ و ثابت نمودہ

که آل عبا از جمیع ارجاس و معاصی مطهر اند و شرکت پیغمبر خدا درین باب به بیان کافی و وافی
باثبات رسانیده و باز میگوییم که اگر آن حضرات معترف گناه شوند چنین و خیال تدارکش
می شود فلا حول و لا قوة الا بالله نزد علمای سنیه کافه صحابه عدول و مذهب مختار شان اینکه
احدی از اصحاب پیغمبر چنین نمیرود اگر گناهی هست در اجلاء اصحاب زنهار نیست پس محو حیرتم که این بزرگ
مگر ارباب کسا را مثل اصحاب موصوف هم نگرفته و جهات حفظ حضرات معصومین از بار
جنهم پابند و آن بیاز دو صد و گناه از آنحضرت وقوعی می انکار رود و آنچه خود تحقیقم از
او با سیار بس در تحقیق تطهیر از معاصی کرده بود دیگرش پس پشت می اندازد و مثل
دیگر اصحاب هم خطائی پندارد و اراده ایشان در مطلق موثر نمی انگارد الی آخره
با قطع نظر از آنکه درین کلام ابحاث عدیده و مباحث سدیده جاریست
میگوییم که این همه مطالب ارواح پیشوایانش مثل کلینی اعور و ابن بابویه و امثالش
را مشوش کرده او بلاد و استغاثه ایشان الیه روافض یا لفوق سماوات جا داشتند و
با ما متمسک بحبل التشیع افراشتند مکرر در کتب مصنفه خود ثابت نمودند که آل عبا
از جمیع ارجاس و معاصی مطهر اند مثل ملا مجتهد ثانی در کتاب عماد الاسلام و دیگران در غیر آن
و شرکت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم به بیان کافی بروایات ائمه علیهم السلام
ثابت کردند کما سبقت الیه الاشارة و ستعرف ایضا انشاء الله تعالی بارا ابواب و فصول
منعقد کردند و باین شده در احادیث ائمه اخراج نمودند و از آن مبرهن گردانیدند
که تطهیر از جمیع ارجاس مراد نیست بلکه فقط از کفر و شرک و ریب و آنهم در باره
الوهیت باری عز و جل و آنچه در کتب بها بیان کردند که آنرا از مثالب و مطاعن
خلفا بر ساختند و آنهم بر زبان ایشان شب و روز جاریست که ذمت منزلت
و جلالت قدر و حرمت سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عفت و طهارت شان از

از معاصی ثابت است و احدی از ایشان بجهنم نمیرود پس محو حیرتم که امام اعور قوم در صدق مورد لوم تکرار باب کسار را بمرتبه اصحاب موصوف هم نگرفتند پس معلوم شد که آنچه در حق آل عبا در کتب دیگر بلکه همین کتاب بطلطراق می آرند و از باب مناقب و محامدی انکار ندود اد مدحت گستری و ثنا خوانی میدهند و کسے را روبروی شان وقعی نمی نهند همه اش را پس پشت می اندازند و مثل دیگر اصحاب آل عبا را هم محفوظ نمی پندارند و اراده ایزدی را مطلق موثر نمی انکارند مقام آنست که تمامی عقلاے عالم را صلای عام بدهیم و ناصبیت و تعصب علمای روافض یکجا جمع کرده بطور استغاثه نزد شان بریم و اگر کسی را وهم و ریب در گیرد که رساله مخفیه که بتوسل مهانداری و صداقت و خدمت گذاری ملا نور الدین جهان نور و اکبر آبادی بهم رسید چندان اعتبار را نشاید و در الزام الد الخصام ذکرش نمی باید پس ناگزیر بعد از تسلیم سطرے چند از تحریر سابق که علمای لکهنو قاطبه دران شریک بودند و جواب استفتا نام آنست و بنده آنرا بعبارت متن الضیاح تعبیر میکنم عرضه میدارم که قطع نظر از نهمه این هیچمدان را نهایت استعجاب از قول قائلی که باستناد آیت تطهیر تحریمهم علی النار اعتقاد دارد می آید چه از اجلای بدیهیاتست که معنی لیذهب عنکم الرجس لینقذکم من النار نیست بلکه انقاذ من النار بر اذهاب رجس متفرع است کما یدل علیه قوله و هو فائدة ذلک التطهیر و درین صورت لامحاله از رجس مطلق معصیت مراد می باید گرفت که موصوف بطهارت از ان مستحق جنت باشد پس اگر تمامه عترت باین معنی در آیت تطهیر داخل باشند می باید همه معصوم باشند و هو خلاف ما اجمع علیه الامه و اگر بالفرض موافق قول مفسرین طهارت از بعض معاصی مراد باشد پس اولا این معنی موجب انقاذ من النار نیست

بر صغائر ہم کبیرہ است و بعض کبائر مثل سفک و ما ر بدلس عرض کما ہو المراد عند البعض
نمی افتد و ثانیا تعلق ارادہ آلٰہی بطہارت از بعض معاصی عند اہل السنۃ شامل آ
باکثر صحابہ نیز کہ انھار امحفوظ دانند پس تخصیص این منزلت باہلبیت کہ سیاق
آیت کریمہ نص است بر آن معنی ندارد لیکن از ایشان چہ عجب کہ لغویت کلام
معنی ہم مانند وقوع لحن لفظا تجویز نسازند انتہی و جائے دیگر کہ قول سید سند علامہ حجۃ
علیہ الرحمہ متضمن منع معصومیت حضرت زہرا رضی اللہ عنہا نقل کردہ اند زبان و در از
میفرمایند و خیال ندارند کہ کجا اثبات مرتبہ محفوظیت و نفی معصومیت و کجا انعقاد
وفصول درینمعنی کہ حق تعالی آل عبا را فقط از کفر و شرک و ریب در الوہیت پاک کرد
نہ از عیران العیاذ باللہ این مرتبہ کہ مدعین و مرید ولا ثابت کردند باموری جمع تواند شد
کہ ذکر اجمال ہم درین باب مناسب نمی نماید و ضرورتے ہم بعد از اشعار و تفطن اولوا الابصار
دامن بہ بیان آن نمی کشد و آن عبارت اینست و ہر کسیکہ بہرہ از عقل دارد
می داند کہ ازین کلام صریح تجویز بلکہ نسبت کذب بجناب سیدۃ النساء مستفاد است
چہ معترض بدلیل عصمت کذب از جناب سیدہ منفی نمودہ صدق دعوی ارث ثابت
کردہ و مجیب بانکار عصمت و جواز صدور کذب دعوی ارث را باطل کردہ
وہل ہذا الا نسبۃ الکذب و لعمری ان ذلک کذب من المجیب وای کذب
علی اللہ والرسول و بضعۃ الرسول برئۃ من الکذب لکن ذلک حصل لہا بالارث
من ابیہ حیث قالوا فی حقہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم افتری علی اللہ کذبا ام بہ جنۃ
وان صارت محرومۃ من الارث فنازعتہ ینسبون الکذب الیہا من غیر سند و تارۃ
یقولون لہ کانہا الارادہ بہ نہا من غیر عمد قلت این تقریر بافحش وجوہ بعد ملاحظہ
حدیث کلیبنی و قمی خود ظاہر تر باہر است فکیف کہ در وقت ارشاد کلمات طیبات

که مجلسی باافتخار تمام در حق الیقین از حضرت فاطمه بخطاب مرتضوی آورده یعنی
مانند جنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الخ ثوران غیظ و غضب
و مقتضای بشری را معتقد شوند و انهمه بعد از اغضای نظر از مغلطاتیست که
مخاطب را درین لاف و گزاف رو داده کما لا یخفی علی المحصلین و این قسم خرافات
در رسایل ایشان بیش از بیش موجود و فیما ذکرته هدایة للمتقین و کفایة للمسترشدین -
چهار دهم آنکه رجس خاص که نواصب این امت جناب صدیقه مطهره را
بانتساب آن سوء ماریه قبطیه رضی الله عنها نسبت کرده دست از ایمان
بمقتضای آیت کریمه یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین بر داشته
اند و تفصیلش از تفسیر اهل بیت که مثل شیخ اکفر کلینی اعور بوضع آن پرداخته
واضح می شود انشاء الله تعالی هرگز مراد نتواند شد چنانچه قلمی کنتوری مولای
مخاطب هم اعتراف کرده و در مرمت عبارته والا لازم می آید تجویز امر دیگر که ذکرش
لایق نمی نماید سوای همان امر خاص برای ماریه قبطیه و هل هذا الا سلب الایمان
ممن یتبعون خطوات الشیطان زیرا که این منقصت و قباحت باعتراف مخاطب در
رساله امامت و اکابر او و غیر آن راجع می شود بجناب مستطاب حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم و هرگاه لازم بدیهی البطلان است لا محاله حکم می توان
کرد که مراد از رجس امری عام است که این رجس خاص فردی از ان است چنانچه
اهل حق بلفظ کبائر ذنوب و خبائث قلوب و اخلاق ذمیمه امثالش تعبیر از ان کرده
اند و بعد ازین غباری باقی نمی ماند والا لازم آید بی ادبی و بی اندامی اعتقاد
شیعه در باره اولاد جناب سیده که بلا ریب بضعه بضعه سید کائنات بوده
اند چنانچه از مصایب قاضی که از اصحاب فیل بود گذشت پس نه لازم آمد اه که مخالف

شان نبوت باشد و نه لازم آمد حصول خاصهٔ رسالت یعنے عصمت براے
غیر انبیاء ۴ **پانزدهم آنکه** هرگاه بودن ماریه قبطیه رضی الله عنها در زمرهٔ اهل بیت مسلم
داشته اند باعتبار سکنے او سریه بودن پس بالضرورت قایل باید شد بداخل گشتن
ازواج مطهرات در زمرهٔ مقدسه اهل بیت بقیاسیکه حجت آن را امامیه نیز پیش
نظر دارند یعنے قیاس اولویت و مادهٔ این قیاس خود بعبارت مخاطب موجود است
جائیکه محاورات لفظ اهلبیت را بیان کرده و گفته که درین اطلاق جمله ساکنین خانه حتے
عباد و اماء شریکند فکیف ازواج که بسبب خصوصیت ملازمت و مخالطت با بعوله و اشتراک
تدبیر منزل بمنزله صاحب خانه می باشند انتهی و قتیکه ازواج در اطلاق لفظ مذکور بمنزله
جناب سید المرسلین بودند باید که بمذهب شیعه بعموم لفظ نه بخصوص سبب در آیت
تطهیر داخل شوند چنانچه اعتراف هم بدان فرموده و علماے خود را قائل بدان دانسته
و هو الظاهر من کلامه کما یظهر من تفسیر العاملی و من تبعه پس تطهیر از ارجاس
و طهارت از ادناس باقرارش علی الاطلاق براے امهات المومنین لازم
آمد و العجب که بعد ازینهمه دفترها در مطاعن ازواج مطهرات می نویسند و تهمتها می نمایند
و انیهم بیاد ندارند که در معنے حقیقے بیت که متبادر عند الاطلاق است براے ازواج
مطهرات اولویت و تنزل بمنزله صاحب خانه حاصل است باز هم داد نفاق می دهند
کما مرت الیه الاشارة و لا حاجة الی الاعادة نعوذ بالله من هذا و ذلک و نتبرء من هذه
المسالک **شانزدهم آنکه** کسی از اهل سنت نگفته که فقط حضرت
ماریه قبطیه مراد بوده اند تا چنین فرمایند که ضمیر متکلم مع الغیر در متعدد حقیقت است او اینکه
عبارت تحفه اثنا عشریه بعد ذکر حدیث مذکور از در رسید مرتضے باید شنید که این روایت
دلیل صریحیست که ماریه قبطیه نیز از اهل بیت بود و در آیت تطهیر داخل و الحمد لله علے شمول

الرحمتہ وعموم النعمۃ **طرفہ آنکہ** مخاطب والا مراتب اگرچہ قصد را از آغاز و انجام
در دو نماے خاطر پوشیدند و بد و کلمہ راجع گردانیدند کہ روزے فاضل معاصر شفاً
بطریق طعن گفتند کہ حال شیعہ عجیب است کہ ازواج طاہرات را و را اعداد اہل بیت
نمیگیرند و حال آنکہ اطلاق این لفظ بر جناب ماریہ قبطیہ با نکہ از سرایاے آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بودہ اند در حدیث مروی بطریق ایہا آمدہ انتہی لیکن
ازین بیان ہم لازم نمی آید کہ بندہ گفتہ یا نوشتہ باشم کہ کسی دیگر در ضمیر متکلم مع الغیر
داخل نبود کما لایخفے آرے بر تصریح مخاطب واظہار مجتہدین مذہبش ثابت می تواند کہ
جز ماریہ قبطیہ رضی اللہ عنہا کسے دیگر مراد نبود کما ستعرفہ انشا اللہ تعالے ۔

ہفتدہم آنکہ چون ضرورت داعیہ حلیف فقدان و بدیہی البطلان
بود باز سرا ینمعنے آشکار نمی شود کہ مجتہدین این رئیس المقلدین چرا در کتاب طعن
الرماح در معنے ایحدیث بہ این مجاز دست تشبث دراز کردند و معنے مجازی
را بر تبہ تقدم بالشرف نواختند و بخطاب علامہ دہلوی قدس سرہ العزیز گفتند کہ
اما انچہ افادہ فرمودہ کہ این روایت دلالت دارد بر آنکہ ماریہ قبطیہ نیز از اہل بیت
بودہ و در آیت تطہیر داخل است پس سراسر باطل واز حلیہ صدق عاطل و ناشے
از عدم تفہم معنے حدیث است چہ ظاہر این است کہ مراد آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم حمد و شکر الہی باشد بر آنکہ دلس این اتہام را از دامان عظمت و جلال آنحضرت
بر طرف ساخت یعنے ما اہل بیت را مطہر و منزہ ازین عار و شنار داشتہ کہ ماریہ
قبطیہ ام ولد آنجناب بلوث زنا و فجور العیاذ باللہ متہم باشد یا اینکہ از دلس قتل غیر مستحق
ما اہلبیت را محفوظ داشت نہ اینکہ مراد از اہلبیت ماریہ است انتہی نزاگر راہ تاویل
سپارند باید کہ حدیث تفدیہ حضرت ابراہیم را بر حسین علیہم السلام ہیچ نظر دارند

علی ما روا ہ اخبار ہم و تضمنت علیہ اخبار ہم فتدبر بعد ازین میگویم کہ ارادۂ ذات
مبارک خود از ضمیر عنا چنانچہ عبارت مجتہد از لفظ آنحضرت و ام و لد آنجناب ہم
دلیل بر آن است مستلزم ندا ے نفس خویش است و ہنوز غیر معقول چہ باظہار
کنتوری سابقا دانستے کہ لفظ اہل بیت بدل نیست بلکہ منادی بندا ے محذوف
است و بر تقدیریکہ جناب امیر مراد باشند لازم می آید اطلاق لفظ اہل بیت
بر شخص واحد و در رسالہ امامت مخفیہ حضرت مخاطب نفس قطعے بعدم جوازش
نمودہ و گفتہ و نیز اطلاق لفظ اہلبیت بر واحد روا نیست انتہی و مخفی نماند کہ بر تقدیر
اشتراک قطع نظر از آنکہ ندا بمعنے ملیشو و لزوم دخول مبنی در اہل بیت نبی و امن
امامیہ نمیگذارد کما سیجی انشاء اللہ تعالے مرۃ بعد اخری بحد ہم آنکہ
چون جناب پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ والہ وسلم از اہل بیت مراد نتوانند بود والا
لازم می آید قباحتے کہ انفا گذشتہ و علماے شیعہ سیما مخاطب در جواب استفتا
مضحکہ و استہزا بران می نمایند و حضرت امیر نیز مراد نتوانند شد زیرا کہ مقصود از
شرط مذکور یعنے ان وجدتہ عندہا ہمان است کہ مولاے لمعے مخاطب لو ذ
عی یعنے قلی کنتوری گفتہ کہ امامتش در مباحث کلامیہ بمقتضاے و کان عبدا
حبشیا در رسالہ مخفیہ معتقد گشتہ و بعد تتبع و استقرا کتب خود در نقض جواب
مطاعن از تحفۂ اثنا عشریہ جائیکہ در ہمین روایت قیل و قال کردہ بر طبق انتخابات
فقیر چنین نوشتہ کہ مراد از قولہ فان وجدتہ عندہا فاقتلہ وجدان آنکس نزنا بود
و انحضرت آنچون را مجبوب یافت و شبہہ ریبہ از و ساقط گردید از نیجہت از
قتل او باز ماند و این باز ماندن آنحضرت از قتل قبطی بسبب فقدان شرط قتل
بود و مشہور و معروف است کہ اذا فات الشرط فات المشروط انتہی

پس قتل قبطے عین اطاعت خداے تعالے و رسول مقبول است کما سیجی مفصلا انشاالله تعالے لاجرم باقی نماند مگر آنکه ماریہ قبطیہ مراد از اہلبیت باشند که مردم بر آنجناب تہمت کرده بودند واین امر بالتخصیص از عنایت وتوجہ علماے امامیہ بحصول انجامید که زیاده از مامول ومقصود است والاقبل ازین دانستیکه مدعاے علماے مذہب سنت واین کمترین فقط داخل شدن ماریہ قبطیہ در زمرۂ اہلبیت سید انبیاء بود نہ بر ذات سید مرتضے علم الہداے بود کما لایخفے نور ذہنہم آنکه اراده ذات اقدس خود قطع نظر از آنکه مستلزم قباحت ہاے مذکوره است یعنے دخول تیمم در اہلبیت نبی و آوارہ دادن غیرت خود در روبروے حضرت مرتضے است فانہ یضحک علیہ الثکلی بعد اندک امعان مکذب علماے شیعہ سیما مولا و آقاے ملیعنے مخاطب یعنے قلی کنتوری است چه دانستیکه بر تصریح او مراد از مدہان قبطی بود ولش معاذ الله در حالت ناگفتنی است ونفظ صرف باعتراف این صراحت باز ارمعانی نائب صاحب الطاق وقتی بر جاے خود نشنید که وقوع رجس محتمل باشد وامر بکشتن آن شخص زنہار از جنس رجس نبود کما مر مجملا وسیجے مفصلا پس احتمال کجاست که صرف من الله بوقوع آمد انیست حال فہم وفراست این فیلوف روزگار که او را در فطانت وتکلم شیعیان زمان بی نظیر نہاده بودند که نه او چیزے میگوید که براو له عقلے منطبق شود ونه او مذہب واقوال علما را در کتب فریقین می بیند لاحول ولا قوة الا بالله العلے العظیم سیتم آنکه از بیان بلاغت تبیان که از دلیل قطعی سید انند یعنے لفظ صرف بجاے مستعمل می شود اه چنان مستفاد میگردد که خداے تعالے که در کتاب مجید جز از اراده خود بلفظ انما یرید الله لیذہب عنکم الرجس بحق اہلبیت داده بدون احتمال وقوع رجس نبود وچه تفرقه میانه صرف الله عن زید المرض واذہب عنه ممنوع است لب باید که

در بارهٔ اہلبیت نبوی یعنے آل عبا بر زعم شیعہ احتمال وقوع رجس یعنے کفر و شرک و ریب
در الوہیت باشد ہل ہذا الا الفرار من المطر والوقوف تحت المیزاب فاعتبروا یا اولی الالباب
طرفہ آنکہ این ہم از دعاہا ہویداست کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بارہا مرتبہ عصمت
را بمعنے معلوم براے این بزرگان قبل از نزول آیت تطہیر در مدینہ بیان میفرمودند چنانچہ
از تصانیف علمی و احقاق ثبوتش ترے واضح میگردد پس احتمال رجس نزد جناب سید المرسلین
بود کہ دعا نمودند کہ خدایا ایشان را از رجس پاک گردان کہ اہلبیت من اند و نہ نزد حضرت
ام سلمہ کہ در خانہ شان نزول آیت کریمہ اتفاق افتاد مگر گفتہ شود کہ خداے عزوجل
را احتمال وقوع رجس از اصحاب عبا بود کہ فرمود لیذہب عنکم الرجس و برین تقدیر باید کہ
مخاطب علیشان از زرارہ فاخوان مفترین او در عقاید الہیات پا فراتر نہادہ باشد زیرا کہ
قبل ازین فرا دانستے کہ انہا علم الہی را بعد وجود اشیا قرار میدہند و از کلام مخاطب چنان
فہمید کہ خداے عزوجل را احتمال انیمعنے بود کہ از آل عبا نعوذ باللہ چنین امور بعد حصول
عصمت کمال عفت الفا صدر یابد پس باید کہ در تمامی دنیا افضلیت براے این
رئیس المرتابین باشد نہ براے زرارہ و دیگران از اخوان الشیاطین و متوہم
نشود کہ من متکلم معاصر دیگر متشیعین را باین لفظ تعبیر میکنم و از ادب دور بودم زیرا کہ
مراد از لفظ شیاطین شیطان الطاق و برادران او بند کہ اضلال و تلبیس و القاب
شریفہ شان از کتب شیعہ معلوم گشتہ و عنقریب می آید انشاء اللہ تعالے فنعم
ما قال بعض القائلین مصرع ع لعنت بہ یزید تا تو باشی نکنم ❊ و مخفی نماند کہ ہرگاہ
ظریفے در کلام مخاطب کہ قید احاطہ علم باری عزوجل بر جمیع جزئیات عالم در ان
موجود است تامل کند در انچہ گفتیم استبعادے نخواہد کرد و بہت یکم آنکہ احتمال رجس
در اذہان قاذفین بود چنانچہ از تفسیر اہلبیت معلوم خواہی کرد انشاء اللہ تعالے پس

اراده ذات اقدس خود و ذات مرتضوی درین باب چه معنی داشته باشد
قیل و قال مردم در امر معلوم تعلق بذات باریه قیطبیه داشت فالانکار لایجدیه عند
اولی الابصار بست دوم آنکه از دعوی این معنی که علم الهی
به جمیع جزئیات کائنات هم محیط است استدلال بکمال حیا و مروت و ذکاوت مخاطب
می توان کرد که حال قدمای خود را باد داده اند و علم تشهیر برافراشته چه از
کلینی و کتاب السماء والعالم از بحار مجلسی واضح است که اصحاب ائمه هدی
علم باری را پرسیده گفته اند که اصحاب شما اختلاف داشتند بعضی گفتند که قبل
وجود اشیاء عالم بود و بعضی قیاس غایب بر شاهد نموده علم باری را مستلزم
حصول صورت دانسته انکار نمودند قبل ازین معلوم شده که امام الائمه قوم را
همین عقیده بود و حال بی دینی متاخرین طایفه هم عیانست زیرا که نجم طوسی که در
متکلمین اهل نجوم معتقدین نوبخت و هبتین او نظیر خود ندارد و امام اعظم علی رفضه
هم از تلامذه مخصوص اوست باعتراف برادر معظم سامی کما ذکرنا فی المنتهی لشکر خویش را
خود شکست داده و دل بحمایت و اعانت حکمای یونان نهاده که منکر علم الهی و
معاد جسمانی و منحرف از قواعد شریعت غرّانی بوده اند کما فی الکتب المتداوله و دیگر
علمای مذهب شیعه مثل مقداد و صاحب کنز العرفان انکار صریح از احاطه علم الهی بجزئیات
نموده اند چنانچه اشارتی بدان قبل ازین گذشت الی غیر ذلک من الالحاد والزندقه
و حیرانم که این جمله یعنی علم الهی بجمیع جزئیات هم محیط چه مصرفی بود که دخل داده اند زیرا که
سخن در حدیث نبوی میرود یعنی لیصرف عنا الرجس اهل البیت. قول باری عز و
جل کما هو عیان لایحتاج الی البیان فاشتبه علیه القصه و برعم [illegible] قوله [illegible]
للفظ فافهم کما اشرنا سابقا و افغا بست سوم آنکه دعوی قتل یکیناه از عجایب

نفعا

امور لیست کہ رئیس المقلدین بتقلید کنتوری چنانچہ عبارتش گذشت می نمایند چہ بہ تصریح علماے شیعہ نیک می دانی کہ مراد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ والہ وسلم از جملہ فان وجدتہ عندہا فاقتلہ وجدان شخص بر حالت معلوم است معاذ اللہ وقتل او نبود مگر برین تقدیر و بعد از وجود شرط او را بگناہ گفتن گویا دین وایمان خود را ہمراہ دیانت وامانت مجتہدین بہ یغماے شیاطین دادن است وہر کسیکہ رسالہ مجتہدین یعنے طعن الرماح را دیدہ بر او مستور نیست کہ ایشان حضرت ماریہ قبطیہ را در امہات المومنین داخل میکنند و باین لقب او را یاد می نمایند فتذکرہ

بست وچہارم آنکہ قتل قبطی را برجس تعبیر کردن جز تخاطب ومقتدایان شیعہ کہ از سرتا بر ورفن کلام فرق نتوانند کرد کار کسے نیست چہ قطع نظر از آنکہ معنے شرط مذکور در حدیث نبوی مطابق مزعوم کنتوری وقدماے او باشد وتصریح امد را ابرام مطاعن لزوم رجس را از ہم باشد قتل قبطے نبود مگر بامر شریف نبوی این خود بکتب شیعہ براے استحکام طعن قرطاس مصرح است کہ جملہ اقوال وافعال حضرت رسالت پناہی صلے اللہ علیہ والہ سلم عین وحی الہی است فکیف این امر نازک مصداق مثل مشہور ع کہ نتوان سرکشتہ پیوند کرد پس کہ عقل امامیہ چگونہ صدور از ابدون حکم حضرت کبریا تجویز توانند نمود و پس بجا آوردن امر حضرت رسالت پناہی نزد عقلا چسان برجس معبر توانند شد ارسے نظر باحادیث کتب دینیہ وروایات یقینیہ حالت مرض را بنا بر بشریت در بعضے از امور تخصیص میتوان کرد چنانچہ گفتہ اند کہ رسولخدا صلے اللہ علیہ والہ وسلم وقت اشتداد مرض حسنین را نشناختند وپرسیدند کہ کیستند واین امر از جلاء العیون وبحار الانوار وغ روایات جس صغار توان یافت وحال آنکہ بنام انحضرت در اعتمال وصحت مصداق

مصراع مشهور بود مصرع زہے مراتب خوابیکه به ز بیداریست ؛ و ایضاً انتساب رجس بجناب ستطاب خاتم المرسلین ہمین بیان معقول نمی شود فان الامور بمقاصدها وکما لایخفی وقد تقرر ان الله تعالے لایامر بالمنکر والفحشاء پس وہم رجس از جانب رئیس المتقین ہمین سرا پا ہبا اونیست بلی احتمال رجس بر تقدیریست که امر بکشتن قبطی بعد نزول وحی نفرمایند و تعلل و تسویف را ماتبه مقدمه نصب مرتضوی بر اصول اہل نصب نصب العین ارند کما یدل علیه ما ذکرته فی المنتہی من روایات زراره الشقی وغیره من قدمائهم وہذا ظاہر جدا و اگر گوئیم که ہر قول و فعل آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم وحی نیست گوئیم قطع نظر از انکه اساس مطاعن خلفا که شما در تقریرات و تمہیدات آتش عمر خود را بپایان رسانیدید خود بزعم شما متزلزل می شود انکار شما پیش نمی رود زیراکه مجتهدین شیعه از شیخ فانی و زمانی ہر چند در مقابله علامهٔ دہلوی قدس سره العزیز بکتاب طعن الرماح آسمان را زمین کردند و توسیع قاعده مذکوره بتنقیح بدل ساختند ولیکن بعد از ان ہم اینقدر اعتقاد میکنند که اوامر و احکام دینیه غیر از امور عادیه از وحی الہی صادر می شود و عبارت شان اینست که مراد از اقوال و افعال ہمانست که متعلق به بیان احکام و اوامر شرعیه باشد نه افعال عادیه انتہی بلفظه و بعنایت ایزدی از بدیہیات اولیه است که انچه جناب جناب مصطفوی بخطاب مرتضوی فرمودند که سیف بگیر و قبطی را بکش از اوامر و احکام شرعیه است نه اقوال و افعال عادیه پس ہمه کس متیقن و مذعن شد که ہیچ رجسے درین حکم بسوے سلطان الرسل محتمل نیست فتطبیق ما قال التستری علی المخاطب الجہ ہی مثل قولکبوله و عنقریب انشاء الله تعالے بطور نمونه می آید که بعد ازین فکرہاے دور و دراز ہم حضرات متشیعین در ذکر مطاعن خلفاے راشدین ہوس خام را پختند و از آغاز تا انجام بیہوده گفتند و نیز تقریر ایشان در مطاعن مستلزم آنست که ہریکی را در زمرهٔ ایمه ہدے بمقتضاے کذبت قوم نوح المرسلین بر طعن و تشنیع گرفته باشند ار ے

بیت دشمن دانا که پی جان بود ☆ بهتر از آن دوست که نادان بود بیست و
پنجم آنکه از دو شق خالی نیست حال قبطی جناب پیغمبر خدا را صلے الله علیه و آله وسلم
معلوم بود یا نه هرگاه اول معقول نمی شود شق ثانی متعین خواهد بود بیانش آنکه بر تقدیر
اول بایستیکه بعد از تهمت عائشه صدیقه و افترای او معاذ الله بر ماریه قبطیه که اشقی
الاولین والآخرین در تفسیر آورده و خود را با تمامی لحقه و طبعه در ورطه هلاکت ابدی و
ضلالت سرمدی سپرده کما ستعرفه مفصلا انشا الله تعالے سفر نمودند که قبطی بجا آورده
مجبوب است و آلات این کار از وے مسلوب معمول قبطیان است که از خدمه هر که داخل
خانه شان می شود او را چنین میکنند و قبطیان جریح را فرستادند تا ماریه یاد انس گیرد
معتقدین و مومنین که یومنون بالغیب شان آنها بود بعد از تصدیق حدیث معراج شریف و
کیفیت معاد جسمانی و آنچه بعالم آخرت از ثواب و عذاب و جنت و نار تعلق دارد و مصداق
لا عین رات ولا اذن سمعت واقع شده و حکماے طبعین باستحاله آن حکم می رانند
چگونه چون و چرا درین امر سهل می نمودند و منکرین اگر قیل و قال میکردند بایستے فرمودند
که حال او را ببیند و چون خود براے سرپرستے جوان انصاری قاطع اعضاے
تناسل بنا بر آنچه در ابواب الجنانست تشریف بردند و دست حق پرست بر آن مقام
نهند و عیاذاً بالله اعضاے مذکوره را بدر رجے نهاده بر اصول رفضه لبطور ودیعت
باهلبیت سپارند این امر سهل می نمود و هرگاه در هیچ روایتے نیامده که رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم درین واقعه چنین فرموده باشند پس بر طبق تقریر علی بن یونس صراط
مستقیم و بمطابق بیان مخاطب در رساله حدیث الحوض حکم توان کرد که بوقوع مقارن
نگشته پس معلوم شد که هیچ معلوم نبود فانه لا یعلم الغیب الا الله مع ذلک اگر جناب
پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم اطلاع بر حال قبطی داشتند البته لقلب جناب امیر که حافظ

اسرار و حامل اخبار و آثار بودند القا میفرمودند و بعد ازین حاجت بدیدن شرمگاہش
نمی افتاد کما فی رواۃ البحار یعنے جریج بر درخت گفت لے علی از خدا بترس و بین
کہ عضاے مرا پاک بریدہ اند خدایا مگر نسبت بجناب مرتضوی کہ یک روح و یک قالب
بودند نیز پردہ داری بود ولکنہ خلاف الاصول پس جناب پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و
آلہ وسلم خواستند کہ قبطے را کہ مجبوب و ذہابش باعث تہمت بود آمد و رفت را
ترک نمی نمود بپاداش رسانند الغرض بعد ظہور برات ماریہ قبطیہ شکر برتنزہ
و پاکدامنی او بجا آوردند و اشارہ بدان فرمودند کہ عنایت الہی باستمرار و دوام
متوجہ است کہ برات صدیقہ قبل ازین در کتاب مجید نازل فرمود کہ تا قیام قیامت
تلاوت آن باقی و مستدام است و مجبوبیت قبطی براے برات ماریہ قبطیہ
ظاہر نمود و سوسے تنزہ خود بایراد ضمیر متکلم مع الغیر و ہم بطہر مرتضوی از قتل بیگناہی اشعار
فرمودند و بحمد الہی رطب اللسان و عذب البیان گردیدند و استمراریکہ بر زبان
قلم آمد از تراجم بحار مجلسی ہویدا است و قل جاء الحق و زہق الباطل ان الباطل کان
زہوقا **ست و ششم** آنکہ از مخاطب می پرسم کہ اگر امر بقتل قبطی فقط
براے اتمام حجت بود تا قاذفہ و بزرگانش بدانند کہ قبطی قدرتے نما روحالش
عیان شود پس ضرور بود کہ قاذفین و قاذفات را بہیئت اجتماعی فراہم
آرند و علے مرتضے کرم اللہ وجہہ را مامور سازند کہ شمشیر بگیر و قبطی را بکش غلط گفتم
این تقدیر حجت را نشاید چہ مدار بر سماعت اخبار می بود نہ معاینہ ابصار بلکہ خبر راوی
واحد یعنے جناب امیر کہ شب و روز اہل ارتیاب باظہار مدعین و لا احد و عداوتش
می ورزیدند پس ناگزیر بر خلفا را باتباع و اشیاع براے قتل قبطی می فرستادند
تا سر اسر امر واقعی را بچشم سر میدیدند و دست از تہمت بر میداشتند استغفر اللہ

براصول موضوعۂ شیعہ انیہم لایق اعتبار نبود زیرا کہ دریںصورت مظنون بلکہ
متیقن بود کہ انیہا ہمہ گرمطاہرت کردہ قبطی بیچارہ را بعد از دیدن حالش نیز بہ تیغ
بیدریغ می کشند تا تہمت معلوم بذہن خاص و عام متمکن شود و ہر یکے از خویش و بیگانہ
بداند و بگوید کہ اگر چنین و چنانمی بود او را نمی کشتند لیں ناگزیر ہمراہ این جماعت مقبولین
بانی امامیہ را از حضرت سلمان و ابوذر و غیرہما ہمراہ صدیق و فاروق و ذوالنورین
می فرستادند و ذوالفقار مسلول بدست زوج حضرت بتول میدادند تا ہم معاینہ واقع
شود و ہم حکایت بدرجۂ شہرت و تواتر میرسید و ہم زبان بیہودہ سرایان منقطع
میگردید اگر گویند کہ انیہم احتمال قوی داشت کہ خلفا قلوب انیہمہ مقبولین را از تدبیرات
فلک پیماے بطمع صوبہ داری کوفہ و قضاے بصرہ و مداین و زخارف دینوی و اعطاے
خزاین لبوے خود میگردانیدند و حضرت امیر با وصف سل سیف پر تقیہ بر روی
آوردند پس حجت تمام نمی شود گوئیم واقعی کہ اتمام حجت بر تقدیریکہ قذف از صدیقہ
وماند او باشد فقط بر ہیچ پہلو نمی نشیند لاجرم براصول موضوعۂ شیعہ کہ اعداء عدو
اہلبیت اند قطعاً و یقیناً سفارت می توانکرد کہ تہمت مذکور بقلب مرتضوی رسوخ
داشت گو مثل صدیقہ بر زبان ناوردند بنا بران جناب پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ و الہ وسلم
کہ بوحی الہی محیط بر غیب و شہادت بودند خواستند کہ حقیقت حال را عیان فرمایند
و حجت را اتمام گردانند و خار مظنہ را از قلب مرتضوی برکشند کہ ممکن بود نہ از قلوب
دیگران کہ امکانے نداشت فثبت اتمام الحجۃ و مقتضاے قیاس اولویت کہ بحجتش
مجمع علیہاست کما اشرنا نیز ہمین بود زیرا کہ حال ائمہ در بارۂ ناموس اکبر حضرت پیغمبر ایعنی
ازواج مصداق لایحل لک النساء من بعد ہمان بود کہ قبل ازین گذشت فما ظنک
فی ارتیاء التسلطیہ و دعوتے املاہم بر ہر کس عیان است کہ ائمہ ہدے در اصول

وفروع ہیچ امری وہیچ حکمی مختلف نبودند واتحاد کلی وجزئی داشتند وانچہ اول الیشان گفتہ
اخرایشان گفتہ وبالعکس حتی کہ حکایت مسح رجلین فقط از امام محمد باقر علیہ السلام نزد ایشان
مستلزم اجماع اہلبیت است کما سیجی مفصلا انشا اللہ تعالی اگر در حقیقت قتل قبطی را اراده
کرده بودند پس معلوم نیست کہ آنچہ در کتب شیعہ برائے تعیین شق اول بر حضرات ائمہ
بستہ اند آنرا چہ جواب خواہد بود دیگر دو حرف ازین قسم روایات زبانی کنتوری باید شنید
درہمین مقام میگوید کہ عبد اللہ بن بکیر بخدمت حضرت امام جعفر علیہ السلام عرض نمود کہ
فدای تو شوم ایا حضرت رسالت در وقتیکہ حضرت امیر المومنین را فرمود کہ جریج
قبطی را بکشند میدانست کہ این نسبت بروا فرا است یا نہ فرمود میدانست و از برای
مصلحت آن امر را فرموده بود و اگر حضرت رسول خدا حکم جزم بکشتن او میکرد حضرت
امیر المومنین بازنمی گشت تا او را نمی کشت الی غیر ذالک من الاخبار عن الائمۃ الاطہار
من بعد چون کتب رقضہ را غربال کنی اشیاے مغز مان برناہاے مقدسہ مہنان
میگردد کہ مقصود شریف آن بود کہ فسق و فسادت عائشہ معاذ اللہ نیاز ماند کہ در قتل
بے گناه تا کجا رسیده وساند کہ توبہ کند ولیکن او رجوع نکرد لیکن اجماع عقلا بلکہ اہل شرع ہم برآن است
کہ بعد از امتحان اگر صدق و صفا ندارند محبت با بدا فزوده ورنہ احتراز باید نمود حالانکہ امتحان
ایکدو بار کافی می باشد والاموجب ندامت است بر مثل مشہور وبصوص خدا
ورسول فلیف کہ محبت حضرت درباره صدیقہ یوما فیوما در ترقی بود و در روایات جارود
جناب القلوب وسمی او را درباره اہلبیت وکدت در رو رحدی نبود پس آنچہ بر اصول ایشان
لازم می آید گفتنی نیست چنانچہ باید لبست وہفتم آنکہ معنی امر شریف یعنی ای علی
اگر او را نزد ماریہ یابی بکش چنانچہ علماے شیعہ از سابقین ولاحقین مثل
بہتر جیین عزر و کنتوری در ابرام مطاعن قرار داد ند وقد عرفت مرارا
اگر بذہن مرتضوی در نامده بود لازم آمد بترجیح از ہان قوم مورد لوم یعنی

حضرت امیرالمومنین کہ حضرت رب العالمین آنجناب را در کتاب مجید بامام مبین
تعبیر فرموده با وصف حضور واقعہ وارشاد مصطفوی بل الشاهد یری ما لا یری الغایب
وملاحظہ قراین ومقتضای وقت وبودن جناب شان از اہل لسان واخص حواریین
سید الانس والجان کہ معنی کلام سرور انام نکردیدند وعلماے رفضہ با وصف عدم
ہور وغیبت زمانی ومکانی واقامت در بلاد مجوس وکوفہ ہند یعنی لکھنو کما ینبغی فہمیدند
فاعتبروا یا اولی الالباب لعلکم تفلحون وبر تقدیر شق ثانی تسقیق نمودن وپرسیدن کہ
در امتثال امر شریف سرعت ہرچہ تمامتر باید نتثبت وتامل کرده باشم چہ معنی داشتہ
باشد ومثل ہذا الا رد والوحی عند الجہلہ من الناس فالقلع اساس طعن القرطاس وازغیرت
ہم بعید می نماید کہ حضرت پیغمبر با میرالمومنین فرمایند کہ قبطی را بجرد دیدنش ہرچنان حاکم
باید کشت وامیرالمومنین گویند کہ تامل کنم یا عجلت نمایم نعوذ باللہ مگر مسئلہ شرعی ہم
معلوم نبود قسم بجلال وکبریای الہی کہ این وہم رابسوی جنابش راہی نیست وغیرت امیر
زیاده بر غیرت دیگران وغیرت خدا ورسول زیاده بر جمیع غیرتہا ست وبعد از قتل وقال
شیر خدا بدریافت پیوست کہ فکر وتامل نمودن وصلاح ومشوره خود عرضداشتن
ودر بجا آوردن اوامر تثبت نمودن زینہار رد وحی نیست والاستلزام این معنی باشد
کہ امیرالمومنین گمان کردند کہ حکم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم احتمال بطلان دارد یا
خداے عزوجل حکمی دیگر خواہد فرستاد الی غیر ذالک فتدبر بست وہشتم آنکہ در آیات
قرآن شریف وحدیث منیف آدمی را بعد از دعوی اسلام وایمان اگر
ضرورتے بتاویل افتد باید کہ بر احتمالات رکیکہ واہیہ دست نہند از دو تبدیل
وتحریف نپردازند نہ آنکہ خلاف مقتضاے اسلام وایمان خرافتہاے
کہنہ وتازه وسخافتہاے بے اندازه ودر کلام سید العرب والعجم ابلغ تمامی
افراد عالم دخل دہد وبشوخ چشمی وخیره سری از ان ہم تجاوز کرده مدعی حصر دران

تاویل فاسد و اقاویل کاسد باشد و هرگاه این مقدمه را مجملا و مفصلا دانستی
پس بدانکه خود باقرار مخاطب ثابت شده که بر حضرت ماریه قبطیه در بارهٔ مجی
دو باب جریح قبطی تهمت کرده بودند و استاد کلینی اعور را دعناد و نفاق بعنوان
دیگر داده و بر نام ایمه بدی چنین بسته که آیات سوره نور در شان ماریه قبطیه
نازل گشته و تهمت از جانب عایشه صدیقه مطهره بوده عبارتش این
است حدثنا عبد اللہ بن جعفر قال حدثنا محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن فضال
قال حدثنا عبد اللہ بن بکیر عن زرارہ قال سمعت ابا جعفر علیہ السلام یقول لما ہلک
ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حزن علیہ حزنا شدیدا فقالت
له عایشه ما الذی یحزنک علیه فما ہو الا ابن جریح فبعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم علیا علیہ السلام وامرہ بقتلہ فذہب علی ع ومعہ السیف وکان جریح
القبطی فی حایط فضرب علی ع باب البستان فاقبل الیہ جریح لیفتح لہ الباب
فلما رای علیا ع عرف فی وجہہ الغضب فادبر راجعا ولم یفتح باب البستان
فوثب علی علی الحایط ونزل علی البستان واتبعہ وولی جریح مدبرا فلما خشی
ان یرہقہ صعد فی نخلہ وصعد علی فی اثرہ فلما دنی منہ رمی جریح نفسہ من فوق النخلہ
فبدت عورتہ فاذا لیس لہ ما للرجال ولا لہ ما للنساء فانصرف علی ع الی النبی ع
فقال یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا بعثنی فی الامر اکون فیہ کالمسمار المحمی
فی الوبر ام اثبت قال لا بل تثبت فقال والذی بعثک بالحق ما لہ ما للرجال
ولا لہ ما للنساء فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الحمد للہ الذی یصرف
عنا السوء اہل البیت یعنی زرارہ شقی کہ حال کفر و نفاق و شقاوت و ضلالت
او اظہر من الشمس و آبین من الامس است و این مقدمہ قبل
ازین باندک تفصیل در ازہان اہل دانش و بینش جاگزین گشتہ بر

امام باقر علیه السلام که اہل حق ویقین انکار ملاقاتش باین امام عالی مقام دارند وچهاکه درین باب نه نوشته اند وبنده سابقاً اشارتی بدان کردم افترا میکند ومیخواهد که درلباس تشیع وا وضلالت ونفاق وبد وانجناب را از دایره دین وملت عیاذا بالله خارج کند کما لایخفی علی من طالع کتابنا الکبری فی رد ذی الفقار للجاسی ومحصل افترای آن بدبخت اینکه از امام باقر شنیدم که میفرمود چون ابراهیم فرزند رسول مقبول وفات یافت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خیلی محزون وغمگین شد عایشه عرض کرد که چرا این همه حزن وملال می باید کشید که او معاذ الله فرزند جریح بود که نزد ماریه مراود ست می کند ومی آید ومیرود حضرت بجرد شنیدن این خبر امیر المومنین را فرمود که برو داد رابکش امیر المومنین شمشیر بدست گرفته متوجه شد وجریح قبطی را در باغی یافت چون شیر خدا در بگوفت جریح خواست که بکشاید هرگاه آنجناب را در حالت غیظ وغضب دید پشت گردانید ودر باز نکرد حضرت امیر بر دیوار برجسته در باغ در آمد ومتعاقب دید جریح بگریخت وچون دانست که جان بسلامت نمی برد بر درخت بر آمد حضرت علی مرتضی هم در پی او بر درخت بلند شد چون نزدیک رسید وخواست که او را بکشد جریح خود را از بلندی درخت فرو انداخت پس شرمگاه او ظاهر شد ومعلوم گشت که از علامت مردی وزنی هر دو مبراست امیر بحضرت بشیر ونذیر حاضر شده بپایه عرض رسانید که یا رسول الله برگاه مرا و رامری از امور بکاری فرمائی کاری بفرستی مانند میخ آهن تافته بوده باشم که بزودی دریشم شتر فرو دوم یا آنکه تامل وتثبت کنم حضرت فرمودند بلکه تامل وتثبت کنی علی مرتضی عرض کرد که سوگند بخدای عزوجل میخورم که ترا براستی فرستاده که قبطی علامتی از علامات مردان وزنان ندارد

حضرت محمد ابجا آورد و گفت که شکر خدا که دور میدارد از اهل بیت ما بدی را این
عبارت بدلالت مطابقی ثابت شد که نوبت تهمت اقرا از طرف صدیقه رضی
الله عنها بر ماریه قبطیه بجائے رسید که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بکشتن
قبطی فرمان دادند و حضرت امیر کوشش خود را برائے کشتن جریح از زمین با سمان
برین رسانیدند پس اگر ماریه قبطیه لفظ اهل بیت شامل نباشد و ادائے
حمد به نزه او ازین تهمت و رجس تعلق نگیرد کلام معجز نظام حضرت سرور انام از
مرتبه بلاغت ساقط و از دره از رعایت مقتضائے حال ما بط خواهد بود فانه قلب الموضوع
لاجرم حکم قطعی نمودیم که شکر ایزدی بر دفع این تهمت از ماریه قبطیه اولا و بالذات بجا آوردند
و او را داخل اهل بیت خود شمردند و پر ظاهر است که چون قذف باین شد و مدعا دالله
خود از دولت سرائے نبوی واقع شود که روایت استاد کلینی اعور بران گواه
است اگر برین نعمت عظمی و عطیه کبری شکر ایزدی بجا نارند و این امر را نصب العین
ندارند خلاف شان ایمان است فضلاً عن النبوه فکیف رسالت چه جائے
خاتمیت تحقیق علی طهارت ذیل خویش و حضرت امیر با یراد صیغه متکلم مع الغیر هم
مرعی و محفوظ داشتند چنانچه با ذهان اهل مودت و صفا که در رد و درفضا بمنوال
واحد سلوک دارند در آمده و قد سبق تقریره و هو غیر خفی علی اولی النهی فتعجب مما و
که بنده بعد ذکر این روایت و تهمت که اشقی الاولین را و الآخرین بر حضرت صدیقه
زبانی امام باقر رضی الله عنهما نموده در او ذوالفقار که صوله حیدریه علی المجوس القدریه
نام آن است با دله یقینیه و براهین قطعیه ثابت کرده ام که اگر امامیه برین تهمت
و افترا اهل دین باید که از اعتقاد نبوت و رسالت و عصمت بلکه عدالت سید المرسلین
دست شویند و بعد ازین مثل ملاحده هرچه مکنون خواطر باشد بگویند چون سامعین
و ناظرین بر افترائے زراره شقی بروایت قمی کورباطن غوی استاد اعور کلینی اطلاع

یافتند اکنون بعضی از امور که متعلق بلاف و گزاف مولوا آقای مخاطب یعنی راقم
کنتوری است بالاجمال بسنو چه تفصیل آن موقوف بر آن است که نقل تمامی عبارت
کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه از صدر مطاعن فاروق اعظم بر درام باز سواد هفوات
ناصبی بے سواد را از آغاز تا انجام به بیاض آرم و همه را زیر نقض و معارضه افگنم و
تناقضات غیر متناهی که در کلام او و قدمای مذهبش بجهت هفوات و تعصبات
پیدا شده حرف بحرف ذکر کنم و راه فرار را از هر شش جهت بسبب گیر و دار بر
کنتوری مذکور آن چنان دیوار گردانم که جز بندای یا ایها التقیه والنفاق او رکنی
صدا ے از زبانش بر نیاید ولیکن چون این عجاله نافعه وسعت این ابحاث ندارد
ناگزیر قلیلے از هر سبق سهق این حمار و حرفشار او ستادان این سه کار بر صفحه روزگار
واضح گردانم بدانکه منتهاے آرزوے امامیه از طعن قرطاس اثبات مخالفت
اصحاب سید عرب و عجم خصوصا فاروق اعظم است که آن را گاهی بکفر و ضلالت
و گاهی برد وحی و دیگر عبارت بیان می کنند و آن قدر گاو گاو درین واقعه می نمایند که
فریاد و نراغ و رعد رشک بران می بردو از عجایب تقریرات آنکه کنتوری با وصف
داعی مکلب بودنش و فوقیت او بر دیگران از متعصبین قوم که حرفی از ان لبعد
ازین بطور نقل و حکایت بگوشش اہل دیانت خواهم رسانید بخیال نا آورده که بعد
ازین تقریرات که در ابرام طعن فاروق بعمل آورد اصل امامت امام الائمه یعنی جناب
مرتضوی از دست میرود و هر گاه امامت وریت طاهره آنجناب متفرع برین است
نشانش باقی نمیماند فانه اذالم یکن راس المال فکیف یوجد الربح فی الحال والمال
القصه کنتوری جابجا از تفسیر همین قمی استاد کلینی که نسبت هجور معاذ الله بناموس
اکبر حضرت پیغمبر نموده علی ما عرفت حدیثه سابقا و درین واقعه نسبت قذف بآنجناب
نموده کما ذکرنا انفا سند می آرد و خاتمه این روایت را براے تحریف خیانت صاحب

تحفه نقل می کنند چنانکه خواهی دانست انشاالله تعالے ولیکن بمقتضای وختم الله
علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون نمی پندارد
که آنچه از جناب امیر المومنین بر صور خیالیه رئیس المنافقین نظر بروایت قمی صد
دریافت آیا کمتر ازان است که نسبت بفاروق می نمایند زیرا که مرة بعد اخری معلوم
بمکنان گشته که مقصود حضرت مصطفوی از اضافت شرط یعنی آن وجدته عندها فاقتله
بخطاب مرتضوی بودن قبطی معاذ الله درحال مستهجن بود لکما مر پس آنچه بعد از ملاحظه
حدیث امام باقر معاذ الله که درهمین سانحه مرویست و بلا ریب زیادت احد بهما مفسر
اخراست لازم آمد و فترها مثل نامه اعمال قمی مولف تفسیر مذکور واتباع او سیاه می باید
کرد ولیکن به بعضی ازان اشاره می کنم و تفصیلش بر ذهن همه دان اهل دانش
و بینش میگذارم و هرچه بعد اجمال میگویم بمقتضاے اصول روافض میگویم حاشا که
مذهب سنت را دران دخلی باشد **نخستین آنکه** حال فهم و فراست جناب مرتضوی
براصول این نواصب بجاے رسید که باآن همه خصوصیات که دانی معنی حدیث
شریف را نفهمیدند تا بکمال حدس وانتقال وقوت قدسیه چه رسد فکیف علم
ماکان ومایکون که روافض مدعی آن گشتند ولزوم این قباحت باعتقاد کنتوری
که اتحاد لفظی را درین روایات اهم دانسته چه جاے اتحاد معنوی کما ستعرفه
انشاالله تعالے از بدیهیات است **دوم آنکه** جریح را در بستانی یافتند
نه نزد حضرت ماریه قبطیه بحالت مستهجنه پس شرط مذکور بحسب ظاهر که اطفال هم بدان
اعتقاد دارند مفقود گشت و خود قاعده مشهور را کنتوری یاد کرده که اذا فات
الشرط فات المشروط چنانکه دانستی و این امر بر صبیان کافیه خوان هم
مخفی نیست **سیوم آنکه** مخالفت مرتضوی معاذ الله با ارشاد دینوی
براصول رافضه بمیزان عقل باید سنجید که در باغ را گو بند و چون آن بیگناه در نگشاید

بر دیوار طفره کنند و از بلندی فرود آمده در پی قتل او شوند و هرگاه آن بیچاره برای
حفظ جان خود بر درخت برآید خود هم آثار قدمش بپیمایند و هرگز از کشتن او دست
بر ندارند تا آنکه او از خوف شمشیر خود را بر زمین اندازد و در مردنش حالت منتظره
باقی نماند زیاده ازین مخالفتی عقلاً و نقلاً در جهان حیرت زا عبرت افزا نمی باشد که
که بر اصول شیعه از جناب امیر المومنین صدور یافت پس روافض که دست
ازین طعن قوی در حق مرتضوی برداشته بر طعن قرطاس دست لشبث دراز
کردند و درین معرکه پای ثبات از غایت جوانمردی فشردند نزد تمامی عقلای عالم
ستم بر جان قرطاس نمودند فلیضحکوا قلیلاً ولیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون این است
حال تقریرات شیعه در بحث مطاعن که هرگاه قصد ابرامش می نمایند از هر تقریر
و تحریرایشان اعتراضی تازه بر مذهب شان می خیزد و آبروی اعتقادات این
ها پیش اهل فطانت میریزد و العجب که شوستری و تابعین او در احقاق و متبوعیش در
غیر آن اذعان بفعلیت امامت مرتضوی در آن زمان بلکه قبل از آن دارند پس
دعوی علم ماکان و مایکون درین وقت که برای قتل قبطی چها که نکردند بچشم عبرت
بین دیدن است و بگوش حق نیوش شنیدنی بار خدایا درینجا هم بعد ازین سوانحها
علم تسویل برافرازند و خود را باز رسوا سازند فتدبر **چهارم آنکه** بعد ازین مخالفتها
بخدمت شریف نبوی حاضر شدن و قصه طویل نخل بلند را مختصر فرمودن و عذر
مذکور را بنیاد نهادن و گفتن که در هر امر جناب مثل آهن تافته باشم یا تانی نمایم
ماجرایی است که غرابت آن را میزان قیامت هم متحمل نتواند بود و بالفرض
اگر این سوال مقدم باشد چنانچه اکثری از نسخ در رنمایینی بر آن گواه است
پس طعن مذکور زیاده تر بر صورخیالیه رفضه قوی میشود که با وصف اشتراط
تشقیقات نمودند و بعد صدور حکم ثانی و ترک عجلت این همه شرعت عجلتها فرمودند

معاذ اللہ من ذالک اکنون معنی رجس کہ دعوی آن مخاطب نمودہ وبقتل بیکناہ ہم تعبیرش کردہ آشکارا گشت نعوذ باللہ من خرافاتہم وہفواتہم بازمیگویم کہ فقط برائے الزام علمائے امامیہ وتنبیہ وتادیت ایشان تا از ابرام مطاعن باز مانند وخود را بورطہ ہلاکت نسپارند چنین تقریر کردم وحاشا کہ نظر بمذہب اہلسنت کہ فاروق ومرتضی بلکہ جمیع مہاجرین والنصار از لاف وگزاف شیعہ بری بودند این غبار بر دامن پاک حضرت امیر برافتد واز غرایب خرافات کنتوری درین مقام خاص امر دیگر است کہ بعبارتش نزد عقلا پیشکش میکنم میگوید کہ در تفسیر علی بن ابراہیم از روایت اولی مسطور است فقال الحمد للہ الذی یصرف عن عبادہ السوء یعنی بجائے لفظ عنا عن عبادہ وبجائے لفظ الرجس لفظ السوء واقع است ومحتمل است کہ این ناصبی برای ادخال ازواج در مصداق ایت تطہیر لفظ عبادہ را بلفظ عنا ولفظ السوء را بلفظ الرجس تبدیل کردہ باشد کما ثبت من عادتہ فی اکثر المواضع انتہی بلفظہ بر عقلای عالم مخفی نماند کہ این ہمہ خیالات خام وہواجس نفس بدفرجام است بایستی بترجمہ کتاب ودرر غرر رجوع کردن واگر ذہن این سادہ لوح از وجود آن سادہ بود چرا از اساتذہ خود تحقیق نکرد کہ صاحب تحفہ تحریف کردہ یا عبارت حدیث ہمچنین بودہ غرضکہ افترا تحریف بسوے علامہ دہلوی کردن وخیال بدین معنی بستن از متعصبین کار است آسان ولیکن مشکل این است کہ از عبارت کنتوری تکذیب وتحریف اساتذہ او لازم می آید چنانچہ بر ناظرین کتاب طعن الرماح مخفی نتواند بود کہ مجتہدین در نقل روایت تماسی لفظ عنا ولفظ رجس بدستور علامیہ دہلوی قدس سرہ العزیز آوردہ اند وکلام شان در معنی لفظیکہ سخن دران می رود یعنی یصرف عنا رجس اہل البیت کہ سابقا ایراد کردم نیز اول دلیل بر ہمین است کہ ہرگز کسی تحریفی نکردہ فالحمد للہ الذی یصرف عنا السوء والفحشاء ویبتلی الرفضہ بالتکذیب والبغضاء را عجب این است

کہ کنتوری بر تقدیر بودن لفظ عن عبادہ در نسخۂ خودش بہ نسخۂ دیگرا التفاتی نکرد
اینکہ دو نسخہ صحیحہ قدیمہ تفسیر قمی موجود است کہ اشتمال بر لفظ ضمیر مجرور دارد و
مشتمل بر لفظیکہ کنتوری دعوی آن می نماید نیست پس تحریف خود را بسوی علمائے
ما نسبت میکنند و بیخ و بنیاد ناموس مذہب خویش میکند من بعد باید دانست
کہ خیال تحریف وقتی می توان کرد کہ فایدہ بران مترتب شود و باندک غور و امعان
توان دانست کہ ہرگز در تبدیل فائدہ جدید متصور نیست بلکہ ادخال ازواج
مطہرات در مصداق آیت تطہیر ہنوز حاصل است بیانش آنکہ بر تقدیر لفظ
عن عبادہ نیز باعتراف کنتوری دو ترکیب خواہد بود لاثالث لہا یکے آنکہ لفظ اہل
بیت منادی بحرف ندا است و مدعاے کنتوری ہمین است کما مر و این را جناب
مخاطب باطل کردہ اند جائیکہ گفتند کہ بریک کس اطلاق لفظ اہل بیت رفتہ
قد عرفتہ سابقا پس اگر ندا باشد لازم می آید اطلاق لفظ اہل بیت بر شخص
واحد یعنی جناب امیر و اگر جناب حضرت بشیر و نذیر را شریک گردانند لازم می آید
ندائے متکلم بذات ضرور سش در خطاب مرتضوی و ہو غیر معقول و چون این ہر
دو صورت نمی بندد لا محالہ لفظ اہل بیت بدل خواہد بود چنانچہ تصانیف مجلسی
بران گواہ است پس اگر مارئیہ قبطیہ شامل شود ازواج مطہرات بقیاس اولویت در
اہل بیت داخل خواہند شد فکیف کہ علمائے امامیہ ایشان را در آیت تطہیر
باظہار مخاطب تحریر بعضی از وجوہ ہمین قیاس داخل کردہ باشند چنانکہ
دانستی و اگر شامل نباشد لازم آید قباحات دیگر کہ قبل ازین گذارش یافتہ
فثبت المطلوب بدون التبدیل این ہالہ شنیدی تعلق لفظ تبدیل ام اول
داشت آمدم بر لفظ دیگر و دران ہم این تقریر جاریست کہ اقدام علما بر تحریف وقتی
می باشد کہ فایدہ بران بر آن مترتب شود کہ بدون آن حاصل نگردد و بیانش

بر ذمہ کسی است کہ تہمت نماید **واگر گویند** کہ تحریف مذکور بنابران است کہ
اقتباس از آیت تطہیر ثابت شود و ازواج مطہرات درآن داخل شوند گوئیم
برین تقدیر بایستی کہ لفظ یصرف را نیز صرف کردہ بجای آن لفظ مذہب کہ در
قرآن مجید است می نہادند تا مزید اہتمام و تاکید بر تاکید صورت می نبست بلکہ
می توان گفت کہ ایقای عبارت بحالہا اول بر مقصود است کہ تقدس
ازواج مطہرات و تطہیر ایشان بر قدرکہ زیادہ تر حاصل شود باعث فقدان
مطاعن شیعہ خواہد بود و بیانش آنکہ لفظ سوء عام است و لفظ رجس خاص
چنانچہ از تفاسیر و احادیث ظاہر است و سلب عام مستلزم سلب خاص و لا
ینعکس فتعین عدم التبدیل **بلی** طرفہ ے متکلمین را درین مقام میرسد کہ بگویند
کہ تبدیل برائے آن است کہ شان اہل بیت مرفوع شود ورنہ رفضہ لفظ
رجس را بر معنی شرک در یب در الوہیت حمل خواہند کرد و منقبت در را
بمنقصت بدل خواہند نمود و شستر گربہ خواہند آورد و کید ثعلب را بنیاد
خواہند نہاد پس انچہ صاحب تحفہ بعمل آوردند عین عنایت است نہ جائے
شکایت غرضکہ مہملات کنتوری پایان نمی پذیرد و قبل ازین ہر قدر کہ ہفواتش
را دیدم نظر باصرار احباب تعلیقاتے بی مراجعت بکتب و التفات بمحفوظات
جابجا نوشتم و زنگ ضلالت او را در ہر تقریر و تحریر زدودم بعد چندی بر اہل
اصرار ہم متیقن شد کہ خرافاتش مثل افادات مخاطب کہ باشد ضرورت
التفاتی بجوابش کردم لایق نظر سرسری ہم نیست کہ در ہر بحث پیش پای خورد و یلی
تقدیر در ہر مقام بکردنش میرسد و حال مزید تعصب و خبث نفس او بسبب
تقلید من اختار النار علی العار بجائے کشیدہ کہ قصہ طویل و عریض خواب صرفی
ازان کتاب است **محصلش آنکہ** چون مرافعہ مکابراتش بجناب علامیہ

دہلوی قدس سرہ العزیز واقع شد باستر ضاے طرفین حکم دادند کہ کنتوری خصم او توسل بجناب اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین جویند و در مسجدے بعد از تسبیح و تہلیل بخواب روند و ہرچہ بیتدبلی زیادت و نقصان عرضہ دہند سنی حاضر و بانگ برقلی زد کہ برخیز کہ آفتاب از مشرق چنانکہ معہود است برآمد یکیہ رباعی آلہی من چنان دیدم کہ حضرت امیر المومنین یعسوب المسلمین تشریف آوردند و بکمال عطوفت و بندہ نوازی مبذول داشتند راست بگوکہ توجہ دیدی جواب داد کہ گویا اساس این مسجد از سر نومی نہند و حضرت امیر را کرم اللہ وجہہ بترکا تکلیف میدہند چون باشتیاق تمام شرف حضور یافتم روی مبارک درہم کشیدند و فرمودند کہ برنیند و برانید مر دسنی آواز داد کہ الحمد اللہ کہ ہنوز در توبہ باز است کنتوری بمقتضاے آیت کریمہ و اذا قیل لہ اتق اللہ اخذتہ العزۃ بالا ثم فحسبہ جہنم ولبئس المہاد سر از انابت پیچید و گفت متحمل است کہ جناب امیر از ان جہت بہم برآمدند کہ تقوی و توکل ندارم و بامضاے احکام محکمہ عدالت و قضا دائم بقوانین نصاری پابند و مبتلا ہستم پس دست از مذہب تشیع چگونہ توان برداشت و علم مذہب سنت چرا باید برافراشت **وبعد** از اندک استقراء در کتب کلامیہ امامیہ چنان معلوم توانی کرد کہ قاضی کنتوری براہ تقلید مجتہدین خویش میرود و برنگیکہ آنہا برو ریختند رنگین میشود چہ انہا در نسبت این قسم تہمتہا یعنی تحریف و تبدیل عموماً بعلما دریغ ندارند خصوصاً درین مقام چنین خیال بستہ اند کہ مولانا نصیر الملتہ والدین مشہور بخواجہ نصر اللہ کابلی بعد اللہ بغفرانہ واسکنہ فی فرادیس جنانہ در نقل حدیث از در رثمانیہ یعنی مصدر خیانت گشتہ و سوال حضرت امیر و جواب حضرت بشیر و نذیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ساقط کردہ و بر اہل دانش مستور نیست کہ اگر بدلیلے ثابت میکردند کہ ذکر محذوف ہیچ منافی غرض مولانای

موصوف است تا سخن بیهوده سرایان امکانی می داشت چه جای بهر وجه آنکه بر اثبات منافات مذکور رفادر بناشتند و بخیالات خیش منادی گردانند و بخیال خود نیارند که احتمال دارد که در نسخهٔ صاحب صواقع همین عبارت واقع باشد و موید این احتمال است که بعد از تتبع روایات امامیه بوضوح می انجامد که چنانچه بعضی از روایات سوال و جواب را علی مارواه القمی بعد از معاودت حضرت امیر نقل میکنند کما عرفته بعضی دیگر اصلا ذکرش نمی نمایند و از آفتاب روشن تراست که مصنفات علمائے شیعه در آن وقت نسبت باین زمان کمیاب و قلیل الوجود بود هر قدر که علما را بهم رسید غنیمت وقت برای تبکیت مجادلین و مکابرین دانستند و درین ضرورت بکار بردند مع ذالک رجوع بنسخ دیگر وقتی بالضرورت می توانکرد که تردد بعبارت کتاب پدید آید مثلاً مبتدای خبر یا شرطی خبرا باشد و بالعکس و عبارتیکه ما به النزاع است نسبتے باین امور ندارد و از مولفات مجتهدین هویدا است که باوصف امور مذکوره و غیر ساما نیکه زیادت بران متحمل نباشد کتب ضروریه را بجواب هم ندیدند و هیچ گاه برائے تطبیق بنسخ دیگر رجوع نکردند و برائے تصحیح زینهار بماخذ التفاتی نه نمودند و مصدر هزاران خرافات و خیانات گردیدند کما اشرنا سابقا و لاحقا و بعد از اندک امعان می توان گفت که اگر اینعبارت در نسخهٔ صاحب صواقع می بود بالضرورت بائستے ذکرش نمودن چه از منطوق آن بلا تکلف بطور قاعدهٔ کلیه معلوم می شود که هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم کسے را نامزد فرمایند که ای فلان چنین بکن باید سں تامل و تثبت نمودن و عجلت نباید کرد پس بمعرض ثبوت رسید که مشورهٔ صلاح خود را دخل دادن موجب رد و حی نیست این عبارت برائے دفع طعن قرطاس نعمت غیر مترقب و سراسر برائے فاروق

که بعموم صیغهٔ جمع در مامورین داخل شده و بالخصوص نا مرد نگشته مفید است
و ازینجا طعن دیگر بر شیخین بسبب عدم قتل شخصیکه بنماز مشغول بود از هم پاشید
بنا بر مقتضاے اصول شان ولله الحجة البالغة این قسم عبارت را صاحب صواقع
چگونه از دست میگذاشت اما الفرق میانه امر قرطاس و قتل قبطے که اول حتمی
بود نه ثانی پس از عجائب دهور که مجتهدین در کتاب مذکور یعنی طعن الرماح بعد
از تهمت مسطور ارتکاب آن کردند چه این قدر بروایت فریقین قطعی و یقینی است
که نوشتن کتاب مزبور حضرت رسول مقبول را اتفاق نه افتاده و حالانکه بروایات
مشهوره مستفیضه فریقین مهلت چندروز یافته بودند پس امر حتمی بنا شد والا
چگونه تصدیق بلکه تصور سانح کرده شود که رسول خدا مامور باشند به نوشتن
کتابیکه مدار وجدان هدایت و فقدان ضلالت باشد بجهت قیل و قال صحابه
که جوابش در مطولات مبسوط و درینجا هم از روایت شیعه معلوم گشت از ان در
گذرند چه این محمول خواهد بود بر تقیه و در حالت احتضار و اشتداد امراض و قلت
هیچکس از مجتهدین سابق و زمانی هم تقیه را بر آنجناب تجویز نمی کنند فکیف که مجتهد فانی
در کتب مطبوع غیر مطبوع مطلقاً حکم بعدم جواز تقیه درباره حدیث حضرت خیر البریه
کرده غایة ما فی الباب آنکه احتمال تقیه اگر بحدیث حضرت بشیر و نذیر ست قتل از عذیر
است پس بلاریب حکم توان کرد که امر با حضار قرطاس حتمی نیست اکنون از مجتهدین
باید پرسید که چون قتل قبطے بالضرورت مشروط بشرط معلوم بود پس چگونه از
حتمی بودنش انکار توان نمود العجب که آخر بعد از تیغ کلکل امامیه و جنتنا
ایشان چنان بوضوع می گراید که کتاب مذکور را که محل هدایت و قالع ضلالت
بود اصلی نمود بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امتحان اصحاب منظور داشتند
و هرچند بعضے از امامیه تجدید غیر حدیث نزد یک آورده و لیکن باتش غیر از

امتحان جبری دیگر نیست کما لا یخفی علی من راے تالیفاتہم فی ہذا الباب و بعد ازین
تصریحات امر قرطاس را امر حتمی قرار دادن لطفے دیگر است که انتہا لیس پدید
نیست و اینجا بر تصریح بعضے از محدثین بنده ہم توانم گفت که راه اقتفا سپرند
و راے فاروق را ترجیح دادند و متوہم مباد که لفظ قوموا عنی منافی ترجیح است
زیرا که از کتاب فتح السبل که علی جیلانی امامیه نوشته و بدعوے ارتداد اصحاب
قلوب اہل ایمان را سکسته و کلام نقیب ثانی یعنی ابوجعفر او ستاد شیخ ابن
ابی الحدید پیدا یعنی را که در رفض مشهور و معروف است ذکر کرده پیدا است
که ہرگز رسول خدا و کسے از اصحاب فاروق را بدین واقعه نکیرے و تشنیعے
نفرموده پس اگر منافات را ذکر کنند تناقض لازم می آید و از بدیہیات
اولیه است که اگر مقصود شریف رد و انکار بر عمر بودے این نوع الفاظ چرا
نمی فرمود فلیقم عنی من منع من القرطاس فانه الد الخصام و اشد الناس من اللیام
پس در ارشاد قوموا عنی ہم خصوصیت شان ملحوظ نبود و لفظ لا ینبغی که امامیه ہم
بدان اعتراف دارند و ظاہرش آنکه خلاف استحسان بود که بعمل آوردند
حاشا که دلالت بر منافات [illegible] داشته باشد چه محتمل است که نظر بگفتگوے
مردم در مشوره فاروق باشد فیکون ہو ندا لا منافیا فکیف که با وصف اختیار
عمل ہم بر عدم کتاب رود حالیا تفرقه دیگر که مراد از خطاب ثانی خلیفه ثانی و اتباع
او بوده اند و جاے دیگر است که از مختصمین و متکلمین با وصف پایه استدلال
[illegible] قوموا [illegible] اینمعنی که فاروق و متبعین
او لنا و نکم ربوده و متدبرین و ساکتین گناہی نکرده لا بد ہم خطاب قوموا متوجه بایشان
باشد دون غیرہم از عجائب است زیرا که دشنام را در باره [illegible] نام چنین
علماے امامیه [illegible] بتفصیل آن [illegible] اند و از حق الیقین ہم ظاہر میشود چنین

ودیگرے بران نه نمودن چنانچه باظهار اکابر طائفه و انشای کنا هی عظیم است
و در کتاب مجید فرموده اند که انهم اذا امثلهم پس تفرقه لائق سماعت نباشد که
هم حاضرین لب بلک و اهل مسلک اند و هر چند کنتوری رد نمایند و بعد از آنکه حقیقت
حال دانسته‌اند از هر طرف بیهوده هیچ گشتند چاره کار با انکار حضور حضرت
امیر ندارند لیکن کتب قدماے شیعه بر استفاده بوده دری امامیه خود دار
اوله قطع و مثبت حضور مثل حضرت مرتضوی است کما لا یخفی علی من طالع المنتهی
فکیف که از عبارت شیعه مثل لعنة معال جناب سید الشهداء ظاهر شود که
واقعه قرطاس در مسجد بود بعد از آنکه جناب امیر الجناب را در مسجد آوردند
پس آخرین خطبه وصیت را چگونه نگوش کردند فاعتبروا یا اولی الابصار الغرض شیعه
را بعد از تقریرات مطاعن خلفاء ثلثه عجیب درد میدهد که خود در آن اعتراضات
دست و پا گم میکنند در راه فرار از هر طرف مسدود می یابند و مخفی نماند که جواب
طعن قرطاس و مانند آن تبرع و تسلیم است والا بعد از اتفاق اهل حل و عقد
مذهب تشیع بر پلیدیت و نفاق چنانچه بموجب آن عنقریب می آید انشاء الله
تعالی حاجتی بجواب نمی افتد چهای آنکه بعضی از قدماے اهل سنت
در حدیث قرطاس قال و قیل وارند و لیس هذا مقام التفصیل کما لا یخفی علی الفطن
اللبیب بست و نهم آنکه دعوی اشتراک ورود مجتهدات است کما لا
یخفی و تحاشی امامیه که بر علوم لدنیه حکمی از احکام شرعیه تعلق نمیکرد و احکام شرعیه
فقط حسب ظاهر اجرا می پذیرد چنانچه از کتب کلامیه ایشان مثل عماد و بحار
معلوم می شود منافی امرے است که در باره توثیق زراره و سلیه او بروایات
پیسرش و عمل بر آنچه حضرت خضر بجا آوردند تقریر کرده اند و قدم تفصیله فی صدر
هذه الرساله فاقول اوفوا بعهد الله تعالی و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها لا

کالتی نقضت غزلہا من بعد قوۃ انکاثا سیّی ام آنکہ ذکر آیت مذکور قطع نظر
از آنکہ دلالت بر کمال تنجز مخاطب در علوم نقل وارد کما اشرنا باعث رسوائے
قدماے ایشان است زیرا کہ صاحب کتاب ولایت وہم شیخ ہمدانی ونیز
متکلمین دیگر وامام الائمہ رفضہ ہمچو زرارہ وشیطان آنچہ در تفصیلش بر نام
نامی آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بستند حرفی از آن این است کہ در
غدیر فرمود کہ نازل شد بر من کہ برسان امامت را ورنہ پیغمبر نیستے وخدا
ترا از شر مردم محفوظ خواہد داشت وجبرئیل گفت کہ در ہمین مقام تبلیغ نمایم
وبہر سفید وسیاہ رسانم کہ علی برادر من ووصی وخلیفہ من است گفتم کہ
مستعفی می شوم واز تبلیغ رسالت خود را بار میکنم زیرا کہ من خوب میدانم
قلت متقین وکثرت موذئین را کہ ملامت میکنند بسبب آنکہ ملازم مرتضوی
می باشم وبر او متوجہ میکردم تا آنکہ نام من اذن نہادہ اند وحق تعالی فرمود۔
الذین یوذون النبی ویقولون ہو اذن قل اذن خیر لکم واگر خواہم نامہاے
شان برشمارم وذوات انہا این نمایم ولیکن ازردہ درے دست می کشم
وتکرم وعطوفت می نمایم الغرض ہرچند من استعفا از رسالت نمودم
بدرگاہ ایزدی قبول نیفتاد وتاکید تبلیغ در رسید پس بداینید کہ علی را خدا امام
گردانیدہ واطاعتش را بر شما فرض کردہ بر ہر کسے حکمش نافذ ومخالفش ملعون
ومصدق او مرحوم الی آخرہ واز این حدیث وجہ تسمیہ آنحضرت بلفظ اذن
ورسوائے طایفہ ما نکہ ظاہر شد فکیف کہ خلیفہ ثانی بگفتن حسبنا کتاب اللہ
کافر شود ورسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آخر عمر وبعد نزول بما بلغت
ہم تعلل نمایند واز رسالت دست بردارند ودر مقابلہ وحی تعریض بلکہ تصریح
فرمایند کہ خوب میدانم قلت مومنین وکثرت موذئین را کہ طلسم خم غدیر را

خواهند شکست در رفضه هزاران نصوص امامت مرتضوی و تفضیح شیخین را قبل از واقعه غدیر بسالهای دراز مدعی باشند که در نسخه سلیم و بصائر و کتب شیخ و سید وغیرهم ابواب و فصول در آن منعقد باشد فاعتبروا یا اولی الابصار عبارت حدیث به بین که مضمونش همین است

یا حزبی دیگر محطت خطته ما نعه ثم قال ان الله انزل الی بلغ ما انزل الیک

من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس وقد امرنی جبرئیل عن ربی ان اقوم فی هذا المشهد و اعلم کل ابیض واسود ان علی بن ابیطالب اخی ووصی والامام بعدی فسالت جبرئیل ان یستعفی لی ربی لعلمی بقلة المتقین وکثرة الموذین لی واللائمین لکثرة ملازمتی لعلی وشدة اقبالی علیه حتی سمونی اذنا فقال تعالی ومنهم الذین یوذون النبی ویقولون هو اذن قل اذن خیر لکم ولو شئت ان اسمیهم واول علیهم لفعلت ولکنی بسترهم قد تکرمت فلم یرض الله الا تبلیغی فیه فاعلموا معاشر الناس ذلک فان الله قد نصبه لکم اماما وفرض طاعته علی کل احد ماض حکمه جار قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدقه اسمعوا واطیعوا فان الله مولاکم وعلی امامکم انتهی مختصر البطوله النقض علی هذا فانه غایة مامول السائلین ومنتهی مطلب المشتاقین دربن مقام که رئیس امامیه آیات قرانی واحادیث خاندانی را عیانا پس پشت انداخته و در آیت تطهیر چنین گفته که بجهت تعلیل و تعمیم مفسرین اهل بیت بعد التخصیص از مرتبه بلاغت ساقط می شود و معاذ الله باصوات عوام کالانعام ملحق میگردد که زنهار هیچ عاقلی بتکلم آن تن نمیدهد چه جای رب العلمین و دلیلی برین دعوی جز استبعاد ذکر نکرده می خواستم که محاورات عرب عربا و احادیث ایمه هدی و آیات قرانی را پیش از پیش در امثله آرم

وچنانچه وطن تفصیل آن از براے بستن زبان رئیس باده گویان اراده میکرد چند
جزو دیگر اضافه نمایم ولیکن چون مجرد نقل عبارتش درین مقام و مانند آن براے
ذکر خیالات خام و اضطراب کلام اوست نه نقض تفصیلی پس ازان در کد سهم بر
قطره از دریا اکتفا نمودم که مگر عقل اول رفضه منور التقانی بآغاز سوره طلاق وتحریم هم
نمیکند و الفاظ قرانی در گلوے او مثل خوائج فرد نمی رود که حق تعالے فرموده
یا ایها النبی اذا طلقتم النساء حالانکه مخاطب در تحقیق محاورات عرب بصراحت
تمام گفته و دیگر علما سر همین طریق رفته اند که در هیچ حدیثی نیامده که کسی
از اصحاب گفته باشد یا رسول الله قلتم کذا و فعلتم کذا پس ضرور است
بمقتضاے الحذف خلاف الاصل که قائل شود بانکه اذا طلقتم باوجود اتصال
یا ایها النبی خطاب بامت است و هل هذا الا افترا رحما تفوه به و نیز آیت
کریمه یا ایها النبی لم تحرم لفظ قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم ارشاد شده تا بدانند
که تخصیص درین حکم مبانه حضرت و امتش ملحوظ نیست و در آیت تطهیر یا براد
عنکم و بر همه کس از خواص و عوام بمطالعه کتب و صحبت علماے اعلام
عیان است که این آیت در باره تحریم ماریه قبطیه رضی الله عنها وارد شده
تحریم او فعل شریف حضرت بوده پس لکم و ایمانکم بر خیال این شیخ هوا پرست اراده
وخطوات شیطان چه معنی دارد و بنا بر علیه ضرور است که اختیار نماید همین معنے
را که حکم استعاذ بلکه باستحاله آن کرده بود که اے نبی چرا چنین میکنی اکنون فرض
خدا بکشاون همین بجا آورد و اے سی و ای علی و ای سلیمان و ای ابوذر وار
نبیح مکی این اصوات نتواند بر آمد موافق افاده او جز اخس حیوانات که سر غنه
مقبولین اینها بدلالت رجال روضة المتقین باوصف بودن مصداق خانه جس
مشغر کلاب بود و ایشان نزد عرفاے امامیه حقیقة بشکل خنازیر اند چنانچه مقتدای

تقی مجلسی وشوشتری وبهائی وغیرہم کہ ارباب کشف وشہود وخادمین اہل وحدۃ الوجود وقائلین بایشان بودند تفصیل آن در فتوحات مکیہ بذکر اولیائی رجبین بجا آوردہ ونیز مزین اعمال بابیہ دررسالہ مخفیہ بروعبارت تحفہ اثنا عشریہ کہ تعلق دارد بابت کریمہ اتعجبین من امر اللہ اہ میگوید وکیف یمکن کہ خطاب بامراۃ واحدہ بضمیر جمع مذکر در محاورات عرب زینہار نیامدہ ونیز اطلاق اہل بیت بر واحد رد انسیت وعیا براین تفاسیر یعنی کبیر وبیضاوی ومدارک وکشاف جملہ دلالت صریحہ دارد کہ مراد ملائکہ از ضمیر مخاطب در لفظ اہل بیت زینہار فقط حضرت سارہ نیستند بلکہ تمامہ اہل بیت حضرت خلیل ولا اقل کہ حضرت ابراہیم بے شبہہ شریک اندچہ تولد فرزند تعلق بوالدین دارد وحضرت سارہ خود فرمود بودند االد وانا عجوز وہذا بعلی شیخا پس در جواب ملائکہ حضرت خلیل اللہ شریک اند نہ کہ جناب ممدوح را مستثنےٰ کردہ فقط بحضرت سارہ گفتہ باشند آنچہ گفتہ باشند وہذا فی الظہور بمثابۃ لا یشک فیہ من لہ ادنی مسکۃ الا لفاضل العزیز ومویداین معنی است کہ ملائکہ خطابیکہ محصوص بحضرت سارہ بود بصیغہ واحد مونث ابراد فرمودند وعدم تخصیص رحمت فقط بذات حضرت سارہ موید اخیر است وہمچنین تفسیر رحمت وبرکات بہ نبوت واسباط کما یظہر بادنی تامل وہرگاہ اشتراک حضرت خلیل اللہ ونقسان جناب شان در مخاطبہ ملائکہ ثابت شد شرکت بحضرت سارہ در خطاب بضمیر مذکر تغلیبا بوداست نہ برحسب ادعاے شاہ صاحب حسب محاورہ عرب فسقط الاستدلال والاستناد انتہی بلفظہ ہرچند بندہ را درین ہفوات گفتگوے بسیار است چنانچہ نمونہ اس بحول اللہ وقوتہ می آمد وبعضی از ضمایم عجیبہ در مطاوی آن قلوب ناظرین می رباید ولیکن مقصودم در مقام اینست کہ

این جوہر اول در زمرہ متشیعین باوصف حکم بکمال نکوہیدگی تعمیم بعد از
تخصص در خطابات چنانچہ در آغاز دانستے ہمان طریق مستبعد نبوده
زیراکہ بر طور او معنی چنین شد کہ اے سارہ تو تعجب میکنی از قدرت الہی
رحمت خدا باد و برکات او بر شما اے ابراہیم و اے فلان و فلان و
این کلام از عاقلی صادر نتواند شد نزد این مقتدا اے بصیرہ و پیشوائے
نمیریہ الا از ملائکہ مقربین یعنے میکائیل و اسرافیل و کروبین و روح الامین انشد
تلامذه امیر المومنین بلکہ حضرت رب العلمین کہ بلاغتش اختلافی است
بخلاف بلاغت جناب مرتضوی کما ذکره فی الطرائف ابن طاوس
الامامیین و اول دلیل برین مدعا احادیث حضرات ائمہ است کہ تخطیہ
محاورات و آیات قرآنی در ہزاران مقام آن موجود است نمونہ آن
در احتجاج طبرسے توانی یافت و ہرگاه امرے راضمیمہ آن گردانی کہ دلِ
پری پیکر ترا نہ خیال گر شب و روز در کتب غیر مطبوعہ ہمی سرایند و اختلافی
در افادات ائمہ ہرگز نبوده این مطلوب باجماع ائمہ حاصل است کوشت
از تپ غیبت کہ کسے از حضرات اہل بیت طرد و راند و کسے بجز تقیہ
دید چنانچہ نزد بعض شیعہ است و مجتہد فالی اسرا ارشاد
قرار دہد بالجملہ سخن در استعاذه زین بتراجم و تفاسیر ثابت متحقق بود
پس از افادات حضرت امام کاظم معاذ الله کہ در تفاسیر شیعہ معتبر این اسانید
زنہا موجود بنقل ملا محسن در صافی حرفی باید شنید و مانند ہمین جد یا الایمان
چون بید بر خود باید لرزید کہ لفظ ظاہرا کہ خطاب صدیقہ مکرمہ و حفصہ معظمہ
بصیغہ تثنیہ وارد است در سوره تحریم کہ سخن در آن رفتہ بود حضرت
امام کاظم بصیغہ جمع تلاوت میفرمود باین معنے کہ اگر رجوع بکنی ای عائشہ

واے حفصہ فہما زیرا کہ قلوب شما بکجی مائل شدہ واگر پشتے کنید واصرار
در زید اے عائشہ و حفصہ وای ابوبکر و عمر پس ناصر او خدا و جبرئیل و علی است
سبحان اللہ جال سبحان علی خان مزین مذہب تشیع باید دید کہ افادات
ایہ را یاد نکردن و وداد خرافت در تقریر مفسرین اہل حق دادن درجہ مرتبہ از
سفاہت است آن تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون فسوف تعلمون ۔
من یاتیہ عذاب یخزیہ ویحل علیہ عذاب مقیم وشاید نمیدانی کہ رفضہ در توجیہ
قرارت کاظمیہ چہ ستم بر جان کاغذ و قلم روا داشتند بنابران محصل عبارات
مطینہ ایشان بر دفتری نہم و عالمی را بر سے دیدن و شنیدن قش کہ نمونہ کفریات
قوم است صلاے عام میدہم یعنی استغفر اللہ امام کاظم رح بتلاوت
صیغۂ جمع پدران شا نزاہم شریک فرمود بجہت آنکہ این دو مرد در زہر دادن
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و غصب خلافت یا آن دو زن ہمراہ بودہ اند از وقتیکہ
آن جناب فرمود کہ بشارت میدہم اے حفصہ کہ ابوبکر و عمر خلیفہ خواہند شد
بعد از من کما فی مجمع البیان و امثلہ پس حق تعالی این ایات فرستاد و معنی
اظہرہ اللہ علیہ ہمین است کہ خبر داو خدا پیغمبر خود را بانچہ ایشان قصد کردند تمام
شد خرافات قدماے ملا محسن کاشے وغیرہ کہ در تفسیر صافی سرزد و ابلیس
ہم در اغتصاب آن بحضرات معصومین کما اشرنا سابقا می لرزد و اگر افترا ات
دیگران از اولاد معنوی ابن سبا مثل مجلسے در بحار وغیرہ از تصنیفات اشقیا
بنظر اری معلوم توانی کرد کہ حضرت پیغمبر ص را این چہار کس زہر دادند و از قوت
بفعل ہم آوردند یعنی سربت شہادت چشانیدند پس رفضہ اشقیا سید انبیا
راکہ گرو عتق صدیقہ خاصہ و قربۃ الی اللہ عیاذا باللہ از محابین قرار دادند کہ
باوصف اخبار الہی باین امر خاص بقول عائشہ مروا ابابکر فلیصل بالناس

از راه افترا و پایمالی حقوق حضرت مرتضی فرید مجتہا با او چنان داشتند که
اینہمہ امور عظیمہ دینی و دنیوی را کان لم یکن پنداشتند و بالبداہت ہرکسی
دانست کہ بالاخر چہ شد وما ہو بنعمتہ ربہ بکاہن ولا مجنون ومن توہم کذالک
فہو الملعون من بعد از فرارت کاظمیہ کہ از ترجمہ اش پی بمقصود کمترین انام
بردی دانستے یا نہ کہ مقصود ازین تمہید ابطال امریست کہ بر جاے خود
مقرر گشتہ و آن موجب کمال مدح شیخین بودہ حتے کہ طبرسے و دیگر علماے
عمامہ بند وصاحب رتبہ بلند اعتراف بدان دارند چنانچہ مجمع البیان بران
گواہ است کہ این ہر دو بزرگ در واقعات بیت النبوت گاہے
طرفدار دختران خود نشدند بلکہ زجر و توبیخ بلکہ ضرب شدید وقت
رنجش حضرت پیغمبر از راہ مزید خلوص و وفاق بعمل آوردہ اند و نصرت
حضرت درین باب ہم میکردند نہ بینی کہ روز مناقشہ ام المومنین حفصہ در
باب زینت دنیا چون فاروق را حکم فرمودند ام المومنین حفصہ را اجازت
کلام بخشیدند و او گفت یا رسول اللہ مگو مگر حق فاروق بمجرد شنیدن این کلمہ
آنچنان جوشید کہ در ایک وقت دوبار روے او را خراشید و گفت
اگر حضرت منع نمیفرمود فورا تراکشتمی پس حضرت بر غرفہ تشریف بردو از
مخالطت ہمہ ازواج دست برداشت بجہت آنکہ بدستور زنان زیادت
وجوہ معاش را قصد میکردند و طلبگار زینت دنیا بودند تا این حکم فرود آمد کہ
اگر بمشقتہاے فقر و اطاعت راضی شوند فبہا ورنہ بعنوان شایستہ طلاق
بوقوع آید ولیکن ایشان بر زخارف این جہان لپشت پا زدند و بجوے
لشمردند علی ما فصلہ الطبرسے فی تفسیرہ وغیرہ فی غیرہ و درینجا سخنی است
گفتنی نہ نہفتنی کہ درہمین روزہا ام المومنین زینت حضرت پیغمبر را

رحبتی زائد الوصف داد و گفت که پیغمبر ہستے و عدل نمیکنی تا حضرت
فرمود تربت بداک اذا لم اعدل فمن یعدل کما فی مجمع البحرین مطلع النیرین
و قدر داہ اہل الاصول منہم حضرات امامیہ عدلیہ بتوفیق الٰہی او را بد نمیگویند
و عیوبش را نمیجویند دا آنکہ ام المومنین حفصہ را زیر زبان گیرند و در
داد و ریغا کہ با این ہمہ سر پستیہا بر پدر بزرگوارش تہمت نہند کہ روز
قرطاس حضرت را علی روس الناس دشنام داد کما قال الشیخ الحلی
وہو الہبنق عندنا و الامام الاعظم عندہم فی نہج الحق و المجلسی فے تصانیفہ
حالانکہ اینخبر بر معنی ہجرت و سفر کردن از دنیا بے کلفت محمول تواند شد کہ
ہم صحیح بر جا بود ہم کتاب فاعتبروا یا اولی الالباب الغرض چون بظاہر صیغہ
جمع تلاوت کردہ شود و داد اقرار جملہ اصحاب سید الورٰی داد آید
مالش بدان می کشد کہ دالستنے پس نصرت حضرت منحصر شد در ذات
اقدس مرتضوی و ہر عاقل میداند و از ظہر قلب میخواند کہ ہمہ این بزرگان دین
فدائیان حضرت سید المرسلین بودہ اند و لیکن در مابہ النزاع یعنی مناقشات
بیوت النبوۃ دزجر و توبیخ تبنہ و تادیب بلکہ رو فراشے دلکدکوسلے
نبات خویش صدیق و فاروق سابق الاقدام اند چنانکہ حو فی از اصول اہل
فضول بمراعات ایجاز گفتہ شد و ازینجاست کہ لفظ صالح المومنین را
بملاحظ معنی جنسے با ہر یکی ازین ہر دو اختصاصی است کہ نتوان پوشید
و با این ہمہ در روایات صحیحہ ہم وارد رواست القصہ مقصود از لسبب
قرارت صیغہ جمع علمائے روافض را الطال فضایل دافعیہ شیخین و تقلیب
دین شریعت سید الخافقین و فتنہ جوئے میانہ مسلمین و تلبیس عوام
مومنین است کیست کہ ازین مناجات بخشی چند نویسد و در عمر خود از معلقات

آن فارغ شود که تعصبات قوم که موجب مزید رسوائی ایشان باشد لا تعد و لا تحصے خواهد بود و آنچه ذکرش کردم موجی از عباب و قطرهٔ از سحاب است و در خصوص نسج افترآت ارباب تکیدت را بر اسامی ائمه اظهار حقایق بسیار و دقایق بیشمار است که شرح آن شتر بار و بر مفارق بانیان این مذہب شر ربار ولیکن که را در و دینی و تحصیل ثواب یقینے که ہمہ را مطالعه آرد یا گوش فرا داده تا مثل قصه فرہاد و شیرین با حکایت جهان پهلوان بر نظم سپر دهقان بمحاورات رنگین گفتمی و مانند خواجه نظامی آن لالی ابدار را در سلک نظم کشیدمی واہل ثروت از مزید ملاہی کی التفات بسوے اہل علوم می کنند تا ایشان اساس دشمنان دین و اعداے اہل بیت طاہرین بر کنند که سبحه خاک پاک را از مشهد خامس آل عبا علیه التحیه و الثنار و بروی نہا بر سیگر و اشند و در لباس دوستی بمحال دشمنی می نشانند قال الله تبارک و تعالی ولا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تالمون فانهم یالمون کما تالمون و ترجون من الله ما لا یرجون این بیت

حال آغاز تفریات مخالف اما خاتمه ہفوات این سپر حرف که میگویند اصحاب کرام براے تلبیس عوام آیات این مقام را متغیر گردانیدند یعنی ترتیب منتسق النظام را برہم نمو و آیت تطهیر را زیر رایت تخییر نهادند و علم عداوت اہل بیت زا برافراختند پس نمی اندیشد که اگر جامعین قرآن مجید داد تحریف بمقتضا ـــ اغراض دیسه خویش معاذ الله دادند این حمقا و سفها یعنی علما مفسدین شیعه کاسه ایشان چرا لیسیدند و در ربط و ضبط آن کوشیده زبان بتصدیق آن کشادند و زیر آیات کریمه بدلالت حال بمدح این نظم و ترتیب رطب اللسان گردیدند و طور محرفین را پسندیدند و سیح و سیداین بداندیشان را مثل ناقه عشواء خبط پیش آمد که بلی جبر و اکراه بطیب خاطر و الله اعلم در کتاب الاعتقادات

وغیر آن لا دعوی نوشتند و راه انکار پیش گرفتند و علم الهدای امامیه
که بقول مجتهد الزمانی در رشید المبانی قریب عهد کرامت مهد ائمه هدی در
تحقیق امور دینی معدوم النظیر معتقد ابود در بالتفات خویش که جواب مسایل
طرابلسیه از انجمله است بعجب این نظم و تلفیق قایل شد و گفت که اهل بیت
عظام و اصحاب کرام بهمین رسم و طور امروزی قرآن مجید را در زمان شریف
نبوی بحکم حضرت رب العالمین و توسیط جبرئیل امین تلاوت همیکردند و هرچند
بنده در بارهٔ این مشایخ و سادات شیعه معتقد آنم که ایشان در تحصیل دنیا
و ترک عقبی تابع هر ربیع و ضریف و کاسه لیسی هر وضیع و شریف بودند مثلهم
کمثل الذی استوقد نارا فلما اضائت ماحوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات
لایبصرون صم بکم عمی فهم لایرجعون ولیکن دروغ گو را تا بخانه میرسانم که این شکایت
درین مادهٔ خاص تنها بسوی سرمغان بر نمیگردد بلکه بر اصول موضوعه و مکاید
مخترعهٔ ایشان معاذ الله بجناب معصومین سر میکشد که در مطاعن و تکفیر راشدین
هرگز در اظهار متقین امامیه در تالیفات خویش دریغ نفرمودند ولیکن زیر آیت
تطهیر در تفاسیر خویش بندای جهوری فریاد نکردند که ای شیعه پاک
طینت بر کلام اهل سنت مغرور نباید شدن که قرآن مجید ترتیب لوح محفوظ
است مقام آیت تطهیر چنین نیست بلکه افسوس تا علمای شیعه آسیمه
سر گشته جگر بهر طرف نمیگردیدند و در تعین مقام آیت تطهیر مصداق ان انکر الاصوات
لصوت الحمیر نمیگردیدند پس عیان شد که دشمنان از راه عداوت مومنین
چنان قلم راندند و غبار مذکور بر اذیال طاهره ائمه طاهرین افشاندند و بر عاقل
یلمعی هویدا شد که بودن این نظم خاص که اهل حق معتقد آنند در تفاسیر امامیه بدی
با وجود امور مذکوره حجت بالغه الهی است که تا قیام ساعت و ساعت قیام

باقی و مستندام است و رعراسے آثار و عجائب لیل و نہار بمقتضاے اصول
حاملین اسفار قصہ ہاے درازاست کہ چگونہ ازان بے التفات بگذرم
وچسان بیان سازم بالجملہ بدلالت حال و مقتضاے مقام از راہ نصیحت
و خیرخواہی گفتہ شد کہ چون جامعین قرآن مجید آیت تطہیر را در مقامش نہ
نہادند پیہر تعلیم شما جہت نا بالغی مقامش خاتمہ او امر امہات المومنین زیر
لطف خیال در رسالہ مخفیہ قرار داد ندانست کہ ہرگاہ انما یرید اللہ براے تعلیل
اوامر و نواہی شد پس ارادہ شرعی بہم رسید ارادہ کوینی رفت و گذشت
باے مبلغ علم و فضل شما چہ بینم کہ نشان و ہید کہ موضعش غیر از ایت تحیر و صمائش
چیست پس مثل نمرود مطرود مبہوت گشتند و بالاخر مہلت طلبیدند و بعد از
ترتیب آغاز و تاسیس انظار براے قافیہ بندی و ملاحظہ ظاہر آیات خداوند
مقامش را بتقلید بعضے از قدماے محدثین سورہ ل اتی قرار دادند ہرگاہ خصائص
اغاز و وسط و خاتمہ پرسیدہ شد باز ہمان آس و رکاسہ یعنی فبہت الذی کفر
کا نہ النقم الحجر رو نمود و بعد چندے بعنایہ مانی الباب این بود کہ آیت تطہیر را
زیر لفظ شرابا طہورا لحکم سحر ابات امام معتقدین بتحریف آیات بایدنہاد و اگر
چہ حاجتی نبود کہ در رفع این خرافت سرحرف واشود موقت عزیز از دست دود
لیکن راہ سیافت سخن بدین طور نوردیدہ شد کہ علماے سما بالاتفاق تصریح
نمودہ اند کہ آیت موصوف وعدہ صادقہ آلہی بعصمت آل عبا از رجس علی الاطلاق
بود و در وفاے این میعاد نکوہیدہ جناب رب الارباب ہیچ دریغی
نفرمودہ و چگونہ انتظار درمیان ماند کہ ترتیب امامت موقوف بر حصول
عصمت است کہ ہرزمان تا امام منتظر ترتیب وداد اکنون باز این وعدہ در علم
اخروی از عجائب خیالات است و گویا نمک پاشی بر ریش درویش توان گفت من

بعد از اصول محدثین محدثین واضح است کہ بنصوص معصومین و تصریح شیخ المشایخ
در معانی الاخبار وغیر آن از کتب احادیث و آثار بپایۂ ثبوت رسیدہ کہ
مراد از رجس شک در توحید و مانند الست ایا و ر ذوات قادسہ ایمہ ہدے
وحضرت فاطمہ زہرا ازین جنس رجس چیزے باقی بود چنانچہ در ذوات مقدسہ
انبیا کما فصلنا فی ازالۃ الغین عن بصارۃ العین وغیرہا بعد از حصول مراتب
علیا نا بار وعدہ زوالش و نعیم جنت قرار سید و این خود سخنی بود ورنہ
عنقریب خواہی دانست کہ بر اتباع خطوات شیطانے در سورۂ ہل اتی خبر
جناب مرتضے کسے را نہ ستودہ اند و این اشارہ بہ ال عباست کہ لیاقت
شرکت داشتند نہ منافقین و کاسہ لیس شان فانہم خارجون سلمنا کہ در
دنیا امور متعلقہ عالم برزخ و آخرت در حجاب وایمان ایمہ بہم ایمان بالغیب
بود ولیکن این بزرگان سر منہ ارشاد میکردند لو کشف الغطاء ما ازددت
لقینا پس درینجا شعر مشہور باید خواند امروز چون جمال تو بی پردہ ظاہر است
در حیرتم کہ وعدۂ فردا برائے چیست وانہم مبین شود کہ در قصہ ادائے
نذر دعائے مسکین و یتیم و اسیر قصہ کنیز با اربعہ متناسبہ در خلوص
و اخلاص شریک بود او در اسہیم این بزرگان میدانند مانند دار کتب
عقائد و صحف کلنوم ذہبیہ خصوصا از رسالہ عمود نور در کمال انجلا و
ظہور است اند راج قصۂ کنیز پس سکہ سمین بر نام آن نیک اختر
زدہ اند و ادرین جماعت شمردند بنا ر علی ہذا چنانچہ در آیات عصمت و تطہیر
مثل سلمان فارسی شرکا بہم رسیدند ہمچنا قصہ سر نقد وقت بعد از تنقید بدست
آمد اکنون سوال است کہ درین بشارت جناب سیدہ را حقیقۃ داخل پنداریند
ہنوز فرض فارض محض اعتبار معتبر را مدخلی تمام است برای دخول قصہ در زمرۂ مقدسہ اہل بیت

رسالت علیهم السلام نیست لاقتضاء المقام کما لایخفی علی الطلبة فضلا عن العلماء الاعلام
اگر گویند معاذ الله که دریجا اعتبارات را گنجائشے باشد گوئیم بخیر ورنه تکذیب ظاهر حدیث
منیف لازم آید چه بر اصول شما حضرت صلی الله علیه وسلم بارہا ارشاد نمودند که در
سوره هل اتی غیر از علی مرتضی برائے احدے شهادت قطعی بجنت نداده اند و هیچ
کسے را جز او نستوده اند عبارت حدیث بمقدار مقصود اینست و لا شهد الله
بالجنة فی هل اتی الا له ولا انزلها فی سورة ولا مدح بها غیره پس اگر آیت تطهیر در خیر
طبعے خویش باظهار قوم بد اندیش در سورهٔ دهر جاگیرد خلاف حدیث لازم آید
ظاهر اعیانا بار خدایا مگر بعینت قائل شوند وفیه من المفاسد ما لا یخفی علاوه عینت برائے
فضه کنیز چگونه توهم کرده شود چه جائے ظن و یقین نزد اهل تمیز مع ذلک قبل ازین
موافق اظهار عمائد مفسرین شیعه مثل طبرسی صاحب مجمع البیان بر گذشت که
هر که صدقه در راه خدا بدهد خالصا لوجهه وایثار نماید بر نفس خود او را آیات سوره هل اتی
شامل خواهد بود انتهی و در قرآن مجید بحق انصار در زمان پیشین بالیقین موجود است
یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة فکیف مهاجرین که قطعا مراتب ایشان نسبت
بانصار زیاده تر است وازین جاست که در هر مقام بتقدیم ایشان در کتاب الله
قرار گرفته چه جائے امام الانصار و المهاجرین که وقت پیش آمدن مهمات
جهاد غیر از خدا و رسول او نزد خود هیچ باقی نگذاشته فرق اینست که بر مذهب
منافقین این بذل و عطا از افضل صدیقین کلیة باتباع اخبار کاهنین و منجمین بود و بر
روایات مومنین و اهل بیت طاهرین در هر دو جا خالصا لوجه رب العالمین و موید
مسلک ایشان است تنصیص حضرت در صدیقیت ابی بکر چنانچه فی استاه کلینے
در تفسیر اهل بیت زیر آیت غار آورده که حضرت فرمود گویا می بینم جعفر و رفقائے
او را که بسفر دریا هجرت کرده پیش نجاشی شناوری می کنند و انصار در سامان جهاد گوی سبق می برند

عرض نمود که من هم به بینم چون دست مبارک بر چشمانش کشید او هم عیانا بدید و
آنجناب فرمود انت الصدیق و رفضه بنا بر حق پوشی و انکار بداهت و تر فروشی
درینجا هم از نفاق و بداندیشی و کافر کیشی در نگذشتند زیرا که در یکی از نسخ این
کتاب بنظر رسیده که ابوبکر در دل خود بعد اعجاز مذکور گفت درین وقت یقین
کردم که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحر هستی تا حضرت فرمود تو صدیق هستی و الحمد لله که چون
بکلینی و شروح آن رجوع کنی ظاهر خواهد شد که او با جناب مرتضوی هم غباری
نداشت مگر چون رسول همراه او در مدینه رسید و انتظار قدوم امیر می کشید که هرگاه
رونق افزاید حضرت بمعیت او بمدینه در آید از ان روز قلب ابوبکر بغبار آلوده
شد و نیز حمد الٰهی بوجه دیگر است که در منتهی و غیره از کتب معتمده رفضه ثابت کرده
ام بروایات ایمه که ابوبکر خالص و مخلص بود درین سفر چه جای اعتقاد سحر حضرت
پیغمبر معاذ الله که افترای عظیم است سبحن الله المغیرین الغرض نظر باحادیث
قوم چون جناب سیده را در سورهٔ هل اتی گنجایشی نباشد برای فضه کجا طریقی گفت
که می تواند شد یعنی چنانچه حضرت سلمان فارسی با وصف غلامی و آزادی در اهلبیت
بود اگر فضه با وجود کنیزی داخل باشد بر جای خود است که خلقنا کم ازواجا از ان
خبر مید هد حریفی گفت که نجیبنی خوب تجویز کردی بزعم رفضه که در کتخدای بعضی از
اصحاب گفته اند آنچه و آل بران است که زن جوان را تیری در پهلو به که پیری.
و آنگاه پیر دو صد ساله بر قول هر دو قوم از اهل هدایت و ضلاله القصه ازین افکار
دون و تلونات بوقلمون که بر اصول فرقه مصداق یحرفون و علی الایمه یفترون خصوصاً
قول مخاطب محزون که درین مقام لوعه قلبی بدعوی برهم زدن آیات کتاب
الله تعالی برافروخته مذهب امامیه در دعوی فقدان ترتیب آیات و سرگردانی
علمای ایشان در وضع آیت تطهیر بحکم سر خرامات زیاده تر رسوا شد مگر این حرف

هنوز هوسهای خام می پزد و آب بی لجام می خورد و از نعق غراب و نهیق حمار
باز نمی ماند لا حول و لا قوة الا بالله چون لفظ رجس بر معانی مذکوره از شرک فی التوحید
و تردد به نبوت و مانند آن در باب اهل بیت اطهر صورت نه بست لاجرم اگر مراد
از رجس اموری باشد که این بزرگان خصوصاً جناب سیده مرتکب آن بر علوم
متعارفه شدند از مخالفت کتاب خواتیم الذهب یعنی همراه زنان بنی هاشم در مجلس
اصحاب درآمدن و معرکه ها آراستن و قطع رو فق جهاد لسانی ندادن بلکه گریبان
فاروق گرفتن و بر سر بازار یا محفل مهاجرین و انصار کشیدن الی غیر ذلک مما لاتناهی
کما فی الکلینی و شروحه و البحار و غیره با وجود اشتهار و ملائکه مقربین و آنگاه روبروے
جناب سید النبیین بدین معنے که مطالبه چیزی نکنم و صبر و توکل گزینم صورتی دارد و
تفصیل این واقعه طویل بروایت کلینی اگر در فارسی میخواهی در حیات القلوب
مجلسے نظر کن و سرکه فروشے و بیداعی را از سر بدر کن و همچنین برباد شدن ناموس
حضرت پیغمبر که بر اصول شیعه شنیعه بر دست صاحب الامر رو دهد وقتیکه
رسول خدا و جمیع انبیاے کرام کما فی تفسیر القمی رجعت فرمایند یعنی صدیقه محترمه
محبوبه رسول خدا را از گور بدر آوردن و روبروے هزاران از متعه زادگان
که کثرت ایشان را دیار جابلقا و جابلسا که دوازده هزار دروازه بلند از طلا گرد
اگرو خویش وارد گنجایشے ندادد بانواع عقوبتها مبتلا نمودن و شرح این اجمال در تفسیر
علی بن ابراهیم قمی بضمیمه شروح کافی و بحار و حق الیقین مندرج است و هیچ
مسلمانی بدون لحوق اشد ضرورت تاب دیدن بلکه شنیدن ندارد چنانچه
نائب امام منتظر در کوفه هند بعد از هجرت فقیر اکنون بعمل می آرد نعوذ بالله من اقاد
یلهم و نتبرأ فی الدنیا و الاخره من اباطیلهم چون سخن تا اینجا رسید یاد آمد سخنے متعلق
مذهب سید رفضه رئیس الغدا این که در تالیفات خویش گفته که حیدر صفدر

چگونه دریغ میکرد از وختر در نه مذہب و حال قلبی واضح می شد بر عمر پس میگویم
که درینها رکمان نبرے که علم الہدا ے رفضہ بخصوص دعوے اینمعنی که قرآن مجید
تمام و کمال بہمین نظم و ترتیب در زمان رسول خدا از آغاز تا انجام خوانده می شد
براہ خیر خواہی اسلام و مسلمین رفتہ قال الله تعالے ان النفس لامارة بالسوء
تا آنکه بعضے از اولیا بعد از مرد رو بہو رسا فتند که در لباس نصیحت نفس فریب
میداد که بهتر ازین انزوا و عبادت در کهف و رقیم آنکه همراه لشکر بجهاد روے
و بمرتبہ شہادت فائز شوی عارف این آیت یاد کرده باوجود اندیشید
که نفس بگواہی اینزدی امر نمیکند مگر بہ بدے پس او را درین باب مکید قی
است مخفی تا درین سعی نمیند کو راز پا بر کشاید و عبادت دیرینہ را برباد سمعه
حبط نماید مقصود وے ش آنکه گویند که فلانی بجهاد رفته و بمرتبه شهادت هم فائز
گشته درینجا این گرگ کهن باران دیده میدان خشک سالی تور دیده یعنی
علم الهدا ے رفضه عجب نیست که درین دعوے که قرآن مجید بهمین ترتیب
آیات و سور بنجا ہہا در زمان سید انبیا مجموع بود بلباس تقیه خواسته باشد
که فضائل جامعین قرآن را پایمال کند یعنی حالیا کسے بگوید که متجر و غزارت
علوم اصحاب را نفیض صحت شریف باید دید که قرآن مجید را که جامع جمیع علوم
و در معجزات شریف کالشمس بین النجوم است و عجائب و غرائبش از
حد افزون و مرشد متقین و مفضح منافقین تا آنکه فارسے آن در هر دو پہلوے
خود نبوت دارد و مگر وحی لبوسے او نمی رسد و هیچ امر دینی در مقامش سر
نمیکشد چنانچه تفصیل آن در مجمع البهان است بدین لطافت و خوبی و خوش
اسلوبی انتظام دادند که به مقدم را با تالی نسبتے است مثل عقد اللالی که اگر کسی را از
مقامش بردارند جائے بہتر ازاں نیابد و تا قیامت بہم نرسانند . . . . . . کسی

از راه بو الفضولی و بو الهوسے از اسجاے دیگر نهند عقلا او را ضحکه بر شهر و دیار
گردانند بلکه مسخره او در کار بد انند چنانچه حرفی ازان زنگ قلبی زدوده و ابواب
تبصر بر طالبین برکشود و امثله دیگر بیش از تفاسیر قدماے رفضه مثل ضرر تمیمی و الجار
و واعمی توانی یافت که در بخصوص هر یکی براے طائفه کوران کو مشعله دار و معنی
جعلوا القران عضین از هر ورقی اشکار بعد ازین سوے مجمع البیان و امثالش از
تفاسیر ایشان که روابط را وران التزام کرده اند نگاه کن تا بدانی معنی کفی الله
المومنین القتال یعنے خود این مدعین تحریف و تغیر که از ملک بنگاله تا ایران با عداد
عنر متناهی پیوسته بهمین محدثات بمقتضاے کلا اهل زمان علی قلوبهم معتقد گشته اند
همه سیاه رو میشوند و بحکم این کتاب ها همراه مزین مذهب خویش سرنگون بجهنم
میروند فلیدخلوها خالدین و لبئس مثوے المعاندین الحاصل کتاب مستطاب راجمع
کردن بطوریکه دیدی و شنیدی مقتضی کمال تبحر و احاطه علوم است و بعد از تامل
چنان ندعن مسود که محفنے بود که مردے بران تصور نتوان کرد و این مدعی هم
مدلل است بجاے خود زیرا که اصحاب کرام گفته اند و در صحاح روایات
امده انچه بران دالت دارد که تحمل کسوه الوند و نقل کردنش از مقام اصلی بجاے
دیگر نزد خرد مسند نسبت بجمع قران اسان می نمود و اطرف انیست که و درین باب
با جناب فاع باب خیبری مشورتی نبود چنانچه اهل صعاین در بیان مطاعن
آورده اند و انعجب که علماے ایشان ندانستند که این شکایت نیست
بلکه عین عنایت است ورنه علم و نفاره براے جهل اصحاب مثل مجلسی در
بجار و حق الیقین می نهادند و می توانستند باد می کنی بانه که براے اثبات
جهل فاروقی چه مضه ها ساخته اند گو خانه روے ایشان خراب گردد از انجمله
صاحب الواب الجنان از قدماے خود در عبارات مطبنه می آرد که

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر بستر مرگاه جوانی انصاری که اعضاے تناسل
بخوف زنا بریده بود دست اطهر مالیده و این امانت را بدرجی نهاده چه بسبب
مرتضے استاد روح الامین سپرد تا روزیکه عمر حکم زنا نماید درج تلافی مجرد در
اثبات مزید جهل او بکار آید اگرچه آواز چنین پرده نشین از رحم مادر شنیده ای
جمهوری آمد که جوان انصاری زانی نیست بلکه بدرم فلانیست الحمد الله که
مزید محنت اصحاب در جمع و ترتیب کتاب مستطاب فقط بدلیل تحقیقی
نیست الزامی هم در ضمایم خویش دارد که از ملاحظه آن سجیل بعث بر سر منکرین
چنان می بارد که بخط مستقیم و راه مستوی میرود و آنرا هم با بجاز تمام در یکدو سطر
می گنجانم و باز در و غگویان و مدعیان این معنی را که اصحاب در جمع کردن کتاب
مستطاب عرق ریزی و جان فشانی بعمل نیاوردند بخانه میرسانم بیانش آنکه
علماے رفضه در جمیع کتابها که تعلق بدین مباحث دارد تصریح کرده اند که جناب
امیر بجدے در مشقت بودند که تا مدتی وقت جمع قرآن مجید ردا بر دوش
مبارک میفگندند و دست از صواب جماعت پنجگانه یومیه و آنگاه ثواب
مسجد نبوے سیما پشت سر صدیق امت امام اول اهلسنت با وصف احادیث
این مضامین که من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی کما روے فی معناه شیخ
مشایخهم فی الفقیه برداشتند و شب و روز درین تکلیف بودند با وصف
مطالعه لوح محفوظ و نصب العین عمود و سدید روح اعظم معلم المعصومین بلکه نزول
هر روزه روح الامین بتقریب آوردن ایات مصحف سیده نساء العالمین چنانچه
روایات متواتره دلالت بران دارد که از همین شغل و قسم معلوم رسم تقیه میشوم
تا مدتی بعمل نیامد حالانکه او جب واقدم بود و از جهت این قسم بر بعضی از روایات
خلفا مفقود ورد اشتند و پندا شتند که علی مرتضی بار از دوش نامی برداده و کتاب

بکار می آید و ندانستند که سخت غم و اندوه می افزاید کما اشرنا تفصیله فی الاحتجاج
للطبرسی و بحار المجلسی و وجه دیگر که موجب مزید حزن راشدین بلکه جمیع مسلمین
تواند بود آنکه آیات منسوخ التلاوت که باجماع فریقین جمع کردنش با آیات معمول
التلاوت درست نیست بلکه عجب نیست که حکم کفر و هند نسخه ترتیب
دادند چنانچه از نقل کشمیری تقال در نزهه عیان می گردد فاعتبروا یا اولی الابصار
وانظروا الی مشاق الاصحاب و حسن تدینهم ذلک الکتاب و مزید ثوابهم فی یوم
الحساب لحضورهم فی المسجد الذی اسس علی التقوی و بقاء آثارهم و جهادهم
فی تنزیل القرآن کما فعله خیر الوری و هو مذکور فی اطول احادیث الکلینی روایة
عن ائمة الهدی و با این همه مشاق و محن که تحقیقا و الزاما دانستی و باجماع امم و
اتفاق عرب و عجم بی پروی که راشدین در جهاد بر منزل کتاب مستطاب
بسر کردند و بر همین مجاهدات شهید گشتند دشمنان دین در لباس متفیض چه تجبر
یقها که نکردند و برای محو سعی مشکور چه نفاقها بر روی کار نیاوردند تا آنکه علمای
ما باوجود بی خبری بمکیدت ایشان پی بردند چنانچه از مقولات محدثین و منهم الحکیم
الترمذی پیداست و از تقریرات شارحین هویداست والمنة لله که هیچ کسی
از اهلسنت قائل بتحریف قرآنی نشده و بدان مقالات که تعلق بچند حرف دارد
معتقد نگشته و شیخ و سید ایشان هم اگرچه بنفاق باشد گواهی بعدم اعتبارش
داده دل براتباع اقدام اهل حق نهادند بخلاف رفضه محرفین محدثین که برین عقیده
للکوک درگذشتند و بهواء خود رسیدند و هزاران اعتراض در تفاسیر قدیمه
خویش کما اشرنا بر قرآن مجید نوشتند و تا امروز مثل مزین غبار بحریف و تغییر از هر گوشه
می انگیزند بلکه ابر دست خویش می ریزند و مخفی نماند که هرچند روایات جمع کردن جناب
مرتضی کرم الله وجهه قرآن مجید را بکتب اهل حق هم مرویست ولیکن درین

خصوص کہ بعد وفات شریف قرآن مجید را بالتمام بدفتر اوردند از نصوص نیست
بلکہ تحمل کہ مراد از جمع کرد اورے آن در وسعت آباد قلب منیف باشد چہ
لفظ جمع درین معنے ہم جابجا باظہار علما مستعمل است چنانچہ بر ناظرین شروح
صحاح وغیر ان سیما اتقان شیخ جلال الدین سیوطی مخفی نیست چون افتتاح
حفظ قرآن مجید در زمان سعادت نشان بود و از جہت کثرت مشاغل جہاد
وتحصیل علوم بخدمت خیر العباد ناتمام ماند بعد از ختم زمان رسالت بختم وحفظ
تحمل صدیق وفاروق باعباء خلافت باقی از قرآن مجید مشغول شدند بالجملہ اگر
جمع جمیع قرآن کریم بعد از وفات شریف از ان ختم الخلفاء بثبوت رسد قطعا و
یقینا ہمین آیات وسور وہمین الفاظ خواہد بود کہ بیشے وکمی را دران گنجائشے نیست
کما ذکرنا حال تفاسیر الائمہ وستوف ما فوقہا لیکن نہ ترتیب نزول وناسخ ومنسوخ چہ
از ان جناب در مقامات بسیار منقول شدہ بلکہ بشہرت انجامیدہ کہ اگر
عثمان تجرید مصاحف نمیکرد من کردمی دفتہ اختلاف مردم در قرارت قرآنی دفع
نمودمی و در آیت نیز مقتضاے ہمین معنی است ورنہ لازم آید کہ بامور غیر
ضرورے پردازند وبدرستے قرآن عظیم نسازند وچنان امر اہمل گذارند کہ اصل
دین وبنیاد جمیع ادلہ شرعی است چہ جاے وصیت وانگاہ باین الفاظ باعلی ضایع
نکنی قرآن احیانچہ ضایع کردیہود ونصاے واین از کتب شیعہ درین اوراق مذکور
شدہ الغرض ترتیب ذی النورین ترتیبی است کہ بہ زبان سیار وخرد در شمار
چنانچہ بار بار دانستے حرفی دیگر از ان میگویم کہ در سورہ ہود در بارۂ اعجاز قرآنی
معارضہ دہ سورۂ را طلبیدہ کہ فاتوا بعشر سور مثلہ چون تعداد کنی ہمین دہ سورۂ
قبل از ان خواہی یافت وچون باعتبار نزول ملاحظہ کنی کہ نسخۂ اہل بیت بران
منتظم بود وسورۂ ہود بیجا ہم می شود چنانچہ بر ناظرین تفاسیر شیعہ مثل مجمع البیان وغیرہ

مخفی نیست زیراکه بروایت عثمان بن عطا از پدرش از ابن عباس فاتحه قرآن مجید از
سوره اقراست سوره دوم سوره نون سوم مزمل چهارم مدثر پنجم تبت
ششم کورت هفتم سبح اسم هشتم واللیل نهم والفجر دهم والضحی یازدهم
الم نشرح دوازدهم والعصر سیزدهم والعادیات چهاردهم انا اعطینا پانزدهم الهکم
شانزدهم ارایت هفدهم الکافرون هجدهم الم ترکیف نوزدهم فلق
بستم ناس بست ویکم قل هو الله بست و دوم والنجم بست و سوم عبس بست و چهارم
انا انزلنا بست و پنجم والشمس بست و ششم بروج بست و هفتم والتین بست و هشتم
لایلاف بست و نهم القارعه سیم قیامه سی و یکم همزه سی و دوم والمرسلات
سی و سیوم ق سی و چهارم بلد سی و پنجم طارق سی و ششم صاد سی
و هفتم اعراف سی و هشتم قل اوحی سی و نهم یس چهلم فرقان چهل و یکم ملائکه
چهل و دوم کهیعص چهل و سوم طه چهل و چهارم واقعه چهل و پنجم شعرا چهل و ششم نمل
چهل و هفتم قصص چهل و هشتم بنی اسرائیل چهل و نهم یونس پنجاهم هود و اگر
از کتب دیگر عبارات احادیث نقل کنم سر سخن امر واضح خواهد شد و از اینجا دانسته
که میانه نمل و قریش فاصله بسیار است و فاصله تسمیه بجای خویش است
و شاید که صندوق شیعه را روایتی مثل صاحب اتقان بهم رسیده باشد که این
هر یک سوره ایست مثل والضحی و الم نشرح و التعجب که ایشان را روایت دستیاب
شود و صدر اول را بر تفرقه والضحی و الم نشرح دلیلی نباشد و فائده جلیل که برین بعد
او مترتب شد این است که سوره نورین و ولایت را نامی نمانده و الا آنکه این هر دو سوره
را جزو قرآن قرار میدهند و در ذمی اصحاب را بگمان خویش ثابت میکنند و وقت
تعداد ازان هر دو نامی نمی برند پس مثل مشهور دروغگو را حافظ نباشد عیان شد و کسیکه در سوره
کوره اونی غور بکار برد البته بعد از دیدنش خجالتی خواهد برد که سر از لست نامی خود برنخواهد داشت

پس ہبت آن برب العالمین عز از عولان بیابانی صدور نتواند یافت الی غیر
ذلک من الوجوه التی لا تحصے من احالة المسائل واشارة الدلائل وہذا الذی اشرت
الیہ کقطرة من البحار ولو تفحصت فیہ وذکرتہا مفصلة لضاقت الاسفار این آیت
روایات اہل حق در جمع کردن جناب مرتضوی کہ احتمال مذکور ضمیمہ وارد و در روایا
قوم چنین نیست زیرا کہ نص است در جمع کردن قرآن مجید مین الکرا لیس و
ونوشتن آن بر قراطیس بعد وفات شریف سیما بعد از ہیئت مجموعے
روایات کہ مدلولش بدان میرسد کہ حضرت بشیر و نذیر در وقت اخیر وصیت
فرمود کہ اے علی گرد آگرد فراش من وفا سر قرآن متین را بجو و بجمع آن مشغول شود
وضایع مکن چنانچہ ضایع کردند اہل کتاب کتب اسمانی و صحف یزدانی را پس
باہتمام تمام ہمہ متفرقات را در کرباسے از نیر و زنگ مضبوط کردند و محکم بستند
باز ترتیب آن مشغول گشتند چنانچہ در احتجاج طبرسے وہم در دیگر کتبہا مذکور است
با ضمیمہ ومیمہ بیانش آنکہ چون در مجامع اصحاب آن نسخہ را بعد از فراغ بردند
ابوبکر بکشاد و نظرش بر مایم مہاجرین وانصار افتاد و تا بار پس داد نیست حرفی
ازان و عجب نیست کہ ہمراہ سب و تبرا از اصحاب حاضری حضرت عباس
از زنان و کتاب و بیاز دپیر سرآیہ تطہیر دران مندرج باشد پس حال نسخہ
امام الائمہ قیاس کن بر اصول روافض کہ کفریات مہاجرین وانصار دران مذکور
بود و از بحار مزاین روایت آشکار شد کہ اہل نفاق بر نام زید بن ثابت بر
بستند بخطاب فاروق کہ تصنیف قرآن جدید او را حکم کردہ بود کہ ہرگاہ من
از ینہم فارغ شوم و مرتضی نسخہ خود ظاہر فرماید قرآن شما باطل گردد پس چارہ ندیدند
مگر شہادت آنجناب استعیذ لا اللہ عما یفترون چنانچہ از کتب فاضل کاشے
و مجلسے مثل صافی و حق الیقین پیداست الغرض ازین جنس روایات بسیار است

دربجار که نص است بجمع کردلس ما بین دفتین و احتمال حفظ قلبی ندارد مع ذلک
ولیلی عقلی ہم تائید برہان نقلی بدست دارم وگلوے اہل خرافات رامی فشارم
که در مناقب مرتضویه که بروایات کلینے ومانند او مجموع است موجود که چون
جناب مرتضوی را روز ولادت در کنار حضرت نهادند بقرارت قران مجید
قبل از نزول وپیش از رسالت بده سال مشغول شدند پس حفظ قران وانہم
بدان مشقت که دالستنے بخیال نمی آید مگر بر اصول رفضه ضعیف الحافظ بودند معاذ الله
وانچه درین سطور از چند امر آگاه کردم اگر دران بخاطر ناظرین وسامعین تردد سے بہم
رسد بکلینے وشروح آن وبصائر وخرایج ومناقب مرتضویه مذکوره وحق الیقین
وشمع الیقین وبحار وتذکره لائمه وجامع الاصول رفضه یعنی وافی ملا محسن کاشے
رو آرسے وو در استغفار ار روایات ہمت برگمار سے سخدہا مفصلا مع زوائد ان
انشاء الله تعالے وبند وبجهت اختصار مرجا ذکر عبارت نمی کنم واگر بخاطر
کسے اختلاجی پدید آید که چون قران مجید در زمان حضرت مرتب نبود اصحاب
چگونه تلاوت ہمی کردند باید گفت که چنانچه ارکان اربعه قبل از جمع حضرت مرتضوے
میخواندند معهذا عدم ترتیب دلالت بران ندارد که جمیع آیات بر نشان بود
معاذ الله مگر ندانی که بعضے از سور نازل گشته جمعا چنانچه عائشے بروایت تمامی انعام
کرده وبعضی برطبق مصالح عند الضرورت نجادنجا جبرئیل امین آیات ترتیب
میداوند حتما پس هرچه میسر بود بنظر یا بظہر قلب میخواندند که فاقرؤا ما تیسر منه الجملة آیات
راکه ترتیب آن در هر سوره بحکم رب العالمین بود تلاوت میفرمودند که این ام
اجماعی است کما ذکر فی الاتقان وغیره مگر جناب مرتضوے وقتیکه در بطن شریف
مادر مکرم چنین وپرده نشین بودند بر اصول محبین تمامی قران قبل از نزول ترتیب
یاد داشتند وناسخ را بعد از منسوخ برزبان میگذاشتند وچنانچه فاطمه بنت اسد مادر معظم

آنجناب بہین تلاوت گواه بودند حضرت فاطمه زہرا بنت رسول الله علیہ وآلہ وسلم نیز این پرده نشینے را بایراد مجلسے علیہ ما علیہ با و فرموده اند و این قراءت که میشنوے بعد از اجازت حروف سبعہ در تشدید و تخفیف و غیب و خطاب و تذکر و تانیث و جمع و فراد وغیره با وجود ایجاد معنی در بعضی از جاہا مختلف بود شیخین در آغاز بس بعض از واقعات ہمد گر مشوره بلکہ مناظره کردند و بعد چندے فکر ایشان منبع این معنے وسیعه زیدین ثابت بدین نورانی شد که ناگزیر است جمع کردن تا بہ لفظ آن نوبت رسید و روایات محرفین دال بران است که حسد و عداوت و خیال رسوائی خویش اصحاب کرام را بر تالیف بیاض آورد چنانچہ از احتجاج طبرسی و تفسیر صافی صاف پیدا است من بعد باید دانست که خصار خدمت شریف و خلفا دند ما منسوخ التلاوت را از معمول التلاوت غالباً نیک می دانستند و منتشرین مشارق و مغارب چنانچہ باید پی نمیبردند پس صورت فتنہ عظیم در خلافت ذی النورین بہم رسید که ہر یکی میگفت که قران مخصوص است که من میخوانم و باور دارم نه دیگرے چنانچہ روایت حذیفہ مقبول رفضہ بدان ناطق است بلکہ اینہم بخطاب آن امام که امت محمدی را بزودی در ربابت هین علاج واقعه رہنمار نتواند شد لاجرم ذی النورین بتجرید مصاحف برداخت و با وقت دفع فتنه ہمه را بر حرف واحد جمع فرموده و عده صادقہ الٰہی در ضمن آن بظهور انجامید پس سعی حضرات شیخین و ذی النورین متن کتاب المجید لقد معمول التلاوت چندان ممتاز گشت که اگر بادشاہی جبار و سلطانی قہار در تلاوت قراءت مبواره لغزش کند کمترین خدام تدارک او خواہند نمود و او ناگزیر قبول خواہد فرمود ؎ سر پادشاہان گردن فراز ٭ بدرگاه و بر زمین نیاز بلکه اہل کتاب میخرانند و منصفین ایشان برملا میگویند که نسخ

قران مجید در هر بلده ملاشباهی میرسد وهیچ اختلافی ندارد و فصار سینه مشکور او
مطاعن الملاحدة الرفضة کان لم یکن شیئا مذکورا بخلاف کتب دیگر از توریت
و انجیل که در تعیین اصل کلمات و تمیز آن از ملحقات اهل کتاب دو دست باهم
میکنند و هوش و حواس در مناظره اهل سنت می بازند و تا هر دو ر ملک قیامت
اختلاف شدید دارند و ره بجائے نمی سپارند بحضرت جهان آفرین قسم
توان خورد که اگر امیر المومنین روافض را می یافت زنده نمی گذاشت باور
کتب فریقین ندیده که بر سر منبر میفرمود که هر که مرا فضیلت دهد بر شیخین
حد افترا بروے خواهم زد و چون شنید که ابن سبا ایشان را بد میگوید در پی
قتل شد و آن مطرود گریخت و هرگاه قابو یافت بران ملعون یا بعضی از اتباع
او هفتاد و هفتاد را بسوخت چنانچه روایات کتب اول المنتقدین در کتاب
مختار بران گواه است و صراط مستقیم نیز حدیث حد افترا عسین اشباه
و عفیف الدین حسنی و حسینی از علماے ثالث بسیاری ازین امور که تفضیح بلکه
تکفیر روافض است به پیروی دیگر علمائشان داده هم در بدگویان راشدین
ثلثه و هم در عیب جویان علی مرتضی بجدیکه عمر فاروق برائے کسیکه گمان خروج
او بر جناب مرتضوی درست فرمود که لو وجدتک محلوقا لضربت الذی فیه
عیناک حقیقت اینست که این بزرگان قدر دان بلدگر بودند رفضه بتقریب
عوام میخواهند که مهاجرین و انصار را بر خلاف تفضیلین دشمنان همدگر قرار دهند و لا
یحیق المکر السیئ الا باهله و لا یوخذ المزین و اتباعه الا الجهلة و این روایات سراپا
عقلی مدلل است چه کسیکه او را حضرت مرتضوی بدامادے خود نواز و داد
بعد اوست بردار و حالانکه مقصود او باتفاق روایاتیکه در ترجمه ام کلثوم رضی الله
عنها ماهرین فن در کتب تنقید آورده اند ازین وصلت اتباع حدیث نبوی

وتوسل آخروے باشد من بعد سید ممدوح کہ از فروع این شجرہ طیبہ است
بسیارے از احادیث مرفوع از محدثین ثقات بتوسط حضرات ائمہ اہل بیت
مسلسل آوردہ کہ مضمونش بکفر وتفضیح امامیہ است وگویا پایانی ندارد وچون
روایات دیگر محدثین را بدان ضم نمائے مدلولش بتواتر معنوی میکشد واگر اہل
انکار ہمہ را بہیئت مجموعی ملاحظہ فرمایند دم بر نیارند وقدم از جادہ مستقیم برندارند
ازانجملہ حرفی بروایت جناب عرش قباب حضرت بصغہ پاک صاحب لولاک
این است نظر النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم الی علی کرم اللہ وجہہ فقال ندانی الجنۃ وان
من شیعتہ قوما ملقطون الاسلام لہم نبیز یسمون الرافضۃ من لقیہم فلیلعنہم فانہم مشرکون
واین حدیث را امام احمد وطبرانی وبغوے وغیرہم ذکر کردہ اند واینکہ شیعہ
قطرہ از بحار وبرگی از سبزہ زار است بعد ازین ارتج بالغہ الہی وعنایت غیر متناہی
آنکہ جناب صدوق الکواذب دربین فصل وباب بانگ بے ہنگام بر داشتہ
اند بلکہ در تالیفات خویش نقل علل الشرایع ثابت فرمود کہ حضرت صادق مصدق
بلعنت شیعہ سابین صحابہ رطب اللسان وعذب البیان بودہ اند چنانچہ بر
بنندہ ازالۃ العین عن بصارۃ العین مخفی نیست واگر گوئے کہ بعید از عقل
می نماید کہ شیعہ مشرک باشند گوییم ہرگاہ اہل سنت سینہ بر زبان امامیہ
کافر ومشرک بلکہ بر مذہب رئیس المتقشفین کہ تردر رفضہ علم الہدے شد نجس العین
بوند کما فی مصائب القاضی وحق الیقین مجلسے باوصف قول واعتقاد خالق کل سی
لا الہ الا ہو امامیہ چرا مشرک نباشند کہ کتب دین ایشان بران گواہ است
کہ فرشتۂ بود از ملائکہ کہ تمامی ارض وسما وعرش وکرسی پیدا کرد بار دعوے انا یشہ
آغاز نہاد تا آنکہ بالش قہر آلہی حاستر شد کما فی فصول المہمہ وغیرہا وطاہر ارب العالمین
ہر مثوالتش این ہمہ عالم را از مبادی عالیہ ومعادن سافلہ نسیج نمود وترجیح افراد حیوانی

نبی آدم از نوع انسانی بر اعتقاد امامیه خالق اعراض اند یعنی افعال خویش را خود خلق میکنند و خدای عزوجل خالق آن نیست بلکه خالق اجسام است فقط کما سبق محلا لاجرم اطلاق لفظ مشرک بنام شیعه می باید فلا غبار علی الحدیث المذکور الذی رونه فاطمة الزهرا رضی الله عنها و اگر عاقلی ادنی غور کند در آنچه معنی مشرک را از اذهان خویش این فرقه از راه انصاف و دشمنی تراشیده در تاویل مشرک بودن اهل حق دیقین گفته اند همه اش سخن سازی و چرخ و بازی است بخلاف آنچه احقر الانام بلا تصنع و تکلف بیان کردم والحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا چون این مباحث را احاطه کردی آمدم بر دیگر اموریکه متعلق است بعبارت رساله مخفیه که قبل ازین دانستی و موعود بود بر زبان قلم پس روما لا حصار نمونه آن نزد اولی الابصار بتقدیم میرسانم که آنچه در آغاز کلام فرمود کیف یمکن اه خوالش آنکه حق تعالی جابجا میفرماید اذ قال موسی لاهله امکثوا و این خطاب موسی با زوجه مطهره خود دختر حضرت شعیب است وقتیکه سفر کرد حضرت موسی برای زیارت مادر مکرم خود و حضرت شعیب او را ترجیص فرمود و عصا بدست او داد و در تفاسیر فریقین نوشته اند که مراد از اهل زوجه آنجناب است نه دیگری از مردان و زنان و شاید که بخاطر اختلاجی پیدا شود که حضرت موسی رفقا همراه داشت یا بصحبت مسافرین سفر کرده پس تذکیر و جمعیت از راه تغلیب است و این خود مضمحل است چه اگر دیگران همراهی بودند حضرت موسی را چه حاجت بود برای اقتباس و ایشان چگونه تاخیر میکردند در اموریکه خود محتاج بدان بودند که راه گم کردند و برای رفع گزند سرما حاجت بالش داشتند و حضرت موسی زوجه مطهره خویش را در آن وادی ظلمت شب و بجور داشتند از رسان و شدت درد زه چرا تنها میگذاشت پس معین شد آنچه

صاحب تحفہ در سند منع فرمود کہ ہرگاہ عرب تعبیر میکنند مونث را بلفظ مذکر رعایت تذکیر عمل می آرند و اگر بر گفتہ من کہ موید درایت است قناعت نکنی و نصیح جہاندہ مفسرین شیعہ میہوے بارے نگاہ کن بتفسیر مجمع البیان کہ طرے از عاید ایشان چہ میفرماید نقلا از ابن عباس سلطان این فن و باظہار شیخ علی رہ خلاصہ الاقوال ارشد تلامذہ حضرت ابی الحسن کہ حضرت موسی غیرت بسیار داشت تجویز نکرد کہ ہیچ رفیقی ہمراہ کرد پس گلہ گوسفند ہمراہ گرفت و اثاث البیت را بر مادہ خرے نہاد و زوجہ خود را بر ادنشانید و در اثناے طریق در تاریکی شب راہ گم کرد و گلہ مذکور متفرق شد و زوجہ را درد زہ گرفت در ینحالت بیچارگی آتش را از دور دید پس فرمود بزوجہ مقدسہ کہ امکثوا یعنے لازم گیرید این مقام را و ازینجا حرکت نکنید و چون در خصوص تذکر و جمعیت خطاب از طرف مخالفین بنا بر تکمیل اینمقام اختلاجی دارم اگرچہ ایشان بدان نرسید ورنہ خود را مذکر آن معذور نمی داشتند بلکہ گاہی پیرامون خاطر ایشان نگردیدہ لاجرم میگویم کہ حوالش از سورہ طہ و نمل باید طلبید کہ چون ہمت حضرت آسیہ و فرعون بر پرورش حضرت موسی قرار گرفت و دایگان را طلب کردند و حضرت کلیم اللہ اعراض فرمود و از غایت گرسنگی و تشنگی میگریست و مربیان سخت متحیر بودند خواہر موسی دلسوزے و غمخوارے ایشان دیدہ و شنیدہ گفت ہل ادلکم علی اہل بیت یکفلونہ لکم وہم لہ ناصحون فرددناہ الی امہ کی تقر عینہا و لا تحزن و لتعلم ان وعد اللہ حق و لکن اکثرہم لا یعلمون الغرض سخن ہمین است کہ علامہ قدس سرہ العزیز بیان فرمود و چگونہ نباشد کہ ہم لفظ اہل مذکر است و ہم لفظ بیت و معنی جنسیت لہذا اطلاق بر افراد و جمع دران ملحوظ پس رعایت تذکیر و جمعیت مقتضی این ہر دو رات شد مفسرین بغضہ این قواعد را در کتب عربیت نیک میدانند و از راہ تکمیدت

دم نخود میمانند این همه ارخاء عنان و تنزل محض از راه تبرع و احسان بود ما کلام حریف
را هرگونه تقویت کرده زیر و زبر نموده ام اینکه شنیدے از قواعد عربیه سے یعنی
وقت تعبیر مونث بلفظ مذکر رعایت تذکیر بعمل می آرند و بسیارے از مقامات
است بلکه اگر غور کنی در محاورات قرآنی عکس آن نیز جابجا وارد است که چون
تعبیر مذکر بلفظ مونث نمایند رعایت تانیث ملحوظ میدارند ازین باب است
بر اصول رفضه که هرگاه جهان پهلوان شاه مردان را در ضمن لفظ دابة لحاظ نمود
صیغهٔ مونث براے آن جناب ایراد فرمودند که اخرجنا لهم دابة من الارض
تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون ولیکن عجب دارد از طائفهٔ فاحشه کسبیه
کما فی تنبیهة الکشمیری که چون دو شاخ براے این دابه باوجود فاصله بعد المشرقین
میانه انها تجویز کردند بتانیث حقیقی قائل شوند و بدعوے مزید دلا کردن اقرار ند
نحن لا نتوقف فی شانهم بل فی انصارهم و اعوانهم و اگر تفصیل این بحث میجوی
و فی الجمله بکتاب ازالة الغین عن بصارة العین رجوع کنی و سیر اصول موضوعه
ایشان به بینی تا لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم از زبانت بر آید و لفظ فی الجمله از ان
گفتیم که چگویم که در کتب رفضه چه کفریات دیدم و لکن الضرورة تتقدر بقدرها
و آنچه گفته بود که نیز اطلاق لفظ اهل بیت بر واحد روا نیست لهذا ازین
بیان کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء
ذلک هو الضلال البعید و این قدر بتصریح لغویین کما فی مجمع البحرین موجود که اهل
و اهل بیت بیک معنی است علاوه در قصه آیت تطهیر در روایات محدثین وارد
است که چون حضرت مرتضی و فاطمه زهرا بردولت سرافراز رسیدند
حضرت ام سلمه را فرمود تنحی عن اهل بیتی یعنی گوشه گیر از علی و پر ظاهر است که
از فاطمه زهرا پرده نبود و در کتب محدثین اندراج او در کسا موجود فتعین المقصود

واین حدیث را امام احمد وطبرانی هم روایت کرده اند وچون معنی جنسیت
از لفظ اهل بیت سمت وضوح دارد پس انکار اطلاق آن بر واحد وتثنیه وجمع
مناسب نمی نماید بلکه ناظرین فواید صیانه را هم ازین کلام تحیر تام رو میدهد مع ذلک
فریقین در قصه افک روایت میکنند که حضرت اصحاب را جمع نموده فرمود در
بارهٔ عائشه صدیقه مطهره که بعضی مرا ایذا میرسانند در اهل من و بالیقین مقصود
از آن همین ام المومنین است ولفظ مقدس مذ: روایت ثبت شده بود یعنی
فی اهلی او اهل بیتی ومطالعه طرایف از مالقاب ابن طاوس نظر ثاقب دارد
وحال تصحیح نحو مین در ورق سابق باعتراف محدث نجفی در معرض گزارش
آمده کما لایخفی علی الناظرین وان کان مخفیا علی المرتبین ومتبعی الشیاطین پس حالش
مانند لفظ شیعه است در اطلاق آن بر واحد وتثنیه وجمع ومذکر ومونث کما فی
القاموس ومجمع البحرین وغیرهما واز عجائب آنکه هرکس را از متکلمین شیعه ومنهم
هذا المرین خواهی یافت که بر مقولات زیدین ارحم دل داده اند چون او باوجود
تشیع راجع بجناب امیر بود پس قول باشتراک را امام رازی نسبت دادن مناسب
نمی نماید کما لایخفی وازین رساله واضح است که مقوله او نص است درینکه زوجه
از اهل بیت است وهرگاه این هر دو را ضم کنند عیان میشود که اطلاق اهل اهل بیت
بر صدیقه کرده اند واگر رو براه آرند احتیاج ضمیمه هم ندارد اصحوکه دیگر کلامش
بیاد آمد که موجب انبساط ظریفان وباعث قهقهه حریفان باشد اینکه در رسائل
سابقه جبلی بر انکس خندیده که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را واهل بیت شمرده
حالانکه از کتب معتمدهٔ قوم مثل مجمع باوجود اشتراک این معنی تفرقه هم میانه این
قول وآنچه محققین شیعه استدلال بدان کرده اند واضح است ولیکن تازه
تر انیست که بر نفس نفیس او این مضحکه وارد است زیرا که بر تخصیص او حضرت ابراهیم

در اہل بیت ابراہیم داخل شد و من منہا قالوا ان من ضحک ضحک و من افک
افک بالجملہ از دو حال خالی نیست کہ ندا بلفظ اہل بیت در آیت التعجبین متقدم
است با مناظرہ ہر چند در تلفظ بستر ولیکن صدارتش باعتبار معنی مقرر است
زیرا کہ متوجہ ساختن است مخاطب را بسوے خویش و آن اول است بر مقصود
و مراد یعنی رفع استبعاد پس معنی اہل بیت کہ اے مدبر خانہ خلیل تو مورد رحمت
و برکات جلیل ہستے ترا نباید تعجب کردن در تولد فرزند سلمنا کہ چنانچہ لفظ اہل
در تلفظ موخر است در معنی ہم ولیکن نکتہ بیانیہ مقتضی ہمین است کہ خطاب
بمتعجب باشد و ان غیرہ چہ ملائکہ ہرگاہ تکبیر نمودند بر تعجب گویا کسی می گفت کہ متعجب
و بو شد از رحمت و برکات یا نہ پس ملائکہ رحمت و برکات ایزدی را اثبات
یا اخبار افشان دادند و این تعجب صادر نشدہ مگر از زوجہ مطہرہ ابراہیم جناب
علیہ السلام لاجرم خاص شد با وجہ جاے آنکہ بحضرت ابراہیم و اتا در جناب
تعجب بتعا وان جناب نزد عقلا بر گر مصداق آن نتواند بود کہ اوست قائل فقط
بلی بعد اولم تومن بما حکی اللہ تعالے یعنی ہر کہ در احیاء موتی یقین کردہ و در جنت
عالم زندہ کردن طیور اربعہ بچشم سر دیدہ بعد از آنکہ اجزاء آن مختلط کردیدہ و ملکوت
ارض و سماوات را بہ نور نبوت مشاہدہ فرمود باشد در تولد فرزند بزمان
پیری چگونہ تعجب فرماید بلکہ محال است کہ بعد از تنصیص ملائکہ بمضمون بشارت
تعجب کرد خاطرش کرد فکیف کہ اگر حضرت ابراہیم داخل باشد لازم آید مجیب
زید در جاء نی زید غلامہ بلکہ بطریق اولی زیرا کہ درین جملہ ذکر مضاف الیہ است
لفظا و در جملہ التعجبین نیست قطعا الحاصل در آیات فرقانی این طریق مسلوک است
کہ جمع مذکر بعد لفظ اہل البیت می آرند چنانچہ در رسالہ از جہت ذکر آیات کریمہ
بخوبی واضح است و این تقریر کہ در تخصیص اہل حضرت خلیل نمودم کہ او بالخصوص محتاج

ذکر رحمت و برکت بود نہ حضرت ابراہیم چہ مشابہ است تفسیر فقمہ نزل عالم
تاویل یعنی ابن عباس علی ما ذکرہ عفیف الدین الحسینی کہ ضمیر مجرور در آیت
غار سوے صدیق عمکسار است کہ محتاج سکینہ بود زیرا کہ غم این معنی میخورد کہ
مبادا کفار کہ بر سر غار رسیدہ اند موجب ایصال مکارہ سوند و بسوے جناب
پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام راجع نیست کہ بنفس نفیس تسلیہ مصاحب خود فرمود
کہ لا تحزن ان اللہ معنا و چند ان محتاج بدان نبود اما اعتراض انتشار ضمائر پس
بدیدن تقریر امام در تفسیر کبیر پیش نیرود بلکہ مغلطہ عوام است الغرض عوے
تغلیب درینجا بیحاصل است ہر کہ خود درین کلام بی اقامت این امور غور می کند
او را اطمینان تام بہدست میشود اما وہم واہمین وظن ظانین وحوص خائضین پس
براے ازالہ آن علاج حضرت لقمان بکار نمی آید ارے در آیت تطہیر
گنجائش دارد کہ لفظ عنکم ازان فرمودند تا اشارہ بود لعام نہ خاص وسائل
گردد ہمہ را از ذکور واناث وبچمید اسلے کہ نام حضرت سارہ چرا بر زبان
نیاوردم شبش آنکہ کلام با رئیس شیعہ دارم و تبر عار عاییتش نصب العین
میگدارم کہ عائد مفسرین مذہب او مثل صاحب مجمع البیان و مسعود عیاشی
بر تصریح معتمدین طائفہ کہ از انجملہ صاحب صافی باشند روایت میکنند از حضرت
امام باقر العلوم کہ صاحب تعجب در تولد فرزند و مخاطبہ ملائکہ مقربین حضرت
ہاجرہ مادر حضرت اسمعیل است پس بشارت اسحاقی را کہ دو بار دریک
آیت مذکور شد بہ بشارت اسماعیلی بدل ساختند و نکتۂ احتصاص بشارت
را حضرت سارہ پس بثبت اند اختند کہ حضرت خلیل را پسرے بود اسمعیل
از ہاجرہ او را ہیچ لقبول سعدے ماوند رعقدہ ہیچ شیخ المشایخ رفضہ باعتراف
مذکور در علل انچہ آوردہ اند دلیل بران است کہ فرزند ارجمند حضرت امام باقر کہ

حضرت صادق اند نام جناب سارہ میگرفتند و رعایت ہر دو تفویض نظر بمعدب بودن اولاد ہر دو جناب کہ عرب و بنی اسرائیل بودند عنقریب بگوش می رسد اگرچہ تناقص فیمابین ہر دو غیر منفک باشد و اعجبا کہ مہور اعتقاد شیعین طغام ہمین است کہ حضرت ائمہ اہل بیت در ہیچ امرے از اصول و فروع اختلافی نداشتند بلکہ از اعین ضلالت می پنداشتند تا باختلاف اصول چہ رسد کما فی علل ذلک الشیخ پس انچہ بر اصول شان لازم آمد گفتنی نیست از کتب مجتہد فانی و زمانے مثل صوارم وغیران نیز دعوے عدم اختلاف شان از ہر مقام پیدا و ہویدا است ان مدا شیے عجایب غرضکہ از حکم باین معنی کہ بشارت اسماعیلے بودنہ اسحاقی زیادہ تر عیان شد کہ نسخہ قران اہل بیت ہمین است کہ حضرات امامیہ تسلط ملائکہ یا شیاطین بران نقل نمودند و اقتاب را بگل اندوونند چنانچہ بالا گذشت و ادبلا جامعین قران مجید در ینجا ہم بر اصول مزین اعمال خود را از تصرف و تحریف معذور نگردانید اگرچہ این تحریف کہ سوی اصحاب منسوب است مجازا باشد نیز در رفضہ عین اسلام و حقیقۃ بسوے حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام کما لایخفی علی من نظر الی عناد الاسلام حقیقت حال براے رفضہ بد اشکال مثلی است کہ حضرات انبیاء زدہ اند کہ اذا القیت جلباب الحیاء فاصنع ماشئت چہ انیقدر در کتب فریقین منقح گشتہ کہ جامعین قران کریم از قریش اند و قریش بالاجماع از عرب و عرب از اولاد حضرت اسمعیل و قریش باوجودیکہ بت پرست بودند خود را بر نام حضرت ابراہیم و اسمعیل فدا میکردند کما فی شروح الاصول وغیرہا من کتب الفریقین پس اگر رفضہ حضرات راشدین را برخلاف بداہت اولیہ وقت جمع قران مجید مشرک قرار دہند معاذ اللہ باز ہم وجہی معلوم نمیشود کہ ایشان را با حضرت اسمعیل و مادر گرامیش چہ عداوت بود کہ بجاے نام اسمعیل نام حضرت اسحق

ضبط کردند و حضرت یعقوب را ضمیمه گردانیدند پس کتاب رب العالمین بر اصول
منافقین بازیچه اطفال و محا این شد خدا آیا اگر گویند که مقصود ازین تحریف و تبدیل تبریه
حضرت هاجر از استبعاد است در امر الهی و سلامت داشتن اولاد او ست
از عذاب غیر متناهی کما ستعرف عنقریب انشاء الله تعالی و درینمقام نظر
بقوانین رفضه لیام عقلاے ایشان را در کتاب الله اصلاحی دیگر در کار است
که چون بر مذهب منصور حضرت اسمعیل ذبیح الله است و حضرت امام حسین
نیز حتی که مفسرین قصه شهادت انجناب را زیر آیت وفدیناه بذبح عظیم می آرند
پس ذکر حضرت یعقوب مناسب نباشد بلکه روافض را بتقلید شیاطین چنین باید
قرار دادن که فبشرناها باسمعیل و من وراء اسمعیل الحسین الجلیل و موید این معنے
است آنچه در تفاسیر قدماے شیعه روایت کرده اند و نقلش در صافی هم
موجود و ملخص آنکه حضرت خلیل بعد از رسیدن کبش سخت مغموم بود و تمناے ذبح
اسمعیل براے مزید ثواب میفرمود وحی آمد که را دوست تر میداری عوض
کرد سید المرسلین را بر سید ند که اسمعیل یا حسین را عرض نمود حسین را دوست
تر دارم پس قصه کربلا بیان فرمودند و حضرت ابراهیم زار زار میگریست تا وحی
الهی براے مزید اجر و ثواب او در رسید و درینمقام که رفضه مزید و لا براے
حضرت ابراهیم او ر وند در معنی ستالش خویش است زیرا که انجناب بعد
تمنا خواجه تاس اما میه شده بودند که آن دخول است در شیعه علی رض من بعد
کلمان مبرکه لفظ من وراء که درین آیت کریمه است موجب انحطاط مرتبه امام حسین
باشد حالانکه انبیاے متقدمین طفیلی ائمه معصومین اند و پدر بزرگوارش از شیعه
امیر المومنین بمقتضاے وان من شیعته لابراهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم زیرا که
در تفسیر صافی و غیره منقول است که من وراء ولد الولد است و درینمقام ضمائم انبیاء

در اصول امامیہ دیدہ شد کہ چگونہ ازان چشم بپوشم و در اظہار حرفی ہم ازان نکوشم
پس بدان کہ صاحب صافی در تفسیر آیت کریمہ االدوانا عجوز را جملہ آن اصول نقل میکند
العیاشی عن الصادق ع قال اوحی اللہ الی ابراہیم ع انہ سیولد لک فقال لسارہ فقالت
االدوانا عجوز فاوحی اللہ الیہ انہا ستلد و یعذب اولادہا اربعمائۃ سنۃ بردہا الکلام
علی قال فلما طال علی بنی اسرائیل العذاب فضجوا و بکوا الی اللہ تعالے اربعین صباحا
فاوحی اللہ الی موسے و ہارون تخلصہم من فرعون فحط عنہم سبعین و مائۃ سنۃ قال
و قال ابو عبد اللہ ع ہکذا انتم لو فعلتم لفرج عنا فاما اذا لم تکونوا فان الامر ینتہی الی منتہاہ یعنی
مسعود عیاشی مصدر نفاق و بد معاشی در تفسیر خویش از افادات حضرت
امام صادق ع خاصۃ درین مقام می آرد کہ آنجناب فرمود کہ وحی فرستاد حق تعالے
بسوے حضرت ابراہیم ع کہ عنقریب از تو فرزندے پیدا کنم حضرت ابراہیم
این مژدہ بسارہ داد و او در جواب گفت ایا من خواہم زائید فرزندے حالانکہ
سر زال شدم وحی در رسید کہ عنقریب فرزند پیدا خواہد شد از تو و عذاب کردہ
شوند فرزندانش تا چارصد سال بجہت آنکہ او رد کرد کلام را درین جا ر لفظ االدو
انا عجوز و ہذا بعلی شیخا ان ہذا لشئ عجیب چون فرعون تسلط یافت و بنی اسرائیل
را در انواع عذاب انداخت چہل بامداد ایشان تضرع و زاری بدرگاہ حضرت
باری نمودند درین وقت وحی آمد بحضرت موسی و ہارون کہ تخفیف کنیم این عذاب
را از ایشان بقدر یکصد و ہفتاد سال حضرت امام صادق فرمود بشیعہ باک کہ
شما ہمچنین ہستند اگر می گریستید و زاری نالیہا تا چہل صباح بتقدیم میرسانیدید ما این
بلا نجات می یافتیم چون از شما بصدور نیامد البتہ این عذاب بغایت خود رسید
و نہایۃ رکم نکرد انتہی محصل الحدیث مخفی نماید کہ قبل ازین در تصنیفات باقر مجلسے
امام سیزدہم و غیر او تشبیہات شیعہ بیہود میدیدیم و بمقتضاے نص

عبد العزیز کشی و بر کتاب مختار که مذہب شیعہ ماخوذ از یہود است صریح و فرقہ را مطابق ہمدگر می فہمیدیم و در کیدت و فریب استادی پر کار و یگانہ روزگار میدانستیم لیکن اکنون بہ تنصیص افادات جعفری عیان شد کہ شیعہ اثناعشریہ بدتر از یہود اند و در شقاوت ذاتی و قساوت قلبی گوی مسابقت ربودند قال اللہ تعالیٰ فی محکمات کتابہ ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فھی کالحجارۃ او اشد قسوۃ وان من الحجارۃ لما یتفجر منہا الانہار وان منہا لما یشقق فیخرج منہ الماء وان منہا لما یھبط من خشیۃ اللہ وما اللہ بغافل عما تعملون متاخرین امامیہ اگر گویند این تشبیہات بر قدما راست آمد نہ برما گوییم اگر ماجرین روی تضرع میدیدند نوبت غیب خصوصاً غیبت کبری چرا میرسید و اگر ابتی دیگر کہ وجہ قسوت و عدم معذرت با وصف مرتبہ اضلال مزین ازان بظہور انجامد بارے این آیت از سرو بن تلاوت بکن فلولا اذ جاءہم باسنا تضرعوا ولکن قست قلوبہم وزین لہم الشیطان ما کانوا یعملون حالانکہ مزین درین وقت چنانست کہ شیطان وقت صادق ع درصدد اہل بیت کرام بود تا عبد اللہ بن جعفر مردم واقعہ دیدہ بشست و فرار نمودہ مضاف را در کمین برکاشب کہ فرصت را غنیمت شمارند و ما را روزگار سر برآرند کما روی الکشی فی المحیار فاعتبروا یا اولی الابصار بہرحال افادات جعفریہ ہم مقتضی انست کہ متعجب در قدرت آلہی ما در حضرت اسمعیل بود زیرا کہ حضرات ائمہ ہدی ذریت طاہرہ حضرت اسمعیل اند از جہت این عذاب دایمی بایشان رسیدہ و ارجو کہ اولاد حضرت اسحق و یعقوب اند منحط گشتہ و از ایشان تا قرب قیامت بر اصول اہل و خامت سبک نخواہد کردند

۱۰ اسفا کہ بر اصول سفہا ظلم ہم لازم آمد کہ گناہ از ہاجر رضی اللہ عنہا باشد و سارہ رضی اللہ عنہا و اولادش بگناہ بیگناہی تا سہ صد سال بلکہ زیادہ در راشد عذاب

ونکال گرفتار شوند که یسومونهم سوء العذاب یذبحون ابناءهم ویستحیون نساءهم اما بیگناهی
زوجهٔ مطهرهٔ حضرت ابراهیم پس ازانکه بالاگذشت که مقصود از انکار ولادت
فرزند به انکار قدرت الهی است بلکه استبعاد از جهت عادتست چنانچه در تفاسیر
شیعه بیان کرده‌اند و مالش مدال میکشد که من برهمین حال پیرے باشم یا بجوانی
برگردم لاجرم شعر فهمی عالم بالاهم معلوم شد اما بیگناهی اولاد پس مثل آفتاب نیمروز
نصفالنهارست لایحتاج الی البیان ورنه علمائے شیعه آنچه در تاویل استبعاد
تقریرات کرده‌اند و قدح فیها نعوذ میشود و مخالف نص امام میکرد و معذلک حضرات
ایمهٔ هدی و مدعین مرید ولا بعنوانی درین عذاب گرفتار آمد که کناره آن پدید نیست
واین عدالت جناب احدیت چون بر اصول امامیه مبنی است لاجرم حکم توان
کرد که این زمرهٔ عدلیه از صلب عدیله و قوانین ایشان از نورهٔ چنگره بوجود آمده‌اند
وآنچه بر الحق زبان طعن دراز میکردند از متعلقات مباحث عدل با فحش وجوه
برایشان مقلوب گردید و حال امام منتظر از غایت وفا و اخلاص قوم بجائے رسید
که قطع نظر از انکه بیچاره در ملک شهادت هنوز نگرالست که نکش باد گران است
هیچ مقامی باوجود تلبسات بلباسهائے گوناگون و مقتضائے
بشریت که آرام و سکونست قرار نمیکرد و بصورت نسناس و مجهول النسبی بمشارق
ارض و مغارب آن سراسیمه میگردد بلکه در سوق اللیل هم برائے استراحت
و قضائے لوازم بشریت و مکی فرصت نمی یابد بلکه مصداق این بیت است

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم ؛ جرس فریاد میدارد که بر بندند محملها ؛ مگر چیستی و چالاکی اورا در ضمن تحقیقات کاملین قوم مشاهده
کرد نیست که گویند که تدارک خطیبات مجتهدین و متکلمین شیعه با وصف
بودن خود در عالم غیب بعالم شهادت بجامی آرد و خبر ایشان با وصف

مشارق و مغارب در آن واحد می گیرد لیکن عجب تر اینست که مزین اعمال
را باوصف کثرت هفوات و عدم تناهی عثرات خلیع العذار و مطلق العنان
میگذارد و الطاف خویش را ازو بمیدارد و شاید بجهت آنکه بسمع مقدس
او رسیده باشد که مزین بوصف حضور فی الامصار خصوصا بوده امام در باغهائے
نصیرے تجری من تحتہم الانہار اعتقاد ندارند و من بعد اگرچه از قرآن مجید صاف
معلوم شد که چون فرشتگان کلام ببشارت الفیام ادا کردند و تعجب را دفع
نمودند حضرت ابراهیم حاضر بودند لیکن نظر بتکلم وخطاب در حکم غائب گردیدند
زیرا که کلام هرگاه از متکلم صدور یابد مخاطب همان شخص خواهد بود که توجه کلام باوست
گو هزار کس درین مجلس شریک باشند بلکه سخن در بارهٔ شان خاصته بود مثلاً
شخصے در مجلسی پسر خود را ملامت کرد که چرا فلانے را که درین مجلس است دشنام
دادی و فلانی را باکرام نواختی پس هرچند کلام در بارهٔ اهل مجلس باشد لیکن مخاطب
او همین پسر است و این امر خصوصیتے بمحاورات عرب ندارد بلکه در هر عرف
قدیم و جدید عرب و عجم همین طور رسمے است فکیف که بتر عادلائل بر اینخصوص
قائم شود که بعد از ملاحظه آن عیان شد که حضرت ساره مخاطب بود و بس و برا
فادات جعفریه کلام دائر نبود مگر میانه حضرت ابراهیم و ساره که رب العالمین
آنرا در کتاب مجید حکایت میفرماید لهذا بر مقتضائے حال و مقام لفظ وا[illegible]
تشنیع می باید نه وهذا بعلی شیخا منصوب بنظر اشیر و ابنه که از اسم اشاره مستفاد شد
پس ترکیب مذکور که در قرآنست نیز مثل امور سابقه برجائے خود نیست در اهم
تحریف و تبدیل ارباب غرض از اولاد معنوے ابن سبا جاریست که بر نام
حضرات ائمه این محدثات را بستند و ابواب رفاه برائے خود بمقتضائے
تعمل گشتی و مختار کشادند که شیعه بر ایجاد امور مخترعه که گوش رس و معلوم کس نباشد

بنعماے دنیوے میرسید بدو بخطوط فانی مخطوط میگردیدند اگر ازین محدثات امور
دیگر را بطور تحدو گفته باشم عمر من دہم عمر سامعین تمام شود و دفتر به پایان رسد پس
مخفی نماند که ہرگاه در اصول موضوعه مزین اعمال چنین خطا رفته است درباره علامه
دہلوے قدس سره العزیز ہرچه برزبانش از نسبت اضلال و تلبیس بگناه بیگناہی
رود عین عدل و داد خواہد بود بلکه معاذ اللہ بر اصول مزین اعمال وعدیله شیعه تخلق
باخلاق الہی است کما اشرنا و آنچه گفته که عدم تخصیص اه این تائید ماجراے عجب
است زیرا که ادعاے تعمیم ہنوز ناتمام است بلی وقتی تمام شود که احتمال قاعده
عرب کما فی التحفه باقی نماند و آن صورت نه بست پس بنیاد بران چگونه توان نہاد
بلکه احتمال مذکور مدلل است که اتعجبین من امر اللہ الایه کلامی است واحد در خطاب
حضرت ساره ورنه لازم آمد قول مخاطب چنانچه در اغاز بحث دانستی یعنے
چنین کلام از ہیچ عاقلی صادر نمیشود فضلا عن خالق العقل والعاقل کما عرفت مجملا
مفصلا ونیز در لفظ اہل بیت حضرت ابراہیم داخل نتوانند شد چنانچه حضرت
پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم در اہل بیت محمد باعتراف مخاطب و قدمر بالتفصیل لاجرم
تقریر مخاطب قابل اضعانیت و آنچه گفته که مراد از رحمه نبوت است اه جوابش
آنکه چون این قول مورد قیل است صاحب تحفه قدس سره العزیز آن را مطمح اعتبار
ندانسته و بر مذہب جمہور اکتفا نمود فلا جرم ان کلامه عین تحقیق لا یشوبه شی من
التشکیک صاحب مجمع البیان وغیر او از مفسرین شیعه ذکرش نکرده اند باید
دانست که در رساله تحفیه و کتب دیگر از مذہب امامیه امور لیست دیگر که تعلق باین
مباحث دارد چون بسیارے از عبارات رساله مذکور بجہت ہجرت من
از بلده لکھنئو رسیدن بعضے از انتہا د اثناے راه خصوصاً بر این اوراق بے
جلد جابجا مخدوش گردیده لاجرم بعد از فکر و امعان ہرچه از معانی صحیحه این اوراق

بذہن کمترین میرسد تعرض بدان می نمایم و در ذکر عبارتش معذورم پس میگوییم که از انجملہ آنکہ در ایت کریمہ العجبین علامہ دہلوے پیروان خویش را گمراہ می کند و آنچہ فہمیدہ برخلاف تفاسیر اہل سنت است از تصریح امام رازے و قاضی بیضاوی و صاحب مدارک وکشاف وجوابش آنکہ آنچہ از قاضے درین رسالہ مخفیہ نقل کردہ زینہار با کلام صاحب تحفہ مخالفتی ندارد زیراکہ مفادش غیر از انکار ملائکہ بر تعجب حضرت سارہ بعد از بشارت اسحق و یعقوب و استدلال بر نکیر دیگر چیست و ثبوت خطاب بلفظ رحمت و برکات و ندائے اہل البیت برائے حضرت ابراہیم در تفسیر مذکور کجاست و اگر ذکر ضمنی در جملہ مذکور باین معنی کہ امر اللہ تولد فرزند است از ہمین و آن تعلق دارد بوالدین در جملہ مذکور دلیل باشد در جاء فی علام رند ذکر لفظی چرا بر محی زید دلیل نشود سخن ہمانست کہ در سابق بتفصیل تمام چنانچہ طفلان را تعلیم می کنند جا کرین مدرکہ پیر نابالغ گردانیدہ شد کہ حاضر کسے است کہ متکلم باد در گفتگو متوجہ باشد رسیدم بر عبارت مدارک مالش ہمین است دون غیرہ الغرض چنانچہ در عبارت ناصر الملتہ والدین شرکت حضرت ابراہیم در خطاب نیست اینجا ہم نیست آنچہ بذہن تو در آمد بر تصریح جمہور است اما قول دیگر پس بعد از ان آوردہ بلفظ قیل یعنی بعض گفتہ اند کہ مراد از رحمت نبوت است و از برکات اسباط پس می توان گفت کہ در انجا ہم با وصف ارادہ نبوت از رحمت باعتبار مجاز از جہت سبب خطاب نیست مگر بحضرت سارہ یعنی نبوت و بقاے آن نازل باد یا نازلست بر اولاد تو اے اہلخانہ ابراہیم و مبناے آن مجاز است کما اشرنا عنقریب تفصیلش بما لا مزید علیہ می آید انشاء اللہ تعالے اما جار اللہ زمخشرے پس تفسیرش نیز دلالت دارد بر امور مذکورہ و مآل معنے آن میرسد کہ مال عبارت مدارک است در مابہ النزاع من بعد خود مزین لض بران نمودہ کہ امام رازے

رضی اللہ عنہ در تفسیر کبیر پس برہمین حال رفتہ و مودای کلام مس مطابق این
تفاسیر گشتہ و کرہیچ پس زینہار ہیچ تفسیرے ازین تفاسیر بر مذہب اہل تحقیق
مخالف قول صاحب تحفہ قدس سرہ العزیز نیست فکیف ہر چہار تفسیر و از انجا کہ این
تفاسیر مشہورہ در ہر شہر موجود اگرچہ در رسالہ مخفیہ این عبارات مخدوش گشتہ لیکن
ہیچ اندیشہ نیست و نہ حاجت بدان دارد کہ از ہر تفسیر عبارتش را ذکر کنم ہر کہ خواہد
باین کتابہا برائے اطمینان رجوع کند رسیدم برآنکہ از تفسیر این مفسر چہ برمی آمد کہ
ادنی خورد بکند بتواند دانست کہ ازین قول ہم تخصیص خطاب ثابت می شود زیراکہ حاصلش
بدان میکشد کہ ملائکہ بخطاب حضرت سارہ فرمودند کہ تو از دودمان نبوت باشی و در
فرزندانت نبوت خواہد ماند کہ من ورا اسحق یعقوب و کثرت انبیا ورہی اسرائیل بہم رسید پس
بعد ازین بشارت ماند کہ ہمقرس اطمینانی شوی نہ آنکہ تعجب کنی و این تخصص است نہ
تعمیم شاید بخیال پیرخرف جنان راسخ شد کہ اگر برین تفسیر تخصیص بحضرت سارہ نمایند لازم آید
نبوتش وہو باطل قطعا و از ینجا گفت کما یظہر بادنی تامل و اگر معنی آن چیزے دیگر باشد
بیانش بر ذمہ اوست این مزین را از ین الف لیلہ گمان می بردم کہ اوستاد برکار
بلکہ بلاے روزگار است لیکن در آغاز مناظرہ ہوش و حواس درباخت بلکہ ہیچ مفرے
نیافت و لفظ ہمچنین کہ در کلام این مزین واقع است تعمیم را مقتضے است و درینجا کہ نبوت
خاص شد باسباط شمول رحمت کہ بمعنی نبوت است بحضرت سارہ چگونہ بر مذہب اسلام
متصور تواند شد تا تعمیم بحصول انجامد بلی بر اصول مذہبش انطباق می باید زیراکہ جناب
فاطمہ زہرا قطع نظر از نزول وحی بعد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہمنط کتابی کہ اضعاف
مضاعفہ از قرآن مجید باشد بودہ اند چنانچہ در نور و مباحث این رسالہ دانستہ باشی و ظاہر
او جہ ارادہ نبوت از رحمت و اسباط از برکات ملاحظہ افراد و جمعیت باشد و نبوت
کہ واسطہ رحمت رب العلمین بسوے بندگان است بدیہی است نزد این مفسر و برکاتکہ

مشعر بکثرت وبقاست چنانچه مفسرین در تحقیق لفظ تبارک می نویسند باسباط
النسب است وبهرحال بمعناے کلام یکی باشد ازین هر دو تفسیر با همه تخصیص خطاب
از دست نمیرود وبرهر تقدیر آنچه سزا نابالغ دانسته باطل می شود وسبحان الله مخاطب
اراده تعمیم کرد ونتیجه آن تخصیص خطاب بحصول انجامید اگر اولیاے دولتش
این معنی را خرق عادت نامند عجبی نباشد که گویا اتباع سیرت وجال است کما لا
یخفی مقام تحیر است که هرگاه رحمت بمعنی نبوت باشد وبرکات عبارت از اسباط
تعمیم رحمت چگونه متحقق میشود بدون آنکه نبوت شامل کرد وبحضرت ساره واولادش
معاذ الله من ذلک این مرند خرافت وسفاهت از صحبت چندے از حمقا باشد که در
لکهنؤ بشغل علم بسر بردند تا زمانے باز بتقرب سلاطینکه خود را در زمره بچار زگس نقالون
می ساخت علم ودین برباد دادند وهمچنین از صحبت جمعے دیگر دین فروش ودنیا خر که بر
هر حرفش زبان مدح برکشودند ودر علوم او را حاصل عرس تحصیل قرار دادند حالانکه حکماے
اسلامیین گفته اند رحم بر خود نه بنادانی کشیدے که نادان را بصحبت برگزیدے که
گردانا اے دهرے خر بباشی وگر نادانی ابله تر بباشی بعد ازین بمقتضاے قول بزرگان
نگویند از سر بازیچه حرفی کزان پندے نگیرد صاحب هوش امرے بیاد آمد که آگاه کردن
بران انسب می بینم تا بهنگام مطالعه این اوراق پیش نظر داری که هر چند نسج مخاطب
ملاهی پیران نابالغ بود مگر ازان امرے حاصل شد که مساعی اولین واخرین شیعه
برباد رفت بیانش آنکه مخاطب جمیع سکنه بیت حضرت ابراهیم را شریک اهلبیت
قرار داده وگفته بلکه تمامه اهل بیت حضرت خلیل ونیز این الفاظ نوشته که هرگاه اشتراک
حضرت خلیل الله وجناب شان در مخاطبه ملائکه ثابت شد انتهی پس لا محاله حضرت
هاجر ما در حضرت اسمعیل در اهلبیت داخل شد وهمگنان میدانند که هاجر قرابتی با حضرت
ابراهیم نداشت بلکه کنیز بادشاه جباری بود که شهره جمال حضرت ساره شنیده فرمود که

میرود و را بیازند وخواست که دست رساند خشک شد بدعاے حضرت خلیل دو بار
و ہرگاہ براہاجر خواستے که دست رساند عین شدے پس ہاجر را نخشید و بسلامت ہمہ
را رخصت داد واے برحال رفضه که گویند که بضعه بضعه خاتم المرسلین تحت رئیس
المرتدین بود وہتک ناموس اکبر واقع شد کما فی الکافی وغیرہ وہو یکفی فی تکفیرہم پس تاویلیکه
علماے رفضه کرده بودند در حق ساره رض که بجهت قرابت داخل شد ورا اہل بیت
حضرت خلیل نه ازراه زوجیت کما شرح فی ہذه الرساله باطل برآمد و درحقیقت قول اہل سنت
که زوجه داخل اہل بیت می شود بطریق اولی ہیچ شبهه نماند چون معلوم کردی که کلام حضرت
تحفه مخالفتی بکلام مفسرین ندارد اکنون بمقتضاے کما تدین تدان وکما تهین تهان می توان
گفت که کلام مزین الیه منافی مجمع البیان است وہرگاہ جمعے از متاخرین برطور او
میروند کما لایخفی پس مخالفت راحدی بنا شد عبارتش این ہست ای لیس ہذا موضع تعجب
لان التعجب انما یکون من الامر الذی لایعرف سببه ونعمة الله تعالی وکثره خیراته الشاملة
البالغة علیکم وہذا یحتمل آن یکون اخبارا عن ثبوت ذلک لہم وتذکیرا بنعمه الله وبرکاته علیہم
ویحتمل آن یکون دعاء لہم بالرحمة والرکمن الملائکة فقالوا رحمة الله وبرکاته علیکم یا اہل
البیت کمایق التعجب من کذا بارک الله فیک ویرحمک الله ویعنی باہل البیت اہل بیت
ابراہیم ووجه مخالفت ظاہر است زیراکه مفسر مذکور ندارا درین کلام که مقدر بود
نموده فرموده که مراد از بیت بیت حضرت ابراہیم است وچون مضاف شد لفظ
بیت بسوے حضرت ابراہیم پس عدم صدق البیت ابراہیم براہیم
باوجود اعتراف مزین در رسائل دیگر بدان وعوارض آن کما مر اراعیالست چنانچه عدم
صدق رحمت بر ید در رحمه الله علی علام زندجه جاے آنکه طرسے در تمثیل آن گفته
باشد که رحمة الله وبرکاته علیکم یا اہل البیت درینمقام چنان است که گوئے مخاطب
خود را که تعجب میکنی ازین امر برکت وہدخدا درتو ورحمت کند نزاکه این تمثیل وتقریر

درقوت تائید صاحب تحفه قدس سره العزیز است کما لایخفی زیرا درین نیست که در انجا بدلیلی دیگر مثل نزلت فی حمه محتمل باشد اندراج حضرت و درینمقام این توسعه ممنوع است کیف لاولم ینقل بعد واگر بهر عادت عرب که چون مونث را بلفظی ملاحظ فرمایند که مذکر باشد بطور محاوره رعایت مذکر بعمل می آرند مخالف واقع بودی البته انرا رد کردی شبهی که ابوعلی جبائے چون ثابت کرد ازین آیت صحت اطلاق لفظ اهلبیت بر زوجه و آن منافی حق بوده با دم عرض شیعه درباره آیت تطهیر ولهذا ازین اطلاق بنداے جهور حضرات متشیعین از قدیم تحاشی میکنند وحاشا وکلا بر زبان می آرند و مجتهد فانی و زبانی چها که درین انکار نگفته اند چنانکه وانی بنابران طبرسی صاحب مجمع البیان این دلیل را ردمی کند ومیگوید که این اطلاق از جهت قرابت بود نه از جهت زوجیت طرسے در اینجا مانع است ومستدل نیست بقرابت وهمچنین است صاحب تحفه که منع کرد استدلال بضمیر تذکیر را در آیت تطهیر باحتمال ذکر اهل البیت و صیغ تذکیر و چون کتب متاخرین از تفاسیر خواهی دید یقین خواهد شد که دیگران هم برهمین جاده طرسے رفته اند انهم الفوا آباءهم ضالین فهم علی آثارهم یهرعون واز ینجا هم توان دانست که مزین اعمال شیعه که طریق تطبیق سپرده راهی از صورت بمعنی برده جائیکه اطلاق لفظ اهل بیت بر ازواج بیان میکنند بلکه ایشان را میرله صاحب خانه قرار میدهند واحق والیق بابن خطاب من جسب الزوجیت میدانند واز کلام اهل حق آن تطبیق را اخذ کرده کما اشهر ناسابقا و محدثات خود را در آن امیخته و زینهار ندانسته که بر طور شیعه این تطبیق درست نمی‌نشیند فاعتبروا یا اهل الامانة والدیانة و عولوا ان المخاطب فی تلبیه و حکومته علی کوفه البلد کابن مرجانه المختصر لفظ تمامه اهل بیت حضرت اسمعیل و مادر مکرمش را شامل است پس اگر گوید که خانه همین بود که ملائکه در آن خطاب فرمودند گوییم لانسلم زیرا که رشک زائد الوصف بود بحدیکه بعد تولد حضرت اسحاق چندی قریب بمدکر بودند بالآخر حضرت ساره رواند اشتند که در شهرے بمانند کما سیجیئ انشاء الله تعالی

بهر حال چون مخاطب بلفظ اہل بیت ہمہ بودند اگرچہ بعد المشرقین در بر دو خانہ باشد معلوم شد کہ انچہ در حکم زوجیت است یعنے ام ولد بودن مقتضی جواز اطلاق لفظ مذکور است فانبذہم بالسواد لم یجدوا مانجسوا و **از عجایب آنکہ** مخاطب را در اوراق مخفیہ مغلطہ دیگر پیش آمد کہ در خانہ حضرت ابراہیم کہ سارہ دران بود دیگران را از اہل وعیال دانستہ و بحضرت اسمعیل و مادر مکرمش اشعار بلکہ نص کردہ و گفتہ کہ تمامہ اہل بیت ازان مراد اند کما عرفت و این قدر ہم یاد نہ نمود کہ ایشان دران خانہ کجا می ماندند از تفاسیر و تواریخ فریقین کثرت غیرت و رشک حضرت سارہ دربارۂ حضرت اسمعیل و مادر مطہرش مشہور و معروف است و حضرت ابراہیم درین امور باسدار سے خاطر سارہ بیش از بیش میفرمود چنانچہ از تفسیر صافی ہم ظاہر است و درین خصوص این مفسرین نوشتہ اند قصہ ہاے بسیار کہ حرفی ازان این است کہ روزے حضرت ابراہیم اسحق را در کنار داشت اسمعیل کہ بزرگ تر بود آمد و او را جدا کرد و بجاے او در کنار پدر بزرگوار نشست و سارہ ازدو رمیدید از غایت غیظ و غیرت گفت کہ زینہار نتواند شد کہ ایشان در یک شہر بمانند و این امور را بچشم خود بہ بینم لاجرم ایشانرا از شہر بدر کردند و حضرت ابراہیم خیلی مغموم بود کہ اسمعیل را گاہ گاہ میدید و خوش وقت میشد اکنون فراق تام ہم رسید سلمنا خصوص و عموم خطاب یعنے اول بسارہ زوجہ حضرت خلیل و ثانی بہ حضرت ہاجرہ و اسمعیل لیکن رشتۂ کلام متسق النظام را از اسلوب بدون ضرورت گسختن است حالانکہ محاورہ قرانی ایراد صیغہ جمع مذکر بعد لفظ اہل بیت است کما مر از اینجا پس متعین شد کہ علیکم نیز توجہ

بسارہ دارد کہ بزرگی و پاس اقوال او دانستند و بر تقدیر عموم اولی بود اینجا مضمون او از آنکہ
کہ نفس ایمان از تعجب مانعست بالجملہ برای دیگران و ادنی غرض درست رفع غرض بود
اگرچہ روزی چند اجتماع در شہرے اتفاق افتاد کما ہو ثبت اتفاق افتادہ کہ درخانہ
حضرت ابرہیم حضرت اسمعیل و مادرش نیز باشند لیکن چون تعجب صادر نشدہ
مگر از حضرت سارہ کما نطق القرآن المجید ازین جہت مخاطب او بودہ اند دیگرے
و این امر را خود مخاطب اعتراف نمود جائیکہ خصوصیت خطاب بصیغۂ مونث
ذکر نمود فکیف کہ افادات ائمہ اہل بیت علیہم السلام مقتضی خصوصیت محاورہ
بعنوان دیگر باشد کہ بار بار ذکرش مناسب نمی نماید کہ معاذ اللہ مورد غضب الہی
بودنش بالذات منطوق آنست و اولادش بالتبع پس حقیقتاً از رحمت برکت نشانی
در قرآن اہل بیت کجاست تا دیگرے را دران شریک نمودہ باشند مگر
معاذ اللہ شاید شرکت در غضب الہی مراد کنند فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا جزاء بما
کانوا یکسبون چون حال مخالفت و با اجلہ مفسرین مذہبش واضح شد بلکہ اینہم کہ بعد از
صاحب مجمع البیان و از سید باید گفت سبحان اللہ سبحان علی زیر مشق آمدہ آنکہ او را
یارائے آن شد کہ صاحب تحفہ قدس سرہ العزیز سخنی گوید چہ جای آنکہ در معرکۂ کلامیہ
بپوید و بتحریر جوابش قلم بدست گیرد و نصیحت من بعد بر دیگر سنیانی چیزیکہ خبط را چہ
علاج گویند کہ سیفی خیال سلطنت داشت و بمقتضای مثل شیخ تشنگان را نماید
اندر خواب ہمہ عالم بچشم چشمۂ آب ہمین جنس خوابہاے پریشان دیدے
و تعبیر از یاران پرسیدے و خود ہم دران دخل دادی و فال فرمان روائی و گیتی ستانی زدی
و ہر یکی از ایشان طریق مسخرہ مسلوک داشتے روزے افتان و خیزان آمد تا پرسیدند کہ مگر
شب ہنگام واقعہ عجیب و غریب دیدہ ای گفت بلی حکایتی شگرف و نمود کہ حالا دعوی ہفت
اقلیم توان کرد گفتند خدا را زود بگو جواب داد کہ می بینم گربزرگے صاحب قاری آئینہ صافی

بدستم سپیده دم رو من در عین خواب تعبیرش چنان نموده که سکندر رومی آئینه ایجاد کرده بود
و او سلطان هفت اقلیم بود پس از امروز فال شاهنشاهی تمامه دنیا بریم اکبرے منجمند ید ند
و تعبیرش برای پسندیدند جگر سوخته همچو منی در انجلس نشسته بود گفت که شاید آئینه بدست
تو افتاده اند که صورت به همین حالت بپیرس امرے از مغالیط او دیگر گفتنی است
که از لفظ فسقط الاستدلال که خاتمه تقریر مزین است آشکار شده که این مدعی صناعت
کلامیه را در طائفه امامیه بفن مناظره هم دستگاهی بلند است زیراکه شیعه مقام آیت
تطهیر منصب استدلال دارند و لفظ خلافت بلا فصل مرتضوی بر زبان می آرند در راه الزام
اهل حق باثبات این دعوے میجویند و بعد ترتیب مقدمات چنان میگویند که صاحب
تحفه بفلس نموده گفتگو در آن فرموده اول گفته که دعوی اجماع مفسرین ممنوع است بار در
ضمیر متکلم که شیعه بدان او پخته اند لب کشوده و مآل تقریرش درین خصوص بدان میکشد
که ایراد ضمیر جمع مذکر نه ازان جهت است که خطابی جدید از جانب خداے عزوجل
برائے آل عبا تعلق گرفته بلکه خطاب و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن اعاده کلام با ازواج مطهرات
است بر نسق واحد و ایراد ضمیر جمع مذکر مبنی بر همان قاعده مذکور تواند بود و این امر که
من تقریر احتمال نموده ظاهر است بر هر عاقلی مگر امثال مخاطب که میانه رطب و یابس
و اندود خالص تمیز نتواند کرد لیکن دعوی تکلم می کند و هیچ انصاف میکند منشاے
غلط این خود غلط انست که صاحب تحفه سندے برائے تقویت منع آورده و این
بیهوس گمان برده که او مستدل است که دلیل می ارد نه مانع فتدبر و لا تغفل القصه کلام صاحب
تحفه را نفهمیدن و دامن برائے بحث و جدال برچیدن بر علمای رفضه ختم شد که بجهت
نافهمی و نابلدی از کوے ادراک در مباحث عویصه این باب و پنجه گیرودار گرفتار شدند
و نقد حواس در کف تسلیم سپردند و دست و پا چنان گم کردند که هرچه خود ترتیب
دادند معانی و غایات از اهم ندانستند ببین که محققین ما بعد از تتبع در احادیث

سرور عالم لطس طرق مختلفه در رفع اختلاف در روایات متعلقه بمباحث لفظ اہل بیت و
مصداقش دربین چند حرف آورد ند که بیت بہرسہ معنی صادق می آید اول علاقه
تزوج دوم علاقه ولادت سوم نسب مجتهد فانی از غایت پیچ وتاب و سرگردانی در طعن
الزلاح میگوید و لپسرش مجتهد الزمانی با وصف خرے دوجالی گوچک ابدالی میکند که دعوائے اشتراک
واطلاق بلفظ اہل بیت بر معانی ایجاد وامام رازی است که در قدمائے اشتراک زان رینها ریافته میشود
چون او تاب مباحث فرقه امامیه نیاورده باین ایجاد و اختراع بناه جسته و گفته آنچه گفته
وخود این والد و مولود و شاہد و مشهود بار بار نقل میکنند حدیث ابن ارقم را که صحابی حضرت
پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام بود و علماے مسولین ایشان او را در راجعین سابقین و تابعین
از بیعت افضل الصدیقین بمقتضاے سفاہت خویش دانسته اند و کلام او بالبداہت
دلالت بر اشتراک دارد که زوجه اہل بیت است ولیکن در حدیث فلانی مراد از اہل بیت
آنمردم اند که صدقه بر ایشان حرام باشد یعنی شرکائے نسبی کما رواه جماعة منهم البیهقی پس معلوم شد
که حدیث منقول خود را خود این پدر صاحب رتبه بلند داین فرزند سعادتمند نفهمید ند و امام
رازے قدس سره را موجد اشتراک قرار دادند سبحان الله این سفہائے در مقابله صاحب تحفه لطاق
ہمت بر میان جان بستند و قلم برائے ردافادانش بدست گرفته اگر نصیحت من بپذیرند
باید که قبل از سانحه موت بامید رجعت ہمراه شیطان الطاق بمیرند از انجمله آنکه در اخراج
ازواج مطہرات بدامن روایت حاکم آویخته اند و از ہر گوشه غبارے برانگیخته از
راه حکومت که حضرت در خطاب ام سلمه فرمود انک الی خیر و ہولاء اہل بیتی
و این حدیث در اصول رفضه خصوصاً افادات اعور المحدثین باعراف شان
در تنقید از ابوبصیر مشغر کلاب ممطوره بلکه خنازیر محذوره مرویست که امام
جعفر علیه السلام را سقط گفته سبئے و دشنامی داده که نواصب لسام از
غایت خجلت سر فرو برند بلکه عقلاے عالم در قایم مسلوبی حواس از متکلمین

شیعه گریبان تا دامن بدرند نباز هم بر غیرت خداوندی که سگی بران مطرود
بجبر و سب مسلط شد و بروی او شاشید علی ما رشرنا ونقلنا عن المجلسی
الاول وهو اورده مفصلا فی رجال روضة المتقین وغیره فی غیرها واوله بما
یزید ائمه بکما هو عادته ورسمه چنین بلید اگر بعداوت اهل بیت چیزی بگوید لایق
اعتبار نخواهد بود چه جای آنکه مخاطب مبهوت در رسایل خویش مضبوط
کرده که حاکم محکوم به تشیع است وبعد از مطالعه مستدرکش خاری
بخاطرم می خلید تا آنکه کلام صدرالدین اصفهانی موید شد که او را امامی
رافضی نوشته فلا یقوم روایته حجة ولا ینتهض دلیلا پس هرچه حاکم اورده
[illegible] رفض ازان بدماغ طالب این علوم برسد که فی الجملة بر مکاید
رفضه اطلاعی بهم رسانیده ایم وقد ما از مکاید شیعه بی خبر بودند وحق
انیست که هر دقایق مکیدت ایشان که محیط می تواند شد نباید شنید
وهرچه روایت کنند ومضری بشیعه دارد واله حجت ما تواند بود کما لا یخفی
علی بطرالی مجالس المومنین وغیره الحال بعد از تسلیم روایت حاکم
باتقاط نائین می سرداریم که مخاطب سرآمد محققین رفضه متقین لفظ اهلبیت
را به اطلاق مندرج ساخته واز دعوای مرندبتصر دست از
افادات حضرات ائمه هدی که علی مارووی اعوربهم وضرب بهم
برداشته بود کما عرفت سابقا ولاحقا پس محتمل است در معنی آن که
ای ام سلمه تو بمعنی زوجیت وسکونت وکثرت مخالطت ویدسیر
منزل بخوبی از اهل بیت هستی وباعتبار معنی نسب از اهل بیت نیستی
ایشان اهل نسب من اند که هدیه بر ایشان حلال وصدقه بر ایشان
حرام است بلکه نقی صریح هم همین احتمال وارد واذا کان کذا فلا یوصلنا ضرا

کما لا یخفی بر ہم لفعا اگر گوئے کہ علما در ترجمہ حاکم چہا گفتہ اند بعضے در
ہائے شاہوار و گوہرہائے آبدار در ستائش و محمدت او سفتہ اند
و آن ہیئت مجموعی اول دلیل بر آنست کہ او از جہابذہ محدثین و اکابر
مستدرکین است و اوصافش مستغنی از بیان چنانچہ قاضی در وفیات
الاعیان فرمودہ کہ مرجع اہل حدیث در زمان خود بود و کتاب ہائے
بے مثل تالیف نمودہ و از تلامذہ فقیہ صعلوکی و علی بن بریدہ بود و
در کثرت تصنیف مشہور و معروف و علوم حدیث را از ہزاران محدث
فرا گرفتہ و ہمچنین دیگران فیضیاب گردیدند پس چنین شخص را بتضعیف
قرار دادن چگونہ ممکن باشد ورنہ امان از علما مرتفع شود و گوئیم
سلمنا کہ از دائرہ امکان بیرون نیست لیکن این نزاع با بندہ نیست بلکہ
منازعت با مثل صدر الدین اصفہانی است کہ جلالت او مشہور
و معروف و بنا لب او بر آنستہ ثقات و تالیفات متواتر و مسطور چون
سخنی از معقول گفتہ اند او مانند ابو علی بلخی و اگر حرفے از علوم
منقول بر و فخر زودہ مثل شیخ ابو العباس تلمیذ امام رازی اعار اللہ برہانہم
و ثقل بالحسنات میزانہم علمائے
اہل سنت را در امت محمدی از انبیائے بنی اسرائیل در کثرت
کمتر نخواہے یافت و ہرچند این حدیث را موضوع گفتہ اند لیکن
اگر بہ ثبوت رسد این توجیہی است بی غبار بالجملہ سلسلہ اصفہانیان
را اگر حرکت و ہم عرم تمام شود و ہمچنین در نیشاپوریان اگر محدثین و
فقہا و مفسرین را بر شمارم قیاس کن کہ چون گذر امام رضا بر نیشاپور
افتاد محدثین اہل سنت حدیث آنجناب بسلسلہ آبائے شنیدند

و بقلم آوردند کاتبین تبست بار بودند و سامعین را حدے و نہایتی نبود چنانچہ
در کامل و تاریخ الائمہ از سنے و شیعہ مسوط است اگر کسے رافضی برآید
باچہ ضرر رسانند آباد و در مذہب باچون زرارہ یا فقہاے ستہ بود در مذہب
شیعہ کہ تو لا ہم لانقطعت آثار النبوۃ والولایہ و محققین در اہل حق آنقدر
گذشتہ اند کہ جمیع افراد شیعہ را کہ مجموعا قریب دو صد فرقہ خواہد
بود عواما و خواصا اگر سر شمار سے از وقت ابن سبا صنعانے
تا مجتہد الزمانے تعداد احص خواص ما نتوانند رسید و ازینجاست کہ
مجلسے و دیگران اندراہ بوالہوسے چون درین میدان اسپ قاحت
دوانیدہ اند نتوانستند دون انضمام سکنہ جابلقا و جابلصا و از طول
و عرضش در تو رو تقریرات حنفی شنیدہ باشی کہ فقط در خواطر رفضہ
خانہ خراب درین عالم آباد است ... دم زدن و ہوس پختن و ہر
کہ خواہد تلمیح این سخن را کشف کردن بحا بہ بصارت العین
باید شش رجوع نمودن و تفصیل در آخر مجلد اخزار الہ العین ملاحظہ
فرمودن سخن این است کہ اگر رفض عالم تمام عالم را محیط شود و موجب
ظہور امام المتقین گردد ما از قرآن و حدیث دست برانمیداریم
بمقتضاے حدیث طائفہ من امتی کہ در کتب فریقین است و امید داریم
کہ اہل سنت ہر صدر شنید و رفضہ از فصلات یہود بمقتضاے
نص عبد العزیز گشتے و انہا چشیدہ و بمجرد ظہور امام موصوف
از لمعان برق شمشیرش روز سیاہ ببینند اللہم عجل ظہورہ ولشر نورہ
القصہ سخن درین بود کہ صدر الدین اصفہانے و امثالش براے
حاکم حکم رفض دادہ اند چنانچہ قاضی رطل لوق در تالیفات خود آوردہ

وہذہ عبارتہ نقلا عن الاحقاق احتج الناصب علے الامامیۃ قاطبۃ بان الحاکم
اباعبداللہ روسے گذا وہو شیعی امامی وکلام شان بملاحظہ بعضے از
قرائن وشواہد پس ازین است ومعلوم نیست کہ آنچہ دیگر بزرگان دین
از متقدمین درباب مستدرک نوشتہ اند وازینجاست کہ متشبثین
ثقلین یعنے محدثین اہل بیت راتقربی درحضورش زائد الوصف خواہد
بود وکماسفے الروایات معرض مذکور را یاد است باعمدا ازان تغافل
واغماض وہم چنین کلام رہزنان کہ متوقع ہرہا رخیز انند وسخن
راصاف صاف نمیرانند مگر بزیادات باید او را بعبارت مخاطب
لاثانے سر دفتر سخندانی او تحسین وھے چہ امروز از لفظ شیعہ
متبادر است بسوے او ہان خصوصا مقلدین قلی کنتوری بذبان
رنگش بروریختن مگر نمیدانی کہ چون صاحب تحفہ لقب قدیم
اہل سنت را کہ لفظ شیعہ بود یاد فرمود چہ عوعو بر سر بازار کردند تحقیق
المقصود کما قال المتکلم الاصفہانے واگر از کلامش با این ہمہ
حیا بی بر ندارے یعنی آنچہ الدالخصام گفتہ بود اثر ابجو ے
لبشمارے باید می توان گفت کہ او راشاگردان باشند
در لباس متقین کہ علت زاید در جوف شان باشد و شریک
تالیف گردیدند واین نوع بلا یعنے روایت حدیث بالفاظہا در
خطاب ام سلمۃ از انہا برخواست چنانچہ کثرت تالیفات او قرینہ
وعازات بعض علماظر بدان وار دکماعرفت شیا باز نگاہ نمکینی ابجوے غولان
بیابانی مثل مجتہد زمانی کہ چون عبارت حق الیقین را کہ بسیار ضخیم نیست وخامۂ
قلم مجلسے است چنانچہ بنقل ثقات فہرست او دلالت بران می کند و بدرایت ہم مومن است کما اشہرنا

در رساله بصارة العین باثبات شهادة الحسین بتقریب شکایت فاطمی از جناب مرتضوی نقلش بر داشتم که مناظره قلمی من در مباحث کلامیه با مجتهد الزمانی ازان رساله شهرت یافته بعد از پیچ و تاب بسیار دل بران نهادند که دیگران از شاگردان مجلسے چنین الفاظ در ترجمه حدیث مذکور آوردند که مانند چنین رحم پرده نشین شده و مثل خائنان در خانه گریخته الخ و احقر الانام متحرم که چون اہلسنت این رسم و عادت نداشتند پس بالضرورة این تلامذه و شرکا از علمائے شیعه باشند فحصل المطلوب اعنی الالزام والافحام بخلاف شیعه که و تیره ایشان تقیه ورزیدن است و مترصد وقت کردیدن اگر در تالیفات حاکم چیزے امیختند و رنگ تقیه و نفاق ریختند عجبے نباشد بهر حال تاویل مجتهد الزمانی با وصف بعید بودنش از انصاف سو دے هم او را نمید هد کما اشرنا و آنچه من گفتم عیان است لایحتاج الی البیان مجملا هرگاه در مستدرک حاکم که کتابیست صحیح چنین سنے اعتدالی ها رفته و در اذهان متکلمین و محدثین سنت آمده بلکه جا گرفته پس قانون اعظم همین است که موافق را فقط قبول باید کردن خواه حاکم محکوم برفض و تشیع باشد یا محمول به لسن بود به بین که شیعه مدعین مزید ولا یا عتراف قاضی ثالث بالخیر در مصائبش که مخاطب ماشاید او را باحتراز ثالثیت رابع الشهدا در مکاتیب غرایب با گردانیده وقت دوران سخن بحکیم چه قصد کردند خواسته بودند که جناب شاه ولایت خاتم الخلفا را مقید کرده بمعاویه سپارند بلکه خون پاک برادر شاه لولاک را برخاک ریزند و آنچه باحسن مجتبی و شهید کربلا از عالمین ناکان و بکون معامله نمودند و بوقلمون کردیدند طشت از بام دعاقبه الامر قساوت قلبی ایشان تجویز نکرد که باخلوص نیت بلکه فقط باجتماع خویش آغشته بکدورت ببارگاه ایزدی رجوع آرند حضرات ایمه از عذاب ابدی کما عرفت آنفا برات

فاظنک باہل السنۃ ہیچون حال ملا ئد شیعہ امامیہ چنین باشد دیگرا نرا نباید چشم امید بپاء ایشان کشادن بلکہ در ہدایت ایشان افتادن ازانجملہ انکہ تومرتضی چہ کرد می کہ بمساکنی نصیری بخدا کہ واجب آمد ز تو احتراز کردن منتہائے آرزوئے حضرت اُم سلمہ رضی اللہ عنہا این بود کہ از زبان مقدس حرف ایجاب بشنود و ہرگز این آرزو صورت نہ بست گوئیم مکذب این کلام سابقا بتفصیل تمام بنوک قلم آمد و اینہمہ وہم خیال رفت وگذشت بحدیکہ تحقیق مذکور قفل برلب اہل غلف گذاشت واساس ترّاثر چامانی برانداخت مگر مجدد ا اینکہ حال حضرت ابراہیم شاید یاد نداری کہ برائے مزید ثواب باوجود استماع ندائے رب العالمین قد صدقت الرویا انا کذلک نجزی المحسنین غایت آرزوئے شان این بود کہ اسمعیل علیہ السلام را میکشتند و پروردگار عالم کبش را درعوض او بمنفرستادند حالانکہ این ثواب البتہ کمتر بود ازمدارجیکہ برائے انجناب قرار یافت یعنے نبوت و رسالت و خلت و امامت تا انکہ ثواب صبر فی الباساء والضراء وجہاد فی سبیل اللہ و زہد فی الدنیا والاخرے و توکل و قناعت بحدیکہ اعانت ملائکہ و توسط ایشان درانچہ بر ذات والاصفات گذشت قبول نفرمود و وقتیکہ آتش نمرود مطر ود ترمی بشرر کالقصر ارشاد کرد اما الیک فلا علمہ بحالے حسبی من سوالی درضمن مدارج مذکورہ ہم بالاستقلال بحصول انجا مید بخلاف ام المومنین ممدوح کہ اورا ہنوز در بعضے از امور کہ لایق او باشد حالت منتظرہ حائل و حضرت ابراہیم را غرار تصدیق انزد یعنے تشنیع کما ینبغی نمود جہ ہمہ حاصل باز آرزوئے ذبح حضرت اسمعیل برجائے خود ہمی نماید و اگر اما مدہ انجنود واسیتے دربارہ صدیق و فاروق می یافتند جز قساوت قلبی چہ می گفتند و در وقتیکہ حضرت برعایت عمد لیقہ فرو آمد کہ قطرہ آبی و برگ گیاہ ہے

ندانشت و مردم بحیرت فرو ماندند که چگونه نماز گذارند و طریقه تیمم نمیدانستند زیرا که
در همین صحرا بعد ازین فرود آمد بازی بردند که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة غیظ و غضب
صدیق بجا شید که صدیقه فرمود لکزنی لکزة و چنانکه از زبان حفصه معظمه بر آمد که لا تقل
یا رسول الله الا حقا مگر فراموش کردی که فاروق چه کرد و چه اندیشید امامیه
اینهمه مناقب را بمثالب برگردانیدند و اعتقاد ایشان بهمچنین رسانیدند
کما یظهر قلیل من تشئید مبانی الایمان للمجتهد الذی اتبع الشیطان پس بنظر اصول
ایشان در حال حضرت ابراهیم حیرت بر حیرت است که آنجناب جامع جمیع مراتب
بود چنانچه علمای ایشان علی ما فی اللوامع و البحار زیر آیت انی جاعلک للناس
اماما رفعت درجه امامت بیان می کنند بحدیکه از نبوت و رسالت و خلت افزونست
و دلیل می آرند حضرت ابراهیم را رسالت حاصل نگشته بود مگر بعد از نبوت
و خلت بهم نرسید الا بعد الرساله و امامت دست نداد بدون خلت پس امامت
ائمه بر جمیع منازل تفوق دارد و ازینجاست که مجتهد فانی هم در حسام و دیگران
در عماد بطمطراق تمام ذکر کرده اند اکنون تمنای مذکور قطع نظر از شکر گذاری ها که
هم سبح برجا بود و هم کتاب بخیال نمی آید فکیف که ذبح حضرت اسمعیل بنص بیاض
عثمانی بر مذهب شیعه وقتی اتفاق افتاد که عمر شریف بشتخت رسید و اسمعیل
مصداق فلما بلغ معه السعی گردیده بود مگر آنکه رفضه رسولخدا را در محبت صدیقه
انچنان گمان برند که معاذ الله باره از ان دانسته شاید درینجا هم که سبب
نیز مشترک است بلکه حسن و جمال مادر حضرت اسحق شهرهٔ آفاق بود پس قبل ازین
اسمعیل را با مادر مطهرش از شهر بدر کردند اکنون چنین تمنا داشتند
با وصفیکه دقیقهٔ در ذبح او باقی نگذاشتند اطرف آنکه علمای شان هنوز
همین لفظ در معذرت بر زبان دارند که ساره از وزدیان حضرات انبیا

علیہم السلام بود ہر چہ می گفت حضرت ابراہیم عدول ازان بمنفر مود بخلاف افعال مقدسہ حضرت کہ بر اصول موضوعہ اہل وصول بر امرے دیگر محمول نتوانند کرد از جملہ حرفے در تفاسیر مذکورہ قدما بیاد تو خواہد بود کہ صدیقہ روزے کہ حضرت بر فراق ابراہیم فرزند خود میگریست وا دا فک داد وگفت کہ چرا زاری وبیقراری کہ وے نطفۂ جریج بود حضرت بلا تامل شیر یزدان وشاہ مردان را امر نمود کہ شمشیر بگیرد اورا بکش چنانچہ این قصہ عنقریب در لورد کلام انشاء اللہ تعالیٰ می آید حالانکہ او خواجہ سرا بود سبحنا کہ حضرت علم آن نداشت ولیکن ہم بنیان رمالی را باین عجلت وکشادہ پیشانی چہ علاج باوجود ہزاران احادیث در اندرا حد و بجرد شبہ وانگاہ فقط باخبار ہیچو بے باکی افتراسازی دشمن اہلبیت بالخصوص دشمن ماریہ قبطیہ بر اصول امامیہ چون بربن مباحث از آغاز تا انجام اطلاع یافتے تفرقہ ہائے بسیار میانہ بر دو جناب بوضوح پیوست نخستین آنکہ بگواہی کتب مخالفین حضرت ابراہیم را رعایت خاندان حضرت سارہ بران آورد کہ دالستی کما فی الصافی وغیرہ و در بارۂ پاسداری خاطر صدیقہ آنہمہ امور را ساً مسلوب دوم آنکہ در معاملات وفرمایشہائے حضرت سارہ مضمون عزت ور شک بود کہ فقط حیلی زنانت نہ امرے از کذب وافترا ودینجا بکمال کفر ونفاق وہم دروغ واختلاف وشب وروز عداوت وشقاق سوم آنکہ از اخبار رب العالمین بسیارے از فتن کہ صادر شد از صدیقہ معاذ اللہ بر اصول روافض حضرت را معلوم بود وایمہ را جہ بتوسط سریف بخلاف سارہ زوجہ مطہرہ حضرت ابراہیم کہ وفادار وحافظ اسرار چہارم آنکہ در مادہ سابقہ فقط اخراج از بلد وانیجا ارادہ قتل بیگناہے وتہمت زنا بجرم محترم حضرت والد پنجم آنکہ با اینہمہ قذف محصنہ مومنہ

عامله لازم آمد پس اجرای حد کما نطق به القرآن ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله
ان کنتم تومنون بالله والیوم الاخر ضرور افتاد و انهم بحصول نه پیوست تا آنکه
برظهور مهدے و دار و گیر خلافتش محول شد که تفصیل آن نباید دید بلکه نباید شنید
الی غیر ذلک من المناکیر التی صدرت عن الرفضه کنهیق الحمیر و کافی است در ابطال
این امور مستهجنه فضیحه چند حرف از قرآن مجید مثل ما انت بنعمة ربک بمجنون و شاید
کسے را خار دامن دل باشد که حضرت ابراهیم درجه علیا می حضرت را دران
تمنا طلبگار بودند و این هم بعد از حدیثیکه در تمناے مذکور بقلم آوردم خود مضمحل است
کما لا یخفی زیرا که حضرت ابراهیم ختم رسالت و ثواب آنرا در حق احدے اعتقاد
نستند جبر برائے خاتم النبیین و از ینجاست که آنجناب نزد حضرت خلیل آب
محبوبین بودند و اینهمه امور در بسط آن حدیث مروی و مذکور است بالجمله هر دو زن
نزد اهل اخلاص و وفا بغایت علیا رسیده هم درجه ازواج مطهرات سید انبیا بجهت
تنزه ایشان از تلوث دنیا است حتی که اگر کسے انکار نماید او را مختل الحواس و بد باطن
توان گفت و رافضی و ناصبی باید شمرد و از ینجاست که ام المومنین ام سلمه
آن خصوصیات را مشاهده نموده تمنا کرد و لفظ بلی و نعم و بشارت شنید
و برظاهر است که هرگاه تقسیم کند شخصے دریا دلی نعمتے را بر اهل خانه
خود و تو هم از ان باشی و بگوئی مرا هم و او فرماید تو بخیر و خوبی و حرکت
مکن و بر جائے خویش باش البته بحصول مرام نیلے خواهی برد بلکه انشا خواهی
کرد ســـ تو چون ساقی شوی در د تنگ ظرفے نمی ماند: بقدر بحر باشد وسعت آغوش
ساحلها:: و هرگاه بکتب رجوع کنی معلوم خواهی شد که حضرات طیبین و طاهرین برائے
خویش مرتبه ازواج مطهرات را امیدوار بودند بلکه بر ملا هیفرمودند که آن
ضعف ثواب محسنین ماست و دو چند بودن عذاب برائے مسیئین ما چنانچه

بجمع البیان و هر اصـدا لفرقان بران گواه عادل و موئدات
آن از کشف الغمہ و کتب اخلاق مثل ابواب الجنان پیش از پیش حرفی ازان
روایت ابوحمزہ ثمالی است کہ رفضہ تالیفاتش را از تفسیر و حدیث بجان و دل
میخرند و در مرتع افاداتش بکمال خوشدلی مے چرند از فرزند ارجمند امام زین العابدین
از شہید کہ حضرت بشیر و نذیر بولادت و شہادتش افتخار داشتند چنانچہ از کتب مفید
و مستفید واضح است کہ امید وارم کہ برائے ما آن رتبہ باشد کہ برائے امہات المومنین قرار
یافتہ چنانچہ گذشت و در کتب قوم مثل مجمع البیان و غیر آن از پدر بزرگوارش
نیز این طور بتاکیدات تمام قطعاً رسیدہ و محصل مقالات این بزرگان آنکہ آنچہ
در قرآن مجید منصوص است از مغفرت ما تقدم و ما تاخر مخصوص است بحضرت خاتم النبیین و برائے
اہلبیت ہمین است آنچہ برائے ازواج طاہرات قرار گرفتہ این امور از اہلبیت با
قور است کہ غالباً مخالف نسخہ جناب مرتضوی نباشد اما ساحت عثمان پس
با وجود رتبہ مغفرت نامہ مذکورہ ندائے اینمعنی ہم بگوش خواص و عوام میرساند
کما ذاقوا و قناک ضعف الحیات و ضعف الممات کہ بر روایات و اعتقادات امید
ہدات کافی الاحتجاج جامعین آن در ہجو پیغمبر آخر زمان الحاق کردند معاذ اللہ و
ازینجا توانی دانست کہ ہر یکی از امہات و آل عبا و ذریہ طاہرہ امید وار مراتب بود مگر
بود و یکے مردیگرے را می ستود و عصمت را بحضرت خواجہ کائنات مختوم میداشت
و این تحقیق کہ بناظرین و سامعین رسید موید بروایت و درایت شدہ و بآیات
قرآنی از تخییر و تطہیر مطابق افتاد فلا تکن من الغافلین اے معاشر مسلمین بدا
و اہل ایمان فرا رسید کہ حضرت رسول خدا این امہات المومنین
را بعد از آیت تخییر از ان برگزید کہ خدا و رسولش و دار آخرت را
اختیار کردند چنانچہ مفسرین فریقین ناقل اند

با اینهمه میزان عقل باید سنجید که شب و روز در چادر تطهیر مے آرمیدند و مخالطت
آنشان دایمی بود و در لحاف و فراش ایشان حضرت روح الامین وحی الهی
تلاوت می نمود خصوصاً در خانهٔ صدیقه با اینهمه دشمنان [illegible] عقل و دین ازواج مطهرات را
از اهل بیت و چادر تطهیر بدر کردند قطعاً و یقیناً کلا و عرفت [illegible] لعاً و لا حقا من کتبهم مگر در احادیث
صحیح ندیده که ام سلمه اصالةً و وکالةً عرض نمود که یا رسول الله بفرما که مردم هدیه آنجا آرند که تو
دران باشی فرمود آنچه حاصلش بدان میرسد که مرا اذیت مده که رب العالمین
هدیه وحی برائے من نمیفرستد هرگاه نزد غیر عائشه باشم [illegible] رسید و گفت توبه میکنم از ایذائے تو
و روزیکه حضرت زهرا بر سبیل توکیل شان آمده در باره هدایا سخنے التماس نمود
فرمود اے دخترک آیا دوست نداری کسے را که من دوست دارم گفت بلے [illegible]
دوست دارا و را و غرضیکه عرض بضعه خود را هم [illegible] دیگر ازواج نیز [illegible]
قبول نرسانید بعد ازین [illegible] [illegible] نماند و
اصحاب در ارسال هدایا انتظار نوبت او پیشتر
مے بردند اینهمه را بگذارد و بدرایت [illegible] حضرت و بیماری کجا بودند
و کجا آمدند و صدیقه چه قدر در اثنا [illegible] بسر مے برد [illegible]
حال انشاد مے نمود [illegible] روا[illegible] منتظر چشم من اشتیاق
تست [illegible] کرم نما و فرمود که خانه خانهٔ تست [illegible] الغرض خانه
او را مخصوص ساختند و [illegible] نوبت او [illegible]
او و زا [illegible] او بر [illegible] [illegible] بتوستند
و تا امروز خانه خانهٔ او ست که در آنجا مدفون هستند
و اگر طعن الدماج و غیره [illegible] [illegible] که جناب
امیر در واقعه قرطاس حاضر نبود حضرت [illegible] [illegible] [illegible] وفات اقدس [illegible]

جناب امیر چگونه وفات یافت باانیهمه از لحوق وشمول هم اخراج نمودند
راسا مقام انست که قهر الهی مانند طوفان نوح بجوش شد و هر یکی از رفضه
و کسیکه اتباع ایشان مے گزیند و پس خوردهٔ ایشان میچپید در وکاسه
شمرو یزید بنوشد طالب حق را باید که مکاید رفضه که حالیا آشکار شده و بعد از
تداول کتب ایشان مثل طشت از بام افتاده پیش نظر داشتن وهمت را
بقید اصول اسیه محصور گذاشتن که دشمنان دین در شعاب جبل پنهان
نشسته حالیا از هر گوشه خاستند واگر کسے را زهد امهات المومنین دیدنی
باشد و نیز ها ایشان از دنیا شنیدنے بتراجم ایشان نگاه فرماید تا زنگ صحبت
این قوم از قلوب زداید که بعیت حضرت خاتم عمر خویش را بختم رسانیده چه
ریاضتها در دسا کشیده اند واز کثرت عبادت شب وروز نیا رسیدند
انیهمه تطهیر ایشان از رجس دنیا بود که نظر بوفاے وعده خود چنین
توفیق بایشان بخشیدند که ایشان تمامی خارف دنیا را بعد از آیت تطهیر بچشم تحقیر
دیدند وآنکه تاب این زهد نیاورد غیرت الهی مقتضی آن شد که در بیت مطهر نماند نگاه
نکنی بقصه بنت ضحاک که چون حال فقر و فنا در بیت النبوت بدان منوال و بدو مضمون
تخئیر شنید نتوانست بار عبادت و زهد کشیدن و درین سلک منسلک گردیدن و بالاخر
حالش بحدے ذلت رسید که خستهاے خرما از قاذورات می چید و چون می پرسیدند می گفت من آن بدبختم که دنیا
بر خدا و رسولش و دار آخرت برگزیدم پس محال عقل وخلاف نقل است که اهل نفاق و دنیا را در بیوت مقدسه
براے مجالست انیس الطیبین انیس الطاهرین بگذارند فکیف که تا دم وفات تسلط ایشان روا دارند و حضرت را بایشان
مانوس گردانند معاذ الله من ذلک از انجمله آنکه ام المومنین خواست که در آید بکسا فجیذ یعنے حضرت طرف کسا از دست
کشید لاجرم دلیل شد برانکه لیاقت لحوق بآل عبا و شمول ایشان نداشت همچنین دیگران از ازواج مطهرات
و بارها دانستے که تکذیب میکنند این مغلطه را بجهة نزد از محدثین بثبوت رسیده یعنے داخل فرمودنش چه جاے آنکه این واقعه

بر تصحیح اہل حدیث مگر بوقوع آمد پس روزے حضرت طرف کسا کشیده
روزے دیگر او را ہمراه حضرت فاطمه و حسنین در کسا بر گیرند و آثار زولیش
رسانید آیا درین وقت قول و فعل حضرت از دائره حجیت بدر رفت یا اینکه
معاذ الله درین زمان آن برکت باقی نماند ذلک ظن المجادلین بلکه
توان گفت که بوحی جدید یا رفع مانع او را در کسا فراگرفت
فصار محکما و متیقنا عند المحققین الغرض غایت
تمنایش بحصول انجامید زیاده برین نیست که در روایت ادخلنی فی الکسا
هنوز اہل ریب متردد اند که شاید برائے افتخار خود ادعائے این مرتبه نموده
باشد چون آمد اصحاب الفیل ذهب الله بنور الایمان من قلبه و مصائب خویش
و نجیران مثل احقاق الحق مسمی بتقیضه ذکر کرده و از روایاتیکه بصیغه غائب از دیگران
وارد شده و ہم روایات مستفیضه کتب خویش که حضرات ائمه در ستایش
ام سلمه رضی الله عنها و تشیع و اطاعت و اخلاص او کما و ما نا الیه مرارا ارشاد
نمودند و یدها پوشیده یا از ہر دو چشم مثل او ستا دا عور المحدثین کور گردیدند
ہیچ مسلمانی این اندیشه را بخود ایمانش در خاطر خود راه نتواند داد فکیف
بعد از آنکه در امهات المومنین در آمد و بسلک این مطهرات منسلک
گردید چه جائے آنکه بمدارج علیا رسید و عاقل سپے می برد که اگر افتخار خویش
مطلوب میشد چرا میفرمود که من آرزو کردم و حضرت فرمود انک الی خیر که بر فهم
امامیه دلیل خروج است و اگر در مقولات ادنی تصفح کنی خواہی
دانست که ام المومنین مذکوره ہیچ وقتی بجهت کمال صدق و صفا برکت
مذہب حضرت مصطفی مرتکب کذب نشده و در اموریکه تعلق بذات او بوده و
مانش دارد با وصف عدم منقصت ہمراه نفس الامرے رفته مثلا روزی

براوبش را مورد غیظ و تعصب گردانیدند و مطاعن او بر زبان مبارک
آوردند و دربیان آن هم تقصیر نکرده الی غیر ذلک مما روی فی اصولهم
و آورده القمی فی تفسیره وغیره فی غیره مجملا و مفصلا پس در لجه حیرتم که حضرت
برای زوجه مطهره خود در احادیث مستفیضه اینگونه سخنها فرمایند
و علمای امامیه مثل مترجم کشف الغمه عن معرفة الائمه در ترجمه آن گویند
که تو خصال پسندیده و اخلاق حمیده داری که کاشرحنا فی الصدر و قاضی رطل
بوق احتمال افزا او برآورده هرگز چنین سب ابدا نکرده اند بجناب رسالتماب
چگونه ایمان دارد مگر بر اصول اهل خرابات و متبعین خباثات ای مسلمانان
انصاف از شما میخواهم که تمائل برگزنده همین است که از پیش خود دروغ بربندند
و بحضرت ختم نبوت بلکه جناب احدیت نسبت کنند فمن اظلم ممن افترى
على الله كذبا و اهل تفحص نیک میدانند که وقت ادراج ام سلمه بجانب سیده نساء
در کساء طهارت انتها این لفظ در روایات محدثین وارد شده که ضم الی هولاء و
این دو احتمال دارد ولا ثالث لهما کلی آنکه ضمیمه فرموده باربعه متناسبه و این شق
مخالف درایت و روایت سابقه است پس معین شد ادراج در کساء بعد از
فراغ دعا برای آل عبا پس کجا ماند تقریر این داعی مکلب پرزه چانکه در سطری
از رساله مخفیه چند بناج کلبی آغاز نهاده که واجب بود که جمیع ازواج را جمع فرموده
بافراد سرادق ارشادی کردند که چنین عنایت از بی شامل حال
شما شده پس تا زمان دراز و لا اقل که یکبار بر ابواب ایشان میرفتند
و سلام میگویند و آیت تطهیر میخوانند بحمد الله که یاران والسنه که هیچ ادخال در
کساکه سخت مستبعد بود نزد شما روداده هم حضرت بسوی تجهیز دیگر
از زنانی داشتند بعد از آنکه بتاکید تمام اعلام نمودند که روز دوشنبه در خانه عایشه

وانتظار مقدم من بکشید تا رونق و افتخار افزودند و هرگاه بر ایشان داخل شد
چگونه سنت سید خود را که ابتدا بسلام است ترک نمودند حالانکه روایت
بیهقی از ساعدی نص است در کیفیت اصبحتم بخیر و لیکن کو مشعله ارید
و لا یرید چه جای آنکه مخاطب تیز زبان از مشغله کشان باشد با ایشان
همراه خود بگلیم مبارک و عبا ر طهارت فرا گرفتند و دعای بمزید اختصاص بکمال
خضوع و اخلاص بزبان مقدس آوردند در مغفرت ذنوب و ستر عیوب
و تطهیر از ادناس برای حضرت عباس تقیه اعمام مطهر از ادناس و اولاد
امجاد که خدایا این عم من است بجای پدر من و این همه اهل بیت من اند
بکش ایشان را بچادر رحمت از آتش چنانچه من پوشیده ام در لباس
خود و برای اربعه آل عبا در این مضمون بار بار موجود است و هم دعای
عم بزرگوار بضمیمه لا یغادر و نیا که نکره است در حیز نفی و آن بالاتفاق مفید
عموم و استغراق است و آثار اجابت بحدی ظاهر شد که آواز آمین از در و
دیوار بگوش ناقلین و سامعین رسید بلکه از فضای آسمان و زمین پس
آنچه واهی مکلب بدر خواست آن او و الا کشاده بهشت مجموعی او داده
جاییکه در و دیوار آمین گویند و شهادت دهند و ایشان بی طلب
بجماعت روند هر وقت بر در و زیر دیوار ندای جهوری نزد عقلا ضروری
نباشد تطهیر بعد از دخول در اهل بیت چگونه منفک گردد علاوه در آنجا
شهادت در و دیوار شنید لاجرم برای الزام رفضه تطهیر گم تطهیر امیر مودود
در این خصوص بی حاجت بود و این بهانه ایکبار دیگر بسینه مبارک فشردند
تا آنکه صاحبان تفسیر همه محققین ناشر نهادند و جناب امیر را اولویت
علم و تیغ ابلاغ سوره ... بلکه بر اهل بیت خود بسیاری از امور برگزیده ظاهر

که شیخ و سید قوم بارها بدین معنی لب کشوده اند که ازان در کمال انجلاست
که وضع آیت تطهیر زیر آیت تخیر بحکم شریف حضرت بشیر دند براست و قبل
ازین بعضے از حج براهین هم گذشته کما لایخفی و محدثین بتکرار تمام تنصیص میکنند
که در خانه ام المومنین ام سلمه و حضرت فاطمه زهرا دیگر ازواج و اقارب را مجموعا
و فرادے بچادر تطهیر تحلیل نموده اند و در بسیاری از روایات سمت ظهور دا
که مثل انچه فرموده اند براے ال عبا از براے ایشان هم حقیقه و معنی ارشاد
ساختند و بقیه اقارب و ازواج را باین کرامت نواختند یعنی با خویش در
یک لباس مضموم گردانیدند و بر طور سابق دعا کردند تا انکه قلوب اهل سنت
مفتوح گشت و ضمائر اهل رفض و نصب بسته و مدتمام مخفوض و مکسور گردید که علما
در شروح صحاح و غیران تصریح کرده اند انهم قد اجمعوا اختلافات الاحادیث
بذلک و صرحوا بتکرار الواقعات فی البیوت المتعددة و اورده بروایات تدل
علی انه صلی الله علیه وسلم قال نحو ذلک لهولاء الاطیاب اعنی بقیه الاقارب
والازواج کما لایخفی علی الناظرین المناظرین پس بعد ازین امور که باقوال محدثین
اجمالا نشان دادم آنچه را مخاطب لازم کرده بود همه اسش در حقیقت بلکه
بما لامزید علیه لباس وجود در بر گرفته پس باقی نیست مگر آنکه بائستے تا مدت
العمر مثلا نوزده ماه بالاتصال در سر نماز فرض ندائے الصلوه بگوش میرسانیدند
و تاکید حضور جماعت میکردند طریقی گفت نه ازین بزرگان تقصیرے و تقاعدے
در جماعت بظهور می آمد نه تاکیدے از حضور بر ایشان میرفت و از حق الیقین
بوضوح می انجامد که حضرت امیر فرموده اند که نیایم در مسجد شریف الابرا ـــــ
زیارت و حل مشکلات ازینجا هم توان پی بردن که بعد فوز بمرتبه امامت
اهتمام نماز جماعت معاذ الله نبود و محصل الالزام و هو المقصود و اگر سخن در ترک

جماعت رد و خواہی دانست بروایات شیعہ کہ نام اسلام برائے تارکش باقی نباشد خصوصاً در وقت تقیہ فلیرجع الی الازالہ انیست حال اصول اہل فضول کہ توسعہ بسیار گردند حتی کہ من صلی خلف سنی فکانما صلی خلف نبی و رمن لایحضر مرد یست فلیف ائمہ سینان کہ اصحاب زہد و عفت ایشان زاید بر جناب امیر میدانستند باعتراف ثمامینی و درایت مقتضے انست والا مرتبہ تقدیم نمیدادند بالجملہ بر قدر مدت ندائے جمہورے بیفزایند وبال ونکال برائے روافض ونواصب بدسگال بیشتر مرتب می نماید خصوصاً شیعہ راکہ با اینہمہ پیشوایان ایشان جناب سیدہ را خارج از زمرۂ مقدسہ اہل بیت میگردانند وہمچنین جمیع ذکور و اناث ذریت طاہرہ فاطمی را بیرون میکشند غیر از یازدہ امام وحال تقسیم این احد عشر کوکب بر اصول کلاب جواب عنقریب می آید ویقین تام در مذلت شیعہ می افزاید یعنے شعرائے غاوین آنچہ در مدحت اصحاب سید المرسلین نظم کردند کجا صورت می بندد و بکدام طرف بازمیگردد ؎ صحابی گرچہ جملہ کالنجوم اند ٭ ولی بعضی کواکب نحس وشوم اند بالجملہ قلیلی ازین مباحث کہ تعلق بلفظ اہل بیت دارد برگذشتہ وچندے ازین مباحث دیگر منطوے گشتہ چہ جائے آنکہ تلاوت آیت تطہیر برہر تاکید نماز اول دلیل است بر آنکہ آیت انما تعلیل اوامر و نواہی سابقہ است پس معین شد اتصال ایات بلا تحریف ومقرر گشت ارادہ تشریعی چنانچہ بعد ازین ایجازاً واجمالاً تلمیعات کلام مجلسے میکشاید انشاءاللہ تعالی وکلمہ چند دربارہ سلام حضرت خیر الانام بمقتضاے رواعتراض الدالحصام قبل ازین گذشت کہ آن برسنت سنیہ مبنی بود چہ جائے آنکہ از منبق ہمچنین خواہش ونہ نماید زیراکہ در آیات بینات ہم موجود است اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم فاعتبروا یا اولی الابصار ونصعوا

نهیق من کان مثل الحمار الغرض بلفظ بلی و نعم و بشارت و بلفظ خیر اجماعی بود و ادخلنی
وادخلها نسرو رعین غیبت رو نمود و ازینجا اندراج دیگر ازواج عیان گردید زیرا که بیاد
نمی آید که از علماء کسے گفته باشد که بعضے داخل و برخی خارج بودند بلکه همه در
کسا در آمدند یا بیرون ماندند چه جاے اینکه در روایت محدثین سرایهٔ ورود
باشد که همه بخلعت این کرامت مخلع گردیدند و این قید مجمع علیه است که متکلم
بمقتضاے حال و مقام گاهی بر اجمال قناعت میکند و زمانی بتفصیل می پردازد
فالحمد لله علی عموم النعمة و شمولها و منة الامهات وحصولها من بعد اگر اہل تباہی هزار
حدیث مثل نوزده ماهی وضع کنند و در لباس تسنن براے فریب
وادن محدثین حرف زنند تا بعضے از نواصب براے کسر شان این
برگزیدگان درگاه کبریا کمافی جامع الاصول تدبیر پاک سنند از اعتقاد خویش
بر نمیگردیم که علے مرتضی و فاطمه زهرا و ذریه طیبه مصداق آیات کریمه
بودند یعنے هم شب زنده دار و هم مستغفرین بالاسحار و هر گز همیشه نبداے
شریف در هر نماز و انگاه صلوة فریضه محتاج نگشته اند و این چه معنے
دارد که حضرت تا آخر عمر منیف در هر نماز فرض تاکید فرمایند که حاضر شوید
خبر این نیست که خدا میخواهد ازین عبادت تطهیر کامل شما و لیکن چون باعتراف
روساء قوم است البته موجب مزید لوم کما ستعرفه انشاء الله تعالی
اینکه شنیدے بطور روایت بود و اگر بر طور محدثین نظر نمائے روایتیکه
بچهل روز و یا قلیل و کثیر نظر دارد و آنرا به ترمذے و مانند او نسبت کرده
اند عالی از نیست نیست باعتراف شان و منتهاے ثمره آن بودن این
منتخبین از اهل بیت است اما اینکه غیر ایشان از ازواج و اقارب کسی
از اهل بیت نبود از کجا بر می آید و مقصود انیست نه آن و در مطاوی کلام

اینہم براے تعلیم بلکہ تنبیہ و تادیب این پیر نابالغ بار بار دانستنے کہ ہر قدر رفصہ زمان، تاکید را ازیادہ کنند موجب مذلت خود شان است کہ حضرت اینقدر اہتمام فرماید و آل عبا تقاعد روا دارند و خود لطاق ہمت نہ بندند و سبقت نفرمایند معاذ اللہ من ذلک ازانجملہ آنکہ ایت کریمہ تطہیر اول دلیل عصمت است ازجہت او باب رحس یعنی محتاج تنبیہ باشند و تاکیدات بلیغہ تا آنکہ شیخ چلی بمقتضاے فراست جبلی دہ وجہ را در آن گنجانیدہ و برحصول مدعا خود را با تمامی اہل نحلہ شیعہ مطمین و شادمان گردانیدہ بخیال نیاوردہ کہ اگر کسے از بلغا فرماید انما الخاتمہ اللداہیۃ الحاطمہ علی من اخرج من اہل البیت فاطمہ رضی اللہ عنہا چون کلام بعنایت ملک العلام تا اینجا رسید ذکر بحثیکہ موعود تفصیل آن بر خاتمہ موکول است بیاد آمد ناگزیر بذکر خاتمہ می گرایم وعقود انتظار را از خاطر منتظرین حی کشایم و میگویم کہ اضحوکہ روزگار کہ بعد از اوراکش ہریکی از سامعین و نظار از غایت حیرت و قاہ پشت دو تا شود آنکہ جناب رئیس المتصفحین راس المشککین بعد از استماع تقریر کمترین حکایۃ از غسل رجلین روبروے افقہ و از بداہامیہ چنانکہ دانی آنچہ فرمودند تقلید اہل جالس بود کہ مانند عناکب نسج کردند و نامش ذرہ دلایل گذاشتند و باید در علیہ رحی الحواب عند الاواخر و الاوائل پنداشتند و اعتقاد بدان نمودند کہ مثل اساس ہرمان مضبوط و نزد عقلاء مسلم الثبوت است غافل از ان کہ ان اوہن البیوت لبیت العنکبوت لمحصل عبارت رسالہ سیف ماسح کہ مجتہد خانے و زمانی عبارت فارسی را گذاشتہ بعربی تکلم کردند و معتقدین خود را در علوم ادبیہ از خود منحرف نمودند

کما یدل علیہ المکاتیب و بزعم خود رسالہ فتح العزیز را کہ فدوہ صنادید علماء مولانا
عبد العزیز را استاد و اسوۃ الملوک محی الدین محمد عالمگیر بادشاہ ہندوستان
انار اللہ برہانہما تالیف کردہ بود رد کردند این است کہ معترض چنین دلیل را
ذکر کردہ بیانش بر پنج شکل اول اینست کہ مسح پا اجماع اہل بیت
است و ہرچہ اجماع اہل بیت باشد واجب العمل است اثبات
صغرے بچند وجہ توان کرد بعضے ازان آنکہ بنقل امام رازی مسح پا مذہب
امام باقر است پس ثابت شد کہ اجماع ائمہ است ورنہ بنیاد اجماع
مرکب از پا در آید یعنے ائمہ نزد سینان سنیے و نزد شیعیان شیعہ
بودند و این مذہب کسے نیست کہ بعضے سنیے و بعضے شیعہ و برخی
غاسل و جمعے ماسح باشند پس معلوم شد کہ مذہب جمیع ائمہ ہدے
مسح پاست وہو المطلوب و بعضش آنکہ روایات امامیہ دربارہ مسح
پا از جناب امیر کہ قبل ازین گذشت مشہور و مستفیض است و فرق
کردن میانہ مذہب آنجناب و سائر ائمہ مستلزم خرق اجماع مذکور است
و بعضش آنکہ صاحب جامع الاصول تصریح کردہ کہ مجددین امامیہ در مائۃ
ثانیہ امام رضا علیہ السلام بودند و در ترجمہ شان گفتہ کہ ریاست
شیعہ سوے شان باز میگردد و متواتر در مذہب ائمہ باعتراف
سینان مسح پا و بعضش آنکہ شارح منہاج گفتہ کہ حق آن است
کہ مشہور از اہل بیت رضی اللہ عنہم مثل امام محمد باقر و صادق و غیر
ایشان از ائمہ انکار قیاس است چنانچہ مشہور از ابو حنیفہ و شافعی
و مالک قول بوجوب عمل بقیاس است چنانچہ عنبرے ذکر کردہ و
بعضش آنکہ بعض اصحاب از سعد الدین تفتازانی نقل کردند کہ محصلش

این است که او در حاشیه شرح مختصر الاصول گفت که مذهب جناب
مرتضوی جواز بیع ام الولد است و تفتازانی استدلال برین امر بدان کرده
که امامیه جواز را از انجناب نقل میکنند و ایشان بمذهب انجناب دانا
تراند و هرگاه چنین است چگونه کسے از اهل انصاف تجویز کند که ایمه
بوجوب غسل قائل بودند ورنه لازم آید که امامیه شیعه نباشند و این باطل
است باعتراف سیهاران چنانچه گذشت انتهی۔ ازینجا معلوم شد که
بیچاره مخاطب در آن یک حرف مذکورے یعنی امام رازے اعتراف
نموده که مذهب اهل بیت اجماع مسح رجلین است به تقلید گرفتار
است و مایه استناد و استدلال او این عبارت است و هرچند
این رساله مقام این مباحث نیست چه جاے خاتمه مگر نبا بر میعاد قدر
ضرورت را گوشش باید کرد و حال سرمایه فخر و مباهات و هفوات مخاطب
و مجتهدین از اهل ترهات باید دانست فاقول و بالله التوفیق که آنچه
در وجه اول از ادله اثبات صغرےٰ جا داده و بر تقدیر حدسش حرق اجماع
مرکب فهمیده دلیل بر جهل بسیط نیست بلکه جهل مرکب است جز مجتهدین
امامیه و مقلدین ایشان کسی را خواهی یافت که خرافات و همیه و هواجس نفسانیه
راه بدر روه سنام و قطب رحی الجواب عند العلماء الاعلام نامند و ندکرش
برخود بالند کما اشرنا زیرا که دعوے اجماع مرکب علی ما عرفه فی صدر الکلام
مستلزم این معنے است که تمامی اهل سنت اعتقاد به تسنن جمیع
اهل بیت طاهرین دارند و این امر بلاریب واقعیت و انا علی ذلک
من الشاهدین چنانچه کتب قدما و متاخرین اهل حق بران دلالت دارد و قد
مرت الیه الاشارة فی صدر هذه العجالة ولیکن سفاهت صاحب سیف

ماسبق از مسح فانی ومجتهد الزمانی لازم آمد زیرا که در وجه ثالث قائل بدان گشته که جهانده علماے اہل سنت امام رضا را شیعه میدانند ومجدد مذہب ایشان اعتقاد میکنند پس اجماع بزعمش ہم کجا منعقد شد تا دلیل ایشان والالزم خرق الاجماع المرکب صحیح شود لاجرم بایدش گفت والالزم جہل المرکب لعلما را الشیعه ومرگاه قبل ازین دانستی که در کتاب صواعق ازنسبت تجدید بسوے امام رضا تشیع جمیع ائمه ثابت کرده فلیلزم اجماع النقیضین ایضا زیرا که دعوے اجماع مرکب دلالت بر آن میکند که نزد سنیان ائمه ہدے مداح خلفا بوده اند واستدلال بعبارت جامع الاصول دلیل بر نقیض آن است فیجمع الضدان ویوجد النقیضان وحال استدلال وفہم وفراست مجتهد عدیم المثال بعبارت شیخ ابن اثیر جزرے که قدما ومتاخرین رفضه بدان تشبث کرده اند خود پیش ازین معلوم گشته که ہدیانی پیش نیست گو با فراد اما دقوم نیز گردن بذکرش بلند نموده باشد ہرگز ازان عبارت اعتقاد جزرے العیاذ باللہ برفض امام رضا ہم لازم نمی آید کما اشرنا من قبل ونیز در وجه خامس قائل باین معنے گشته که علماے سنیان امامیه را پیرو جناب مرتضوے می دانند وازین معنے ثابت شد که سنیان ائمه را شیعه می دانسته اند پس جز جہل مرکب چیزے باقی نماند بار خدایا مگر اجماع اہل سنت بران قرار دہند که اینہا قاطبة ائمه اہل سنت را در اجتہادیات ومسائل فقہیات مختلف نمیدانند ومیگویند که در ہر مسئله مذہب یکی از ائمه مذہب جمیع ایشان است ولیکن مجتہدین وہم مقلدین ایشان را که دعوے اجماع اہل بیت رسول الثقلین بر مسح رجلین از عبارت تفسیر امام رازے نقل کرده ضرورست که این معنے را که مثل سائر معنے دروغ گویم بروے

تو در شان اوست از کتب اہل حق باثبات رسانند و بدونہ خارج عن الاعتماد بل ہو خرط القتاد و اثبات این معنے از حیز امکان بیرون می نماید زیرا کہ اہل حق در بارۂ اہل بیت عظام و اصحاب کرام قائل باجتہاد اند و بدیہی است کہ مجتہدین در مسائل فرعیہ اختلاف دارند و ضرور نیست کہ مجتہد لاحق ہمان گوید کہ سابق گفتہ باشد اینک اسفار معتمدہ احادیث و شروح آن حاضر است و اختلاف فقہاے اربعہ نیز بدین معنے ناظر پس چہ ضرور کہ مذہب ائمہ دیگر مسیح پا باشد و از کتاب منتہی المطلب کہ شیخ حلی امامیہ مدعی تصنیف آن در خلاصة الاقوال شدہ و بران نازیدہ نیز اجتہاد اصحاب و بسیارے از اہل بیت باید فہمید و اختلافات مجتہدین امامیہ کہ ہزاران مراتب از اختلافات اہل سنت زائد تواند بود چنانچہ خود اعتراف بدان دارند و قد فصلتہ فی المنتہی بمیزان عقل باید سنجید و بر تصانیف شیخ حلی چہ موقوف کہ تصانیف ائمہ ہدے مثل فقہ الرضا بران اول دلیل است کہ توجوانان اصحاب اجتہاد میکردند چہ جاے خلفاے راشدین از انجملہ ابن عباس است رض کہ جابجا خلاف جناب مرتضوے ورزیدہ چنانچہ کتاب مذکور کہ ذکرش عنقریب می آید و زنگ ریب و شک و غسل رجلین از قلوب می زداید باواز بلند ندامی دہد عبارتش از مقام توریث الاخوالات مع البنات کہ در باب ما اختلف فیہ اصحاب محمد صلی اللہ علیہ و الہ وسلم است بملاحظہ باید آوردن عبد اللہ بن عباس لایجعل الاخوات مع البنات عصبتہ و کان علے یجعل الاخوات مع البنات عصبتہ سواء کانت الاخوات من قبل الاب والام او من قبل الاب اذالم یکن من قبل الاب والام یعنی فتواے جناب امیر این بود کہ اگر شخصے خواہران گذارد و با دختران پس

خواہران مذکور عصبہ خواہند شد برابر است کہ خواہران پدرے
ومادری باشند یا پدرے فقط چون بنا شند پدرے ومادرے
وعبداللہ ابن عباس خلاف آن حکم می نوشت کہ خواہران ہرچونکہ
باشند عصبہ نمی شوند پس اگر مخالفت او با جناب امیر المومنین ازراہ
اجتہاد بود کہ مجتہد را تقلید مجتہد دیگر نمی باید پس مدعاے ما بہ ثبوت
رسید کہ جناب امیر اجتہاد می نمود چنانکہ دیگر اصحاب وفیہ ابطال مذہب
الرفض حیث لایجوزون الاجتہاد للائمہ ویقولون انہ فتح باب الاختلاف
وہو رحمہ لیس برحمہ کما فی العلل وغیرہا واگر عبداللہ عباس ازراہ عداوت
خلاف جناب مرتضوے می ورزید چنانچہ رفضہ دربارہ دیگر اصحاب
این بدگمانے بردارند لازم آمد تبدیل شریعت غراو عدم ایمانش
بجہت عداوت مرتضے وحالانکہ فقہ الرضا برایمان وعدالتش گواہی میدہد
واگر رفضہ نصوص رضوے درین باب گوش نکنند بجہت آنکہ آنجناب
امامی بود ازائمہ بخلاف شیخ حلی کہ او امام اعظم است کما فی منتہی الکلام وازالہ
العین منقولا عن کتبہم لاجرم بسوے خلاصہ الاقوال شیخ حلی رجوع باید کرد کہ او را
بانواع مدایح واوصاف جزیلہ ستودہ وبرزعم رفضہ در کتاب کبیرش برد
مطاعن او سینہ را سپر فرمود وچون فقہ الرضا را بمطالعہ آرے معلوم تواند
شد کہ دیگران ہم از اصحاب کرام کہ مقبولین بسانی امامیہ باشند در
اجتہادیات مخالفت ائمہ کردہ اند بر عبداللہ بن عباس مقصور نیست کما
لایخفی واصول امامیہ نیز مقتضے وقوع اختلاف شدید میانہ ائمہ اطہار است
گو امامیہ برحسب حکایت جولاہہ انکار کنند ونسبت انصاف دشمنی
از بدیہیات اولیہ اغماض نمایند کما اشرنا مگر یاد ندارے کہ بر طبق حدیث

کلیتی برائے ہر امام صحیفہ و کتابے مختوم بخواتیم ذہب جدا جدا متضمن براوامر مخالفہ نازل گشتہ بود صحیفہ حضرت امام الائمہ یعنی حضرت امیر حکم بدان کرد کہ در ہیچ امرے مخالفت خلفا نباید گزید و سر از ہیچ حکمی نباید تابید تا آنکہ جناب سیدہ را معاذ اللہ براصول نواصب این زمان بہ تہمت معلوم کہ از تصور آن عرش بریں می لرزد متہم کردند ولگد بر شکم مبارکش زدند و محسن را سقط نمودند و خانہ را آتش زدند و قران مجید را سوختند و حضرت ام کلثوم را بغصب و عدوان بردند و جناب امیر این ہمہ را می دید و ہجرت ہم از دار الخلافہ نمیگزید و صحیفہ امام حسن اقتضائے صلح با معاویہ بن سفیان کہ براصول شیعہ کافر حربے بود کرد باوجودیکہ بسیارے عرب قصد خونخواری او داشتند و حضرت امام را درین صلح حیان گفت کما لایخفی علی من طالع مجالس المومنین و مولفات المجلسی بل القمی ایضا و درینمقام قطع نظر از انکہ خاتمہ تجرید دلالت بر مدعائے ما دارد توان گفت کہ صاحب منہج المقال انچہ از حضرت امام حسین نقل نمود دال بران است کہ گفتیم کہ معاویہ و اصحابش کفار حربیے بودہ اند زیرا کہ محصل آن حدیث اینست کہ روزے معاویہ با امام حسین گفت کہ ما ہر کسے را کہ کشتیم در صفین او را تکفین کردیم و دفن نمودیم و احکام اسلام بر و جارے ساختیم حضرت امام حسین خندید و فرمود کہ اگر ما ظفر می یافتیم زینہار نہ کفن میدادیم و نہ دفن میکردیم و ہر چند از سیمائے روایت موضوعیتش عیان است چہ از متواترات است کہ جناب امیر المومنین علے ابیطالب میفرمود دربارۂ اہل صفین کہ برادران ما ہستند ولباس بغاوت پوشیدہ اند و پر ظاہر است کہ نزد شیعہ چون اولاد زنا بودہ اند اخوت نسبتی باقی نماند فتعین اخوۃ الاسلام

ولیکن چون اکثر بنیاد این مناظره بر جدل و الزام است بیانش مناسب مقام است و کسے که اندک استقرا کتب رفضه نمود و کلام مذکور مرتضی و نهج البلاغت هم دیده باشد اما دلالزام بودن پس از روایات بحار و وغیران عیان است لایحتاج الی البیان و صحیفه امام حسین رضی امر بدان نمود که با وصف قلت رفقا و فقدان اسباب جنگ و جها و جان شیرین خود را بمقابله لشکر یزید پلید که بروایت شیعه زیاد از صد هزار بودند در باز نهد و سر خود را بر دین جد امجد خود فدا سازد و در صحیفه امام باقر و صادق با وصف قلت رفقا و فقدان اخلاص از گروه شیعه که بالیقین بست کس هم نبودند و سر غنه همه همین زراره خانه خراب بود چنانچه روایت کلینی و کشی و دیگر کتب رجال دلالت بران دارند و شرح صحیفه سجادیه هم مؤید آن است مثبت شده بود که جز خدا کسے عزوجل از کسے نباید ترسید و در اشاعت علوم بر خلاف دیگر ائمه باید کوشید و ازینجاست که از کتب معتمده امامیه مثل علل شیخ المشایخ صاف صاف برمی آید که ممکن نیست که دو کس بر یک امر جمع شوند و مختلف نباشند پس از روایت مذکوره که مذهب امام باقر

مسح پاست چگونه ثابت شود که جمیع ائمه اثنا عشر مذهب مسح رجلین داشتند و در صحف خود بهمین امر مامور بودند و عنقریب واضح میشود که صحیفه امام رضا حکم کرده بود که غسل رجلین مراد رب العالمین است از قرائت نصب و چگونه تصور توان کرد تا بتصدیق چه رسد که فقه الرضا مخالف صحیفه مذکور بود که در کتاب احمر سراییه و رود پوشیده نماند و الوحی حاشا حاشا عن ذلک فلیف که از جناب امام باقر و صادق احادیث غسل رجلین بتاکید که

نزد عقلاء زیب سے بران اشعه نشود هرچه باشد که مرتبه آن در معاملات خود مثل منتهی ابرار نموده ام و ازین بیان معلوم شد که امامیه بوجود یکے از احکام ائمه ع مطابق مذهب خود نمی توانند گفت که مذهب همه امامان همین بود کما عرفت و گمان مبر که اهل حق را الزام شیعه در خصوص بهم نمیرسد زیراکه بعنایت ایزدی ایشان را بحکم عقل و نقل هردو درست است که بگویند که فلان امر از قول و فعل فلان امام مطابق ما نیست پس اگر دیگر ائمه چنین نباشند لازم آید خلاف اجماع شیعه فان المرء یوخذ باقراره و الحمد لله که از جمیع کتب امامیه خصوصا صغیر و کبیر غوث الاعظم ایشان یعنی شیخ ابوجعفر طوسے پیداست که مذهب ائمه عمل رجلین بود عیانا و لیس الخبر کالمعاینه چه تمامی دفاتر قدیم و جدید دلالت بران میکنند که احادیث حضرت امام باقر و صادق را نیز از تقیه مستثنے نمیفرمایند و مثل مشهور الکذوب لا حافظ له را در بارهٔ خود عیان میکنند چنانچه بر یمعنی هم تهذیب الاحکام و استبصار دیگر تصانیف مجلسے امام سیزدهم شیعه اول دلیل فثبت ان الائمة قاطبتة علے طریق اهل السنة آمدم برآنکه ظاهر ائمه هدے با مکنون قلب مخالف بود این اول وهله نزاع است میانه اهل حق و کسانیکه نسب شیعه را انتحال کردند و مصداق اقاع بر عکس نهند نام زنگی کافور گشتند و همین ادعا و تحکم آیا برابر صد هزار دلیل بر نفاق اهل تشیع نیست که قدوه اسلام و مسلمین و کعبهٔ ایمان و دین را باین عیب که بدتر ازان بحکم قران مجید و حدیث شریف عیبی نیست مے ستایند و خود نزد تمامی عقلا رسوا می شوند چه جائے آنکه خود هزار جا مثل صاحب سیف ماسح و رئیس المشککین در افادات خود ها گفته باشند که اعتراف عقلا بر مضرت خویش حجت است

به منفعت پس تسنن ائمه باعتراف امامیه باثبات رسید و تشیع ائمه جاے قیل وقال ماند بلکه از جنس محال شد چه جاے آنکه راس المنتزلین نص برین معنے کنند چنانکه دانی که احکام ائمه محمول بر ظاهر شرع است ازین جا نیز حکم توان کرد که حضرات ائمه عمل بر باطن میکردند فانا نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر والله هو العلیم بذات الصدور ثم الحمد لله علی ذلک که بتائید ایزدانی وتقویت سبحانی باوصف بداهت ازهر کتاب کبیر وصغیر شیعه این قدر هویدا که اهل بیت بر مذهب اصحاب کرام اند چنانچه کتاب کامل بهاے هم بدان ناطق است وعیون اخبار صدوق برین معنے گواه صادق که اصحاب کرام پیغمبر علیه الصلوة والسلام نجوم هدے اند ومن اقتدے بهم فقد اهتدی فکیف صدیق وفاروق که چون اصول رفضه پئے مثل تفسیر اهل بیت وغیره عیان خواهد شد که هردو گانشمس والقمر من النجوم اند باینهمه ائمه اهل جنهم در بارهٔ ایشان اعتقاد غلو جهنم دارند وموضوعات ومفتریات می آرند حمقا هم التفاتے بدان نمیکنند چه جاے عقلا وانیجا حقیقه مثل آفتاب نیم روز روشن میگردد که اهل حق هم بسبب محبت واقتداے اهل بیت در سفینه نجات کال استراحت جا گرفته وهم بنجوم هدایت یعنے اصحاب ملازمین وحوارئین سید المنبین صلی الله علیه وآله وسلم مهتدے گشته اند وبسیارے از کتب معتبره امامیه که نسخه ازان نزد جناب مولوے فتح علی صاحب ادام الله عنایتهم حاضر است وجناب مجتهد بتشیع وکمال تحر مولف آن بعد دیدنش اقرار کردند وهم اعتراف مخاطب وشرکا را ودر رساله حدیث الحوض موجود که مذهب اصحاب واهل بیت مذهب واحد بود وغیر از مسئله امامت وملک ؛ سلطنت خلافی میانه ایشان نبود

این ہمہ کہ شنیدی بر فرض صحت روایت قفال است ورنہ
خواہیم گفت کہ ہر گاہ علماے سنت خود تصریح بدان کردہ باشند کہ او
در نقل و روایت غث را از سمین ممتاز نمیکند و مصنف رسالہ فتح العزیز
ہم از جملہ مصرحین است و صاف صاف میفرماید کہ بر نقل قفال اعتماد نتوان کرد
پس از روایتش چگونہ بصحت رسد کہ مذہب امام باقر مسح رجلین است
باقیماند انکہ اگر روایت قفال صحیح نمی بود امام رازے چرا ذکر میفرمود جوابش
برظاہر است کہ اگر امام رازے مسح رجلین را ثابت میفرمود جز این روایتی
دیگر درست خود نمیداشت آن وقت حکم مذکور مسلم میشد حال آنکہ مقصود
امام رازے جواب دادن مسح پا را مخدوش کردن و مذہب قدیم کہ
جمہور و از حضرت پیغمبر صلے اللہ علیہ والہ وسلم و اہل بیت عظام
و اصحاب کرام متواتر ماثور است ثابت نمودن پس صحت روایت
قفال ازکجا لازم آمد غایۃ الامر آنکہ امام رازی از مقالات علماے امت
ہرچہ در کتابہا بر روایت صحیح یا غیر صحیح مروے باشد نقلش نماید و با استیعاب
اقوال پرداختہ مذہب اہل بیت و اصحاب را بر کرسے نشاند و آن موقوف
بر صحت روایت نیست کما اشرنا و کمال تبرع و احسان درین است کہ در
روایت گفتگو نکنند و مذہب خود را بلند گردانند کما لایخفی علے من راے
تقریرات الامام الرازے رح و علو مقاماتہ بحیث لایقدر المخالف علے
تقریر مذہبہ کما یقررہ الامام فے مناظراتہ و بعد معذرتیکہ از طرف امام ہمام دم
حاجتی نیست کہ تسلیم گویان بر این قول پردازم کہ دیگر علما نیز از قفال نقل کردہ اند
چنانچہ امام رازے نقل فرمود زیراکہ چون اصل روایت و نقل این ہمہ بزرگان
بسوے قفال منتہی میشود او در رطب و یابس تفرقہ نمیکند صحت منقول کجا ماند

روایت ثعلبی را اکثر مفسرین ذکر میکنند و از ان لازم نمی آید که مرویات او صحیح
و قابل احتجاج باشد و این ہم بر اہل استقرار ظاہر و ہویدا است که روایات
بسیارے از محدثین که از ضعفا حدیث را نقل میکردند و مبالات
نمی نمودند در کتب شیعه موجود است کما صرح به الطوسے والمرتضے والکشی
والنجاشی والحلی فی الخلاصه و در مناظره آن روایات را علماے امامیه
بجوے نمیستانند فکذا ہذا و خود مجتہد در تشیید المبانی گفته انچه
خلاصه اش اینست که در کتب فریقین روایات ہر جنس موجود و لہذا
فن تنقید را درست کرده اند فرق این است که کتب امامیه چون در
مطالعه اہل سنت باعتراف موافق و مخالف نبوده اند و امامیه مذہب خود را
مثل التہامی پوشیده اند و کتب خویش را پنہانی نموده بر حال خود مانده بخلاف کتب
اہل سنت که ہمیشه رفضه با وصف تشیع بمطالعه آن مصروف بوده اند بلکه
ظہور رفضه نبوده غالبا اگر در لباس اہل سنت کما فی البحار والمجالس وغیره
مما لا یتناہی متعہد ابی شده در کمین مانده و در ضمن این مکائد تقویت مذہب
خویش را اتمام میکردند حتی که اہل سنت ایشان را از کرده خود دانسته اموریکه
تعلق به تصنیف دارد از ایشان میگرفتند و سلاطین بر ایشان فرمائش تصنیف
می فرمودند حتی در عراق محدث رشتے و غیر او را از علماے خویش
دانسته حکم بتالیف نمودند لاجرم قاعده بران قرار یافت که ہر چه با اصول
سنت موافق افتد سے علی الراس والعین و ہر چه مخالف باشد و بوے
تشیع دہد فاقتلوا ہو المدعا احتمال قویست که از باب تحریف بود
این ہمه را که احاطه کرده تعلق بمعنی مذکور داشت که از امام باقر صریح
یا منقول است بطوریکه اکثر امامیه بدان رفته اند یعنی اگر متوضے مسح نکند

وغسل رجلین بجا آورد نمازش درست نیست چنانچه جریر کوفی در کتاب که خود از ... داد بنقی دشمن حضرت ائمه که بنص جعفری منحواست که انجناب را در پیرانه سری لہوے مجوس یعنے مذہب قدرے بکشد نقل کرد آن بدعت واحداث را ایجاد نمود و حال جریر ہم کمتر از زراره نیست بیاد نمی آری که حضرت امام صادق سفارشش اجلہ اصحاب خود را در حق او قبول نفرمودند و آن ... را نزد خود تجویز نکردند کوشیخ المغفلین او را با این ہمہ ثقہ گفت و شیخ الاصحاب ... زیادت نفاق و تقیہ محجوبیت او را در اسرار مستور ساختہ باشد چنانچہ ... کتب رجال مثل خلاصہ و تلخیص مخفی نیست ما روایت محمد بن سہل کہ او ہم داد تقلید زراره می دہد بلکہ پا فراتر می نہد پس جوابش آنکہ کتب رجال بسیار سہل است زیرا کہ این نام مشترک است و ہر چند ... از اصحاب امام صادق بودند ولیکن بیاد نمی آید کہ علماے رجال ترجمہ شان ... کردہ باشند کہ بالیقین معلوم گردد کہ محمد ابن سہل کہ دعوے این معنے میکرد کہ بدون مسح ہر گز نماز شخص قبول نمی شود ... ایمان غلاط خلافا للائمۃ یاد می نمود از ثقات نیست فلا یلتفت الی ما روی بل افتری علی ائمۃ الہدے و برین قدر چہ موقوف از احوال جریر چیزے دیگر تازہ تر باید شنید کہ اختلاف کردہ اند کہ او از امام جعفر صادق روایت کردہ یا نہ جماعی او عان باد ل نمودہ اند و اکثرش کاذب یعنی اہل رفض است مثل زرارہ و سیطان و از ہمین جنس سہل است انچہ را ہے مذکور گفت کہ وضو اگر بغسل رجلین نمایند نماز درست نیست حالانکہ خلاف صریح آن از حضرات ائمہ بلکہ از کتب موافقاین حضرات معصومین کہ شیعہ دعوے آن دارند ثابت نزد محققین الحجا چنانچہ عنقریب می آید ان شاء اللہ تعالی و غبار التباس و تردد از بین ... ہدایۃ ...

می ربا ید و منعطش را سراب میکند و ہیچ و بنیا و آن متعصبین را می کند که بروایات اعدای ائمہ دین دل می دہند و جمعی دیگر گفته اند که آن هرد و دیگر از یک و و حدیث از امام موصوف نشنیده و در روایتش از امام کاظم نیز اختلاف شدید است قومی گویند بلی و جمعی بر آنند که زنہار و نجاشی که سرعنه متقدمین تواند بود می گوید که هرگز روایتش از امام کاظم بدرجه ثبوت نرسیده و من بعد آنچه این متقدم بتقلید قدماے خویش افعالش نوشته دلالت بران می نماید که جریر مطرود ائمه باشد نه مقبول ایشان زیرا که او بقتال خوارج شمشیر را از غلاف برکشیده حال آنکه جناب امام جعفر دران ایام رونق افروز این جہان بودند لیکن در انزوا البسری فرمودند و اسرار و دقایق را از شیعه دریغ می داشتند چنانچه از کتب مقالات عالم ہم توان یافت ولیکن این منافقین تقیه و صلاح ظاہری لی بدان می بروند و از جہت اذاعت و افشاے اسرار حضرات ائمہ را لعمد نه خطا قتل میکردند و خود اصول کلینی و دیگر کتب معتبره گواہی بران دارد که چون کسے از اجلا اہل بیت مثل زید بن علی که رسول خدا صلی اللہ علیہ و الہ وسلم افتخار براو فرمود و بشارت داد فرزند دلبند خود امام حسین را چنانچه در ارشاد مفید و دیگر کتب معتبره قوم مصرح است خواست که بران مردم خروج فرماید که بر اصول شیعه تشنه خون اہل بیت بودند حضرات ائمہ منع شدید کردند پس جریر باشسته رو را چگونه پروانگی دادند که خروج نماید که مستلزم قتل و بند حضرات ائمہ است اینکه شنیدے از اصول اعور این قوم است اما مجلد فروع او پس حکم بدان می نماید که بدون حصول عدالت و شرطیکه این آیت جامع آن است التائبون العابدون الحامدون الآیہ جہاد نتوان کرد فکیف که جریر بحقیقۃ فاقد جمیع شروط باشد و امام صادق روے آن ملعون

نہ پسندید و او را از در خویش بدر راند و بعد از سفارش اصحاب خویش نیز او را نزد
خود نخواندند کمال حیف است از رفضہ کہ با این ہمہ از سرپرستے او نگذرند و معیت
یزید و شمر را بسبب مخالفت ائمہ روز قیامت برائے خویشتن تجویز نمایند
باوجودیکہ ہرجا ازان تحاشے کنند فیکذب انفسہم استنہم اما اینکہ امام صادق
ممدوے او ندید و روا دار ملاقاتش نشد پس روایت محمد بن عیسی بران
دالست و اگر رفضہ را دران قیل و قال است جوابش بروفق حال این سالہ
بالاجمال گذشتہ علاوہ مزید بیان و تفسیر این باب آنچہ متقدمین رجال در حال
خالد بن یزید آوردہ اند و منہم صاحب منہج المقال کہ ابوعمرو کشی در مختار از محمد بن
جمہور قمے از یونس بن عبد الرحمن از علی بن رباب از شخص مذکور آوردہ کہ گفت
[illegible] در ایام زید بر من اعتراض کرد کہ تراچہ مانع شد از آنکہ با زید بن علی
بن الحسین ہمراہ شوے جواب دادم کہ اگر شخصے در عالم باشد کہ اطاعت
او فی نفسہ فرض باشد از جانب خداوند تعالے پس ان شخص ہالک خواہد
بود کہ در خروج بروے تقدم کند و اگر نباشد مفروض الطاعت مذکور در
زمین پس کسیکہ خروج کند یا در خانہ نشنید ہر دو برابر اند پس آن زیدے
ملزم شد و نیارست جواب دادن چون صحبت الزامش منقضے گشت
دوان خیزان بر حضرت امام صادق رسیدم و ازین مناظرہ خبر دادم حضرت
بتکیہ مستند بود ناگاہ درست نشست و فرمود کہ از ہر طرف او را احاطہ کردی
از پیش و پس و بالا و پست و راست و چپ و جائے برائے گریختن او
نگذاشتے و ہرچند این واقعہ دروغ صریح است زیرا کہ مستلزم انست کہ زید
شہید معاذ اللہ ہالک باشد و تصریحات ائمہ بگواہی شہادت او کہ در کتب
رفضہ پیش از پیش موجود کما فی مجالس المومنین مکذب این مناظرہ است

ولیکن برائے ہلاکت جبر بکار بندہ می آید زیرا کہ او در زمان امام صادق
خروج کرد و قبل از مفترض الطاعت بلکہ منع امام باقر و صادق شمشیر کشید و مکان
ہالکا مطرود وا وہو المقصود۔ **الغرض** آنچہ از معنے عبارت امام رازی گفتہ
شد نظر بظاہر امر است و بعد از ادنی غور در عبارتش و امعان بمقالات علما
امریکہ بطور احتمال بخاطر میرسد چیزیست کہ ہرگز مذہب مجتہد ثانی و زمانی و مخاطب
لاثانی کہ از مقلدین دشمنان اہل بیت مثل زرارہ و جریر اند نیست و نہ تائید مسلک
ایشان می تواند کرد پس ناگزیر اول عبارت امام رازی از تفسیرش نقل
میکنم باز بذکر آن احتمال علمائے شیعہ را مبہوت می گردانم عبارتش اینکہ الرابع
این است اختلف الناس فی مسح الرجلین وغسلہما نقل القفال فی
تفسیرہ عن ابن عباس وانس بن مالک وعکرمۃ والشعبی وابی جعفر [illegible]
ان الواجب فیہما المسح وہو مذہب الامامیۃ وقال جمہور الفقہاء والمفسرین
فرضہما الغسل وقال داؤد یجب الجمع بینہما وہو قول الناصر للحق من ائمۃ الزیدیۃ وقال
الحسن البصری ومحمد بن جریر الطبری یتخیر بین المسح والغسل و بیان احتمال
مذکور آنکہ بنقل قفال مروی از امام باقر است کہ قدر واجب مسح پاست
و مسح مذہب امامیہ است و بعد ازین احتمال پنج صورت از عبارت
امام رازی رضی اللہ عنہ بروایت قفال حاصل میشود یکے آنکہ قدر واجب
در طہارت مسح پاست و غسل اولی و این از امام باقر و غیرہ مرویست
گو یقینا مذہب شان نباشد دوم مذہب شیعہ کہ مسح پا باید کرد و غسل
بدعت و احداث در شریعت است چنانکہ پیشوایان ایشان یعنی
زرارہ و جریر تقریر کردند سوم مذہب جمہور مخالف امامیہ چہارم مذہب
داؤد و ناصر الحق از ائمہ زیدیہ کہ ہر دو باید کرد پنجم مذہب حسن بصری و محمد بن

جریر طبری سنی متعصب شمار است و اختلاج قلب رو نمود که محمد بن جریر صاحب
تاریخ کبیر که دو بیست مجلد است کما فی الاحقاق وغیره قائل باختیار متوضی گشته زیرا که
او در تفسیر تصریح به سنت کرده مولفات او را غربال کردند جز غسل چیزی نه نوشته
بلکه این محمد بن جریر طبری دیگر متکلم امامیه است که در مسح پا رو قران تیر یکجا کرده
چنانچه از کتاب رجال علمای امامیه فی فتح العزیز المذکور وغیره واضح می شود
و عنقریب خواهی دانست که دعوی اجماع علمای امامیه بر مسح رجلین
بعنوان مذکور تحکمی است و در صحیفه جامع از مجتهدین صدوق می باید و آنچه در معنی
روایات امامیه از امام باقر گفته ام مانند قول فقهاست که مجرد انحناء
رکوع فرض است و از آن کراهت انحناء مع التسبیح والتعدیل لازم نمی آید
بلکه آن سنت است و مقصود از کلام مذکور آن است که مجرد انحنا قدر فرض
است که بدون آن نماز صحیح هرگز درست نتواند شد پس قدر ضرورت
را بیان کرده اند و همچنین امر است اقرار امام اعظم ثانی رفضه در منتهی المطلب
که این نوع حظی با امام ابوالحسن نوشته از مسح قدمین سوال کرده بود جواب
آمد که واجب در وضو همین قدر است و هر که غسل کند اندیشه نیست
انتهی و عنقریب خواهی دانست که امام اعظم اول حدیثی که مضمونش این
است که در مسح پا فی نفسه در باب اثبات وجوب مسح رجلین
مطابق مذهب خود که تقلید زراره و مانند او ست کما عرفت انفا آورده
و بعده میگویم که ادنی درجه سنت و استحباب است برای غسل فتم الالزام
و سنعرفه ان شاء الله تعالی و بعد از ین معنی که در عبارت امام رازی
بهم رسیده قول شیخ حلی بعد ذکر قصه ابن نوع و اثبات تناقض بر تقدیریکه
غسل را بر طریقت حل الله خرافت برادر بزرگش یعنی شیخ حلی می نماید

کمالایخفی علے من راجع الی الکتاب المذکور و برین تقدیر ضمیر غائب یعنی لفظ ہو در عبارت امام رازی وہو مذہب الامامیہ راجع بسوے مسح است نہ وجوب آن و کسیکہ نشیب و فراز کلام مفسرین و محدثین و متکلمین امامیہ درین علوم نیک دیدہ و تاویلات شیخ الطایفہ و معلم او کہ از معالم ملکوت درگذشتہ بمیزان عقل سنجیدہ کہ آیات قرانی و احادیث خاندانی را باصوات انعام ملحق میسازد چگونہ تواند گفت کہ حسن تقابل احتمال مذکور را کہ در عبارت امام رازی ذکر کردم برہم تا بد زیرا کہ تقابل مذکور چنان نیست کہ رعایتش از واجبات باشد و بر تقدیر فقدانش کلام شخص ملحق باصوات بہایم گردد بخلاف تاویلات قدما و متاخرین امامیہ کہ ظنین ذبابی و نعیق غرابی پیشش نیست و از غایت افزا بر طنین و طاہرین یادگار هفوات مسیلمہ کذاب و فرعون و ہامان است تا انکہ خود علماے طایفہ مابعد بودنش تصریح میکنند کمالایخفی علے من طالع الشروح والحواسے المتعلقہ تہذیب الاحکام والاستبصار و اگر تاویلات مجلسے را ضمیمہ تقریر گردانند نوبت از اصوات مذکورہ ہم درمیگذرد و جز بلفظ نہیق و شکل حماری معبر نمی شود و این مباحث البتہ موجب اسہاب و باعث اطناب است کہ این اجزا لایق ذکر و تعرض آن نمی نماید از کتاب کبیر فقیر البتہ حال این مہملات را جا بجا می توان یافت و بندہ چنان اذعان دارم کہ منصف را بعد از دیدن مقالات شیعہ دربارہ سر کستی زرارہ و آنچہ علماے قوم در تاویلات حدیث قتل قبطے گفتند کہ حالیا مذکور شدہ حاجتی بدان نماندہ کہ تشویشے در آنچہ ذکر کردم باقی باشد و ضرورتی بہ بیدن این و آن دامنش کشد ع قیاس کن ز گلستان من بہار مرا و این احتمال کہ در عبارت امام رازی پیدا شد مستوجب مذاہب علما در غسل و مسح پا

چنانچه از کتابها که در مقالات اهل عالم بعضی از علماے شیعه جمع کرده اند هم توان
یافت که ازین صورت پنجگانه مذهبی برون نمیرود و گو نظر بلوازم و عوارض و کیفیت مسح
با صورت نوعی دیگر هم رساند کما لا یخفی و اگر گویند که هنوز استیعاب مذهب
تحصیل نه پیوسته چه بعضی از علما در زمرهٔ امامیه هستند که از کلام شان
مستفاد معلوم میشود که بسبب وقوع اختلاف در مسح و غسل یا اختلاف فصول از
حیثیت و شتا و عسر و یسر مکلفین نزد شارع سبحانه و تعالی است و بعضی
از ایشان مثل سید مرتضی علم الهدی خیال کرده اند که غسل رجلین با وجود
جواز مسح بنابران است که صیانت پا از رشاشت استنجا و مانند آن متعسر است
گوییم که اگر اندک تامل بکار برده شود مذهب مذکور از پنج اصل مسطور بدر نتواند
رفت چه خیال نمی آید که شخصی اختلاف فصول و عسر و یسر مکلفین را مناط مسح
و غسل گرداند باز گوید که اگر متوضی در زمستان غسل نماید نمازش درست
نیست چنانچه دشمنان حضرت صادق مصدوق تقریر کردند بلکه کتابها نوشتند
کما سبق پس این اقوال بروایت قفال برمیگردد که اولویت غسل است و در
اولی بودن غسل جامعیتش و انکه طهارت بوجه اقصی در آن است کسی
حرفی که این هم قبیل و قال نتواند کرد مع ذلک بعد از تسلیم
محتمل است که در زمان امام رازی قول مذکور که معترض در تقریر خود
آورده بود اول شهرت نیافته باشد الی غیر ذلک چنانچه خود از تصریحات
فریقین خصوصاً شیعه فاضل اخباری برادر بزرگ امام المشککین در جواب
معتنی از ادراک الفلاح واضح توانند شد که مقولات شیعه در هر خزان و بهار
تقلبات رنگارنگ و تلونات گوناگون میگرفت و در زمان سابق از
نظر ناظرین محجوب و مستور بود چنانچه گذشت پس امام رازی آن مذهب که

در کتب مندرج گردیده وشهرت وتداول یافته بود ذکر کردند وتا امکان با شیعیان
پرداختند وکتابیکه سید مرتضی علم الهدی تصنیف کرده ومذهب او دران
مندرج است وبرفع الاختلاف مشهور در زمان سابق نزد بعضی از احباب
دیده بواسطه جناب مولوی فتح علی صاحب ادام الله عطوفتهم که در سرکار
مرزا حیدر رفیض آبادی بداروغگی منصوب اند برای عبرت مجتهد الزمانی
که در سیف ماسح اعتقاد دارند که هیچکس از شیعه بغسل رجلین قائل نیست
فرستاده بودم پس چرا آنکه چندی آنکتاب را نگاه دارند وبدیدنش
مجتهد مذکور وبرادران شان محجوج ومبهوت شوند چیزی دیگر سرانجام نیافته
وچگونه سرانجام یابد ومطالعه کتاب باعث تغیر وحدت مجتهدین نشود که این
بیچارگان نه کتب اهل حق دیدند نه اصول وفروع خود را چنانچه باید احاطه کر
دند وازین کتاب این هم به ثبوت میرسد که بهتر آن است که مصلی در موسم
زمستان دست بربندد ودر تابستان ارسال کند از هر دو مقام عبارت
رفع الاختلاف نقل میکنم بچشم انصاف باید دید درمیان وضو میگوید وغسل الوجه
وهو من بدایة الجبهة الی نهایة الذقن ومابین الاذنین من منبت شعر اللحیة الی
منبت اخرها بای طریق تریدغسله بیدا وبیدین او باقاقمته الماء من وعاء او غیره
واعلم ان تخلیل اللحیة لاستیعابه فان تلیقت بالاستیعاب لاحاجة الی تخلیلها
وغسل الیدین بای طریق تریده من روس الاصابع الی المرافق ومن المرافق
الی روس الاصابع مع ادخال المرافق فیه ومسح الراس بای قدر کان
مرة واحدة ومسح الرجلین وغسلهما الی الکعبین بعموم المسلمین لتعسر صیانة الارجل
من رشاش الاستنجاء وغیره ودربیان نماز می نویسد واما ادب الیدین
حال القیام فیجوز ارسالهما خذاء الفخذین ویجوز عقدهما بان یضع الیمنی علی الیسری

ما تحت السرة او فوقها تحت الصدر رواه الاولى فی الصیف ارسالها وفی الشتاء
عقد بها انتهى بلفظه یعنے متوضے روے خود از پیشانی تا زنخ وما بین هر دو گوش
بشوید بهر طور که اتفاق افتد خواه بدستے خواه بهر دو دست بر یختن آب
بطرفی یا بغیر آن وخلال ریش براے استیعاب است اگر یقین استیعاب
بدون خلال حاصل شود حاجت بخلال نیست وهر دو دست خود را بشوید
از سر انگشتان تا مرفق یا بالعکس ولیکن بهر تقدیر مرفق را هم بشوید ومسح
سر یکبار باید کردن هر قدر که باشد خواه تمام سر خواه کمتر ومسح هر دو پا کنند
ونشوید تا کعبین بسبب آنکه نگاه داشتن پا از ترشح آب استنجا ودیگر
نجاسات دشوار است ومصلی را در وقت استفتاح دون جایز است ودست
فرو هشتن بر هر دو ران وهمچنین جایز است بستن باین طور که دست راست
بر چپ باشد خواه زیر ناف خواه بالاے آن زیر سینه ودر
زمستان بستن بهتر ودر تابستان فرو هشتن د مرداود دریغا
که اهل ثروت در ملاهی گرفتار گشتند وعمر ودولت را در ملاعبت صرف
کردند واز اعانت اهل علم خود را باز کشیدند واز مصارف تصنیف با وصف
مواعید دیدها پوشیدند ورنه خیال این معنے داشتم که تمامی رساله سیف
ماسح را از بیخ برکنده باحادیث مستفیضه اهل بیت رضی الله عنهم غسل رجلین
را از اصول امامیه چنانکه دلم می خواهد ثابت کنم واگر آن روایات را نظر بهفوات
وهنگیدست خویش بپایه اعتبار نهند بعد ایراد شبهات ایشان که تار
عنکبوت بیش نیست کتابها که علماے قوم در غسل رجلین نوشته اند
دلائل بران ذکر کرده بعرض اظهار نهم وعبارات آن کتب را که راه تاویل پیش
آن دیوار باشد بیش از بیش ذکر کنم وبعد از طی این مراحل باقی در اثبات

مسح خفین که شیعه ازان زیاده تر از غسل رجلین تحاشی دارند کما ستعرفه
منعقد نکردانم وانچه از کتب رفضه فراهم تواند رسید همه را گرد آرم د کمان
مبرکه من در اثبات مسح موزه براه لاف وگزاف میروم اینک عبارت
کتاب علم الهدای امامیه که حالش دانستی و برای فرزند خود نوشته
و در دیباچه آن اقرار کرده که مبشر گشته ام و مامور بامر حتمی شده که اختلاف
را از میان بردارم و شریعتی که در زمان خاتم الانبیا بلا زیادت و نقصان بود
آن را بیان سازم باید و بدانا المسح علی الرجلین فی الخفین فیکفی ولا حاجة
الی غسلهما وذالک بالکان الخف وسیعا بحیث تقدران ید خل یدیک
فی الخفین ولمسح علی رجلین لشرط طهارتهما حین لبس الخفین وان لم یکن وسیعا
یجوز المسح علیهما الی ان قال فان تمسح علی الخفین غیر [illegible]
ثلثة ایام ولیالیها فی السفر یوم ولیلة فی الحضران تقدر وان لم تقدر فذا تمسح علی
مقدار من الازمنة الی اخرها وازین عبارت [illegible] شد که اگر [illegible]
متوضی تواند رفت برای مسح هر دو با قصد [illegible] کرده شود [illegible]
باندارد واگر دست در موزه داخل نتواند شد پس مسح موزه [illegible]
سفر زیاده از سه شب و روز و در اقامت زیاد از یک روز و شب تجاوز نمی
باید کرد واین تعیین شروط بقدرت است والا حصر [illegible]
وموهم نشود که جواز مسح موزه که امامیه [illegible] شدید
که ذکر نمیکنند وچه ابواب و فصول که در منع آن منعقد [illegible]
کتب معتمده این طائفه موجود است که در [illegible]
همین عبارت که از کتاب سید مرتضی علم الهدی منقول [illegible]
برا که قدمای امامیه فقط در [illegible] این مسئله رسائل مفرده نوشته اند [illegible]

تقریر ان امر بوخذ با قراره و از کتب رجال ایشان هم توان یافت که بعضے از جهابذهٔ محدثین ایشان درین امر سعی وافر کرده و در ایراد ادله جواز مسح موزه دست و پائے بسیار زده اند از الجمله محدث مهلبی است که از وجوه شیوخ امامیه است که سالک همره طریق در تصنیف خود بود یعنے چنانچه او باب المسح علی الرجلین نوشت باب المسح علی الخفین را نیز یادگار گذاشته و این مجموعه را که بعضے از علماے امامیه عزیز تر از جان میداشتند مجملا بنظر کمترین در آمده و بعضے از محدثین دیگر که درین مسئله خاص جد وجهد بلیغ بعمل آورده اند حال شان بعد ازین خواهد آمد انشاء الله تعالے باز باصل سخن که تا این احتمال مذکور در عبارت امام رازے است می رویم و میگوییم که نیز مؤید این معنے است آنچه حسین بن سعید در اصل نسخه خود از امام باقر رضی الله عنه لفظ لاباس درباره مسح رجلین آورده یعنے حضرت فرمود که در مسح پا باکی نیست و معنے این لفظ هرچه نزد علماے امامیه قرار یافته بر زبان فاضل اخبارے در جواب بعضے از مقامات کتاب ایضاح ادا میشود می فرماید که باز آمدم بر سر مطلب که لفظ لاباس فقهاے آنجناب استعمال میکنند که حرام باشد یا مکروه چه هیچ فقیهی بلکه بلیغے این کلام نخواهد گفت که لاباس بالصلوة فی ثوب اصابه المطر او ماء البحر او ماء الورد پس لفظ لاباس در کلام شیخ ابن بابویه دلالت میکند بر نجاست خمر و معفو بودن آن در ثوب انتهی بلفظه و الحمد لله که باعتراف این فاضل که برادر معظم خان صاحب قدوة المتدینین اند ثابت شد که مسح رجلین حرام یا مکروه شدید بود و چگونه تجویز توان کرد که جناب ائمه این امر مکروه یا حرام را باین مرتبه رسانیده باشند که پیشوایان رفضه قرار داده اند چنانکه بگوش رسانیدم

ومنجملهٔ آنها بیاد می آید که امام اعظم طوسی و دیگران از عمایدِ قوم
ازین روایت ثابت می کنند که مسح بر رجلین واجب است یا بمعنی
که شیعه ادعای آن دارند و اگر ما این روایت ثابت می فرمودند که مسح
با قدر ضرورے است و کسے که اکتفا بران کند ادنیٰ درجه صحت
وضو است مع الکراهت جاے آن داشت کما اثرنا افسوس که
اهل قلب باعتراف فاضل اخبارے موضوع حدیث را قلب کردند
و داد انصاف دشمنی و عداوت اهل بیت نبوی و محبت و صداقت
اهل اضلال و تلبیس دادند کما هو بدیهی لا ستره فیه **وجیرت** دیگر
آنکه اکابر طائفه درین حدیث که مضمضه و استنشاق از وضوئیت
و هست و نه از فریضه و نه سنت داد تطبیق بر زعم خود می دهند چنانچه
از کتب شیخ المغفلین هم عیان است که مراد از نفی فرضیت است
و از اثبات اثبات سنیت و از نفی سنیت مقصود آن است که اگر متوضی
ترک کند جایز است و اگر بجا آرد بدعت نیست پس غسل پا را بسبب
ورود روایتی ضعیف که غسل از وضوئیت در بدعت شمردن و روایت
ائمه را که بر لفظ لا باس در باره مسح شامل است از دلائل مذهب
خویش دانستن چنانچه از تقریر معلم الصبیان یعنی شیخ مفید و متعلم
شان در استبصار سمت وضوح میدارد و مجلسی هم بران دست تشبث
می زند عبرتگاه خلائق خواهد بود **وبعد از احتمال** مذکور که در عبارت
فخر المتکلمین بیان نمودم و تائید آن از کتب قدمای روافض بعمل آوردم
مظنون آن است که محدثین امامیه متقین اصطلاحیه در لباس نفاق
و تقیه آنرا نزد محدثین اهل سنت معنعن روایت کردند تا نوبت بدان رسید

که بعضے ازراویان فریب خوردند و نجث باطن ایشان پی بردند و بیچاره قفال هم بذکر آن در تفسیر خود جسارت نمود و گویا ابواب مقصود بر قلوب رفضه کشود یعنے باین بزرگان خصوصا امام باقر و عبدالله بن عباس و انس بن مالک رضی الله عنهم مسح رابدان عبارت که دانستے نسبت کرد و از کتاب امامیه کالصبح اذا اسفر است و علماے اهل سنت هم در بیان مکاید علماے قوم تصریح نمودند که علماے شیعه در کمین محدثین سنیه بودند و براے شکست مذهب ایشان کوے سبق از منافقین یهود می ربودند و درین لباس چه ریزها که نفرمودند بجا نشے که از اظهار این امور بغایت مجتنب است و تا مقدور به تفصیل حالات شنایع مذهب خود که عین تفضیح است نمی پردازد و از ذکر مثالب ایشان دل می دزد تا پرده بر نیفتد در ترجمه ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعید بن مسعود الثقفی کوفی انچه بالاضطرار گفت صراحة از ان باد هان اهل فراست میرسد که منافق مذکور بمقتضاے مکیدت اشقیاے یهود که حق تعالے در کتاب مجید از ان خبر میدهد و قالت طائفة من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علے الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون اول در زمره زیدیه ماند پس از ان مذهب امامیه ظاهر نمود و بعد از فتح و فیروزے خود و شکست مذهب مخالف خواست که ترقی کند و مذهب سنیان را از بنیاد بر کند کتاب معرفت تصنیف کرد و آن را بمناقب مشهوره اهل بیت و مثالب غیر مشهوره صحابه کبار که علماے کوفه که در تشیع محدث اصل الاصول و باوج کمال رسیده بودند چنانچه در صدر این رساله معلوم شده به صحت ثبوت آن قائل

نبودند و تبرک و حذف آن مشوره می دادند و می گفتند که روایت آن نباید کرد مملو و مشحون گردانید و از اہل محله خود پرسید که نشان بدہید که کدام بلاد بعید تر است از شیعہ و سنیان در انجا زیاد تراند گفتند که اصفہان قسم خورد که روایت نخواہم کرد احادیث این کتاب را از مناقب و مثالب مگر دران شہر پس کوفی رخت اقامت از کوفه بربست و بزمرۂ اہل اصفہان در پیوست و اعتبار تمام پیدا کرده ہمراه مناقب مذکور آن مثالب را که شیعہ ہم در پایۂ اعتبار نمی آورند روایت میفرمود و انچه دعوے کرده بود بعمل آورد و ہرچند اورا عماد اہل قم بکمال جد و جہد طلب کردند ملتمس شان را بدرده قبول نرسانید اندک تامل باید کرد که چنین مثالب را که حالش دریافتی پیش اہل سنت در بلده اصفہان روایت کردن بدون اظہار تستن و تقوی و تقدس چگونه ورا ممکن شد و اگر از اہل نحلت خود ہم کینه و نفاق بہم رسانیده بود چرا در برابر شان قسم خورد و از مکنون قلبی خبر دارد که باعث رسوائی و خون ریزی او بود در بلاد شیعہ که آن را علماے امامیہ بدیار المومنین از قدیم ملقب کرده اند چرا اقامت نکرد که فیروز قاتل فاروق را که بر دلدل سوار کرده دغشاده برانصار او بسته بہمان بلاد غالباً حضرت امیر فرستاده بودند تا شیعہ انجا مہمانی او چنانچه باید بجا آورند که زنی جمیله بمقتضاے مہمان نوازے برسم متعه یا وقف فرجہا فی سبیل الدین در پہلوے بابا شجاع متشعین نشانیدند فتند کرکما فی الکامل وغیره الغرض مثل مختار منافق کذاب که از بزرگانش بود پیشه اضلال و تلبیس نصب العین داشت و بروایت مثالب قابوے وقت یافته عالمی را از راه برد و تابو دپیشه او ہمین بود

تا باین قسم مسائل فروعیه که بحث دران میرود و باعتراف برادر معظم رئیس المعرضین کلام نقله نسبتی بمثالب نداشت چه رسد عبارت نجاشی صاحب احتیاط در ترجمه رئیس المضلین باید شنید اصله کوفی و سعد بن مسعود اخو ابو عبید بن مسعود عم المختار وولاه امیر المومنین ع المداین وهو الذی لجاء الیه الحسن یوم ساباط وانتقل ابو اسحق ہذا الی اصفہان واقام بہا وکان زیدیا اولا ثم انتقل الینا ویقال ان جماعة من القمیین کاحمد بن محمد بن خالد وفدوا الیه وسالوه للانتقال الی قم فابی وکان سبب خروجه من الکوفه انه عمل کتاب المعرفته وفیه المناقب المشهوره والمثالب فاستعظمه الکوفیون واشاروا علیه بان تیرکه ولا یخرجه فقال ای البلاد ابعد من الشیعه فقالوا اصفہان فحلف لا اروی ہذا الکتاب الا بہا فانتقل الیہا ورواه بہا ثقة منه بصحته ماروا فیه اینکه شنیدی حرفی از کلام نجاشی بود که دلش نمیدہد که به تفصیل حال مشایخ خود پردازد و دیگران در ترجمه این معاندین بقدرت ایزدی اندک تفصیل ہم بکار می برند یاد داری که ابو عمرو کشی درباره زراره شقی دہلی تفصیل بعضی از فضایح او شد و این گرگ باران دیده یعنی نجاشی درباره مقتدای خود آن قدر راه اجمال سپرده که گویا مصدر ہیچ تقصیری نگشته بالجمله بعد از جمع کردن کتب رجال امامیه بہار رنگیدست ونفاق می توان دید و درہمین فن کتابی ضخیم که به نیرنگی و بوقلمونیہا و دقائق فن تلبیس که اغاز آن از ابلیس و عبد الله بن سبا وانتہای آن معلوم نیست شامل تالیف توان کرد و نامش فضیحة المنافقین می توان گذاشت تا ثابت شود که اہل اضلال و تلبیس بدون ضرورت معاش در بلاد اہل سنت بمدارس الشیان اقامت کرده زہر وان طریق سنت را از راه راست بسوی بدعت واحداث آوردند ومفتریات خود را درحق اہل سنت عظام وصحابه کرام رواج

دادند چہ جاے مسائل فقہیہ کہ درپردہ اختلاف صحابہ و تابعین و دیگر فقہاے
جمہور دادند تحریف و تبدیل و زیادت و نقصان دران دادند و آن قدر
خوف و اندیشہ در ترویج ان نداشتند کہ در تبیین مثالب داشتند
کما لا یخفی و این قسم روایات کہ بیچارہ فقال نقلش نمود و بہ بعضے از وجوہ
کہ حالتش دانستنے موید مذہب شیعہ افتادہ ہمہ اش مبتنی بر کذب
و زور و من لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور الغرض بعد از احتمالیکہ در عبارت
امام المتکلمین بہم رسید تائیدش تا این مقام بوقوع آمد این قدرہم از تفسیر کبیر
باثبات رسید کہ از امام باقر مسح با مفید بخاطب نا مرویست چہ جاے اجماع اہل بیت ع
چنانچہ مجتہد فانی و زمانی و مقلد ایشان یعنی مخاطب لاثانی فہمیدند و مدعی
آن گردیدند این است حال صغراے مجتہدین کہ از حلی و خلل یعنی وجوہ
بیگانہ ہر ہفت گردہ بودند کہ فقیر کمترین آنرا منقوض کردم اما کبراے دلیل طائفہ
کہ اکابر علما مثل صاحب تنبیہ السفیہ و شارح مسلم الثبوت یعنی مولانا عبد العلی
انار اللہ برہانہما و ثقل بالحسنات میزانہما دیدند و خبرش گرفتند مناسب
نمی نماید کہ بہ نقلش پردازم و اختلال حالش را بیان سازم مع ذلک
انچہ درین رسالہ جابجا دربارۂ اہل بیت مفہوما و مصداقا تحقیق کردہ ام در
نقض و جرح و تفضیح و رسوائی کبراے امامیہ کافی می بینم واللہ ہو الہادے
و منہ الوصول الی المطالب و المبادے اکنون انصاف مرعی شود و بغور
تمام ملاحظہ رود کہ سردر معرکہ با تمامی مجتہدین کہ انداختہ سبحان اللہ کسیکہ تمامی
قصہ مناظرہ حقیر ما از بدو واقعہ امامیہ بشنود و در قیل و قال دم در دود ے
نداشتہ باشد مگر انکہ امام راز سے اعتراف نمودہ کہ مسح با اجماع مذہب
اہل بیت یعنی اصحاب عباست و آن ہم بتقلید مجتہدین کہ بالا خوانی

وهو احسن ظلمانی شان بوجه احسن دیدہ این قدر مجالی هم رسانده که
در رقعه خود که عبارتش دانستی به نویسد که بنده گفتگو دران نکردم و اگر اولیاء
دولتش گویند که هنوز وجوه اثبات صغراے مجتهدین در عبارت
سیف ماسح باقی است اگر تقضیها و قضیضها و نقیرها و قطمیرها مخدوش گردد
رئیس المعترضین را مجال دم زدن باقی نخواهد ماند پس میگویم اما وجه ثانی براے
صغراے مجتهد فانی و زمانی پس چون دعوے خرق اجماع نزد ران مذکور
است ویدون اجماع مسطور بر مسح پهلو راست نمی نشیند انهم مستلزم جهل
مرکب براے فانی و زمانی خواهد بود کما لایخفی علے الاقاصی والادانی
بلکه اکثر نقوض سابقه موجوده سابقه مشترک خواهد بود و تازه ترامریکه در ما قبل و ما
بعد بکار آید و اهل بصر را بصیرت تام افزاید آنکه فراوان حیرت دارم که این همه
خرد و بزرگ چه گفتند و در ترتیب قیاس چه کار کردند که از پیران نابالغ و
اطفال دبستان هم صدورش بعید مے نماید زیرا که اگر مراد شان از صغرا
قیاس معلوم این است که قطع نظر امامیه مسح پا اجماعے اهل بیت است
پس قطع نظر از انکه دعوے اجماع مرکب مهمل باشد حجتی و دلیلے بر اهل بیت
نخواهد بود زیرا که بخرافات مذهب خود الزام اهل حق در خواستن خلاف
قانون مقررے امامیه و باعث تکذیب امرے است که در ذوالفقار
غیر مطبوع و کتب مطبوع و ضربت حیدریه بان تفوه نموده اند و هم خلاف
رسائل رئیس المجادلین است کما لایخفی و اگر مراد این است که بر هر دو
مذهب اجماعی اهل بیت است پس از ازواج مطهرات که بمقتضاے
موارد استعمال و اولویت باعتراف قدوه اهل تشکیک و رایت
کریمه داخل بودند کی اتفاق بر مسح رجلین کرده اند و الا منقول میشد چنانچه

ازگذاشتن گذشت فلا بد من اثباته چه جاے آنکه از جناب مرتضوے وحسنین وامام زین العابدین وزید بن علے و مانند ایشان از اکابر اہل بیت رضی اللہ عنہم اجمعین ہرگز مسح پا منقول بنا شد بلکہ خلاف آن کما سیجئی نمود چه علاوه جناب سیده علیہا السلام ہم درین اجماع ظہورا یا اخفاءً داخل بوده اند یا نه بشق اول چگونه حضرات رافضه قائل توانند بود که فرع این معنے است که جناب سیده بزمره اہل بیت مدخلی یابند وبعد از انکه اعتقادات ومقولات علماے شیعه وروایات اکابر ایشان درین عجالہ نافعه بی پرده شد چگونه جناب شان را در زمره مقدسه اہل بیت داخل توانند کرد وعقل سلیم ہرگز باور نمیکند که بدون شمول جناب سیده اجماع اہل بیت تمام باشد کاشکی در وقتی از اوقات شریک می شدند تا ائتلاف لاحق اختلاف سابق رامی ربود ولیست ونابود می نمود فانه ایضا فرع الولوج وقد تحقق الخروج عند اہل التصب والرفض والخروج وبعد ازین امور عقلا را باید از حضور کرامت ظہور مجتهد الزمانی دروح پر فتوح مجتهد فانی سوال کردن که اے پیشوایان طائفه مرگاه جناب مرتضوی در وقت خلفا محکوم به پیروے واتباع شان بر تقدیر ہدم کعبه وفعلیت احراق مصحف وغصب ام کلثوم الی غیر ذالک من الامور باشند چنانچه کتب قدیم وصحف جدید شما جعلا وتلبیسا بران دلالت دارد وقد سبق مجملا وبعد زمان خلفا حضرت امیر المومنین بتالیف قلوب اصحاب خود که معتقد حسن سیرت وصواب راے متقدمین بودند مشغول شوند چنانچه تفصیلش در صراط مستقیم الی مستحق التقدیم است وبہمین اسباب باظهار اکابر شما نتوانند که در زمان فرمان رواے

خود مرتکب امرے شود کہ باعث نسبت خطا بسوے سابقین باشد
وفیصلہ فدک راکہ ہم از اجتہادیات بود برحالش بگذارند واز حکم شیخین
سرموے تجاوز نفرمایند پس عقل عقلا چگونہ تجویز کند کہ در مسح پا محکوم باظہار
حق باشند واز غسل رجلین کہ فعل وقول سینان واز اجماعیات
خلفاے ایشان باشد وموجب استیصال اصول دینی ندبود بلکہ احوط
باشد کما سبق وسیجئ انشاء اللہ تعالے اجتناب کلی نمایند تنا قضات
اصول وفروع این مذہب راحدے ونہایتی نمی یابم وارشاد ان حدیث
کہ نزد صاحب سیف ماسح دلالت بر مسح پا دارد معلوم نیست کہ
در خلوت بود یا جلوت بطلان شق اول معلوم کردے کہ بخیال درہمی
ایشانہ ازمہات دینی واصول یقینے تقیہ ورزند و درفروع مسائل سینہ راسپر
فرمایند وحرامم کہ چون خلفاے راشدین منکرین مبدء ومعاد وحرمت کعبہ را
میگشتند پس تقیہ نخواہد بود مگر در چیزہا کہ مخالف مذہب خلفا باشد کما لایخفی
اما شق ثانی فلا یقوم حجہ ولا ینہض دلیلا ابل یوجب کون المستدل ذلیلا فکیف
کہ خود رؤساء قوم اعتراف کنند کہ حکم برظاہر است نہ امور باطنہ کہ چندی
از اسلاف زمان متبع خطوات الشیطان مصداق آیت کریمہ قران مجید واذا
خلوا الی شیاطینہم قالوا انا معکم انما نحن مستہزؤن باشند روایت کنند
اللہ یستہزئ بہم ویمدہم فی طغیانہم یعمہون علاوہ حال پیشوایان طایفہ
کہ مسح پا ازایشان بدے روایت میکنند طشت از بام است سرد فتر کوفیان
بی وفا وسرغنہ اہل مکر دغا زرارہ بود ائمہ ہدے در تکفیر وتفضیح او انچہ فرمودند
رشک افزاے شمر وابن زیاد است این ہمہ کہ گفتیم بعد از تنزل وتسلیم
دلالت آن روایت است کہ حضرات مجتہدین مقلدین طریقہ زراریہ

دعوے نقل حکایتش از جناب مرتضوی وارند و از نصوص قطعیہ می پندارند والا بندہ کمترین را در دلالتش جاے گفتگو باقی کہ این مقام مقام تفصیلش نیست مگر یک دو حرف لایق این اوراق اجمال باید شنید روایت مرتضوی کرم اللہ وجہہ کہ در سیف ماسح اشارہ بدان نمودہ دعوے استفاضۂ آن بی ادراک و شعور معنے لفظ مذکور نمودہ و بماخذش نیز نصے نفرمودہ این است روے الطحاوے باسنادہ عن علی انہ توضأ ومسح ظہر القدم وقال لولا انی رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فعلہ لکان باطن القدم احق من ظاہرہ و بعد از تسلیم ثبوت وصحت و تجرد آن از تمہید اہل تقیہ و نفاق کہ حرفی از حال شان گذشت و حرفی دیگر بعد ازین می آید انشاء اللہ تعالی می توان گفت کہ احتمال دارد کہ ارشاد مرتضوے در بارۂ مسح موزہ باشد و موید این احتمال بلکہ از نصوص قطعی است ورود لفظ خف بجاے قدم در حدیث مرتضوے بہمین مضمون وہم احادیث دیگر اجلہ اصحاب فتعین الخف جمعا بین ادلہ غسل الرجلین والمسح علی الخفین و این امر فقط بر اصول اہل سنت حاصل نیست چہ دانستی کہ علم الہدی امامیہ مسح موزہ را از شریعت نبوے دانستہ وجہابدۂ محدثین شیعہ باثبات آن رفتہ بروایت زرارہ کہ می آید مسح موزہ تا قرب وفات پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والہ ثابت و اثبات نسخ از قدرت امامیہ خارج وچون موزہ بسبب شمول و احاطہ پا تعلق زائد الوصف دارد و باظہار علماے اعلام ملک عرف خواص وعوام در ہر زمان ثابت است کہ اگر موزہ کسے را بوسند می گویند پاے فلانی را بوسہ دادند پس اگر مسح موزہ را بمسح قدم تعبیر کنند بعید نخواہد بود کہ این مجاز پہلو بحقیقت می ساید

و بمنطوق کلام می گراید بخلاف تاویلات مقولات امام اعظم قوم مسح المتعلین
که خود علماے شیعہ کما اشتر نا دل بران نمی بندند بلکه بر تسویلاتش قاه قاه
می خندند و ضرورت شرعی هم بدین امر داعی گشته که نگاهداشتن حدیث
معصوم و خلیفه محفوظ نزد فریقین از لزوم کذب و دروغ است خلافاً للشیخ
فان ملاک تسویلاته حمل الاحادیث علی الکذب والافتراء و وجه لزوم
کذب آنکه احادیث بسیار در باره غسل رجلین از جناب ابوالحسنین
بطرق متعدده و اسناد معتبره معتمده مرویست کاش مجتهدین که مرویات
اہل حق رونمی آرند بکتب خود رجوع نمایند و دریابند که جناب امیر این هم
فرموده اند که رسول خدا تشریف آوردند و من وضو میکردم پس مسائل
وضو از ابتداے شستن وشو تعلیم فرمودند چون بعد از مسح سر
غسل پا کردم فرمودند کہ اے علی خلال کن میانه انگشتان وقت
غسل پا تا در نیاید دران آتش دوزخ و اینکه شنیدے از نصوص
مرتضوی که بحضرت رسالت رسانیدند حرفی از کتاب و قطرۂ از
عباب است که علماے شیعه بعد از روایت آن بصد حیرانی دست
و بغل بوده و پاے تنگ دوده فرموده باب تسویل کشادند و غایة السعی
اہل فضول آنکه حدیث مرتضوی بر تقیه محمول است ولیکن بمقتضاے
سلب حافظه بیاد بزرگان امامیه نماند که این سخن مهمل وقت تنقیح امور
دینی و مناظرات یقینی بر تقدیرے درست تواند شد که اول تشیع
حضرات ائمه با دلۂ قطعیه باثبات رسانند و سواد النزاع بلکه باعتراف
مخالف و موافق چنانکه وانی جمله سنی بودند و آنگاه ثابت می کردند که مذهب
معصومین همان بود که زراره شقی امام الائمه قوم و مجلسے امام سیزدهم

در کتب فقہہ خویش تحقیق کردہ اند کہ غسل پا مذہب سنیان و از مجدد ثابت امور و مبتدعات و تسرور کہ ہرگز نمازان درست نیست نہ برطبق دیگر آن مثل سید مرتضے صاحب رفع الاختلاف کہ کتاب خود را بینہ و بین اللہ حجت دانستہ کما اشرت الیہ و این ہم باد نگر وند کہ روایت مذکور از حضرت زید شہید است کہ پیوستہ باحقاق حق و ابطال باطل و اظہار دین و استیصال نفاق و منافقین می کوشید و آخر جان شیرین خود را در راہ خدا باختہ و سر خود را مانند شہید کربلا یا لیتنی کنت معہم فافوز فوزا عظیما بر دین جد امجد خود صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فدا ساختہ پس خروج او بر مروانیہ و تقیہ او در بارہ مسائل فقہیہ و انہم با فترا بر جناب علے مرتضے و حضرت محمد مصطفیٰؐ از قبیل مثل سائر است کہ صلت علے الاسد وبلت عن النقد اما رواۃ این حدیث پس باظہار محدثین شیعہ منبہ بن عبد اللہ و حسین بن علوان و عمر بن خالد اند کہ در خوبی و بزرگی شان باعتراف امامیہ و مقتضا سے اصول این ہا بر مبنی نعیت فرباد از دست امام اعظم قوم کہ در استبصار قطع نظر از انکہ و سند حدیث مذکور پیش باخور دہ رجما بالغیب مدعی آن گشتہ کہ کلہم من العامۃ و الزیدیۃ حال آنکہ از کتب رجال مثل تلخیص الاقوال وغیرہ در حق اول پیدا است کہ بحکم ائمہ این فن صحیح الحدیث بود امارا وے ثانی تقیہ و بحدے رسید کہ خود امامیہ در اشتباہ و التباس افتادند فیکون من شیوخ اشہم الاعظم التقی و اکرم حیث روے الصدوق عن الصادق المصدوق فی اعتقادات وھو استادہ و استادہ ان الاتقی من الشیعۃ من یکون اکثرہم تقیۃ و قد تقرر باعترافہم ان الائیلاف خیر من الاختلاف

فتد برفانه مع وضوحه دقیق و بالتأمل حقیق و آمار او سے ثالث که عمرو بن
خالد است پس از اصحاب امام محفوظ و ثقه و موثوق است و اهل [illegible]
شک میدانند که بسا کس از عامه در حدیث بهتر از خاصه می باشند
افسوس که ائمه قوم بروایت آن شقی که نعمت او وظیفه ائمه دین بود تر
از مجوس و یهود لعین بود فتوے میدهند و این قسم روایت را که جبلّ العمل
تواند بود محمول بر نفاق و تقیه گردانند ولیکن علمائے طائفه عذرے
قوے دارند که اگر بروایت زید شهید عمل کنند مخالفت زراره و هم
شیطان الطاق لازم می آید چه آن بدبخت نیز درباب وضو همان آهنگ
می سرائید که از زراره قبل ازین بگوش رسید و بمقتضائے روایات
[illegible] شارحین آنجناب را از اهل ضلالت می دانست
ولیکن الحمدلله که بجائے شئے هم آن شقی را بسبب شامت اعمالش
همین لقب که ابلیس لعین و ابن سبائے بیدین هزار دل رشک
می برند یاد می کنند جائیکه ترجمه برادر بزرگش یعنی هشام بن حکم می نگارد
و کتب او را بمعرض تفصیل می آرد عبارتش این است کتاب الحکمین
کتاب الرد علی المعتزله و طلحه و زبیر کتاب القدر کتاب الالفاظ کتاب الاستطاعة
کتاب المعرفه کتاب الثمانیه الابواب کتاب علی شیطان الطاق انتهی مقام
الحاجة بلفظه و مضامین این کتاب که قدما در افادات خود جابجا آورده اند
دلیل صریح بران است که ائمه قوم را در دعوے اختصاص و انتساب
سوئے اهل بیت رضی الله عنهم اجمعین باهم تکذیب و انکار بود و [illegible]
قبل ازین گذشت که حضرات ائمه با صفت خلق عظیم پیشوایان قوم را از
مجلس خویش رانده اند و نیز بهار شفارش مردم را قبول نفرموده

پس آنچه علماے ما قدیماً وحدیثاً درباب اجلۂ ائمہ رافضی گفتند کہ ایشان
با امام وقت ملاقات نداشتند و براے گول عوام مدعی ملاقات
وصحبت بودند بعنایت ایزدے ثابت شد بالجملہ جزو سمنی زید
شہید کہ حضرت امام صادق شہادتش را مانند شہادت
مرتضوے اعتقاد میکردو امام زین العابدین بشفقت تمام تمہاے
سرد او رامی خورانید و کوشش بلیغ در تربیتش ارزانی می داشت
کافی الکلینے وہر کس می نمود کہ این فرزند ہمان فرزند است کہ رسول خدا
بشارت بتولداو داده وحضرت خاتم الانبیا مثل شہید کربلا بر ومفتخر
ومباہی بود چنانچہ از مجالس المومنین وکلینی وشروح آن وارشاد
مفید و وبلبی وغیرہ مانند صبح صادق است باعث برخلوص وعقیدت
شیعہ دربارۂ شیطان چیزے بخیال نمی آید کہ زید شہید راکہ مانند
مصداق انعم اللہ علیہ وانعمت علیہ بود از دائرہ ایمان کہ معرفت
امام است بیرون می کرد وخودرا عارف معارف قرار می داد چنانچہ
درکافی کلینی است والمنۃ للہ کہ خود گمراہی او وتمامی اولین وآخرین او باعتراف
عمائد قوم قبل ازین معلوم شد ولیکن چہ ممکن کہ علماے شیعہ از سر بر کشتی
وجان نثاری براین مضلین باز آیند ومن یضلل اللہ فما لہ من ہاد بالجملہ برو
ایستید در وجہ ثانی از اثبات صغرے جناب شیخ فانی با مجتہد الزمانی
اشارہ کردند دلالت قطعی بر مسح پا ندارد وبر مسح موزہ حمل توان کرد و
ازین حمل لازم نمی آید کہ غسل بدین راہ از احکام دوجہ رابر نفع فرد وآریم چہ براہل
ثقات مستور نیست کہ گفتگو تقلیات است نہ در عقلیات داگر
درین ابواب مثلاً احادیث رسول الثقلین بہ ثبوت می رسید فعلے

لراس والعین د ! • لیس فلیس من بعد گذارش است که ضرورت
در امر مذکور محصور نیست زیرا که اگر بر مسح یا حدیث حضرت مرتضی
را حمل کنیم و اعتقاد بدان داریم که مسح موزه خلاف حدیث شریف و قرآن
مجید است لازم می آید تناقض دیگر با احادیثیکه در جواز مسح موزه از
ائمه هدی خصوصا جناب امیر مرویست باشد و مدیکه خود محدثین
و متکلمین امامیه درین باب رساله های منفرد و کتابهای مستقل
برداخته اهل حق را بنا بر رفع مشقت و مونت مرهون منت ساخته
اند چنانچه بافاده علم الهدی و سعی بلیغ محدث مهلبی اشارتی در
سابق رفته ولیکن بنا بر مزید توسیق برحسبی از افادات محدث دیگر اشعار
بخصوص امر ثانی نگویند که دیدن فلانی تحقیقات محدث مهلبی
نزد بعضی از اکابر امامیه بدون تصریحات علمای شیعه درباره
تصنیف این نوع کتابها بکار نمی آید پس ناگزیر حرفی چند درین مقام میگویم که از
جمله آن تصریحات عبارت نجاشی است که از انتخابات فقیر که بصرصر جور
حکام پریشان شد برآمد در ترجمه فضل بن شاذان که باعتراف عمایده قوم
ممدوح ائمه و جلیل الشان و رفیع المکان بود جائیکه مصنفات او را بعد از
توثیق و تبجیل شمرده و گفته صنف مائة و ثمانین کتابا وقع الینا منها کتاب
النقض علی الاسکافی فی تقویة الجسم کتاب الرد علی الثنویة کتاب
اثبات الرجعة کتاب الرد علی الغالیة کتاب الرد علی محمد بن کرام
کتاب الرد علی احمد بن الحسین کتاب الرد علی الاصم کتاب الرد علی البیان
بن رباب کتاب الرد علی الفلاسفة کتاب الرد علی المبانیة کتاب
الفرایض الکبیر کتاب الفرایض الاوسط کتاب الفرایض الصغیر کتاب المسح علی الخفین

کتاب الرد علی المرجیہ کتاب الرد علی القرامطہ کتاب الطلاق انتہی
بلفظہ مختصراً سلمنا کہ بعضے از علماے شیعہ در حق او توقف کردہ اند
نظر باخبار یکہ در شان او منافض مر دبست و بعضی او را بسبب دیگر
کہ اشارتی بدان رفت بذم و قدح تناول نمودند لیکن چون سیح جلی
را مجتہدین و مقلدیشان امام اعظم ثانی می دانند و از پیشوایان خود
اعتقاد می کنند و او نطاق ہمت بر توثیق شخص مذکور بستہ حاجتی بدان
نماند کہ اقوال متوقفین و طاعنین درباره او بر سپرده نزیر قبل و قال آرم
و با اینہمہ تحقیق جلی کہ باعتراف شوشتری و دیگر علماے شیعہ بپایہ
رفتہ نصب العین و محتاج الیہم نیست زیرا کہ فصل بیچارہ را بجہت مذکور
از دائرہ توثیق بدر کردن تیشہ تیز بر دست و پاے خود زدن است
انصاف باید کرد کہ کسی از علماے شیعہ ازین نقائص مبرا بود کما اشرنا فصل
صیف و شتا کہ بہار و خزان عبارت ازان باختلافات علماے شیعہ
و بو قلمونی ایشان چہ گلہاے رنگین از نسترن و نسرین شگفانیده کہ نظارگیان
تمام عالم محو حیرت می شوند **الغرض** ہمین چند سطر کہ براے تحقیق
امر دوم بتفضل ایزدی براے فضل کافی و شافی است علما را باید کہ
اصول خود را محفوظ دارند و خود را سخن پرورے نہ نمارند و مصداق حفظت
شیٔا و غابت عنک اشیاء نشوند و بعد ازاندک فکر در حدیث
مرتضوی کہ مجتہدین از طحاوی نقل کردند و از منتخب کنز العمال ہم
نقل نمودند کہ لو کان الدین بالراے لکان باطن القدمین احق بالمسح
من ظاہرہما الخ حمل قدم بر خف بوجہ دیگر متعین است زیرا کہ اولویت
باطن در موزہ است نہ رجل چہ غالب اوقات باطن با مستور و محفوظ

است خواه در نعل عرب خواه کفش عجم بخلاف پشت پا پس معنے
آن است که قبل از بدن مسح موزه پیغمبر مسح باطنش اولی می نمود که
تبلوث نجاست نزدیک تر است نسبت بظهر و از نیجا اصابت رای
علمای ما که این حدیث را در باب المسح علی الخفین وارد کردن کما لا
یخفی معلوم همگنان می شود الحمد للہ علے ذلک حال علماے قوم درباره
مسح موزه بیکدو حرف دانستے که چه قدر ابهام در اثبات آن بکار
بردند و خود علم الهدے مسح موزه را از شریعت محمدے و سنن
معصومین دانسته اکنون حال تعصب و مزید یاوگی ایشان بر دستور
قدیم بشنو که خبر بحنید حرف کلفت نمید هم بل ان وفقک الله تعالے
شیعه بمقتضاے منک الریاح و منک المطر حرمت مسح
موزه را بدان درجه رسانیدند که تقیه را هم دران جائز نشمردند و حال
انکه در شرک و کفر و زنار بستن و در ادعیا دمشرکین شریک شدن حدیثها
براے فرید ثواب ان درکافی و شروح و تالیفات مجلسے دیده باشے
خصوصاً انچه تعلق دارد بتقلید ابو طالب و اصحاب کهف را و در بدگفتن ائمه
معاذ الله نیز و ایشان نیز تقیه واجب است چنانچه در قواعد و شروح
آن مبسوط و بر اسامی ائمه هدے چنان بستند که تقیه در سه چیز روا نیست
ازان جمله مسح موزه است و این مبحث نظر بکتابهاے که در اختلافات
مسائل اجتهادیه اولین و آخرین ایشان تصنیف کرده ناظرین را بها زعفران
رارکشمیر نموده مفصل می توان یافت که این رساله متحمل بیانش نبود چه
جاے خاتمه که چند ورق بیش نیست مگر ناگزیر حرفی چند از کتاب صغیر امام
کبیر شیعه که استبصار نام دارد و کتاب دیگرش که بمسائل خلافیه

شنیع ست کوش کردنی است تا قدرت ایزدے عیان شود و ثابت گردد که دلیلیکه برائے حرمت و منع مسح موزه امام الائمه شیعه قرار میدهد مثبت جواز مسح مذکور است بالجمله امام اعظم قوم اول بابی در جواز تقیه در مسح موزه خلاف اکابر مجتهدین و اصحاب و علمائے ائمه دین که فتوی بر منع آن بسبب ورود احادیث دادند منعقد کرده می فرمایند اخبرنی الشیخ عن احمد بن محمد عن ابیه عن الحسین بن الحسن بن ابان عن الحسین بن سعید عن فضال عن جمال بن عثمان عن محمد بن النعمان عن ابی الورد قال قلت لابی جعفر ع ان اباظبیان حدثنی انه رأی علیا ع اراق الماء ثم مسح علی الخفین فقال کذب ابوظبیان اما بلغک قول علی ع فیکم سبق الکتاب الخفین فقلت فهل فیهما رخصة فقال لا الا من عدو تقیة او ثلج تخاف علی رجلیک فاما ما رواه الحسین بن سعید عن حماد عن حریز عن زرارة قال قلت له فی مسح الخفین تقیه فقال ثلثة لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر و مسح الخفین و متعة الحج فلا ینافی الخبر الاول لوجوه احدها انه زجر عن نفسه انه لا یتقی فیه احدا و یجوز ان یکون انما اخبر بذلک لعلمه بانه لا یحتاج الی ما یتقی فیه فی ذلک و لم یقل لا تتقوا انتم فیه احدا و هذا وجه ذکره زرارة بن اعین و الثانی ان یکون اراد لا اتقی فیه احدا فی الفتیا بالمنع من جواز المسح علیهما دون الفعل لان ذلک معلوم من مذهبه فلا وجه لاستعمال التقیه فیه و الثالث ان یکون اراد لا اتقی فیه احدا اذا لم یبلغ الخوف علی النفس او المال و ان لحقه ادنی مشقة احتمله و انما یجوز التقیه فی ذلک عند الخوف الشدید علی النفس و المال محصل مضمونش آنکه متعلم ابن معلم می گوید بعد اسنادش بسوے ابی الورد که گفت پرسیدم از امام باقر که ابوظبیان بمن گفته که دیدم حضرت امیر را که

بعد از رحلت آنحضرت مسح خفین بعمل آوردند فرمود دروغ میگوید مگر نزد احدی شان
شما خبر رسیده که آنحضرت قرآن مجید مسح موزه را پرسیدم که رخصتی
در ان هست فرمود نه مگر به تقیه از دشمن یا خوف از برف بر هر دو پا و آنچه
حسین بن سعید از حمّال از جریر از زراره روایت کرده که گفت پرسیدم از
امام باقر که تقیه در مسح خفین درست است فرمود در سه چیز تقیه نمیکنیم خوردن
مسکر و مسح موزه و متعه حج منافی با جز اول نیست بچند وجه یکی آنکه امام حال خود
را بیان نموده و ممکن است که بعلم لدنی دریافته باشد که حاجت به تقیه
نخواهد افتاد و نفرموده که شما تقیه نکنید در مسح موزه و این وجه از افادات
زراره است دوم آنکه تقیه نمیکنیم در منع از مسح موزه نه از ارتکاب آن زیراکه
[illegible] معلوم است که مذهب امام بود پس وجهی نیست که
تقیه دران کرده شود سوم آنکه هرگاه خوف تا بجان و مال نمی رسد تقیه نمیکنیم
و در ادنی ازان مشقتی می کشیم و تقیه نمی نمائیم و تقیه جایز نیست در مسح موزه
مگر وقت خوف شدید و تلف جان و مال آنچه بر افاده زراره امام الائمه
طائفه واده می شود عیان است و کاسه لیس زراره آنچه درین وجوه آنچه
تسویلات نموده بی مبالغه مضحکه اطفال است حاجتی برد آن بعد ازاو که
حال مسح موزه نمی افتد **قوله** عبارت مسائل خلافیه حضرت شیخ
الشیوخ امامیه که در حقیقت شیخ المغفلین لقب اوست بمقتضای
میعاد باید شنید و عجائب قدرت آفریدگار را در ضمن آن جلوه گر باید دید
عندنا المسح علی الخفین لا یجوز مع الاختیار لا فی السفر ولا فی الحضر وهو مذهب
الخوارج والیه ذهب مالک فی روایة ابن ابی ذئب عنه فانه قال ابطل
مالک المسح علی الخفین فی آخر ایامه الی ان قال فی دلائل مذهب اصحابه

وروی زراره عن ابی جعفر ؑ قال سمعته یقول جمع عمر بن الخطاب اصحاب
النبی ؐ فقال ما تقولون فی المسح علی الخفین فقام المغیرہ بن شعبہ فقال رأیت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یمسح علی الخفین فقال علی ؑ قبل المائدہ او بعدہا
فقال لا ادری فقال علی ؑ سبق الکتاب انما نزلت المائدہ قبل
ان یقبض بشہرین او ثلثہ یعنی نزد امامیہ در مسح موزہ ہمان قرار یافتہ
کہ خوارج بدان رفتہ اند کہ ہرگز جائز نیست نہ در سفر و نہ در اقامت مگر بہ
تقیہ و کلام این اسے ذہیب دلالت بران دارد کہ امام مالک در آخر عمر
بہمین مذہب رجوع کردہ و دلیل براین مذہب آنکہ زرارہ از امام باقر روایت
کردہ کہ می فرمود کہ فاروق اصحاب را جمع کرد و پرسید چہ میگوئید مغیرہ برپا
خاست و گفت کہ حضرت پیغمبر را دیدم کہ مسح موزہ می کرد امیر المومنین گفت
قبل از نزول سورہ مائدہ دیدے یا بعد از ان گفت تاریخ را یاد ندارم فرمود
کہ آیت وضو کہ دو یا سہ ماہ از وفات شریف پیشتر نازل شد حکم موزہ را منسوخ
کرد ازین حدیث کہ زرارہ روایت کرد و امام اعظم شیعہ استدلال بدان
نمودند این قدر بارشاد مرتضوی کرم اللہ وجہہ بثبوت رسید کہ مسح
موزہ بدلیل فعل نبوی شریعت محمدیست ؐ و تقریر مجتہد فانی و ربانی چنانچہ دانی
دلالت بران دارد کہ قول و فعل امامی دلالت بر اجماع ائمہ بران می کند
پس بحدیث مرتضوی کہ امام الائمہ و فعل مصطفوی کہ اشرف الانبیاء
بودند بطریق اولی ثابت شد کہ ثبوت مسح موزہ بحدیث نبوی اجماعی
اہل بیت و اہل سنت ہم در اجماع داخل اند **آمدم** بر دعوی نسخ
پس میگویم کہ اثبات این مدعا از جناب ماسح المتعفین امام اعظم امامیہ و شیعہ
او کہ مجتہدین باشد خیلی مستبعد بلکہ از جملہ محالات است زیرا کہ شیخ در کتاب

تهذیب [illegible] در اثبات حلت متعه گشته چنین افاده فرموده
[illegible] اجماع المسلمین علی ان النبی کان قد اباحها فی
[illegible] علی حظره منها بعد ذلک فینبغی ان یکون مباحة علی
ما کانت [illegible] دلیل فی الشرع یدل علی ذلک انتهی ومجتهد در
[illegible] تفصیل این مجمل بدین الفاظ کرده که اهل اسلام
[illegible] در عهد حضرت سید المرسلین
[illegible] امام اهل سنت فخر الدین رازی در تفسیر کبیر حیث
قال فی ذیل قوله تعالی فما استمتعتم به الایه واتفقوا علی انها کانت
مباحة فی ابتداء الاسلام روی ان النبی لما قدم مکة فی عمرته تشکی اصحاب
الرسول طول العزوبة فقال استمتعوا من هذه النساء وایضا دلالت می کند
برین اتفاق و اجماع [illegible] مذکور خواهد شد از اقوال وعبارات علما که
تعلق بحل و نسخ متعه دارد کسی را درین باب مجال انکار نیست وهرگاه باجماع
امت حلت متعه بثبوت قطعی رسید پس بمقتضای استصحاب
حکم مذکور ثابت خواهد بود تا وقتیکه رافع یقینی آن یافته نشود چه هر حکمیکه بدلیل یقینی
ثابت گردد ارتفاع آن هم محتاج بدلیل قطعی میباشد فان الیقین لا یزول
الا بیقین مثله چنانچه در محل خود در کتب اصول فقه فریقین مثبت ومبرهن شده
والاصل عدم نسخ است فلا بد من اثباته ودونه خرط القتاد پس الحال بر عهده مخالفین
که مدعی نسخ اند لازم است که بدلیل مقبول الطرفین زوال وارتفاع این حکم
متفق علیه را باثبات رسانند وانی لهم ذلک انتهی کلامه بعینه وبر
عقلای عالم مخفی نیست که بعد ازین تقریرات چه ممکن است که
اولین وآخرین شیعه مسح موزه را مدلل کنند یا غسل یا مسح رجلین

ومسح خفین مانند حرمت وحلت متعہ مناقض یکدگر است تا آیت وضو
را ناسخ مسح موزہ گمان برند فکیف کہ جہابذۂ محدثین ایشان مثل فضل و
مہلبی ابواب وفصول ورسائل مفردہ در ثبوت آن تصنیف کردہ وعلم
الہدی امامیہ مسح موزہ را عین شریعت محمدیہ بی زیادت ونقصان
دانستہ باشد والحمد للہ کہ دلیلیکہ امام اعظم برای عدم جواز آن مرتب
کردہ بودند برایشان منقلب شد ومسح موزہ را ثابت گردانید مصرع
عدو شود سبب خیر گر خدا خواہد واینکہ گفتیم تسلیم این معنی بود کہ الداخصام حدیث
مرتضوی را بر این حمل کردند ورنہ احتمالی دیگر مانند آفتاب تابان وبا لفظ
سبق کہ مقتضی اشتراک دو چیز در صفتی است خیلی چسپان است و آن
اینکہ کتاب خدا یعنی قرائت جر در آیت وضو کہ در آخر عمر حضرت پیغمبر
نازل شدہ از حدیث خفین کہ از مسافر ومقیم تکلیف غسل رجلین را ساقط می
کرد سبقت گرفت ومعتبرہ کہ در اثباتش بروایت خود استدلال می نماید
از ترقی بہ تنزل می گراید وبعد از استقراء در تالیفات علمای ما مثل ضیاء
مقدسی بر تقدیر صحت حدیث معلوم می شود کہ نزد ایشان قیل وقال با
معجزہ در روایات بنا شدہ ہمین قدر مروی گشتہ کہ جناب امیر کرم اللہ
وجہہ فرمودند کہ ان الکتاب قد سبق الخفین ومنادی برای آن گردانیدند
واین حدیث را جامعین اخبار وآثار مورد مسح خفین دانستہ اند اکنون بر این
معنی کہ تقریرش بعمل آمد روم ظاہر گشت ظہور اکملا وجناب امیر کہ منادی
گردانیدند برای رفع تردد بعضی از اصحاب بود والحمد للہ کہ بعد ازین
سعی بلیغ کہ امیر المومنین درین باب مبذول داشتند اختلاف وتردد باقی
نماند چنانچہ از تصانیف امام فخر المتکلمین ودیگر ارکان ملت ودین از فقہا ومحدثین

اما وجه ثالث واضح میشود لهذا ینبغی ان یفهم والله اعلم وعلمه احکم
پس حالش در سابق انچه معلوم همکنان گشته برائے تکذیب مجتهدین کفایت
میکند حاجتی بدان نیست که باز درین مقام مونت تحریر کشیده شود ولیکن
اطرف این همه امور آنکه مجتهدین درین وجه افاده گردند که تواتر مسح پا در مذهب
ائمه اهل بیت باعتراف سنیان ثابت است معلوم نیست که اقرار
اهل حق را بتواتر مذکور از کدام دلیل ثابت فرموده اند سخن درین است که روایت
از امام باقر رح در مسح رجلین به ثبوت پیوند تا بصحت وشهرت و تواتر چه
رسد این ترهات ولاف وگزاف را نهایتی نیست علت این همه
دعاوے لاطائله همان جهل مرکب است و دیگر هیچ عجبکه مجتهدین را با وصف
شفوف این همه کوشش شنا نشد که حکما فرموده اند ع بالائے پیش آمده
است ولیس دلوار؎ اول بایدش باثبات رسانیدن که جمع اهل بیت
مسح پا می کردند وفتوے بران میدادند باز باثبات استفاضه وشهرت
این امر قصد کنند باز متوجه باثبات تواتر شوند وهرگاه این همه در مذهب
تشیع به ثبوت رسد آنگاه متوجه گردند بسوے اثبات مسح پا بروایت
علماے اهل سنت از بعض ائمه هدے چه جاے اجماع فضلا عن الشهرت
فکیف تواتر والا بر زبان هر یکی از صغیر وکبیر جارے خواهد شد ؎
تو کار زمین را نکو ساختی ؎ که با آسمان نیز پرداختی **اما وجه رابع**
پس هر چند غور وامعان بکار میرود ربط آن با ما به النزاع پیدا نمی شود آیا مناط
اثبات غسل رجلین بر قیاس بود تا مجتهد فانی وزمانی چنین گفتند خود متن
همین کتاب یعنی سیف ماسح اول دلیل بران است که اهل حق بکتاب
وسنت وآثار اهل بیت کرام واخبار اصحاب سرور انام صلی الله علیه وآله وسلم

غسل رجلین را با ثبات رسانیده اند پس وجه رابع [illegible] از جناب
ایشان باید رسید و باید گفت که صدور این قیاس [illegible] باجماعی [illegible]
است ازین وجه چگونه ثابت می شود و اگر علما [illegible] بعد از
طی مراحل مذکوره وجوه عقلی و اسباب و علل را هم ذکر کرده اند مجتهدین
و محدثین ایشان کے اثر از دست داده اند چنانچه بر اهل استقرار
مخفی نیست غرض چرا نگم که این وجه را با دعوی [illegible] چه علاقه است
باز خدا [illegible] گفت شود که ازین وجه چهارم مجتهدین شیعه تشیع
ائمه ثابت [illegible] باشد و هذا
[illegible] معلوم
توان کرد که این وجه با مدعا [illegible] و ثبت آن
المجتهد جار بالهذر والهذیان [illegible] باشد و کردن
مجتهدین و مقلدین [illegible]
کتاب [illegible] سنت
که موجب قیاس [illegible] اربعه
و مانند ایشان [illegible] شیعه که مسح علی
ازان ها سنت [illegible]
را [illegible] منکر [illegible]
منکر قیاس [illegible]
دلالت بران دارد [illegible] از مجتهدین
قیاس انکار شدید داشته اند و حال آنکه رجلین [illegible] مذهب آن ها بود
و کسی از شیعه و سنی مسح رجلین ازان ها نقل نکرده فس علی هذا

در طبقهٔ تابعین وتبع تابعین بلکه طبقات متاخرین پس حیرانم که بعد تسلیم صحت نقل هم کجا مطلوب ایشان که تشیع امیه است از نسبت انکار قیاس ثابت می شود چه جائے آنکه مسح یا اجماعی اہلبیت الغرض نه انکار حجیت قیاس دلیل تشیع است ونه اقرار ان دلیل تسنن چه اکابر امامیه که بصاحب الزمان خصوصیات زاید الوصف داشتند مثل ابو علی اسکافی مشهور با بن جنید که مذهبش حجیت قیاس است چنانچه نجاشی بعد از تعظیم و توقیرش هم اقرار بدان کرده وگفته سمعت شیوخنا الثقات یقولون عنه انه کان یقول بالقیاس وخود امام اصولیه یعنی شیخ جلی مسائلیکه از قیاس بر آورده نموده آن در منتهی الکلام بر شمرده ام القصه بعد از ثبوت وصحت عبارت منهاج زینهار دلالتے بر مدعا ندارد چه جائے احتمال تحریف وفریب ومکیدت اولین وآخرین که در مدارس بکمین مے نشستند وصدها کتاب در فنون دینیه در لباس تقیه تالیف [illegible] کتابے باشد که شرحی یا حاشیه بر آن نه نوشتند یا درپے قصر و زیادت نکشتند چنانچه از فهرستهائے طوسی ومنهج المقال وخلاصه وتلخیص ومانند آن روشن است ونجاشی که براه احتیاط میرود آخر این گونه امور بر زبانش هم بلے اختیار جاری میشود از کلامش پیدا است انچه علمائے ما در کشف تلمیعات قوم نوشته بودند که سمساطی تاریخ کبیر محمد بن جریر را بر حالش باقی نگذاشته والعجب که مخاطب فهیم بر شدت تشنیع کرده که شافی را معین نکردم ومجتهدین را زیر زبان نگرفت که منهاج نام بسیارے از کتب فقهیه واصول است وبیشتری از معتزله وبرخی از شیعه بر بعضے ازین کتابها شروح وحواشے تالیف نموده اند معلوم نیست که مخاطب معدوم النظر قانون سابق را بر استدلال مجتهدین منطبق مے یابد یا نه که در استناد چنین حدیث مے باید واحیانا اگر بکلام عالمی احتجاج مے کنند باید که او متفرد نباشد والا نقص مخصوص با وخواهد بود انتهی محصله معارضات عبارت منهاج در هر کتاب اصول وفقه موجود است واز صدر منتهی الکلام خواهی یافت پس کلمات علمائے خود را ندیدن یا استناد شان را محمد افراموش ساختن وقانون مذکور را نواختن جز اعتساف بر چیزے محمول نتواند شد اما وجه خامس بر ائے

اثبات صغرائے مجتہدین پس از ہمہ شگرف تر وجز تقلید چندے از اہل غوایت و برخے از اہل وقاحت چیزے دیگر نیست و تقلید ہم بامرے است کہ تکذیبش خود از تصانیف علامۂ مذکور سیما از شرح مقاصد کہ مشہور در مشارق و مغارب است ثابت آلغرض حاشا کہ علامہ موصوف طائفۂ رفضہ را از اشیاع و اتباع جناب مرتضوی و ذریت طاہرہ ایشان دانستہ باشد تا این قیاس را ترتیب دہند از جملہ امور یکہ در تکذیب این نقل بکار آید و اہل دانش و بینش را اطمینان تام افزاید آنکہ علامہ ممدوح در مبحث امامت از کتاب مسطور بر ریشہائے موہوم اکابر قوم خندہ مے زند و بنقل آثار و اخبار ثابت میکند کہ شعار و دثار روافض کذب و افترا است و در ہیچ فرقہ کذب و افترا شیوع ندارد چنانچہ در مذہب ایشان و ایضاً از تصریحات علامہ مسطور است کہ پیشوایان روافض مثل ہشام بن الحکم و نامریش آواز زنادقہ و ملحدین بدعوی نص جلی بر خلافت امیر المومنین ہر چہ خواستہ اند احداث نمودہ (زعم) دہر کہ آمد بر آن مزید کرد ایضاً بعد ذکر مزعوم مستحدثۂ شان در باب افتراض طاعت ائمہ اثنا عشر و انکہ گاہے بر این خیال بعصمت و گاہے بافضیلت دست زنند میفرمایند آنچہ بر آن دلالت دارد کہ ازین اعتقادات و مزعوات در قرون سابقہ رفضہ نیز خبرے و ازین مبتدعات و محدثات در سابقین ایشان اثرے نبود و خود ذریت مرتضوی در ہیچ وقتے از اوقات باین ترہات لب نکشودہ اند طرفہ آنکہ حضرت زید شہید بدعوی امامت خروج فرماید و او را درین باب اعتقادے نباشد و حال آنکہ این امر در مائۂ اولی واقع شد و بعد از ہفتصد سال ہر یکے را از روافض این امور بہ تواتر قرار شد کہ ائمہ فقط اثنا عشر اند ان ہذا لشئ عجاب و ایضاً از افادات علامہ موصوف در شرح مقاصد است جائیکہ بتعصبات بارده و تعسفات فاسده رفضہ اشارہ فرمودہ و نام ناصر اباطیل و تابع عزازیل یعنی منجم طوسی بردہ میفرماید و بجاہائے دیگر ہم بر زبان قلم تفویض مے نماید کہ از ائمۂ اہلبیت جز تعظیم و توقیر خلفائے راشدین و اصحاب سید المرسلین چیزے دیگر منقول نیست و قوم روافض مخالفت شان اختیار کردہ

سب و جزاو و ذکر مطاعن آغاز نهاده اند الی غیر ذلک من التصریحات التی تدل علی ان هذه الطایفه
اتباع الشیاطین و نزد یاره و شیطان الطاق و ما لهم فی الاخره من خلاق بعد از ین امور که با حمال
دا پهاذ حرفے چند از کتاب علامه تفتازانے بگوشت رسانیدم و برائے مطالعه بخدمت سامعین
و ناظرین گذرانیدم چگونه عقل رزین تجویز تواند کرد که ملاے مذبور چیزے خواهد گفت که ماده
قیاس مقلد اول مین قیاس یعنی مجتهد ثانی و زمانی در سیف ماسح تواند بود و نتیجه مطلوب تواند
داد و الا قبل از ین گذشت که جناب مجتهد ثانی با وصف دعوی همه دانی و فرزندان شان
مدعی لن ترانی از وفیات الاعیان قاضی ابن خلکان چه نقل کردند و چه گفتند عبارات علما را
فهمیدن هم کارے سترگ و امرے بس عظیم و بزرگ است و کسانیکه از سر تا پیر فرق نتوانند
[illegible] علما را کما ینبغی توانند فهمید مصرعه این خیال است و محال است
و جنون ؛ و بر عقلا محتجب نیست که تعارض میانه دو کلام متصور نمیشود مگر در صورتیکه مساوی
باشند این نقل که مجتهدین به تقلید از اهل مذهب خویش تحصیل کردند با مضامین مذکوره
شرح مقاصد معارضه نتواند کرد و الغرض در هیچ کتابے از کتب اهلسنت نخواهی یافت
که گفته باشند که روافض بر مذهب مرتضوی و ذریت مقدسه آنجناب اند و بر فرض
محال بالیقین باید دانست که گوینده در پرده نفاق متواری و در کمین مترصد خونخواری
بود و المنة الله تعالے که از کتب سلف تا خلف مانند آفتاب روشن است که اهل حق در
صحبت و رفاقت ائمه هدی بفیض باطنی و ظاهری بلباس تسنن و وفاق بدرجه قصوی
رسیده اند و از افادات ائمه نسخه ها جمع کرده اند اگر بکتب اهل حق رجوع نکنند بارے
نجاشی و کشی و فهرست طوسی و تذکره و منهج و تلخیص و غیره بمطالعه آرند تا دریابند که
هزاران حدیث ائمه نزد محدثین ما مجموع بود درین مقام عبارت بدر بافر مجلسی از لوامع
که در فارسی است شهباسته نگارم که ائمه ع سند حدیث را برسول خدا صلعم متصل نمی سازند

مگر آنکه سنے در مجلس ایشان حاضر باشد بارادی سنے باشد چون لباری از علمائے ایشان در مجالس حاضر میشده روایت میکردند
ازان جمله مالک بن انس که یکے از علمائے چہار مذہب است کتابے علیحدہ تصنیف نمودہ است در اخبار یکه از صادق شنیده
وعلمائے ما از وروایت کرده اند آن کتاب راصدوق از اخبار روایت نموده است در امالے وغیره وحال

مقتدایان طائفه از شیطان وہر دو ہشام وزراره وامثال شان که در لباس نفاق بودند
بدلالت کتب امامیه خود معلوم است که ائمه در تکفیر وتضلیل خطر دوابعاد شان دقیقه نا
مرعی نگذاشتند پس افادات ائمه متفرق ہم نزد خود نداشتند تا بجمع وتلفیق چه رسد
مع ذلک تفضح قدمائے امامیه در کتب ما زیاده تر مروی است که حرفے ازان این است
که اہل نفاق کتابہا در اثبات خود نہاده بطور ودیعت گذاشتند ومردم بعد از وفات
شان آنرا دیده مختلف شدند ومنافقین شہرت دادند که مذہب ائمه ہمین بود وبا
اہل سنت پرده داری میکردند واہل خرد بعد از دیدن این عجاله که مشتمل بنمونه مکائد
قوم است یقین باین امور میکنند وبنده بعد از تتبع اصول قدیمه شیعه شواہد آن نیز
بدست آورده ام اگر مجتہدین ومقلدین ایشان اراده ہمزبانی درین مباحث
با بنده نمایند مطابق فہم ودانش ایشان ازین جنس ہم بسیارے از امور خواہم
نگاشت که بدیدن وشنیدنش ماتم وسوگوارے رفضه تا ارتفاع جلباب از غیبت
کبری روز بروز افزون شود ولیس ہذا مقام ذکره وگر کسے از اہلبیت گفته که
فلانی از رفضه احادیث ائمه جمع کرده اینہم بضمیمه آن نوشته که داد افترا داده واکابر
شیعه ہم اقرار دارند یا ونداری که ائمه عظام شیعه درباره نسخه سلیم که افضل از جمیع
کتب حدیث بود کما فی فتن البحار سه اعتقاد کردند کتاب مذکور راموضوع ومفترا
نوشتند واز عماد مجتہد صاحب لسئے خود پیدا است که بعضے از عادلین ومصنفین را
اعتقاد این معنی بود که سلیم اسمے بی مسما است که علمائے امامیه آنرا مصلحته
وضع ساختند وعدل وانصاف قائلین خود از کتب مطبوع مجتہد جالئے پیدا ست

فان شئت التفصیل فارجع الی کتابی ازالة الغین عن بصارة العین فرق دیگر انکه چون تحقیق روایات یعنی ائمه از
بسبب وقوع سوانح وخرخشه رفضه وحل مشکلات دشوار افتاد وکار بسبب نفاق منافقین بصعوبت کشید در
اثبات اصول وفروع احادیث نبوی راکه بواسطه اصحاب کرام واهلبیت عظام رسیده بود محدثین اهل حق ویقین
زیاده ترجیح کرده شهرت دادند واین قدر یقینی است که ائمه تابع جد امجد خود بودند وعداوت باصحابه نداشتند وپیروان
عبد الله ابن سبا از احادیث پیغمبر خدا اغماض نموده ملاحده وزنادقه را واسطه فیض همه دانستند وحیران تیه ضلالت گشتند
اینست حال اول دلیل مجتهدین تا بادله دیگر چه رسد وازینجا وعام جمیع عبادات ماهیه چنانچه حکایت مناظره باجناب
میرزا کاظم علی صاحب بیان کردم ما انهدم مال وسیف ماسح سیف غاسل شد الکنون بعضی از امور راضروری
الالتماس میدانم یکی انکه از جواب این رساله زودتر فارغ شوند تا رفع اندکی ندامت متصور شود
دویم انکه شمه انصاف را مرعی دارند مباحثیکه متعرض لفظ غیب واصلاح آن بلفظ منسوب لهما باشد ومعتقدین
[illegible] انکه از اغاز تا انجام سخن رانند تا انکه بر سطرے از سطور دانهم
بعد انقضائے سنین وشهور مثل اطفال شغب وشور را وتیره سازند چهارم انکه من تقویم پارین خود را
نمیشوم در هر مبحث انکار انکا خود را هر هفت کرده در حجله بیان نشانند نه چنانکه در گلستان بلبل شیراز
مذکور است واظهار مثل از ادب دور پنجم انکه هرجا ذهن سامی از فهم عبارت کمترین قاصر باشد چنانچه
درین اوراق هم اتفاق افتاد حجاب عار را برداشته بی تکلف بواسطه مکاتیب ازینجا
بپرسند ومقام عار وننگ هم نیست چه آقای ایشان ملا نور الدین حسین از تلمیذان
فقیر بود وبکبریائے الهی از توجه دریغ نخواهم کرد که بعد از انکه اهل تشیع مکاتیب را دیدن
خاک بر سر خود ریختند وگریبان را در ماتم فقدان فطانت ایشان چاک کردند تفهیم
شان کسر شان احقر باشد ونختم هذه العجالة بذکر الله تعالی فنقول الحمد لله الذی انعم علینا
وهدی والصلوة علی عباده الذین اصطفی خصوصا علی سید ساداتنا خیر الوری وعلی آله
مصابیح الدجی واصحابه مفاتیح الهدی الحمد لله که مقدمه اول از استیعاب الکلام متضمن تصنیف
حضرت والد مرحوم انار الله برهانه وثقل بالحسنات میزانه مسمی بالداهیة الی تمه علی من اخرج

من اهل البیت فاطمه باتمام رسید و بوجه اشتمال جوابهائے استقصا تردیدش بپایان هرچند که
خرافات و مضحکات صاحب استقصا لایق تردید نبود چراکه خود استقصا و اثبات منتهی الکلام
در وقوع پذیرفته‌اند در جواب آن چنانچه از مطالعه واهیه هم مخفی و محتجب نماند اگرچه حضرات شیعه را
بفرمان واجب الاذعان علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوه هیچ یکے از حواس مذکوره
نمانده اگر کسے ازین فرقه چشم بصیرت داشته باشد ببیند که اول بسم الله کلام او که در تحریف
قرآن شریف افتاده چنین می سرآید که بعد ظهور امام علیه السلام قرآن خوانده شود چنانکه نازل
گشته پس صاحب استقصا باثبات رسانیده که درین زمان ما قرآن مجید خوانده نمی شود چنانکه نازل
شده بود و آن قرآن نازل شده امام مهدی علیه السلام پیش خود محفوظ دارند تا ظهور خود آنرا نکشوند
بر ناظرین استقصا اثبات منتهی الکلام را تقصیر الافحام چه مطالب منتظره باقی ماند پس
حقیقت مدعای صاحب منتهی الکلام علیه الرحمات و السلام که تشیعیان [illegible]
نازل شده نپندارند و بیاض عثمانی مے گویند و عمل براین قرآن محرف ندارند فثبت المدعا
عن کلام صاحب الاستقصا فکان استقصاء الافحام فی اثبات منتهی الکلام والحمد لله علی
ذالک المقصود ات التام

افسوس صد افسوس نصفه از کتاب استقصا واهیه تمام شده [illegible] الطیبت [illegible]
زیر طبع بود که حضرت قبله و کعبه والد ماجدم مولانا ابو الاسلام [illegible]
ازین دار ناپایدار بجانب دار البقاء رحلت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون تا آنکه
این خادم العلما هیچمدان محمد سلیمان نبیره رئیس المتکلمین مولانا مولوی سید [illegible] عفی عنه الولی
بتکمیل اجزای باقیه پرداخته و وسیله حصول حسنات و ذریعه محو سیئات ساخته
اللهم تقبل منی سعی تکمیل ذالک الکتاب لا ریب فیه هدی للناظرین الذین انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین

جاء الحق وزهق الباطل

الحمد لله کہ حصہ اول از کتاب مصنفہ قدوۃ العلماء زبدۃ الفضلاء سیدالمحدثین

استیعاب الکلام واستنظاف المرام فی الترديد لاستقصاء الافحام والتصدیق بالمنتهی الکلام

۱۳۰۱

عمدۃ المفسرین قدوۃ اہل الاسلام محمد اسحاق ادام اللہ تعالیٰ ظلالہ [illegible]

بمطبع شوکت الاسلام واقع افضل

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والعاقبۃ للمتقین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ و
ازواجہ وعلماء الامۃ وصلحائہا اجمعین الی یوم الدین اما بعد کمترین خلیفہ بندۂ بے سلیقہ
ابو الاسلام محمد اسحاق ابن شیخ الاسلام قدوۃ العلماء زبدۃ الفضلا حامی ملت خیر البشر
مجدد مائۃ ثلث عشر اسوۃ المفسرین عمدۃ المحدثین حیدر المتکلمین صفدر المتصوفین واقف
اسرار خفی وجلی مولانا مولوی حاجی حافظ محمد حیدر العلی انار اللہ تعالیٰ برہانہ ونقلنا بالحسنات
میزانہ وقدس سرہ کہ در ۱۲۰۴ھ سال یکہزار ودو صد و چار در بلدہ فیض آباد متولد شدند
کما یدل علیہ تاریخ ولادتہ وہو کلمۃ چراغ ودر سال یکہزار ودو صد و نود و نہ ہجری نبوی
علی صاحبہا الف الف الف صلوٰۃ راکتیہ وثنا۔ وتحیہ وفات یافتند در حیدرآباد دکن و بندہ
تاریخ وفات شریف آہ قد انطفی چراغ الدین در کلمات چراغ الدین برآوردم اگر م باعتبار عدہ
دران سقم باشد و مولانا منشی محمد صدیق صاحب صدیق یار جنگ مد ظلالہ در گفت حیدر علی
۱۲۹۹
رفعہ درجن بہشت و نبیرہ زادہ مولوی ظہیر الاسلام محمد داؤد در سال حیدر علی الی الخلد برآورده اند

پس گویا تمام صدی سیزدهم را فرا گرفته اند و درین صدی غلوی اهل التشیع از حد گذشت
بسبب ضعف سلطنت دهلی و غلبه حکام لکهنو که همه شیعه بودند و تمام ملک اودهه از اهل سنت
پر بود که کسی نام شیعیان نمیدانست بسبب سلطنت شجاع الدوله و اولاد او تمامی ملک تشیع
گردید بخوشامد امرا و چاپلوسی و کاسه لیسی ایشان و ازینجاست که در مناظره بعضی شیعیان
گفتم که زنهار بطرف مقولات مجتهد جائسی گوش نه نهند که او از کسانیست که دین را
بدنیا فروخته اند و شقاوت اخروی اندوخته زیرا که بزرگان او همه سنیان بودند
بخوشامد شیعیان برای تحصیل منافع دنیا مذهب آبای خود گذاشته و خود را
ملجای و ماوای شیعیان ساخته است گفتند که ما از شیعیان ایران هستیم نه از شیعیان
هندوستان گفتم که شیعیان ایران نیز مثل شیعیان لکهنو هستند که دران ملک نیز
نامی از شیعیان نبود و همه اهل سنت بودند در مداهنه اسمعیل شاه مذهب تشیع
اختیار کرده اند کما هو متواتر فی التواریخ والسیر و بعد ذلک وجدت هذا المضمون فی
کتاب محمدة التحقیق فی بشائر آل الصدیق تالیف شیخ ابراهیم بن عابد العبدی المالکی
که بحار مغرقه للصواعق محرقه پس شیعیان متحیر شدند و گریه میکردند و بعضی از ایشان
گفت که تحقیق دین مشکل است چرا درین ابواب بحث باید کرد گفتم آری همین
میگویم که تحقیق دین مشکل است و آن کدام تحقیق است که بران مذهب بزرگان
خود که اهل سنت بودند گذاشتید گریه ایشان زیاده تر شد گفتم که روز
یازدهم ربیع الثانی در خانه جائسی مادران و خواهران او فاتحه حضرت پیران پیر
میکردند و مجتهد از خانه بیرون میرفت که مبادا به بادشاه خبر دهند که مجتهد فاتحه
شیخ میکنند اتفاقاً معتمد الدوله نیز بهمین علت از خانه خود برآمده بخانه مجتهد رسید و
مجتهد خود بدین بلا از خانه بدر رفته بود در دیوانخانه نشست بانتظار قدوم او
پیرینه نی خوانی آورده به جوانی داد که تقسیم کن الا فضیا نرا خبر دارند هی که از نیاز

حضرت شیخ است دوله مذکور را خنده گرفت و الست که در بلای که من مبـ
تلا هستم جناب قبله و کعبه نیز در همان مرض مبتلا هستند این است حال
بزرگان عمان آخر مادر جاشتی وصیت کرده که غلامی بر جنازه نیاید نعوذ بالله
ازین عقوق و عاقبت او تعالی شانه چنین است که چون فرقه از فرق باطله غلو
کرده شخصی را برای استیصال مسلط میفرماید حضرت ممدوح را مسلط فرمود چنانچه
از ایشان مناظرات شایان و مباحثات نمایان بعمل آمد کما یدل علی ذلک تصانیف
الشریف که بیست جلد طوال در رد این فرقه نوشته اند و مذهب ایشان را
مثل آئینه فرموده که هر کس از عقائد مطلع گشته و واقف شده تبری میکند
و تبرا می نماید بلکه خود شیعیان ازین مذهب تبرا می فرمایند ندانی که چون مجلس
اول از کتاب مجالس الکلام که بنده ترتیب داده ام ملاحظه فرمودند و سائل
دیدند که روزه از اغلام نمی رود و عنقریب خواهیم نوشت که روزه از نوشیدن
آب به [illegible] شیر و دوار ار تماس مشکند و بوجیب [illegible] یکی از ایشان گفت که در کدام کتاب ما
نوشته که از جماع امردان روزه شیعیان نمی رود گفتیم در تمامی کتب ایشان
به همین شرائع وشرح [illegible] اگر سخن همین است که تو سخن قصر را انتها نمی
نه نصیب [illegible] ورنه منحصر در بر غلام نمی فرمودی چه از اغلام وطی دبر مراد گرفته
خواه دبر زنان باشند و خواه دبر امردان الفصل حضرت والد ماجد ما رضی الله عنه و [illegible]
[illegible] که در تجدید دین [illegible] بکار برده اند واضح و لائح است
[illegible] از اقامت صلوة و ادای زکوة و صیام و حج و عبادت چه توان
[illegible] که حضرت ایشان حافظ قرآن مجید بودند و دو پاس برای تلاوت
[illegible] پس اگر قسم خورم و حلف کنم که هر روز ختمی می فرمودند حانث نشده باشم
[illegible] میگفتم که حضرت ایشان را چنانچه [illegible] دنیا حاصل است کسی

راندیده ام که گاهی چاپلوسی کسی از امراء و پادشاهان بعمل نیاورده اند ندا … بلکه
با مختار الملک مرحوم چه مناظره ها که نگفته اند روزی از ایشان پرسیدند که هیچ
میدانی که سبب مناظرات فریقین چیست فرمودند که نفسانیه می پندارم و باقی آنچه
جناب فرمایند صحیح خواهد بود فرمودند که تمامی مقدمات بحوله و قوته فیصل شدند
سنیان غالب آمده اکنون مسئله از مسائل گفتگو باقی اند که خوبی و بدتری او
اطفال نیز میدانند آن اینکه سنیان میفرمایند که ظاهر ائمه مثل باطن ایشان یکی است
و شیعیان میگویند که ظاهر ایشان دیگر است و باطن ایشان دیگر لغو و بالعدم هذا
بحر و البحر روحی فداه میگفتند و لاحول میخواندند الغرض ذات شریف ایشان آیه بود
از آیات الهی و معجزه بود از معجزات رسالت پناهی گاهی نماز شان از اول وقت تجاوز
نفرموده بود بجای لم یزل و لایزال که سوای دو روز آخر که در آن روز با مرض و
غفلت تاری بودند [illegible] فوت نه شده بجای لم یزل و لایزال که روزه
از روزه های رمضان قضا نفرموده اند البته اگر روزی دیگر در مرض منقضی میشد
روزه فوت میشد همین که ماه هلال رمضان دیده شود بداعی اجل لبیک فرمودند
بصد استقامت که دستهای خود خود متوجه قبله نموده برابر جسد شریف نهادند روزی
اول از … وفات کسی را دیدند که شروع از بسیار میکنند اعتراض کردند و منع
فرمودند که ابتدا به بسیار نباید ساخت … زیارت آمده در اثناء تقریر که مرد پرگوی
بود پرسیدند که … از افعال یزید پلید است … این مثنوی را
آخر بن شادی باید گفت که ابتدا از بن کسی خبر نه پرسیده روزی عبارتی بطریق
رقعه نویسانیدند که از … بیمارم مسلم شده … قرآن مجید نما اند و از
قرآن مجید … موجب اعتبار اهل البصار بود که ناظران را حیرت
بر حیرت بود … انتقال … در ایام مرض در تالیفات مصروف بودند

میفرمودند شنیده و میخواندند و می نوشت آخری انچه نوشته اند جواب اعتراض مجتهد
العصر است که فلان گفت که من دیدم با حضرت زنی و مردی را که عقب حضرت ص
در نماز بود و ازان سابقت حضرت علوی بر حضرت صدیق در اسلام ثابت
نمود و جواب آن نوشته اند و رد آن کرده کما هو مسطور فی نقض الرماح و بعد ازین
چیزی نه نوشتند و وصیت فرمودند که مرا از رافضیان نگاه دارید که مبادا در کفن
باشند و کفن از پارچه انگریزی نباشد و از نجاسات اگر چیزی بمن رسیده
بقیامت باز پرس خواهم نمود در عمر خود کسی را ندیده ام که از نجاسات چنان
مجتنب بوده باشد رحمة الله علیه بست جلد در رد روافض و بست و هفت
جلد در تفسیر قرآن مجید و جلدی در مناسک حج نوشته اند و صاحب کشف
و کرامات بودند و مجیب الدعوات و ازانجمله انچه ابن مسکین می نویسد از تائید
حضرت ایشان است روزی در جواب مسئله از مسائل خلافیه فکری میکردم
و بخیال نمی آمد در خواب می بینم که بصورت خوب و لباس مرغوب روبروی
من ایستاده میفرمایند که [illegible] حال من بیدار چون بیدار شدم متفکر بودم و
[illegible] گذشت تا رسالت اولا د حضرت صدیق بمطالعه آوردم و اشکال حل
شد که ایشان حال المومنین [illegible] اولاد صدیق را بدان ترجیح دادم که صدیقی هستیم
و این اسوة الحفاظ مولانا شیخ محمد حسن ابن مولانا شیخ عبد القادر بن شیخ محمد ذاکر
غفر الله لهم اجمعین عرضه میدهد که چون کتاب مستطاب منتهی الکلام مطبوع و منتشر گردید
و بملاحظه اهل [illegible] رسید فکر جواب کردند و باهم مشاوره و کنکاش بعمل آوردند و تمامی
ایشان [illegible] [illegible] شدند و بهجوم و زعم بهرخان والاشان یعنی سبحان علیخان [illegible]
[illegible] [illegible] شدند و آخر آن بحضور سید [illegible] ضرور است جواب نوشتن یا
از مذهب [illegible] [illegible] سنن و مذهب شنن اختیار کردی و او درین امر فکرها

نمود و تدبیرها کرد و خطوط و نوامیر با حباب منکاله و کشمیر نوشت و حضرت مصنف
هر روز تقاضای شدید شروع نمودند که کتاب بملاحظه آوردی آخر از ردو قبول
چه اندیشیدی وا و قفل سکوت بر لب کرده و خاموشی گزیده مبهوت دار نشسته در
بر روی مردمان بسته بحکم ضرورت گاه گاه حضرت والد نزد او برای زیارت حسب
عادت تشریف می بردند روزی فرمود که درحقیقت دین و مذهب شیع کسی
را کلامی چگونه باشد که مذهب ایشان همین است که حضرت مرتضوی با حضرت
نبوی مساوات دارد بمصداق حدیث و یک دمی و لحمک لحمی حضرت والد
پرسیدند که آیا این امر محمول بر حقیقت است یا مجاز گفت مجاز را چه مداخلت
زیرا که بهمین دلیل و یرا نفس رسول میخوانند پس ارشاد شد که اگر این روایت
محمول بر حقیقت است پس نکاح حضرت سیده با جناب علوی چگونه منعقد گردید
متحیر شد و اهل مجلس قهقاه می خندیدند روزی جناب مصنف اعلی الله
مقامه حسب عادت رسیدند و مجلس از اهل علم و فضل پر بود گفت جناب
مولانا افسوس است که باوجود این علم و قرابت و فهم و شجاعت حضرت علوی
با حضرت نبوی حضرت علوی را موجر میسازند فرمود البته علم مقتضی
علمیت که علوم پیغمبران در جنب آن هیچ است اگر شیعیان برای پیغمبری
حضرت تاسف میخورند بهتر و اولی بودی باید که از علم ایشان بحثی و کلامی نکنند که
نبوت انبیا بیکار میشود تا بخلافه خلفا چه رسد مردمان در خنده آمدند گره برابر زدند و گفت
که این چه حرفست فرمودند که علمیکه بنا بر روایات شیعه حضرت علوی را میسر شده
جناب مصطفوی به پاسنگ آن رسیده ندانی حضرت علوی در شکم مادر
تلاوت قرآن مجید میفرمود و بمجرد ولادت در کنار حضرت تمام قرآن تلاوت
نمود و وی صلی الله علیه و آله و چهل سال اقرا نبود انست تلاوت کردن که بعد

جد و جهد جبرئیل سرایت به شواری تمام تمام فرموده حضرت مرتضوی او ستاد جبرئیل است پس استاد استاد وی صلی الله علیه وسلم شد درینجا سوالی جواب طلب و تقریری موجب طرب است که آن حضرت در روز ولادت جناب امیر از جناب امیر تمامی قرآن مجید شنیدند و چنان از صفحه خاطر محو و منسی فرمودند که حرفی از ان بر لوح خاطر نماند پس کسیکه سهو بروی مستولی باشد لیاقت رسالت دارد یا ندارد بینوا توجروا لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم انصاف فرما که شایان نبوت کدام کس از ایشان باشد حضرت مصطفوی یا که حضرت مرتضوی اما شجاعت پس آنهم هزار هزار مرتبه از وی صلی الله زائد است که وی کی در خیبر را مقلوع ساخت و کی عمر در را انداخت پس بنا بر شجاعت نیز جناب امیر شایان نبوت باشد نه حضرت ختمی رسالت واز ینجاست که عقیدهٔ قلبی شیعیان همین است که جبرئیل را در تبلیغ رسالت اشتباهی رو داد اگر باقرار آن لب نکشانید لیکن بحکم کل اناء یترشح بما فیه از هر عقیدهٔ ایشان پیدا و از هر کتبه ایشان هویدا است پس چه اشعر مشهور درینجا نخوانم که جبرئیل چو آمد ز بر خالق بیچون در پیش محمد شد و مقصود علی بود شخصی مشهور باسم میر صاحب که از رفقای رجب علیصاحب پادری عیسائی است از من گفت شد که از شما محبتی داشتم مگر از امروز که نام مولوی حامد حسین صاحب بی قبله و حضرت بر زبان جاری نمودی رنجیده شدم و من گاهی نام والد شما بے این کلمات بر زبان نمی رانم گفتم شما در مجلس ها چنین میفرمائید و در خانه نام مبارک شان بی تبرا نبرده باشید و بنده مسکین در خلوت و جلوة یکی هستم چنانچه در جلوة مولوی حامد حسین صاحب میگویم در خلوة نیز همین راه می پویم تمر منده شد و گفت من بالوهیت حضرت علوی قایل هستم شبل مرزا علی ڈاکتر و

نواب فیروز حسن خان مدراسی گفتم راست بگو که غالبا این از مولوی حامد حسین
صاحب فرنگی باشی شرمنده شده جوابی نداد مع عندهم ان فاطمه کانت واسطة بینه
و بین الله فی لیلة المعراج واین مضامین در رساله بعد حمد که شعیان برای
تعلیم اولاد خود مقرر کرده اند نیز خواهی یافت سخنی یاد داشتی و در همو این مقام
بیان کردنی است که وی صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج جناب امیر را
در جای علیم خبر دید مولوی عبد الرزاق صاحب لکهنوی مدظله العالی میفرمود که با یکی
از شعیان دوستی داشتم و بحکم ضرورت و محبت تردد او میرفتم روزی در دیوانخانه
او نشسته بودم از کتاب خانه او کتابی بر آورده مطالعه میکردم دیدم که مینویسد جناب
علوی شان الوهیت دارد چونکه یک جا مادهٔ الوهیت و رسالت جمع نمی تواند شد
ناچار جناب امیر عهده رسالت بوی صلی الله علیه وسلم بخشید نعوذ بالله من هذا
المذهب اما قرابت پس اگر معتبر شود سوای حضرت سیده کسی خلیفه نمی تواند شد
و هو معتبر عندهم لنزول المصحف علیها لا علی غیرها من بعلها و بنیها همین سان
هر روز در هر مجلس ماجرا میشد و بلوای از حد در گذشت شعرای سخن را خود تو مبدء
بوده چون فزون گردد تو اش افزوده روزی حضرت والد ماجد پرسیدند که کتاب
ما را دیده باشند انچه نوشته ام که جناب سیده از زمرهٔ قادسة اهلبیت نزد
شعیان خارج است چه جواب اندیشیده اند گفت هرگز ندیده ام و وجه ندیدن
کتاب روبروی شعیان خود بیان می فرمود که چون کتاب را می بینیم و زیر
جای شیخ علی سه نقطه می یابیم در غیظ و غضب می آییم و قوة سلیمه و حواس
صحیحه رخصت میشوند و فهم و فراست و علم و کیاست همه بر باد می رود کتاب را
باز میگذاریم و از جواب و مطالعه او محروم می مانیم القصه فرمود که هرگز ندیده ام
ضرور آن مقام بر آورده عنایت فرمایند چون دید متحیر گردید و بعد تقاضای شدید

بلوای قوم رسالهٔ دو ورق بر آن نوشته فرستاد و حضرت والد ماجد آن را
مثل جزو رد فرموده بداهیه حاتمه علی من اخرج اهل البیت فاطمه مسما ساخته
بملاحظه آوردند باراده آنکه این کتاب باصل کتاب یعنی منتهی الکلام ملحق گردد
بحکم کل امر مرهون باوقاتها هنوز این امر معطل بود و کتاب بسبب عدم طبع
ناتکمیل شد ناضرور افتاد که این کتاب را مقدمه از کتاب خود که استیعاب الکلام
واستکشاف المرام فی تردید استقصاء الافحام وتصدیق منتهی الکلام است
گردانم که شامل بر فوائد جلیله و محاسن جمیله است و بملاحظه سامعین و شائقین
آرجه که کبرای شیعیان در رد آن کتاب [illegible] بعجز در داده اند تا باین اطفال دبستان
چه رسد [illegible] دعوی رد این کتاب [illegible] مناسب بلکه انسب همین بود که
[illegible] ملحق گردد و بجواب کتاب مستطاب
[illegible] و پس این را نیز از کرامات حضرت ایشان باید دانست که بارها فرموده اند
و در خطبه داهیه نوشته اند که کتاب باصل ملحق گردد فلا تغفل چون سید رجب علی خان
ارسطو جاه در دهلی آمد علما و [illegible] های مشتاق مناظره شدند اولا بکنایات و من بعد
بتصریحات گفته شد و هرگز راضی نشد و از نیجا رفته طرح جواب کتاب مستطاب از جنس
و ثانی اولین و آخرین جمع شدند و شروع نمودند و مسلک اول اگر مشتمل بتحقیق و الزام
[illegible] گذاشتند و مسلک ثانی را مقدم نمودند که مثل حاشیه زاید است نه در اصل
کتاب مثل منتهیه و تا چند ورق رسانیدند در چند سال مع کثرت معاونین و ناصرین
تا مقامی رسانید که حضرت مصنف اعتراض اولین و آخرین ایشان را که رد ما حسب
قوت قدسیه مولف تحفه اثنا عشریه کرده اند در حسد آدم بر جاه اهلبیت عظام فلو
قمع فرموده شکر او تعالی باین آیه کریمه ادا فرموده که فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد
لله رب العالمین بحوله چنان دابر قطع شد که مقطع این تالیف همین آیه است

واین تالیف چنان صورت انقطاع بهم رسانید که حرفی من بعد نوشته نه شده
وهنوز دران کتاب که چهل سال گذشت حرفی بعد ازین مقطع نخواهی یافت
و تمامی ایشان از معاونان و ناصران مثل سید رجب علیخان و اولاد مفتی
محمد قلیخان از اعجاز حسین و حامد حسین بلاک و نابود شدند و حرفی برین مقطع
نیفزودند و این امر از کرامات شیخ است و تفصیل این اجمال آنکه جناب علامه
دهلوی اعلی الله مقامه در تحفه اثنا عشریه میفرماید که عقیدهٔ شیعیان آن است که
حضرت آدم از جنت بسبب حسد برآورده شد و شیعیان تحاشی فرمودند که هرگز عقیده
ما نیست و اگر بودی البته استدلال از کتابی بکتاب آوردی حضرت والد بحوله
و قوته سند این روایت از کتب معتبره برآورده بملاحظه آوردند من بعد فرمودند که علامه
دهلوی همین قدر نوشته بود و بنده هیچمدان میگویم که عقیدهٔ شیعیان همین است
که تمامی انبیا از حسد اهلبیت مملو و مشحون بودند و بسبب همین حسد در بلاها انداخته
شدند چون بر حضرت یونس ولایه عرض نموده شد و انکار نمود بسبب حسد و
لقمهٔ ماهی بحکم فالتقمه الحوت و هو ملیم گردید دانست که این عذاب الهی است بسبب
انکار حسد ایمان آورد و میگفت آمنت باهلبیت الطیبین الطاهرین لا اله الا انت
سبحانک انی کنت من الظالمین تا ماهی بجائیکه ملائکه عذاب قارون را بزمین فرو
میبردند رسید چون قارون آواز شنید از ملائکه درخواست که قدری توقف نمایند
تا برین آواز مطلع شوم چون توقف نموده حال پرسید حضرت یونس حکایت کرد
درخواست که اسمای گرامی ائمه تمامی تعلیم نماید و از شعبه پاک کرده و ایمان بائمه آورده شیعه
شد القصه قصا فیه چه ماناو مناسب این مقام افتاد که در چاهی و مغاکی افتاده میدانست
که در حجره خود نشسته است ناگاه نابینائی نیز از بالا در ان مغاک افتاد فیونی بانگ
بزد که کیست که در خانه شرفای بی پرواگی می درآید نابینا بحالت غیض و غضب طپانچه بر

اوزو کہ ای مردک این چاہ است نہ خانہ و خرگاہ افیونی گفت خوانگی نگیر و قندی بیار
الحاصل چون نوبت بانجا رسید میگویم کہ این تودہ کہ نام استقصا گذاشتہ اند و در لودیانہ
مطبوع ساختہ جواب چار جزو بیش نیست و کلام لا طائل بتطویل لا حاصل نمودہ اند
شیدہ را ضرور افتاد کہ اولا مالہ و ما علیہ را ملحق سازم و از تطویل پرہیزم و انچہ ضروریست
در جوابش نویسم و انچہ خان والاشان برین کتاب نوشتہ و حضرت مولف روان
نمودہ اند باظہار آرم تازہ اینکہ روزی شخصی از اہلسنت کہ خود را در چاپلوسی و کاسہ لیسی
روافض عام اخراب کردہ روبروی رفضہ بمن گفت کہ جواب منتہی الکلام از مدتہا
ضائع و شائع و منشور و مشتہر شد چرا کسی از شما بجوابش نمی سازد گفتم کہ تا امروز نشنیدہ ام
کہ شیعیان از جواب کتاب مستطاب فارغ شدند تا بدیدن و خواندن چہ رسد خدا را ضرور
بیار کہ از بس مشتاق ہستم الغرض وعدہ حتمی شد و آورد ہمین استقصا کہ شیعیان جمع
شدہ تمام نوشتہ اند و بنام اولاد کنتوری بستہ چون کشادم دیدم کہ ابتدا از مسلک
ثانی کردہ اند اما مسلک ثانی پس تفصیلش برین عنوان است کہ بیشتر از زبان ثقات
متشیعین شنیدہ انا اللہ و ایاہم چنان تزریع صماخ فقیر کردہ بود کہ اصح الکتب قبل بیاض
عثمانی کافی ابو جعفر کلینی است کہ در صفحہ پنجصد و سی و سہ از کتاب مستطاب
منتہی الکلام از طبع ثالث در شہر میرٹھ واقع است و آخر این تودہ و تومار این آیہ
است کہ فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد للہ رب العالمین کہ در صفحہ ششصد و
یک است گفتم کہ جواب مسلک اول کجا و این کتاب را در ہشت صد [816] و چند صفحہ ختم
کردہ اند از ان پنجصد و چند صفحہ از اول و سہ صد صفحہ از آخر غائب و نابود است پس
معلوم شد انچہ نوشتہ اند چار جزو بیش نیست . چہ دلاور است دزدی کہ بکف چراغ دارد
جواب چار جز را جواب تمام کتاب گویند و ندانند کہ موجب ریش خندی و نوبت بندی است
این را خوب دیدہ ام و بار بار دیدہ ام و جوابہا نوشتہ ام این است حال شیعیان و کاسہ لیسان